



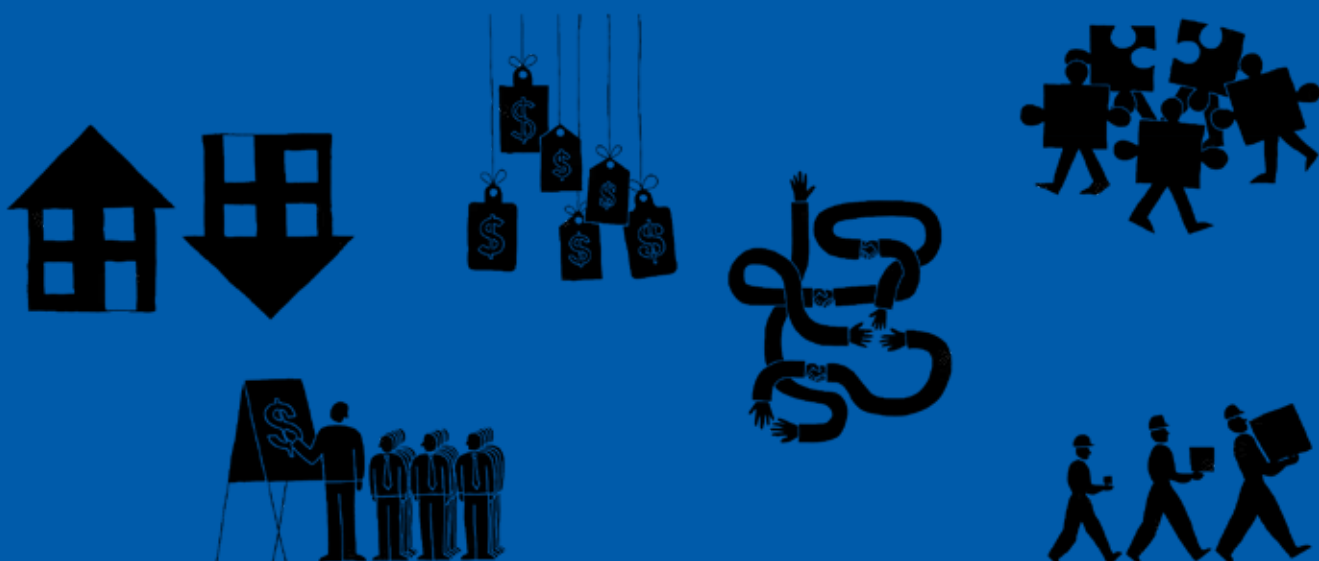
اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران
مرکز پژوهش‌ها



کتاب

علم اقتصاد

توضیح ساده ایده‌های بزرگ



مترجمان:

عباد تیموری و اصلان قودجانی





کتاب

علم اقتصاد

توضیح ساده ایده‌های بزرگ

نویسنده: نیال کیشینی و همکاران

مترجمان: عباد تیموری، اصلان قودجانی

عنوان و نام پدیدآور	کتاب علم اقتصاد: توضیح ساده ایده‌های بزرگ/نویسنده [صحیح: ویراستار] نیال کیشتینی و همکاران؛ مترجمان عباد تیموری، اصلان قودجانی؛ با همکاری اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران، مرکز پژوهش‌ها؛ [برای] موسسه رهاورد اندیشه و خرد.
مشخصات نشر	تهران، زرهون، ۱۴۰۲
مشخصات ظاهری	۳۵۲ ص: مصور (بخشی رنگی)، جدول (بخشی رنگی)، نمودار (بخشی رنگی).
شابک	۴۰۰۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۴۳-۲۲-۷
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	عنوان اصلی: Big Ideas Simply Explained: The Economics Book, 2012.
یادداشت	نیال کیشتینی، جورج ابوت، جان فراندون، فرانک کندی، جیمز میدوی، کریستوفر والاس، مارکوس ویکس.
یادداشت	واژه‌نامه.
یادداشت	نمایه.
عنوان دیگر	کلیات علم اقتصاد به زبان ساده.
موضوع	اقتصاد Economics اقتصاد -- تاریخ Economics -- History سیاست اقتصادی Economic policy
شناسه افزوده	قشطنی، نیل، ویراستار
شناسه افزوده	Kishtainy, Niall
شناسه افزوده	تیموری، عباد، ۱۳۶۴-، مترجم
شناسه افزوده	قودجانی، اصلان، ۱۳۵۳-، مترجم
شناسه افزوده	اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران، مرکز پژوهش‌ها
شناسه افزوده	موسسه فرهنگی هنری رهاورد اندیشه و خرد
رده بندی کنگره	HB۱۸۰
رده بندی دیویی	۳۳۰
شماره کتاب شناسی ملی	۹۲۲۹۶۷۱
اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی	فیبا



اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران
مرکز پژوهش‌ها



زرهون
انتشارات زرهون
ZARHOUN PUBLICATIONS

کتاب علم اقتصاد توضیح ساده ایده‌های بزرگ

نویسنده: نیال کیشتینی و همکاران

مترجمان: عباد تیموری، اصلان قودجانی

با همکاری: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران، مرکز پژوهش‌ها

قیمت: ۴,۰۰۰,۰۰۰ ریال

تیراژ: ۴۰۰ نسخه

نوبت چاپ: بهار ۱۴۰۲

انتشارات: زرهون

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۴۳-۲۲-۷



مشارکت‌کنندگان

نیال کیشینی، سردبیر مشاور

نیال کیشینی در مدرسه اقتصاد لندن تدریس می‌کند و متخصص تاریخ اقتصادی و توسعه است. او برای بانک جهانی و کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای آفریقا کار کرده است.

جورج آبوت

جورج آبوت اقتصاددان است و در سال ۲۰۱۲ در کارزار انتخاب مجدد باراک اوباما به ریاست جمهوری فعالیت داشت. او پیش‌تر با «کامپس»، اندیشکده پرنفوذ بریتانیا، روی اسناد راهبردی همچون طرح بی: نظام اقتصادی جدید برای جامعه جدید کار کرده است.

جان فراندون

جان فراندون نویسنده کتاب‌های زیادی درباره مسائل معاصر و تاریخچه ایده‌ها، از جمله بررسی‌های اجمالی نظام‌های اقتصادی روبه رونقی مانند چین و هند است.

فرانک کندی

فرانک کندی بیش از ۲۵ سال در ناحیه «سیتی لندن» به‌عنوان تحلیلگر برجسته در حوزه بانکداری سرمایه‌گذاری و مدیرعامل در بازارهای سرمایه فعالیت داشته و تیم اروپایی مشاوره‌دهنده به نهادهای مالی را هدایت کرده است. او در مدرسه اقتصاد لندن، تاریخ اقتصادی خوانده است.

جیمز میدوی

جیمز میدوی اقتصاددانی است که

در «بنیاد اقتصاد نو»، یک اندیشکده بریتانیایی مستقل، کار می‌کند. او همچنین به‌عنوان مشاور سیاست‌گذاری در خزانه‌داری انگلستان مشغول به کار بوده است.

کریستوفر والاس

کریستوفر والاس رئیس بخش اقتصاد در مدرسه مشهور کولچستر رویال گرامر انگلستان است. او بیش از ۲۵ سال است که اقتصاد تدریس می‌کند.

مارکوس ویکس

مارکوس ویکس قبل از پرداختن به نویسندگی، فلسفه را فراگرفت و به معلمی مشغول شد. او در نوشتن کتاب‌های زیادی در زمینه هنر و علوم عامه‌فهم مشارکت داشته است.

بگذارید تجارت آغاز شود

۴۰۰ سال پیش از میلاد تا ۱۷۷۰ میلادی

۲۰ مالکیت باید خصوصی باشد

حقوق مالکیت

۲۲ قیمت منصفانه چیست؟

بازارها و اصول اخلاقی

۲۴ وقتی سکه دارید لازم نیست تهاتر کنید

کارکرد پول

۲۶ از پول، پول در بیاورید

خدمات مالی

۳۰ پول موجب تورم می شود

نظریه مقداری پول

۳۴ از ما در مقابل کالاهای خارجی

حمایت کنید

حمایت‌گرایی و تجارت

۳۶ اندازه اقتصاد را می توان حساب کرد

اندازه‌گیری ثروت

۳۸ بگذارید شرکت‌ها خرید و فروش شوند

شرکت‌های عمومی

۳۹ ثروت از زمین به دست می آید

کشاورزی در اقتصاد

۴۰ پول و کالاها بین تولیدکنندگان و

مصرف‌کنندگان جریان دارد

جریان دایره‌ای اقتصاد

۴۶ افراد بخش خصوصی هرگز هزینه

روشنایی خیابان را پرداخت نمی کنند

تدارک کالاها و خدمات عمومی

عصر خرد

۱۸۲۰-۱۷۷۰

۵۲ انسان موجودی حسابگر، عقلانی

و عاری از احساسات است

انسان اقتصادی

۵۴ دست نامرئی بازار موجب برقراری

نظم می شود

اقتصاد بازار آزاد

۶۲ آخرین کارگر کمتر از اولین کارگر

به محصول اضافه می کند

بازده نزولی

۶۳ چرا بهای الماس از آب بیشتر است؟

تناقض‌نمای ارزش

۶۴ مالیات‌ها را منصفانه و کارآمد کنید

بار مالیاتی

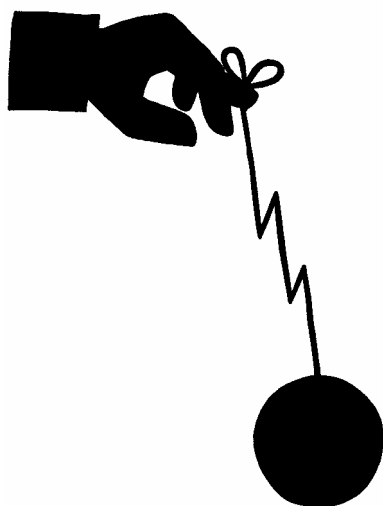
۶۶ فرآیند تولید سنجاق را تقسیم کنید

تا سنجاق بیشتری به دست آورید

تقسیم کار

۶۸ رشد جمعیت ما را فقیر نگه می دارد

جمعیت‌شناسی و اقتصاد



۷۰ جلسات بازرگانان با توطئه برای

افزایش قیمت‌ها به پایان می‌رسد

کارتل‌ها و تبانی

۷۴ عرضه، تقاضای خود را ایجاد

می‌کند

مازاد عرضه در بازارها

۷۸ نظام اقتصادی مانند یویو است

رونق و افول

۸۰ تجارت برای همه سودمند است

مزیت نسبی

انقلاب‌های صنعتی و اقتصادی

۱۹۲۹-۱۸۲۰

۹۰ با در نظر گرفتن رقابت، چه مقدار

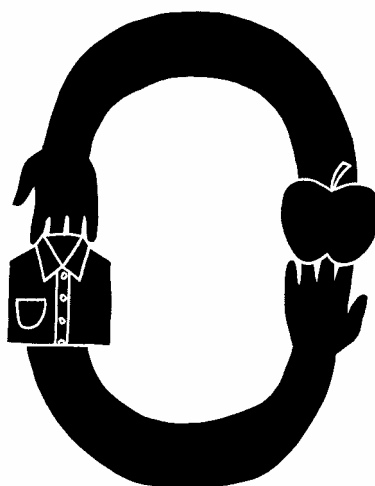
باید تولید کنم؟

آثار رقابت محدود

۹۲ هزینه تماس‌های تلفنی در صورت

فقدان رقابت، بیشتر است

انحصارها



۱۶۴ مخارج دولت بیش از آنچه خرج

می شود به نظام اقتصادی کمک می کند

ضریب تکاثر کینزی

۱۶۶ نظام های اقتصادی در فرهنگ

حک می شوند

اقتصاد و سنت

۱۶۸ مدیران برای کسب مزایای جانبی

تلاش می کنند نه سود شرکت هایشان

حاکمیت شرکتی

۱۷۰ نظام اقتصادی، ماشینی قابل

پیش بینی است

آزمودن نظریه های اقتصادی

۱۷۱ اقتصاد علم منابع کمیاب است

تعاریف علم اقتصاد

۱۷۲ ما خواهان حفظ جامعه ای آزاد هستیم

لیبرالیسم اقتصادی

۱۷۸ صنعتی شدن، رشد پایدار را به وجود

می آورد

ظهور نظام های اقتصادی نوین

۱۸۰ قیمت های مختلف برای افراد مختلف

تبعیض قیمت

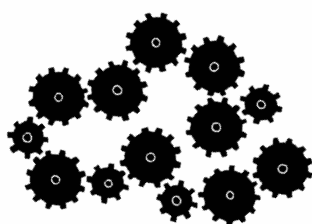
اقتصاد پس از جنگ

۱۹۴۵-۱۹۷۰

۱۸۶ کشورها هنگام جنگ و رکود باید به

همکاری روی بیاورند

تجارت بین الملل و برتون وودز



۱۳۴ کارگران باید در کنار هم وضعیت

خود را بهبود دهند

چانه زنی جمعی

۱۳۶ مردم برای جلب توجه مصرف

می کنند

مصرف خودنمایانه

۱۳۷ آلوده کننده را وادار به جبران کنید

هزینه های بیرونی

۱۳۸ پروتستانیسم ما را اثر و تمند کرده است

مذهب و نظام اقتصادی

۱۴۰ فقرا بدشانس هستند نه بد طبیعت

معضل فقر

۱۴۲ سوسیالیسم برچیدن نظام اقتصادی

عقلانی است

برنامه ریزی مرکزی

۱۴۸ سرمایه داری چیزهای کهنه را از بین

می برد و چیزهای جدید می آفریند

تخریب خلاق

جنگ و رکودها

۱۹۴۵-۱۹۲۹

۱۵۴ بیکاری یک انتخاب نیست

رکودها و بیکاری

۱۶۲ بعضی افراد ریسک را دوست دارند،

دیگران از آن اجتناب می کنند

ریسک و نااطمینانی

۹۸ جماعت ها موجب جنون جمعی می شوند

حباب های اقتصادی

۱۰۰ بگذارید انقلاب کمونیستی لرزه بر

اندام طبقات حاکم بیندازد

اقتصاد مارکسیستی

۱۰۶ ارزش یک محصول ناشی از تلاش

لازم برای ساخت آن است

نظریه ارزش کار

۱۰۸ عرضه و تقاضا قیمت را تعیین می کنند

عرضه و تقاضا

۱۱۴ شما از آخرین شکلات کمتر از

اولین شکلات لذت می برید

مطلوبیت و رضایت

۱۱۶ وقتی قیمت بالا می رود، برخی افراد

بیشتر می خرند

تناقض نماهای مخارج

۱۱۸ نظام بازارهای آزاد باثبات است

تعادل اقتصادی

۱۲۴ اگر دریافتی شما افزایش یابد،

خواه یار می خرید نه نان

کشش تقاضا

۱۲۶ شرکت ها پذیرنده قیمت هستند نه

تعیین کننده قیمت

بازار رقابتی

۱۳۰ وضعیت یک فرد را بدون

زیان رساندن به دیگران بهبود دهید

کارایی و انصاف

۱۳۲ هرچه کارخانه بزرگ تر باشد، هزینه

کمتر است

صرفه های مقیاس

۱۳۳ هزینه رفتن به سینما، از دست دادن خوشی

و تفریحی است که شما می توانستید در

پیست اسکیت روی یخ داشته باشید

هزینه فرصت

اقتصاد معاصر

۱۹۷۰ تا امروز

۲۶۲ سرمایه‌گذاری بدون ریسک ممکن

است

مهندسی مالی

۲۶۶ انسان‌ها تمام و کمال عقلانی نیستند

اقتصاد رفتاری

۲۷۰ کاهش نرخ مالیات‌ها می‌تواند بر

درآمد مالیاتی بیفزاید

مالیات‌ستانی و انگیزه‌های اقتصادی

۲۷۲ قیمت‌ها گویای همه‌چیز هستند

بازارهای کارآمد

۲۷۳ با گذشت زمان حتی منفعت‌طلب‌ها

نیز با دیگران همکاری خواهند کرد

رقابت و همکاری

۲۷۴ بیشتر خودروهایی که معامله می‌شوند،

بنجل هستند

نااطمینانی بازار

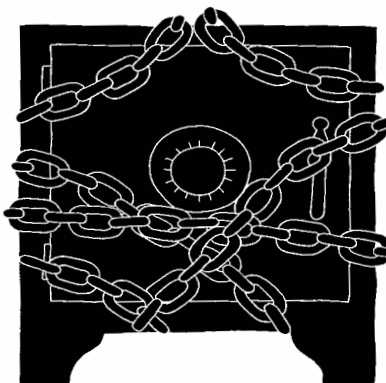
۲۷۶ وعده‌های دولت معتبر نیستند

بانک‌های مرکزی مستقل

۲۷۸ حتی وقتی افراد آشفته نباشند،

نظام اقتصادی آشوب‌وار است

پیچیدگی و آشوب



۲۲۴ با گذشت زمان تمام کشورها

ثروتمند خواهند شد

نظریه‌های رشد اقتصادی

۲۲۶ جهانی شدن محتوم نیست

ادغام بازار

۲۳۲ سوسیالیسم به مغازه‌های خالی

ختم می‌شود

کمبودها در نظام‌های اقتصادی

برنامه‌ریزی شده

۲۳۴ دیگری فکر می‌کند که من چه کار

خواهم کرد؟

نظریه بازی

۲۴۲ کشورهای ثروتمند باعث فقیرتر شدن

کشورهای فقیر می‌شوند

نظریه وابستگی

۲۴۴ نمی‌توان مردم را فریفت

انتظارات عقلانی

۲۴۸ مردم هنگام انتخاب به احتمالات

اهمیت نمی‌دهند

تناقض‌نماها در تصمیم‌گیری

۲۵۰ کشورهای مشابه ممکن است از

پول واحد منتفع شوند

نرخ‌های ارز و پول‌های ملی

۲۵۶ قحطی می‌تواند در سال‌های

پُر محصول هم رخ دهد

نظریه برخورداری

۱۸۸ کشورهای فقیر فقط به یک فشار

بزرگ نیاز دارند

اقتصاد توسعه

۱۹۴ انسان‌ها از گزینه‌های نامربوط

متأثر می‌شوند

تصمیم‌گیری غیرعقلانی

۱۹۶ دولت‌ها نباید هیچ کاری جز مهار

عرضه پول انجام دهند

سیاست پول‌گرایانه

۲۰۲ هرچقدر مردم بیشتری شاغل

شوند، صورت‌حساب هزینه‌ها افزون

می‌شود

تورم و بیکاری

۲۰۴ مردم مصرف خود را برای کل دوره

عمر، یکنواخت تنظیم می‌کنند

پس‌انداز برای خرج کردن

۲۰۶ نهادها مهم هستند

نهادها در اقتصاد

۲۰۸ مردم اگر بتوانند کم‌کاری می‌کنند

اطلاعات و انگیزه‌های بازار

۲۱۰ نظریه‌های کارایی بازار به

مفروضات متعدد نیاز دارند

بازارها و پیامدهای اجتماعی

۲۱۴ نظام رأی‌دهی بی‌عیب و نقص وجود

ندارد

نظریه انتخاب اجتماعی

۲۱۶ هدف بیشینه‌سازی شادی و نه

درآمد است

اقتصاد شادی

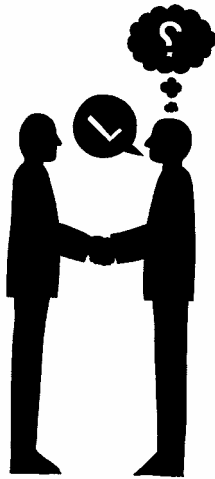
۲۲۰ سیاست‌های اصلاح بازارها ممکن

است کارها را خراب‌تر کنند

نظریه بهینه دوم

۲۲۲ بازارها را منصفانه کنید

نظام اقتصادی بازار اجتماعی



۳۱۶ بدبینی ممکن است حتی بانک‌های

سالم را ویران کند

هجوم‌های بانکی

۳۲۲ مازاد پس‌اندازها در خارج ممکن

است سفته‌بازی در داخل را به راه

بیندازد.

عدم توازن جهانی پس‌اندازها

۳۲۶ جوامع برابرتر، سریع‌تر رشد

می‌کنند

نابرابری و رشد

۳۲۸ حتی اصلاحات اقتصادی مفید

ممکن است به ناکامی ختم شود

مقاومت در برابر تغییر اقتصادی

۳۳۰ بازار مسکن آینه تمام‌نمای رونق و

افول است

مسکن و چرخه اقتصادی

۳۳۲ فهرست راهنما

۳۴۰ واژه‌نامه

۳۴۴ نمایه

۳۵۱ سپاسگزاری

۳۰۳ دستمزدهای حقیقی در دوره کساد

زیاد می‌شوند

دستمزدهای چسبیده

۳۰۴ یافتن شغل شبیه به یافتن شریک

زندگی یا خانه است

جست‌وجو و تطبیق

۳۰۶ بزرگ‌ترین چالش در مسیر اقدام

جمعی، تغییرات آب‌وهوایی است

اقتصاد و محیط زیست

۳۱۰ در تولید ناخالص داخلی از زنان

غفلت می‌شود

جنسیت و اقتصاد

۳۱۲ مزیت نسبی تصادفی است

تجارت و جغرافیا

۳۱۳ رایانه‌ها نیز مانند نیروی بخار،

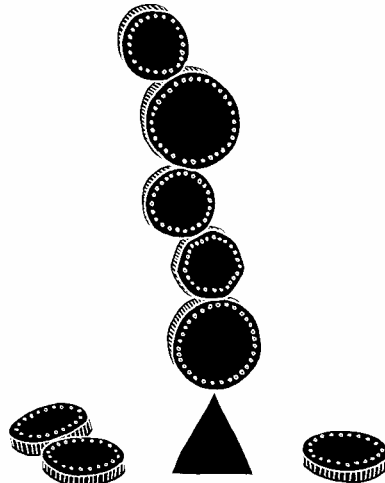
نظام‌های اقتصادی رادگرگون کرده‌اند

جهش‌های فناورانه

۳۱۴ با قلم گرفتن بدهی‌ها می‌توان به

کشورهای فقیر جان دوباره بخشید

بخشودگی بین‌المللی بدهی‌ها



۲۸۰ شبکه‌های اجتماعی نوعی سرمایه

هستند

سرمایه اجتماعی

۲۸۱ تحصیلات فقط نشانه‌ای از توانایی

است

علامت‌دهی و نمایش

۲۸۲ دولت‌های شرق آسیا بر بازار

حکمرانی می‌کنند

ببرهای آسیایی

۲۸۸ باورها می‌توانند باعث بحران‌های

ارزی شوند

سفته‌بازی و تضعیف رسمی ارزش پول

۲۹۴ برندگان مزایده، بهایی بیش از

ارزش حقیقی می‌پردازند

نفرین برندگان

۲۹۶ نظام‌های اقتصادی باثبات، تخم

بی‌ثباتی در خود دارند

بحران‌های مالی

۳۰۲ صاحبان کسب‌وکار دستمزدهایی

بیش از مبلغ بازار می‌پردازند

انگیزه‌ها و دستمزدها

مقدمه





بانک‌های ریسک‌پذیر و شرکت‌های بزرگ ما را تحت کنترل دارند، آیا می‌دانیم که این بانک‌ها و شرکت‌ها چگونه اینقدر قدرتمند شده‌اند یا درک می‌کنیم که دلایل شکل‌گیری و ادامه وجود آنها چیست؟ رشته اقتصاد در قلب سؤالاتی از این دست قرار دارد.

مطالعه مدیریت

علی‌رغم اهمیت و محوریت علم اقتصاد برای بسیاری از مسائلی که ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند، اغلب با شک و تردید به اقتصاد به‌عنوان یک رشته علمی نگاه می‌شود. تصور رایج این است که اقتصاد به‌سبب اتکا بر آمارها، نمودارها، و فرمول‌ها، یک علم خشک و دانشگاهی است. توماس کارلایل، مورخ اسکاتلندی قرن نوزدهم، اقتصاد را یک «علم ملال‌آور» می‌خواند که «محنت‌بار، دلگیر، و درواقع، کاملاً حقیر و غم‌افزا است». تصور غلط متداول دیگر این است که اقتصاد «کلاً درباره پول است»، گرچه این دیدگاه رگه‌هایی از حقیقت دارد، اما این تصویر به‌هیچ‌وجه کل واقعیت را نشان نمی‌دهد.

پس علم اقتصاد درباره چیست؟ این کلمه از واژه یونانی ائیکونومیا به‌معنای «مدیریت خانوار» گرفته شده و بیانگر مطالعه نحوه مدیریت منابع فرد، و به‌طور خاص‌تر، تولید و مبادله کالاها و خدمات بوده است. البته، کار تولید و ارائه خدمات،

از اخبار تلویزیونی ما را اشغال نمی‌کنند، بلکه برعکس، به‌طور مرتب سرتیتر اخبار هستند. رابرت تیپتر، استراتژیست مبارزات انتخاباتی جمهوری‌خواهان ایالات متحده، پیش از همه در سال ۱۹۹۷ متوجه سلطه اقتصاد شد و چنین گفت: «به کاهش پوشش تلویزیونی [سیاست] نگاه کنید. کاهش نرخ رأی‌دهی را ملاحظه کنید. آنچه امروزه کشور را به جلو می‌راند، اقتصاد و اخبار اقتصادی است، نه سیاست.»

با این حال، وقتی ما درباره بالارفتن بیکاری، تورم، بحران‌های بازار سهام و کسری تجاری می‌شنویم، واقعاً چقدر این مسائل را درک می‌کنیم؟ هنگامی که از ما خواسته می‌شود تا کمربندهای خود را محکم ببندیم و مالیات بیشتری پردازیم، می‌دانیم علت چیست؟ و وقتی به‌نظرمان می‌آید که



در علم اقتصاد، امید و ایمان با ادعاهای علمی بزرگ و همچنین میل عمیق به احترام، همزیستی دارند.

جان کنث گالبرایت
اقتصاددان کانادایی-امریکایی
(۱۹۰۸-۲۰۰۶)



کمتر کسی ادعا می‌کند که درباره علم اقتصاد بسیار می‌داند، شاید به این دلیل که آن را موضوعی پیچیده و رمزگونه و دارای ارتباط اندک با زندگی روزمره خود در نظر می‌گیرند. به‌طور کلی احساس می‌شود که علم اقتصاد عرصه حرفه‌ای‌ها در کسب‌وکار، امور مالی و دولت است. با وجود این، بیشتر ما انسان‌ها از تأثیر آن بر ثروت و بهروزی خود آگاه هستیم و همچنین ممکن است عقاید خود را - که غالباً سخت و راسخ هم هستند - در مورد افزایش هزینه زندگی، مالیات‌ها، مخارج دولت و غیره داشته باشیم. گاهی اوقات این عقاید، واکنشی آنی به مطلبی در اخبار است، اما اغلب آنها موضوع مورد بحث در محل کار یا سر میز شام نیز هستند. بنابراین همه ما تا حدودی به علم اقتصاد علاقه داریم. استدلال‌هایی که ما برای توجیه نظرات خود به‌کار می‌بریم، عموماً مشابه آنهایی است که اقتصاددانان استفاده می‌کنند، از این‌رو شناخت بیشتر نظریه‌های آنها می‌تواند درک ما را از آن اصول اقتصادی که در زندگی ما نقش ایفا می‌کنند، بهبود دهد.

علم اقتصاد در اخبار

امروزه باتوجه به آشفستگی اقتصادی واضح در جهان، به‌نظر می‌رسد که یادگیری برخی موارد درباره علم اقتصاد مهم‌تر از همیشه است. امروزه خبرهای اقتصادی صرفاً بخش جداگانه‌ای از روزنامه‌ها یا سهم کوچکی



اولین اقتصاددانان

علم اقتصاد امروزی در قرن هجدهم و به‌ویژه با انتشار کتاب ثروت ملل نوشتهٔ آدام اسمیت، متفکر بزرگ اسکاتلندی، در سال ۱۷۷۶، به‌صورت یک رشته مجزا تکوین یافت. با این حال، آنچه موجب علاقه به این حوزه علمی شد، نوشته‌های اقتصاددانان نبود، بلکه تغییرات عظیم در خود نظام اقتصادی بود که با ظهور انقلاب صنعتی رخ داد. متفکران پیشین در مورد مدیریت کالاها و خدمات درون جوامع اظهار نظر کرده و به سؤالاتی پرداخته بودند که به‌عنوان مسئله در فلسفه اخلاق یا فلسفه سیاسی مطرح شده بودند. اما با ظهور کارخانه‌ها و تولیدکنندگان بزرگ کالاها، عصر جدیدی از سازماندهی اقتصاد به‌وجود آمد که به این تصویر بزرگ‌تر نگاه می‌کرد. این امر سرآغاز

«اکنونومیکس» به قائل شدن شأن علمی برای اقتصاد کمک کرد، و این علم به همان روشی که دانشمندان قوانین فیزیکی نهفته در پدیده‌های طبیعی را کشف کرده بودند به دنبال تعیین قوانین حاکم بر نحوه رفتار نظام اقتصادی بود. با این حال، نظام‌های اقتصادی ساخته دست انسان و وابسته به رفتار عقلانی یا غیرعقلانی انسان‌هایی هستند که درون آنها عمل می‌کنند، بنابراین اقتصاد به‌عنوان یک علم بیشتر با «علوم نرم» روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و سیاست اشتراک دارد.

شاید لیونل رابینز، اقتصاددان بریتانیایی، بهترین تعریف را از علم اقتصاد ارائه کرده است. او در سال ۱۹۳۲، در مقاله‌ای دربارهٔ ماهیت و اهمیت علم اقتصادی این علم را این‌گونه توصیف می‌کند: «علمی که رفتار انسان را در مواجهه با اهداف و ابزارهای کمیاب دارای کاربردهای مختلف، مورد مطالعه قرار می‌دهد.» این تعریف گسترده یکی از تعاریف محبوب است که همچنان به‌کار می‌رود.

به‌هرحال، مهم‌ترین تفاوت بین علم اقتصاد و دیگر علوم این است که اقتصاد نظام‌هایی را بررسی می‌کند که سیال هستند. اقتصاددانان علاوه بر توصیف و توضیح نظام‌های اقتصادی و نحوه کارکرد آنها، می‌توانند نشان دهند که این نظام‌ها چگونه باید ساخته شوند یا چگونه می‌توانند بهبود یابند.

قدمتی به اندازه خود تمدن دارد، اما مطالعه اینکه چنین فرآیندی در عمل چگونه کار می‌کند، نسبتاً جدید است. این امر به تدریج تکامل یافت؛ فیلسوفان و سیاست‌مداران از زمان یونان باستان عقاید خود را دربارهٔ موضوعات اقتصادی ابراز کرده‌اند، اما نخستین اقتصاددانان واقعی که در این حوزه مطالعه کردند تا اواخر قرن هجدهم پدیدار نشدند.

در آن زمان مطالعه این حوزه را «اقتصاد سیاسی» می‌خواندند و شاخه‌ای از فلسفه سیاسی بود. با وجود این، کسانی که نظریه‌های اقتصاد سیاسی را مطالعه می‌کردند بیش از پیش احساس کردند که باید آن را به‌عنوان یک حوزه دارای اصول و رویه‌های مختص به خود، متمایز کرد و از این رو آن را «علم اقتصادی» نامیدند. بعداً این عنوان به‌صورت کوتاه‌شده «علم اقتصاد» متداول شد.

یک علم نرم‌تر

آیا اقتصاد یک علم است؟ اقتصاددانان قرن نوزدهم بی‌تردید دوست داشتند که چنین فکر کنند، و هرچند کارلایل اقتصاد را ملال‌آور می‌دانست، ولی حتی او نیز با زدن برجسب علم به آن، به اقتصاد ابهت بخشید. بیشتر نظریه‌های اقتصادی بر اساس ریاضیات و حتی فیزیک مدل‌سازی شدند (شاید آمدن پسوند «ics» در انتهای واژه

اولین درس علم اقتصاد، کمیابی است:

هرگز از هر چیزی به اندازه کافی وجود ندارد تا همه مشتاقان آن را راضی کند. اولین درس علم سیاست این است که اولین درس علم اقتصاد را نادیده بگیرد.

توماس سوول

اقتصاددان آمریکایی (۱۹۳۰-)



تا بازار رقابتی بتواند خلق ثروت کرده و نوآوری فناورانه را تحریک کند. برخی دیگر از اقتصاددانان در برآورد خود از توانایی بازار در ایجاد منفعت برای جامعه، بیشتر احتیاط کرده و نارسایی‌های این نظام را شناسایی کردند. آنها تصور می‌کردند که این موارد را می‌توان با مداخله دولت برطرف کرد و استدلال کردند که نقش دولت تأمین برخی کالاها و خدمات خاص و مهارکردن قدرت تولیدکنندگان است. در تحلیل‌های برخی افراد - به‌ویژه کارل مارکس فیلسوف آلمانی - نظام اقتصادی سرمایه‌داری دچار نقص‌های کشنده‌ای بود و دوام نمی‌آورد.

ایده‌های اقتصاددانان «کلاسیک» اولیه همچون اسمیت به‌شکل فزاینده‌ای در معرض بررسی دقیق قرار گرفتند. در اواخر قرن نوزدهم، اقتصاددانانی که در علوم طبیعی تبحر داشتند از طریق رشته‌های ریاضیات، مهندسی و فیزیک به موضوعات اقتصادی می‌پرداختند. این اقتصاددانان «نئوکلاسیک» نظام اقتصادی را در قالب نمودارها و فرمول‌ها توصیف می‌کردند و قوانینی ارائه می‌دادند که بر عملکرد بازارها حاکم بوده و رویکرد آنها را توجیه می‌کرد. در اواخر قرن نوزدهم، علم اقتصاد مشخصه‌های ملی را به‌تدریج آشکار می‌کرد: مراکز تفکر اقتصادی با تأسیس گروه‌های دانشگاهی رشد یافته بودند و تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای میان مکاتب

و درآمد، سیاست‌های تجارت بین‌الملل، مالیات‌ستانی، کنترل تورم و بیکاری آن کشور می‌پردازد. در مقابل، آنچه ما امروزه «اقتصاد خرد» می‌نامیم به تعاملات افراد و بنگاه‌های درون نظام اقتصادی نگاه می‌کند: عرضه و تقاضا، خریداران و فروشندگان، بازارها و رقابت.

مکاتب فکری جدید

بدیهی است اختلاف‌نظرهایی میان اقتصاددانان وجود داشت و مکاتب فکری مختلفی شکل گرفتند. بسیاری از اقتصاددانان از رونقی که اقتصاد صنعتی نوین به ارمغان آورد، استقبال و از رویکرد «عدم مداخله» یا لسه‌فر حمایت کردند



علم اقتصاد، در حقیقت، مطالعه انگیزه‌هاست: مردم چگونه به چیزی که می‌خواهند یا نیاز دارند، دست می‌یابند، به‌ویژه هنگامی که افراد دیگر نیز همان چیز را می‌خواهند یا نیاز دارند.

استیون دی. لویت (۱۹۶۷-)

استیفن جی. دابنر (۱۹۶۳-)

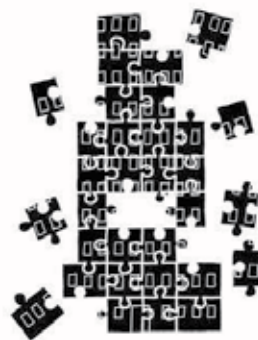
اقتصاددانان امریکایی



چیزی بود که اصطلاحاً نظام اقتصادی بازار نامیده می‌شود.

تحلیل اسمیت از این نظام جدید، معیاری را تعیین می‌کند که دارای تبیین جامعی از بازار رقابتی است. اسمیت بیان کرد که بازار توسط یک «دست نامرئی» هدایت می‌شود؛ جایی که اقدامات عقلانی افراد پیگیر منفعت شخصی موجب می‌شود که در نهایت جامعه گسترده‌تر دقیقاً به آنچه نیاز دارد، برسد. اسمیت فیلسوف بود، و موضوع کتاب او «اقتصاد سیاسی» بود - بنابراین در این کتاب دامنه علم اقتصاد گسترده و شامل سیاست، تاریخ، فلسفه و مردم‌شناسی می‌شد. پس از اسمیت نسل جدیدی از متفکران اقتصادی ظهور کردند که تصمیم گرفتند کاملاً بر نظام اقتصادی تمرکز کنند. هر یک از این افراد بر درک ما از اقتصاد افزودند - اینکه چگونه عمل می‌کند و چگونه باید مدیریت شود - و بنیان‌هایی برای شاخه‌های مختلف علم اقتصاد فراهم آوردند.

با تکامل این رشته، اقتصاددانان زمینه‌های خاصی را برای بررسی شناسایی کردند. یک رویکرد این بود که به نظام اقتصادی به‌صورت یک کل، در سطح ملی یا بین‌المللی، نگاه شود: این رویکرد به «اقتصاد کلان» معروف شد. این حوزه از اقتصاد به موضوعاتی همچون رشد و توسعه، اندازه‌گیری ثروت یک کشور برحسب تولید



یکی از مهم‌ترین آسیب‌دیدگان بحران‌های اقتصادی اخیر، یونان است، که تاریخ علم اقتصاد از آنجا شروع شد و واژه «علم اقتصاد» از این کشور می‌آید. در سال ۲۰۱۲، معترضان در آتن خاطر نشان کردند که مردم‌سالاری نیز از یونان برخاسته است، اما در جست‌وجوی راه‌حلی برای بحران بدهی، این پدیده در معرض قربانی شدن قرار گرفته است.

حال این موضوع باقی می‌ماند که اقتصاد جهانی چگونه مشکلات خود را حل خواهد کرد. به هر حال، شما با مجهز شدن به اصول علم اقتصاد که در این کتاب به شکل خلاصه بیان می‌شوند، درک خواهید کرد که ما چگونه به شرایط فعلی رسیده‌ایم، و شاید برای برون‌رفت از این وضعیت راهی بیابید.



هدف مطالعه علم اقتصاد...

این است که یاد بگیریم چگونه فریب

اقتصاددانان را نخوریم.

جون رایبسون

اقتصاددان بریتانیایی (۱۹۸۳-۱۹۰۳)



رویکردهای جایگزین

در اواخر قرن بیستم، زمینه‌های جدید علم اقتصاد، ایده‌هایی از رشته‌هایی مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی را با نظریه‌های خود، و همچنین پیشرفت‌های جدید در ریاضیات و فیزیک، همچون نظریه بازی و نظریه آشوب، ترکیب کردند. این نظریه‌پردازان درباره ضعف‌های موجود در نظام سرمایه‌داری هشدار دادند. بحران‌های مالی تشدیدشونده و مکرر که در ابتدای قرن بیست‌ویکم رخ داد این احساس را تقویت کرد که اشتباهات اساسی در این نظام وجود دارد؛ در همان زمان دانشمندان به این نتیجه رسیدند که ثروت اقتصادی روزافزون ما به قیمت نابودی محیط زیست و تغییرات اقلیمی فاجعه‌بار بالقوه به دست آمده است.

در حالی که اروپا و ایالات متحده احتمالاً با جدی‌ترین مشکلات اقتصادی که تا به حال با آن مواجه شده‌اند، دست‌وپنجه نرم می‌کنند، نظام‌های اقتصادی جدید، به‌ویژه در جنوب شرق آسیا و کشورهای موسوم به بریک (برزیل، روسیه، هند، و چین)، ظهور کرده‌اند. قدرت اقتصادی بار دیگر در حال انتقال است، و بدون شک تفکر اقتصادی جدید تکامل خواهد یافت تا به ما در مدیریت منابع کمیاب‌مان کمک کند.

مهم در اتریش، بریتانیا و سوئیس، به‌ویژه در مورد میزان مطلوب مداخله دولت در اقتصاد، وجود داشت.

این تفاوت‌ها حتی در قرن بیستم آشکارتر شد؛ انقلاب‌های روسیه و چین تقریباً یک‌سوم جهان را تحت سیطره کمونیسم و نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی شده - و نه بازارهای رقابتی - قرار دادند. به هر حال، مابقی جهان درگیر این سؤال بود که برای رونق و شکوفایی آیا می‌توان تنها به بازارها اعتماد کرد یا خیر. در حالی که اروپای قاره‌ای و بریتانیا در مورد میزان مداخله دولت اختلاف نظر داشتند، جنگ واقعی ایده‌ها در ایالات متحده و در دوران رکود بزرگ پس از سقوط وال استریت در سال ۱۹۲۹ رخ داد.

در نیمه دوم قرن بیستم، مرکز تفکر اقتصادی از اروپا به ایالات متحده انتقال یافت. در این زمان این کشور به ابرقدرت اقتصادی تبدیل شده بود و سیاست‌های لسه‌فری شدیدتری را اتخاذ می‌کرد. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، به نظر می‌رسید همان‌گونه که اسمیت پیش‌بینی کرده بود نظام اقتصادی بازار آزاد واقعاً در مسیر موفقیت اقتصادی است. البته همه موافق این ایده نبودند. اگرچه بیشتر اقتصاددانان به ثبات، کارایی، و عقلانیت بازارها ایمان داشتند، اما برخی نیز تردیدهایی داشتند، و از این رو رویکردهای جدید به وجود آمد.

بگذارید تجارت آغاز شود

۴۰۰ سال پیش از میلاد تا ۱۷۷۰ میلادی

[REDACTED]

[REDACTED]

<p>کمپانی هند شرقی بریتانیا که یک شرکت تجاری بین‌المللی و اولین نام تجاری جهانی بود، تأسیس شد.</p> <p>↑</p> <p>۱۵۹۹</p>	<p>براتها در تجارت اروپا به یک روش استاندارد پرداخت تبدیل شدند که توسط بانک‌های بازرگانی قابل بازر خرید بودند.</p> <p>↑</p> <p>حدود سال ۱۴۰۰ میلادی</p>	<p>توماس آکویناس استدلال کرد که قیمت یک محصول تنها هنگامی «منصفانه» است که سود بیش از حد نباشد و در فروش هم هیچ تقلبی رخ ندهد.</p> <p>↑</p> <p>۱۲۶۵-۱۲۷۴ میلادی</p>	<p>افلاطون حکومت ایده‌آل خود را چنین توصیف کرد: جایی که مالکیت متعلق به همگان بوده و نیروی کار تخصصی است.</p> <p>↑</p> <p>حدود ۳۸۰ سال پیش از میلاد</p>
<p>↓</p> <p>حدود سال ۱۶۳۰ میلادی</p> <p>توماس مان از سیاست سوداگرانه (مرکانتیلیست) حمایت کرد، سیاستی که صادرات به خارج را راهی برای افزایش ثروت یک ملت می‌دانست.</p>	<p>↓</p> <p>۱۴۹۲</p> <p>کریستوف کلمب به قاره آمریکا رسید؛ خیلی زود طلا به اروپا سرازیر شد و عرضه پول را افزایش داد.</p>	<p>↓</p> <p>۱۳۹۷</p> <p>بانک مدیچی در فلورانس ایتالیا تأسیس شد - یکی از اولین مؤسسات مالی که بر مبنای تجارت بین‌الملل رشد کرد.</p>	<p>↓</p> <p>حدود ۳۵۰ سال پیش از میلاد</p> <p>ارسطو به نفع مالکیت خصوصی و درعین حال علیه انباشت پول به خاطر خود پول استدلال کرد.</p>

اصول اخلاقی قیمت‌ها به تفکر پرداخت، و به نفع اهمیت قیمت‌های «منصفانه» استدلال کرد؛ از نظر او قیمت منصفانه نقطه‌ای است که بازرگان سود گزافی نمی‌برد. گذشتگان در جوامعی زندگی می‌کردند که برده‌ها عمده نیروی کار را تشکیل می‌دادند، و اروپای قرون وسطا به صورت نظام فئودالی اداره می‌شد - در این نظام دهقانان در ازای کار یا خدمات نظامی تحت حفاظت یک لرد محلی بودند. از این رو استدلال‌های اخلاقی این فیلسوفان تا اندازه‌ای نظری و غیرعملی بود.

ظهور دولت-شهرها

در قرن پانزدهم تغییر بزرگی رخ داد، دولت-شهرها در اروپا شکل گرفتند و به واسطه تجارت بین‌الملل ثروتمند شدند. یک طبقه جدید و مرفه از بازرگانان جایگزین زمین‌داران فئودال شد و نقش مهمی در نظام اقتصادی ایفا

عمل می‌کند و تولیدکنندگان دارای تخصص ویژه، محصولاتی در جهت خیر عمومی تولید می‌کنند. با این حال، شاگرد او، ارسطو، از مفهوم مالکیت خصوصی، که می‌توانست در بازار معامله شود، دفاع کرد. اینها استدلال‌هایی است که تا به امروز هم ادامه داشته‌اند. افلاطون و ارسطو فیلسوف، علم اقتصاد را از موضوعات فلسفه اخلاق می‌دانستند: از این رو به جای تحلیل اینکه یک نظام اقتصادی چگونه کار می‌کند، ایده‌هایی برای اینکه باید چگونه عمل کند، ارائه دادند. این نوع رویکرد را «هنجاری» می‌نامند - که ذهنی است و به «آنچه باید باشد» توجه می‌کند.

رویکرد هنجاری به علم اقتصاد در عصر مسیحیت ادامه یافت، چنان‌که فیلسوفان قرون وسطا همچون توماس آکویناس (ص. ۲۳) تلاش کردند اخلاق مالکیت خصوصی و تجارت در بازار را تعریف کنند. آکویناس درباره

همچنان‌که تمدن‌ها در دنیای باستان تکامل می‌یافتند، نظام‌های تأمین کالاها و خدمات برای جمعیت نیز متحول می‌شدند. این نظام‌های اقتصادی ابتدایی به صورت طبیعی ظهور کردند زیرا حرفه‌ها و پیشه‌ها کالاهایی تولید می‌کردند که قابل مبادله بودند. مردم شروع به دادوستد کردند، ابتدا به صورت تهاتر (مبادله کالا با کالا) و سپس با سکه‌هایی از فلزات گرانبها؛ و تجارت تبدیل به بخش مهمی از زندگی شد. عمل خرید و فروش کالاها برای قرن‌ها انجام می‌گرفت، پیش از آنکه نحوه بررسی کارکرد این نظام به فکر کسی برسد.

فیلسوفان یونان باستان از نخستین کسانی بودند که درباره موضوعاتی نوشتند که در مجموع به عنوان «علم اقتصاد» شناخته می‌شدند. افلاطون در کتاب جمهوری، آرایش سیاسی و اجتماعی یک حکومت ایده‌آل را شرح می‌دهد؛ به عقیده او این حکومت اقتصادی

فرانسوا کینه و پیروانش، فیزیوکرات‌ها، استدلال کردند که زمین و کشاورزی تنها منابع رونق اقتصادی هستند.	گرگوری کینگ یک خلاصه آماری از تجارت انگلستان در قرن هفدهم گردآوری کرد.	ویلیام پتی در رساله‌ای درباره پول نشان داد که چگونه می‌توان اقتصاد را اندازه‌گیری کرد.	حباب سفته‌بازی در بازار گل‌های لاله هلند ترکیب و هزاران سرمایه‌گذار را به خاک سیاه نشاناند.
--	--	--	---



۱۷۵۶



۱۶۹۷



۱۶۸۲



۱۶۳۷

۱۷۵۸



کینه جدول اقتصادی خود را
تولید کرد که اولین تحلیل از
عملکردهای کل یک نظام
اقتصادی-«نظام اقتصاد
کلان»- بود.

۱۷۵۲



دیوید هیوم استدلال
کرد که هزینه تأمین
کالاهای عمومی
را باید دولت‌ها
پرداخت کنند.

۱۶۸۹



جان لاک
استدلال کرد که
ثروت ناشی از
کار است، نه
تجارت.

۱۶۶۸



یوشیا چایلد تجارت
آزاد را شرح داد و
از افزایش واردات
و صادرات حمایت
کرد.

آغاز قرن هجدهم، که عقلانیت را بالاتر
از همه ارزش‌ها قرار داد، رویکرد علمی به
«اقتصاد سیاسی» اتخاذ شد. اقتصاددانان به
جای آنکه فقط به توصیه‌های اخلاقی بپردازند،
تلاش کردند تا فعالیت اقتصادی را بسنجند و
عملکرد این نظام را توصیف کنند.

در فرانسه گروهی از متفکران موسوم به
فیزیوکرات‌ها، جریان پولی در نظام اقتصادی
را تحلیل کردند و به شکل مؤثری اولین مدل
اقتصاد کلانی (کل اقتصاد) را ساختند. آنها
به جای تجارت یا تأمین مالی، کشاورزی را
در مرکز نظام اقتصادی قرار دادند. در همین
دوران، فیلسوفان سیاسی در بریتانیا از تأکید
بر ایده‌های سوداگرایانه درباره تجارت دست
کشیدند و بر تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان،
و ارزش و مطلوبیت کالاها معطوف شدند.
چارچوب مطالعه نوین علم اقتصاد در حال
ظهور بود.

طرفدار دریافت مالیات بر واردات بودند. با
افزایش حجم تجارت، کنترل امور از دست
بازرگانان منفرد و حامیان‌شان خارج شد.
تعاونی‌ها و شرکت‌ها، اغلب با حمایت دولت،
تشکیل شدند تا عملیات تجاری بزرگ را بر
عهده بگیرند. این بنگاه‌ها شروع به تقسیم
«سهام» کردند تا بتوانند از طریق سرمایه‌گذاران
فراوان تأمین مالی شوند. علاقه به خرید سهام
در اواخر قرن هفدهم به سرعت افزایش یافت،
و به تأسیس شرکت‌های سهامی و بورس‌های
اوراق بهادار - که می‌توان خرید و فروش سهام را
در آنها انجام داد - منجر شد.

یک علم جدید

افزایش عظیم حجم تجارت، تجدید علاقه به
عملکرد نظام اقتصادی را نیز در پی داشت و
منجر به شکل‌گیری اصول اولیه رشته اقتصاد
شد. با ظهور عصر موسوم به روشنگری در

کرد. این بازرگانان با خاندان‌های بانکدار، که
تجارت و سفرهای اکتشافی آنها را تأمین مالی
می‌کردند، همکاری نزدیکی داشتند.

ملت‌های اهل تجارت نوین جایگزین
نظام‌های فئودالی کوچک‌مقیاس شدند، و
تفکر اقتصادی روی این موضوع تمرکز کرد که
چگونه به بهترین نحو می‌توان مبادله کالاها و
پول را از یک کشور به کشوری دیگر کنترل کرد.
رویکرد غالب آن زمان، معروف به سوداگرایی
(مرکانتیلیسم)، به تراز پرداخت‌ها - تفاوت بین
مخارجی که یک کشور صرف واردات می‌کند
با درآمدهایی که از صادرات به دست می‌آورد -
اهمیت می‌داد. فروش کالاها به خارج پسندیده
تلقی می‌شد، چرا که پول را وارد کشور می‌کرد؛
اما واردات کالاها زیان‌آور بود، زیرا موجب
خروج پول از کشور می‌شد. سوداگران برای
جلوگیری از کسری تجاری و حمایت از
تولیدکنندگان داخلی در مقابل رقبای خارجی،

مالکیت باید خصوصی باشد

حقوق مالکیت



برای کسب منفعت شخصی وجود ندارد - و هیچ دلیلی حتی برای ورود به بازار نیست. در واقع، بازاری وجود ندارد.

انواع مالکیت

«مالکیت» شامل طیف گسترده‌ای از چیزها - از کالاهای مادی گرفته تا مالکیت فکری (همچون حق ثبت اختراع یا متن مکتوب) - است. مالکیت حتی وارد عرصه‌هایی شده است که اقتصاددانان بازار آزاد نیز از آن دفاع نمی‌کنند، مانند برده‌داری - که در آن به انسان‌ها همچون کالا نگاه می‌شد.

از نظر تاریخی، مالکیت مادی به سه روش مختلف سازمان یافته است. نخست، همه چیز را می‌توان به صورت اشتراکی درآورد و هرکسی که تمایل دارد، بر مبنای اعتماد متقابل و عرف، از آنها استفاده می‌کند. این حالت در نظام‌های اقتصادی قبیله‌ای وجود داشت، و هنوز هم توسط مردم هوانورانی آمازون به کار می‌رود. دوم، مالکیت می‌تواند به صورت جمعی درآمد و استفاده شود؛ این ذات نظام کمونیستی است. سوم، مالکیت می‌تواند شخصی باشد، و هر شخصی آزاد است با آنچه در مالکیتش قرار دارد همکاری انجام دهد. این مفهوم در قلب نظام سرمایه‌داری جا دارد.

اقتصاددانان امروزی معمولاً مالکیت

ما از اولین نزاع‌های دوران کودکی مان بر سر اسباب بازی‌ها، درباره مالکیت و دارایی شخصی می‌آموزیم. این مفهوم اغلب بدیهی در نظر گرفته می‌شود، در حالی که هیچ چیز حتمی درباره این ایده وجود ندارد. مالکیت خصوصی یک اصل بنیادی برای نظام سرمایه‌داری است. کارل مارکس (ص. ۱۰۵) خاطرنشان کرد که ثروت حاصل از سرمایه‌داری «مجموعه عظیمی از کالاها» را برای جوامع ارمنان می‌آورد که در مالکیت خصوصی قرار دارند و ممکن است برای کسب سود معامله شوند. کسب و کارها نیز در مالکیت خصوصی هستند و در بازار آزاد به قصد کسب سود فعالیت می‌کنند. بدون ایده مالکیت خصوصی، هیچ امکانی



حفاظت از مالکیت خصوصی در کشورهای سرمایه‌داری، مهم است. این خانه در ورشوی لهستان، امن‌ترین خانه‌ای است که تاکنون ساخته شده است؛ با لمس یک دکمه، این خانه به یک مکعب فولادی تبدیل می‌شود.

در این زمینه

کانون بحث
جامعه و نظام اقتصادی

متفکر اصلی
ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ پیش از میلاد)

پیش از او
۴۲۷-۳۴۷ پیش از میلاد، افلاطون در کتاب جمهوری استدلال کرد که حاکمان برای خیر عمومی باید مالکیت را به صورت جمعی درآورند.

پس از او
۲۵۰-۱ میلادی، در قانون کلاسیک روم، مجموعه حقوق و اختیاراتی که شخص بر یک چیز داشت دومینیوم (حق مالکیت) نامیده می‌شد.

۱۲۷۴-۱۲۶۵، توماس آکویناس استدلال کرد که داشتن مالکیت، طبیعی و خوب است، اما مالکیت خصوصی اهمیت کمتری نسبت به کالای عمومی دارد.

۱۶۸۹، جان لاک بیان کرد که آنچه با کار خودت خلق کرده‌ای حق توست.

۱۸۴۸، کارل مارکس مانیفست کمونیست را نوشت، و از لغو کامل مالکیت خصوصی حمایت کرد.

تا چه اندازه خصوصی؟

در هر جامعه امروزی، برخی چیزها، مانند خیابانها و پارکها، در قالب مالکیت جمعی به صورت مشترک استفاده می‌شوند. چیزهای دیگر، مانند خودروها، مالکیت خصوصی دارند. حقوق مالکیت، یا مالکیت قانونی، معمولاً حقوقی انحصاری را در مورد یک منبع خاص به مالک واگذار می‌کنند، اما همیشه این‌گونه نیست. به‌عنوان مثال، ممکن است مالک یک خانه در یک منطقه تاریخی اجازه نداشته باشد که آن را خراب کند و به جایش یک آسمان‌خراش یا کارخانه بسازد، یا حتی کاربری ساختمان فعلی را تغییر دهد. دولت هر کشوری در جهان حق دارد که در صورت لزوم - به دلایل متفاوت از نیاز به زیرساخت‌ها گرفته تا مسائل امنیت ملی - مالکیت خصوصی را کنار بگذارند. حتی در ایالات متحده، که یک کشور وفادار به سرمایه‌داری است، دولت ممکن است دارنده حق مالکیت را وادار کند که از حقوق خود دست بکشد. با این حال، اصلاحیه چهاردهم قانون اساسی با بیان اینکه زیان‌های مالک باید بر اساس قیمت بازار جبران شود، این شدت عمل را تلطیف می‌کند.

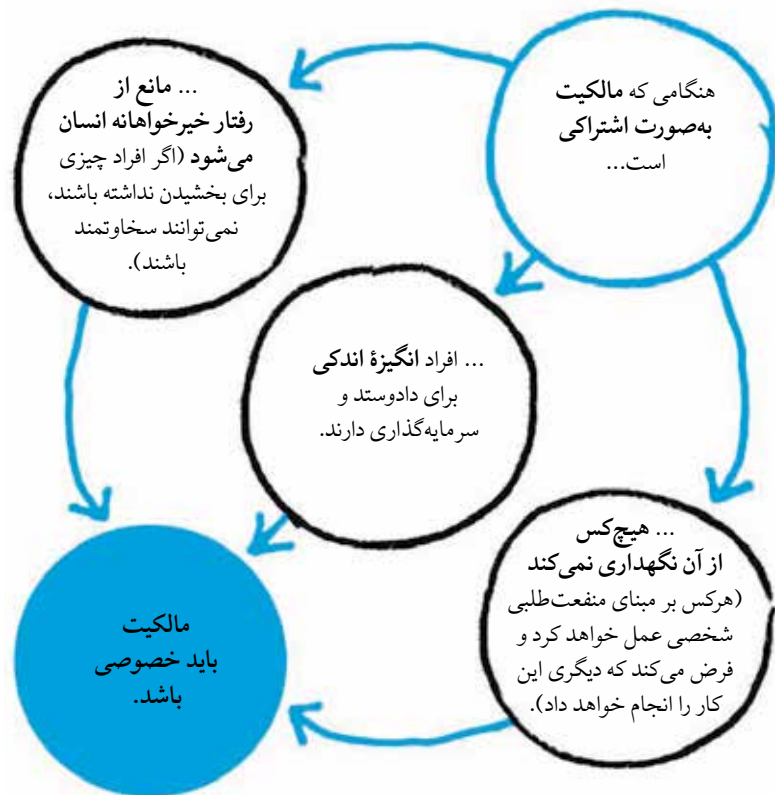


کاملاً واضح است که مالکیت باید خصوصی بوده و در عین حال استفاده از آن مشترک باشد؛ و کار خاص قانون‌گذار این است که در انسان‌ها این طبع خیرخواهانه را ایجاد کند.

ارسطو



همچنین ببینید: بازارها و اصول اخلاقی ۲۳-۲۲. تدارک کالاها و خدمات عمومی ۴۷-۴۶. اقتصاد مارکسیستی ۱۰۵-۱۰۰. تعاریف علم اقتصاد ۱۷۱.



انگلیسی، درباره حقوق فردی بی‌پرده صحبت کرد. او می‌گفت از آنجا که خداوند مالکیت بر بدنمان را به ما اعطا کرده است، پس بر هر چیزی که با بدنمان می‌سازیم حق مالکیت داریم. بعداً امانوئل کانت (-۱۷۲۴) مالکیت (۱۸۰۴)، فیلسوف آلمانی، استدلال کرد که مالکیت خصوصی یک بیان مشروع از نفس خویش است.

با وجود این، فیلسوف آلمانی دیگری مفهوم مالکیت خصوصی را کاملاً رد کرد. کارل مارکس اصرار داشت که مفهوم مالکیت خصوصی چیزی نیست جز وسیله‌ای که سرمایه‌داری با آن نیروی کار پرولتاریا (طبقه کارگر) را غصب می‌کند، او را به بردگی می‌کشد و محروم می‌سازد. پرولتاریا در عمل از سوی گروه خاصی که کنترل ثروت و قدرت را در دست دارد در تنگنا قرار می‌گیرد.

خصوصی را به دلایل عمل‌گرایانه توجیه می‌کنند، با این استدلال که بازار بدون تقسیم منابع نمی‌تواند به‌آسانی کار کند. متفکران قدیمی‌تر مالکیت خصوصی را بیشتر یک موضوع اخلاقی می‌دانستند. ارسطو، فیلسوف یونانی، استدلال می‌کرد که «مالکیت باید خصوصی باشد». او خاطرنشان کرد که وقتی مالکیت به صورت اشتراکی باشد، هیچ‌کس مسئولیت نگهداری و بهبود آن را بر عهده نمی‌گیرد. علاوه بر این، مردم تنها زمانی می‌توانند سخاوتمند باشند که چیزی برای بخشیدن داشته باشند.

حقی برای مالکیت

در قرن هفدهم همه زمین‌ها و خانه‌ها در عمل متعلق به پادشاهان بود. با این حال، جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲)، فیلسوف

قیمت منصفانه چیست؟

بازارها و اصول اخلاقی



در این زمینه

کانون بحث
جامعه و نظام اقتصادی

متفکر اصلی
توماس آکویناس (۱۲۷۴-۱۲۲۵)

پیش از او

حدود ۳۵۰ سال پیش از میلاد، ارسطو در کتاب سیاست گفت که ارزش همه کالاها را باید بر اساس یک چیز - «نیاز» - اندازه‌گیری کرد.

۵۳۴-۵۲۹ میلادی، دادگاه‌های روم از «زمین‌داران» در مقابل اجبار به فروش زمین‌های خود زیر قیمت منصفانه، و از این‌رو از متحمل شدن «زیان عظیم»، حفاظت می‌کردند.

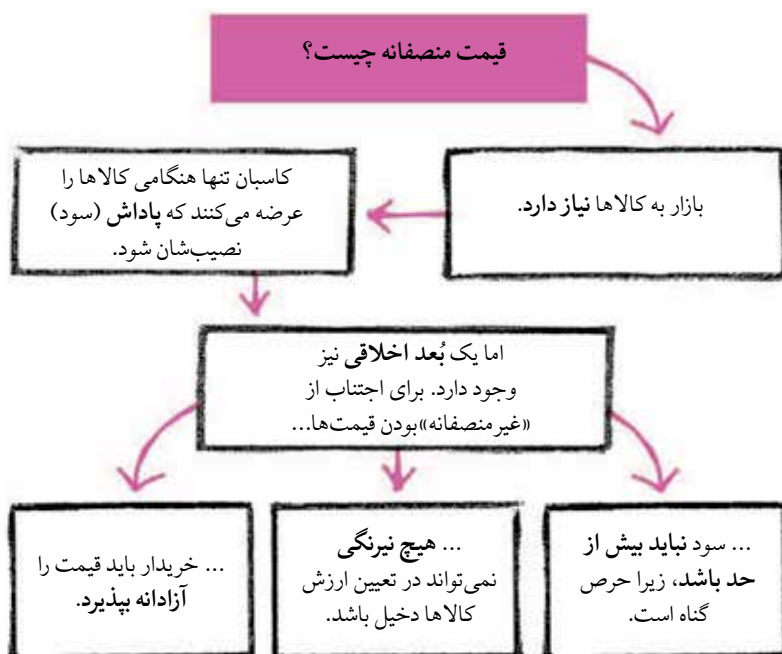
پس از او

۱۵۴۴، لویییز ساراویا د لا کاله اقتصاددان اسپانیایی استدلال کرد که قیمت باید بر اساس «برآورد متعارف» و مبتنی بر کیفیت و فراوانی تعیین شود. ۱۸۹۰، آلفرد مارشال پیشنهاد داد که قیمت‌ها به‌طور خودکار توسط عرضه و تقاضا تعیین شوند.

۱۹۲۰، لودویگ فون میزس استدلال کرد که سوسیالیسم نمی‌تواند به‌خوبی عمل کند، زیرا قیمت‌ها تنها راه تصدیق نیاز هستند.

قیمت وجود ندارد - قیمت‌گذاری صرفاً کارکرد خودکار عرضه و تقاضا است. کاسبانی که ظاهراً گران‌فروشی می‌کنند فقط دارند قیمت‌ها را تا حد مجاز آن بالا می‌برند. اگر آنها قیمت خود را به بالاتر از حدی برسانند که مردم مایل به پرداخت هستند، مردم دیگر نمی‌خرند، و از این‌رو کاسبان مجبور می‌شوند قیمت‌های خود را کاهش دهند. اقتصاددانان بازارگرا، بازار را تنها راه تعیین قیمت می‌دانند، زیرا هیچ چیز - حتی طلا - ارزش ذاتی ندارد.

بسیاری از مردم می‌دانند که مورد سوءاستفاده قرار گرفتن یا «تلکه‌شدن» توسط یک دستفروش - مثل وقتی که بستنی‌های گران‌قیمت را در یک مکان گردشگری می‌خریم - چه شکلی است. با این حال، براساس نظریه اقتصادی غالب، چیزی به‌عنوان تلکه‌کردن وجود ندارد. قیمت هر چیزی واقعاً قیمت بازار است - یعنی قیمتی که مردم حاضر به پرداخت آن هستند. از نظر اقتصاددانان طرفدار بازار هیچ بُعد اخلاقی برای





توماس آکویناس

سنت توماس آکویناس یکی از بزرگ‌ترین فرزندان قرون وسطا بود. او در سال ۱۲۲۵ در آکوینو واقع در سیسیل و در یک خانواده اشرافی به دنیا آمد، و از سن پنج سالگی آموختن را آغاز کرد. آکویناس در سن هفده سالگی تصمیم گرفت به ثروت دنیوی پشت کند و به فرقه راهبان دومینیکن بپیوندد. خانواده او چنان شوکه شده بودند که آکویناس را در راه پیوستن به فرقه ربودند و به مدت دو سال او را محبوس کردند. اما آکویناس همچنان بر تصمیم خود مانده بود، و سرانجام خانواده‌اش تسلیم شدند و به او اجازه دادند تا به پاریس برود؛ آکویناس در آنجا تحت تعلیم راهب فرزانه، آلبرت کیپر (۱۲۸۰-۱۲۰۶) قرار گرفت. او در فرانسه و ایتالیا به تحصیل و تدریس پرداخت، و در سال ۱۲۷۲، استودیوم جنرال (نوعی دانشگاه) را در ناپل ایتالیا تأسیس کرد. بسیاری از آثار فلسفی آکویناس در هموار کردن مسیر برای دنیای نو بسیار تأثیرگذار بودند.

آثار مهم

۱۲۵۶-۱۲۵۹، مسائل جدلی درباب

حقیقت

۱۲۶۳-۱۲۶۱، جامع علیه مُنکران

۱۲۷۳-۱۲۶۵، جامع الهیات

همچنین ببینید: حقوق مالکیت ۲۱-۲۰. اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. عرضه و تقاضا ۱۱۳-۱۰۸. اقتصاد و سنت ۱۶۷-۱۶۶.



جوامع قرون وسطایی نسبت به قیمت‌های مطالبه‌شده از سوی کاسبان حساسیت شدیدی داشتند. در سال ۱۳۲۱، ویلیام لو بول، از اهالی لندن، به دلیل کم‌فروشی در وزن نان با کشیده‌شدن در خیابان‌ها مجازات شد.

قیمتی که آزادانه پذیرفته می‌شود

به نظر می‌رسد این ایده که بازار باید قیمت‌ها را تعیین کند با دیدگاه بیان‌شده توماس آکویناس، عالم سیسیلی، در کتاب جامع الهیات او، که یکی از اولین مطالعات درباره بازار است، در تضاد قرار دارد. از نظر آکویناس، که یک راهب فرزانه بود، قیمت مسئله‌ای عمیقاً اخلاقی است. آکویناس حرص را گناهی مهلک می‌دانست، اما در عین حال می‌دانست اگر انگیزه سود از بازرگان گرفته شود، دست از تجارت برمی‌دارد و آنگاه جامعه از کالای مورد نیاز خود محروم می‌ماند.

آکویناس به این نتیجه رسید که بازرگان می‌تواند یک «قیمت منصفانه» طلب کند، قیمتی که شامل یک سود مناسب است، اما سود گزاف را رد می‌کند چرا که معصیت دارد. این قیمت منصفانه به زبان ساده قیمتی است که خریدار با توجه به اطلاعات صادقانه، آزادانه می‌پذیرد که آن را پرداخت کند. فروشنده موظف نیست که خریدار را از

واقعیت‌هایی که ممکن است قیمت را در آینده کاهش دهد آگاه کند - مثلاً اینکه کشتی‌هایی که بار آنها ادویه ارزان است به‌زودی به بارانداز می‌رسند.

امروزه مسائل قیمت و اصول اخلاقی خیلی زیاد بر سر زبان‌ها هستند، زیرا هم اقتصاددانان و هم مردم درباره «قیمت منصفانه» پاداش یک مدیرعامل یا حداقل دستمزد بحث می‌کنند. اقتصاددانان بازار آزاد، آنهایی که دخالت در بازار را رد می‌کنند، و کسانی که حامی مداخله دولت هستند - چه به دلایل اخلاقی چه اقتصادی - همچنان درباره مزایا و معایب اعمال محدودیت بر قیمت‌گذاری استدلال می‌کنند.



هیچ‌کس نباید چیزی را به قیمتی بیش از ارزش آن به دیگری بفروشد.

توماس آکویناس



وقتی سکه دارید لازم نیست تهاتر کنید

کارکرد پول



مردم قبیله تپوا از اهالی ایالت آسام هند، در خلال جنبیل ملا - یک جشنواره باستانی برای حفظ همدلی و برادری میان قبایل - کالاها را به صورت تهاتر مبادله می‌کنند.

ساعت نگهداری از کودک او، در شکسته خانه‌اش را تعمیر خواهد کرد. باین‌حال، تصور کارآمدی این‌گونه مبادلات شخصی در مقیاس بزرگ‌تر دشوار است. چه اتفاقی می‌افتاد اگر شما یک قرص نان می‌خواستید اما تنها چیزی که باید معاوضه می‌کردید خودروی جدیدتان بود؟ تهاتر بستگی به انطباق دوسویه خواسته‌ها دارد، یعنی اینکه نه تنها شخص دیگر آنچه من می‌خواهم را دارد، بلکه من هم باید آنچه او می‌خواهد را داشته باشم.

پول تمام این مشکلات را حل می‌کند. نیازی به یافتن کسی نیست که آنچه شما برای معاوضه کردن دارید را می‌خواهد؛ شما

در بسیاری از نقاط جهان، مردم روزبه‌روز به سمت جامعه بدون پول نقد می‌روند که در آن کالاها با کارت اعتباری، پرداخت‌های الکترونیک، و تراشه‌های تلفن همراه خریداری می‌شوند. اما عدم استفاده از پول نقد به معنای آن نیست که از پول استفاده نمی‌شود. پول همچنان در مرکز تمام معاملات ما باقی می‌ماند.

تأثیرات مختل‌کننده پول کاملاً شناخته شده است؛ پول عامل تحریک هر چیزی از خست گرفته تا جنایت و نزاع است. از پول به‌عنوان پیشکش (نشانه احترام)، در مناسک مذهبی، و برای تزئینات استفاده می‌شده است.

«دیه» به‌عنوان تاوان قتل پرداخت می‌شود؛ تازه‌عروس‌ها در ازای «شیر بها» خریداری می‌شوند یا همراه با تجهیزات‌هایی برای ثروتمند کردن شوهران‌شان به ازدواج مردان درمی‌آیند. پول به افراد، خانواده‌ها، و ملت‌ها شأن و قدرت می‌بخشد.

اقتصاد تهاتری

مردم بدون پول فقط می‌توانستند تهاتر کنند. بسیار از ما هنگامی که لطفی را جبران می‌کنیم، در واقع به میزان کمی تهاتر کرده‌ایم. به‌عنوان مثال، یک فرد ممکن است به همسایه خود پیشنهاد دهد که در ازای چند

در این زمینه

کانون بحث بانکداری و تأمین مالی

رخداد اصلی

قوبلای خان در قرن سیزدهم پول فیات [بی‌پشتوانه] را در امپراتوری مغول به‌کار گرفت.

پیش از آن

۳۰۰۰ سال پیش از میلاد، در بین‌النهرین از شکل به‌عنوان یک واحد پول استفاده می‌شد: واحدی برحسب دانه جو با وزن معین که با مقدار مشخصی از طلا یا نقره برابر بود.

۷۰۰ سال پیش از میلاد، قدیمی‌ترین سکه‌های شناخته‌شده در جزیره یونانی آژینا ساخته شدند.

پس از آن

قرن سیزدهم، مارکو پولو سفته را همراه خود از چین به اروپا آورد، و بانکداران ایتالیایی آن را به‌کار گرفتند.

۱۶۹۶، بانک اسکاتلند نخستین مرکز تجاری بود که اسکناس منتشر کرد.

۱۹۷۱، رئیس‌جمهور نیکسون قابلیت تبدیل دلار ایالات متحده به طلا را لغو کرد.

پرداخت کردن

وامپوم رشته‌هایی از مهره‌های ساخته‌شده از صدف سیاه و سفید بود که توسط قبایل بومی بیشه‌زارهای شمال شرقی امریکا ساخته می‌شد و نزد آنان دارای ارزش بود. وامپوم، پیش از ورود مهاجران اروپایی در قرن پانزدهم، عمدتاً برای مقاصد آیینی به کار می‌رفت. مردم ممکن بود برای ثبت یک توافق یا پرداخت خراج وامپوم را ردوبدل کنند. ارزش وامپوم از مهارت بی‌نظیر به‌کارگرفته‌شده در ساخت آن و همچنین تداعی‌های آیینی در آن ناشی می‌شد.

با ورود اروپایی‌ها، ابزارهای آنها انقلابی در ساخت وامپوم ایجاد کرد، و استعمارگران هلندی دست به تولید انبوه این مهره‌ها زدند. اروپایی‌ها خیلی سریع از وامپوم برای تجارت و خرید چیزها از این مردمان بومی، که علاقه‌ای به سکه نداشتند اما وامپوم را ارزشمند می‌دانستند، استفاده کردند. وامپوم به‌سرعت به پولی با نرخ برابری مورد پذیرش تبدیل شد. در نیویورک هشت وامپوم سفید یا چهار وامپوم سیاه برابر با یک استویور (سکه هلندی آن دوره) بود. کاربرد و ارزش وامپوم در دهه ۱۶۷۰ کاهش یافت.



این کیف رودوشی شاوونی (مردمانی در امریکای شمالی) با مهره‌های وامپوم تزئین شده است؛ این مهره‌ها برای برخی قبایل شمال امریکا نقش پول را داشت.

همچنین ببینید: خدمات مالی ۲۹-۲۶. نظریه مقداری پول ۳۳-۳۰. تناقض‌نمای ارزش ۶۳.

پول فیات که نخستین بار در قرن دهم میلادی در چین به‌کار گرفته شد، پولی است که صرفاً یک نشان مبادله است و هیچ ارزشی غیر از آنچه دولت به آن اختصاص داده است، ندارد. اسکناس کاغذی پول فیات است.

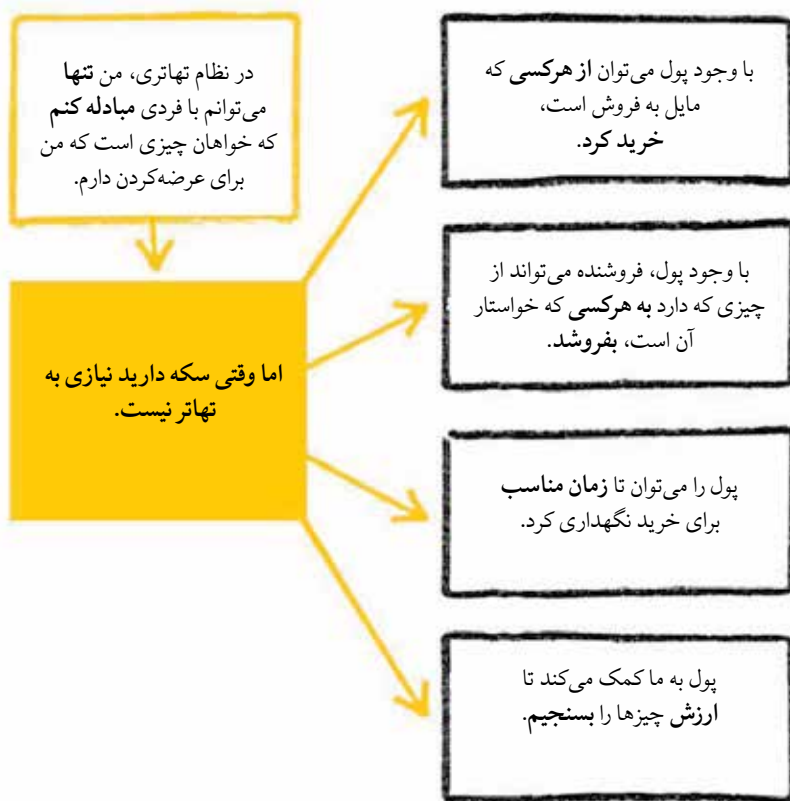
بسیاری از پول‌های کاغذی در ابتدا «وعده‌های پرداخت» به پشتوانه طلای ذخیره‌شده بودند. به‌لحاظ نظری، دلارهای منتشرشده توسط فدرال رزرو [بانک مرکزی] ایالات متحده به اندازه ارزش‌شان با طلا قابل مبادله بودند.

از سال ۱۹۷۱، دیگر ارزش یک دلار قابل تبدیل به طلا نیست و ارزش آن کاملاً توسط خزانه‌داری ایالات متحده و بدون ارجاع به میزان ذخایر طلا تعیین می‌شود. پول‌های فیات بر اعتماد مردم به ثبات اقتصادی کشور متکی هستند، که البته این اعتماد گاهی حاصل نمی‌شود.

به‌سادگی در ازای کالای‌تان پول پرداخت می‌کنید. فروشنده نیز می‌تواند پول را بگیرد و از کسی دیگر خرید کند. پول، قابل انتقال و قابل به‌تعویق انداختن [پس‌انداز] است -فروشنده می‌تواند پول را نگهداری کرده و در زمان مناسب خرید کند. بسیاری معتقدند بدون این انعطاف‌پذیری مبادله که پول فراهم آورده است، تمدن‌های پیچیده هرگز نمی‌توانستند ظهور کنند. پول همچنین معیاری برای تعیین ارزش چیزها در اختیار ما قرار می‌دهد. اگر همه کالاها ارزش پولی دارند، پس ما می‌توانیم از هر هزینه‌ای آگاه شویم و دست به مقایسه بزنیم.

انواع مختلف پول

دو نوع پول وجود دارد: کالایی و فیات. پول کالایی علاوه بر ارزش مشخص‌شده آن، ارزش ذاتی نیز دارد؛ مثل وقتی که از سکه‌های طلا به‌عنوان پول استفاده می‌شود.



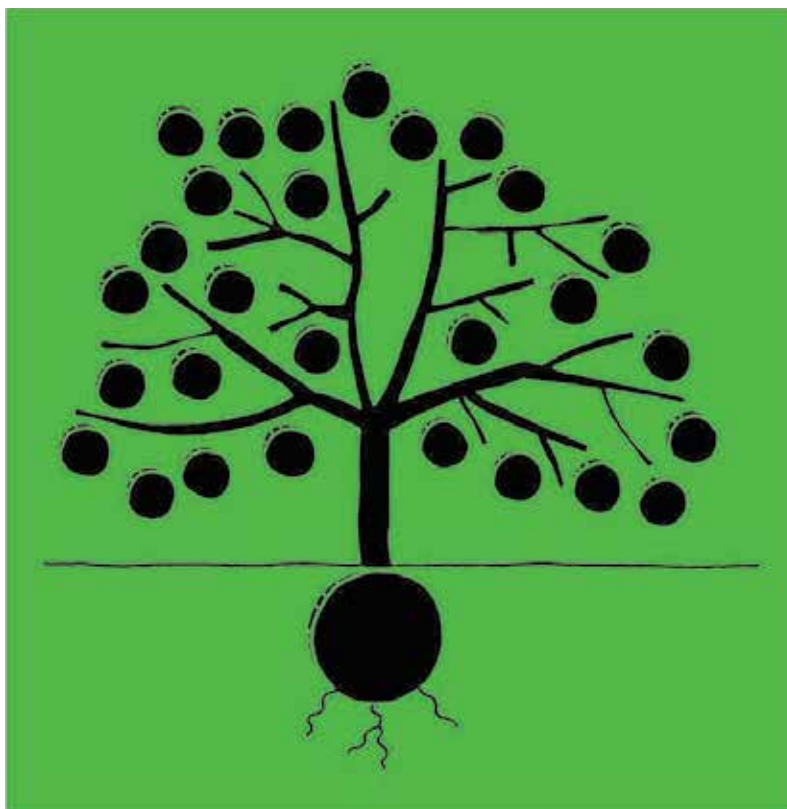
در این زمینه

کانون بحث
بانکداری و تأمین مالیمتفکران کلیدی
خانواده مدیچی (۱۴۹۴-۱۳۹۷)پیش از آنها
قرن سیزدهم، نویسندگان مکتب
اسکولاستیک (مدرسی) ربا را محکوم
کردند.پس از آنها
۱۸۷۳، والتر باگوت، روزنامه‌نگار
بریتانیایی، از بانک انگلستان خواست تا
به‌عنوان «قرض‌دهنده روز مبادا» به نظام
بانکی عمل کند.
۱۹۳۰، بانک تسویه بین‌المللی در بازل
سوئیس تأسیس گردید و منجر به تدوین
قواعد بین‌المللی برای مقررات بانکی شد.
۱۹۹۲، هایمن مینسکی، اقتصاددان
امریکایی، مقاله فرضیه بی‌ثباتی مالی
را منتشر کرد که ثابت شد تحلیل‌های
آن برای توضیح بحران مالی سال‌های
۲۰۰۸-۲۰۰۷ قابل استفاده است.

باردی‌ها، و همچنین انواع مختلف گروه‌های مالی بود - از گروبردارها، که در ازای پرداخت پول، اموال شخصی را به‌عنوان وثیقه برمی‌داشتند گرفته تا بانک‌های محلی که پول‌های خارجی را خرید و فروش می‌کردند، سپرده می‌پذیرفتند، و به کسب‌وکارهای محلی وام می‌دادند. اما بانکی که توسط جیووانی دی بیچی دِ مدیچی در سال ۱۳۹۷ تأسیس شد، متفاوت بود. بانک مدیچی تجارت راه دور در محصولات هم‌چون پشم را تأمین مالی می‌کرد. این بانک از سه جنبه با بانک‌های موجود تفاوت داشت. نخست، به میزان عظیمی رشد کرد.

از پول، پول دریاورید

خدمات مالی



متشکل از دولت-شهرها بود که از نفوذ و درآمد مقام پاپ در رُم منفعت می‌برد. این شبه‌جزیره برای تجارت بین آسیا، آفریقا، و کشورهای در حال ظهور اروپا موقعیت ایده‌آلی داشت. ثروت، به‌ویژه در ونیز و فلورانس، در حال انباشت بود. ونیز به نیروی دریایی اتکا داشت: نهادهایی برای تأمین مالی و بیمه سفرهای دریایی ایجاد شده بود. فلورانس روی تولید کارخانه‌ای [ساخت صنعتی کالا] و تجارت با شمال اروپا تمرکز داشت، و در آنجا بازرگانان و سرمایه‌گذاران بزرگ در بانک مدیچی گرد هم آمده بودند. فلورانس از قبل خاستگاه خانواده‌های بانکدار دیگری همچون پروزی‌ها و

انسان‌ها مدت‌های طولانی است که درگیر وام‌دادن و وام‌گرفتن هستند. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهند این نوع فعالیت‌ها پنج هزار سال پیش در بین‌النهرین (عراق امروزی) در سپیده‌دم آغاز تمدن انجام شده است. اما نظام‌های بانکداری نوین خیلی بعدتر یعنی در قرن چهاردهم و در شمال ایتالیا ظهور کردند.

واژه بانک از کلمه ایتالیایی «بنیمکت» [bench] گرفته شده است، چرا که بانکداران بر روی آنها می‌نشستند تا کارهای خود را انجام دهند. در قرن چهاردهم، شبه‌جزیره ایتالیا سرزمینی

همچنین ببینید: شرکت‌های عمومی ۳۸. مهندسی مالی ۲۶۵-۲۶۲. نااطمینانی بازار ۲۷۵-۲۷۴. بحران‌های مالی ۳۰۱-۲۹۶. هجوم‌های بانکی ۳۲۱-۳۱۶



بانکداران بازرگان اواخر قرن چهاردهم سپرده‌ها را می‌پذیرفتند، وام می‌دادند و البته پول‌های خارجی را به یکدیگر تبدیل می‌کردند و مراقب انتشار سکه‌های جعلی و ممنوع بودند.

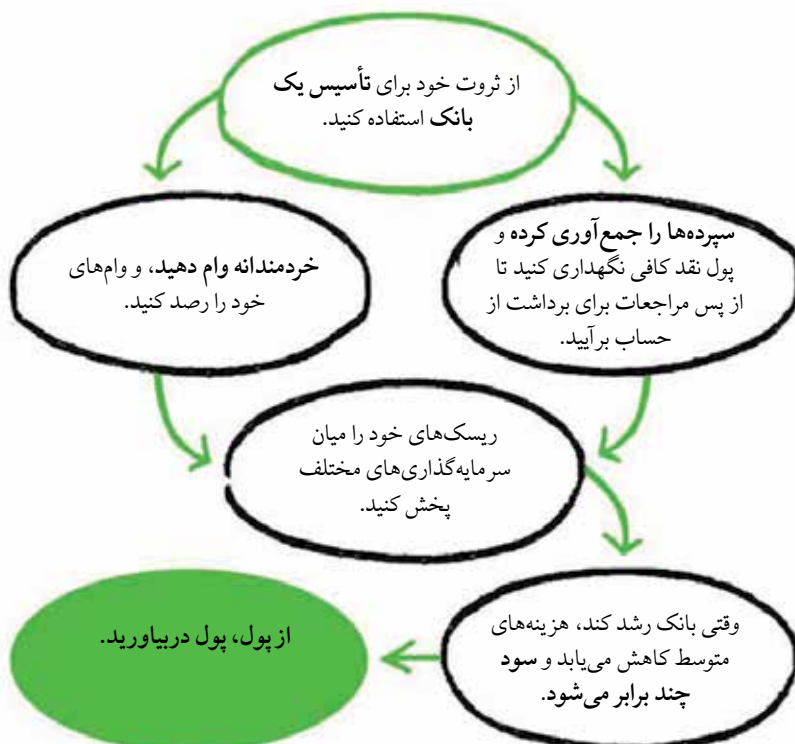
می‌شود که بانک آسیب‌پذیر باشد - اگر تعداد زیادی از سپرده‌گذاران همزمان خواهان دریافت پول خود باشند («به بانک هجوم بیاورند»)، ممکن است بانک قادر بازپرداخت پول آنها نباشد، زیرا احتمالاً از این سپرده‌ها برای دادن

عده می‌گرفتند. مفهوم سوم، «تبدیل دارایی» است. بازرگانان مایل به دریافت سود سپرده‌ها یا گرفتن وام بودند. ممکن بود یک بازرگان به دنبال مکانی امن برای ذخیره طلاهای خودش باشد، جایی که در صورت لزوم می‌توانست به سرعت طلاهایش را پس بگیرد. بازرگانی دیگر شاید مایل به دریافت وام بود - که البته برای بانک ریسک بیشتری داشت و ممکن بود تا مدت طولانی تری پول را از دسترس بانک خارج کند. بنابراین بانک واسطه برآورد دو نوع نیاز بود: «وام گرفتن کوتاه‌مدت و وام‌دادن بلندمدت». این امر برای همه مناسب بود - برای سپرده‌گذار، وام‌گیرنده، و البته بانک که از سپرده‌های مشتریان به‌عنوان پول قرض‌گرفته‌شده («اهرم») استفاده می‌کرد، تا سود را چند برابر کند و بازدهی بالایی را برای صاحبان سرمایه فراهم آورد. با این حال، چنین رویه‌ای باعث

بانک مدیچی در روزهای اوج خود تحت هدایت کازیمو، پسر بنیان‌گذار، در ۱۱ شهر مختلف از جمله لندن، بروژ، و ژنو شعبه‌هایی داشت. دوم، شبکه این بانک غیر متمرکز بود. شعبه‌ها توسط یک کارمند اداره نمی‌شدند، بلکه مسئول آن یک شریک جزء محلی بود که سهمی در سود داشت. خانواده مدیچی در فلورانس شرکای ارشد بودند، بر شبکه نظارت می‌کردند، بیشترین سود را به‌دست می‌آوردند و از نشان خانوادگی که نمادی از شهرت نیک بانک بود، محافظت می‌کردند. سوم، این شعبه‌ها سپرده‌های هنگفتی از پس‌اندازکنندگان ثروتمند جذب می‌کردند، از میزان اندکی سرمایه اولیه، وام‌های زیادی پرداخت می‌کردند و بدین ترتیب سود بانک چند برابر می‌شد.

اقتصاد بانکداری

این عناصر از داستان موفقیت مدیچی با سه مفهوم اقتصادی که با بانکداری امروزی بسیار مرتبط هستند، همخوانی دارند. مفهوم نخست، «صرفه‌های مقیاس» است. تنظیم قرارداد حقوقی وام برای یک فرد گران تمام می‌شود، اما یک بانک می‌تواند هزار مورد از این قراردادها را با بخشی از هزینه «هر قرارداد» تنظیم کند. معاملات پولی (سرمایه‌گذاری‌های نقدی) با صرفه‌های مقیاس سازگار است. دوم، «تنوع‌بخشیدن به ریسک» است. مدیچی با گسترش جغرافیایی وام‌های خود ریسک وام‌دهی بد را کاهش داد. علاوه بر این، شرکای جزء چون در سود و زیان سهیم بودند، باید در وام‌دادن خردمندانه عمل می‌کردند - در واقع آنها مقداری از ریسک‌های مدیچی را بر





برات‌ها، همانند این یکی که مربوط به سال ۱۷۱۳ است، بعداً منجر به ایجاد چک بانکی رایج شدند. تمام انواع برات‌ها، وعده پرداخت مبلغ مشخصی پول در تاریخی معین به حامل هستند.

عمیق بهره می‌برند. فلورانس یکی از این خوشه‌ها بود. [ناحیه] سیتی لندن، با وجود طلاسازان و متخصصان حوزه کشتی‌رانی ساکن در آن، یکی دیگر از این خوشه‌ها است. در اوایل دهه ۱۸۰۰، شانژی، دورترین استان شمالی درون سرزمین چین، به مرکز مالی اصلی این کشور بدل شد. امروزه اینترنت راه‌های جدیدی برای خوشه‌بندی آنلاین ایجاد کرده است.

مزیت تخصص توضیح می‌دهد که چرا انواع مختلفی از بانک‌ها وجود دارد - که پس‌اندازها، وام‌های رهنی، وام‌های خودرو، و غیره را پوشش

احتمالاً چه کسی پول را می‌دهد و چه کسی نمی‌دهد. وام‌دادن - و به‌طور کلی تأمین مالی - مستلزم دانش تخصصی و مهارت است، زیرا فقدان اطلاعات (که «عدم تقارن اطلاعات» نامیده می‌شود) می‌تواند منجر به مشکلات جدی شود. وام‌گیرندگانی که به احتمال خیلی کم آن را بازپرداخت می‌کنند همان‌هایی هستند که به احتمال زیاد درخواست وام می‌دهند؛ و وقتی که وام را می‌گیرند، وسوسه می‌شوند تا آن را بازپرداخت نکنند. مهم‌ترین کارکرد یک بانک توانایی آن در پرداخت خردمندانه وام و سپس نظارت بر وام‌گیرندگان است تا از «مخاطره اخلاقی» - هنگامی که افراد تسلیم وسوسه عدم بازپرداخت و قصور در پرداخت وام می‌شوند - جلوگیری کند.

خوشه‌های جغرافیایی

بانک‌ها اغلب برای حداکثر کردن اطلاعات و مهارت در یک مکان با هم جمع می‌شوند و خوشه درست می‌کنند. این موضوع، توسعه نواحی مالی در شهرهای بزرگ را توضیح می‌دهد. اقتصاددانان این پدیده را «برون‌ریزهای شبکه» می‌نامند که به این واقعیت اشاره دارد که با شروع تشکیل یک خوشه، همه بانک‌ها از شبکه مهارت‌ها و اطلاعات

وام‌های بلندمدت استفاده کرده است و الان فقط بخش کوچکی از پول سپرده‌گذاران را به‌صورت نقد در اختیار دارد. این یک ریسک حساب شده است، و مزیت این ساختار آن است که به‌شکل مؤثری پس‌اندازکنندگان و وام‌گیرندگان را به یکدیگر متصل می‌کند.

در اروپای قرن چهاردهم، تأمین مالی تجارت راه دور یک کار پُریسک بود. این کار زمان و مسافت را دربرمی‌گرفت، بنابراین در معرض چیزی بود که «مشکل اساسی مبادله» نامیده می‌شود - این خطر که کسی پس از دستیابی به توافق، کالاها یا پول را بردارد و فرار کند. برای حل این مشکل، «برات» ایجاد شد. برات تکه کاغذی بود که گواهی می‌داد خریدار قول داده است که در هنگام رسیدن کالاها، بهای آنها را با یک پول خاص پرداخت کند. فروشنده کالاها نیز می‌توانست برای فراهم کردن پول، این برات را فوری و بی‌واسطه بفروشد. بانک‌های بازرگانی ایتالیا در معامله این برات‌ها مهارت خاصی به‌دست آوردند، و بازار بین‌المللی پول را ایجاد کردند.

بانک با خرید برات این ریسک را می‌پذیرفت که خریدار ممکن است پول کالاها را پرداخت نکند. بنابراین برای بانک ضروری بود که بفهمد

این بحران پس از دوره‌ای از کاهش مقررات بانکی به‌وجود آمد. به‌نظر می‌رسد که انواع گوناگون نوآوری‌های مالی در یک بازار روبه‌رشد، سودآور است. با این حال، چنین عواملی منجر به استانداردهای وام‌دهی ضعیف از سوی دو گروه شد: آنهایی که وام‌های مسکن را به خانواده‌های آمریکایی فقیر می‌دادند، و سرمایه‌گذاران اوراق قرضه که بیش از حد به توصیه‌های آژانس‌های رتبه‌بندی اعتبار اعتماد می‌کردند. اینها مسائلی است که از زمان مدیچی‌ها همه بانک‌ها با آن مواجه بوده‌اند: اطلاعات ضعیف، انگیزه‌های مالی، و ریسک.

بحران مالی جهانی، که از سال ۲۰۰۷ شروع شد، منجر به بازاندیشی درباره ماهیت بانکداری شده است. نسبت بدهی به دارایی یا همان پول قرض‌گرفته‌شده، در قلب بحران قرار دارد. در سال ۱۹۰۰، حدود سه‌چهارم دارایی‌های یک بانک ممکن بود از پول قرض‌گرفته‌شده تأمین مالی شود. در سال ۲۰۰۷، این نسبت اغلب ۹۵ تا ۹۹ درصد بود. اشتیاق بانک‌ها به قمار مالی روی تحرکات آتی بازار، که به ابزارهای مشتق شناخته می‌شود، این نسبت بدهی به دارایی و ریسک‌های ناشی از آن را بزرگ‌تر کرد. به‌شکل معناداری،

بحران بانکی قرن بیست‌ویکم



اعطای وام مسکن به وام‌گیرندگان «درجه دو» (افرادی که قادر به بازپرداخت نیستند) منجر به موجی از بازپس‌گیری خانه‌ها و بحران مالی سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ شد.

دیگرانی است که نیازمند پول بیشتری نسبت به پول خود هستند - و از این پول به شکل مولدتر استفاده خواهند کرد. بورس‌های اوراق بهادار این نیازها را مستقیماً و از طریق سهام (سهم‌هایی که مالکیت یک شرکت را منتقل می‌کنند)، اوراق قرضه (وامی که قابل معامله است)، یا ابزارهای دیگر برآورده می‌سازند.

این بازارهای بورس، یا مکان‌هایی فیزیکی مانند بورس اوراق بهادار نیویورک هستند، یا بازارهای نظارت‌شده‌ای همچون بازار بین‌المللی اوراق قرضه‌اند که معاملات در آنها از طریق تلفن‌ها یا رایانه‌ها انجام می‌شوند. خوشه‌بندی‌های ایجادشده توسط این محل‌های مبادله موجب می‌شود که این سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت نقدتر باشند: به راحتی فروخته شده و به پول نقد تبدیل شوند. برای کاهش هزینه‌های مبادله و متنوع‌سازی ریسک‌ها می‌توان پس‌اندازها را یک کاسه کرد. صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک، صندوق‌های بازنشستگی و شرکت‌های بیمه همگی این نقش را بر عهده دارند.

بانک ریسکی‌تر، طولانی‌تر، و دارای قابلیت نقدشوندگی کمتر («نقدینگی» کمتر) نسبت به سپرده‌ها (بدهی بانک) هستند. اخبار بد می‌تواند منجر به وحشت عمومی شود. ورشکستگی بانک‌ها می‌تواند عواقب شدیدی برای دیگر بانک‌ها، دولت و جامعه داشته باشد، همان‌گونه که شاهد بودیم ورشکستگی بانک کردیت آنستالت اتریش در سال ۱۹۳۱ منجر به هجوم مشتریان به سمت مارک آلمان، استرلینگ بریتانیا و همچنین دلار ایالات متحده شد، زنجیره‌ای از هجوم‌های بانکی را به وجود آورد و بر رکود بزرگ تأثیر مهمی گذاشت. در نتیجه بانک‌ها باید تحت نظارت باشند، و بیشتر کشورها دربارهٔ اینکه چه کسی می‌تواند بانک تشکیل دهد، چه اطلاعاتی باید فاش شود و دامنه فعالیت‌های تجاری بانک‌ها چقدر باشد، قوانین سختگیرانه‌ای دارند.

تأمین مالی گسترده

بانکداری بزرگ‌ترین بخش تأمین مالی است، اما کارکرد کل بخش تأمین مالی، وصل کردن افراد دارای پول مازاد نسبت به نیاز خود به



ناحیه سیتی لندن محل استقرار خوشه متراکمی از بانک‌ها است که در خیابان‌های قرون وسطایی ساخته شده‌اند. امروزه این ناحیه بزرگ‌ترین مرکز تجارت ارز و اعطای وام‌های بین بانکی است.

“

بانکدار شخصی است که وقتی آفتاب می‌تابد چترش را به شما قرض می‌دهد، اما دقایقی بعد که باران شروع می‌شود آن را از شما پس می‌گیرد.

مارک تواین

نویسنده آمریکایی (۱۸۳۵-۱۹۱۰)

”

می‌دهند. قالب هر بانک می‌تواند در رسیدگی آن بانک به مسئله اطلاعات نیز اثر بگذارد. به‌عنوان مثال، جوامع تعاونی و اتحادیه‌های اعتباری، که در عمل متعلق به مشتریان هستند، اولین بار در قرن نوزدهم برای افزایش اعتماد بین بانک و مشتریان در زمان تحولات اجتماعی به‌وجود آمدند. از آنجا که اعضای این سازمان‌ها یکدیگر را بررسی می‌کردند و مدیران هم از دانش محلی خوبی برخوردار بودند، پس می‌توانستند وام‌های بلندمدتی که مشتریان احتیاج داشتند را در اختیار آنها قرار دهند. در برخی کشورها همچون آلمان، این نهادها رونق گرفتند. بانک هلندی رابوبانک نمونه‌ای از این مدل تعاونی است، همان‌طور که بانک «تأمین مالی خُرد» گرامین در هند نیز چنین نقشی دارد و وام‌های زیادی با مبالغ اندک پرداخت می‌کند.

باین‌حال، خوشه‌بندی می‌تواند به رقابت ریسکی و رفتار توده‌وار نیز منجر شود. این موضوع برای بانک‌هایی که شهرت خوبی دارند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا آنها نقش تبدیل‌داری را بر عهده دارند - آنها سپرده‌ها را به وام تبدیل می‌کنند؛ و وام‌ها (داریایی

در این زمینه

کانون بحث
نظام اقتصاد کلان

متفکر اصلی
ژان بودن (۱۵۹۶-۱۵۳۰)

پیش از او
۱۴۹۲، کریستوف کلمب به قاره امریکا
رسید و طلا و نقره به اسپانیا سرازیر شد.

پس از او
۱۷۵۲، دیوید هیوم بیان کرد که عرضه
پول رابطه مستقیمی با سطح قیمت‌ها
دارد.

۱۹۱۱، ایروینگ فیشر فرمولی ریاضی
برای توضیح نظریه مقداری پول ارائه کرد.
۱۹۳۶، جان مینارد کینز گفت که حجم
پول در گردش متغیر است.
۱۹۵۶، میلتون فریدمن استدلال کرد
که تغییر در مقدار پول موجود در اقتصاد
می‌تواند اثری قابل پیش‌بینی بر درآمد
مردم داشته باشد.

همزمان با سه برابر شدن میزان
طلا و نقره موجود در نظام مبادله،
قیمت‌ها در اروپا چهار برابر شده
است؛ بودن برآورد کرده بود که
میزان فلزات گرانبها بیش از ۲/۵ برابر
شده است. او همچنین سایر
عوامل منجر به تورم را مشخص
کرد: تقاضا برای کالاهای لوکس؛
کمبود کالا برای فروش به دلیل
صادرات و اسراف؛ بازرگانان حریص
که از طریق انحصارها قادر به
محدود کردن عرضه کالاها هستند؛ و
البته حاکمانی که در ضرب سکه‌ها
تقلب می‌کنند.

پول موجب تورم می‌شود

نظریه مقداری پول



قیمت را تنها ناشی از بی‌ارزش شدن
پول می‌دانست، اما بودن نشان داد که
قیمت‌ها حتی وقتی که برحسب نقره
خالص سنجیده شوند، به شدت در
حال افزایش هستند. او استدلال کرد که
مشکل، فراوانی نقره و طلا است. این
فلزات گرانبها از مستعمره‌های جدید
اسپانیا در قاره امریکا وارد این کشور
شده و سپس در سرتاسر اروپا پخش
می‌شدند.

محاسبات بودن درباره افزایش
مسکوکات به طرز خارق‌العاده‌ای
دقیق بود. اقتصاددانان بعدی به این
نتیجه رسیدند که طی قرن شانزدهم

در اروپای قرن شانزدهم، قیمت‌ها
به‌شکلی غیرقابل توضیح افزایش
می‌یافت. برخی می‌گفتند که حاکمان
از روش قدیمی «بی‌ارزش کردن»
پول استفاده کرده و سکه‌هایی با
مقدار کمتری از طلا یا نقره را ضرب
می‌کنند. این حرف درست بود.
باین‌حال، ژان بودن، وکیل فرانسوی،
استدلال کرد که اتفاق خیلی مهم‌تری
در حال رخ دادن است.

ژان بودن در سال ۱۵۶۸ کتاب
پاسخی به تناقض‌های مالسترویت
را منتشر کرد. ژان دو مالسترویت
(۱۵۷۸-۴)، اقتصاددان فرانسوی، تورم



ژان بودن

ژان بودن در سال ۱۵۳۰ در آنژ فرانسه به دنیا آمد. پدرش یک خیاط ماهر بود. بودن در پاریس تحصیل کرد و سپس برای ادامه تحصیلات به دانشگاه تولوز رفت. او در سال ۱۵۶۰ در پاریس معاون دادستان کل شد. دانش بودن (او حقوق، تاریخ، فلسفه، اقتصاد، و الهیات خواند) مورد توجه دربار قرار گرفت، و بین سال‌های ۱۵۷۱ تا ۱۵۸۴، به‌عنوان معاون دوک آلنچون قدرتمند خدمت کرد.

بودن در سال ۱۵۷۶ با فرانسوا ترویلیارت ازدواج کرد و جانشین برادر زن خود در سمت دادستان کل لائون در شمال فرانسه شد. شاه هنری سوم در سال ۱۵۸۹ ترور شد و جنگ مذهبی درگرفت. بودن معتقد به مدارا بود، اما مجبور شد که اصول کاتولیک را در لائون رسمی اعلام کند، تا اینکه بالاخره، هنری چهارم، ملقب به شاه پروتستان فاتح، کنترل شهر را به‌دست گرفت. بودن در سال ۱۵۹۶ و در سن ۶۶ سالگی، در اثر طاعون درگذشت.

آثار مهم

۱۵۶۶، شیوه‌درک آسان تاریخ
 ۱۵۶۸، پاسخ به تناقض‌های مالسترویت
 ۱۵۷۶، شش کتاب درباره‌ی جمهوری

همچنین ببینید: کارکرد پول ۲۵-۲۴. ضریب تکاثر کینزی ۱۶۵-۱۶۴. سیاست پول‌گرا ۲۰۱-۱۹۶. تورم و بیکاری ۲۰۳-۲۰۲.



که مشتریان در مناطق ثروتمند پول بیشتری برای خرج کردن دارند. اگر جمعیت کل یک کشور را در نظر بگیریم و پول موجود در دسترس مردم را دو برابر کنیم، طبیعی است که آنها می‌خواهند از افزایش قدرت خرید خود استفاده کنند و کالاها و خدمات بیشتری بخرند. اما عرضه کالاها و خدمات همواره محدود است، از این رو پول خیلی زیاد به دنبال کالاهای خیلی کم خواهد بود، و قیمت‌ها افزایش می‌یابد.

این زنجیره از اتفاقات نشان‌دهنده رابطه مهمی بین مقدار پول موجود در یک نظام اقتصادی و سطح عمومی قیمت‌ها است. نظریه مقداری پول بیان می‌کند که دو برابر شدن عرضه پول منجر به دو برابر شدن ارزش معاملات (درآمد یا مخارج) می‌شود. در حالت حدی این نظریه، دو برابر شدن حجم پول به دو برابر شدن قیمت‌ها می‌انجامد نه

عرضه پول

بودن اولین کسی نبود که به تأثیر جدید گنجینه امریکا و اثر فراوانی یا کمبود پول بر سطح قیمت‌ها اشاره کرد. در سال ۱۵۵۶، یک عالم الهیات اسپانیایی به نام مارتین دِ آپلیکوئتا (که بیشتر با نام ناواروس شناخته می‌شود) به همین نتیجه رسیده بود. با این حال، مقاله بودن به مسائل دیگری همچون تقاضا و عرضه پول، عملکرد این دو وجه از نظام اقتصادی، و اینکه چگونه آشفته‌گی عرضه پول منجر به تورم می‌شود، نیز می‌پرداخت. مطالعه موشکافانه او اولین گزاره مهم درباره نظریه مقداری پول محسوب می‌شود.

استدلال پشت این نظریه تا حدی مبتنی بر فهم متعارف است. چرا قیمت یک فنجان قهوه در مناطق مرفه‌نشین شهر خیلی بیشتر از مناطق فقیرنشین است؟ پاسخ این است



فراوانی طلا و نقره... امروزه در این پادشاهی خیلی بیشتر از ۴۰۰ سال گذشته است.

ژان بودن



می‌شود. اقتصاددانان برای این کار سه فرض را در نظر می‌گیرند. نخست، فرض می‌شود که V ، سرعت گردش پول، ثابت است، زیرا روشی که ما از پول استفاده می‌کنیم جزئی از عادت و عرف است و سال به سال تغییر چندانی نمی‌کند (محفظه ماشین لباسشویی ما با سرعت ثابتی می‌چرخد). این فرض کلیدی پشت نظریه مقداری پول است. دوم، فرض بر این است که T ، مقدار معاملات در یک نظام اقتصادی، صرفاً از تقاضای مصرف‌کنندگان و فناوری تولیدکنندگان، که در کنار هم قیمت را تعیین می‌کنند، ناشی می‌شود. سوم، ما مجاز به تغییرات گهگاهی در M (عرضه پول)، مانند سرازیر شدن گنجینه دنیای جدید به اروپا، هستیم. با وجود

باین‌حال، پولی که مردم می‌خواهند پول اسمی نیست، بلکه «پول واقعی» است - پولی که می‌تواند بیشتر بخرد.

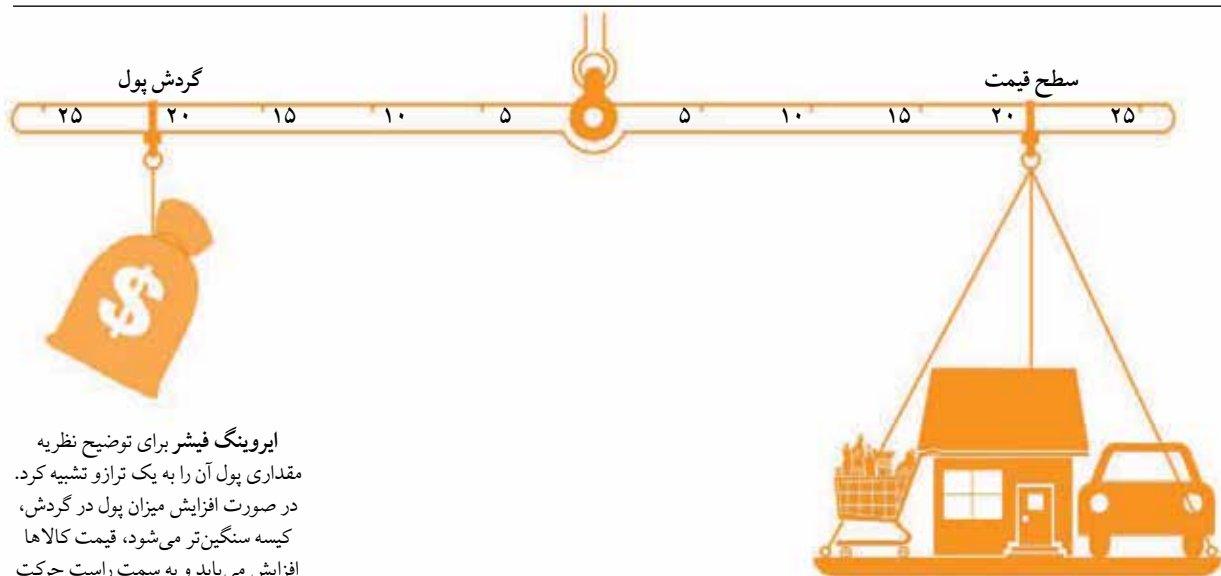
معادله فیشر

کامل‌ترین گزاره دربارهٔ نظریه مقداری پول توسط ابروینگ فیشر (۱۸۶۷-۱۹۴۷)، اقتصاددان آمریکایی، ارائه شد. او از این فرمول ریاضی استفاده کرد، $MV=PT$. در اینجا « P » سطح عمومی قیمت‌ها است، و « T » معاملاتی است که در یک سال انجام می‌شود، پس PT (قیمت‌ها \times معاملات) ارزش کل معاملات انجام‌شدهٔ سالیانه است. « M » عرضه پول است. اما چون PT جریان کل کالاهاست، و M بیانگر موجودی پولی است که می‌تواند بارها و بارها استفاده شود، پس معادله به چیز دیگری که نشان‌دهندهٔ گردش پول است، نیاز دارد. این جریان دایره‌ای که موجب می‌شود پول در اقتصاد -مانند محفظه چرخان ماشین لباسشویی- بچرخد، « V » یا همان سرعت گردش پول است. اگر در مورد روابط بین متغیرها مفروضاتی ایجاد کنیم، این معادله تبدیل به نظریه

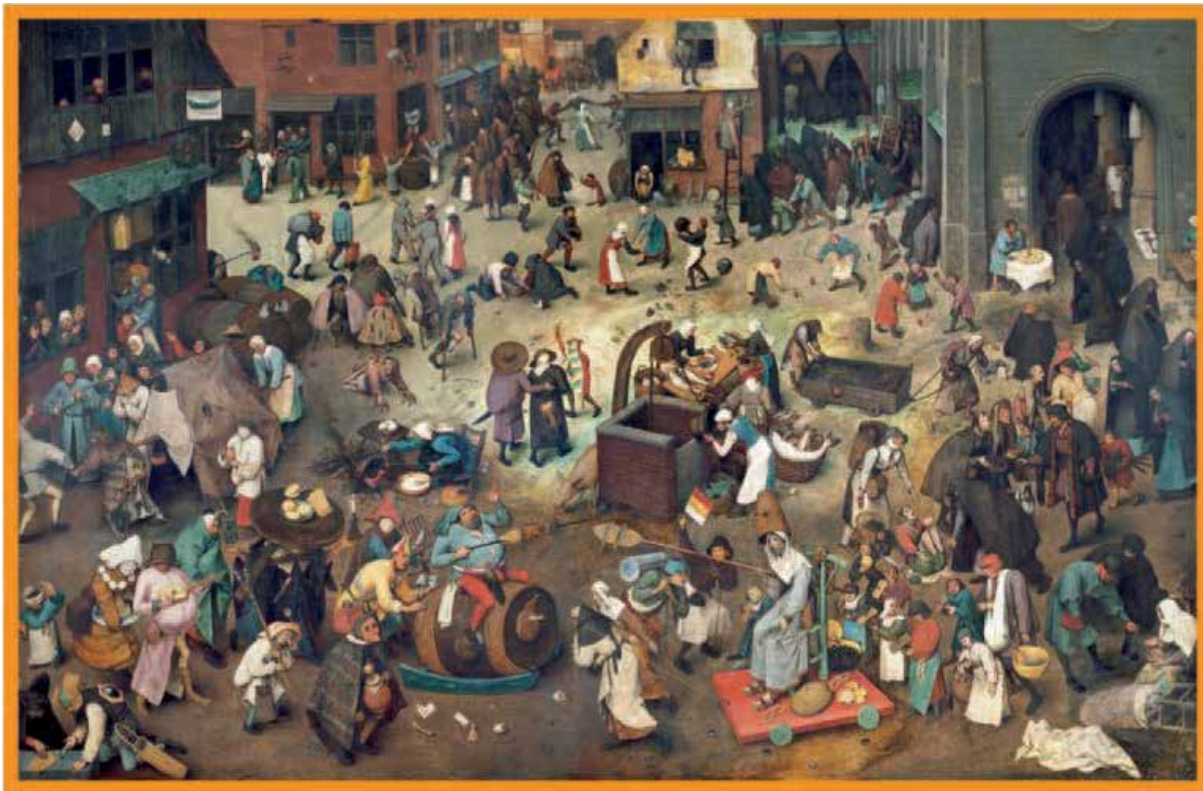
ارزش واقعی کالاها و خدمات. اثر پول بر ارزش واقعی و نسبی کالاها و خدمات خنثی است - به‌عنوان مثال، پول بر اینکه با بهای یک رایانه می‌توان چند ژاکت خرید، تأثیری ندارد.

قیمت واقعی، قیمت اسمی

پس از بودن، اقتصاددانان زیادی این ایده را بیشتر بسط دادند. آنها به این نتیجه رسیدند که بین بخش واقعی اقتصاد و بخش اسمی یا پولی آن جدایی آشکاری وجود دارد. قیمت‌های اسمی صرفاً قیمت‌های پولی هستند، که همراه با تورم تغییر می‌کنند. به همین دلیل است که اقتصاددانان بر قیمت‌های واقعی -اینکه از چه میزان از هر چیز (ژاکت، رایانه، یا مدت زمان صرف‌شده برای کار) باید برای به‌دست‌آوردن چیزی دیگر صرف‌نظر کرد- تمرکز دارند، فارغ از اینکه قیمت‌های اسمی چقدر است. در نظریه مقداری حدی، تغییرات در عرضه پول بر قیمت‌ها تأثیر می‌گذارد، اما بر متغیرهای اقتصادی واقعی، مانند تولید و بیکاری، هیچ اثری ندارد. علاوه بر این، اقتصاددانان فهمیدند که پول خود یک «کالا» است که مردم آن را برای قدرت خریدش می‌خواهند.



ابروینگ فیشر برای توضیح نظریه مقداری پول آن را به یک ترازو تشبیه کرد. در صورت افزایش میزان پول در گردش، کیسه سنگین‌تر می‌شود، قیمت کالاها افزایش می‌یابد و به سمت راست حرکت می‌کند، و ترازو دوباره متعادل می‌شود.



این نقاشی از پیتر بروگل (۱۵۵۹)، استاد هلندی، افراد بی خانمانی را نشان می‌دهد که در طول ایام روزه با ثروتمندان سر و کله می‌زنند. افزایش شدید قیمت‌ها در قرن پانزدهم منجر به مشقت فراوان فقرا، افزایش بی‌خانمانی و شورش رعایا شد.

که پول بیشتر می‌خرد) به ثروت بستگی دارد. او ادعا کرد که درآمد مردم است که منجر به این نوع تقاضا می‌شود.

امروزه بانک‌های مرکزی پول را به‌صورت الکترونیکی چاپ کرده و در فرآیندی موسوم به تسهیل کمی از آن برای خرید بدهی‌های دولت استفاده می‌کنند. هدف آنها جلوگیری از ترس ناشی از کاهش عرضه پول است. تاکنون، مشهودترین اثر این سیاست کاهش نرخ‌های بهره مربوط به بدهی دولت بوده است.

تورم همیشه و همه‌جا یک پدیده پولی است.
میلتون فریدمن

می‌رسد که سرعت پول در دوران رونق که تورم بالاست افزایش یافته و در دوره کساد که تورم پایین است کاهش می‌یابد.

کینز ایده‌های دیگری داشت که نظریه مقداری پول را به چالش می‌کشید. او بیان کرد که پول نه تنها وسیله مبادله است، بلکه ابزار «ذخیره ارزش» نیز هست - چیزی که می‌توان آن را یا برای خرید کالاها و اطمینان خاطر در دوران سختی در آینده، یا برای سرمایه‌گذاری‌های آتی نگهداری کرد.

اقتصاددانان کینزی استدلال می‌کنند که این انگیزه‌ها بیشتر تحت تأثیر نرخ‌های بهره هستند تا درآمد یا معاملات (PT) در فرمول). افزایش در نرخ بهره منجر به بالارفتن سرعت گردش پول می‌شود.

میلتون فریدمن (ص. ۱۹۹)، اقتصاددان امریکایی، در سال ۱۹۵۶ به دفاع از نظریه مقداری پول پرداخت و استدلال کرد که تقاضای فرد برای مانده واقعی پول (جایی

V (سرعت) و T (معاملات) ثابت، می‌توان نتیجه گرفت که دو برابر شدن پول منجر به دو برابر شدن قیمت‌ها می‌شود.

نظریه مقداری پول در ترکیب با تفاوت بین بخش اسمی و واقعی، منجر به شکل‌گیری این تصور کلی شده که تأثیر پول در اقتصاد خنثی است.

به‌چالش‌کشاندن و تفسیر تازه

اما آیا واقعاً پول خنثی است؟ محدود افرادی هستند که معتقد باشند پول در کوتاه‌مدت خنثی است. تأثیر آنی داشتن پول بیشتر این است که صرف خرید کالاها و خدمات واقعی می‌شود. جان مینارد کینز (ص. ۱۶۱) گفت که پول احتمالاً در بلندمدت خنثی است، اما در کوتاه‌مدت می‌تواند بر متغیرهای واقعی همچون تولید و بیکاری اثر بگذارد. شواهد نیز نشان می‌دهند که سرعت گردش پول (V) ثابت نیست. به نظر

از مادر مقابل کالاهای خارجی حمایت کنید

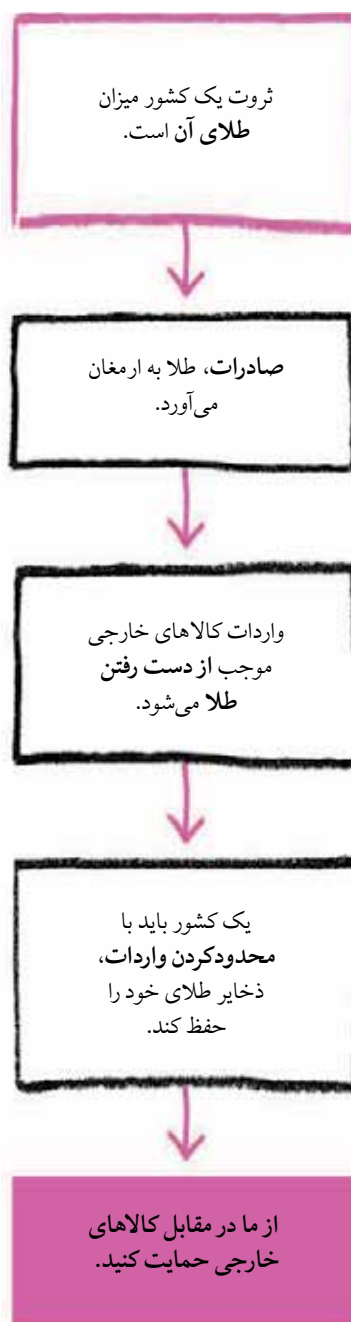
حمایت‌گرایی و تجارت

در نیم‌قرن گذشته بسیاری از اقتصاددانان از تجارت آزاد دفاع کرده‌اند. آنها استدلال می‌کنند که تنها با برداشتن محدودیت‌ها در تجارت (مانند تعرفه‌ها) کالاها و پول می‌توانند آزادانه در سرتاسر جهان جریان داشته باشند و بازارهای جهانی بدون مانع توسعه یابند. برخی مخالف این موضوع هستند و استدلال می‌کنند عدم توازن تجاری بزرگ بین دو کشور می‌تواند بر اشتغال و ثروت تأثیر بگذارد.

یک دیدگاه سوداگرانه

بحث در مورد تجارت آزاد به دوران سوداگرایی - که از قرن شانزدهم در اروپا آغاز شد و تا اواخر قرن هجدهم ادامه یافت - برمی‌گردد. با رشد تجارت دریایی هلند و انگلستان، ثروت از جنوب اروپا به شمال آن انتقال یافت.

این امر همزمان بود با عصر ظهور دولت-ملت‌ها همراه با ایده ثروت ملت - که برحسب اندازه «خزانه» (طلا و نقره) آن ملت اندازه‌گیری می‌شد. سوداگرایان معتقد بودند که منابع جهان از یک «طرف محدود» نشئت می‌گیرد، از این‌رو ثروت هر ملت به پابندی به یک «تراز تجاری» مطلوب - که در آن میزان ورود طلا به کشور بیشتر از خروجی آن است - بستگی دارد. اگر طلای مازاد از کشور خارج شود، رونق کم می‌شود، دستمزدها



در این زمینه

کانون بحث
اقتصاد جهانی

متفکر اصلی

توماس مان (۱۶۴۱-۱۵۷۱)

پیش از او

۱۶۲۰ میلادی، جرارد دو مالینس استدلال کرد که انگلستان باید مقرراتی برای تجارت خارجی تدوین کند تا مانع از خروج طلا و نقره کشور شود.

پس از او

۱۶۹۱، دودلی نورث بازرگان انگلیسی استدلال کرد که مصرف، محرک اصلی افزایش ثروت ملی است.

۱۷۹۱، الکساندر همیلتون، وزیر خزانه‌داری ایالات متحده، به نفع حمایت از صنایع نوپا استدلال کرد.

۱۸۱۷، دیوید ریکاردو، اقتصاددان بریتانیایی، استدلال کرد که تجارت خارجی می‌تواند به نفع تمام ملت‌ها باشد.

دهه ۱۹۷۰، میلتون فریدمن، اقتصاددان امریکایی، تأکید داشت که تجارت آزاد به کشورهای در حال توسعه کمک می‌کند.





کشاورزان فرانسوی در سال ۲۰۱۰ با تراکتور در پاریس تظاهرات کردند تا کاهش شدید قیمت غلات پس از آزادسازی سهمیه‌های واردات را محکوم کنند.

با این حال، برخی اقتصاددانان نگران این هستند که قرار گرفتن در معرض رقابت با کسب‌وکارهای جهانی بزرگ، پتانسیل آسیب‌زدن به کشورهای در حال توسعه‌ای را دارد که پشت موانع حمایتی - همان کاری که ایالات متحده، بریتانیا، ژاپن، و کره جنوبی قبل از تبدیل شدن به قدرت اقتصادی انجام دادند - قادر به پرورش صنایع نوپا نیستند. در همین حال، چین آن سیاست تجاری را دنبال می‌کند که از بسیاری جهات بازتاب تفکر توماس مان، یعنی ایجاد مداوم مازادهای تجاری بزرگ و افزودن به ذخایر عظیم ارز خارجی، است.

کمپانی بسط داده شد، با این استدلال که این کار موجب صادرات مجدد می‌شود. در سال ۱۶۲۸، کمپانی به دولت انگلیس متوسل شد تا از تجارت آنها در برابر رقیب هلندی حمایت کند. مان دعوی کمپانی را به مجلس ارائه داد. او تا زمان مرگش در سال ۱۶۴۱ ثروت هنگفتی را جمع کرده بود.

آثار مهم

۱۶۲۱، گفتاری درباره تجارت حدود سال ۱۶۳۰، خزانه انگلستان در سایه تجارت خارجی

همچنین ببینید: مزیت نسبی ۸۵-۸۰. تجارت بین‌الملل و برتون وودز ۱۸۷-۱۸۶. ادغام بازار ۲۳۱-۲۲۶. تورم و بیکاری ۲۰۳-۲۰۲. نظریه وابستگی ۲۴۳-۲۴۲. عدم توازن جهانی پس اندازها ۳۲۵-۳۲۲.

نیست بلکه ثروت کل ملل اهمیت دارد. این ظرف محدود نیست؛ و می‌تواند به مرور زمان رشد کند - البته تنها به شرطی که تجارت بین‌ملتها محدود نشود. اسمیت اصرار داشت که اگر تجارت آزاد باشد، بازار همواره رشد خواهد کرد و سرانجام همه کشورها ثروتمند می‌شوند.

در نیم‌قرن گذشته دیدگاه اسمیت حاکم شده است، زیرا بیشتر اقتصاددانان غربی استدلال می‌کنند که محدودیت در تجارت بین‌ملتها مانع پیشرفت نظام‌های اقتصادی آنها می‌شود. امروزه، وجود مناطق تجارت آزاد مانند اتحادیه اروپا، آسه‌آن (اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا)، و نفتا (توافقنامه تجارت آزاد امریکای شمالی) امری عادی است و از سوی دیگر سازمان‌های جهانی همچون سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول کشورها را ترغیب می‌کنند که تعرفه‌ها و سایر موانع تجاری را کاهش دهند تا بنگاه‌های خارجی بتوانند وارد بازارهای داخلی آنها شوند. ایجاد موانع بر سر راه تجارت خارجی، امروزه حمایت‌گرایی محسوب شده و مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

توماس مان

توماس مان متولد سال ۱۵۷۱، در خانواده‌ای از بازرگانان ثروتمند لندن رشد کرد. پدر او هنگامی که توماس سه‌ساله بود فوت کرد، و مادرش با توماس کوردل یکی از مدیران کمپانی هند شرقی - بزرگ‌ترین شرکت تجاری بریتانیا - ازدواج کرد. مان تجارت خود را به‌عنوان بازرگان در مدیترانه آغاز کرد. در سال ۱۶۱۵، او به یکی از مدیران کمپانی هند شرقی تبدیل شد. ایده‌های او در اصل برای دفاع از صادرات مقادیر زیاد نقره توسط

کاهش می‌یابد و شغل‌ها از بین می‌روند. انگلستان با اعمال قانون محدود کردن مخارج که هدف آن کاهش مصرف کالاهای خارجی بود، درصدد کم کردن جریان خروج طلا برآمد. برای مثال، قوانینی که برای محدود کردن انواع پارچه مخصوص لباس تصویب شدند، منجر به کاهش تقاضای پنبه و ابریشم خارجی مرغوب شد.

مالینس و مان

جرارد دو مالینس (۱۵۸۶-۱۶۴۱)، کارشناس انگلیسی در حوزه دادوستد خارجی، معتقد بود که جریان خروج طلا باید محدود شود. او استدلال کرد که اگر جریان خروج طلا بیش از حد باشد، ارزش پول انگلستان کاهش خواهد یافت.

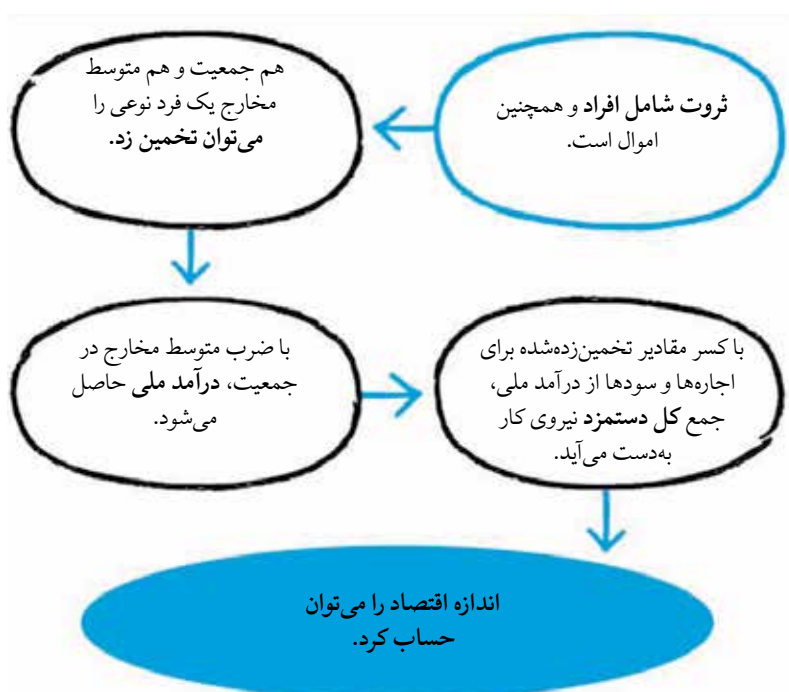
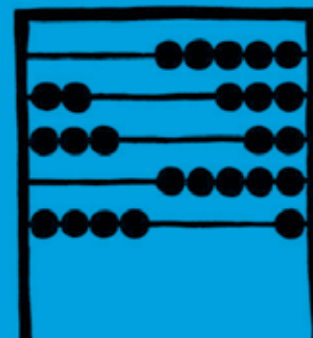
با این حال، توماس مان انگلیسی، بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز سوداگری قرن، تأکید داشت آنچه اهمیت دارد این نیست که پرداخت به خارج صورت می‌گیرد، بلکه نحوه توازن نهایی تجارت و پرداخت‌ها مهم است. مان خواهان تقویت صادرات و کاهش واردات از طریق صرفه‌جویی بیشتر در مصرف محصولات داخلی بود. با وجود این، او در اینکه طلا صرف خرید برخی کالاهای خارجی شود که با مبالغ بیشتری دوباره صادر می‌شوند و در نهایت نسبت به طلای خرج‌شده، طلای بیشتری نصیب کشور می‌کنند، مشکلی نمی‌دید. این امر موجب تقویت تجارت، رونق صنعت کشتی‌رانی و رشد خزانه انگلستان می‌شد.

توافقنامه‌های تجارت آزاد

در قرن هجدهم، آدام اسمیت (ص. ۶۱) با این دیدگاه مخالفت کرد. او در ثروت ملل تأکید کرد ثروت جداگانه ملت‌ها مهم

اندازه اقتصاد را می توان حساب کرد

اندازه گیری ثروت



بر استدلال منطقی، از داده های جهان واقعی استفاده کند. او تصمیم گرفت ایده های خود را صرفاً «برحسب عدد، وزن، یا مقیاس» ابراز کند. این رویکرد کمک کرد تا مبنای رشته ای شکل بگیرد که به علم اقتصاد شناخته شد.

پتی در کتاب حساب سیاسی خود در سال ۱۶۹۰ از داده های واقعی استفاده کرد تا نشان دهد برخلاف تصور عمومی، انگلستان ثروتمندتر از هر زمان دیگری

امروزه این موضوع برای ما بدیهی است که اقتصاد را می توان اندازه گرفت، و انبساطها و انقباضهای آن به شکلی دقیق قابل سنجش است. اما همیشه این گونه نبوده است. ایده اندازه گیری اقتصاد به دهه ۱۶۷۰ و کارهای پیشگامانه ویلیام پتی، دانشمند انگلیسی، برمی گردد. بینش او این بود که روش های تجربی جدید علم طبیعی را در امور مالی و سیاسی به کار گیرد - و به جای اتکا

در این زمینه

کانون بحث
روش های اقتصادی

متفکر اصلی

ویلیام پتی (۱۶۸۷-۱۶۲۳)

پیش از او

۱۶۲۰، فرانسیس بیکن، دانشمند انگلیسی، به نفع رویکرد جدیدی به علم، که مبتنی بر جمع آوری حقایق بود، استدلال کرد.

پس از او

۱۶۹۶، گرگوری کینگ، آماردان انگلیسی، پیمایش آماری فوق العاده اش در مورد جمعیت انگلستان را نوشت.

دهه ۱۹۳۰، کالین کلارک، اقتصاددان استرالیایی، ایده تولید ناخالص ملی (GNP) را ابداع کرد.

۱۹۳۴، سیمون کوزنتس، اقتصاددان روسی-آمریکایی، روش های نوین حسابداری درآمد ملی را ایجاد کرد.

دهه ۱۹۵۰، ریچارد استون، اقتصاددان بریتانیایی، حسابداری ملی دو طرفه متوازن را ارائه کرد.



ویلیام پتی

ویلیام پتی در سال ۱۶۲۳ در خانواده‌ای فقیر در همپشایر انگلستان متولد شد. او از جنگ داخلی انگلستان جان سالم به‌در برد و هم در دولت جمهوری و هم پس از بازگشت پادشاهی به مقام‌های بالایی دست یافت. پتی در جوانی در هلند برای توماس هابز، صاحب‌نظر اقتصاد سیاسی اهل انگلستان، کار می‌کرد. او پس از بازگشت به انگلستان در دانشگاه آکسفورد به تدریس آناتومی مشغول شد. او که اعتقاد زیادی به علم جدید داشت، دانشگاه‌ها را بدون انگیزه و غیرالهام‌بخش دید، از این‌رو به ایرلند عزیمت کرد و در آنجا یک پیمایش عظیم برای زمین‌های کل کشور انجام داد.

پتی در دهه ۱۶۶۰ به انگلستان بازگشت و در زمینه علم اقتصاد که امروزه به‌سبب آن معروف است به کار پرداخت. او تا آخر عمر، هم از نظر فیزیکی و هم در تمرکز بر روی کارش، دائم در حال جابه‌جایی بین انگلستان و ایرلند بود. پتی را یکی از اولین متخصصان بزرگ اقتصاد سیاسی می‌دانند. او در سال ۱۶۸۷ و در سن ۶۴ سالگی درگذشت.

آثار مهم

۱۶۶۲، رساله مالیات‌ها و اعانه‌ها

۱۶۹۰، حساب سیاسی

۱۶۹۵، رساله‌ای درباره پول

همچنین ببینید: جریان دایره‌ای اقتصاد ۴۵-۴۰. آزمون نظریه‌های اقتصادی ۱۷۰. اقتصاد شادی ۲۱۹-۲۱۶. جنسیت و اقتصاد ۳۱۱-۳۱۰.

معیارهای پیشرفت

اکنون آمار در قلب علم اقتصاد قرار دارد. امروزه، اقتصاددانان عموماً تولید ناخالص داخلی (GDP) - ارزش کل کالاها و خدماتی که درون یک کشور در یک دوره معین (معمولاً یک سال) با پول مبادله می‌شوند - را اندازه‌گیری می‌کنند. با این حال، هنوز هیچ روش نهایی و کاملی برای محاسبه حساب‌های ملی وجود ندارد، اگرچه تلاش‌هایی برای استانداردسازی روش‌ها صورت گرفته است.

امروزه اقتصاددانان ابعاد شکوفایی را گسترده کرده‌اند. آنها معیارهای جدیدی مانند نماگر پیشرفت واقعی (GPI) - که شامل تعدیل‌هایی برحسب توزیع درآمد، جرم و جنایت، و آلودگی است - و شاخص سیاره شاد (HPI) - که معیاری برای به‌روزی انسان و تأثیرات زیست‌محیطی است - را تدوین کرده‌اند.

است. یکی از تصمیمات پیشگامانه او در نظر گرفتن ارزش کار و همچنین زمین و سرمایه بود. اگرچه ارقام پتی محل تردید است، اما شکی در کارایی ایده اصلی او نیست. محاسبات او شامل اندازه جمعیت، مخارج شخصی، دستمزد هر شخص، ارزش اجاره‌ها، و سایر موارد بود. سپس او با تعمیم این ارقام مجموع کل ثروت کشور را به دست آورد، و حساب‌هایی برای کل کشور ایجاد کرد. روش‌های مشابهی در فرانسه توسط پیر دو بوژیلبت (ص. ۳۳۴) و سیاستین لوپرستر (۱۶۳۳-۱۶۰۷) ابداع شد. در انگلستان گرگوری کینگ (۱۷۱۲-۱۶۴۸) نظام‌های اقتصادی و جمعیت انگلستان، هلند، و فرانسه را تحلیل کرد. او برآورد کرد که هیچ‌کدام از این کشورها بعد از سال ۱۶۹۸ برای ادامه جنگی که آن زمان درگیرش بودند - جنگ نُه ساله - بودجه لازم را ندارند. ارقام او احتمالاً درست بودند، زیرا این جنگ در سال ۱۶۹۷ به پایان رسید.

نبرد لا هوگ در سال ۱۶۹۲ و در طول جنگ نُه ساله رخ داد. گرگوری کینگ، آماردان انگلیسی، محاسبه کرد که هر یک از کشورهای درگیر تا چه مدت استطاعت جنگیدن را دارد.



بگذارید شرکت‌ها خرید و فروش شوند

شرکت‌های عمومی

بود، و در حال دریافت وامی بیش از ۲۸ میلیون دلار به صورت اوراق قرضه نیز بود. فروش سالانه این شرکت تا ۱۰ میلیون دلار می‌رسید.

ایده شرکت عمومی با مسئولیت محدود - که در آن سهام‌داران تعهداتی فراتر از سرمایه‌گذاری خود ندارند - از شرکت‌های سهامی به وجود آمد. فروش سهام یک روش مهم برای جمع‌آوری وجوه است. برخی استدلال می‌کنند که قدرت سهام‌داران برای فروش سهام منجر به عدم تعهد می‌شود، اما شرکت سهامی همچنان در قلب سرمایه‌داری وجود دارد.



شرکت‌های سهامی، ریسک بالا و منفعت بالقوه زیاد کشتی‌رانی تجاری را بین خود تقسیم می‌کردند. کشتی‌هایی مانند جان وود، که در این تصویر در دهه ۱۸۵۰ در بمبئی دیده می‌شود، کالاها را به مقصد می‌رساندند.

کشتی‌های تجاری همیشه با وعده سهمی از سود، هزینه‌های سفرهای دریایی را تأمین کرده‌اند. در قرن پانزدهم، این پاداش‌ها می‌توانست عظیم باشند، اما این سرمایه‌گذاری‌های پرریسک تا چندین سال پیش از تحقق سود، پول را حبس و از دسترس خارج می‌کرد. چاره کار، به اشتراک‌گذاری ریسک بود و از این رو شرکت‌های سهامی شکل گرفتند؛ در این شرکت‌ها سرمایه‌گذاران در ازای تبدیل شدن به مالکان مشترک سهام تجاری شرکت و داشتن سهمی متناسب از سودها، به شرکت پول تزریق می‌کردند.

کمپانی هند شرقی

یکی از نخستین شرکت‌های سهامی که در سال ۱۵۹۹ شکل گرفت، کمپانی هند شرقی (EIC) بود که برای توسعه تجارت بین بریتانیا و هند شرقی تأسیس شد. یوشیا چایلد، تاجر لندنی ملقب به «پدر بازرگانان»، از حقوق این شرکت چنان ماهرانه دفاع کرد که به پدیده‌ای جهانی تبدیل شد. این کمپانی در زمان انحلال حدود سه هزار سهام‌دار داشت، بیش از ۱۴ میلیون دلار سهام پذیره‌نویسی کرده

در این زمینه

کانون بحث
بازارها و شرکت‌ها

متفکر اصلی
یوشیا چایلد (۱۶۹۹-۱۶۳۰)

پیش از او
دهه ۱۵۰۰، دولت‌ها انحصار تجارت در مناطق خاص را به بازرگانان اعطا کردند.
۱۵۷۱-۱۵۵۲، بورس در آنتورپ و رویال اِکسچینج در لندن برای سهام‌داران جهت خرید و فروش سهام شرکت‌های سهامی تأسیس شدند.

پس از او
۱۶۸۰، «دلان» بورس لندن در قهوه‌خانه جانانان برای انجام معاملات سهام با یکدیگر ملاقات می‌کردند.
۱۸۴۴، قانون شرکت‌های سهامی در انگلستان این اجازه را به شرکت‌ها داد که سریع‌تر و راحت‌تر ادغام شوند.
۱۸۵۵، ایده مسئولیت محدود از سرمایه‌گذاران شرکت‌های سهامی در برابر کلاهبرداری‌هایی نظیر حباب دریای جنوب در سال ۱۷۲۰ (ص. ۹۸) محافظت کرد.

همچنین ببینید: تعادل اقتصادی ۱۲۳-۱۱۸. حاکمیت شرکتی ۱۶۹-۱۶۸. نهادها در اقتصاد ۲۰۶-۲۰۷.

ثروت از زمین به دست می آید

کشاورزی در اقتصاد



در این زمینه

کنون بحث
رشد و توسعه

متفکر اصلی

فرانسوا کینه (۱۶۹۴-۱۷۷۴)

پیش از او

۱۶۵۶-۱۶۵۴، ویلیام پتی، اقتصاددان
انگلیسی، یک پیمایش عظیم درباره
زمین‌های ایرلند انجام داد تا پتانسیل
تولیدی آنها را برای ارتش انگلستان
محاسبه کند.

پس از او

۱۷۶۶، آدام اسمیت بیان کرد که نیروی
کار بزرگ‌ترین منبع ارزش است، نه زمین.
۱۸۷۹، هنری جورج، اقتصاددان
امریکایی، استدلال کرد که زمین باید
به صورت مشاع در اختیار جامعه باشد، و
فقط باید بر زمین مالیات وضع شود - نه بر
نیروی کار مولد.

دهه ۱۹۵۰، فرضیه «کشاورز کارآمد»
تئودور شولتز، اقتصاددان امریکایی،
کشاورزی را محور توسعه اقتصادی
قرار داد.

در سال‌های اخیر گاهی اوقات بانکداران را به‌عنوان انگل‌هایی توصیف می‌کنند که از ثروت حاصل از کار دیگران امرار معاش می‌کنند. فرانسوا کینه (ص. ۴۵)، پسر یک کارگر مزرعه فرانسوی و یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان قرن هجدهم، احتمالاً این توصیف را تأیید می‌کند.

کینه استدلال کرد که ثروت نه در طلا و نقره، بلکه ناشی از سرچشمه‌های تولید - محصول کشاورزی یا تولیدکننده - است. او معتقد بود که کشاورزی بسیار ارزشمند است زیرا با طبیعت سروکار دارد - که تلاش و منابع کشاورز را چند برابر می‌کند - تا مازادی خالص تولید کند. از سوی دیگر، تولید کارخانه‌ای «عقیم» است، زیرا ارزش محصول آن برابر با ارزش نهاده‌اش است. با این حال، نظریه‌پردازان بعدی نشان دادند که تولید کارخانه‌ای نیز می‌تواند مازاد تولید داشته باشد.



اگر با اقتصاد کشاورزی آشنا بودیم، درباره اقتصاد فقر بیشتر می‌دانستیم.

تئودور شولتز

اقتصاددان امریکایی (۱۹۹۸-۱۹۰۲)



نظم طبیعی

حمایت کینه از ارزش کشاورزی تأثیرگذار بود، و منجر به توسعه مکتب فرانسوی متفکران فیزیوکرات شد که معتقد به برتری «نظم طبیعی» در نظام اقتصادی بودند. بسیاری از اقتصاددانان، از جمله تئودور شولتز، استدلال کرده‌اند که توسعه کشاورزی، پایه و اساس پیشرفت در کشورهای فقیر است. بانک جهانی در سال ۲۰۰۸ گزارش داد که رشد در بخش کشاورزی بیشتر از رشد در هر بخش دیگری به کاهش فقر کمک می‌کند. اما امروزه اقتصاددانان این را نیز می‌پذیرند که تنوع در صنعت و خدمات، از جمله بخش مالی، برای توسعه بلندمدت حیاتی است.

همچنین ببینید: جمعیت‌شناسی و اقتصاد ۶۹-۶۸. نظریه ارزش کار ۱۰۷-۱۰۶. ظهور نظام‌های اقتصادی نوین ۱۷۹-۱۷۸. اقتصاد توسعه ۱۹۳-۱۸۸.

پول و کالاهایین
تولیدکنندگان و
مصرفکنندگان
جریان دارد

جریان دایره‌ای اقتصاد



در این زمینه

کانون بحث
نظام اقتصاد کلان

متفکر اصلی
فرانسوا کنه (۱۷۷۴-۱۶۹۴)

پیش از او
۱۶۷۶-۱۶۶۴، ویلیام پتی، اقتصاددان
انگلیسی، مفاهیم درآمد و مخارج ملی را
ابداع کرد.

۱۷۵۵، مقاله ریچارد کانتیلون، بانکدار و
تاجر ایرلندی، که برای اولین بار در فرانسه
منتشر شد، درباره گردش پول از شهر به
حومه شهر بحث کرد.

پس از او
۱۸۸۵، کتاب سرمایه اثر کارل مارکس
گردش سرمایه را با استفاده از مدل
الهام‌گرفته‌شده از کنه شرح داد.
دهه ۱۹۳۰، سیمون کورزنس، اقتصاددان
روسی-آمریکایی، حسابداری درآمد ملی
نوبین را ایجاد کرد.

در اقتصاد می‌توان جزئی فکر کرد، که به آن اقتصاد خرد می‌گویند؛ یا می‌توان به اندازه کل ساختار، بزرگ فکر کرد، که این کار مطالعه اقتصاد کلان است. در فرانسه قرن هجدهم، گروهی معروف به فیزیوکرات‌ها تلاش داشتند بزرگ فکر کنند - آنها می‌خواستند کل نظام اقتصادی را در قالب یک ساختار درک کنند و توضیح دهند. ایده‌های آنها بنیان اقتصاد کلان امروزی را شکل داد.

فیزیوکرات‌ها

فیزیوکراسی یک واژه یونانی باستان به معنای «تسلط طبیعت» است.



مادام دو پمپادور (معشوقه لویی پانزدهم) کنه را به‌عنوان پزشک خود در ورسای منصوب کرد. از نظر کنه، سبک زندگی مادام پمپادور حتماً مظهر مازاد ثروت مسرفانه زمین‌داران بوده است.

فیزیوکرات‌ها معتقد بودند که ملت‌ها ثروت خود را از طبیعت و از طریق بخش کشاورزی به دست می‌آورند. رهبر آنها، فرانسوا کنه، جراح و پزشک مادام دو پمپادور معشوقه لویی پانزدهم بود. برخی تصور می‌کردند که مدل پچیده او از نظام اقتصادی منعکس‌کننده گردش خون در بدن انسان است.

رویگرد سوداگرایانه (صص. ۳۵-۳۴) تفکر اقتصادی مسلط آن دوره بود. سوداگرایان تصور می‌کردند که حکومت باید همچون یک بازرگان رفتار کند، کسب‌وکار را توسعه دهد، طلا جمع کند، و از طریق مالیات‌ها، یارانه‌ها، کنترل‌ها و امتیازهای انحصاری به شکل فعال در اقتصاد مداخله کند. اما فیزیوکرات‌ها دیدگاه متضادی داشتند: آنها استدلال کردند که اقتصاد به‌طور طبیعی خودتنظیم‌گر است و فقط باید در برابر تأثیرات بد از آن محافظت شود. آنها طرفدار تجارت آزاد، مالیات‌های کم، تضمین حقوق مالکیت، و بدهی

پایین دولت بودند. سوداگرایان می‌گفتند که ثروت برابر است با اندازه خزانه، ولی کنه و پیروانش ریشه ثروت را در چیزی می‌دانستند که اقتصاددانان امروزی اقتصاد «واقعی» - بخش‌هایی که کالا و خدمات واقعی خلق می‌کنند - می‌نامند. آنها معتقد بودند که کشاورزی مولدترین بخش اقتصاد است.

فیزیوکرات‌ها تحت تأثیر تفکرات پیر دو بوژیلبت، زمین‌دار فرانسوی پیش از خود بودند. او می‌گفت که کشاورزی از تولید کارخانه‌ای برتر است و مواد مصرفی ارزشمندتر از طلا هستند. او معتقد بود هرچه کالاهای بیشتری مصرف شود، پول بیشتری در این ساختار جابه‌جا می‌شود، و مصرف را به نیروی محرک نظام اقتصادی تبدیل می‌کند. او همچنین باور داشت که پول اندک در دستان فقرا (که آن را خرج می‌کنند) برای نظام اقتصادی بسیار ارزشمندتر از پولی است که در دستان ثروتمندان است (که آن را ذخیره می‌کنند). جابه‌جایی، یا گردش، پول بسیار مهم است.

جدول اقتصادی

این نظام گردش فیزیوکراتی در جدول اقتصادی کنه تنظیم شد و بین سال‌های ۱۷۵۸ و ۱۷۶۷ چندین بار منتشر و اصلاح گردید. این جدول، طرح‌واره‌ای است که از طریق یک‌سری خطوط متقاطع و اتصال‌دهنده، گردش پول و کالاها بین سه گروه را در جامعه نشان می‌دهد: زمین‌داران، کشاورزان و صنعتگران. کالاها، محصولات کشاورزی و ساخته‌شده (تولیدشده توسط کشاورزان و صنعتگران) هستند. اگرچه کنه از ذرت به‌عنوان نمونه محصولات کشاورزی استفاده می‌کند، اما او گفت که این دسته

همچنین ببینید: اندازه‌گیری ثروت ۳۶-۳۷. کشاورزی در اقتصاد ۳۹. اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. اقتصاد مارکسیستی ۱۰۵-۱۰۰. تعادل اقتصادی ۱۲۳-۱۱۸. ضربت تکاثر کینزی ۱۶۵-۱۶۴.

کالاها ساخته شده‌ای به ارزش ۲ میلیون دلار بیشتر از میزان مصرف خودشان تولید می‌کنند. این کالاها به‌طور مساوی به زمین‌داران و کشاورزان فروخته می‌شوند. اما آنها کل درآمد خود را صرف خرید محصولات کشاورزی می‌کنند: ۱ میلیون دلار برای مصرف خود و ۱ میلیون دلار برای مواد اولیه. آنها هرچه دارند را مصرف کرده‌اند.

مدل کنه فراتر از نشان دادن نتایج آخر سال است - این مدل همچنین نشان می‌دهد که چگونه پول و کالاها در طول سال جابه‌جا می‌شوند و اثبات می‌کند که این امر چقدر مهم است. فروش محصولات بین گروه‌های مختلف همچنان درآمدزا است، از این درآمد برای خرید محصولات بیشتر استفاده می‌شود و این محصولات نیز باز هم درآمد بیشتری در پی دارند. در اینجا یک «اثر تکاثری» رخ می‌دهد (در جدول کنه این اثر به‌صورت یکسری خطوط

جدول اقتصادی کنه جریان زیگزاگی ثروت بین کشاورزان، زمین‌داران، و صنعتگران را نشان می‌دهد. این اولین تلاش برای تبیین طرز کار اقتصاد ملی بود.



خودشان است. از این میزان محصول، ۱ میلیون دلار به زمین‌داران برای مصرف شخصی آنها فروخته می‌شود. ۲ میلیون دلار نیز به صنعتگران فروخته می‌شود. بدین ترتیب، کشاورزان ۲ میلیون دلار را برای استفاده خود تا فصل برداشت سال آتی باقی می‌گذارند. از نظر تولید، آنها به همان نقطه‌ای برمی‌گردند که شروع کرده بودند. با این حال، آنها ۳ میلیون دلار نیز فروش داشته‌اند، که از این میزان ۲ میلیون دلار را برای اجاره و ۱ میلیون دلار را نیز برای کالای ساخته شده توسط صنعتگران (ابزار، ادوات کشاورزی، و غیره) هزینه کرده‌اند.

کنه از هر گروهی غیر از کشاورزانی که روی زمین کار می‌کنند و همچنین زمین‌داران با عنوان «عقیم» یاد می‌کند، زیرا او معتقد بود که آنها نمی‌توانند مازاد خالص تولید کنند. در مثال یادشده، صنعتگران با ۲ میلیون دلار ابتدایی،

می‌تواند شامل هرچیز تولید شده از زمین از جمله محصولات معدنی باشد. مدل کنه با یک مثال بهتر درک می‌شود. فرض کنید که هر سه گروه در ابتدا ۲ میلیون دلار دارند. زمین‌داران چیزی تولید نمی‌کنند. آنها ۲ میلیون دلار خود را به‌طور مساوی خرج محصولات کشاورزی و کالاها ساخته شده توسط صنعتگران کرده و همه آنها را مصرف می‌کنند. آنها ۲ میلیون دلار اجاره از کشاورزان دریافت می‌کنند - صرفاً کشاورزان استطاعت پرداخت آن را دارند، زیرا آنها تنها گروهی هستند که مازاد تولید دارند - و از این‌رو زمین‌داران کار خود را با بازپس گرفتن مبلغی که در ابتدا داشتند به اتمام می‌رسانند. کشاورزان گروه مولد هستند. آنها با ۲ میلیون دلاری که از ابتدا داشتند محصولات کشاورزی به ارزش ۵ میلیون دلار تولید می‌کنند، که این میزان بیشتر از مصرف

ارائه کرد، از جمله سرمایه‌گذاری در کشاورزی، خرج کردن کل درآمد، عدم احتکار، مالیات‌های پایین، و تجارت آزاد. کنه عقیده داشت که سرمایه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا کشاورزان نوآفرین ریسک‌پذیر مدنظر او برای پرداخت هزینه‌های بهسازی زمین، به وام ارزان نیاز داشتند.

ایده‌های کلاسیک

ایده کنه درباره مولد بودن یا نامولد بودن بخش‌ها در سرتاسر تاریخ اندیشه اقتصادی تکرار شده است، چنان‌که اقتصاددانان صنعت را در مقابل خدمات و بخش خصوصی را مقابل دولت در نظر می‌گیرند. تمرکز صرف او بر بخش کشاورزی ممکن است از نگاه امروزی کوتاه‌بینانه به نظر برسد، زیرا اکنون درک شده است که تولید ثروت از صنعت و خدمات برای رشد اقتصادی حیاتی است. با این حال، تأکید او بر جنبه «واقعی» اقتصاد گام مهمی در جهت تفکر اقتصادی نوین بود. کنه آشکارا از حسابداری نوین درآمد ملی، که برای ارزیابی عملکرد اقتصاد کلان کشورها استفاده می‌شود، صحبت می‌کرد.

مطالعه نشان داد که فناوری کشاورزی برای اینکه کشاورزان بتوانند مازاد خالص حداقل ۱۰۰ درصدی ایجاد کنند، بسنده بود. در مثال ما این همان عددی است که کشاورزان به دست می‌آورند - آنها با ۲ میلیون دلار ذرت شروع کردند، سپس علاوه بر جبران این عدد، ۲ میلیون دلار نیز مازاد خالص دریافت می‌کنند که صرف پرداخت اجاره می‌شود. اقتصاددانان امروزی از این نوع نتایج تجربی برای بررسی تأثیر تغییرات ناشی از سیاست‌ها استفاده می‌کنند، و کنه نیز از جدول خود برای منظور مشابهی بهره برد. او استدلال کرد که اگر کشاورزان مجبور به پرداخت مالیات بسیار زیاد - چه مستقیم چه غیرمستقیم - باشند، آنگاه میزان سرمایه‌گذاری سرمایه خود در فناوری کشاورزی را کاهش می‌دهند، و بدین ترتیب تولید به پایین‌تر از سطح لازم برای رونق اقتصاد می‌رسد. این امر موجب شد که فیزیوکرات‌ها استدلال کنند که فقط باید یک نوع مالیات وجود داشته باشد: مالیات بر ارزش اجاره زمین.

کنه بر اساس یافته‌های تجربی خود، توصیه‌های سیاستی دیگری نیز



به عقیده فیزیوکرات‌ها، سرمایه‌گذاری در کشاورزی برای تضمین ثروت ملی فرانسه مهم و کلیدی بود. صادرات آزاد راهی برای حفظ تقاضا و محدود کردن قدرت بازرگانی بود.

“

اجازه دهید مجموع درآمدها، سالانه به درون و سرتاسر کل جریان طبیعی گردش بازگردد.

فرانسوا کنه

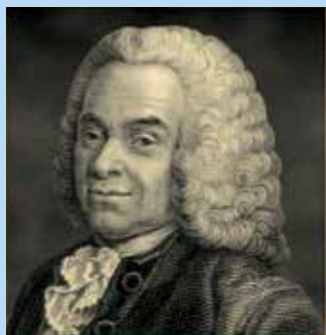
”

زیگزاگ مشخص می‌شوند)، مشابه آنچه توسط جان مینارد کینز (ص. ۱۶۱) در دهه ۱۹۳۰ ارائه شد، وقتی که او اثرات سودمند مخارج دولت بر اقتصاد دچار رکود را نشان داد.

تحلیل نظام اقتصادی

انواع سؤالاتی که کنه پرسید و مسیری که وی برای پاسخگویی به آنها طی کرد، رسیدن به علم اقتصاد امروزی را تسریع کرد. او یکی از اولین کسانی بود که سعی در کشف قوانین انتزاعی عمومی حاکم بر نظام‌های اقتصادی داشت و برای این کار نظام‌های اقتصادی را به اجزای سازنده‌شان تقسیم کرد و سپس به دقت به تحلیل روابط این اجزا پرداخت. مدل او شامل نهاده‌ها، محصولات و وابستگی‌های متقابل بخش‌های مختلف بود. کنه اظهار داشت که این بخش‌ها ممکن است در وضعیت تعادل باشند، ایده‌ای که بعداً توسط لئون والراس (ص. ۱۲۰) بسط یافت و به یکی از مبانی نظریه‌پردازی اقتصادی تبدیل شد.

رویکرد کنه در کمی کردن قوانین اقتصادی، جدول اقتصادی وی را احتمالاً به اولین مدل اقتصاد کلان تجربی تبدیل کرد. اعداد موجود در جدول او نتیجه مطالعه دقیق نظام اقتصادی فرانسه بود، و به آنها مبنای تجربی محکمی می‌داد. این



فرانسوا کنه

فرانسوا کنه در سال ۱۶۹۴ در فرانسه و نزدیک شهر پاریس به دنیا آمد. پدر او یک شخم‌زن و فرانسوا هشتمین بچه از ۱۳ فرزند او بود. کنه در ۱۷ سالگی کارآموزی در حکاکی را آغاز کرد، اما چندی بعد به دانشگاه رفت و در سال ۱۷۱۷ به‌عنوان جراح از دانشکده پزشکی فارغ‌التحصیل شد.

کنه نام خود را به‌عنوان یک جراح و متخصص در درمان اشراف و نجبا بر سر زبان‌ها انداخت؛ او در سال ۱۷۴۹ پزشک مخصوص مادام دو پمپادور شد و به‌کاخ سلطنتی در ورسای، نزدیک پاریس، نقل مکان کرد. کنه در سال ۱۷۵۲ پسر پادشاه را از آبله نجات داد و به‌همین سبب لقب و پول کافی به وی اعطا شد و از این‌رو توانست ملکی را برای پسر خویش خریداری کند.

علاقه کنه به علم اقتصاد از اوایل دهه ۱۷۵۰ آغاز شد. او در سال ۱۷۵۷ با مارکیز دو میرابو آشنا شد که و همراه وی گروه اقتصاددانان-فیزیکرات‌ها-را تشکیل داد. کنه در سال ۱۷۷۴ از دنیا رفت.

آثار مهم

۱۷۵۸، جدول اقتصادی
۱۷۶۳، فلسفه روستایی (همراه با مارکیز دو میرابو)
۱۷۶۶، تحلیل فرمول محاسبه جدول اقتصادی

وابستگی متقابل مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان اولین بار توسط کنه به تصویر کشیده شد. مصرف‌کنندگان برای کالاها و خدمات به تولیدکنندگان متکی هستند، و تولیدکنندگان نیز به‌نوبه‌خود برای فروش محصولات و نیروی کار به مصرف‌کنندگان وابسته هستند.



سرمایه کنه است که به عناصر اصلی روش مورد نظر اقتصاددانان کلاسیک برای تحلیل رشد اقتصادی تبدیل شدند. یک مدل کلاسیک عادی بر سه عامل تولید متمرکز است: زمین، نیروی کار و سرمایه. زمین‌داران اجاره را دریافت کرده و با ولخرجی آن را صرف کالاهای لوکس می‌کنند؛ نیروی کار دستمزد پایین را می‌پذیرد، و اگر دستمزدها افزایش یابد، فرزند بیشتری به دنیا می‌آورد. باوجوداین، نوآفرینان ریسک‌پذیر سود کسب می‌کنند و آن را به‌شکل مولد دوباره در صنعت سرمایه‌گذاری می‌کنند. بنابراین سود منجر به رشد می‌شود، و عملکرد اقتصادی به بخش‌هایی از نظام اقتصادی بستگی دارد که ایجادکننده مازادها هستند. بنابراین، کنه از ایده‌های آتی درباره رشد نظام‌های اقتصادی صحبت کرد و الهام‌بخش کارل مارکس (ص. ۱۰۵) شد؛ مارکس نیز نسخه خود از جدول اقتصادی را در سال ۱۸۸۵ تهیه کرد. مارکس درباره کنه گفت که «تفکر در اقتصاد سیاسی هرگز پیش از او به چنین قله‌هایی از نبوغ نرسیده بود.»

این حسابداری درآمد مبتنی بر جریان دایره‌ای درآمد و مخارج موجود در نظام اقتصادی است. ارزش محصول کل یک نظام اقتصادی برابر است با کل درآمد کسب‌شده - مفهومی که قسمت مهمی از نظریه کنه بود. در قرن بیستم بخش اعظمی از تحلیل نظام‌های اقتصاد کلان حول ضریب تکاثر کینزی (صص. ۱۶۵-۱۶۴) بوده است. کینز نشان داد که چگونه مخارج دولت می‌تواند با «اثر تکاثری» مخارج بیشتر را تحریک کند. این ایده پیوندهای آشکاری با جریان دایره‌ای کنه و حساسیت آن به شکوفایی و رکود دارد.

شاید از همه مهم‌تر مفاهیم مازاد و



این ساختار...، شاید، نزدیک‌ترین تصویر به حقیقت باشد که تاکنون در حوزه اقتصاد سیاسی منتشر شده است.

آدام اسمیت



افراد بخش خصوصی هرگز هزینه روشنایی خیابان را پرداخت نمی‌کنند

تدارک کالاها و خدمات عمومی



که شامل مواردی همچون دفاع ملی هستند، سخت است. این مسئله که تحت عنوان «سواری مجانی» (جایی که مصرف‌کنندگان بدون پرداخت هزینه کالاها از آنها استفاده می‌کنند) شناخته می‌شود، به این معناست که هیچ انگیزه سودی وجود ندارد. با این حال، برای این کالاها تقاضا وجود داد، و چون بازارهای خصوصی ممکن است قادر به برآوردن این تقاضا نباشند، معمولاً دولت‌ها با

حتی در یک نظام اقتصادی بازار که عملکرد خوبی دارد، عرصه‌هایی هست که در آن بازار شکست می‌خورد. یک نمونه مهم از شکست بازار، تدارک کالاها عمومی است - کالاهایی که به‌طور رایگان در اختیار عموم قرار می‌گیرند، یا ممانعت از بهره‌مندی کسانی که هزینه استفاده از آنها را نمی‌پردازند دشوار است. برای یک بنگاه خصوصی یا افراد عادی عرضه سودآور این کالاها،

در این زمینه

کانون بحث
تصمیم‌گیری

متفکر اصلی
دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱)

پیش از او

حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد، در آتن از مالیات‌های غیرمستقیم برای تأمین بودجه جشن‌ها، معابد و ساخت دیوارها استفاده می‌شد. گاهی اوقات در دوران جنگ مالیات‌های مستقیم وضع می‌شد. ۱۴۲۱، اولین حق ثبت اختراع به فیلیپو برونلسکی، مهندس ایتالیایی، اعطا شد تا از ابداع او در زمینه دستگاه بالابر حمل مصالح محافظت کند.

پس از او

۱۸۴۸، مانیفست کمونیست از مالکیت جمعی کارگران در ابزار تولید حمایت کرد.

قرن نوزدهم، روشنایی عمومی خیابان در اروپا و آمریکا عرضه شد.

۱۹۵۴، پل سامونلسون، اقتصاددان آمریکایی، نظریه نوین کالاها عمومی را مطرح کرد.



دیوید هیوم

دیوید هیوم، مظهر «روشنگری اسکاتلندی»، یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان بریتانیایی قرن هجدهم بود. او در سال ۱۷۱۱ در ادینبورگ به دنیا آمد، و از همان سن پایین نشانه‌هایی از یک ذهن درخشان را از خود بروز داد: او در ۱۲ سالگی وارد دانشگاه ادینبورگ شد و ابتدا در رشته حقوق و سپس فلسفه تحصیل کرد.

هیوم در سال ۱۷۳۴ به فرانسه رفت و در آنجا ایده‌های فلسفی مهم خود را در رساله‌ای درباره طبیعت بشر منتشر کرد. سپس بیشتر وقت خود را صرف نوشتن مقاله‌هایی درباره موضوعات ادبی و سیاسی کرد و با آدام اسمیت جوان که از نوشته‌های هیوم الهام گرفته بود یک رابطه دوستی ایجاد کرد. در سال ۱۷۶۳ به هیوم یک وظیفه دیپلماتیک در پاریس محول شد. او در آنجا با ژان-ژاک روسو فیلسوف انقلابی فرانسوی دوست شد. هیوم در سال ۱۷۶۸ دوباره در ادینبورگ ساکن شد و تا زمان مرگش یعنی سال ۱۷۷۶ و سن ۶۵ سالگی در آنجا زندگی کرد.

آثار مهم

۱۷۳۹، رساله‌ای درباره طبیعت بشر
۱۷۴۸، کاوشی در خصوص فهم بشری
۱۷۵۲، گفتارهای سیاسی

همچنین ببینید: اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. هزینه‌های بیرونی ۱۳۷. بازارها و پیامدهای اجتماعی ۲۱۳-۲۱۰.

را که هزینه استفاده از روشنایی را نپرداخته‌اند از منافع آن محروم کرد، و اینکه استفاده یک شخص از روشنایی خیابان، منفعت آن را برای سایر استفاده‌کنندگان کم نمی‌کند.

همزمان با رشد اقتصادهای صنعتی در قرن نوزدهم، کشورها مجبور شدند بر مشکل سواری مجانی در برخی حوزه‌ها همچون مالکیت فکری غلبه کنند. کالاهای ناملموس، مانند دانش و اکتشافات جدید، دارای ویژگی‌های استثنایپذیری و رقابت‌ناپذیری هستند، و از این‌رو در معرض خطر عرضه ناکافی از سوی بازار هستند. این امر می‌تواند مانع ایجاد فناوری‌های جدید شود مگر اینکه به‌نحوی از آنها حفاظت شود. برای این کار، کشورها قوانین اعطای حق ثبت اختراع، حق تکثیر و علائم تجاری را برای محافظت از بازده حاصل از دانش و ابداعات ایجاد کردند. بیشتر اقتصاددانان تصدیق می‌کنند که دولت مسئولیت تدارک کالاهای عمومی را دارد، اما بحث بر سر میزان آن مسئولیت همچنان ادامه دارد.



هرجا ثروت در انحصار عده اندکی باشد، این اغنیا باید عمدتاً به تدارک احتیاجات عمومی کمک کنند.

دیوید هیوم



فانوس‌های دریایی کالایی عمومی هستند که محروم‌ساختن کسانی که هزینه استفاده از آنها را نمی‌پردازند بسیار دشوار است، و همچنین بسیاری از افراد همزمان می‌توانند از آن استفاده کنند. این کالاها همواره به‌صورت جمعی تدارک دیده می‌شوند.

دریافت مالیات این کالاها را تدارک می‌بینند.

شکست بازار در تدارک این کالاها در قرن هجدهم توسط دیوید هیوم فیلسوف مطرح شد. هیوم تحت تأثیر آدام اسمیت (ص. ۶۱)، که مدافع پرشور بازار آزاد بود، اذعان داشت که نقش دولت تأمین آن کالاهای عمومی است که برای افراد یا بنگاه‌ها سودآور نیستند.

کالاهای عمومی دو ویژگی متمایز دارند که موجب می‌شود این کالاها توسط بازارها به اندازه کافی تأمین نشوند: نخست، استثنایپذیری، به این معنا که جلوگیری از بهره‌مندی افرادی که هزینه استفاده را نمی‌پردازند دشوار است؛ و دوم، رقابت‌ناپذیری، به این معنی که مصرف یک شخص از این کالا از توانایی دیگران برای مصرف آن نمی‌کاهد. یک مثال کلاسیک برای کالاهای عمومی، روشنایی خیابان است؛ تقریباً غیرممکن است افرادی

عصر خرد

۱۷۷۰-۱۸۲۰

[REDACTED]

[REDACTED]

آن-رابرت-ژاک تورگو به نفع معافیت تجارت و صنعت از پرداخت مالیات استدلال کرد.	ریچارد آرکرایت یک کارخانه نخ‌ریسی مکانیزه را در انگلستان افتتاح کرد و بعداً با عرضه ماشین‌آلاتی در جهت صنعتی شدن پیش قدم شد.	اثر کلاسیک آدام اسمیت، تحقیقی در ماهیت و علل ثروت ملل منتشر شد.	اعلامیه استقلال امریکا توسط کنگره تصویب شد.
↑	↑	↑	↑
۱۷۶۶	۱۷۷۱	۱۷۷۶	۱۷۷۶

دیده ۱۷۸۰ ↓	۱۷۷۶ ↓	۱۷۷۴ ↓	دیده ۱۷۷۰ ↓
پیشنهاد‌های اسمیت در باره آزادسازی تجارت توسط ویلیام پتی نخست‌وزیر جوان بریتانیا پذیرفته شد.	اولین موتور بخار جیمز وات در کارخانه‌های انگلستان به بهره‌برداری رسید و این نشانه‌ای از شروع واقعی انقلاب صنعتی بود.	تورگو به سمت وزیر دارایی فرانسه منصوب شد و تلاش کرد با وضع مالیات بر زمین‌داران ثروتمند، نظام مالیاتی را اصلاح کند.	دیوید هیوم با این استدلال که کشورها نباید تلاش کنند تأیید از میزان واردات خود صادرات داشته باشند، حمایت از تجارت را نکوهش کرد.

اسمیت استدلال کرد که افراد تصمیمات اقتصادی را بر اساس عقل و منفعت شخصی خود می‌گیرند نه مصلحت جامعه. وقتی به افراد اجازه داده می‌شود در جامعه‌ای آزاد با بازارهای رقابتی به این طریق رفتار کنند، «دستی نامرئی» اقتصاد را به سمتی که به نفع همگان است هدایت می‌کند. این اولین توصیف دقیق از نظام اقتصادی بازار آزاد بود که اسمیت از آن به‌عنوان ابزار تضمین رونق و آزادی حمایت کرد. این موضوع معمولاً نقطه عطفی در توسعه اقتصاد به‌عنوان یک رشته علمی تلقی می‌شود. این رویکرد به علم اقتصاد که اسمیت به بنانهادن آن کمک کرد، اغلب اقتصاد «کلاسیک» نامیده می‌شود. تحلیل او از نظام اقتصادی بازار رقابتی اساساً توصیفی بود از آنچه امروزه آن را به‌عنوان سرمایه‌داری می‌شناسیم.

توصیف و برآوردن خواسته‌های این دنیای اقتصادی جدید به سرعت در حال ظهور، رویکرد تازه‌ای لازم بود.

انسان اقتصادی عقلانی

اقتصاددانی که در این چالش جدید بیشترین موفقیت را داشت یک فرد اسکاتلندی به نام آدام اسمیت (ص. ۶۱) بود. پس‌زمینه او در فلسفه متفکران روشنگری بریتانیا، از قبیل جان لاک و دیوید هیوم (ص. ۴۷)، او را بر آن داشت تا در ابتدا به‌عنوان موضوعی در فلسفه اخلاق به اقتصاد بپردازد. باین‌حال، او در کتاب معروف خود با عنوان ثروت ملل در سال ۱۷۷۶، تحلیل جامعی از نظام اقتصادی بازار و چگونگی کمک آن به رفاه اقتصادی مردم ارائه کرد. محور اصلی تز او مفهوم «انسان اقتصادی عقلانی» بود.

در اواخر قرن هجدهم بخش اعظمی از جهان دستخوش تغییرات سیاسی عظیمی بود. عصر معروف به خرد، دانشمندانی را پرورش داد که اکتشافات آنها منجر به فناوری‌هایی شد که روش تولید کالاها را دگرگون کرد. در همان زمان، فیلسوفان سیاسی الهام‌بخش انقلاب‌هایی در فرانسه و امریکای شمالی شدند که تأثیر عمیقی بر ساختارهای اجتماعی هر دو دنیای قدیم و جدید گذاشت. در زمینه علم اقتصاد، رویکرد علمی جدید، دیدگاه سوداگرایانه قدیمی در اقتصاد - که مبتنی بر حمایت از تجارت و متکی بر صادرات به‌عنوان ابزار حفظ ثروتش بود- را منسوخ کرد. با پایان جنگ‌های ناپلئونی در سال ۱۸۱۵، صنعتی‌شدن در مقیاس بی‌سابقه‌ای در اروپا، و به‌ویژه بریتانیا، شروع شد. برای

ژان چارلز لئونارد دو سیسموندی چرخه‌های تجاری و تفاوت بین رشد بلندمدت و فراز و فرودهای کوتاه‌مدت را شرح داد.	ژان-باتیست سی قانون سی درباره بازارها را پیشنهاد داد: در اقتصاد هرگز کمبود تقاضا یا مازاد عرضه کالاها نمی‌تواند وجود داشته باشد.	ادموند برک از درگیر شدن دولت در تنظیم دستمزدها و قیمت‌ها انتقاد کرد.	یورش به زندان باستیل در پاریس جرقه انقلاب فرانسه را زد.
↑ ۱۸۱۹	↑ ۱۸۰۳	↑ ۱۷۹۵	↑ ۱۷۸۹

↓ ۱۸۱۹	↓ ۱۸۱۷	↓ ۱۷۹۸	↓ ۱۷۹۱
ایالات متحده اولین بحران مالی بزرگ خود را پس از یک دوره رشد پایدار متحمل شد.	دیوید ریکاردو با حمایت از تجارت آزاد و تخصصی شدن کار، پایه‌های اقتصاد کلاسیک قرن نوزدهم را بنا کرد.	توماس مالتوس در مورد خطر پیشی گرفتن جمعیت از منابع و مصیبتی که این موضوع به دنبال خواهد داشت، هشدار داد.	جرمی بنتام نظریه مطلوبیت‌گرایی خود را مطرح کرد که هدف آن «بیشترین شادی برای بیشترین تعداد افراد» است.

مصیبتی که به دنبال رشد سریع‌تر جمعیت نسبت به منابع غذایی رخ می‌دهد، مشهور است. بسیاری از ایده‌های اسمیت از سوی مکتب فیزیوکرات فرانسه نیز مورد توجه قرار گرفت؛ به‌ویژه آن-رابرت-ژاک تورگو (ص. ۶۵) و فرانسوا کنه (ص. ۴۵) که به نفع نظام مالیات‌ستانی منصفانه استدلال کردند و همچنین ژان-باتیست سی (ص. ۷۵) که اولین بار رابطه بین عرضه و تقاضا در نظام اقتصادی بازار را شرح داد.

البته همگان با تحلیل اسمیت موافق نبودند و خیلی زود در قرن نوزدهم واکنش شدیدی علیه مفهوم اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بازار کاملاً آزاد صورت گرفت، از سوی دیگر اقتصاددانان کلاسیک در اوایل دوره صنعتی شدن سؤال‌هایی را مطرح کردند که همچنان در کانون علم اقتصاد امروزی باقی مانده‌اند.

محدودی را برای دولت در نظر گرفت.

پایان حمایت‌گرایی

دیوید ریکاردو (ص. ۸۴)، متخصص اقتصاد سیاسی اهل بریتانیا، یکی از تأثیرگذارترین پیروان اسمیت بود. ریکاردو که مدافع سرسخت تجارت آزاد بود، اثبات کرد که چگونه همه کشورها، حتی آنهایی که بهره‌وری کمتری دارند، می‌توانند از منافع تجارت آزاد بهره‌برند، و بدین ترتیب میخ نهایی را بر تابوت حمایت‌گرایی کوبید. او همچنین نگاهی انتقادی به راه‌های اثرگذاری مخارج و استقراض دولت بر اقتصاد داشت. یکی دیگر از پیروان اسمیت، توماس مالتوس (ص. ۶۹) بود؛ یک روحانی و دانشمند بریتانیایی که امروزه به سبب پیش‌بینی‌های تیره و حزن‌آور درباره

باوجود این، ثروت ملل چیزی بسیار فراتر از توصیف اقتصاد به‌عنوان یک کل، یا «اقتصاد کلان»، بود. این کتاب مسائلی همچون تقسیم کار و کمک آن به رشد، و عوامل دخیل در ارزش‌دادن به کالاها را نیز بررسی کرد. انتشار کارهای اسمیت مقارن با شروع انقلاب صنعتی در بریتانیا بود - دوره‌ای از رشد و رونق اقتصادی سریع به کمک فناوری و ابداع جدید. ایده‌های اسمیت مخاطبان مشتاقی پیدا کرد که علاقه‌مند به درک چگونگی کارکرد نظام اقتصادی و بهترین استفاده از آن بودند. کار او بسیار تأثیرگذار بود و سؤالات بسیاری را مطرح کرد که لازم بود در مدیریت نظام اقتصادی یک جامعه صنعتی به آنها پرداخته شود. به‌ویژه اسمیت جایگاه دولت در یک جامعه سرمایه‌داری را مورد توجه قرار داد و نقش

انسان موجودی حسابگر، عقلانی و عاری از احساسات است

انسان اقتصادی



فرض می‌کند که هر فرد بر اساس ارزیابی عاقلانه تمام حقایق، تصمیماتی در جهت حداکثرسازی بهروزی شخصی خویش می‌گیرد. آنها گزینه‌ای را انتخاب می‌کنند که با کمترین تلاش، بیشترین مطلوبیت (رضایت) را فراهم می‌آورد. این ایده اولین بار توسط آدام اسمیت (ص. ۶۱) در کتاب سال ۱۷۷۶ او، یعنی ثروت ملل، به تفصیل شرح داده شد.

اعتقاد اصلی اسمیت این بود که تعامل اقتصادی انسان عمدتاً تحت امر منفعت شخصی است. او استدلال کرد که «به سبب خیرخواهی قصاب، نانوا و آبجوساز نیست که ما می‌توانیم از داشتن غذا مطمئن باشیم، بلکه ناشی از توجه آنها به منفعت خویش است.» عرضه‌کنندگان با گرفتن تصمیمات عقلانی در پی حداکثرسازی منافع خود هستند؛ این واقعیت که این امر غذای ما را تأمین می‌کند برای آنها اهمیت چندانی ندارد.

ایده‌های اسمیت در قرن نوزدهم توسط جان استوارت میل (ص. ۹۵)، فیلسوف انگلیسی، بسط داده شد. میل معتقد بود انسان موجودی است که تمایل به داشتن ثروت دارد، و منظور او از ثروت نه تنها پول، بلکه وفور از همه چیزهای خوب بود. او انسان‌ها را موجوداتی می‌دید که بر اساس



بیشتر مدل‌های اقتصادی مبتنی بر این فرض هستند که انسان‌ها اساساً موجوداتی عقلانی و در پی منفعت شخصی خود هستند. این موجود هومو اکتونومیکوس یا «انسان اقتصادی» است. این ایده - که به‌طور یکسان برای مردان یا زنان به‌کار می‌رود -

در این زمینه

کانون بحث
تصمیم‌گیری

متفکر اصلی
آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳)

پیش از او
۳۵۰ پیش از میلاد، ارسطو، فیلسوف یونانی، ادعا کرد که نفع شخصی ذاتی، مهم‌ترین محرک اقتصادی است.
دهه ۱۷۵۰، فرانسوا کنه، اقتصاددان فرانسوی، ادعا کرد که نفع شخصی انگیزه پشت تمام فعالیت‌های اقتصادی است.

پس از او
۱۹۵۷، هربرت سایمون، اقتصاددان آمریکایی، استدلال کرد که انسان‌ها قادر به دستیابی و تحلیل تمام اطلاعات موجود درباره هر موضوعی نیستند، از این‌رو عقلانیت آنها «کران‌دار» (محدود) است.
۱۹۹۲، گری بکر، اقتصاددان آمریکایی، به سبب کارهایش درباره انتخاب عقلانی در زمینه‌های تبعیض، جرم و جنایت و سرمایه انسانی، جایزه نوبل را کسب کرد.

همچنین ببینید: اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. حباب‌های اقتصادی ۹۹-۹۸. اقتصاد و سنت ۱۶۷-۱۶۶. بازارها و پیامدهای اجتماعی ۲۱۳-۲۱۰. انتظارات عقلانی ۲۴۷-۲۴۴. اقتصاد رفتاری ۲۶۹-۲۶۶.



راهب‌هایی که زندگی را با روزه و عبادت می‌گذرانند و تعلقات دنیوی را به امید زندگی پس از مرگ بر خود حرام می‌کنند، در چارچوب اعتقادات خود، بدون توجه به اینکه دیگران در مورد اهداف آنها چه فکری دارند، عقلانی عمل می‌کنند.

اینکه او می‌داند این یک انتخاب ناسالم است. اقتصاددانان رفتاری شروع به بررسی وضعیت‌هایی کرده‌اند که در آن افراد، متفاوت از انسان اقتصادی عمل می‌کنند. ایده «انسان اقتصادی» ممکن است برای توضیح رفتار فرد کاملاً دقیق نباشد، اما بسیاری معتقدند که این ایده برای تحلیل رفتارهای بنگاه‌های حداکثرکننده سود همچنان مفید است.

زده نشود و برخی اهداف نیز ممکن است از نظر خیلی از افراد نامعقول باشند. به عنوان مثال، درحالی‌که از نظر خیلی‌ها تزریق مواد نیروزای نامعتبر به بدن تصمیمی خطرناک است، اما برای بسیاری از ورزشکاران -در بستر میل به بهترین‌بودن- این تصمیم ممکن است عقلانی باشد.

برخی افراد واقع‌بینی ایده انسان اقتصادی را زیر سؤال برده‌اند. آنها استدلال می‌کنند که امکان ندارد ما بتوانیم در هر تصمیمی تمام عوامل مرتبط را بسنجیم -جهان پیچیده‌تر از آن است که بتوان تمام اطلاعات مرتبط لازم برای محاسبه هزینه‌ها و منافع هر عمل را جمع‌آوری و ارزیابی کرد. در عمل ما اغلب بر مبنای تجربه گذشته، عادت، و قواعد سرانگشتی تصمیمات سریعی می‌گیریم.

علاوه بر این، وقتی اهداف بلندمدت و کوتاه‌مدت متضادی وجود داشته باشد این نظریه متزلزل می‌شود. برای مثال ممکن است فردی برای رفع گرسنگی آبی همبرگر بخرد که برای سلامتی مضر است، علی‌رغم

این میل برانگیخته می‌شوند که به بیشترین بهروزی ممکن دست یابند، و درعین حال کمترین تلاش را صرف دستیابی به این اهداف کنند.

هزینه‌ها و منافع

امروزه از ایده انسان اقتصادی با عنوان نظریه انتخاب عقلانی یاد می‌شود. این نظریه می‌گوید که انسان‌ها بر اساس هزینه‌ها و منافع، انواع تصمیمات اقتصادی و اجتماعی را می‌گیرند. برای مثال یک مجرم در هنگام تصمیم در مورد سرقت از بانک، قبل از ارتکاب جرم، منافع این کار (افزایش ثروت، احترام بیشتر از سوی سایر مجرمان) را با هزینه‌های آن (احتمال گرفتارشدن و تلاش لازم در هنگام برنامه‌ریزی سرقت) مقایسه می‌کند.

اقتصاددانان، اعمالی را عقلانی می‌دانند که در نتیجه محاسبات هوشمندانه هزینه‌ها و منافع در جهت رسیدن به یک هدف اتخاذ شده باشند. ممکن است در علم اقتصاد خیلی درباره این هدف حرفی

است که سرمایه‌گذاری برای فرزند بر مبنای این واقعیت است که این امر اغلب نرخ بازده بهتری نسبت به پس‌اندازهای سنتی مربوط به دوران بازنشستگی دارد. باوجود این، فرزندان از نظر قانونی مجبور به مراقبت از والدین خویش نیستند، بنابراین آنها با حس گناه، تعهد، وظیفه، و عشق تربیت می‌شوند، که آنها را عملاً متعهد می‌کند تا به والدین خود کمک کنند. به همین دلیل می‌توان استدلال کرد که دولت رفاه به خانواده‌ها ضربه می‌زند زیرا ضرورت وابستگی متقابل اعضای خانواده را کاهش می‌دهد.


یکی از اولین کسانی بود که علم اقتصاد را در عرصه‌هایی به کار گرفت که معمولاً تصور می‌شد مربوط به جامعه‌شناسی هستند. او استدلال می‌کند که تصمیمات مربوط به زندگی خانوادگی با سنجش هزینه‌ها و منافع گرفته می‌شوند. برای مثال وی ازدواج را یک بازار می‌داند و تحلیل کرده است که چگونه مشخصه‌های اقتصادی بر همسرایی تأثیر می‌گذارند. بکر همچنین به این نتیجه رسید که اعضای خانواده نه از سر عشق و دوستی بلکه به سبب منفعت شخصی و به امید پاداش مالی به یکدیگر کمک می‌کنند. او معتقد



به عقیده بکر، سرمایه‌گذاری‌های والدین برای فرزندان، به ویژه به خاطر تحصیلات، منبع مهم موجودی سرمایه یک نظام اقتصادی است.

اقتصاد خانواده

گری بکر (۱۹۳۰-)، اقتصاددان آمریکایی،



دست نامرئی بازار موجب برقراری نظم می‌شود

علم اقتصاد بازار آزاد







افسانه زنبورهای عسل از مندویل این ایده را بررسی کرد که وقتی انسان‌ها بر اساس نفع شخصی عمل می‌کنند به کل جامعه نفع می‌رسانند، درست مانند رفتار مبتنی بر منفعت شخصی زنبورهای عسل که به سود کل کندو است.

در کتاب فوق‌العاده خود در سال ۱۷۷۶، یعنی ثروت ملل، پاسخ این سؤال را داد. انسان آزاد در رقابت و پیگیری منفعت خود، «توسط یک دست نامرئی برای رسیدن به یک مقصود هدایت می‌شود، درحالی‌که این مقصد بخشی از نیت او نبوده است» - او سهواً در جهت منفعت گسترده‌تر جامعه عمل می‌کند.

اقتصاد لسه‌فر

ایده «نظم خودانگیخته» جدید نبود. این ایده در سال ۱۷۱۴ توسط برنارد مندویل، شاعر هلندی، در شعر افسانه زنبورهای عسل مطرح شد. این شعر، داستان یک کندوی عسل را روایت می‌کند که به سبب «رذایل» (رفتار مبتنی بر نفع شخصی) زنبورهاش پُرونق بود. وقتی زنبورها پرهیزکار شدند (دیگر بر مبنای نفع شخصی خود عمل نکردند و سعی داشتند تا به سود کندو رفتار کنند)، کندو فروپاشید. منظور اسمیت از نفع شخصی یک تصویر شروانه نبود. او می‌پنداشت انسان‌ها تمایل به «معامله و دادوستد» (چانه‌زنی و مبادله) و بهترکردن وضعیت خود دارند. از نظر او

به عقیده آدام اسمیت، متفکر اسکاتلندی، غرب پیش از قرن هجدهم انقلاب بزرگی را آغاز کرده بود، و ملت‌ها از جوامع وابسته به زمین، یا کشاورزی، به جوامع تجاری تبدیل شده بودند. در طی قرون وسطا، شهرها گسترش یافته بودند و جاده‌ها به تدریج آنها را به هم وصل کردند. مردم کالاها و محصولات تازه را به شهرها می‌آوردند و بازارها - برای خرید و فروش آنها - به بخشی از زندگی تبدیل شدند. نوآوری علمی، واحدهای اندازه‌گیری قابل اعتماد و مورد توافق و همچنین راه‌های جدیدی برای انجام کارها ایجاد کرد، و از ترکیب قلمروهای شاهان که اروپا را به تکه‌های مختلف تقسیم کرده بودند، دولت-ملت‌های متمرکز شکل گرفت. مردم از آزادی جدیدی برخوردار شدند و کالاها را در راستای نفع شخصی خود - و نه صرفاً در جهت منافع ارباب‌شان - مبادله می‌کردند.

اسمیت پرسید که چگونه اعمال افراد آزاد می‌تواند منجر به یک بازار منظم و باثبات شود - جایی که مردم بتوانند آنچه را می‌خواهند بدون اسراف یا امساک فراوان بخرند و بفروشند. این امر بدون نوعی دست راهنما چگونه امکان‌پذیر بود؟ اسمیت

در این زمینه

کانون بحث
بازارها و بنگاه‌ها

متفکر اصلی
آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳)

پیش از او
۱۷۱۴، برنارد مندویل، نویسنده هلندی، پیامدهای ناخواسته ناشی از منفعت شخصی را توضیح داد.
۱۷۵۶-۱۷۵۵، ریچارد کانتیلون، بانکدار ایرلندی، نسخه‌ای از «نظم خودانگیخته» را توصیف کرد.

پس از او
۱۸۷۴، لئون والراس نشان داد که چگونه عرضه و تقاضا منجر به تعادل عمومی می‌شود.
۱۹۴۵، فردریش هایک، اقتصاددان اتریشی، استدلال کرد که نظام‌های اقتصادی بازار یک نظم کارآمد را به وجود می‌آورند.
دهه ۱۹۵۰، کنث آرو و جرارد دبرو شرایطی را مشخص کردند که تحت آن بازارهای آزاد به نتایجی می‌انجامند که به لحاظ اجتماعی بهینه‌اند.



در اینجا بازار کاونت گاردن لندن در سال ۱۷۷۴ به تصویر کشیده شده است. اسمیت چنین تصور می‌کرد که بازارها برای ایجاد جامعه منصفانه مهم هستند. افرادی که آزادی خرید و فروش دارند می‌توانند از «آزادی طبیعی» بهره ببرند.

همچنین ببینید: انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. تقسیم کار ۶۷-۶۶. تعادل اقتصادی ۱۲۳-۱۱۸. بازار رقابتی ۱۲۹-۱۲۶. تخریب خلاق ۱۴۹-۱۴۸. لیبرالیسم اقتصادی ۱۷۷-۱۷۲. بازارها و پیامدهای اجتماعی ۲۱۳-۲۱۰.

انقلاب می‌شود. با این حال، اسمیت جامعه را کاملاً کارا و کل اقتصاد را یک نظام موفق می‌دید - یک ماشین خیالی که به خوبی کار می‌کند. او در اثر پنج جلدی خود فقط یک بار از «دست نامرئی» نام می‌برد، اما حضور آن اغلب در کل کار حس می‌شود. اسمیت شرح داد که نظام «آزادی کامل» مدنظر او چگونه می‌تواند نتایج مثبتی داشته باشد. نخست، می‌تواند کالاهایی را که مردم می‌خواهند فراهم آورد. اگر تقاضا برای یک محصول بیش از عرضه آن باشد، مصرف‌کنندگان با یکدیگر رقابت می‌کنند تا قیمت را بالا ببرند. این امر یک فرصت سودآور برای تولیدکنندگان ایجاد می‌کند، و آنها برای عرضه بیشتر این محصول با یکدیگر به رقابت می‌پردازند.

این استدلال با گذر زمان همچنان معتبر مانده است. فردریش هایک (ص. ۱۷۷)، اقتصاددان اتریشی، در مقاله‌ای در سال ۱۹۴۵ با عنوان به‌کارگیری دانش در جامعه نشان داد که قیمت‌ها چگونه به دانش محلی و آمیال افراد پاسخ می‌دهند و منجر به تغییرات در مقادیر عرضه و تقاضا در بازار می‌شوند. هایک گفت یک برنامه‌ریز مرکزی نمی‌تواند امیدوار باشد که چنین اطلاعات پراکنده‌ای را جمع‌آوری کند. باور عمومی بر این است که کمونیسم به این علت فروپاشید که برنامه‌ریزی مرکزی نتوانست کالاهای مورد نظر مردم را تأمین کند. به اولین نکته اسمیت انتقادهایی وارد شده است، از این قبیل که بازار ممکن است تنها کالاهایی را که ثروتمندان می‌خواهند تأمین کند؛ و آمیال فقرا را نادیده بگیرد. همچنین ممکن است بازار به آمیال مضر پاسخ دهد - بازار می‌تواند به اعتیاد به مواد مخدر دامن بزند و موجب افزایش چاقی شود.



حداقلی به‌کار می‌رود. از نظر اسمیت، دولت نقش مهمی در تأمین دفاع، عدالت، و «کالاهای عمومی» (صص. ۴۷-۴۶) خاص، مانند جاده‌ها، دارد؛ مواردی که بعید است بازارهای خصوصی آنها را فراهم کنند. دیدگاه اسمیت اساساً خوش‌بینانه بود. توماس هابز، فیلسوف انگلیسی، استدلال کرده بود که بدون قدرتی نیرومند، زندگی انسان «ناگوار، حیوانی و کوتاه» می‌بود. توماس مالتوس (ص. ۶۹)، اقتصاددان بریتانیایی، به بازار نگاه کرد و قحطی بزرگ را به‌عنوان پیامد مستقیم افزایش ثروت پیش‌بینی کرد. پس از اسمیت، کارل مارکس (ص. ۱۰۵) پیش‌بینی کرد که بازار منجر به

انسان‌ها موجوداتی اجتماعی هستند که طبق محدودیت اخلاقی رفتار می‌کنند و «انصاف و مروت» را در رقابت به‌کار می‌گیرند.

اسمیت معتقد بود که دولت‌ها نباید در تجارت دخالت کنند، دیدگاهی که دیگر متفکران اسکاتلندی دور و بر او، از جمله دیوید هیوم (ص. ۴۷) فیلسوف، نیز به آن اعتقاد داشتند. پیر دو بوژیلبت، نویسنده فرانسوی، پیش‌تر از عبارت *laissez faire la nature* («طبیعت را تنها بگذارید») استفاده کرده بود، و منظور او این بود که «تجارت را به حال خود بگذارید.» اصطلاح «لسه‌فر» در علم اقتصاد برای طرفداری از دولت

قیمت‌های منصفانه

موضوع دوم اینکه، اسمیت گفت نظام بازار قیمت‌هایی را ایجاد می‌کند که «منصفانه» هستند. او معتقد بود همه کالاها یک قیمت طبیعی دارند که صرفاً بیانگر تلاش انجام‌شده برای ساخت آنها است. زمینی که برای ساخت یک محصول به کار می‌رود باید اجاره طبیعی خود را دریافت کند. سرمایه‌ای که در ساخت آن محصول استفاده می‌شود باید سود طبیعی خود را کسب کند. نیروی کار مورد استفاده باید دستمزد طبیعی خود را بگیرد. قیمت‌های بازار و نرخ‌های بازده می‌تواند در برخی دوره‌های زمانی متفاوت از سطوح طبیعی خود باشند، همچنان که این امر ممکن است در زمان کمیابی رخ دهد. در این حالت، فرصت‌هایی برای کسب سود به وجود خواهد آمد و قیمت‌ها افزایش می‌یابند، اما این وضعیت فقط تا زمانی ادامه دارد که رقابت، بنگاه‌های جدید را وارد بازار کند و قیمت‌ها را به سطح طبیعی خود برگرداند. اگر یک صنعت دچار افت تقاضا شود، قیمت‌ها کاهش خواهد یافت و دستمزدها پایین خواهند آمد، از سوی دیگر صنعت دیگری رونق می‌گیرد و برای جذب کارگران دستمزدهای بالاتری به آنها پیشنهاد می‌دهد. اسمیت می‌گوید

در بلندمدت، نرخ‌های «بازار» و «طبیعی» یکسان خواهند بود: اقتصاددانان امروزی این موضوع را تعادل می‌نامند.

برای منصفانه‌بودن قیمت‌ها، رقابت ضروری است. اسمیت به انحصارهایی که تحت نظام سودگرایانه رخ می‌داد، حمله کرد؛ این نظام از دولت‌ها می‌خواست تا تجارت خارجی را کنترل کنند. وقتی که فقط یک عرضه‌کننده برای یک کالا وجود داشته باشد، این عرضه‌کننده می‌تواند همیشه قیمت را بالاتر از سطح طبیعی آن نگه دارد. اسمیت گفت اگر ۲۰ بقال برای فروش یک محصول وجود داشته باشد، بازار رقابتی‌تر از زمانی است که فقط دو بقال وجود دارد. در صورت وجود رقابت مؤثر و موانع اندک برای ورود به بازار - که اسمیت آن را نیز ضروری می‌دانست - قیمت‌ها معمولاً پایین‌تر خواهند بود. کمابیش این موضوع مبنای دیدگاه‌های اقتصاددانان جریان اصلی در مورد رقابت است، هرچند مخالفانی، همچون جوزف شومپتر (ص. ۱۴۹) اقتصاددان اتریشی-آمریکایی، بعداً اذعان کردند که نوآوری نیز می‌تواند قیمت‌ها را کاهش دهد، حتی اگر ظاهراً رقابت اندکی وجود داشته باشد. نوآفرینان، کالاهای دارای کیفیت بالاتر را با قیمت پایین‌تر عرضه

“

مصرف تنها هدف و مقصود

هر نوع تولید است.

آدام اسمیت

”

می‌کنند، و درعین حال بنگاه‌های موجود را با طوفان تخریب خلاق از بین می‌برند.

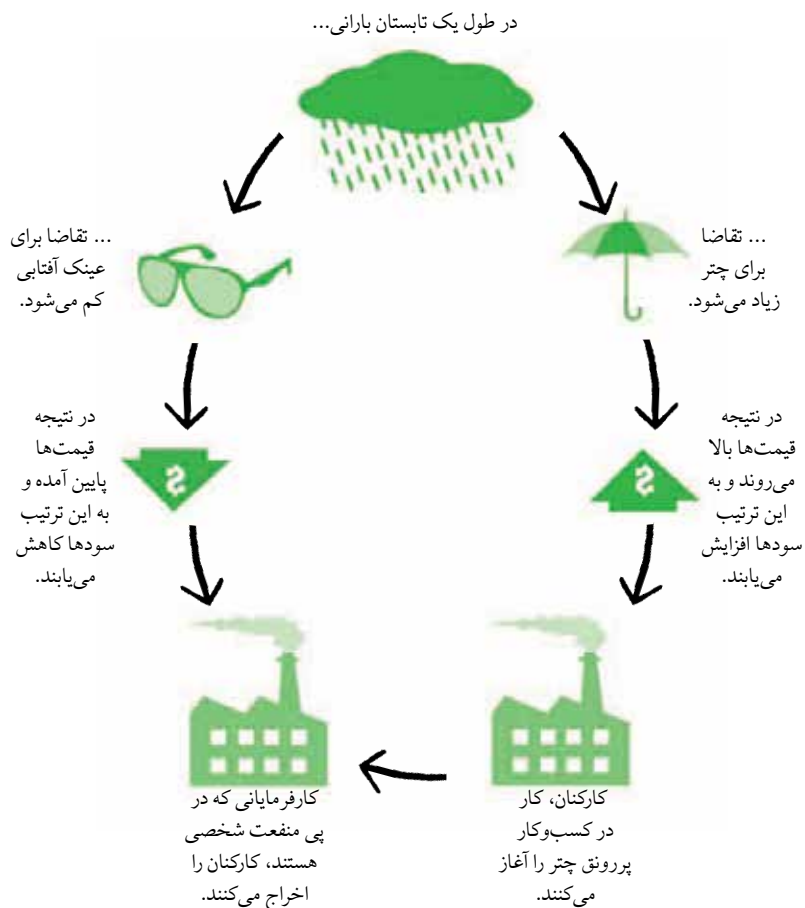
درآمدهای منصفانه

اسمیت همچنین استدلال کرد که نظام اقتصادی بازار درآمدهایی را فراهم می‌آورد که منصفانه هستند و می‌توانند در یک «جریان دایره‌ای» پایدار صرف کالاها شوند؛ در این جریان، پولی که به‌عنوان دستمزد پرداخت شده است، با پرداختی که کارگران بابت کالاها انجام می‌دهند، دوباره به جریان اقتصاد برمی‌گردد و سپس برای پرداخت مجدد دستمزد به کار می‌رود تا این فرآیند تکرار شود. سرمایه‌ای که صرف امکانات تولید می‌شود، به افزایش بهره‌وری نیروی کار کمک می‌کند و این بدان



اسمیت راه‌هایی را شرح داد که در آنها نیروی کار، زمین‌داران، و سرمایه (که در این تصویر صرف اسب و گاواهن شده است) با هم کار می‌کنند تا تحرک و رشد ساختار اقتصادی را حفظ کنند.

تقاضا در بازار به دلایل زیادی می‌تواند تغییر کند. بازار با تغییر دادن عرضه به تغییر در تقاضا پاسخ می‌دهد. این اتفاق به صورت خودانگیزه رخ می‌دهد - در بازاری که رقابت را میان افراد در بند منفعت شخصی ترویج می‌کند، نیازی به برنامه هدایت‌کننده نیست.



بنگاه‌های تولیدکننده چتر افراد بیشتری را استخدام می‌کنند و سود می‌برند تا اینکه بنگاه‌های دیگری وارد بازار می‌شوند و قیمت‌ها را به «سطح طبیعی» برمی‌گردانند.

معناست که کارفرمایان استطاعت پرداخت دستمزدهای بالاتر را دارند. و اگر کارفرمایان توانایی پرداخت بالاتر را داشته باشند، این کار را خواهند کرد زیرا مجبورند برای جذب کارگران با یکدیگر رقابت کنند.

اسمیت، با تأکید بر سرمایه گفت میزان سودی که سرمایه می‌تواند انتظار کسب آن را از راه سرمایه‌گذاری داشته باشد تقریباً برابر با نرخ بهره است. این امر بدان دلیل است که کارفرمایان برای قرض گرفتن منابع جهت سرمایه‌گذاری در فرصت‌های سودآور با یکدیگر رقابت می‌کنند. با گذشت زمان، نرخ سود در هر زمینه خاص با انباشته شدن سرمایه و اتمام فرصت‌های کسب سود کاهش می‌یابد. با بالارفتن درآمدها و استفاده بیشتر از زمین، اجاره‌ها به تدریج افزایش می‌یابند.

درک اسمیت از وابستگی متقابل زمین، نیروی کار، و سرمایه یک پیشرفت واقعی مهم بود. او خاطرنشان کرد که کارگران و زمین‌داران معمولاً درآمد خود را مصرف می‌کنند، درحالی‌که کارفرمایان مقتصدتر هستند، و پس‌اندازهای خود را صرف موجودی سرمایه می‌کنند. او مشاهده کرد که نرخ‌های دستمزد بسته به سطوح مختلف «مهارت، چیره‌دستی، و درایت» متفاوت است، و نیروی کار به دو شکل وجود دارد: مولد (که در کشاورزی یا تولید کارخانه‌ای مشغول هستند) و آنچه او «نامولد» نامید (عرضه‌کنندگان خدماتی که برای پشتیبانی از کار اصلی لازم هستند). نتایج به شدت نابرابر نظام بازار امروزی فاصله زیادی با تصورات اسمیت دارد.

رشد اقتصادی

اسمیت ادعا کرد که خود دست نامرئی رشد اقتصادی را تحریک می‌کند. رشد دو منبع دارد. نخست، کارایی‌هایی که

به‌واسطه تقسیم کار حاصل می‌شوند (صص. ۶۶-۶۷). اقتصاددانان این را «رشد اسمیتی» می‌نامند. با تولید و مصرف بیشتر محصولات، اقتصاد رشد می‌کند، و بازارها نیز رشد می‌کنند. با رشد بازارها، فرصت‌های بیشتری برای تخصصی شدن کار وجود دارد.

موتور دوم رشد، انباشت سرمایه است که از پس‌انداز و فرصت سود ناشی می‌شود.

به سبب خیرخواهی قصاب، نانوا و آبجوساز نیست که ما می‌توانیم از داشتن غذا مطمئن باشیم، بلکه ناشی از توجه آنها به منفعت خویش است.

آدام اسمیت

(ص. ۱۲۰) و ویلفردو پارتو (ص. ۱۳۳) با به‌کارگیری ریاضیات، ادعای اسمیت که دست نامرئی به‌لحاظ اجتماعی سودمند است را به‌شکل نوینی مطرح کردند. کنث آرو و جرارد دبرو (صص. ۲۱۱-۲۰۸) نشان دادند که بازارهای آزاد این کار را چگونه انجام می‌دهند و البته این را نیز نشان دادند که شرایط لازم برای وقوع این امر دشوار است و ارتباط چندانی با واقعیت ندارد.

این پایان ماجرا نبود. پس از جنگ جهانی دوم، ایده‌ل‌سفر در خواب زمستانی بود. باین‌حال، از دهه ۱۹۷۰، به‌نظر می‌رسید سیاست‌های کینزی، که مدافع مداخله دولت در اقتصاد بودند، بی‌تأثیر شده‌اند و لسه‌فر با قدرت در حال احیا است. بذر این شکوفایی را می‌توان در کارهای مربوط به نظام اقتصادی بازار میلتون فریدمن (ص. ۱۹۹) و مکتب اتریش، به‌ویژه فردریش هایک (ص. ۱۷۷) مشاهده کرد؛ اینان در مورد مفیدبودن کارهایی که دولت‌های مداخله‌گر می‌توانند انجام دهند شک داشتند و استدلال کردند که پیشرفت اجتماعی از طریق بازارهای رها از قید و بند به‌دست می‌آید. کینزی‌ها نیز قدرت بازارها را پذیرفتند - اما از نظر آنها باید به بازارها سقلمه زد تا بهترین عملکرد را داشته باشند. رویکرد بازار آزاد به‌واسطه نظریه‌های دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که مبتنی بر نقش عقلانیت و انتظارات عقلانی (صص. ۲۴۷-۲۴۴) بودند از پیشرفت و رونق مهمی برخوردار شد. به‌عنوان مثال، نظریه انتخاب عمومی، دولت را گروهی از افراد خودبین به تصویر می‌کشد که منافع خود را حداکثر می‌کنند و بدون در نظر گرفتن منفعت اجتماعی، ثروت‌اندوزی («رانت‌جویی») می‌کنند. اقتصاد کلان کلاسیک جدید از این فرض اسمیت استفاده می‌کند که بازارها همواره خود را تنظیم می‌کنند و این نکته را نیز

“

هنر این نیست که دولت خالی کردن جیب مردم را پیش از هر چیزی یاد بگیرد.

آدام اسمیت

”

(نظام اقتصادی در حال حرکت) بود. به‌تفصیل طبقه‌موسوم به کارگران را بررسی می‌کرد، و نوآفرینان ریسک‌پذیری همچون کشاورزان و صاحبان کارخانه‌ها را از عرضه‌کنندگان نیروی کار متمایز می‌کرد. در اصل این نظام، پارامترهایی را برای اقتصاد «کلاسیک»، که بر عوامل تولید - سرمایه، نیروی کار و زمین - و بازده‌های آنها تمرکز دارد، تعیین کرد. بعدها نظریه بازار آزاد فرم متفاوت و «نئوکلاسیک» منطبق با نظریه تعادل عمومی را به‌خود گرفت؛ این نظریه می‌کوشید نشان دهد که چگونه قیمت‌ها در کل اقتصاد می‌توانند به حالت تعادل پایدار برسند. اقتصاددانانی مانند لئون والراس

اسمیت گفت که بر اثر شکست‌های تجاری، کمبود منابع لازم برای حفظ موجودی سرمایه ثابت، نظام پولی نامناسب (نظام مبتنی بر پول کاغذی رشد بیشتری نسبت به نظام مبتنی بر طلا دارد)، و نسبت بالای کارگران نامولد، رشد کاهش می‌یابد. او ادعا کرد که سرمایه در کشاورزی مولدتر از تولید کارخانه‌ای است، و خود تولید کارخانه‌ای بهره‌وری بالاتری نسبت به تجارت یا حمل‌ونقل دارد. سرانجام، اقتصاد رشد خواهد کرد تا اینکه به یک وضعیت برخوردار از وفور و پایا می‌رسد. در این مدل، اسمیت نقش فناوری و نوآوری - همان رشد شومپیتری که پیش‌تر شرح داده شد (ص. ۵۸) - را کم‌اهمیت می‌داند.

میراث کلاسیک

نظامی که اسمیت طراحی کرد، جامع بود. این نظام، جزئیات (اقتصاد خردی) کوچک و تصویر (اقتصاد کلانی) بزرگ را در نظر می‌گرفت. وضعیت‌ها را در کوتاه‌مدت و بلندمدت بررسی می‌کرد، و تحلیل‌های آن هم ایستا (وضعیت مبادله) و هم پویا



بازارهای محلی مانند این یکی در شهر کراالا، هند، تمام ویژگی‌های بارز بازار آزاد اسمیت را به نمایش می‌گذارند و روش طبیعی تطبیق عرضه و قیمت با تقاضا را نشان می‌دهند.



آدام اسمیت

آدام اسمیت، بنیان‌گذار علم اقتصاد نوین، در سال ۱۷۲۳، شش ماه پس از مرگ پدرش، در کرکالدی اسکاتلند به دنیا آمد. او که یک دانشمند منزوی و حواس‌پرت بود در سن ۱۴ سالگی به دانشگاه گلاسگو رفت. سپس به مدت شش سال در دانشگاه آکسفورد تحصیل کرد و پس از آن به اسکاتلند برگشت و در رشته منطق دانشگاه گلاسگو به مقام استادی رسید. او در سال ۱۷۵۰ با دیوید هیوم فیلسوف ملاقات کرد و دوستی صمیمی بین آنها برقرار شد.

اسمیت در سال ۱۷۶۴ از سمت خود در دانشگاه گلاسگو استعفا داد و به‌عنوان استاد خصوصی دوک بکلو، یک اشراف‌زاده اسکاتلندی، به فرانسه سفر کرد. در فرانسه او با جماعت اقتصاددانان فیزیوکرات (صص. ۴۵-۴۰) و ولتر فیلسوف ملاقات داشت، و نوشتن ثروت ملل را آغاز کرد. او پیش از قبول عضویت در کمیسیون اداره گمرک، ۱۰ سال را صرف نوشتن این کتاب کرد. وی در سال ۱۷۹۰ درگذشت.

آثار مهم

۱۷۵۹، نظریه احساسات اخلاقی
 ۱۷۶۲، خطابه‌هایی در باب علم حقوق
 ۱۷۷۶، تحقیقی در ماهیت و علل ثروت ملل



اسمیت انواع نابرابری‌هایی را که می‌تواند ناشی از شکل کنونی بازار آزاد باشد پیش‌بینی نکرد. در بورس‌های اوراق بهادار و بازارهای پول، مفاهیم «انصاف» تقریباً بی‌اهمیت هستند.

غیرعقلانی بودن انسان‌ها را دلیلی برای شکست بازارها می‌دانند.

مسئله اقتصاد لسه‌فر، اقتصاددانان را در امتداد خطوط سیاسی تقسیم‌بندی می‌کند. آنهایی که در جناح راست سیاسی قرار دارند از لسه‌فر استقبال می‌کنند؛ و کسانی که چپ هستند خودشان را با مداخله‌کنیزی همسو می‌دانند. این موضوع امروزه همچنان یک بحث و جدل مهم در علم اقتصاد است.

بحران مالی سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ به این اختلاف دامن زده است. طرفداران بازار آزاد خود را در نظریه‌های مربوط به چرخه تجاری محق می‌دانستند، در حالی که کینزی‌ها به شکست بازار اشاره داشتند. نوریل رویینی (۱۹۵۹-)، اقتصاددان آمریکایی، که سقوط اقتصادی را پیش‌بینی کرد، وقتی گفت: «دهه‌ها بنیادگرایی بازار آزاد پایه و اساس این فروپاشی است»، درباره‌ی کسانی صحبت می‌کرد که ایده‌های اسمیت را تحریف کرده بودند.

می‌افزاید که مردم می‌توانند متوجه پیامدهای آتی اقدامات دولت شوند و عملکرد نظام اقتصادی را درک کنند، از این‌رو مداخله دولت مؤثر نخواهد بود. با این حال، امروزه بیشتر اقتصاددانان معتقدند که بازار نیز شکست می‌خورد. آنها بر عدم‌تقارن اطلاعات بین فعالان مختلف در یک بازار تمرکز می‌کنند. جورج آکرلوف در کتاب بازار بنجل‌ها (صص. ۲۷۵-۲۷۴) به این موضوع اشاره کرده است. اقتصاددانان رفتاری کلیت مفهوم عقلانیت را زیر سؤال می‌برند (صص. ۲۶۹-۲۶۶)، و



وقتی در یک پرتو انتزاعی و فلسفی خاص به جامعه بشری نگاه می‌کنیم، مانند یک ماشین عظیم و سترگ به نظر می‌آید.



آدام اسمیت

آخرین کارگر کمتر از اولین کارگر به محصول اضافه می‌کند

بازده نزولی



همان میزان کارگر پیشین به تولید می‌افزاید. اما در سال ۱۷۶۷، تورگو خاطر نشان کرد که زمین آماده نشده، هنگام بذرافشانی محصول بسیار کمی به بار می‌آورد. اگر خاک یک بار شخم زده شود، محصول افزایش می‌یابد: دو بار شخم زدن، ممکن است محصول را چهار برابر کند. با وجود این، عاقبت، کار بیشتر به میزان کمتری به محصول می‌افزاید، تا اینکه کارگران اضافی دیگر چیزی به تولید اضافه نمی‌کنند، زیرا حاصلخیزی خاک از بین می‌رود.

نقش فناوری

ایده تورگو این است که افزودن یک عامل متغیر (کارگران) به یک عامل ثابت (زمین) منجر خواهد شد که آخرین کارگر نسبت به اولین کارگر، کمتر به محصول اضافه کند. این امر به «بازده نهایی نزولی» معروف شده و یکی از مهم‌ترین ارکان نظریه اقتصادی امروزی است. این امر نه تنها توضیح می‌دهد که چرا تولید بیشتر مستلزم هزینه‌های بیشتر است، بلکه نشان می‌دهد چرا کشورهایی که جمعیت آنها بدون برخورداری از پیشرفت در فناوری زیاد می‌شود، به‌زحمت می‌توانند ثروتمند شوند.

آن-رابرت-ژاک تورگو (ص. ۶۵) فرانسوی یکی از افراد جماعت کوچک اندیشمندان موسوم به فیزیوکرات‌ها بود که معتقد بودند ثروت ملی از طریق کشاورزی ایجاد می‌شود.

کنجکاوی‌های توأم تورگو در مورد وضع مالیات و تولید از زمین او را به سوی ایجاد نظریه‌ای سوق داد که توضیح می‌دهد چگونه میزان محصول هر کارگر اضافی با افزوده شدن پی‌درپی کارگران به فرآیند تولید تغییر می‌کند. گورنو دو سنت-پراوی، یکی از اعضای فیزیوکرات، گفته بود هر کارگر جدیدی که برای کار روی زمین کشاورزی جذب می‌شود، به مقدار ثابتی محصول را افزایش می‌دهد؛ به عبارت دیگر، هر کارگر اضافی به



حاصلخیزی زمین شبیه فنی است که به سمت پایین فشار داده می‌شود... تأثیر وزنه‌های اضافی به تدریج کاهش خواهد یافت.

ای آر چی تورگو



در این زمینه

کانون بحث
بازارها و بنگاه‌ها

متفکر اصلی

آن-رابرت-ژاک تورگو (۱۷۸۱-۱۷۲۷)

پیش از او

۱۷۵۹، فرانسوا کته، اقتصاددان فرانسوی، جدول اقتصادی را منتشر کرد - مدلی که نظریه‌های اقتصادی فیزیوکرات‌ها را نشان می‌داد.

دهه ۱۷۶۰، مقاله گورنو دو سنت-پراوی، فیزیوکرات فرانسوی، در مورد اصول مالیات‌ستانی نشان می‌داد که نسبت ستاده‌ها به داده‌ها ثابت است.

پس از او

۱۸۷۱، کارل منگر اتریشی در اصول علم اقتصاد استدلال کرد که قیمت در حاشیه تعیین می‌شود.

۱۹۵۶، رابرت سولو، اقتصاددان آمریکایی، در مقاله ره‌آوردی به نظریه رشد اقتصادی ایده بازده نهایی نزولی را برای دورنمای رشد کشورها به کار گرفت.

چرا بهای الماس از آب بیشتر است؟

تناقض نمای ارزش



مهم‌ترین استفاده گرفته -تغذیه خودش- تا کم‌اهمیت‌ترین حالت -تغذیه پرندگان. اگر او یک کیسه گندم از دست دهد، صرفاً غذادادن به پرندگان را متوقف می‌کند. با اینکه کشاورز برای تغذیه خود به گندم نیاز دارد، اما قیمتی که حاضر است برای جایگزینی کیسه پنجم گندم بپردازد کم است، زیرا این کیسه فقط مقدار کمی لذت (تغذیه پرندگان) برای او ایجاد می‌کند.

آب فراوان است، اما الماس کمیاب است. یک الماس بیشتر مطلوبیت نهایی بالایی دارد و از این رو نسبت به یک فنجان آب بیشتر از قیمت بسیار بالاتری برخوردار است.



ارزش الماس بیشتر از آب است، زیرا هر عدد از آن بدون توجه به اینکه چه تعداد الماس دارید فوق‌العاده ارزشمند است، درحالی‌که با افزایش مقدار آب، ارزش هر واحد آن کمتر می‌شود.

در سال ۱۷۶۹، آن-رابرت-ژاک تورگو (ص. ۶۵) ملاحظه کرد که آب علی‌رغم ضرورت آن، در یک کشور پُرآب چیز گرانبهایی تلقی نمی‌شود. هفت سال بعد، آدام اسمیت (ص. ۶۱) این ایده را بیشتر پیش برد و مشاهده کرد که گرچه هیچ چیزی سودمندتر از آب نیست، اما سخت می‌توان آن را با چیز دیگری مبادله کرد. هرچند الماس از نظر کاربرد ارزش خیلی کمی دارد، اما «مقدار خیلی زیادی از کالاهای دیگر را اغلب می‌توان با آن معاوضه کرد.» به عبارت دیگر، بین قیمت کالاهای خاص و اهمیت آنها برای مردم تضادی آشکار وجود دارد.

مطلوبیت نهایی

این تناقض‌نما را می‌توان با کمک مفهومی به نام مطلوبیت نهایی -مقدار لذت حاصل از آخرین واحد کالای مصرف‌شده- توضیح داد. یوجین فون بوهم-باورک، اقتصاددان اتریشی، در سال ۱۸۸۹ این تناقض‌نما را با استفاده از مثال کشاورزی که پنج کیسه گندم دارد، شرح داد. این کشاورز استفاده‌های گسترده‌ای از گندم می‌کند؛ از

در این زمینه

کانون بحث
نظریه‌های ارزش

متفکر اصلی
آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳)

پیش از او

۱۶۹۱، جان لاک، فیلسوف انگلیسی، ارزش یک کالا را به مطلوبیت آن (رضایتی که به‌بار می‌آورد) ربط داد. ۱۷۳۷، دانیل برنولی، ریاضی‌دان سوئیس، «تناقض‌نمای سن پترزبورگ» را مطرح کرد، که شرح می‌داد بازیکنان چگونه می‌توانند گزینه‌های مربوط به شانس را ارزیابی کنند. این تناقض‌نما با به‌کارگیری مفهوم مطلوبیت نهایی حل می‌شود.

پس از او

۱۸۸۹، یوجین فون بوهم-باورک، اقتصاددان اتریشی، با استفاده از ایده مطلوبیت‌های نهایی، نظریه ارزش ذهنی را مطرح کرد (ارزش هر چیز بستگی به نیازهای شخص دارد نه خود آن چیز).

مالیات‌ها را منصفانه و کارآمد کنید

بار مالیاتی



در این زمینه

کانون بحث
سیاست اقتصادی

متفکر اصلی

آن-رابرت-ژاک تورگو (۱۷۸۱-۱۷۲۷)

پیش از او

۱۷۶۳-۱۶۸۹، جنگ‌های پرهزینه همراه با نظام مالیاتی ناکارآمد که زمین‌داران و اتحادیه‌ها را معاف می‌کرد، زمینه را برای بحران مالی و انقلاب فرانسه فراهم آورد.

پس از او

۱۸۱۷، دیوید ریکاردو، اقتصاددان بریتانیایی، در کتاب اصول اقتصاد سیاسی و مالیات‌ستانی استدلال کرد که مالیات‌ها باید بر کالاهای لوکس وضع شوند.

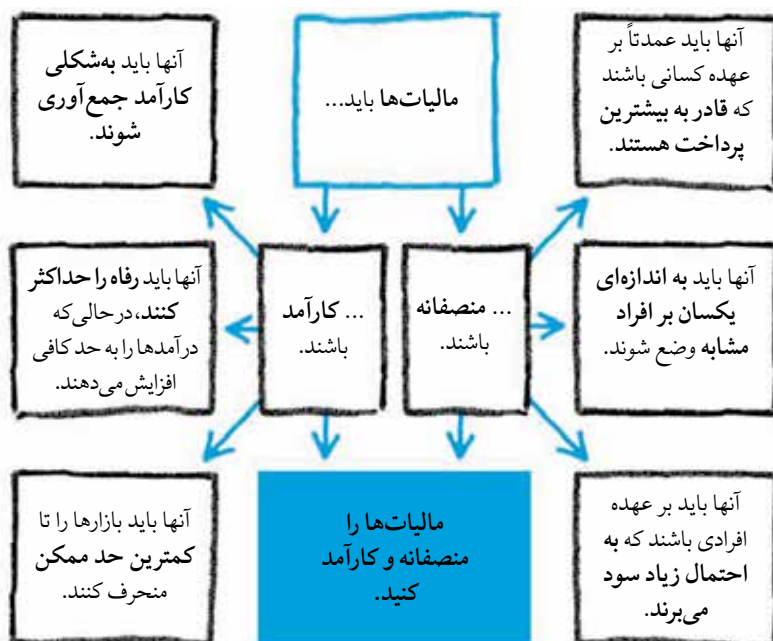
۱۹۲۷، فرانک رمزی، ریاضی‌دان بریتانیایی، بر اهمیت کشش قیمتی تأکید کرد.

۱۹۷۶، اقتصاددانانی به نام‌های آنتونی آتکینسون و جوزف استیگلیتز در مقاله طراحی ساختار مالیاتی بهینه اشاره کردند که مالیات‌های یکسان بر کالاها بهینه است.

شادی، رفاه، یا پول است- می‌تواند از یک شخص یا گروه به شخص یا گروه دیگر انتقال یابد. اگر شما در حال برنامه‌ریزی برای تعطیلات باشید و مالیات جدید بر سوخت موجب شود که هزینه سفر هوایی بالاتر از سطحی برود که شما حاضر به پرداخت آن هستید، این مالیات شما را مغموم کرده است. مالیات جدید بر سوخت رفاه شما را کاهش داده است، اما لزوماً سود شرکت‌های هواپیمایی را کاهش نمی‌دهد.

چه کسی باید مالیات‌ها را پردازد؟
تورگو استدلال کرد که مالیات با بازار آزاد

چه کسی بار مالیات را به دوش می‌کشد؟ این سؤال مهم در مورد «اصابت مالیاتی»، آن-رابرت-ژاک تورگو - اقتصاددان با استعدادی که بین سال‌های ۱۷۷۴-۱۷۷۶ وزیر دارایی فرانسه بود- را کاملاً به خود مشغول کرد. مسئله به این سادگی نیست که «چه کسی باید مالیات پردازد؟» زیرا مالیات‌ها بر بسیاری از چیزها، از قیمت‌ها و سودها گرفته تا مقدار کالاهای مصرفی و درآمدهای دریافتی، تأثیر می‌گذارند. تغییرات در این موارد می‌تواند از راه‌های شگفت‌انگیزی در نظام اقتصادی موج ایجاد کند. «بار» مالیات - که به معنای کاهش در





اصلاحات مالیاتی تورگو در سال ۱۷۷۶، اشراف‌زاده‌ها در ورسای را هدف قرار داد. او اشاره کرد که این افراد نباید از مالیات معاف شوند، از این‌رو آنها ترتیب برکناری او از وزارت را دادند.

بر کالاهای «نهایی» (که برای فروش به کاربران نهایی هستند) اعمال شود؛ مالیات بر درآمدها باید مبتنی بر توانایی باشد نه درآمد؛ و مالیات بر سود شرکت‌ها و درآمد حاصل از سرمایه باید حداقل باشد. از سوی دیگر، تحلیل «شکست بازار» اشاره می‌کند که وضع مالیات بر امور ناخوشایند مانند آلودگی، رفاه مردم را افزایش می‌دهد. به‌طور کلی، سیاست‌های مالیاتی در مسیرهایی حرکت کرده‌اند که این نظریه‌ها توصیه می‌کنند و درعین‌حال به درآمد و مقبولیت سیاسی نیز توجه دارند.

ضروری هستند، اصلاح کردند. انصاف شامل این ایده است که آنهایی که بیشترین توانایی پرداخت را دارند باید بیشترین مالیات را بپردازند؛ بر افراد مشابه باید مالیات‌های یکسانی وضع شود؛ و کسانی که از مخارج دولت بهره‌مند می‌شوند، مانند کاربران یک پل جدید، باید به ساخت آن کمک کنند. کارایی به معنای اثربخشی در جمع‌آوری و همچنین حداکثرسازی رفاه جامعه و درعین‌حال افزایش درآمد مورد نیاز است. اقتصاددانان استدلال می‌کنند که کارایی به معنی مختل شدن هرچه کمتر بازار، به‌ویژه برای جلوگیری از کم‌شدن انگیزه‌های کار و سرمایه‌گذاری است.

طراحی مالیات بی‌عیب و نقص

در چند دهه گذشته پیشرفت‌های چشمگیری در جهت پختگی طراحی مالیات، که انصاف و کارایی را با هم تلفیق می‌کند، مشاهده شده است. به‌عنوان مثال، نظریه «بازارهای کامل» پیشنهاد می‌دهد که مالیات بر کالاها باید یکسان باشد و فقط

تداخل دارد و باید تسهیل شود. گروه‌های قدرتمند نباید از پرداخت مالیات معاف شوند، و جزئیات اجرای آن مهم است. توصیه او دریافت یک مالیات واحد بر تولید خالص کشور - ارزش کل کالاها و خدمات یک کشور منهای استهلاک - بود.

تفکر تورگو تحت تأثیر مکتب پیشین اقتصاددانان موسوم به فیزیوکرات‌ها - که معتقد بودند فقط کشاورزی (زمین) مازاد تولید دارد - بود. صنایع دیگر هیچ مازادی تولید نمی‌کنند و از این‌رو توانایی پرداخت مالیات را ندارند - آنها همیشه سعی می‌کنند با افزایش قیمت‌ها و حق‌الزحمه‌ها مالیات را منتقل کنند تا اینکه در نهایت به زمین‌داران برسد. تورگو استدلال کرد از آنجا که کشاورزان بیشتر مازاد خود را به‌صورت اجاره به زمین‌دارانی پرداخت می‌کنند که خود چیزی تولید نمی‌کنند، پس باید بر اجاره‌ای که زمین‌داران دریافت می‌کنند مالیات وضع شود.

اقتصاددانان بعدی اصول انصاف و کارایی را که در یک نظام مالیاتی بهینه

استفاده می‌کرد، پایان داد و در عوض مالیات بر جاده‌سازی را برقرار کرد. لوئی شانزدهم موافق تورگو نبود و او را از کار برکنار کرد. اصلاحات او - که به عقیده برخی شاید مانع از انقلاب سال ۱۷۸۹ می‌شد - ملغی شد. تورگو در سال ۱۷۸۱ و در سن ۵۴ سالگی از دنیا رفت.

آثار مهم

۱۷۶۳، مالیات‌ستانی به‌طور عام
۱۷۶۶، تأملاتی در باب تولید و توزیع ثروت
۱۷۷۶، شش حکم

کرده بود تا اینکه در سال ۱۷۵۱ ارثیه‌ای به او رسید و این امکان برای وی فراهم شد تا حرفه مدیریت را دنبال کند. تورگو در اواخر دهه ۱۷۶۰ با فیزیوکرات‌ها آشنا شد و بعداً آدام اسمیت را ملاقات کرد. او بین سال‌های ۱۷۶۱ تا ۱۷۷۴، مباحث شهر لیموژ - و در واقع یک مدیر منطقه‌ای - بود. با جلوس لوئی شانزدهم در سال ۱۷۷۴، تورگو وزیر دارایی شد و شروع به اصلاحاتی کرد که تجارت آزاد را ترغیب می‌کرد. او در سال ۱۷۷۶ انصاف را منحل کرد و به آن سیاست دولت که از کار اجباری بدون مزد برای ساخت جاده‌ها

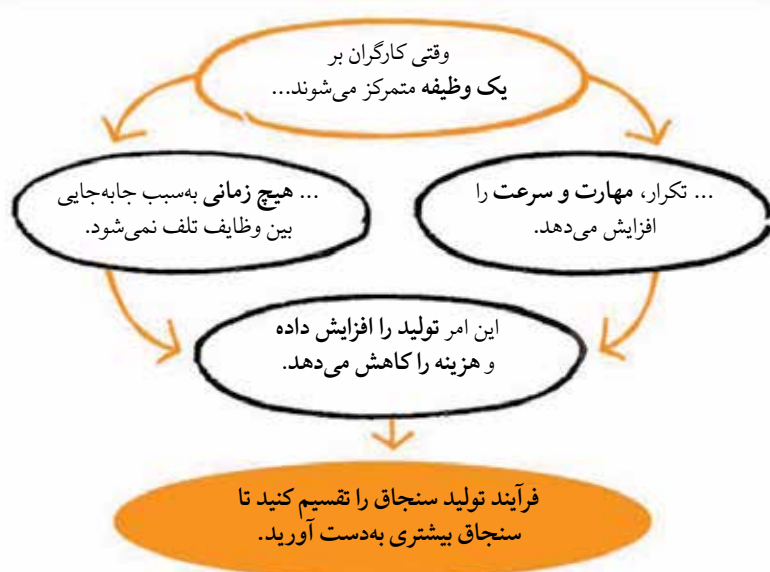


آن-رابرت-ژاک تورگو

تورگو در سال ۱۷۲۷ در شهر پاریس فرانسه متولد شد. او مسیر کشیش بودن را انتخاب

فرآیند تولید سنجاق را تقسیم کنید تا سنجاق بیشتری به دست آورید

تقسیم کار



در این زمینه

کانون بحث
بازارها و بنگاه‌ها

متفکر اصلی
آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳)

پیش از او
۳۸۰ سال پیش از میلاد، افلاطون، فیلسوف یونانی، در کتاب جمهور توضیح داد که یک شهر چگونه ظهور کرده و سپس با بهره‌گیری از منافع حاصل از تقسیم کار، رشد می‌کند.

۱۷۰۵، برنارد مندویل، فیلسوف هلندی، در افسانه زنبورهای عسل اصطلاح «تقسیم کار» را باب کرد.

پس از او
۱۸۶۷، کارل مارکس استدلال کرد که تقسیم کار، کارگران را از خود بیگانه می‌کند و این شر گریزناپذیری است که سرانجام کنار گذاشته می‌شود.

۱۹۲۲، لودویگ فون میزس، اقتصاددان اتریشی، استدلال کرد که تقسیم کار موجب از خودبیگانگی نمی‌شود، بلکه منافع عظیمی از جمله اوقات فراغت بیشتر را به بار می‌آورد.

خاصی را انجام می‌دهند. اسمیت در سال ۱۷۷۶ متذکر شد که اگر یک نفر بخواهد سنجاق بسازد، باید مراحل زیادی را انجام دهد و از این رو «شاید در طول روز نتواند یک سنجاق بسازد.» اما با تقسیم فرآیند کار بین چندین نفر که هر کدام در یک گام تخصص دارند، می‌توان سنجاق‌های زیادی را در یک روز درست کرد. اسمیت نتیجه گرفت که تقسیم کار موجب می‌شود «در هر فن و صنعت، قدرت تولیدی نیروی کار به‌طور نسبی افزایش یابد.»

هر هنگام که افراد در یک گروه فعالیت می‌کنند، همواره با این تصمیم کار را شروع می‌کنند که هرکس چه کاری انجام دهد. این آدام اسمیت (ص. ۶۱) بزرگ بود که تقسیم کار را به یک ایده اقتصادی اصلی تبدیل کرد. اسمیت در ابتدای کتاب تأثیرگذار خود، ثروت ملل، تفاوت‌های بین تولید در دو وضعیت مختلف را توضیح می‌دهد: در وضعیت اول یک نفر کل مراحل لازم برای ساخت یک چیز را بر عهده دارد و در وضعیت دوم چندین نفر وجود دارند که هر یک وظیفه

مشاغل تمام‌امریکایی؟

وقتی افرادی که در صنعت کار می‌کنند نگران قدرت اقتصادی و نرخ‌های اشتغال مملکت خویش باشند، گهگاه مصرف‌کنندگان را به خرید کالاهای تولید داخل ترغیب می‌کنند. با این حال، فهمیدن اینکه چه چیزی در داخل تولید می‌شود دشوار است، زیرا امروزه تقسیم کار از نظر گستره، جهانی شده است. به عنوان مثال، اپل یک شرکت امریکایی است، بنابراین مصرف‌کنندگان ممکن است تصور کنند که با خرید آیفون به مشاغل ایالات متحده کمک می‌کنند. در واقع، از بین تمام فرآیندهای ساخت آیفون، در اصل فقط طراحی و بازاریابی محصول و نرم‌افزار در ایالات متحده انجام می‌شود.

تک‌تک آیفون‌ها توسط کارگران در چین، با استفاده از قطعاتی -مانند قاب، صفحه نمایش و پردازنده- که توسط کارگران کره جنوبی، ژاپن، آلمان، و شش کشور دیگر ساخته شده‌اند، سر هم می‌شوند. علاوه بر این، هر یک از این قطعات توسط طیف وسیعی از متخصصان در سراسر جهان سرهم شده‌اند. آیفون یک محصول کاملاً جهانی است که تقریباً توسط ده‌ها هزار نفر ساخته شده است.



کارگران خط تولید در چین با قطعاتی که حتی گاهی در ۹ کشور مختلف ساخته شده‌اند، پردازنده‌های رایانه‌ای را می‌سازند.

موتور محرک رشد است. هرچه کارگران و کسب‌وکارها تخصصی‌تر باشند، رشد بازار بیشتر و بازده سرمایه‌گذاری‌ها زیادتر خواهد بود.

یک شرگریزناپذیر

کارل مارکس (ص. ۱۰۵) قدرت این ایده را دید اما معتقد بود که تقسیم کار یک شرگریزناپذیر موقتی است. تخصص، کارگران را از خود بیگانه کرده و آنها را به وضعیت افسرده‌کننده انجام ماشینی وظایف تکراری محکوم می‌کند. او بین تقسیم فنی کار -مانند هر وظیفه تخصصی در ساختمان‌سازی- و تقسیم اجتماعی، که توسط سلسله‌مراتب قدرت و منزلت اعمال می‌شود، تمایز قائل شد.

امروزه تقسیم کار در بیشتر شرکت‌ها یک امر عادی است. بسیاری از شرکت‌های بزرگ وظایفی را که پیش‌تر توسط کارکنان خودشان انجام می‌شد به کارگران ارزان‌تر خارج از کشور واگذار می‌کنند و به تقسیم کار یک بُعد بین‌المللی جدید می‌بخشند.



هر افزایش تقسیم کار بین افراد، برای همه کسانی که در آن سهم هستند منافع به‌بار می‌آورد.

لودویگ فون میزس



در یک انبار شلوغ، کار ممکن است بین باربران، کارمندان دفتری بخش موجودی کالا، مدیر، حسابداران، متخصصان توزیع، کارگران فناوری و رانندگان کامیون تقسیم شود.

موتور رشد

اسمیت اولین کسی نبود که ارزش تقسیم کار را درک کرد. افلاطون حدود ۲۲۰۰ سال قبل استدلال کرده بود که یک کشور برای تأمین نیازهای خود به متخصصانی مانند کشاورزان و معماران نیاز دارد. غزالی (-۱۰۵۸/۱۱۱۱)، فیلسوف اسلامی، متذکر شد که اگر به هر مرحله از تهیه نان، از کندن علف‌های هرز در مزارع گرفته تا برداشت گندم، توجه کنیم، درخواستیم یافت که نان با کمک هزاران کارگر به شکل نهایی خود درمی‌آید.

بسیاری از متفکران اولیه، تقسیم کار را به رشد شهرها و بازارها پیوند دادند. برخی تصور می‌کردند که تقسیم کار باعث رشد می‌شود، در حالی که دیگران معتقد بودند که شهرهای در حال رشد امکان تقسیم کار را فراهم می‌آورند. آنچه ایده اسمیت را پیشگامانه کرد آن بود که وی تقسیم کار را در قلب نظام اقتصادی قرار داد و تأکید کرد که این موضوع

رشد جمعیت ما را فقیر نگه می‌دارد

جمعیت‌شناسی و اقتصاد



در این زمینه

کانون بحث
رشد و توسعه

متفکر اصلی
توماس مالتوس (۱۸۳۴-۱۷۶۶)

پیش از او قرن هفدهم، تفکر سوداگرایانه استدلال می‌کرد که جمعیت زیاد به نفع نظام اقتصادی است. ۱۷۸۵، مارکی دو کندورسه، فیلسوف فرانسوی، برای افزایش استانداردهای زندگی به نفع اصلاح اجتماعی استدلال کرد. ۱۷۹۳، ویلیام گادوین، فیلسوف انگلیسی، از بازتوزیع منابع ملی برای کمک به فقرا طرفداری کرد.

پس از او دهه ۱۸۷۰، کارل مارکس به ایده‌های مالتوس حمله و او را مدافع واپس‌گرایی وضعیت موجود توصیف کرد. ۱۹۶۸، گرت هاردین، بوم‌شناس آمریکایی، در مقاله خود با عنوان تراژدی منابع مشترک درباره مخاطرات مازاد جمعیت هشدار داد.

باین حال یک نیروی خنثی‌کننده وجود دارد. مالتوس مشاهده کرد که سوءتغذیه و بیماری‌های ناشی از محدودتر شدن مواد غذایی باعث افزایش مرگ‌ومیر می‌شود و مانع غیرقابل کنترل شدن این عدم تعادل می‌شود. همچنین کمبود غذای کافی به معنای آن است که کودکان کمتری را می‌توان تأمین کرد و از این‌رو نرخ زاد و ولد کاهش می‌یابد. این امر موجب کاهش فشار بر زمین کشاورزی می‌شود و استانداردهای زندگی به وضعیت قبلی برمی‌گردد.

دام مالتوسی

تغییرات در نرخ‌های زادوولد و مرگ‌ومیر، علاوه بر جلوگیری از گرسنگی کامل، مردم را از بهره‌مندی طولانی مدت از استانداردهای زندگی بالاتر باز می‌دارد. فرض کنید که نظام اقتصادی به واسطه کشف زمین (کشاورزی) یک ثروت بادآورده به دست آورد. زمین اضافی باعث افزایش مقدار پیشین تولید غذا شده و غذای بیشتری برای هر فرد تدارک دیده می‌شود. مردم سالم‌تر می‌شوند و نرخ مرگ‌ومیر کاهش می‌یابد. استانداردهای بالاتر زندگی، داشتن فرزندان بیشتر را ممکن می‌کند. این نیروها روی هم رفته

در طول قرن هجدهم، متفکران روشنفکر شروع به بررسی امکان بهبود سرنوشت جامعه از طریق اصلاحات اجتماعی و اقتصادی خردمندانه کردند. توماس مالتوس، اقتصاددان انگلیسی، یک صدای بدبین در این عصر خوش‌بینی بود که ادعا می‌کرد رشد جمعیت، جوامع را به فقر می‌کشاند. مالتوس استدلال کرد که میل جنسی انسان موجب گسترش سریع و سریع‌تر توده مردم می‌شود. تولید غذا به دلیل قانون بازده نزولی ادامه نخواهد یافت: هرچه تعداد افراد بیشتری بر روی یک مقدار ثابت از زمین کار کنند، میزان کمتر و کمتری به محصول اضافه می‌شود. نتیجه این امر عدم تعادل روزافزون بین تعداد انسان‌ها و عرضه غذا است.



بازماندگان یک زلزله در پاکستان اعانه‌های غذایی را دریافت می‌کنند. مالتوس با هرگونه کمک‌های امدادی مخالف بود - زیرا کمک به افراد بی‌بضاعت صرفاً آنها را ترغیب می‌کند که فرزندان بیشتری داشته باشند.

همچنین ببینید: کشاورزی در اقتصاد ۳۹. بازده نزولی ۶۲. ظهور نظام‌های اقتصادی نوین ۱۷۹-۱۷۸. نظریه‌های رشد اقتصادی ۲۲۵-۲۲۴.



توماس مالتوس

توماس رابرت مالتوس در سال ۱۷۷۶ در ساری انگلستان متولد شد، و توسط پدرش که یکی از ملاکان بزرگ کشور بود تحت آموزش‌های لیبرال قرار گرفت. پدرهای تعمیدی او دیوید هیوم و ژان-ژاک روسو فیلسوف بودند. او با بیماری شکاف کام متولد شد و دچار نقص گفتار بود.

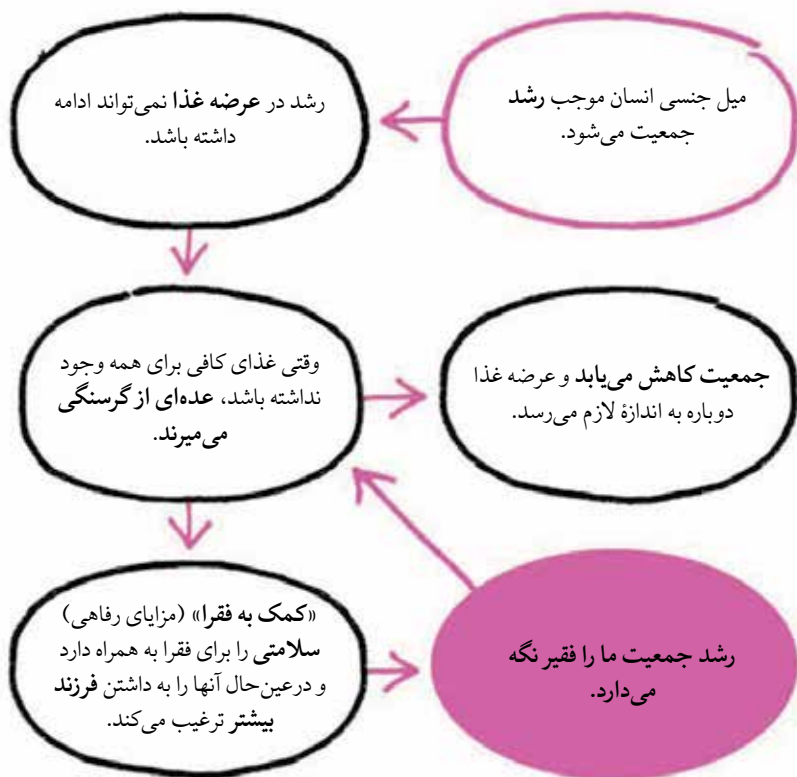
مالتوس در دانشگاه کمبریج تحت تعلیم یک دگراندیش مذهبی به نام ویلیام فرزند قرار گرفت و بعد از آن در سال ۱۷۸۸ از سوی کلیسای انگلستان به‌عنوان کشیش منصوب شد. او مانند استادش هرگز از زیر بار مباحثه شانه خالی نکرد. مالتوس رساله‌ای در باب اصول جمعیت، که موجب سوءشهرت او شد، را در سال ۱۷۹۸ منتشر کرد. کالج جدید هند شرقی مالتوس را در سال ۱۸۰۵ به سمت استاد اقتصاد سیاسی -موضوعی که تا آن زمان در دانشگاه‌ها تدریس نشده بود- منصوب کرد. این امر احتمالاً او را به اولین اقتصاددان دانشگاهی تبدیل می‌کند. مالتوس در سال ۱۸۳۴، در سن ۶۸ سالگی بر اثر بیماری قلبی درگذشت.

آثار مهم

۱۷۹۸، رساله‌ای در باب اصول جمعیت

۱۸۱۵، ماهیت رانت

۱۸۲۰، اصول اقتصاد سیاسی



تکنیک‌های جدید، امکان تولید غذای بیشتر از همان مقدار زمین و کار را فراهم آورد. ماشین‌آلات و کارخانه‌های جدید، تولید کالای بیشتر به‌ازای هر کارگر را ممکن ساختند. پیشرفت فناوریانه بدان معنی بود که جمعیت در حال رشد از استانداردهای زندگی همواره بالاتری برخوردار بودند. در سال ۲۰۰۰، بریتانیا جمعیتی بیش از سه برابر زمان مالتوس و درآمدهایی ۱۰ برابر بیشتر از آن دوره داشت.

با گذشت زمان، فناوری بر محدودیت‌های زمین و جمعیت‌شناسی غلبه کرده است. مالتوس چنین وضعیتی را پیش‌بینی نکرد. امروزه، ایده‌های او در این نگرانی‌ها بازتاب می‌یابد که میزان جمعیت چنان ظرفیت تولید زمین را در تنگنا قرار می‌دهد که فناوری جدید هم نمی‌تواند آن را جبران کند.

رشد جمعیت را افزایش می‌دهند. تولید غذا نمی‌تواند ادامه داشته باشد و اقتصاد به سطح استانداردهای زندگی اولیه و پایین‌تر بازمی‌گردد. این وضعیت را دام مالتوسی می‌نامند: استانداردهای بالاتر زندگی همیشه با رشد جمعیت سرکوب می‌شوند. بنابراین هر اتفاقی که بیفتد، اقتصاد همواره به آن سطحی از تولید مواد غذایی برمی‌گردد که صرفاً برای تأمین یک جمعیت ثابت کافی است.

چشم‌انداز مالتوس یک رکود اقتصادی بود که در آن مردمان در سطح حداقل معاش زندگی می‌کنند و گرسنگی و بیماری مانع رشد جمعیت می‌شود. باوجوداین، مدل او -یک نظام اقتصادی که در آن کشاورزان با ابزار ساده روی مقدار ثابتی از زمین جان می‌کنند- در ابتدای قرن هجدهم همگام با زمانه نبود.

در این زمینه

کانون بحث
بازارها و بنگاه‌ها

متفکر اصلی
آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳)

پیش از او
دهه ۱۲۹۰، ونسلاس دوم، دوک
بوهم، قوانینی را وضع کرد تا مانع
تبانی تجار کانی‌های فلزی برای
افزایش قیمت‌ها شود.

دهه ۱۵۹۰، بازرگانی از هلند در
کارتلی که انحصار تجارت ادویه در
هند شرقی را در دست داشت با هم
همکاری می‌کردند.

پس از او
۱۸۳۸، آگوستین کورنو، اقتصاددان
فرانسوی، رقابت در شرایط
انحصارهای چندجانبه را شرح داد.
۱۸۹۰، اولین قانون ضد تراست در
ایالات متحده تصویب شد.
۱۹۶۴، جورج استیگلر، اقتصاددان
امریکایی، با بررسی مشکلات حفظ
کارتل‌های موفق، نظریه انحصار
چندجانبه را منتشر کرد.

اما گزینه دیگری برای تولیدکنندگان وجود دارد که می‌تواند موجب افزایش میزان سود آنها شود: همکاری. اگر آنها این مسیر را انتخاب کنند و بتوانند روی این موضوع به توافق برسند که قیمت‌های یکدیگر را نشکنند، آنگاه قادر خواهند بود تا در کنار هم مانند حالت انحصار عمل کرده و شرایط بازار را به نفع خودشان تعیین کنند.

جلسات بازرگانان با توطئه برای افزایش قیمت‌ها به پایان می‌رسد

کارتل‌ها و تبانی



محدود کرده و قیمت‌های بالاتری مطالبه کند.

بین این دو وضعیت حدی، انحصار چندجانبه قرار دارد که در آن تعداد معدودی -گاهی تنها دو یا سه- عرضه‌کننده بر بازار یک محصول خاص تسلط دارند. رقابت بین تولیدکنندگان در انحصار چندجانبه به وضوح به نفع مصرف‌کننده است،

رقابت کلید عملکرد کارآمد بازارهای آزاد است. حضور تولیدکنندگان متعدد در بازار محرک تولید است و قیمت‌ها را پایین نگه می‌دارد، زیرا هریک از آنها برای جذب مشتریان تلاش می‌کند. اگر تنها یک عرضه‌کننده -یعنی انحصار- وجود داشته باشد، شرایط بازار به گونه‌ای است که این عرضه‌کننده می‌تواند تولید خود را

همچنین ببینید: آثار رقابت محدود ۹۱-۹۰، انحصارها ۹۷-۹۲، بازار رقابتی ۱۲۹-۱۲۶، بازارها و پیامدهای اجتماعی ۲۱۳-۲۱۰، نظریه بازی ۲۴۱-۲۳۴.

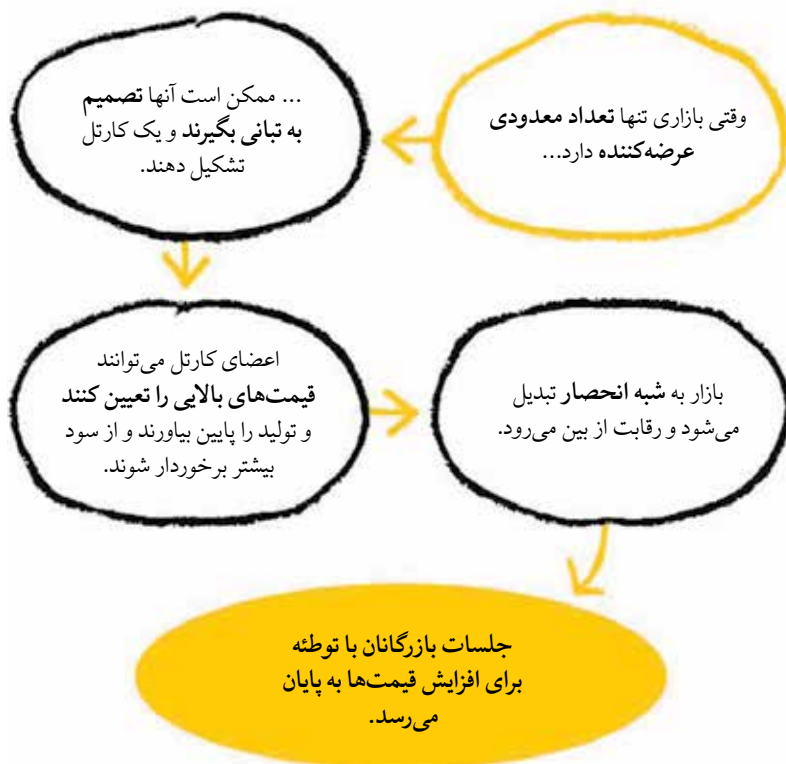


بریتیش ایرویز در سال ۲۰۱۱ به دلیل تبانی، ۵۴۶ میلیون دلار جریمه شد؛ این امر پس از آن رخ داد که ویرجین آتلانتیک اعتراف کرد که این دو شرکت شش بار با یکدیگر ملاقات کرده بودند تا در مورد پیشنهاد افزایش قیمت گفت‌وگو کنند.

مواد شوینده در اروپا با هم تبانی کردند؛ یا می‌توانند به صورت یک انجمن تجاری بین‌المللی همچون انجمن بین‌المللی حمل و نقل هوایی (یاتا) باشند. وظیفه اصلی یاتا تعیین نرخ کرایه حمل و نقل بود که منجر به اتهام تبانی شد، اما همچنان به عنوان یک سازمان نماینده برای صنعت حمل و نقل هوایی فعالیت می‌کند. کارتل‌ها حتی ممکن است از طریق همکاری بین دولت‌های تولیدکننده یک محصول خاص شکل بگیرد، مانند وضعیتی که در مورد سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) رخ داد. این سازمان در سال ۱۹۶۰ برای ایجاد هماهنگی میان کشورهای عضو بر سر تعیین قیمت نفت تأسیس شد.

چالش‌های کارتل‌ها

به‌رحال در راه‌اندازی و تداوم یک کارتل مشکلاتی وجود دارد که مربوط به قیمت‌ها و اعتماد بین اعضا است. اعضای یک کارتل به راحتی نمی‌توانند قیمت‌ها را تثبیت کنند. آنها باید در مورد سهمیه‌های تولید جهت حفظ آن قیمت‌ها و البته سهم سود اعضا



تشکیل کارتل‌ها

اقتصاددانان این نوع همکاری بین شرکت‌ها را «تبانی» می‌نامند. چنین تثبیت قیمتی موجب کارایی کمتر بازارها می‌شود. آدام اسمیت (ص ۶۱)، اقتصاددان اسکاتلندی، اهمیت نفع شخصی در بازارهای آزاد را پذیرفت اما آتدردی به انگیزه‌های عرضه‌کنندگان مشکوک بود که هشدار داد: «افراد یک صنف، حتی برای بگوویخند و سرگرمی، به ندرت دور هم جمع می‌شوند، اما مذاکره‌های آنها با توطئه علیه عموم، یا برخی تدابیر برای افزایش قیمت پایان می‌یابد.» از زمانی که بازار وجود داشته همکاری بین تولیدکنندگان نیز بوده است و کسب‌وکارها در بسیاری از زمینه‌های تجاری برای منافع متقابلشان انجمن‌هایی را تشکیل داده‌اند. در قرن نوزدهم در ایالات متحده این رویه‌های

محدودکننده یا انحصارطلبانه با عنوان «تراسته‌ها» شناخته می‌شدند، اما امروزه برای توصیف چنین همکاری‌هایی که در سطح ملی یا بین‌المللی انجام می‌پذیرند از واژه «کارتل» استفاده می‌شود. این واژه بار معنایی منفی پیدا کرده است در حالی که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ ویژگی بارز نظام اقتصادی آلمان و ایالات متحده بود.

در قرن بیستم ایالات متحده و اتحادیه اروپا برای جلوگیری از تبانی، از قانون‌گذاری استفاده کردند. با وجود این، کارتل‌های میان تولیدکنندگان همچنان یکی از ویژگی‌های نظام‌های اقتصادی بازار است. این همکاری‌ها ممکن است توافق ساده‌ای بین دو شرکت باشد، مانند زمانی که یونیلور و پروکتر آند گمبل در سال ۲۰۱۱ برای تثبیت قیمت

و از سهمیه تولید خود فراتر بروند. برای تضعیف عملکرد یک کارتل تنها یک تقلب کافی است، و هرچه تعداد اعضای کارتل بیشتر باشد خطر نقص قوانین بیشتر است.

اجرای توافقات

اغلب اوقات یکی از اعضای کارتل -قدرتمندترین از نظر تولید- نقش «مجری» را بر عهده می‌گیرد. وقتی میزان تأثیرگذاری او یک به خطر می‌افتد، مثلاً اگر کشوری مانند آنگولا برای افزایش سود خود بیش از سهمیه تولید کند، عربستان سعودی، بزرگ‌ترین عضو این کارتل، می‌تواند اقداماتی برای توقف این کشور انجام دهد. عربستان به‌عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده که کمترین هزینه تولید را دارد می‌تواند تولید خود را افزایش دهد و قیمت‌ها را تا حدی پایین بیاورد که کشورهای کوچک‌تر را مجازات یا حتی ورشکسته کند، درحالی‌که سود خودش فقط مدت کوتاهی کاهش خواهد یافت. باین‌حال، در بسیاری از موارد، وسوسه تقلب و عدم تمایل مجری به کاهش سود خود، سرانجام منجر به انحلال کارتل‌ها می‌شود. دشواری تشکیل و حفظ کارتل‌ها به این معنا است که این «توطئه‌ها» کمتر از آنچه آدام اسمیت انتظار داشت، متداول است. جورج استیگلر،

برای هر دو آنها است (این راهبرد کوتاه‌ترین دوره زندان را برای آنها در پی دارد)، اما وسوسه هر یک این است که بخشودگی و اعتراف را انتخاب کنند. به این امید که دیگری این کار را نکند. راهبردهایی که در اینجا به کار می‌روند دقیقاً برای کارتل‌ها نیز قابل استفاده هستند. در کارتل وقتی همه بازیکنان همکاری کنند پاداش آنها بیشتر از حالتی است که با یکدیگر رقابت می‌کنند، ولی اگر بازیکنی توافق را بشکند بیشترین پاداش را دریافت می‌کند درحالی‌که دیگران از این کار ضرر می‌بینند.

در عمل، این همان چیزی است که معمولاً درون یک کارتل رخ می‌دهد، به‌ویژه هنگامی که سهمیه‌ها به‌طور نابرابر تقسیم می‌شود. به‌عنوان مثال، ۱۲ عضو اوپک منظم با هم دیدار می‌کنند تا بر سر میزان تولید و قیمت‌ها به توافق دست یابند، ولی این توافق به‌ندرت حاصل می‌شود. اعضای کوچک‌تر و کم‌برخوردارتر این شانس را دارند که با دخیل کردن عنصر رقابت‌مندی و در کل تضعیف قدرت کارتل، سود بیشتر کسب کنند

نیز توافق کنند. هرچه تعداد اعضای کارتل کمتر باشد، این مذاکرات آسان‌تر خواهند بود. وقتی بنگاه‌های اندکی بخش اعظم عرضه را بر عهده داشته باشند، کارتل از قدرت بیشتری برخوردار خواهد بود.

مشکل دوم، اطمینان‌یافتن از رعایت قوانین توسط اعضای کارتل است. دورنمای قیمت‌های بالاتر، تولیدکنندگان را به تبانی سوق می‌دهد، اما همین منفعت شخصی، نقطه ضعف این توافق است. هر یک از اعضای کارتل ممکن است وسوسه شود که دست به «تقلب» بزند و تولید را افزایش داده و قیمت همدستان خود را بشکند. در حقیقت، این وضعیت نسخه‌ای از معمای زندانی (ص ۲۳۸) است که در آن هر یک از دو زندانی می‌توانند سکوت یا اعتراف را انتخاب کنند. اگر هر دو ساکت بمانند یا اعتراف کنند، مجازات سبکی برای آنها تعیین می‌شود؛ اما اگر یکی از آنها اعتراف کند، بخشودگی شامل حالش می‌شود درحالی‌که همدستش در این جرم، حکم سنگینی دریافت خواهد کرد. سکوت بهترین راهبرد

کارتل‌ها می‌توانند با عمل کردن مانند یک شبه‌انحصار، قیمت‌ها را تثبیت کنند. اگر هیچ عرضه‌کننده‌ای نتواند قیمت پایین‌تری را به مصرف‌کننده ارائه دهد، قیمت پیشنهادی ممکن است خیلی بالاتر از هزینه‌های تولید باشد و از این‌رو سودهای فراوانی برای کارتل خلق کند.



“

ما نباید دولت ظالم یا آلیگارش‌ی صنعتی در قالب انحصارها و کارتل‌ها را تحمل کنیم.

هنری ای والاس

سیاست‌مدار امریکایی (۱۹۶۵-۱۸۸۸)

”

قوانین ضد تراست

کارتل‌ها، مانند انحصارها، عموماً برای کارایی بازارهای آزاد مضر محسوب شده و برای بهروزی اقتصادی کل، تهدید تلقی می‌شوند. اغلب دولت‌ها سعی کرده‌اند با قانون‌گذاری در قالب قوانین ضد تراست یا رقابت از این نوع تبانی جلوگیری کنند. اولین مداخله از این دست در سال ۱۸۹۰ در ایالات متحده رخ داد. قانون شرم‌ن هر قرارداد یا توطئه‌ای که تجارت بین ایالتی یا خارجی را محدود می‌کرد، غیرقانونی اعلام کرد. به دنبال آن قوانین ضد تراست دیگری از جمله قانون کلیتون در سال ۱۹۱۴ وضع شد؛ این قانون، کاهش قیمت محلی برای «ایجاد مانع» در برابر رقابت را ممنوع کرد. اقتصاددانان معمولاً در مورد وضع قوانین ضد تراست مردد هستند، چرا که در هر صورت، اجرای آن اغلب دشوار است. آنها گوشزد می‌کنند که همکاری همیشه به اقدامات دسیسه‌آمیز، مانند تثبیت قیمت و پیشنهادات تقلبی [در مزایده‌ها]، منجر نمی‌شوند. بسیاری معتقدند که بیشتر قوانین «به هم‌زننده تراست» بیشتر به واسطه فشار سیاسی مصوب شده‌اند تا تحلیل اقتصادی.



این تصویر روی جلد سال ۱۹۰۶ یکی از نشریه‌های سیاسی، نیلسون آلد ریچ، سیاست‌مدار آمریکایی، را به سبب ساختن «شبکه‌ای» از تعرفه‌ها برای محافظت از کالاهای آمریکایی در برابر رقابت خارجی و افزایش قیمت‌های داخلی، هجو می‌کند.



اقتصاددانان افتخارات خود را دارند، اما من اعتقاد ندارم که قانون ضد تراست یکی از این موارد باشد.

جورج استیگلر



اعتراف کرد و بدین ترتیب بریتیش ایرویز با جریمه‌های سنگینی مواجه شد.

تأیید دولت

برخی اقتصاددانان لیبرتاریین، همچون استیگلر، با توجه به بی‌ثباتی کارتل‌ها، نسبت به لزوم چنین قوانینی تردید دارند. دولت‌ها اغلب درباره کارتل‌ها مردد هستند، چرا که برخی از انواع همکاری‌ها را به‌طور بالقوه مطلوب می‌دانند. به‌عنوان مثال، درحالی‌که سیاست تعیین قیمت یا تا تبانی محسوب می‌شود، اما اوپک به‌عنوان یک بلوک تجاری که سیاست‌هایش منجر به ثبات می‌شود گاهی اوقات از این جنبه سودمند دیده می‌شود. این نوع استدلال در برخی کشورها، طی دوران رکود برای دفاع از کارتل‌های عمومی در برخی صنایع خاص، مانند نفت یا فولاد، مطرح شده است. وقتی همکاری بین تولیدکنندگان تحت نظارت دولت‌ها باشد می‌تواند تولید و قیمت‌ها را تثبیت کند، از مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان کوچک‌تر محافظت کرده و کل صنعت را در سطح بین‌المللی رقابتی‌تر کند. در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از این دست کارتل‌های عمومی در اروپا و ایالات متحده متداول بودند، اما پس از جنگ جهانی دوم بیشتر آنها از بین رفتند. کارتل‌های ملی هنوز هم یکی از ویژگی‌های مهم اقتصاد ژاپن است.

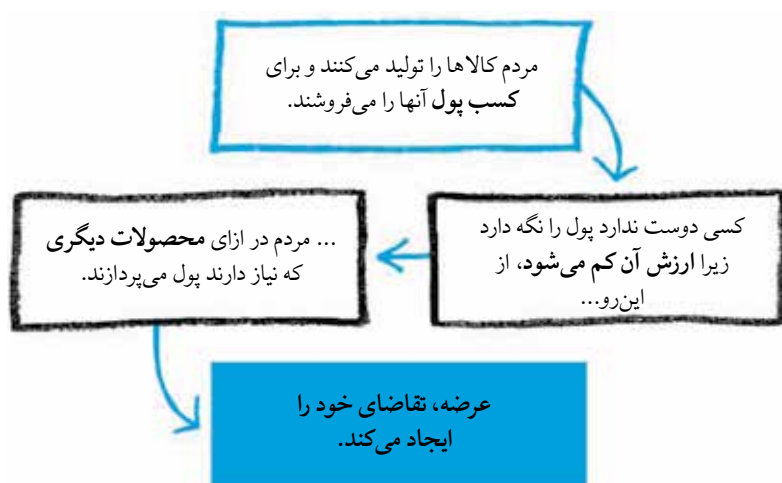
اقتصاددانان آمریکایی، در دهه ۱۹۶۰ نشان داد که سوءظن طبیعی رقبا علیه تبانی در یک کارتل عمل می‌کند، و با ورود بنگاه‌های بیشتر به یک بازار احتمال شکل‌گیری کارتل‌ها کمتر می‌شود. در نتیجه، حتی در صناعی که فقط تعداد کمی تولیدکننده بزرگ وجود دارد - مانند کنسول بازی‌های ویدیویی و تلفن‌های همراه - عموماً ترجیح بر رقابت است تا همکاری. با وجود این، اندک کارتل‌های موجود هم به اندازه‌ای برای بازار تهدید به حساب می‌آیند که لزوم مداخله دولت‌ها احساس شود. فشار عمومی مصرف‌کنندگان مخالف تثبیت قیمت باعث شد که در قرن بیستم قانون «ضد تراست» تصویب شود (کادر سمت راست را ببینید)، و در بیشتر کشورها کارتل‌ها غیرقانونی اعلام شوند. به دلیل دشواری اثبات تبانی، بسیاری از این قوانین برای اولین عضو کارتل که اعتراف کند، بخشودگی‌هایی در نظر می‌گیرند - درست مانند معمای زندانی - و این امر انگیزه دیگری برای انحلال کارتل به وجود می‌آورد. این تاکتیک اخیراً به شکل چشمگیری موفقیت‌آمیز بوده است. برای مثال، خطوط هوایی ویرجین آتلانتیک که نگران تحقیقات درباره تثبیت قیمت پروازهای آتلانتیک بود، به تبانی خود با بریتیش ایرویز



در سال ۲۰۱۱، اپراتورهای تلفن همراه در هلند به سبب اقدامات مشکوک به تشکیل کارتل، از جمله تثبیت قیمت بسته‌های اینترنت همراه برای تلفن‌های اعتباری، مورد تفتحص قرار گرفتند.

عرضه، تقاضای خود را ایجاد می‌کند

مازاد عرضه در بازارها



در این زمینه

کانون بحث
نظام اقتصاد کلان

متفکر اصلی
ژان-باتیست سِی (۱۸۳۲-۱۷۶۷)

پیش از او
۱۸۲۰، توماس مالتوس، اقتصاددان
بریتانیایی، استدلال کرد که اشتغال
ناقص و اضافه تولید می‌تواند رخ دهد.

پس از او
۱۹۳۶، جان مینارد کینز گوشزد کرد
که عرضه، تقاضای خود را ایجاد
نمی‌کند - ممکن است کمبود تقاضا
موجب کندی تولید و ایجاد بیکاری
شود.

۱۹۵۰، لودویگ فون میزس،
اقتصاددان اتریشی، استدلال کرد که
انکار کینز براساس مغالطه‌های کینزی
در مورد علم اقتصاد است.

۲۰۱۰، استیون کیتس، اقتصاددان
استرالیایی، از قانون سِی دفاع کرد و
اقتصاد کینزی را «بیماری مفهومی»
نامید.

برای سایر محصولات، بازار ایجاد می‌کند. معنی این حرف آن است که برای مثال پولی که خیاط در ازای دوخت یک پیراهن دریافت می‌کند صرف خرید نان از نانوا و آجوز از آجوز ساز می‌شود. سِی معتقد بود که مردم تمایلی به ذخیره پول ندارند، بنابراین ارزش کل کالاهای عرضه شده با ارزش کل کالاهای تقاضا شده برابر است. بیان رایج آنچه به‌عنوان قانون سِی شناخته می‌شود تبدیل به این شده است که «عرضه، تقاضای خود را ایجاد می‌کند». در حقیقت، سِی هرگز چنین چیزی نگفت؛ احتمالاً فرد تیلور، اقتصاددان امریکایی، در سال ۱۹۲۱ در کتاب اصول علم اقتصاد این

وقتی آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶ ثروت ملل (صص. ۵۴-۶۱) را نوشت، خاطر نشان کرد که بازرگانان دور و بر او معمولاً احساس می‌کنند که دو دلیل برای شکست کسب‌وکار وجود دارد: کمبود پول یا اضافه تولید. او با توضیح نقش پول در نظام اقتصادی، غلط‌بودن مورد اول را آشکار کرد. ولی مورد دوم باقی ماند تا زمانی که ژان-باتیست سِی، اقتصاددان فرانسوی، آن را رد کرد. کتاب سِی در سال ۱۸۰۳ با عنوان رساله‌ای درباره اقتصاد سیاسی به توضیح امکان‌ناپذیری اضافه تولید اختصاص یافته است. سِی ادعا کرد که هر محصولی که ساخته می‌شود به‌سرعت «به اندازه کل ارزش خودش»



ژان-باتیست سی

ژان-باتیست سی در سال ۱۷۶۷ در لیون فرانسه به دنیا آمد. پدر او یک تاجر پارچه پروتستان بود. سی در سن ۱۸ سالگی به انگلستان رفت و در آنجا دو سال را نزد یک بازرگان شاگردی کرد و سپس به پاریس بازگشت تا در یک شرکت بیمه کار کند. او از انقلاب سال ۱۷۸۹ فرانسه استقبال کرد، زیرا هم به اذیت و آزار مذهبی هوگونات‌های پروتستان پایان داد و هم موجب از بین بردن نظام اقتصادی ذاتاً فئودالی شد و چشم‌اندازهای بیشتری برای تجارت ایجاد کرد.

سی در سال ۱۷۹۴ سردبیر مجله‌ای سیاسی شد و در آن ایده‌های آدام اسمیت را ترویج داد. در سال ۱۷۹۹ از او دعوت شد تا به دولت فرانسه ملحق شود، اما ناپلئون برخی دیدگاه‌های او را نپذیرفت و کارهای وی تا سال ۱۸۱۴ سانسور شد. سی در این مدت با تأسیس یک کارخانه پنبه ثروت کلانی به دست آورد. طی سال‌های بعد او در پاریس در زمینه اقتصاد سخنرانی می‌کرد. وی در سال ۱۸۳۲ و پس از چندین سکنه در سن ۶۶ سالگی درگذشت.

آثار مهم

۱۸۰۳، رساله‌ای درباره اقتصاد سیاسی
۱۸۱۵، انگلستان و انگلیسی
۱۸۲۸، دوره کامل اقتصاد سیاسی عملی

دلایلی غیر از خرید کالا، پول را نگه دارند. مثلاً آنها شاید بخواهند بخشی از درآمد خود را پس‌انداز کنند. اگر این پس‌اندازها به دیگران (مثلاً از طریق بانک) قرض داده نشود و درون نظام اقتصادی (شاید به صورت سرمایه برای راه‌اندازی یک کسب‌وکار) سرمایه‌گذاری نشود، این پول دیگر در گردش نخواهد بود. چنانچه مردم پولشان را نزد خود نگه دارند، عاقبت تقاضا برای کالاها کمتر از میزان کالاها تولیدی خواهد شد. این وضعیت «تقاضای منفی» به «کمبود تقاضا» معروف است و به گفته کینز منجر به بیکاری گسترده خواهد شد. با توجه به وضعیت وخیم اقتصاد جهانی در دوران رکود بزرگ اوایل دهه ۱۹۳۰، استدلال کینز به‌ویژه در مقابل دنیای مبتنی بر قانون سی قوی به‌نظر می‌رسید؛ طبق قانون سی، بیکاری تنها در برخی از صنایع و آن هم برای مدت کوتاهی رخ می‌دهد.



سی معتقد بود که عرضه و تقاضا از طریق نوعی تهاتر کار می‌کنند. پولی را که به دست می‌آوریم با کالاهایی که نیاز داریم معاوضه می‌کنیم. در این تصویر، در یک بازار متعلق به اینکاها، گوشت با سبزیجات تهاتر می‌شود.

عبارت را ساخته است.

این ایده برای سی مهم بود زیرا اگر عرضه میزان تقاضایی برابر با خود ایجاد می‌کند، پس در کل اقتصاد هرگز اضافه تولید، یا «مازاد»، به وجود نخواهد آمد. البته، ممکن است بنگاه‌ها در اندازه‌گیری سطح تقاضای کالاها خود اشتباه کنند و اضافه تولید داشته باشند، اما همان‌گونه که لودویگ فون میزس (ص. ۱۴۷)، اقتصاددان آمریکایی متولد اتریش، بعدها گفت، «نواقرین ریسک‌پذیر کارنابلد» به سبب زیان، خیلی زود از بازار رانده خواهد شد و منابع بیکار به عرصه‌های سودآورتر اقتصاد بازتخصیص می‌یابند. در واقع، اضافه تولید ناممکن است، زیرا خواسته‌های انسانی بسیار بیشتر از توانایی ما در تولید کالاها است.

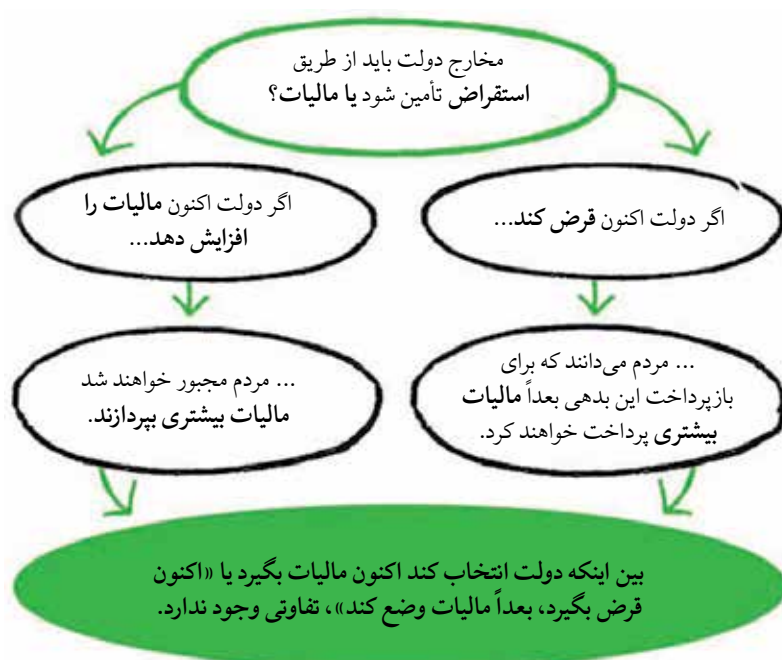
قانون سی به محلی برای کشمکش بین اقتصاددانان کلاسیک و کینزی تبدیل شده است. کلاسیک‌ها، از قبیل سی، معتقدند که تولید، یا طرف عرضه اقتصاد، مهم‌ترین عامل در رشد اقتصاد است. از سوی دیگر، کینزی‌ها استدلال می‌کنند که رشد تنها با افزایش تقاضا حاصل می‌شود.

چرا پول را نگه می‌داریم؟

جان مینارد کینز (ص. ۱۶۱) در شاهکار خود، نظریه عمومی اشتغال، با تمرکز بر نقش پول در اقتصاد، به قانون سی حمله کرد. سی گفته بود که همه پول کسب‌شده صرف خرید کالاها دیگر می‌شود. به عبارت دیگر، نظام اقتصادی به‌گونه‌ای کار می‌کند که گویی مبتنی بر ساختار تهاتر است. اما کینز اظهار داشت که مردم ممکن است گاهی به

اکنون قرض بگیری، بعداً مالیات وضع کنی

استقراض و بدهی



مالیات بیشتر در آینده خواهد شد. در هر صورت آنها مشمول مالیات خواهند شد، از این‌رو امروز باید معادل مبلغی که در آینده از آنها مالیات گرفته می‌شود پس‌انداز کنند تا بتوانند از پس آن برآیند. ریکاردو گفت که مردم محدودیت‌های بودجه‌ای دولت را درک می‌کنند و صرف‌نظر از تصمیم دولت برای گرفتن مالیات یا استقراض، میزان مخارج یکسانی دارند زیرا آنها می‌دانند که هر دو این تصمیمات در نهایت هزینه یکسانی برای‌شان خواهد داشت. این

مخارج دولت باید از طریق استقراض تأمین شود یا مالیات؟ دیوید ریکاردو، اقتصاددان بریتانیایی، در خلال جنگ‌های ناپلئونی پرهزینه بریتانیا و فرانسه (۱۸۱۵-۱۸۰۳) نخستین بار به‌طور مفصل به این سؤال پرداخت. ریکاردو در کتاب خود، اصول اقتصاد سیاسی و مالیات‌ستانی، در سال ۱۸۱۷ استدلال کرد که شیوه تأمین مالی هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کند. مالیات‌دهندگان قاعداً می‌دانند که استقراض امروز دولت منجر به وضع

در این زمینه

کنون بحث سیاست اقتصادی

متفکر اصلی دیوید ریکاردو (۱۷۷۲-۱۸۲۳)

پیش از او ۱۷۹۹، بریتانیا در هنگام جنگ با حکومت انقلابی فرانسه برای اولین بار مالیات بر درآمد را وضع کرد. و بدهی عمومی تقریباً ۲/۵ برابر درآمد ملی شد.

پس از او ۱۹۴۵، پس از جنگ جهانی دوم، مخارج دولت، مالیات، و استقراض در اقتصادهای توسعه‌یافته افزایش یافت تا تعهدات رفاهی جدید برآورده شود. ۱۹۷۴، رابرت بارو، اقتصاددان امریکایی، ایده برابری ریکاردویی را احیا کرد؛ این ایده می‌گوید که مردم صرف‌نظر از اینکه دولتشان مالیات می‌گیرد یا استقراض می‌کند، میزان مخارج یکسانی دارند. ۲۰۱۱، بحران بدهی اروپا تشدید شد و بحث درباره محدودیت‌های مالیات‌ستانی و استقراض عمومی بالا گرفت.

همچنین ببینید: انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. بار مالیاتی ۶۵-۶۴. ضریب تکاثر کینزی ۱۶۵-۱۶۴. سیاست پول‌گرا ۲۰۱-۱۹۶. پس‌انداز برای مصرف ۲۰۵-۲۰۴. انتظارات عقلانی ۲۴۷-۲۴۴.

بینش ریکاردو را به‌کار گرفته‌اند تا علیه سیاست‌های کینزی -مخارج دولت برای افزایش تقاضا و تحریک رشد- استدلال کنند. آنها ادعا می‌کنند که اگر مردم بدانند دولت برای خروج اقتصاد از رکود، پول خرج می‌کند، پس انتظارات عقلانی آنها تضمین می‌کند که افزایش مالیات‌ها در آینده را پیش‌بینی کنند و از این‌رو به افزایش کنونی میزان پول در ساختار اقتصادی، کورکورانه واکنش نشان ندهند. با این حال، شواهد تجربی -موافق یا مخالف- ما را به نتیجه‌ای قطعی نمی‌رساند.



دولت یونان برای جلوگیری از ورشکستگی مجبور شد مبالغ زیادی را در سال ۲۰۱۱ قرض کند. ناآرامی‌های داخلی متعاقب آن روشن ساخت که محدودیت‌هایی برای میزان استقراض و مالیات دولت وجود دارد.

آتی است. اما بعید به نظر می‌رسد که چنین باشد. استقراض و وام‌دهی نیز باید با نرخ‌های بهره یکسان و بدون هزینه‌های مبادله انجام شود. مسئله دیگر، زندگی محدود انسان است. اگر افراد در بند نفع شخصی خود باشند، بعید است به مالیات‌هایی که بعد از مرگ آنها وضع می‌شوند اهمیت دهند. با این حال، بارو گوشزد کرد که والدین به فکر فرزندان خود هستند و اغلب به حدی ارث به جا می‌گذارند که فرزندانشان بتوانند هر نوع بدهی مالیاتی را که پس از مرگ والدین به وجود می‌آید، پرداخت کنند. بدین ترتیب، افراد حتی تأثیر مالیات‌هایی را که انتظار دارند پس از مرگشان وضع شوند به‌عنوان یک عامل وارد تصمیم‌گیری‌های خود می‌کنند.

مخارج دولت

برابری ریکاردویی، که گاهی با عنوان خنثایی بدهی شناخته می‌شود، امروزه به دلیل مخارج، استقراض، و مالیات‌های بالای دولت‌های نوین یکی از موضوعات داغ روز است. اقتصاددانان کلاسیک جدید

ایده به برابری ریکاردویی معروف شد. خانواده‌ای را تصور کنید که در آن پدر قمارباز است و مرتب از پسرانش پول می‌گیرد. پدر به پسرانش می‌گوید که این ماه اجازه می‌دهد پولشان را برای خود نگه دارند، زیرا او از دوستش، آکس، پول قرض کرده است. تام، پسر کوچک‌تر و سرخوش، پول اضافی خود را خرج می‌کند. جیمز، پسر بزرگ‌تر و عاقل، می‌داند که ماه آینده قرض آکس باید همراه با بهره‌اش بازپرداخت شود و آن زمان پدرش به احتمال زیاد از او پول می‌خواهد. جیمز پول اضافی فعلی‌اش را پنهان می‌کند، زیرا می‌داند که باید ماه دیگر آن را به پدر بدهد. جیمز فهمیده است که ثروت کل او تغییر نکرده است، بنابراین دلیلی برای تغییر مخارج فعلی خود نمی‌بیند.

ریکاردو نظریه‌پردازی می‌کرد، اما نگفت که برابری ریکاردویی همواره در دنیای واقعی مشهود است. او معتقد بود که شهروندان عادی، همانند تام در مثال ما، دچار توهم مالی هستند و مانده پول را خرج خواهند کرد. با این حال، برخی اقتصاددانان امروزی استدلال می‌کنند که شهروندان چنین توهماتی ندارند.

اقتصاد کلان کلاسیک جدید

بحث نو

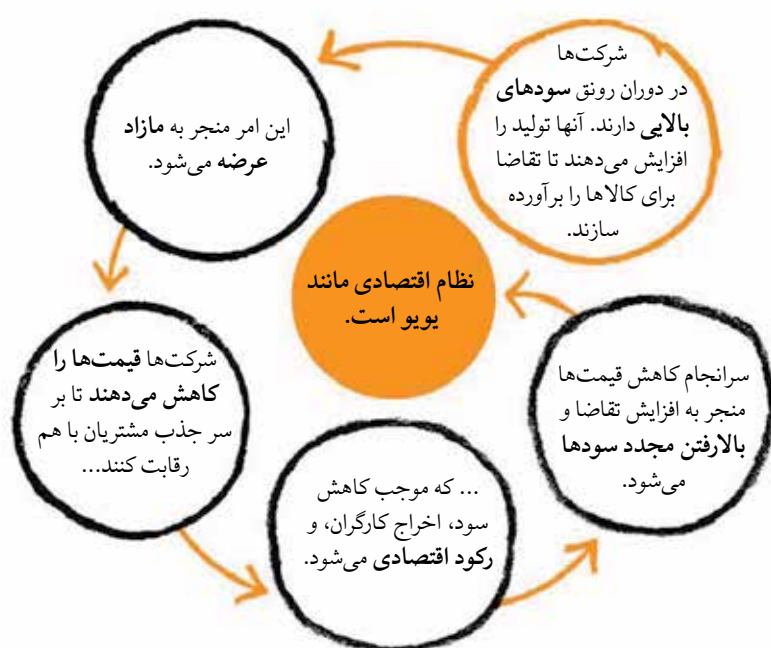
این ایده [برابری ریکاردویی] در مقاله‌ای از رابرت بارو (۱۹۴۴-)، اقتصاددان امریکایی، در سال ۱۹۷۴ مجدداً پدیدار شد و تحلیل امروزی معطوف به بررسی شرایطی شده است که تحت آنها مردم صرف‌نظر از وضع مالیات یا استقراض، مصرف می‌کنند. یک فرض این است که مردم تصمیم‌گیرندگانی عقلانی هستند و آینده‌نگری کاملی دارند؛ آنها می‌دانند که مخارج امروز [دولت] به معنای مالیات‌های

رابرت بارو، رابرت لوکاس و توماس سارجنت، اقتصاددانان امریکایی، در اوایل دهه ۱۹۷۰ مکتب اقتصاد کلان کلاسیک جدید را تشکیل دادند. انتظارات عقلانی (صص. ۲۴۴-۲۴۷) و تسویه بازار -این ایده که قیمت‌ها خودبه‌خود با موقعیت تعادل جدید سازگار می‌شوند- انگاره‌های اصلی این مکتب هستند. نظریه‌پردازان کلاسیک جدید ادعا می‌کنند که این ایده در بازار کار صادق است: سطح دستمزدها از طریق تعدیل متقابل عرضه

(تعداد افرادی که دنبال کار هستند) و تقاضا (تعداد افراد مورد نیاز) تعیین می‌شود. طبق این دیدگاه هرکس که تمایل به کار دارد، اگر «دستمزد جاری» را بپذیرد، می‌تواند کار پیدا کند. بنابراین کل بیکاری، داوطلبانه است. انتظارات عقلانی ادعا می‌کند که مردم هنگام تصمیم‌گیری به آینده و گذشته نگاه می‌کنند، بنابراین هنگامی که دولت انتخاب می‌کند قرض کند یا مالیات بگیرد نمی‌تواند آنها را فریب دهد.

نظام اقتصادی مانند یویو است

رونق وافول



در این زمینه

کانون بحث
نظام اقتصاد کلان

متفکر اصلی

ژان-چارلز سیسموندی (-۱۷۷۳
۱۸۴۲)

پیش از او

۱۷۷۶، آدام اسمیت استدلال کرد که نیروهای طبیعی بازار، تعادل اقتصادی را ایجاد می‌کنند.

۱۸۰۳، ژان-باتیست سی ادعا کرد که بازار به‌طور طبیعی عرضه و تقاضا را برابر خواهد کرد.

۱۸۱۷، رابرت اوون، اصلاح‌طلب اجتماعی ولزی، اضافه تولید و مصرف ناکافی را دلیل کسادهای اقتصادی می‌دانست.

پس از او

دهه ۱۸۲۰، چارلز دونویر، اقتصاددان فرانسوی، ماهیت ادواری نظام اقتصادی را شناسایی کرد.

۱۹۳۶، جان مینارد کینز به دولت‌ها تأکید کرد که برای جلوگیری از نوسان‌های اقتصادی مخارج خود را بالا ببرند.

بهتر می‌دانند» متعلق به آدام اسمیت (ص. ۶۱)، ژان-باتیست سی (ص. ۷۵) و دیوید ریکاردو (ص. ۸۴) را به چالش کشید. اینان معتقد بودند که اگر بازار را به حال خود بگذاریم، تعادل اقتصادی خیلی سریع و آسان حاصل می‌شود و اشتغال کامل را در پی خواهد داشت. سیسموندی تصور می‌کرد که بالاخره نوعی تعادل حاصل خواهد شد، اما این امر صرفاً پس از «رنج و آسیب سهمگین» رخ می‌دهد. پیش از آنکه سیسموندی کتاب

چرخه‌های تجاری، حرکت میان رشد اقتصادی شدید هستند که دوره رونق یا انبساط و دوره‌های افول اقتصادی یا رکود را شامل می‌شوند. این دوره‌ها را اغلب چرخه‌های رونق و افول می‌نامند. ژان-چارلز سیسموندی، مورخ سوئیسی، اولین کسی بود که وقوع بحران‌های اقتصادی دوره‌ای را شناسایی کرد، اما بعداً مطالعات یک اقتصاددان فرانسوی به نام چارلز دونویر (۱۸۶۲-۱۷۸۶) بود که شکل ادواری این بحران‌ها را آشکار ساخت. سیسموندی پنداره رایج «بازار

همچنین ببینید: اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. ضریب تکاثر کینزی ۱۶۵-۱۶۴. بحران‌های مالی ۳۰۱-۲۹۶. مسکن و چرخه اقتصادی ۳۳۱-۳۳۰.

که اعتبارات مالی بیشتری در دسترس باشد، اوضاع شرکت‌ها بهبود می‌یابد و این چرخه از نو آغاز می‌شود.

نخستین بحرانی که این چرخه‌های اقتصادی را تأیید کرد وحشت عمومی سال ۱۸۲۵ بود. این سقوط بازار سهام یکی از اولین بحران‌های مستندی است که علت آن صرفاً رویدادهای اقتصادی داخلی بود. این بحران با سرمایه‌گذاری سفته‌بازانه در پویس-کشوری خیالی که فرد شیادی برای جذب سرمایه‌ها آن را جعل کرد- شتاب گرفت و پیامدهای آن در بازارهای سراسر جهان احساس شد. سیسموندی علیه رویکرد لسه‌فر آدم اسمیت استدلال کرد و مدعی شد که برای ساماندهی ترقی ثروت و اجتناب از این بحران‌های دوره‌ای، مداخله دولت ضروری است.

کشف این چرخه‌ها اقتصاددانان را قادر ساخت تا نظام اقتصادی را به‌شیوه‌ای جدید تحلیل کرده و برای اقدام در جهت اجتناب از این سقوط‌ها و رکودها راهبردهایی را طراحی کنند. کینز نظریه‌های خود را بر اساس کارهای سیسموندی و دونویر بنا نهاد؛ این نظریه‌ها یکی از رویکردهای اقتصادی مسلط در قرن بیستم را به‌وجود آوردند.



رقابت فراگیر یا تلاش برای تولید همواره بیشتر و ارزان‌تر... به نظام خطرناکی تبدیل شده است.

ژان-چارلز سیسموندی



تقویت رونق

وقتی نظام‌های اقتصادی رشد می‌کنند و کسب‌وکارها عملکرد خوبی دارند، کارگران می‌توانند تقاضای افزایش دستمزد بدهند و از کالاهایی که خود تولید می‌کنند بیشتر بخرند. این امر به رونق اقتصاد دامن می‌زند. هرچه کالاهای بیشتری فروخته شود، شرکت‌ها گسترده‌تر می‌شوند و برای تولید کالاهای بیشتر، کارگران بیشتری را استخدام می‌کنند. کارگران جدید نیز پول کافی برای خرید کالاها خواهند داشت و بدین ترتیب رونق همچنان ادامه می‌یابد. سیسموندی استدلال کرد که رقابت به این معناست که همه شرکت‌ها تولید را تا جایی افزایش دهند که عرضه بیشتر از تقاضا شود. این وضع شرکت‌ها را مجبور می‌کند تا برای جذب مشتری قیمت‌ها را پایین بیاورند و در پی آن زنجیره‌ای از کاهش سودها، کاهش دستمزدها و تعلیق نیروی کار رخ می‌دهد- به عبارت دیگر به‌دنبال کساد، سقوط اقتصادی رخ می‌دهد. وقتی قیمت‌ها به قدری پایین بیایند که تقاضا را تحریک کنند و زمانی



آسمان‌خراش‌ها اغلب در دوران خوش‌بینی مفرط، که نشانه‌ای قطعی از هیجان بیش از حد در نظام اقتصادی است، ساخته می‌شوند. بیشتر مواقع زمانی که ساخت آنها تمام می‌شود، اقتصاد سقوط کرده است.

اصول جدید اقتصاد سیاسی را در سال ۱۸۱۹ منتشر کند، اقتصاددانان رونق‌ها و افول‌های اقتصادی کوتاه‌مدت را یا نادیده گرفته بودند یا اینکه آنها را به وقایع بیرونی، همچون جنگ، نسبت داده بودند. سیسموندی نشان داد که جابه‌جایی‌های اقتصادی کوتاه‌مدت به‌سبب نتایج طبیعی نیروهای بازار-اضافه تولید و مصرف ناکافی- رخ می‌دهند که خود ناشی از رشد نابرابری در دوران رونق هستند.

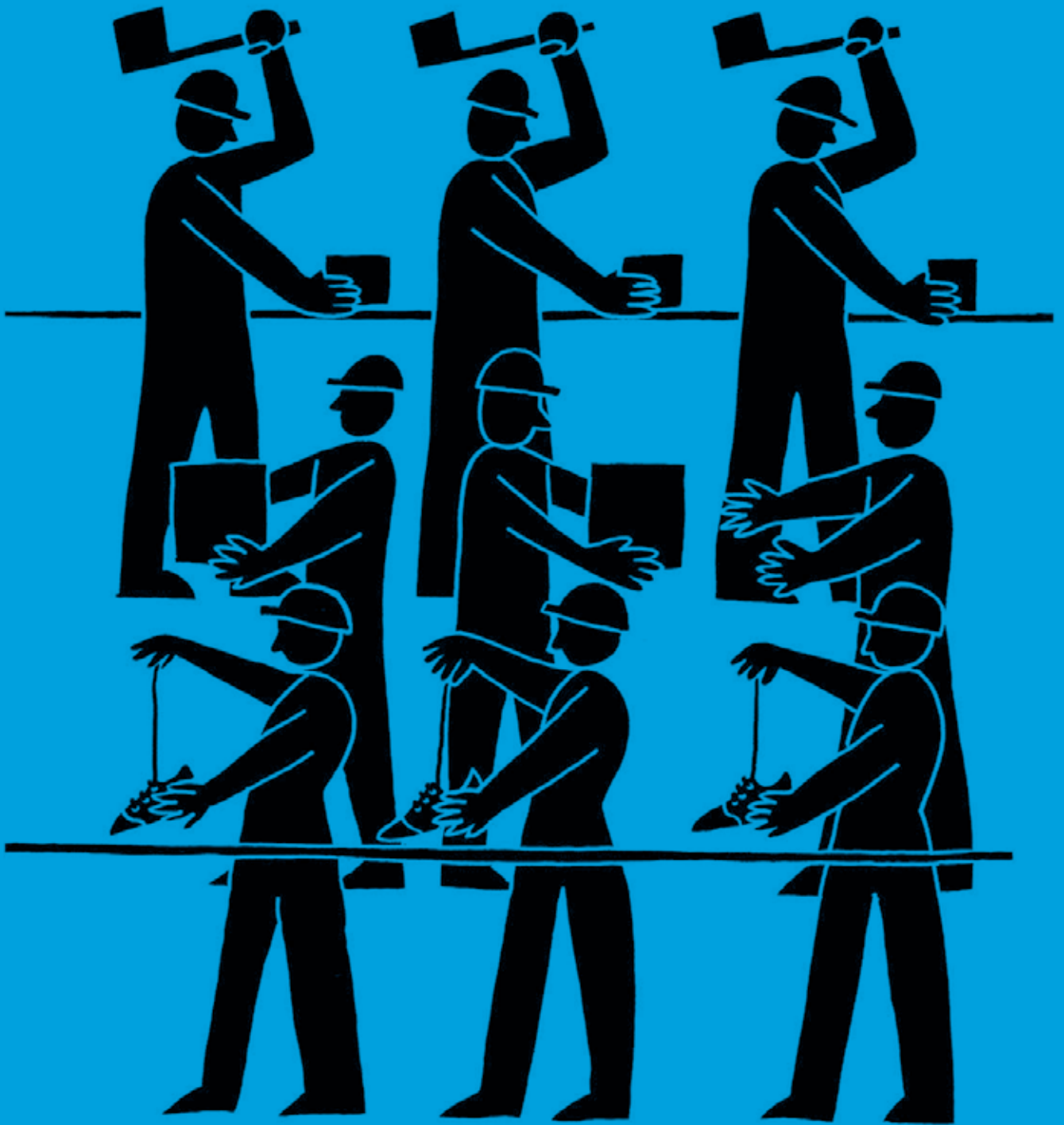
بازارهای گاو نر و خرس

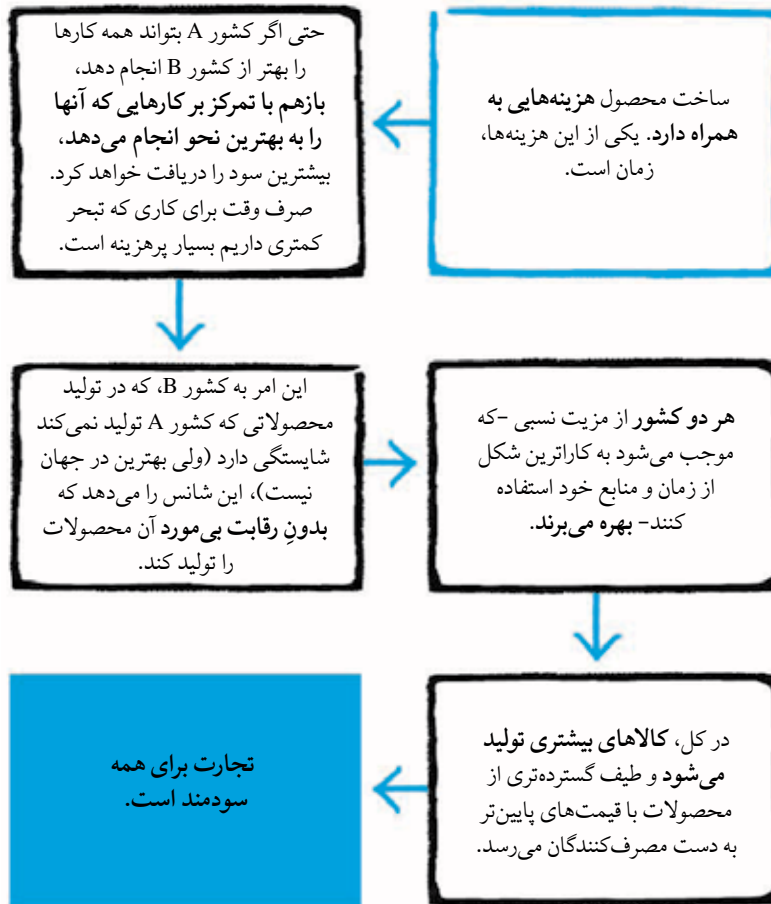
اقتصادی رخ می‌دهند. سرمایه‌گذاران نسبت به دورنماهای اقتصادی خوشبین‌تر می‌شوند و سهام شرکت‌ها را می‌خرند و از این رو به رشد ارزش دارایی دامن می‌زنند. با تضعیف اقتصاد، این روند معکوس می‌شود. سرمایه‌گذاران «خرسی» می‌شوند و با افت بازار شروع به فروش دارایی می‌کنند. بازار سهام ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ به‌سبب رونق دات‌کام در وضعیت بازار گاو نر بود. در دوران رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ بازار خرس عظیمی اتفاق افتاد.

هنگام رشد و انقباض کل نظام اقتصادی، بازارهای درون آن نیز رونق می‌یابند و افت می‌کنند. به بازارهایی که افزایش مدام قیمت‌ها را نشان می‌دهند گاهی اوقات بازارهای گاو نر می‌گویند؛ و بازارهایی که قیمت‌ها در آنها در حال کاهش هستند را بازارهای خرس می‌نامند. این القاب را معمولاً در بازارهای دارایی مانند سهام، اوراق قرضه یا مسکن به‌کار می‌برند. بازارهای گاو نر- برای مثال، بازار سهام صعودی- اغلب در دوره‌های رشد

تجارت برای
همه سودمند
است

مزیت نسبی





در این زمینه

کانون بحث
اقتصاد جهانی

متفکر اصلی

دیوید ریکاردو (۱۷۷۲-۱۸۲۳)

پیش از او

۴۳۳ سال پیش از میلاد، در یکی از اولین جنگ‌های تجاری ثبت شده در تاریخ، آتنی‌ها تحریم‌های تجاری را بر مگاری‌ها تحمیل کردند.
۱۵۴۹، جان هیلز، سیاست‌مدار انگلیسی، این باور عمومی را بیان کرد که تجارت آزاد برای کشور مضر است.

پس از او

۱۹۶۵، مَنسِر اولسون، اقتصاددان امریکایی، نشان داد که دولت‌ها به درخواست گروه متمرکز بیشتر از گروه پراکنده واکنش نشان می‌دهند.
۱۹۶۷، برتیل آلین و الی هکشر، اقتصاددانان سوئدی، نظریه تجارت ریکاردو را بسط دادند تا بررسی کنند که مزیت نسبی چگونه ممکن است در طول زمان تغییر یابد.

ایده‌های دیوید ریکاردو، اقتصاددان انگلیسی مشهور قرن هجدهم، به‌وضوح بر اساس دنیایی که در آن می‌زیست و زندگی شخصی‌اش شکل گرفت. او زمانی در لندن زندگی می‌کرد که مکتب سوداگرایی (صص. ۳۴-۳۵)، دیدگاه اقتصادی مسلط بود. این مکتب معتقد بود که تجارت بین‌الملل باید به‌شدت محدود شود. در نتیجه دولت‌ها با هدف افزایش صادرات و کاهش واردات سیاست‌هایی را اعمال می‌کردند تا کشور را از طریق جریان ورودی طلا ثروتمند کنند. در انگلستان این سیاست

-که کنترل پارلمان را در دست داشتند- قوانین غله را تصویب کردند تا واردات گندم از خارج را محدود کرده و برای غلات «کف» (حداقل) قیمت تعیین کنند. هنگامی که جنگ در سال ۱۸۱۳ تمام شد، از قوانین غله برای افزایش مجدد کف قیمت استفاده شد. این قوانین حامی کشاورزان بودند اما نرخ نان را نیز به سطحی فراتر از توانایی پرداخت مردم فقیرتر رسانده بودند، و این در ایامی بود که سربازان و ملوانان تازه برگشته از جنگ نمی‌توانستند کار پیدا کنند.

با اینکه ریکاردو خودش یک زمین‌دار ثروتمند بود، شدیداً مخالف قوانین غله بود. او ادعا کرد که این قوانین بریتانیا را فقیرتر خواهد کرد و نظریه‌ای را مطرح کرد که تکیه‌گاه اصلی همه کسانی شده است که مایل‌اند تجارت آزاد بین کشورها را توجیه کنند.

به دوران الیزابت بازمی‌گردد. ریکاردو اعتقاد داشت که در بلندمدت چنین سیاست‌های حمایت‌گرایانه‌ای به احتمال زیاد توانایی کشور در افزایش ثروت را محدود خواهند کرد.

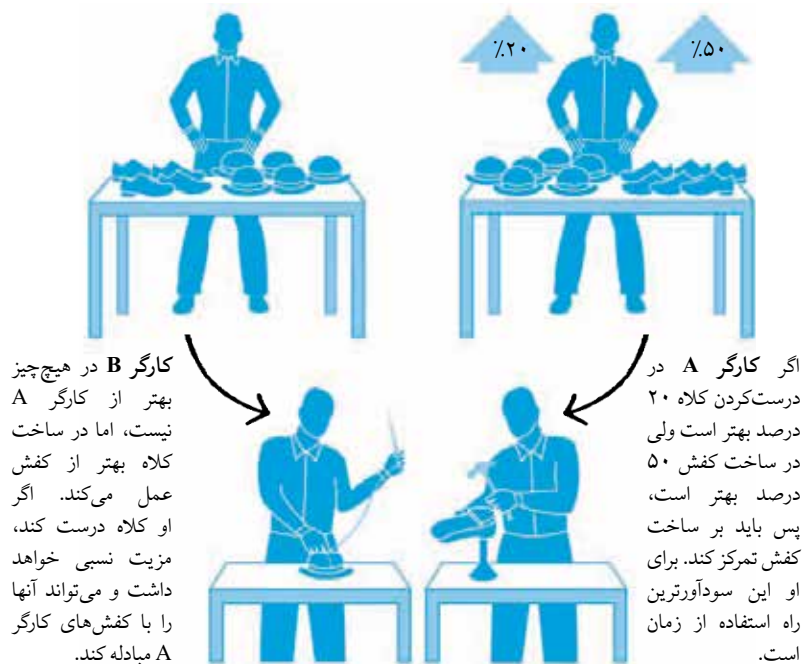
حمایت‌های اولیه از تجارت

ریکاردو به‌شدت نگران تصویب مالیات بریتانیایی موسوم به قوانین غله بود. در طول جنگ‌های ناپلئونی (۱۸۱۵-۱۸۰۳)، امکان واردات گندم از اروپا وجود نداشت، بنابراین قیمت گندم در بریتانیا افزایش یافته بود. در نتیجه بسیاری از زمین‌داران بخش بیشتری از زمین‌های خود را به کشت محصولات زراعی اختصاص دادند. با این حال، وقتی که جنگ در سال ۱۸۰۲ به‌طور موقت پایان یافت، بیم کاهش قیمت می‌رفت، از این‌رو زمین‌داران

همچنین ببینید: حمایت‌گرایی و تجارت ۳۵-۳۴. ادغام بازار ۲۳۱-۲۲۶. نظریه وابستگی ۲۴۳-۲۴۲. نرخ‌های ارز و پول‌های ملی ۲۵۵-۲۵۰. بره‌های آسیایی ۲۸۷-۲۸۲. تجارت و جغرافیا ۳۱۲.

۲۰ درصد در ساخت کلاه بهتر است، ولی در درست‌کردن کفش ۵۰ درصد بهتر است -به‌نفع هر دو خواهد بود اگر او فقط مشغول درست‌کردن کفش شود (محصولی که در آن واقعاً عالی است)، و کارگر کم‌مهارت فقط کلاه درست کند (محصولی که در ساخت آن به‌بدی کفش نیست).

منطق پشت این استدلال مربوط به هزینه‌های نسبی ساخت یک محصول برحسب میزان زمانی است که صرف تولید شده یا به عبارتی تلف می‌شود. از آنجا که کارگر بهتر در ساخت کفش تبحر دارد، هزینه درست‌کردن کلاه برای او زیاد است - او تولید تعداد زیادی کفش پرارزش را از دست خواهد داد. هرچند برحسب شرایط مطلق، کارگر کم‌مهارت در ساخت هر دو کالای کفش و کلاه عملکرد پایین‌تری نسبت به کارگر ماهر دارد، اما زمانی که کلاه درست می‌کند هزینه نسبی او کمتر از کارگر ماهر است. دلیل این امر آن است که او به‌ازای هر کلاهی که می‌سازد تولید تعداد کفش کمتری را نسبت به کارگر ماهر از دست خواهد داد. در این حالت گفته می‌شود که کارگر کم‌مهارت در ساخت کلاه «مزیت نسبی» دارد، درحالی‌که کارگر



مزیت نسبی

تولید کند، تجارت می‌ارزد؟
روش دیگر پرداختن به این موضوع آن است که بررسی کنیم اگر شخصی در ساخت کلاه و کفش بهتر از دیگری است آیا باید زمان خود را بین این دو کار تقسیم کند یا اینکه یکی را انتخاب کند و سپس با کارگری که مهارت کمتری دارد و محصول دیگر را تولید می‌کند، به تجارت بپردازد (طرح سمت چپ را ببینید). فرض کنید که کارگر ماهر

آدام اسمیت (ص. ۶۱) خاطرنشان کرده بود که تفاوت‌های اقلیمی بین پرتغال و بریتانیا به این معناست که آنها می‌توانند از منافع تجارت بهره‌مند شوند. یک کارگر در پرتغال می‌تواند بیشتر از یک کارگر در انگلستان شراب تولید کند. از سوی دیگر، یک کارگر در انگلستان بیشتر از یک کارگر در پرتغال پشم تولید می‌کند. هر فرد یا دولتی که به‌ازای هر واحد از منابع بتواند بیشتر از رقیب خود تولید کند دارای «مزیت نسبی» است. اسمیت گفت اگر بریتانیا و پرتغال در کاری که آن را به بهترین نحو انجام می‌دهند تخصص یابند و سپس مازاد تولید را با یکدیگر مبادله کنند، بیشترین سود را کسب خواهند کرد. ره‌آورد ریکاردو این بود که استدلال اسمیت را بسط داد تا بررسی کند که اگر یکی از دو کشور در تولید هر دو کالا مزیت مطلق داشته باشد، آیا دو طرف از تخصص و تجارت منفعت خواهند برد. اگر یک کشور بتواند به‌ازای هر کارگر شراب و پشم بیشتری از کشور دیگر



در سال ۱۸۱۹، جمعیتی ۸۰ هزار نفری در منچستر انگلستان جمع شدند تا علیه قوانین غله اعتراض کنند. این قوانین با محدودکردن واردات، قیمت گندم را بالا نگه داشته بود. این اعتراض به‌شکل بی‌رحمانه‌ای سرکوب شد.

صادر می‌کنند که در آنها از عامل تولید فراوان خود استفاده می‌کنند؛ بنابراین کشورهای دارای سرمایه فراوان مانند ایالات متحده به احتمال زیاد کالاهای ساخته‌شده را صادر می‌کنند. تحلیل هکشر و آلین به پیش‌بینی دیگری انجامید. تجارت نه تنها معمولاً تفاوت قیمت کالاها در کشورهای مختلف را کاهش می‌دهد، بلکه اختلاف دستمزدها را نیز کم می‌کند: در کشورهایی که نیروی کار فراوان دارند تخصص در بخش‌های کاربر معمولاً نرخ دستمزدها را بالا می‌برد، درحالی‌که در کشورهایی که سرمایه فراوان دارند اثر معکوسی دیده می‌شود. بنابراین با وجود افزایش کلی در کوتاه‌مدت، در نهایت ممکن است بازنندگان و برندگان وجود داشته باشند و در نتیجه مخالفت‌هایی با آزادسازی تجارت صورت بگیرد.

امروزه فریاد حمایت‌گرایی به اندازه‌ی زمان ریکاردو بلند است. چین در سال ۲۰۰۹ ایالات متحده را به دلیل وضع مالیات‌های سنگین بر لاستیک خودروی وارداتی از چین به «حمایت‌گرایی گسترده» متهم کرد. پس از فشار کارگران آمریکایی تصمیم به افزایش تعرفه گرفته شد؛ این کارگران شاهد بودند



افزایش واردات لاستیک از چین (تصویر سمت چپ) ایالات متحده را به اعمال محدودیت‌های تجاری در سال ۲۰۰۹ سوق داد. این امر، به‌نوبه‌خود، منجر به یک نبرد تجاری تمام‌عیار و وخیم‌شدن روابط دیپلماتیک شد.

مزیت در قرن بیستم

چه چیزی مزیت نسبی را تعیین می‌کند؟ الی هکشر و برتیل آلین، اقتصاددانان سوئدی، استدلال کردند که مزیت نسبی ناشی از فراوانی نسبی سرمایه و نیروی کار کشورها است. کشورهای غنی از نظر سرمایه در محصولات سرمایه‌بر همچون ماشین‌آلات مزیت نسبی خواهند داشت. کشورهایی که به‌لحاظ نیروی کار غنی هستند در محصولات کاربر مانند کالاهای کشاورزی از مزیت نسبی برخوردار خواهند بود. نتیجه این است که کشورها معمولاً کالاهایی را

ماهر در درست‌کردن کفش دارای مزیت نسبی است. وقتی کشورها در کالاهایی که مزیت نسبی دارند تخصص پیدا کنند، در کل کالاهای بیشتری تولید می‌شود و تجارت، کالاهای بیشتر و ارزان‌تری را در اختیار هر دو ملت قرار می‌دهد.

مزیت نسبی، تناقض‌نمایی که آدام اسمیت برجسته کرده بود را حل می‌کند - طبق این تناقض‌نما کشورهایی که در تولید کالاها عملکرد ضعیف‌تری دارند (به عبارت دیگر دارای «عدم مزیت مطلق» هستند) می‌توانند این کالاها را به‌شکل سودآوری صادر کنند.

و جان استوارت میل (ص. ۹۵) دم‌خور شد. ریکاردو در سال ۱۸۱۹ از بورس اوراق بهادار بازنشسته شد، و به عضویت پارلمان درآمد. او در سال ۱۸۲۳ به علت عفونت ناگهانی گوش درگذشت و ارثیه‌ای را از خود به جای گذاشت که به پول امروز بیش از ۱۲۰ میلیون دلار ارزش داشت.

آثار مهم

۱۸۱۰، قیمت بالای شمش
۱۸۱۴، مقاله‌ای درباره‌ی تأثیر قیمت پایین ذرت
۱۸۱۷، درباب اصول اقتصاد سیاسی و مالیات‌ستانی

در سال ۱۷۷۲ متولد شد. والدین او از هلند به انگلستان مهاجرت کرده بودند. ریکاردو در سن ۱۴ سالگی برای پدرش، که کارگزار بورس بود، شروع به کار کرد. او در ۲۱ سالگی با پرسیلا ویلکینسون، که عضو فرقه کویکر بود، گریخت و ازدواج کرد. تفاوت‌های مذهبی بین خانواده‌ها موجب شد که هر دو طرف این زوج را ترک کنند، بنابراین ریکاردو شرکت کارگزاری سهام خود را تأسیس کرد. او با شرط‌بندی روی شکست فرانسه در جنگ واترلو (۱۸۱۵) و خرید اوراق قرضه دولت انگلستان ثروت زیادی به‌دست آورد. او با اقتصاددانان برجسته عصر خود از جمله توماس مالتوس (ص. ۶۹)

دیوید ریکاردو



دیوید ریکاردو که یکی از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان اقتصادی جهان محسوب می‌شود

سایر اقتصاددانان این سؤال را مطرح کرده‌اند که آیا تجارت همیشه به کشورهای در حال توسعه کمک می‌کند یا خیر. جوزف استیگلیتز (ص. ۳۳۸)، اقتصاددان امریکایی، استدلال می‌کند که کشورهای در حال توسعه اغلب دچار شکست بازار و ضعف‌های نهادی هستند که ممکن است آزادسازی تجاری سریع را برای آنها پرهزینه کند.

تناقض‌هایی هم بین نظریه و عمل وجود دارد. به‌عنوان مثال، هنگامی که دولت هند تعرفه واردات روغن نخل ارزان از اندونزی را حذف کرد، مطابق نظریه ریکاردو تأثیر مثبتی در بالابردن سطح زندگی صدها میلیون هندی داشت، اما در کنار آن وسیله امرار معاش یک میلیون کشاورزی که بادم زمینی را به سبب روغنش پرورش می‌دادند، تباہ کرد، زیرا به جای آنها از روغن نخل استفاده می‌شد. در یک دنیای ریکاردویی بی‌نقص، کشاورزان بادم زمینی خیلی راحت به تولید کالای دیگری انتقال می‌یابند، اما در عمل آنها نمی‌توانند این کار را انجام دهند زیرا سرمایه‌گذاری‌شان در سرمایه بی‌تحرک است -دستگاهی که بادم زمینی‌ها را فرآوری می‌کند کاربرد دیگری ندارد.

منتقدان ریکاردو استدلال می‌کنند که در بلندمدت این نوع تکانه‌ها ممکن است مانع صنعتی‌شدن و تنوع‌بخشی کشورهای فقیرتر شود. علاوه بر این، هرچند کشورهای صنعتی ثروتمند به تاجران موفق تبدیل شدند، اما آنها در اولین مراحل توسعه، تجارت آزاد را به کار نبستند. نحوه ایجاد مزیت نسبی در بلندمدت ممکن است پیچیده‌تر از مدل پیشنهادی ریکاردو باشد. برخی استدلال می‌کنند که اروپا و بعداً برهه‌های آسیایی (صص. ۲۸۷-۲۸۲)، از طریق سیاست حمایت از تولیدات داخلی -که در آن مهارت‌ها پیش از بازشدن درهای تجارت شکل می‌گرفتند- مزیت نسبی را ایجاد کردند.

اعمال می‌کنند که به احتمال زیاد به کل نظام اقتصادی آسیب می‌رساند -و حتی سیاست‌هایی اجرا می‌شود که هزینه‌های آنها کاملاً شناخته شده هستند. او خاطرنشان می‌کند آنهایی که مخالف تعرفه هستند -تعداد اندکی تولیدکنندگان داخلی بزرگ و کارگران آنها- از تأثیرات مشهود واردات ارزان ضربه می‌بینند. با این حال، مصرف‌کنندگان بالقوه فراوان‌تری که به دلیل تعرفه‌ها مجبور به پرداخت قیمت‌های بالاتر هستند و همچنین آن دسته از کارگران در صنایع وابسته که ممکن است شغل خود را به سبب اثرات مرتبط با تعرفه‌ها از دست بدهند، در سرتاسر نظام اقتصادی پراکنده‌اند.

تجارت معاصر

امروزه بیشتر اقتصاددانان از دیدگاه ریکاردویی اولیه در مورد تجارت حمایت می‌کنند و به‌ویژه معتقدند که این موضع به کشورهای صنعتی امروزی کمک کرد. دیوید دالر و آرت کرای، اقتصاددانان امریکایی، استدلال کرده‌اند که طی چند دهه گذشته، تجارت به کشورهای در حال توسعه کمک کرده است تا رشد کنند و فقر را کاهش دهند. آنها ادعا می‌کنند کشورهای فقیری که تعرفه‌های خود را کاهش دادند رشد سریع‌تری داشته و فقر کمتری را به خود دیده‌اند.



کالاهای ساخته شده در آسیا با کشتی‌های کانتینر دار عظیم به کشورهای غربی حمل می‌شوند. تخمین زده می‌شود که ۷۵ درصد از کالاهای موجود در یک سبد خرید معمولی ایالات متحده، از آسیا به این کشور صادر شده است.

“

کاهش پول در یک کشور و افزایش آن در کشور دیگر، فقط بر قیمت یک کالا اثر نمی‌گذارد بلکه قیمت تمام کالاها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

دیوید ریکاردو

”

که واردات لاستیک بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸ از ۱۴ میلیون به ۴۶ میلیون حلقه رشد کرد و موجب کاهش تولید لاستیک ایالات متحده، تعطیلی کارخانه‌ها و ایجاد بیکاری شد. به هر حال، ایالات متحده نیز پیش‌تر چین را به پرداخت یارانه ناعادلانه به صنعت لاستیک خود متهم کرده بود، از این رو تنش‌ها افزایش یافت. واکنش چین به این موضوع تهدید به افزایش تلافی‌جویانه مالیات بر واردات خودروها و طیور از ایالات متحده بود. تعرفه‌ها اثراتی ایجاد می‌کنند که در سرتاسر نظام‌های اقتصادی موج می‌سازد. به‌عنوان مثال، هرگونه حمایت تعرفه‌ای به نفع تولیدکنندگان لاستیک ایالات متحده بر اثر سایر تکانه‌های منفی خنثی می‌شود. افزایش قیمت لاستیک موجب بالارفتن هزینه خودروهای امریکایی می‌شود، قدرت رقابتی آنها را کم می‌کند و میزان خرید مصرف‌کنندگان امریکایی کاهش می‌یابد. اقدام تلافی‌جویانه چین به صنایع صادراتی امریکا نیز آسیب زد. شاید برخی از کارگران صنعت لاستیک ایالات متحده شغل خود را حفظ کرده باشند، ولی در سطح وسیع‌تر نظام اقتصادی مشاغل زیادی از بین رفت.

حمایت‌گرایی امروزی

منسر اولسون، اقتصاددان امریکایی، به توضیح این موضوع کمک کرد که چرا سیاست‌مداران همچنان سیاست‌هایی را

انقلاب‌های صنعتی و اقتصادی

۱۸۲۰-۱۹۲۹

[REDACTED]

[REDACTED]

آنتوان کورنو مفاهیم تابع و احتمال را وارد اقتصاد کرد و اولین کسی بود که عرضه و تقاضا را به صورت نموداری بیان کرد.	جان استوارت میل از تجارت و عدالت اجتماعی حمایت کرد و اقتصاد لیبرال را بنا نهاد.	کارل مارکس جلد اول سرمایه را منتشر کرد؛ جلدهای بعدی کتاب را فردریش انگلس پس از مرگ مارکس منتشر کرد.	کارل منگر مکتب اتریش را بنا نهاد؛ این مکتب از ایده‌های اقتصاد بازار آزاد در برابر سوسیالیسم دفاع کرد.
---	---	---	---



چارلز مک کی در کتاب توهمات بسیار محبوب و دیوانگی جماعت‌ها پدیده حباب‌های اقتصادی را توصیف کرد.	کارل مارکس و فردریش انگلس مانیفست کمونیست را منتشر کردند.	ویلیام جونز نظریه مطلوبیت نهایی ارزش را شرح داد؛ این نظریه ارزش را ناشی از ارجح محصول نزد خریدار می‌داند.	لئون والراس اساس نظریه تعادل عمومی را طرح کرد و مدعی بود که بازارهای آزاد باثبات هستند.
--	---	---	---

رقابت‌مندی بازار به وجود آورند. فرض اسمیت این بود که انسان‌ها عقلانی رفتار می‌کنند، اما با هجوم سرمایه‌گذاران برای خرید سهام شرکت‌هایی که در ارزش آنها مبالغه شده بود این فرض نیز زیر سؤال رفت. این امر باعث ایجاد حباب‌هایی شد که با ایده نظام اقتصادی باثبات مبتنی بر رفتار منطقی مغایرت داشت. علی‌رغم این موضوع، برخی اقتصاددانان، مانند لئون والراس (ص. ۱۲۰) و ویلفردو پارتو (ص. ۱۳۱)، استدلال کردند که نظام اقتصادی بازار همواره میل به تعادل دارد، و این امر به نوبه خود سطح تولید و قیمت‌ها را تعیین می‌کند. آلفرد مارشال (ص. ۱۱۰)، که هم‌دوره ایشان بود، عرضه و تقاضا و چگونگی تعامل آنها و قیمت‌ها را در یک ساختار رقابت کامل توضیح داد. مسئله قیمت موضوعی بود که در آن

تولیدکننده کالا بود که بسیاری از آنها سهام کسب‌وکار خود را برای فروش در بازارهای سهام عرضه می‌کردند. اینها بازار رقابتی را فراهم می‌آوردند که در مرکز توجه دیدگاه «کلاسیک» علم اقتصاد بود و در آن کارکردهای بازار خیلی مهم هستند. با این حال، با گسترش و رشد نظام‌های اقتصادی بازار، مشکلات جدیدی نمایان شد. به عنوان مثال، همان‌طور که آدام اسمیت (ص. ۶۱) در سال ۱۷۷۶ هشدار داده بود، این خطر وجود داشت که تولیدکنندگان بزرگ بر بازار مسلط شوند و در قالب انحصارها یا کارتل‌ها فعالیت کنند، قیمت‌ها را در سطح بالا تثبیت کنند و تولید را پایین نگه دارند. هرچند مقررات می‌توانست مانع چنین رویه‌هایی شود، اما در مواردی که تنها چند تولیدکننده فعالیت داشتند، آنها می‌توانستند به راحتی راهبردهایی را برای منحرف کردن

در اوایل قرن نوزدهم، تأثیرات انقلاب صنعتی از انگلستان به اروپا و سراسر آمریکای شمالی در حال گسترش بود و کشورهای وابسته به کشاورزی را به نظام‌های اقتصادی صنعتی تبدیل می‌کرد. این تغییر سریع و چشمگیر بود و موجب تغییرات اساسی در ساختار نظام‌های اقتصادی شد. تمرکز از بازرگانان که کالاها را مبادله می‌کردند به سمت تولیدکنندگان - که صاحبان سرمایه بودند - معطوف شده بود. سرمایه‌داری در کنار شیوه جدید تفکر درباره نظام اقتصادی، مسائل اجتماعی و سیاسی جدیدی را نیز به وجود آورد.

منحرف کردن بازار

بارزترین تغییرات اجتماعی، ظهور «طبقه حاکم» جدیدی از تولیدکنندگان صنعتگر، و رشد مداوم تعداد بنگاه‌های

جوزف شومپتر نقش حیاتی نوآفرین ریسک‌پذیر را شرح داد و او را نوآوری می‌دانست که موجب پیشرفت صنعت می‌شود.	آرتور پیگو استدلال کرد که شرکت‌ها باید به سبب ایجاد آلودگی مالیات پرداخت کنند.	ویلفردو پارتو، کارایی پارتو را تدوین کرد؛ موقعیتی که در آن هیچ‌کس نمی‌تواند وضعیت بهتری داشته باشد بدون اینکه وضع فرد دیگری بدتر شود.	بناتریس و سیدنی وب، فعالان اجتماعی، کتاب برجسته خود با عنوان تاریخ اتحادیه‌گرایی صنفی را منتشر کردند.	رابرت گیفن مفهوم کالاهای گیفن را مطرح کرد؛ مصرف این کالاها با افزایش قیمتشان بیشتر می‌شود.
--	--	---	---	--



۱۹۲۲	۱۹۱۴	۱۸۹۹	۱۸۹۰
↓	↓	↓	↓
لودویگ فون میزس در کتاب سوسیالیسم: یک تحلیل اقتصادی و جامعه‌شناختی، از نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی شده کمونیستی انتقاد کرد.	فردریش فون وایزر هزینه فرصت را شرح داد؛ این مفهوم ارزش انتخاب‌هایی را که رد می‌شوند، اندازه‌گیری می‌کند.	تورستین ویبلن در کتاب نظریه طبقه تن‌آسا، مصرف خودنمایانه ثروتمندان را شرح داد.	آلفرد مارشال کتاب اصول علم اقتصاد خود را منتشر کرده و رویکردهای ریاضیاتی نوینی را وارد اقتصاد کرد.

همچنان از سرمایه‌داری به عنوان بهترین ابزار برای تضمین شکوفایی دفاع کرده‌اند - هرچند سرمایه‌داری با تدابیری درآمیخته شده است تا بی‌عدالتی‌های موجود در آن جبران شود. مکتب تفکر اقتصادی اتریش متعاقب رویکرد ریاضی به علم اقتصاد که متمرکز بر عرضه و تقاضا بود و همچنین به عنوان واکنشی علیه اندیشه‌های سوسیالیسم ظهور کرد؛ این مکتب بر قدرت خلاقیت نظام سرمایه‌داری تأکید دارد.

بلافاصله پس از سقوط وال استریت در سال ۱۹۲۹، ضربه‌های سختی به نظام اقتصادی بازار آزاد وارد آمد. با وجود این، نظریه‌های اقتصاددانان نئوکلاسیک و به ویژه مکتب اتریش، بعدها در اواخر قرن بیستم الگوی مسلط برای اقتصادها در دنیای غرب شده و حتی جایگزین بیشتر نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی شده کمونیستی دنیا شدند.

نیروی کار، که کالاها را برای کارفرمایان سرمایه‌دار تولید می‌کند، برای تولیدکنندگان یا مصرف‌کنندگان اهمیت قائل نیست. کارل مارکس، با نگاه به ارزش از این دریچه، استدلال کرد که نابرابری‌های نظام اقتصادی بازار به مثابه استثمار طبقه کارگر توسط صاحبان سرمایه است. مارکس در مانیفست کمونیست و تحلیل خود از سرمایه‌داری در سرمایه به نفع انقلاب پرولتاریا برای جایگزینی سرمایه‌داری استدلال کرد و آن را مرحله بعدی در توسعه اقتصادی می‌دانست: یک دولت سوسیالیستی که در آن کارگران مالک ابزار تولید هستند و متعاقب آن مالکیت خصوصی لغو می‌شود. اگرچه ایده‌های مارکس بعداً در بسیاری از نقاط جهان پذیرفته شد، اما نظام‌های اقتصادی بازار به کار خود در جاهای دیگر ادامه دادند. به طور کلی، اقتصاددانان

زمان بسیاری از اقتصاددانان را نگران کرده بود زیرا در جامعه سرمایه‌داری جدید قیمت بر تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان تأثیر داشت. آنها با الگوبرداری از فیلسوفان اخلاقی نسل قبل، ارزش کالاها را برحسب مطلوبیت آنها (رضایتی که به بار می‌آوردند) و نه میزان کاری که به ارزش مواد خام افزوده می‌شود، اندازه گرفتند. ویلیام جونز (ص. ۱۱۵) ایده مطلوبیت نهایی - منفعت حاصل از مصرف آخرین واحد از یک کالای خاص - را در قالب روابط ریاضی توضیح داد.

نظریه ارزش مارکس

این نظریه که ارزش یک محصول برحسب میزان کار انجام شده برای تولید آن تعیین می‌شود هنوز طرفداران زیادی دارد، به ویژه به این دلیل که این نظریه به اندازه

با در نظر گرفتن رقابت، چه مقدار باید تولید کنم؟

آثار رقابت محدود



دوجانبه‌ای خلق کرد که در آن دو بنگاه آب یک چشمه را به مصرف‌کنندگان می‌فروشد. این دو بنگاه مجاز نیستند که با تشکیل کارتل با یکدیگر همکاری کنند، هیچ بنگاه دیگری نیز نمی‌تواند وارد این صنعت شود (زیرا چشمه‌های طبیعی دیگری وجود ندارد) و هر دو بنگاه باید همزمان تصمیم بگیرند که چه تعداد بطری آب عرضه کنند.

تولید کل صنعت مجموع مقدار تولید تصمیم‌گیری شده توسط دو بنگاه است. هر بنگاه باید بر مبنای مقداری که فکر می‌کند بنگاه دیگر تولید خواهد کرد آن سطحی از تولید را انتخاب کند که

در نیمه دوم قرن هفدهم، اقتصاددانان نتایج در بازارهای انحصاری و رقابت شدید را بررسی کردند. آنها دریافتند که انحصارها معمولاً تولید را محدود می‌کنند تا قیمت‌ها و سودها را بالا نگه دارند. جایی که رقابت زیاد است، قیمت‌ها تا سطح هزینه‌ها کاهش یافته، سودها کم و تولید زیاد شده است. آنتوان کورنو، اقتصاددان فرانسوی، تمایل داشت دریابد که وقتی تنها تعداد معدودی بنگاه محصولات مشابهی را می‌فروشند چه اتفاقی می‌افتد.

نبرد تن‌به‌تن انحصارهای دوجانبه
کورنو مدل خود را بر اساس انحصار

در این زمینه

کانون بحث
بازارها و بنگاه‌ها

متفکران اصلی

آنتوان آگوستین کورنو (۱۸۷۷-۱۸۰۱)
جوزف برتراند (۱۹۰۰-۱۸۲۲)

پیش از آنها

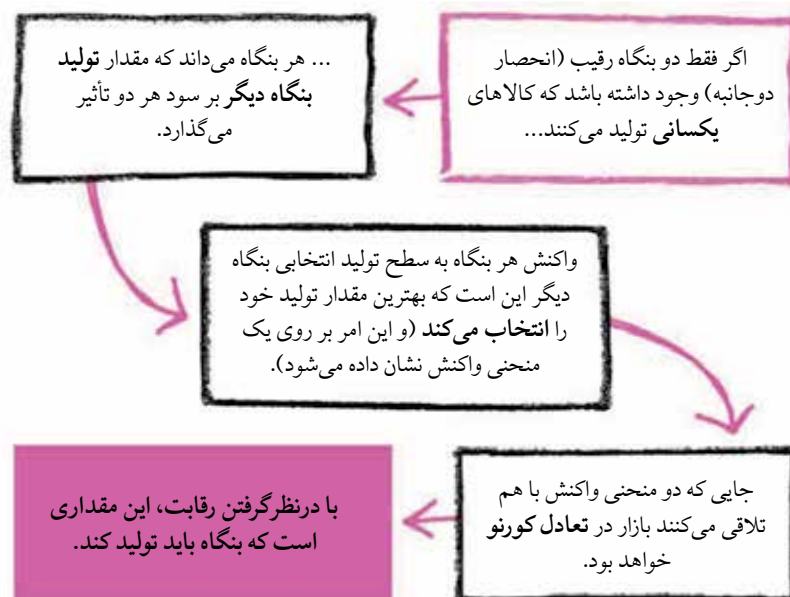
۱۶۶۸، یوهان بکر، دانشمند آلمانی، در کتاب خود با عنوان گفت‌وگوهای سیاسی درباره تأثیر رقابت و انحصار بحث کرد.

۱۷۷۸، آدام اسمیت شرح داد که رقابت کامل چگونه رفاه اجتماعی را حداکثر می‌کند.

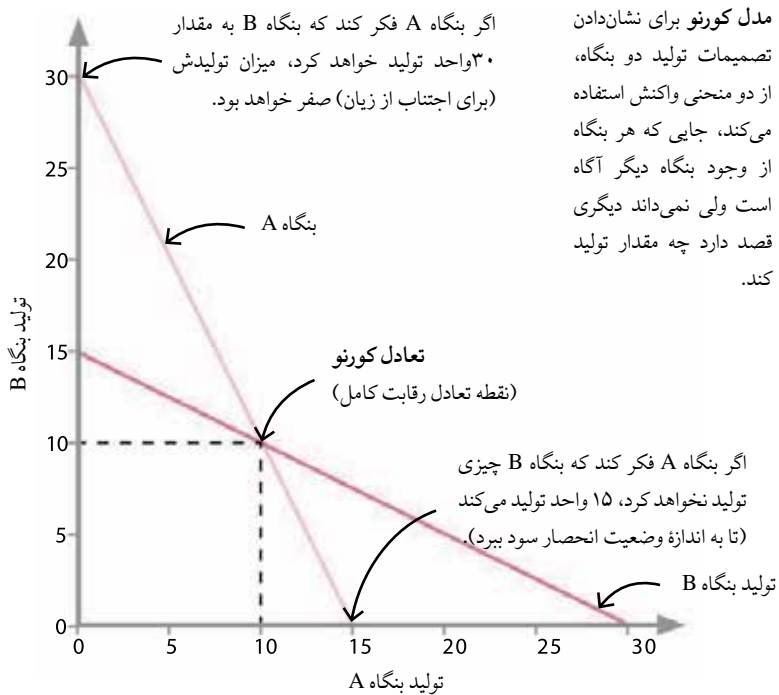
پس از آنها

۱۸۸۳، جوزف برتراند، ریاضی‌دان فرانسوی، انتخاب‌های راهبردی مدل کورنو را از مقدار به قیمت تغییر داد.

۱۹۵۱، جان نش، اقتصاددان آمریکایی، با استفاده از مدل انحصار دوجانبه کورنو به‌عنوان اولین مثال خود، تعریف عمومی تعادل برای نظریه بازی را منتشر کرد.



همچنین ببینید: کارتل‌ها و تبانی ۷۳-۷۰. انحصارها ۹۷-۹۲. بازار رقابتی ۱۲۹-۱۲۶. نظریه بازی ۲۴۱-۲۳۴.



سودش را حداکثر می‌سازد. اگر بنگاه A گمان کند که بنگاه B چیزی تولیدی نخواهد کرد، برای حداکثرسازی سود، آن سطح پایینی از تولید را انتخاب می‌کند که یک انحصارگر خواهد داشت. از طرف دیگر، اگر بنگاه A تصور کند که بنگاه B تولید خیلی بالایی خواهد داشت، ممکن است چیزی تولید نکند - زیرا قیمت‌ها به قدری پایین می‌آیند که تولید به صرفه نیست. کورنو تصمیمات هر دو بنگاه را روی یک «منحنی واکنش» نشان داد. تعادل بازار جایی است که این دو منحنی واکنش همدیگر را قطع می‌کنند. در این نقطه هر بنگاه با توجه به میزان تولید بنگاه دیگر، سودآورترین مقدار را می‌فروشد. این مفهوم از تعادل به تعادل نش مشهور شد که پایه اصلی نظریه بازی است. نظریه بازی شاخه‌ای از علم اقتصاد نوین است که تعامل راهبردی بین بنگاه‌ها و افراد را تجزیه و تحلیل می‌کند.

کورنو از ریاضیات برای یافتن این تعادل بهره برد و اثبات کرد که

انحصارگرهای دوجانبه آن سطحی از تولید را انتخاب می‌کنند که بیشتر از وضعیت انحصار و در عین حال کمتر از حالت رقابت کامل است. به عبارت دیگر، برای جامعه وجود چند بنگاه بهتر از بودن یک انحصارگر و از طرفی بدتر از حالت وضعیت رقابت کامل است.

کورنو از همین نقطه شروع، مدل خود را بسط داد تا نشان دهد که چگونه با افزایش تعداد بنگاه‌ها، مقدار تولید صنعت با اطمینان به سطح مورد انتظار برای رقابت کامل نزدیک‌تر می‌شود. جوزف برتراند، اقتصاددان فرانسوی، مدل کورنو را بسط داد؛ او نشان داد که اگر بنگاه‌ها به جای مقدار تولید، قیمت‌های مطلوب خود را انتخاب کنند، تعادل برای انحصارگران دوجانبه برابر با تعادل در حالت رقابت کامل خواهد بود. دلیل این امر آن است که هر بنگاهی که قیمت بالایی تعیین کند، بنگاه دیگر ارزان‌تر از او می‌فروشد و از این‌رو تمام خریداران را جذب می‌کند. به این ترتیب قیمت به سمت رقابتی‌ترین سطح هدایت می‌شود.

آنتوان کورنو

چندین اثر را منتشر کند که پیشگام به‌کارگیری ریاضیات در علم اقتصاد بودند. کارهای او به سبب تکیه بر نشانه‌گذاری‌های نوین ریاضی در دوران زندگی او مورد استقبال قرار نگرفتند. امروزه کورنو را متفکر عمیقی به‌شمار می‌آورند که ایده‌های آینده‌نگرانه‌ای را ارائه داد.

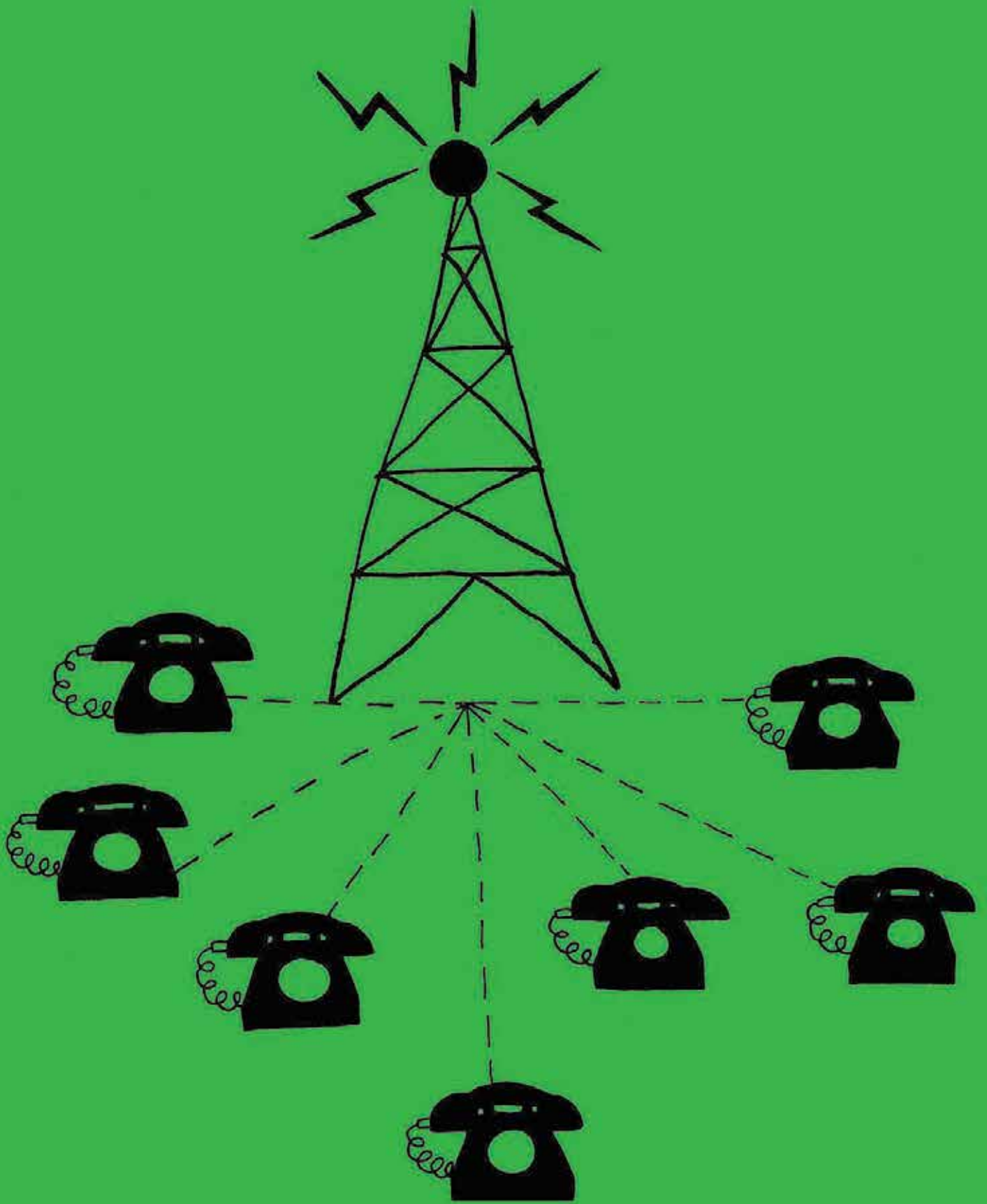
آثار مهم

۱۸۳۸، تحقیقاتی در اصول ریاضی نظریه ثروت
۱۸۶۳، اصول نظریه ثروت

آنتوان آگوستین کورنو، که به‌شکلی سیری‌ناپذیر اهل مطالعه بود، در سال ۱۸۰۱ در فرانسه به دنیا آمد. اگرچه نسبتاً فقیر بود اما در یکی از بهترین دانشکده‌های کشور ریاضیات خواند و دوره دکتری خود را در مهندسی به اتمام رساند. پس از اینکه مدتی معلم خصوصی و منشی یکی از ژنرال‌های ناپلئون بود، مدرس و سپس استاد دانشگاه شد. کورنو گرفتار مشکلات چشمی شد اما پیش از از دست دادن بینایی خود موفق شد

هزینه تماس‌های تلفنی در صورت فقدان رقابت، بیشتر است

انحصارها



در این زمینه

کانون بحث
بازارها و بنگاه‌ها

متفکر اصلی

جان استوارت میل (۱۸۷۳-۱۸۰۶)

پیش از او

حدود ۳۳۰ سال پیش از میلاد،
کتاب سیاست ارسطو اثر انحصار را
شرح داد.

۱۷۷۸، آدام اسمیت در ثروت ملل
دربارۀ خطرات انحصارها هشدار داد.
۱۸۳۸، آنتوان کورنو، اقتصاددان
فرانسوی، تأثیر کاهش تعداد بنگاه‌ها
بر قیمت را تحلیل کرد.

پس از او

۱۸۹۰، آلفرد مارشال یک مدل برای
انحصار ساخت.

۱۹۸۲، ویلیام بامول، اقتصاددان
امریکایی، با انتشار کتاب بازارهای
قابل رقابت و نظریه ساختار صنعت،
ماهیت رقابت را بازتعریف کرد.

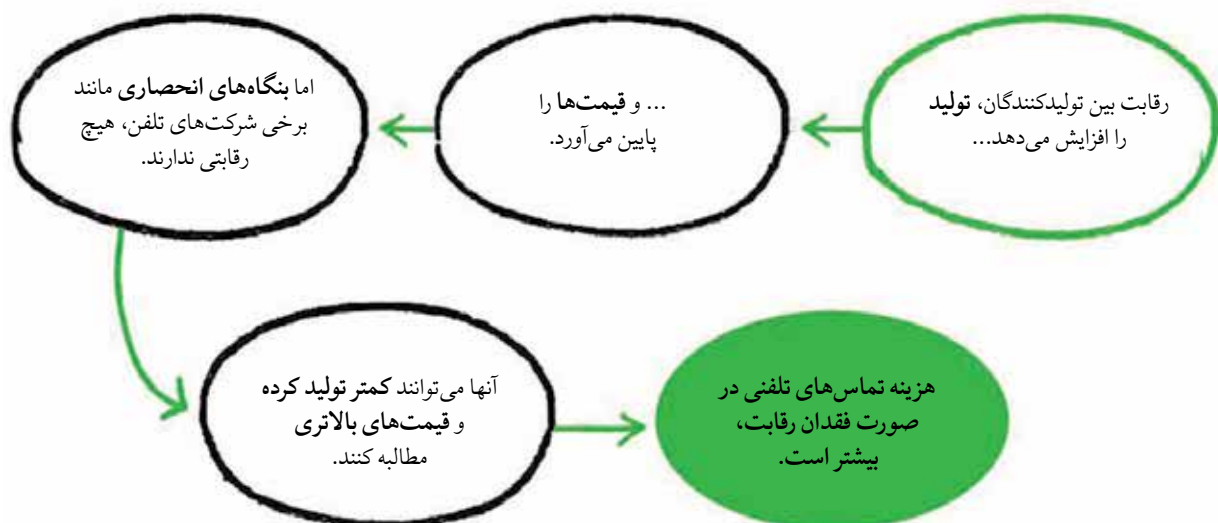
انحصار وضعیتی است که در آن یک بنگاه کنترل یک بازار خاص، مثلاً بازار تلفن همراه، را در دست دارد. این بنگاه ممکن است تنها عرضه‌کننده بازار یا خدمت بوده، یا اینکه سهم عمده بازار را در اختیار داشته باشد. در بسیاری از کشورها یک بنگاه در صورت کنترل بر بیش از ۲۵ درصد بازار، دارای انحصار تلقی می‌شود.

این عقیده از هزاران سال پیش وجود داشته است که انحصار می‌تواند قیمت کالا را نسبت به هنگامی که تعداد زیادی عرضه‌کننده برای آن کالا وجود دارد، بالاتر ببرد. قدمت این دیدگاه دست‌کم به زمان ارسطو (۳۸۴ تا ۳۲۲ پیش از میلاد) برمی‌گردد؛ او در داستانی درباره تالس مَلطی، فیلسوف یونانی، راجع به این مسئله هشدار داد. مردم، تالس را به‌سبب پرداختن به فلسفه دست می‌انداختند؛ آنها می‌گفتند فلسفه کاری بی‌فایده است که هیچ پولی از آن در نمی‌آید. تالس برای اینکه به آنها ثابت کند که اشتباه می‌کنند، تمام دستگاه‌های روغن‌کشی زیتون در منطقه را در زمستان، که ارزان بودند، خریداری کرد و سپس -با بهره‌گیری از قدرت انحصاری خود- این دستگاه‌ها را در تابستان که مورد نیاز بودند به قیمتی خیلی بالا فروخت. او

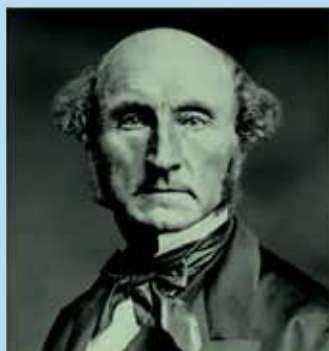
با این کار ثروتمند شد. از نظر تالس نتیجه اخلاقی این ماجرا آن بود که فیلسوفان اگر بخواهند می‌توانند ثروتمند شوند. اما از نظر اقتصاددانان این داستان درباره قدرت بالقوه انحصار هشدار می‌دهد.

قدرت بازار

در سال ۱۸۴۸، جان استوارت میل، دانشمند علوم سیاسی انگلیسی، کتاب اصول اقتصاد سیاسی خود را منتشر کرد. این کتاب دیدگاه بیشتر متفکران را در این موضوع به هم نزدیک کرد که فقدان رقابت موجب افزایش قیمت‌ها شده است. برداشت کلی این بود که برخی صنایع احتمالاً به‌سمت عدم رقابت گرایش پیدا کرده‌اند. این گرایش یا از طریق شیوه‌های ساختگی مانند وضع مالیات دولت‌ها بر کالاهای وارداتی به‌وجود آمده یا اینکه از راه‌های طبیعی و به‌عنوان پیامد رشد روزافزون بنگاه‌ها ایجاد شده است. بنگاه‌های بزرگ شروع به تسلط‌یافتن بر بازار کرده بودند زیرا صنعت در اواخر قرن نوزدهم به مقادیر سرمایه بیشتر و بیشتری نیاز داشت. این بنگاه‌ها که با قبضه‌کردن بازار برای تأمین سرمایه‌گذاری لازم توانستند رشد کنند، قادر بودند که از این قدرت بازار خود جهت بیرون‌راندن



همچنین ببینید: کارتل‌ها و تبانی ۷۳-۷۰. بازار رقابتی ۱۲۹-۱۲۶. صرفه‌های مقیاس ۱۳۲. تخریب خلاق ۱۴۹-۱۴۸.



جان استوارت میل

جان استوارت میل در سال ۱۸۰۶ در لندن به دنیا آمد. او در خانواده‌ای ثروتمند رشد کرد که قرار بود به یک دودمان روشنفکر بزرگ تبدیل شود. پدرش فردی بسیار سختگیر بود؛ او در خانه و طبق برنامه‌ای دشوار و فشرده که شامل یادگیری زبان یونانی از سن سه سالگی بود، میل را تعلیم داد. هدف او این بود که پسرش کار وی را در زمینه فلسفه ادامه داده و توسعه دهد. فشارهای پدر در زمینه تربیت تا حدی مسبب مشکلات روحی و روانی میل در اوایل دهه ۲۰ سالگی بود.

میل که یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان آن دوران بود تمایل داشت در دفاع از نهضت‌های پردردسر و غیرعامه‌پسندی همچون انقلاب فرانسه و حقوق زنان صحبت کند. او همچنین یکی از سخن‌وران مخالف برده‌داری بود. رابطه ۲۰ ساله با هریت تیلور، زنی که الهام‌بخش بسیاری از نوشته‌های میل بود، موجب رسوایی در زندگی شخصی او شد. میل در سال ۱۸۷۳ در سن ۶۶ سالگی درگذشت.

آثار مهم

۱۸۴۸، اصول اقتصاد سیاسی

۱۸۶۱، مطلوبیت گرایی

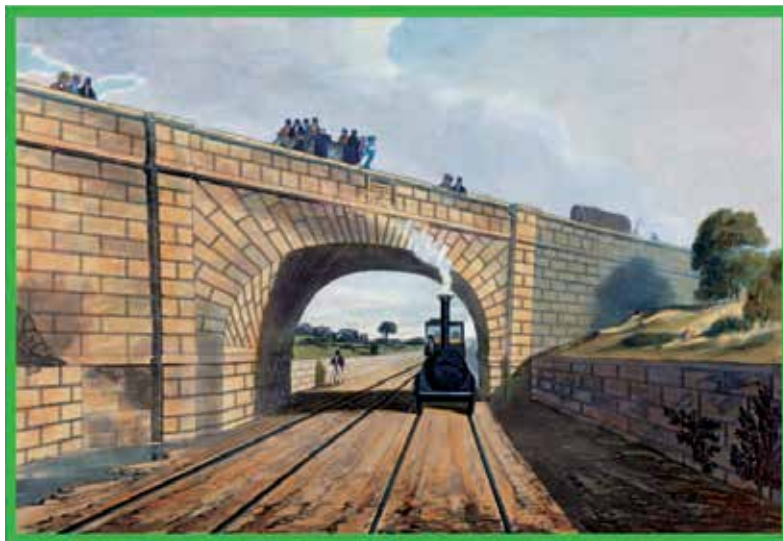
۱۸۶۹، انقیاد زنان

فقدان رقابت می‌تواند قیمت‌ها را افزایش دهد. اثرات انحصار می‌تواند در بازار نیروی کار نیز ظاهر شود. او به مورد زرگرها اشاره کرد که نسبت به کارگرانی با مهارت مشابه، دستمزد بسیار بالاتری دریافت می‌کردند زیرا تصور می‌شد که قابل اعتماد هستند - خصیصه‌ای که نادر است و به راحتی قابل اثبات نیست. این امر مانع قابل توجهی برای ورود به این بازار ایجاد می‌کرد به طوری که کارگرانی که با طلا کار می‌کردند می‌توانستند در ازای خدمت خود قیمت‌هایی انحصاری درخواست کنند. میل دریافت که وضعیت زرگرها تنها مورد نبود. او خاطرنشان کرد که برای بخش‌های زیادی از طبقات کارگر موانعی برای ورود به حرفه‌های تخصصی وجود داشت، زیرا این کارها مستلزم سال‌ها آموزش و تربیت بودند. هزینه حمایت از شخص در طول این فرآیند خارج از توان بسیاری از خانواده‌ها بود، از این رو کسانی که توانایی پرداخت این هزینه‌ها را داشتند می‌توانستند از دستمزدهای بسیار بالاتر از حد انتظار برخوردار شوند. به طور مشابه، برخی از مورخان، اصناف قرون وسطا را

رقبای کوچک‌تر از کسب‌وکار و مطالبه قیمت‌های بالاتر استفاده کنند. در طول انقلاب صنعتی، زغال سنگ، راه‌آهن و تأمین آب همگی گرایش به مالکیت متمرکز داشتند. در حوزه استخراج معدن، مالکیت زمین در دستان عده‌ای اندک متمرکز بود. در مورد راه‌آهن و تأمین آب نیز هیچ جایگزینی برای آن معدود بنگاه ارائه‌کننده خدمات وجود نداشت، زیرا مقیاس زیرساخت‌های لازم به قدری بزرگ بود که اگر تعداد بنگاه‌ها بیشتر می‌شد، هیچ‌یک قادر به پوشش هزینه‌های خود نبودند. جان استوارت میل، مانند آدام اسمیت (ص. ۶۱)، معتقد بود که این ویژگی‌های بازار لزوماً منجر به انحصار نمی‌شوند. تبانی بین بنگاه‌ها محتمل‌ترین پیامد بود که به آنها اجازه می‌داد تا قیمت‌ها را در سطح بالا تثبیت کنند. چنین توافقاتی همانند انحصارها هزینه‌های زیادی برای مصرف‌کنندگان در پی خواهند داشت.

کارگران انحصاری

میل فهمید که تنها در بازار کالاها نیست که



در زمانی که میل دیدگاه‌های خود را می‌نوشت، راه‌آهن نمونه‌ای از صنعت انحصاری بود. احداث خطوط جدید بر روی مسیرهایی که شرکت‌های موجود قبلاً از آنها استفاده می‌کردند، گران از آب درمی‌آمد و شدنی نبود.

شوند و مازاد مصرف‌کننده ایجاد کنند، ولی هرگز این کار انجام نمی‌شود.

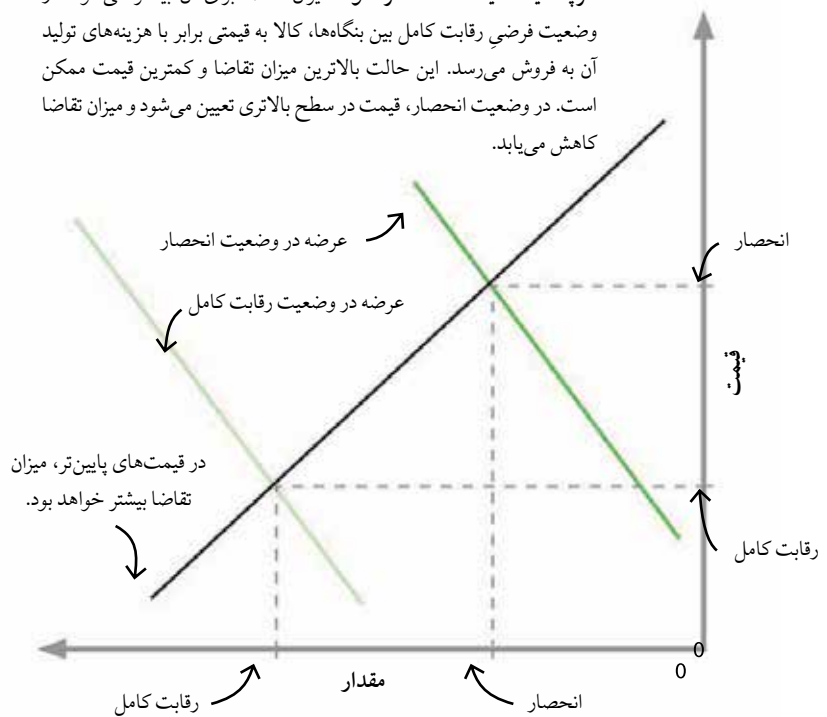
مزایای انحصار

انحصارها اثرات قیمتی و رفاهی پیچیده‌تری را نیز ایجاد می‌کنند. مارشال اشاره کرد که یک انحصارگر شاید در عمل قیمت‌های خود را کاهش دهد تا مشتریان را مجذوب، مثلاً شبکه تلفن، خود کند؛ زیرا افراد پس از اینکه یک بار به شبکه متصل شوند احتمالاً به استفاده خود از این خدمت ادامه می‌دهند، حتی اگر فناوری‌های رقیب، مانند تلفن‌های همراه، گزینه‌هایی را پیشنهاد دهند که دست‌کم به همان اندازه خوب هستند.

برخی اقتصاددانان خاطرنشان کرده‌اند که انحصارها می‌توانند اثرات سودمندی داشته باشند. در بسیاری از بازارها یک انحصار نسبت به جمع کل هزینه‌های مجموعه‌ای از بنگاه‌های کوچک‌تر، هزینه‌های کمتری خواهد داشت زیرا انحصارگر هزینه کمتری برای تبلیغات انجام می‌دهد و از صرفه‌های مقیاس استفاده کامل می‌کند. به همین دلایل، انحصارگر ممکن است از سود بیشتری برخوردار شود حتی اگر قیمت آن کمتر از وضعیتی باشد که در آن تعداد زیادی بنگاه - با هزینه‌های بالاتر - با هم رقابت می‌کنند. در این وضعیت، قیمت‌های پایین‌تر ممکن است به مصرف‌کنندگان و تحریک رشد اقتصادی کمک کند.

شرکت‌های بزرگ به شیوه‌ای مشابه می‌توانند برای کسب سود انحصاری تلاش کنند؛ آنها با کاهش شدید قیمت‌ها در کوتاه‌مدت رقبا را از دور خارج می‌کنند. اقتصاددانان این شیوه را قیمت‌گذاری غارتگرانه می‌نامند. این موضوع در بلندمدت با انحصاری شدن بازار می‌تواند به مصرف‌کنندگان آسیب بزند. با این حال، ویلیام بامول، اقتصاددان امریکایی، در

هرچه قیمت یک کالا کمتر شود، میزان تقاضا برای آن بیشتر می‌شود. در وضعیت فرضی رقابت کامل بین بنگاه‌ها، کالا به قیمتی برابر با هزینه‌های تولید آن به فروش می‌رسد. این حالت بالاترین میزان تقاضا و کمترین قیمت ممکن است. در وضعیت انحصار، قیمت در سطح بالاتری تعیین می‌شود و میزان تقاضا کاهش می‌یابد.



وجود دارند، آنها بر سر قیمت رقابت کرده و روی هم‌رفته مقداری سیب عرضه می‌کنند که میزان مشخصی مازاد مصرف‌کننده کل را ایجاد می‌کند. تمایل به پرداخت آخرین مصرف‌کننده‌ای که به او سیب فروخته می‌شود برابر با قیمت سیب است، و بیشتر از این نمی‌توان سیب فروخت. زیان رفاهی انحصار از آنجا ناشی می‌شود که در این وضعیت نسبت به بازارهای کاملاً رقابتی مقدار سیب کمتری فروخته می‌شود. در اصل، این امر بدان معناست که سیب‌هایی وجود دارند که می‌توانند در بازار عرضه

نمونه‌ای از صنعتگران ممتازی می‌دانند که تلاش می‌کردند مانع ورود سایر کارگران به رقابت شوند.

آلفرد مارشال (ص. ۱۱۰)، اقتصاددان بریتانیایی، از اواخر دهه ۱۸۹۰ به‌دقت اثر انحصارها بر قیمت‌ها و رفاه مصرف‌کنندگان را تجزیه و تحلیل کرد. مارشال علاقه‌مند به مشخص کردن این موضوع بود که آیا قیمت بالاتر و تولید کمتر ناشی از انحصارها موجب زیان در رفاه کل جامعه می‌شود یا خیر. مارشال در کتاب اصول علم اقتصاد خود مفهوم مازاد مصرف‌کننده را تدوین کرد. به تفاوت بین حداکثر مبلغی که مصرف‌کننده تمایل دارد در ازای یک کالا پرداخت کند و مبلغی که در عمل پرداخت می‌کند، مازاد مصرف‌کننده می‌گویند. فرض کنید که مصرف‌کننده تمایل دارد برای خرید یک سیب ۵۰ سنت پرداخت کند اما سیب را به قیمت ۲۰ سنت می‌خرد. مازاد مصرف‌کننده او از این خرید ۳۰ سنت است. در بازاری که بنگاه‌های زیادی



انحصارگران، با حفظ وضعیت عرضه ناکافی در بازار... کالاهای خود را بسیار بالاتر از قیمت طبیعی می‌فروشند.

آدام اسمیت





هر چیزی که سرمایه عظیم‌تر در هر تجارت یا کسب‌وکار را الزامی کند، رقابت در آن کسب‌وکار را محدود می‌کند.

جان استوارت میل



محصولات جدید رخ می‌دهد.

به فاصله کمی از اقتصاددانان مکتب اتریش، جوزف شومپتر (ص. ۱۴۹)، اقتصاددان اتریشی، نیز بر پتانسیل پویای انحصار تأکید کرد؛ او استدلال کرد که بنگاه‌ها به دلیل سودهای بالقوه با هم رقابت می‌کنند تا محصولات جدید خلق کنند و بر کل بازار تسلط یابند. چیزی که اقتصاددانان بر آن اتفاق نظر دارند این است که رقابت واقعی به نفع مصرف‌کنندگان است. با این حال در مورد اینکه انحصار به ضرر مصرف‌کنندگان است، قطعیت چندانی وجود ندارد. در اوایل قرن بیستم، رابرت لیفمن اقتصاددان آلمانی ادعا کرد که «تنها یک ترکیب عجیب و غریب از رقابت و انحصار بیشترین رضایت ممکن از خواسته‌ها را به ارمغان می‌آورد».



در سال ۱۹۹۸، صنعت داروسازی ایالات متحده با اقدام قانونی علیه دولت آفریقای جنوبی که نسخه‌های بدون علامت تجاری و ارزان‌تر از یک داروی ایدز خاص را خریداری کرده بود، انحصار خود بر این دارو را اعلام کرد.

در بسیاری از کشورها منجر به پذیرش انحصارهای ملی در تسهیلات عمومی شد. با این حال، دولت‌ها برای خنثی کردن اثرات احتمالی انحصار در این بازارها شروع به مداخله کردند. مسئله این است که در وضعیت انحصار طبیعی، هزینه‌های ثابت آنقدر زیاد است که مجبور کردن بنگاه به دریافت قیمت‌های رقابتی ممکن است بنگاه را از حالت سوددهی خارج کند. راه‌حل‌های این مشکل از جمله ملی کردن گسترده صنایع یا ایجاد سازمان‌های نظارتی که محدودیت‌هایی را در افزایش قیمت‌ها اعمال می‌کنند به مصرف‌کنندگان کمک کرده و در عین حال حیات اقتصادی این صنایع را تضمین می‌کند.

اقتصاددانان جریان اصلی استدلال می‌کنند که بازارهای انحصاری با ایده‌آل کاملاً رقابتی فاصله دارند. این دیدگاه منجر به وضع سیاست‌های ضدتراست از سوی دولت‌ها شده است که در پی سوق دادن بازارها به سمت رقابت‌مندی هستند. برای این منظور اقداماتی با هدف جلوگیری از سوءاستفاده انحصارها از قدرت بازاری خود طراحی شده است؛ از جمله این اقدامات تجزیه انحصارها و ممنوعیت ادغام بنگاه‌هایی است که انحصارها را به وجود می‌آورند.

مکتب اتریش نوین و به‌ویژه توماس دی‌لورنزو (۱۹۵۴-)، اقتصاددان امریکایی، به این رویکرد انتقاداتی دارند. هر دو معتقدند که رقابت واقعی در بازار، این رفتار منفعلانه بنگاه‌های کاملاً رقابتی نیست که در وضعیت تعادل فعالیت می‌کنند. این رقابت اغلب به صورت برتری جویی بی‌رحمانه میان تعداد اندکی کسب‌وکارهای بزرگ است. رقابت قیمتی و غیرقیمتی، از طریق تبلیغات و بازاریابی، و در میان بنگاه‌های بزرگ نوآور و خالق



در این تصویر اپراتورها در مراکز تلفن شرکت ای. تی. آند. تی در نیویورک در دهه ۱۹۴۰ کار می‌کنند. این شرکت را به دلیل وسعت و تسلط بر بازار، انحصار طبیعی به حساب می‌آوردند.

دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ادعا کرد مادامی که هیچ مانعی برای ورود و خروج به بازار وجود ندارد مهم نیست انحصار وجود داشته باشد - صرفاً تهدید به رقابت موجب می‌شود که انحصارگر قیمت را در سطح رقابتی تعیین کند. دلیل این امر آن است که قیمت بالاتر ممکن است تازه‌واردانی را به بازار جذب کند که سهم بازار را از انحصارگر بگیرند. به همین دلیل ممکن است در انحصار قیمت‌ها بالاتر از وضعیتی نباشد که در آن بنگاه‌های رقیب زیادی در بازار وجود دارند.

انحصارهای طبیعی

استدلالی که در طول زندگی مارشال شکل گرفت این بود که برخی انحصارها «طبیعی» هستند، زیرا تک‌بنگاه به لحاظ هزینه، برتری‌های عظیمی دارد. بسیاری از تسهیلات عمومی از جمله شبکه‌های تلفن، گاز، و آب انحصارهای طبیعی هستند. هزینه ثابت راه‌اندازی شبکه‌ای از خطوط توزیع گاز در مقایسه با هزینه انتقال مقدار بیشتری گاز، بسیار زیاد است. این ایده

جماعت‌ها موجب جنون جمعی می‌شوند

حباب‌های اقتصادی



ذاتی آنها شوند. هنگامی که قیمت دارایی‌ها به این طریق کنترل نشده افزایش می‌یابد، وضعیت به وجود آمده را حباب اقتصادی می‌نامند. در یک حباب اقتصادی، همانند حباب‌های واقعی، قیمت‌ها به شکل صعودی بالا می‌روند و درعین حال شکننده و شکننده‌تر می‌شوند - تا اینکه ناگزیر می‌ترکند.

جنون گل لاله

جنون گل لاله هلندی در دهه ۱۶۳۰ یکی از اولین و بدنام‌ترین نمونه‌های حباب اقتصادی است. در آغاز قرن هفدهم، لاله‌های قسطنطنیه بین ثروتمندان هلند و آلمان محبوب شد، و خیلی زود همه خواهان آنها شدند. لاله‌ها نمایانگر ثروت و تجمل صاحبانشان تلقی می‌شدند و دلمشغولی و وسواس طبقه متوسط هلند جمع‌آوری انواع کمیاب لاله‌ها شد. در سال ۱۶۳۶، تقاضا برای گونه‌های نادر گل لاله به قدری شدید شد که خریدوفروش آنها در بورس اوراق بهادار آمستردام صورت می‌گرفت.

خیلی از افراد به ناگاه ثروتمند شدند. طعمه طلایی و سوسه‌انگیزی جلوی چشم مردم آویزان شده بود، و همه - از نجیب‌زادگان گرفته تا کنیزان - به بازارهای

در سال ۱۸۴۱، چارلز مک‌کی، روزنامه نگار اسکاتلندی، کتاب توهّمات بسیار محبوب و دیوانگی جماعت‌ها را منتشر کرد که یک مطالعه روان‌شناختی کلاسیک درباره بازارها و رفتار غیرعقلانی مردمی است که در قالب «گله» رفتار می‌کنند. این کتاب برخی از مشهورترین نمونه‌های سفته‌بازی دیوانه‌وار در تاریخ را بررسی می‌کند، از جمله جنون گل لاله (دهه ۱۶۳۰)، طرح می‌سی‌سی‌پی جان لا (۱۷۲۰-۱۷۱۹)، و حباب دریای جنوب (۱۷۲۰).

فرضیه مک‌کی این بود که جماعت‌هایی که در قالب جنون سفته‌بازی جمعی رفتار می‌کنند می‌توانند موجب افزایش قیمت کالاها به سطحی به مراتب فراتر از ارزش



نقاشی هنریک پات درباره جنون گل لاله (۱۶۴۰) نشان می‌دهد که الهه‌های گل‌ها همراه با مردان مستی که در حال وزن کردن پول هستند سوار بر ارابه‌اند. سایر مردم برای اینکه به این گروه ملحق شوند ارابه را مذبوحانه دنبال می‌کنند.

در این زمینه

کانون بحث
نظام اقتصاد کلان

متفکر اصلی
چارلز مک‌کی (۱۸۸۹-۱۸۱۴)

پیش از او
۱۶۳۷، پی. کاز، پرورش‌دهنده گل اهل هلند، کتاب گل لاله را منتشر کرد و در آن داده‌های خامی برای قیمت‌های آتی گل‌های لاله ارائه داد.

پس از او
۱۹۴۷، هربرت سایمون، اقتصاددان امریکایی، کتاب رفتار اداری را نوشت و ایده «عقلانیت محدود» را مطرح کرد؛ طبق این ایده تصمیمات ضعیف ناشی از محدودیت‌های توانایی، اطلاعات و زمان است.

۱۹۹۰، پیتر گاربر در مقاله خود با عنوان نخستین حباب‌های مشهور، کار مک‌کی را نقد کرد.

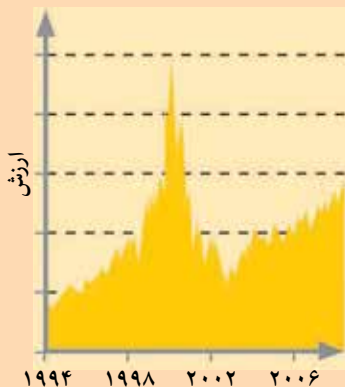
۲۰۰۰، رابرت شیلر، اقتصاددان امریکایی، شور و نشاط غیرعقلانی را منتشر کرد؛ او در این کتاب به تجزیه و تحلیل آن دسته از علل و مداخلات سیاستی پرداخت که ممکن است مانع وقوع حباب اقتصادی آتی شوند.

همچنین ببینید: عرضه و تقاضا ۱۱۳-۱۰۸. اقتصاد رفتاری ۲۶۹-۲۶۶. هجوم‌های بانکی ۳۲۱-۳۱۶. عدم توازن جهانی پس‌اندازها ۳۲۵-۳۲۲.

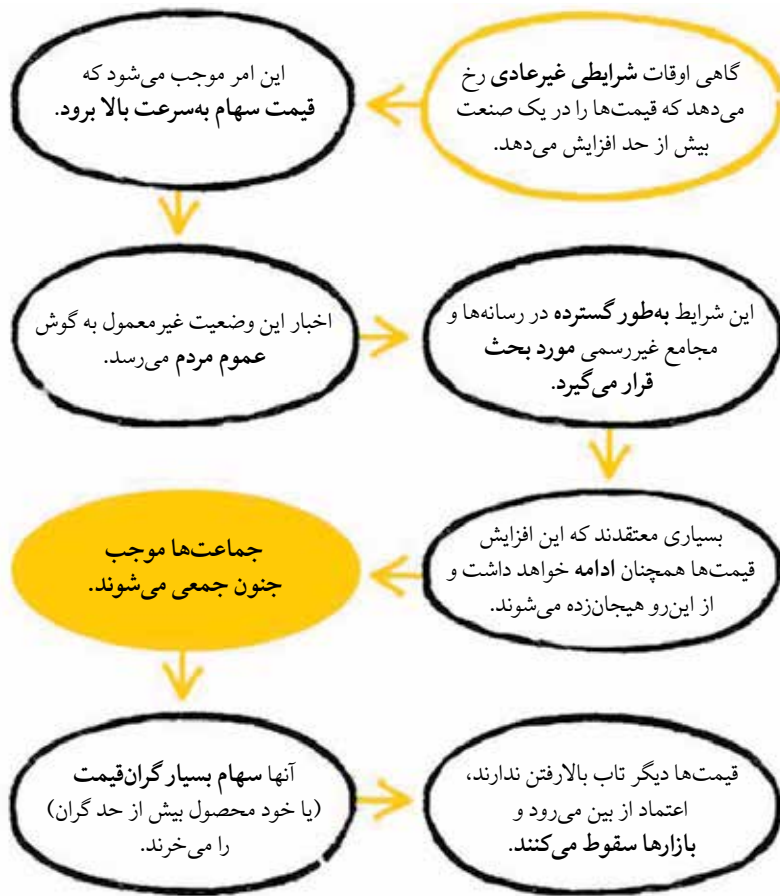
حباب قرن بیست‌ویکم

حباب دات‌کام، که در مارس ۲۰۰۰ ترکید، اولین حباب قرن بیست‌ویکم بود. این حباب همان مشخصه حباب‌های کلاسیک را داشت و صرفاً سفته‌بازی، نه تغییرات در ارزش واقعی (مبتنی بر تولید یا دارایی‌ها) بود که قیمت‌ها را هدایت می‌کرد. سرمایه‌گذاران تصور می‌کردند که اینترنت خیلی زود و برای همیشه جهان را تغییر خواهد داد، بنابراین به‌نظر می‌رسید که سرمایه‌گذاری در تجارت الکترونیک فرصتی است که تنها یک بار در زندگی به‌دست می‌آید.

حتی شرکت‌های جدید که سابقه تجاری نداشتند، فروششان خیلی کم بود، و عملاً سودی نداشتند هم صدها میلیارد دلار سرمایه جذب کردند. عموم مردم باور داشتند که هر شرکت به‌شکل بالقوه AOL بعدی است؛ مشتریان AOL طی دو سال از ۲۰۰ هزار نفر به یک میلیون نفر رسید، و سپس هر ماه تقریباً یک میلیون کاربر جدید به آنها اضافه می‌شد. طمع بر ترس غلبه کرد و مردم برای سرمایه‌گذاری هجوم آوردند. بین مارس ۲۰۰۰ تا اکتبر ۲۰۰۲، بیش از هفت تریلیون دلار از ارزش بازار سهام دات‌کام از بین رفت.



حباب دات‌کام در سال ۲۰۰۰ به اوج خود رسید. افزایش قیمت‌ها به‌قدری شدید بود که مردم در همه‌جا سر میز شام درباره آن بحث می‌کردند - نشانه‌ای قطعی از اینکه حباب در شرف ترکیدن است.



بنیادی» است، یک دارایی را می‌خرند، اما این کار را به این دلیل انجام می‌دهند که انتظار دارند قیمت‌ها پیش از آنکه بالاخره سقوط کنند، بازهم افزایش یابند. از آنجا که قیمت‌ها نمی‌توانند برای همیشه بالا بروند، چنین شرایطی مستلزم این باور غیرعقلانی است «که شخصی که به او می‌فروشید احمق‌تر [از شما] خواهد بود و متوجه سقوطی نیست که در آینده رخ خواهد داد.» با این حال، گاربر معتقد است که برخی اوقات دلایل واقعی پشت این افزایش قیمت‌ها وجود دارد - مانند مودی که طبق آن خانم‌ها در فرانسه گل‌های لاله کمیاب را به لباس‌های خود آویزان می‌کردند. با وجود این، در هر حبابی، این توصیه همواره وجود دارد که: «خریدار مواظب باش!»

گل لاله هجوم آوردند، و همه تصور می‌کردند که اشتیاق به گل‌های لاله برای همیشه ماندگار خواهد بود. اما هنگامی که ثروتمندان پرورش گل‌های لاله را متوقف کردند، تقاضا برای گل‌ها نیز کاهش یافت و مردم فهمیدند که حماقت نمی‌تواند همواره ادامه داشته باشد. فروش با سراسیمگی بیشتری همراه شد، اعتماد از بین رفت و قیمت گل لاله سقوط کرد. برای کسانی که پول قرض کرده بودند تا آن را سرمایه‌گذاری کنند، این اتفاق فاجعه‌آمیز بود.

حباب‌ها چگونه شکل می‌گیرند

پیتر گاربر، اقتصاددان آمریکایی، ادعا کرد که سفته‌بازان در این شرایط با آگاهی کامل از اینکه قیمت خیلی بیشتر از هر «ارزش

**بگذارید انقلاب
کموننیستی لرزه بر اندام
طبقات حاکم بیندازد**

اقتصاد مارکسیستی





در ژوئن ۱۸۴۸، کارگران در پاریس علیه دولت قیام کردند و با بستن سنگر به دفاع پرداختند. این شورش بخشی از موج انقلاب‌های ناموفق در سراسر اروپا بود. این قیام به سرعت سرکوب شد.

مرحله‌ای تاریخی و ضروری از پیشرفت اقتصادی می‌دانست که جایگزین نظام‌هایی شد که او آنها را منسوخ می‌دانست: فئودالیسم (جایی که دهقانان به لحاظ قانونی به اربابان زمین‌دار محلی پیوند خورده بودند)، و سوداگرایی (که در آن دولت‌ها تجارت خارجی را کنترل می‌کردند). او در واقع ستایش‌کنان شرح داد که چگونه این امر باعث ایجاد نوآوری فناورانه و کارایی صنعتی شده است. اما در نهایت او معتقد بود که سرمایه‌داری فقط یک مرحله گذار و یک ساختار ناقص است که کاستی‌های آن به‌ناچار منجر به سقوط و جایگزینی این نظام می‌شود.

تقسیم جامعه به «بورژوازی» -اقلیتی که مالک ابزار تولید است- و پرولتاریا -اکثریتی که نیروی کار را شکل می‌دهد- در مرکز تحلیل او وجود دارد. از نظر مارکس این تقسیم‌بندی ویژگی سرمایه‌داری است.

استثمار کارگران

با ظهور صنعت نوین، بورژوازی عملاً تبدیل به طبقه حاکم شد، زیرا مالکیت ابزار تولید آنها را بر اکثریت جمعیت،

(ص. ۱۰۵) انتقادهای خود از سرمایه‌داری را به رشته تحریر درآورد، مدون نشد. درحالی‌که تأثیرات مارکس از نظر عموم، سیاسی است اما شاید او بیش از هر چیز دیگری، اقتصاددان است. او معتقد بود که سازمان اقتصادی جامعه زیربنای سازمان اجتماعی و سیاسی آن را شکل می‌دهد؛ از این‌رو، علم اقتصاد محرک تغییر اجتماعی است. مارکس به تاریخ نه از منظر جنگ یا استعمار، بلکه به‌عنوان توالی نظام‌های اقتصادی متفاوتی که شکل‌های جدیدی از سازمان اجتماعی را به‌وجود می‌آورند، نگاه می‌کرد.

با ظهور بازار، طبقه بازرگان و با ظهور کارخانه، پرولتاریای صنعتی به‌وجود آمد. سرمایه‌داری جانشین فئودالیسم شده بود، و سرمایه‌داری نیز به‌نوبه خود با کمونیسم جایگزین می‌شود. مارکس در مانیفست کمونیست خود در سال ۱۸۴۸ گفت که این امر از طریق انقلاب رخ خواهد داد. او برای توضیح اجتناب‌ناپذیری این تغییر، در کتاب سه جلدی داس کاپیتال (سرمایه) به تحلیل نظام سرمایه‌داری و ضعف‌های ذاتی آن پرداخت.

با وجود این، مارکس کاملاً منتقد سرمایه‌داری نبود. او سرمایه‌داری را

در این زمینه

کنون بحث
نظام‌های اقتصادی

متفکر اصلی
کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳)

پیش از او
۱۷۸۹، انقلاب، رژیم فئودالی و اشرافیت
قدیمی در فرانسه را از بین برد.
۱۸۱۶، جورج هگل، متفکر آلمانی،
دیالکتیک خود را در کتاب علم منطق
توضیح داد.

۱۸۴۸، انقلاب‌ها به رهبری اعضای
ناراضی طبقات متوسط و کارگران در
سراسر اروپا شعله‌ور شدند.

پس از او
۱۹۲۲، اتحاد جماهیر شوروی بر اساس
اصول مارکسیستی در دوران حکومت
ولادیمیر لنین بنا نهاده شد.
۱۹۴۹، مانو تسه‌تونگ تبدیل به پدر
بنیان‌گذار جمهوری خلق چین شد.
۱۹۸۹، فرو ریختن دیوار برلین نماد
سقوط کمونیسم بلوک شرق بود.

اگرچه بیشتر علم اقتصاد دربارهٔ نظام‌های اقتصادی بازار آزاد است، اما نباید فراموش کرد که در بخش اعظمی از قرن بیستم در حدود یک‌سوم جهان تحت سیطره نوعی حکومت کمونیستی یا سوسیالیستی بود. این کشورها دارای نظام اقتصادی متمرکز یا برنامه‌ریزی شده بودند. فیلسوفان سیاسی، حتی در زمان ظهور نظام‌های اقتصادی بازار آزاد نوین، به‌دنبال جایگزینی برای سرمایه‌داری بودند. با وجود این، استدلال اقتصادی واقعی برای کمونیسم تا اواسط قرن نوزدهم و زمانی که کارل مارکس

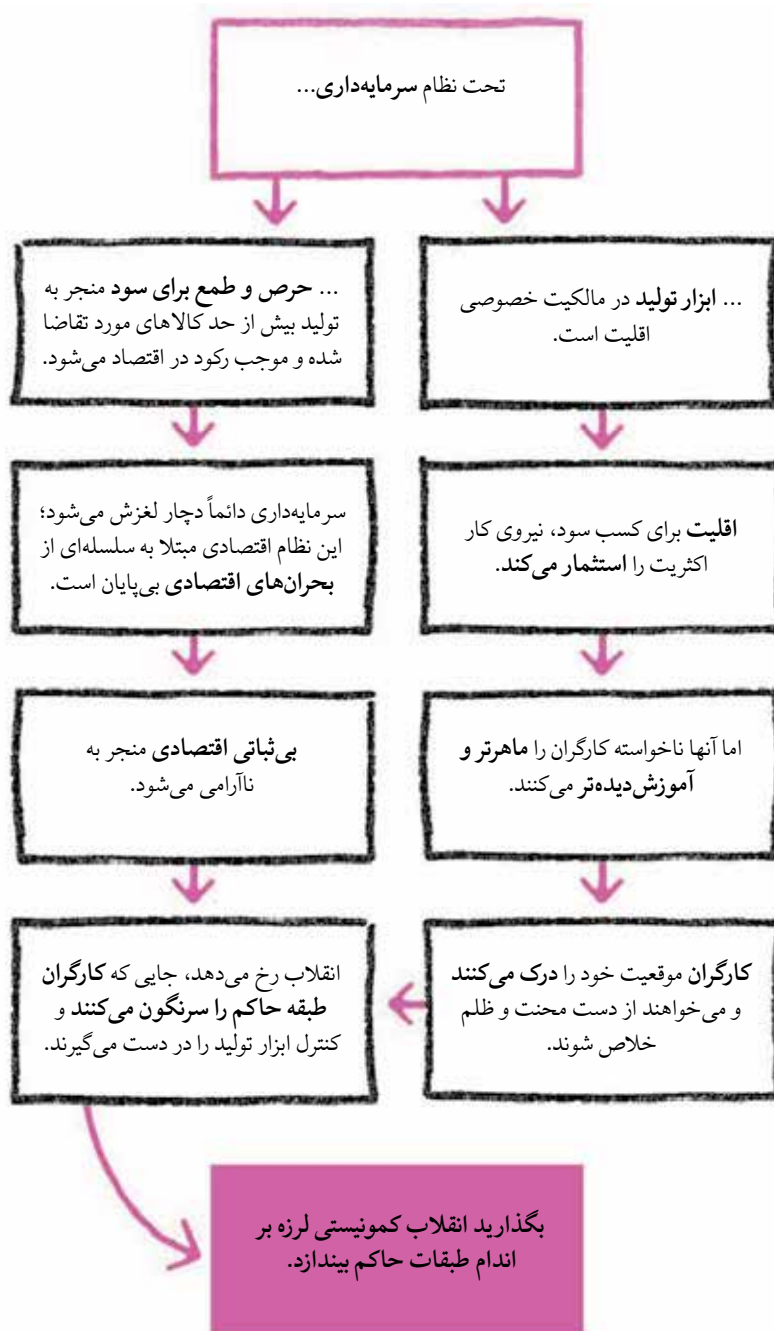
همچنین ببینید: حقوق مالکیت ۲۱-۲۰. نظریه ارزش کار ۱۰۷-۱۰۶. چانه‌زنی جمعی ۱۳۵-۱۳۴. برنامه‌ریزی مرکزی ۱۴۷-۱۴۲. نظام اقتصادی بازار اجتماعی ۲۲۳-۲۲۲. کمبودها در نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی شده ۲۳۳-۲۳۲.

رقابت و انحصار
یکی دیگر از عناصر اساسی سرمایه‌داری، رقابت بین تولیدکنندگان است. یک بنگاه برای رقابت در بازار باید نه تنها هزینه‌های تولید را کاهش دهد بلکه به قیمتی کمتر از رقبایش بفروشد. در این فرآیند برخی

می‌داند، دادن پاداش کافی به کارگران و ایجاد رضایت شغلی را رد کرده و از این رو آنها را از فرآیند تولید بیگانه می‌کند. مارکس استدلال کرد که این بیگانگی به ناچار منجر به ناآرامی اجتماعی خواهد شد.

یعنی پرولتاریا، مسلط کرد. درحالی‌که کارگران در ازای دریافت دستمزد، کالاها و خدمات را تولید می‌کردند، صاحبان سرمایه -صنعتگران و مالکان کارخانه‌ها- آن کالاها و خدمات را برای کسب سود می‌فروختند. اگر ارزش کالا مبتنی بر کار لازم برای تولید آن باشد، همان چیزی که مارکس بدان معتقد بود، سرمایه‌داران باید کالاهای تکمیل‌شده را ابتدا با اضافه‌کردن قیمت کار به هزینه کالای اولیه و سپس افزودن سود قیمت‌گذاری کنند. کارگر در یک نظام سرمایه‌داری باید نسبت به دستمزدی که دریافت می‌کند ارزش بیشتری ایجاد کند. به این ترتیب، سرمایه‌داران ارزش اضافی را از این کارگران استخراج می‌کنند -و این همان سود است.

بدیهی است که منافع سرمایه‌دار جهت به حداکثر رساندن سود این است که دستمزدها را در سطح حداقل نگه دارد، درعین حال فناوری را نیز برای بهبود کارایی به کار گیرد، و اغلب نیروی کار را محکوم به کار تحقیرآمیز یا یکنواخت و در غیر این صورت بیکاری کند. این استثمار نیروی کار، که مارکس آن را یکی از ویژگی‌های ضروری سرمایه‌داری



در اواسط قرن نوزدهم، فناوری جدید و تخصصی شدن کار موجب کارایی بیشتر صنعت شد. مارکس استدلال کرد که نتیجه این کار، نیروی کار استثمارشده و از خود بیگانه است.



در پوستر بزرگداشت انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ - اتفاقی که مستقیماً از ایده مارکس الهام گرفت - یک کارگر که جز زنجیرهایش چیزی برای از دست دادن ندارد، به شکل نمادین زنجیر بیدادگران را درهم می‌شکند.

از تولیدکنندگان شکست می‌خورند و ورشکست می‌شوند، در حالی که دیگران سهم فرآیندهای از بازار را در اختیار می‌گیرند. این سوگیری، همان‌گونه که مارکس درک کرد، به سمت تولیدکنندگان معدود و معدودتری است که ابزار تولید را کنترل می‌کنند و موجب تمرکز ثروت در دست بورژوازی همواره کوچک‌تر می‌شود. در بلندمدت این امر موجب ایجاد انحصارهایی می‌شود که می‌توانند از کارگران و همچنین مصرف‌کنندگان بهره‌کشی کنند. همزمان صفوف پرولتاریا با حضور بورژوازی سابق و افراد بیکار بزرگ می‌شود.

مارکس رقابت را دلیل دیگری برای شکست نظام سرمایه‌داری می‌دانست: تمایل به جهیدن به درون بازارهایی که سود در آنها فرآیندها است، گاهی اوقات بدون توجه به تقاضا، موجب افزایش تولید می‌شود. این تولید بیش از حد نه تنها به اتلاف بلکه به رکود و حتی سقوط کل نظام اقتصادی می‌انجامد.

سرمایه‌داری ماهیتاً برنامه‌ریزی نشده است و تنها پیچیدگی‌های بازار بر آن حاکم است - بحران‌های اقتصادی نتیجه اجتناب‌ناپذیر عدم تطابق عرضه و تقاضا است. بنابراین، رشد در اقتصاد سرمایه‌داری یک پیشرفت هموار و روان نیست بلکه با بحران‌های دوره‌ای - که مارکس معتقد بود دائماً بیشتر و بیشتر می‌شوند - دچار وقفه می‌شود. پرولتاریا تنگنای ناشی از این بحران‌ها را به شدت احساس می‌کند.

از نظر مارکس، این ضعف‌های ظاهراً برطرف‌ناشدنی در نظام اقتصادی سرمایه‌داری منجر به فروپاشی نهایی آن خواهد شد. او برای توضیح چگونگی وقوع این امر از ایده پیشنهادی جورج هگل، فیلسوف آلمانی، استفاده کرد. هگل نشان داد که چگونه مفاهیم متناقض در یک فرآیند دیالکتیک حل و فصل می‌شوند: هر ایده یا وضعیت امور («تز» اصلی)، حاوی یک تناقض («آنتی‌تز») است و از این تعارض یک مفهوم جدید و غنی‌تر («سنتز») به وجود می‌آید.

مارکس تناقض‌های ذاتی درون نظام‌های اقتصادی - که در تعارض بین گروه‌ها یا طبقات مختلف تجسم می‌یابد - را عامل تغییر تاریخی می‌دانست. او استثمار و بیگانگی پرولتاریا توسط بورژوازی در سرمایه‌داری را به عنوان مثالی از یک تناقض اجتماعی مورد تحلیل قرار می‌دهد، جایی که تز (سرمایه‌داری) شامل آنتی‌تز خاص خودش (کارگران استثمارشده) است. محنت و بیگانگی کارگران همراه با بی‌ثباتی ذاتی نظام اقتصادی سرمایه‌داری که از یک بحران وارد بحران دیگر می‌شود، منجر به ناآرامی‌های اجتماعی گسترده خواهد شد. انقلاب پرولتاریا برای ایجاد وارث

سرمایه‌داری در این پیشرفت تاریخی (سنتز) - کمونیسم - اجتناب‌ناپذیر و ضروری است. مارکس در واژگان پایانی مانیفست کمونیست، انقلاب را ترویج می‌کند: «پرولترها جز زنجیرهایشان چیزی برای از دست دادن ندارند. آنها جهانی برای به چنگ آوردن دارند. کارگران همه کشورها، متحد شوید!»

انقلاب

مارکس پیش‌بینی کرد که پس از سرنگونی بورژوازی، پرولتاریا بر ابزار تولید مسلط خواهد شد. در ابتدا این امر به مثابه چیزی است که مارکس «دیکتاتوری پرولتاریا» می‌نامید: نوعی سوسیالیسم که قدرت اقتصادی در دست اکثریت است. با این حال، این فقط اولین گام در جهت لغو مالکیت خصوصی به نفع مالکیت مشترک در یک حکومت کمونیستی خواهد بود.

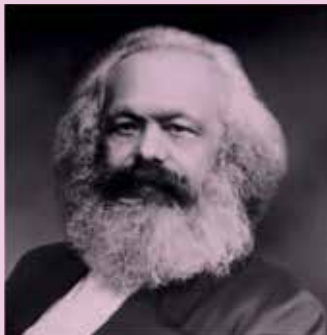
مارکس برخلاف تحلیل جامعی که از سرمایه‌داری داشت، درباره جزئیات نظام اقتصادی کمونیستی که جایگزین سرمایه‌داری می‌شود چیز چندانی ننوشت، به جز اینکه این نظام باید مبتنی بر مالکیت مشترک و اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده باشد تا انطباق عرضه و تقاضا را تضمین کند. از آنجا که کمونیسم همه شرارت‌ها و بی‌ثباتی‌های



بورژوازی... همه ملت‌ها را مجبور می‌کند، برای آنکه نابود نشوند، شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند.

کارل مارکس
فردریش انگلس





کارل مارکس

کارل مارکس در سال ۱۸۱۸ در شهر ترییر کشور پروس متولد شد. او پسر یک وکیل بود که از یهودیت به مسیحیت گرویده بود. مارکس در رشته حقوق تحصیل کرد اما به فلسفه علاقه‌مند شد و در این رشته دکتری خود را از دانشگاه پنا گرفت. مارکس در سال ۱۸۴۲ به کلن رفت و به روزنامه‌نگاری پرداخت، اما نظرات سوسیالیستی او خیلی زود با سانسور مواجه شد و او به همراه همسرش، جنی، به پاریس گریخت.

در پاریس بود که او با فردریش انگلس، یک صنعتگر متولد آلمان، ملاقات کرد و به همراه او در سال ۱۸۴۸ مانیفست کمونیست را نوشت. مارکس مدتی کوتاه پس از آن به آلمان برگشت، اما وقتی انقلاب‌ها سرکوب شدند عازم لندن شد و مابقی عمرش را در آنجا گذراند. او در آنجا زندگی خود را صرف نوشتن به‌ویژه کتاب سرمایه کرد. مارکس در سال ۱۸۸۳ علی‌رغم دریافت کمک مالی مستمر از سوی انگلس در فقر چشم از جهان فرو بست.

آثار مهم

۱۸۴۸، مانیفست حزب کمونیست (با همکاری فردریش انگلس)
 ۱۸۵۸، ره‌آوردی به نقد اقتصاد سیاسی
 ۱۸۶۷، ۱۸۸۵، ۱۸۹۴، سرمایه: نقدی بر اقتصاد سیاسی

کسانی همچون استالین و مانو تا چه اندازه «مارکسیستی» بود، محل مناقشه است، اما بسیاری از اقتصاددانان فروپاشی کمونیسم در بلوک شرق و آزادسازی اقتصاد چین را شهادی بر کاستی نظریه‌های مارکس تلقی کرده‌اند.

نظام‌های اقتصادی مختلط

در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، اروپای غربی «راه سومی» بین کمونیسم و سرمایه‌داری به‌وجود آورد. بسیاری از کشورهای اتحادیه اروپا هنوز دارای نظام‌های اقتصادی مختلط با درجات مختلفی از مداخله دولت و مالکیت هستند، اگرچه برخی از آنها، به‌ویژه بریتانیای کبیر، از اقتصاد مختلط به‌سمت سیاست اقتصادی لسه‌فر - که دولت نقش کمتری دارد - حرکت کرده‌اند. به‌رحال، با توجه به اینکه کمونیسم تا حد زیادی بی‌اعتبار شد و سقوط سرمایه‌داری نیز ظاهراً به اندازه‌ی دوران مارکس قریب‌الوقوع نیست، به نظر می‌رسد این نظریه مارکس که پویایی سرمایه‌داری منجر به بحران و انقلاب می‌شود اشتباه بوده است. با وجود این، نظریه اقتصادی مارکسیستی همچنان طرفدارانی دارد و بحران‌های مالی اخیر موجب ارزیابی مجدد ایده‌های آن شده است. افزایش نابرابری، تمرکز ثروت در دست تعداد معدودی شرکت بزرگ، بحران‌های اقتصادی مکرر و «تنگنای اعتباری» سال ۲۰۰۸ همگی موجب انتقاد از نظام اقتصادی بازار آزاد شده‌اند. جماعتی در حال رشد از متفکران - نه همگی از چپ سیاسی - عناصر انتقاد مارکس از سرمایه‌داری را جدی می‌گیرند، هر چند این انتقاد تا جایی پیش نمی‌رود که طرفدار انقلاب یا حتی سوسیالیسم باشند.

سرمایه‌داری را از بین می‌برد، مارکس آن را اوج پیشرفت تاریخی تلقی می‌کرد. جای تعجب نیست که انتقادات او از نظام اقتصادی سرمایه‌داری، با برخوردهای خصمانه مواجه شد. بیشتر اقتصاددانان در آن زمان، بازار آزاد را ابزاری برای تضمین رشد و شکوفایی اقتصادی - حداقل برای طبقه خاصی از مردم - می‌دانستند. به‌رحال مارکس، عمدتاً در میان متفکران سیاسی، بی‌بهره از هوادار نبود و پیش‌بینی او از انقلاب کمونیستی درست از آب درآمد - اگرچه این اتفاق در جایی رخ داد که او انتظارش را نداشت؛ در کشورهایی روستایی مانند روسیه و چین نه در اروپا و امریکای صنعتی.

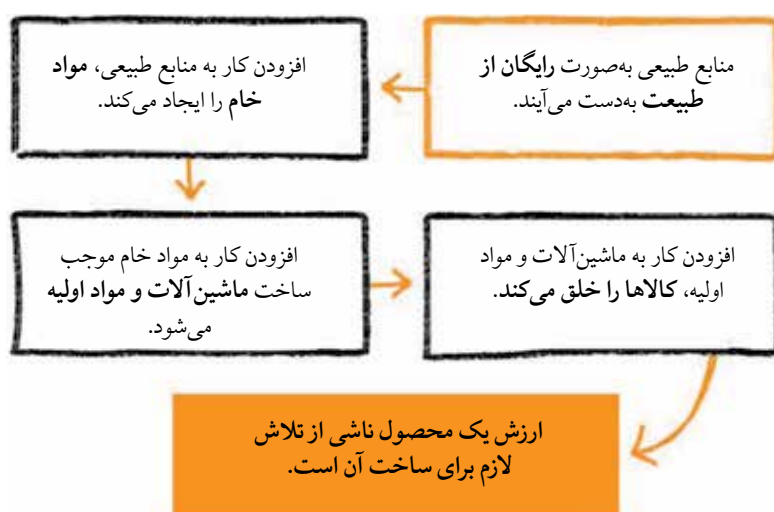
مارکس آنقدر زنده نماند تا تأسیس حکومت‌های کمونیستی همچون اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین را ببیند و نتوانست واقعیت میزان ناکارآمدی چنین نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی‌شده‌ای را پیش‌بینی کند. امروزه فقط تعداد انگشت‌شماری از نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی کمونیستی (کوبا، چین، لائوس، ویتنام، و کره شمالی) دوام آورده‌اند. اینکه حکومت کمونیستی این کشورها در دوران رهبری



در سال ۱۹۵۹، طرفداران انقلابی فیدل کاسترو قدرت را در کوبا در دست گرفتند. این انقلاب در ابتدا ملی‌گرایانه بود، اما خیلی زود و پس از هم‌پیمانی کاسترو با اتحاد جماهیر شوروی تبدیل به یک انقلاب کمونیستی شد.

ارزش یک محصول ناشی از تلاش لازم برای ساخت آن است

نظریه ارزش کار



پیچیده تر شد. آدام اسمیت (ص. ۶۱) و دیوید ریکاردو (ص. ۸۴)، اقتصاددانان کلاسیک، هرکدام یک نظریه ارزش درباره کار دارند، اما این کارل مارکس (ص. ۱۰۵)، فیلسوف آلمانی، بود که در اثر بزرگ خود، سرمایه، معروف ترین توصیف از نظریه ارزش کار را ارائه کرد.

کار و هزینه

ایده مارکس این بود که مقدار کار استفاده شده برای تولید یک کالا متناسب با ارزش آن است. این نظریه اغلب با استدلال زیر توجیه می شود. اگر اصلاح موی سر نیم ساعت زمان

اهمیت کار در تعیین ارزش کالاها تاریخیچه ای دارد که می توان آن را در نظرات فیلسوفان یونان باستان ردیابی کرد. این مفهوم از اواسط قرن هفدهم برای ۲۰۰ سال بر اندیشه اقتصادی مسلط بود. در جوامع بدوی و پیشاصنعتی، نقش کار در تعیین نرخ تبادل کالاها با یکدیگر نسبتاً مشخص و قابل فهم بود. اگر برای یک فرد ساخت تور ماهیگیری یک هفته طول می کشید، بعید بود که آن را با یک قاشق چوبی که ظرف یک صبح تراشیده شده بود عوض کند. باین حال، این مسئله با ظهور جوامع صنعتی نوین در قرن هجدهم



در این زمینه

کانون بحث
نظریه های ارزش

متفکر اصلی

کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳)

پیش از او

۱۶۶۲، ویلیام پتی، اقتصاددان انگلیسی، استدلال کرد که زمین هدیه رایگان طبیعت است، و از این رو هر نوع سرمایه ای ناشی از «کار گذشته» است.

۱۶۹۰، جان لاک، فیلسوف انگلیسی، استدلال کرد که کارگران سزاوار ثمره زحمات خود هستند.

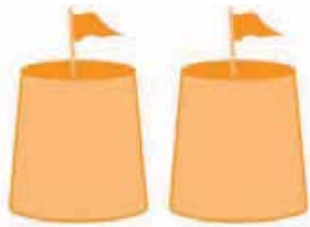
پس از او

۱۸۹۶، یوجین فون بوهم-باورک، اقتصاددان اتریشی، کتاب کارل مارکس و پایان نظام او را منتشر و انتقادات از نظریه ارزش کار مارکس را به طور خلاصه بیان کرد.

۱۹۴۲، پل سوئیزی، اقتصاددان رادیکال آمریکایی، نظریه توسعه سرمایه داری را منتشر کرده و از نظریه ارزش کار مارکس دفاع کرد.

همچنین ببینید: کشاورزی در اقتصاد ۳۹. تناقض‌نمای ارزش ۶۳. اقتصاد مارکسیستی ۱۰۵-۱۰۰. مطلوبیت و رضایت ۱۱۵-۱۱۴. عرضه و تقاضا ۱۱۳-۱۰۸. هزینه فرصت ۱۳۳. برنامه‌ریزی مرکزی ۱۴۷-۱۴۲.

وقتی نظریه ارزش کار بر اندیشه اقتصادی تسلط یافت، با انتقادات زیادی مواجه شد که مبتنی بر سوالات متناقضی بود:



اگر کار است که قلعه‌های شنی را می‌سازد، پس چرا هیچ ارزشی ندارند؟ پاسخ مارکس این بود که هر چیزی که با کار ساخته می‌شود ارزشمند نیست - کار را می‌توان روی کالاها بی نیز هدر داد که هیچ‌کس خواهان آنها نیست.



چگونه می‌توان یک شاهکار هنری را از روی میزان ساعات کاری که صرف ساختن آن شده است ارزیابی کرد؟ دفاع از این انتقاد آن است که یک اثر هنری بزرگ از این قاعده مستثنی است زیرا منحصر به فرد است. بنابراین، هیچ مقدار متوسطی از کار وجود ندارد که از طریق آن بتوان به قیمت دست یافت.



چگونه ارزش شراب‌های اعلایی که ۱۰ سال است بدون هیچ‌گونه کار اضافی انبار شده‌اند، افزایش می‌یابد؟ دفاع مربوطه در اینجا آن است که هزینه اضافی به کار افزوده می‌شود - که همان زمان انتظار برای جافتادن شراب است.

زمان و هزینه‌های تولید فولاد از سنگ آهن - به کار گرفت. می‌توان هزینه تمام نهاده‌های میانی را ردیابی کرد تا جایی که به منابع طبیعی اولیه رسید که رایگان هستند - بنابراین کل ارزش توسط کار خلق شده است.

مارکس خاطر نشان کرد که محاسبه ارزش هر کالا از این طریق بسیار دشوار است، بنابراین ارزش باید از طریق مجموع کار «متراکم‌شده» در کالا، تعیین شود. او همچنین گفت که این ارزش توسط مقدار «عادی» کاری تعیین می‌شود که انتظار داریم برای تولید کالا لازم باشد. ممکن است یک سلمانی ناکارآمد ظرف یک ساعت موهای یک شخص را کوتاه کند، اما هزینه اصلاح مو نباید بیش از ۲۰ دلار باشد. مارکس انکار نکرد که در کوتاه‌مدت عرضه و تقاضا در بازار بر ارزش یا قیمت کالاها اثر می‌گذارد، اما گفت که در بلندمدت ساختار اصلی و پویایی‌های نظام ارزش باید مبتنی بر کار باشد.



همه کالاها، به مثابه ارزش، کار انسانی تجسم یافته هستند.
کارل مارکس



ببرد، بر مبنای ۴۰ دلار در ساعت، این کار ۲۰ دلار ارزش دارد. اگر اصلاح مو به قیچی و برس‌هایی نیز نیاز داشته باشد که هزینه کل آن ۶۰ دلار باشد و به ازای هر بار اصلاح یک دلار از ارزش آنها (به سبب سایش) کم شود، ارزش کل اصلاح مو ۲۱ دلار است. از بین این ابزارها، هزینه خود قیچی ۲۰ دلار است، زیرا ۴۵ دقیقه کار لازم است تا از یک تکه فولاد - که بهای آن ۱۲/۵ دلار است - قیچی ساخته شود. همین استدلال را می‌توان برای توضیح اینکه چرا بهای یک تکه فولاد ۱۲/۵ دلار است - با دنبال کردن

شادی در کار

این اصل متعلق به نهاد بشری را از بین می‌برد، زیرا کارگران با آنچه می‌سازند بیگانه‌اند. افراد دیگر کنترلی بر خروجی خود ندارند؛ آنها صرفاً برای تولید محصولی استخدام می‌شوند که در آن از خلاقیت کمی برخوردار هستند و بعید است آن را مصرف کرده یا حتی مبادله کنند. ماهیت همکاری جامعه از بین می‌رود زیرا افراد در رقابت برای کسب شغل از دیگران دور می‌شوند. مارکس استدلال کرد که این جدایی از کارمان است که ما را ناشاد می‌کند.

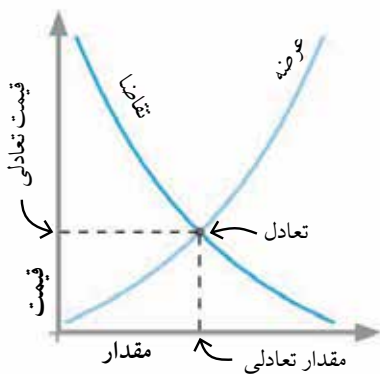
کارل مارکس استدلال کرد که افراد تمایل به ارتباط با انسان‌های دیگر دارند و این همان چیزی است که موجب شادی ما می‌شود. ما این میل را از طریق کار نشان می‌دهیم.

وقتی شخصی چیزی را می‌سازد، آن محصول شخصیت او را نشان می‌دهد. هنگامی که فرد دیگری این جنس را می‌خرد، سازنده خوشحال می‌شود زیرا نه تنها نیاز شخص دیگری را برآورده کرده بلکه خریدار نیز «خوبی» شخصیت تولیدکننده را تأیید کرده است. مارکس ادعا کرد که سرمایه‌داری

عرضه و تقاضا قیمت را تعیین می کنند

عرضه و تقاضا





این نمودار که مشهور به تقاطع مارشالی است رابطه بین عرضه و تقاضا را نشان می‌دهد. نقطه‌ای که در آن منحنی‌های عرضه و تقاضا همدیگر را قطع می‌کنند قیمت را مشخص می‌کند.

یا به سبب مقدار کمتر از آن محصول از دست می‌دهد، بر تقاضا و قیمت محصول اثر می‌گذارد.

آلفرد مارشال، اقتصاددان بریتانیایی، با استفاده از رویکرد نئوکلاسیکی جدید به تقاضا، بخش عرضه را تحلیل کرد. مارشال ملاحظه کرد که عرضه و تقاضا در کنار هم قیمت بازار را ایجاد می‌کنند. کار مارشال از این جهت مهم بود که او پویایی مختلف عرضه و تقاضا در بازارهای کوتاه‌مدت (مانند بازارهای کالاهای فاسدشدنی) در مقابل بازارهای بلندمدت (مانند طلا) را

عرضه و تقاضا از عناصر اساسی سازنده نظریه اقتصادی هستند. تعامل بین میزان محصول موجود در بازار و اشتیاق مصرف‌کنندگان برای خرید آن محصول، پایه و اساس بازارها را ایجاد می‌کند.

اهمیت عرضه و تقاضا در روابط اقتصادی از مدت‌ها پیش و از قرون وسطا مورد مطالعه قرار گرفته است. دانش اسکوئوس، دانشمند اسکاتلندی، تصدیق کرد که قیمت برای مصرف‌کننده باید منصفانه باشد، در عین حال هزینه‌های تولید را مدنظر بگیرد و از این‌رو از نظر تولیدکننده نیز منصفانه باشد. اقتصاددانان بعدی اثرات هزینه‌های طرف عرضه بر قیمت‌های نهایی را بررسی کردند و اقتصاددانانی همچون آدام اسمیت (ص. ۶۱) و دیوید ریکاردو (ص. ۸۴)، قیمت یک محصول را به میزان کار لازم برای تولید آن پیوند دادند. این ارتباط، نظریه ارزش کار نامیده می‌شود.

در دهه ۱۸۶۰ نظریه‌های اقتصادی جدید در حال شکل‌گیری بودند و ایده‌های تحت لوای مکتب نئوکلاسیک را به چالش کشیدند. این مکتب فکری نظریه مطلوبیت (صص. ۱۱۵-۱۱۴) را عرضه کرد؛ طبق این نظریه رضایتی که مصرف‌کننده از داشتن مقدار بیشتر از یک محصول به دست می‌آورد

در این زمینه

کانون بحث
نظریه‌های ارزش

متفکر اصلی

آلفرد مارشال (۱۸۴۲-۱۹۲۴)

پیش از او

حدود سال ۱۳۰۰، ابن تیمیه، دانشمند مسلمان، مطالعه‌ای درباره اثرات عرضه و تقاضا بر قیمت‌ها را منتشر کرد.

۱۶۹۱، جان لاک، فیلسوف انگلیسی، استدلال کرد که قیمت کالاها مستقیماً تحت تأثیر نسبت خریداران به فروشندگان است.

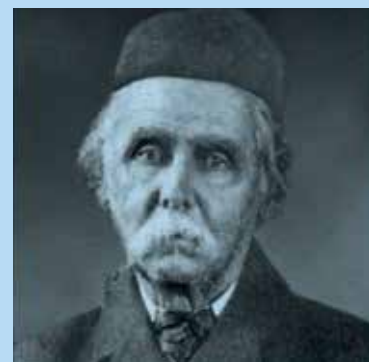
۱۸۱۷، دیوید ریکاردو، اقتصاددان بریتانیایی، نشان داد که قیمت‌ها عمدتاً متأثر از هزینه تولید هستند.

۱۸۷۴، لئون والراس، اقتصاددان فرانسوی، تعادل (موازنه) در بازارها را مورد مطالعه قرار داد.

پس از او

۱۹۳۶، جان مینارد کینز، اقتصاددان بریتانیایی، تقاضا و عرضه کل در اقتصاد را تبیین کرد.

آلفرد مارشال



آلفرد مارشال در سال ۱۸۴۲ در لندن انگلستان متولد شد. او در بخش کلاپام رشد کرد و سپس با

دانشگاهی بریستول انگلستان شد. او در سال ۱۸۸۵ به‌عنوان استاد اقتصاد سیاسی به کمبریج برگشت و تا زمان بازنشستگی‌اش در سال ۱۹۰۸ در این سمت باقی ماند. مارشال از حدود سال ۱۸۹۰ تا زمان مرگش در سال ۱۹۲۴، چهره بارز در علم اقتصاد بریتانیا محسوب می‌شد.

آثار مهم

۱۸۷۹، اقتصاد صنعت (با همکاری مری پیلی مارشال)

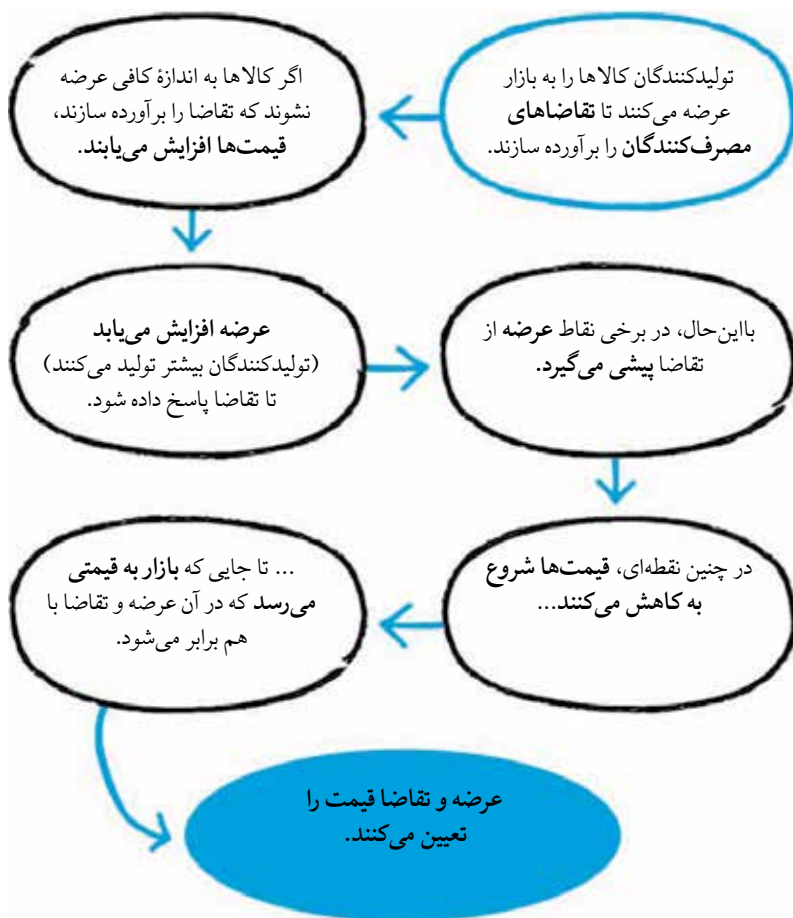
۱۸۹۰، اصول علم اقتصاد

۱۹۱۹، صنعت و تجارت

بورس تحصیلی به دانشگاه کمبریج رفت. مارشال در آنجا در رشته ریاضیات و سپس متافیزیک - با تمرکز بر اخلاق - تحصیل کرد. مطالعات او موجب شد که اقتصاد را به‌عنوان ابزاری عملی برای اجرای باورهای اخلاقی خود در نظر بگیرد.

مارشال در سال ۱۸۶۸ یک دوره تدریس را به‌عهده گرفت که مخصوص او و برای آموزش علم اخلاق ایجاد شده بود. علاقه او به این موضوع ادامه داشت تا اینکه بازدید وی از ایالات متحده در سال ۱۸۷۵ منجر به تمرکز بیشتر او بر اقتصاد سیاسی شد. مارشال در سال ۱۸۷۷ با مری پیلی، دانشجوی سابق خود، ازدواج کرد و رئیس کالج

همچنین ببینید: تناقض‌نمای ارزش ۶۳. نظریه ارزش کار ۱۰۷-۱۰۶. تعادل اقتصادی ۱۲۳-۱۱۸. مطلوبیت و رضایت ۱۱۵-۱۱۴. تناقض‌نماهای مخارج ۱۱۶-۱۱۷. کشش تقاضا ۱۲۵-۱۲۴. بازار رقابتی ۱۲۹-۱۲۶.



“
در هر صورت هرچه مقدار بیشتری از یک کالا برای فروش در بازار عرضه شود، قیمتی که در آن خریدار پیدا می‌شود کمتر است.

آلفرد مارشال

”
توضیح داد. او ریاضیات را در نظریه‌های اقتصادی به کار گرفت و «تقاطع مارشالی» را به وجود آورد: نموداری که عرضه و تقاضا را به صورت خطوطی متقاطع نشان می‌دهد. نقطه‌ای که در آن این دو خط همدیگر را قطع می‌کنند «قیمت تعادلی» است که نیازهای عرضه (تولیدکننده) و تقاضا (مصرف‌کننده) را به طور کامل هماهنگ و متوازن می‌کند.

قانون عرضه

مقدار محصولاتی که بنگاه برای تولید انتخاب می‌کند با توجه به قیمتی که می‌تواند بفروشد تعیین می‌شود. اگر هزینه‌های مختلف تولید (نیروی کار، مواد، ماشین‌آلات، و ساختمان‌ها) بیش از قیمتی باشد که بازار حاضر است برای محصول بپردازد، تولید بدون سود خواهد بود و از این رو کاهش می‌یابد یا متوقف می‌شود. از طرف دیگر، اگر قیمت محصول در بازار به شکل چشمگیری بیشتر از هزینه‌های تولید باشد، شرکت به دنبال گسترش تولید خواهد بود تا بتواند هرچه بیشتر سود کسب کند. این نظریه فرض می‌کند که بنگاه هیچ تأثیری بر قیمت بازار ندارد و باید قیمتی را بپذیرد که بازار تعیین می‌کند.

هزینه هر واحد تولید می‌توان میزان تولید را افزایش داد. ولی این فرض درست نیست. اگر ظرفیت کارخانه تولید رایانه تنها ۱۰۰ دستگاه در روز بوده ولی میزان تقاضا ۱۱۰ واحد باشد، تولیدکننده باید قضاوت کند که آیا احداث یک کارخانه جدید، با در نظر گرفتن هزینه‌های اضافی بسیار زیاد این کار، منطقی است یا اینکه کار درست‌تر آن است که رایانه‌ها را با قیمتی اندکی بیشتر بفروشد تا تقاضا را کاهش دهد و به ۱۰۰ دستگاه در روز برساند.

ماهیت تقاضا

قانون تقاضا نه از دید تولیدکننده بلکه مصرف‌کننده به قضیه نگاه می‌کند. با

برای مثال اگر هزینه تولید رایانه ۲۰۰ دلار باشد و قیمت آن در بازار به زیر ۲۰۰ دلار کاهش یابد، آنگاه تولید آن بدون سود خواهد بود. برعکس اگر قیمت رایانه در بازار ۱۰۰۰ دلار باشد، بنگاه تولیدکننده آن به دنبال تولید بیشتر خواهد بود تا سود خود را حداکثر کند. قانون عرضه را می‌توان با استفاده از یک منحنی عرضه به تصویر کشید (شکل صفحه قبل را ببینید)؛ هر نقطه از این منحنی به این سؤال پاسخ می‌دهد که بنگاه در هر قیمت، تمایل دارد چند واحد از محصول را بفروشد.

علاوه بر این، باید بین هزینه‌های ثابت و متغیر تفاوت قائل شد. در مثال بالا فرض بر این است که با ثابت ماندن

افزایش قیمت کالا، تقاضا ناگزیر کاهش می‌یابد (به استثنای کالاهای ضروری مانند داروها). دلیل این امر آن است که برخی از مصرف‌کنندگان دیگر توانایی خرید کالا را ندارند، یا اینکه تصمیم می‌گیرند که با صرف پول در جای دیگر لذت بیشتری کسب کنند.

از همان مثال قبلی استفاده می‌کنیم. اگر قیمت رایانه فقط ۵۰ دلار باشد، حجم فروش زیاد خواهد بود زیرا بیشتر مردم توانایی خرید یک دستگاه رایانه را خواهند داشت. از طرف دیگر اگر بهای رایانه ۱۰ هزار دلار باشد، تقاضا بسیار کم خواهد بود، زیرا فقط افراد بسیار ثروتمند توانایی خرید آنها را دارند. وقتی قیمت‌ها بالا می‌رود، تقاضا کاهش می‌یابد.

میزان کاهش قیمت برای تحریک تقاضا دارای محدودیت‌هایی است. اگر قیمت رایانه کمتر از ۵ دلار شود، هرکسی توانایی خرید یک دستگاه را دارد، اما هیچ‌کس به بیشتر از دو یا سه رایانه نیاز ندارد. مصرف‌کنندگان متوجه می‌شوند که بهتر است پولشان را صرف چیز دیگری کنند و تقاضا ثابت می‌ماند.

قیمت تنها عاملی نیست که بر تقاضا اثر

“

وقتی قیمت تقاضا با قیمت عرضه برابر باشد، میزان تولید تمایلی به افزایش یا کاهش ندارد؛ و در نقطه تعادل است.
آلفرد مارشال

”

می‌گذارد. سلیقه و نگرش مصرف‌کنندگان نیز عامل مهمی است. اگر محصولی تبدیل به مد روز شود، منحنی تقاضای کل به سمت راست انتقال می‌یابد؛ و مصرف‌کنندگان در هر قیمت، مقدار بیشتری را تقاضا می‌کنند. با توجه به ثابت ماندن موقعیت منحنی عرضه، این امر موجب افزایش قیمت می‌شود. از آنجا که می‌توان سلاخی مصرف‌کنندگان را از طریق تکنیک‌هایی مانند تبلیغات دستکاری کرد، پس تولیدکنندگان می‌توانند بر شکل و موقعیت منحنی تقاضا تأثیر بگذارند.

دستیابی به تعادل

مصرف‌کنندگان همواره به دنبال پرداخت پایین‌ترین قیمت ممکن و تولیدکنندگان

در پی فروش با بالاترین قیمت ممکن هستند. وقتی قیمت‌ها بیش از حد بالا باشد، مصرف‌کنندگان رغبت خود را از دست می‌دهند و از آن محصول روی می‌گردانند. برعکس، اگر قیمت‌ها خیلی پایین باشد، از نظر مالی منطقی نیست که تولیدکننده به تولید خود ادامه دهد. باید به یک حد میان‌رضایت‌آور دست یافت - یک قیمت تعادلی که مورد پذیرش مصرف‌کننده و تولیدکننده باشد. این قیمت در نقطه‌ای یافت می‌شود که منحنی عرضه منحنی تقاضا را قطع می‌کند و قیمتی به دست می‌آید که در آن مصرف‌کنندگان از پرداخت بها و تولیدکنندگان از فروش محصول راضی هستند.

عوامل زیادی این قوانین نسبتاً ساده را پیچیده می‌کنند. موقعیت و اندازه بازار و همچنین زمان در تعیین قیمت بسیار مهم هستند. قیمتی که در آن تولیدکنندگان از فروش محصول راضی هستند تنها تحت تأثیر هزینه‌های تولید نیست.

برای مثال، غرفه‌ای را در بازار در نظر بگیرید که میوه‌های تازه می‌فروشد. کشاورز قبلاً با پرداخت هزینه‌های تولید، خرید بذر، دستمزد نیروی کار در مراحل کاشت و برداشت، و هزینه حمل‌ونقل، محصولات خود را به غرفه رسانده است. او می‌داند برای کسب سود باید هر سیب را به قیمت ۱/۲۰ دلار به فروش برساند. بنابراین، در ابتدای روز او تصمیم می‌گیرد که سیب را به قیمت ۱/۲۰ دلار به بازار عرضه کند. اگر فروش او خوب باشد، ممکن است احساس کند که می‌تواند پول بیشتری به دست بیاورد و از این‌رو قیمت را به ۱/۲۵ دلار افزایش می‌دهد. این امر ممکن است موجب کندی فروش شود، اما اگر او موفق شود



میوه‌فروشان ممکن است مجبور شوند که در پایان روز سیب‌های فروخته‌نشده را دور بریزند. ضرورت فروش به موقع عامل مهمی در تعیین قیمت فروش کالاهای فاسدشدنی است.

فراگیرتر باشد، احتمال اینکه محصول به قیمت تعادلی خود برسد بیشتر است. این امر هر تغییر جزئی در قیمت بازار را مهم می‌کند و هر تغییری موجب آشفتگی خرید و فروش می‌شود.

هرچند این مثال‌ها پیچیدگی‌های بیشتری را به بازار می‌افزایند، اما آنها به این قاعده اصلی پایبند هستند که عرضه‌کنندگان، محصول را فقط با قیمتی به فروش می‌رسانند که از نظر ایشان قابل قبول است، درحالی‌که خریداران فقط با قیمتی می‌خرند که به نظرشان منطقی است.

همه این مثال‌ها مربوط به بازاری است که کالاهای فیزیکی در آن معامله می‌شود، ولی عرضه و تقاضا در سرتاسر استدلال اقتصادی مطرح است. برای نمونه این مدل برای بازار کار قابل استفاده است. در این بازار، فرد عرضه‌کننده است و نیروی کار خود را می‌فروشد و کارفرمایان همان مصرف‌کنندگان بوده و به دنبال خرید نیروی کار در کمترین قیمت ممکن هستند. بازارهای پول نیز در قالب یک نظام عرضه و تقاضا مورد تحلیل قرار می‌گیرند؛ در این بازارها نرخ بهره نقش قیمت را ایفا می‌کند.

اقتصاددانان کار مارشال را تحلیل «تعادل جزئی» می‌نامند زیرا نشان می‌دهد که چگونه یک بازار منفرد به واسطه نیروهای عرضه و تقاضا به تعادل یا توازن می‌رسد. با این حال، نظام اقتصادی متشکل از بازارهای مختلف زیادی است که با یکدیگر در تعامل هستند. این سؤال که چگونه تمام این بازارها می‌توانند به وضعیت «تعادل عمومی» برسند، مسئله پیچیده‌ای است که در قرن نوزدهم توسط لئون والراس (ص. ۱۲۰) مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.



تولیدکنندگان کالاهایی مانند کوکاکولا ممکن است از طریق تبلیغاتی که محصول و نام تجاری را ترویج می‌کند بر تقاضا تأثیر بگذارند. با افزایش تقاضا، قیمت محصول نیز ممکن است افزایش یابد.

کشاورز با توجه به فروش خود در این دوره تصمیم می‌گیرد که برای فصل برداشت بعدی چه مقدار درخت سیب بکار و بدین ترتیب بازار در نهایت به تعادل می‌رسد.

بازار کشاورز تحت تأثیر میزان فاصله نیز هست. صرفاً شعاع مشخصی وجود دارد که در آن فروش محصولات او از نظر اقتصادی منطقی است. به عنوان مثال هزینه‌های حمل سیب‌های کشاورز به خارج از کشور موجب می‌شود که قیمت‌های او با تولیدکنندگان داخلی کشورهای مقصد غیرقابل رقابت باشد. این بدان معناست که کشاورز تا حدی آزاد است که قیمت‌های خود را کمی بالاتر تعیین کند، زیرا مشتریان او برای یافتن گزینه‌های جانشین نمی‌توانند سفر کنند. سناریوی متضاد برای تولیدکننده

میوه، بازار کالاهای جهانی همچون طلا است. در این بازار بلندمدت، دارنده طلا به لحاظ زمان فروش تحت فشار نیست. او می‌تواند مطمئن باشد که طلا ارزش خود را حفظ خواهد کرد. هرچه بازار بزرگ‌تر بوده و هرچه شناخت از بازار

کل موجودی سیب خود را بفروشد راضی خواهد بود. با این حال، اگر اواخر روز نزدیک باشد و کشاورز متوجه شود که مقداری از سیب‌ها فروش نرفته، ممکن است تصمیم بگیرد تا قیمت را به ۱/۱۵ دلار کاهش دهد تا مانع از آن شود سیب‌های باقی‌مانده - که احتمالاً پیش از آنکه فرصت دیگری برای فروششان به دست آید می‌گنندند - روی دست بمانند.

در این مثال، هزینه‌های تولید ثابت هستند و ضرورت فروش محصول، عامل فشارآور است. این موضوع برای نشان دادن تفاوت‌های بین بازارهای کوتاه‌مدت و بلندمدت مفید است.

“

قیمت هر کالا بر اساس نسبت تعداد خریداران و فروشندگان افزایش یا کاهش می‌یابد... [این قاعده] به طور فراگیر در تمام چیزهایی که خرید و فروش می‌شوند برقرار است.

جان لاک

”

شما از آخرین شکلات کمتر از اولین شکلات لذت می‌برید

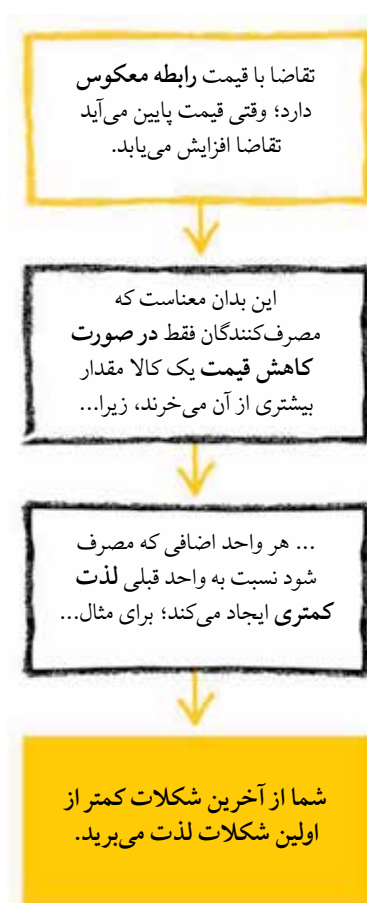
مطلوبیت و رضایت



است. مطلوبیت نهایی به تغییرات «حاشیه‌ای»، همچون خوردن یک شکلات بیشتر، اشاره دارد. ویلیام جونز، اقتصاددان بریتانیایی، در کتاب نظریه اقتصاد سیاسی (۱۸۷۱) خود نشان داد که مطلوبیت را می‌توان به نحوی اندازه‌گیری کرد که به مقدار کالای در دسترس مرتبط باشد.

منحنی‌های تقاضا

مفهوم دی.ام.یو وقتی مهم‌تر شد که اقتصاددانان تلاش کردند بفهمند چه چیزی قیمت کالاها را تعیین می‌کند. اگر همه به‌طور گسترده توافق کنند که هر شکلات اضافی مطلوبیت کمتری را می‌افزاید، پس منطقی است که ما تنها در صورت کاهش قیمت، شکلات‌های بیشتری تقاضا کنیم زیرا شکلات‌های اضافی لذت کمتری به ما می‌دهند - از این رو فقط در صورت بهای کمتر آنها را می‌خریم. پس تقاضای حاصله رابطه منفی با قیمت دارد و در کنار عرضه به تعیین تعادل یا «قیمت طبیعی» شکلات کمک خواهد کرد. موارد استثنایی قابل توجه زیادی در قانون دی.ام.یو وجود دارد، مانند یافتن آخرین قطعه از پازل، که بسیار



ارسطو اولین کسی بود که متوجه شد استفاده بیش از حد از یک چیز سودمند، بی‌فایده است. این ایده که هرچه بیشتر از یک محصول مصرف کنیم، به میزان رضایت ما کمتر اضافه می‌شود در نظریه اقتصادی با عنوان قانون مطلوبیت نهایی (دی.ام.یو) مطرح شده

در این زمینه

کانون بحث
نظریه‌های ارزش

متفکر اصلی

ویلیام جونز (۱۸۸۲-۱۸۳۵)

پیش از او

۱۸۷۱، کارل منگر، اقتصاددان اتریشی، به سبب مطرح کردن نظریه مطلوبیت نهایی نزولی در کتاب اصول علم اقتصاد خود مورد ستایش قرار گرفت.

پس از او

۱۸۹۰، آلفرد مارشال، اقتصاددان آمریکایی، در کتاب اصول علم اقتصاد خود با به‌کارگیری مطلوبیت‌های نهایی، منحنی تقاضا را خلق کرد.

۱۹۴۴، جان فون نیومن و اسکار مورگنسترن، اقتصاددانان آمریکایی، نظریه مطلوبیت را به وضعیت‌هایی با پیامدهای غیرقطعی بسط داد.

۱۹۵۳، موریس آله، اقتصاددان فرانسوی، در کتاب رفتار انسان عقلانی در هنگام ریسک نشان داد که چگونه رفتار افراد متفاوت از چیزی است که نظریه مطلوبیت پیش‌بینی می‌کند.



ویلیام جونز

ویلیام جونز در سال ۱۸۳۵ در لیورپول انگلستان متولد شد. پدر او تاجر آهن بود. از آنجا که پدرش درباره موضوعات اقتصادی و حقوقی مطلب می‌نوشت، علاقه به علم اقتصاد در ویلیام شکل گرفت. در سال ۱۸۵۵، پدر او ورشکست شد و نگرانی مالی ویلیام را مجبور کرد تحصیل در رشته علوم طبیعی کالج دانشگاهی لندن (یو. سی. ال) را متوقف کند و در استرالیا به‌عنوان تحلیلگر مشغول به کار شود. پنج سال بعد او به یو. سی. ال بازگشت و تحصیلات خود را به پایان رساند.

جونز در سال ۱۸۶۳ در منچستر مدرس دانشگاه شد. او در آنجا با هریت تیلور آشنا شد و ازدواج کرد. در سال ۱۸۷۶ جونز در دانشگاه یو. سی. ال به سمت استادی رسید و از این‌رو خانواده به لندن نقل مکان کرد. جونز علی‌رغم درگیری با بیماری، نویسنده‌ای توانا و مهم در زمینه‌های اقتصادی و منطقی بود. او به‌سبب ساخت یک پیاپای منطقی مشهور است؛ این دستگاه یک رایانه مکانیکی ابتدایی بود که می‌توانست صحت یک استدلال را تحلیل کند. جونز در سال ۱۸۸۲ و در حالی که تنها ۴۷ سال داشت در یک حادثه غرق شد.

آثار مهم

۱۸۶۵، پرسش‌هایی درباره زغال سنگ

۱۸۷۱، نظریه اقتصاد سیاسی

۱۸۱۸، اصول علم

همچنین ببینید: تناقض‌نمای ارزش ۶۳. نظریه ارزش کار ۱۰۷-۱۰۶. عرضه و تقاضا ۱۱۳-۱۰۸. ریسک و نااطمینانی ۱۶۳-۱۶۲.

مطلوبیت کل جامعه باید افزایش یابد.

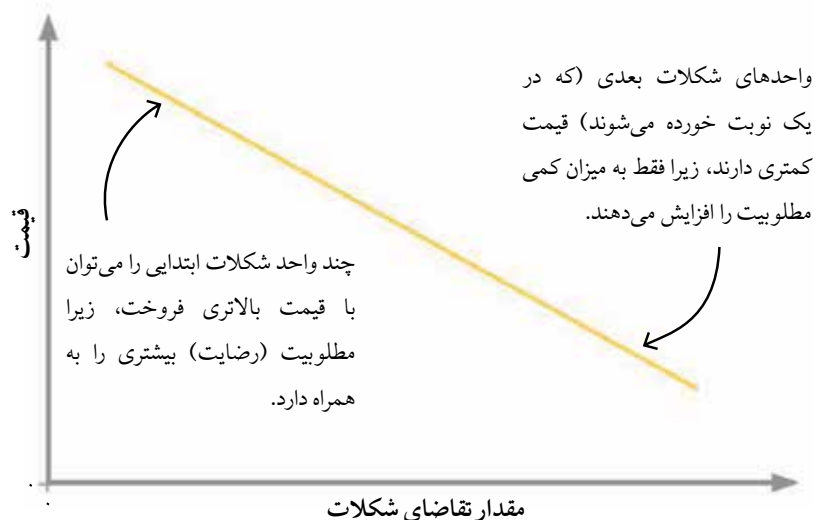
نظریه مطلوبیت به وضعیت‌هایی تعمیم یافته است که در آنها افراد مجبور هستند در شرایط نااطمینانی و ریسک تصمیم‌گیری کنند. در چنین مواردی آنها بر اساس ترجیحات خود نسبت به کالاها و ارزیابی‌شان از احتمال پیامدهای مختلف تصمیم می‌گیرند. در دهه ۱۹۵۰، لئونارد جی سوج، ریاضی‌دان امریکایی، نشان داد که چگونه افراد گزینه‌های مختلف را انتخاب می‌کنند - تصمیمات نه تنها تحت تأثیر سطوح مطلوبیتی است که افراد به کالاها نسبت می‌دهند، بلکه متأثر از نحوه برخورد آنها با ریسک نیز هست: افراد ریسک‌گریز دست به انتخاب‌هایی می‌زنند که سطح ریسک را به حداقل برساند.

رضایت‌آور است. به نظر می‌رسد که کالاها اعتیادآور مانند مواد مخدر یا الکل نیز استثنا هستند، یعنی هرچه بیشتر مصرف شوند لذت بیشتری ایجاد می‌کنند. این اصل مفروضات خاصی نیز دارد، از جمله اینکه «مصرف باید پشت سر هم باشد». برای مثال، خوردن یک جعبه شکلات با هم بیشتر محتمل است که اصل دی.ام.یورا اثبات کند تا خوردن آنها در طول یک روز.

ره‌آورد‌های سازنده

دی.ام.یو کاربردهای مهمی دارد، از جمله توجیه توزیع برابرتر درآمد جهت ایجاد رفاه بیشتر برای جامعه. اگر قرار باشد دولت یک دلار از یک فرد بسیار ثروتمند بگیرد و آن را به یک فرد بسیار فقیر بدهد،

مفهوم مطلوبیت نهایی نزولی در رابطه معکوس عرضه و تقاضا مشهود است. هرچه یک فرد از یک محصول مقدار بیشتری داشته باشد، برای هر واحد از آن حاضر است بهای کمتری بپردازد.



وقتی قیمت بالا می‌رود، برخی افراد بیشتر می‌خرند

تناقض‌نماهای مخارج



می‌شد. فقیرترین طبقات کارگر بخش عمده‌ای از درآمد خود را صرف خرید نان می‌کردند؛ غذایی که برای زندگی ضروری بود و نسبت به ماده غذایی لوکسی مانند گوشت، پست به‌نظر می‌رسید. مارشال گفت که با افزایش قیمت نان، فقیرترین افراد مجبور بودند بخش بیشتری از درآمد خود را صرف نان کنند تا کالری کافی برای زنده‌ماندن به‌دست بیاورند - آنها مجبور بودند که به جای گوشت نان بخرند. در نتیجه، اگر قیمت نان افزایش می‌یافت، تقاضا برای آن بیشتر می‌شد.

کالای پست و فقرا

کالاهای گیفن متکی بر تعدادی مفروضات هستند. نخست، کالای پست آن کالایی است که مردم در صورت افزایش درآمد،

در سال ۱۸۹۵، آلفرد مارشال (ص. ۱۱۰)، اقتصاددان بریتانیایی، نشان داد که چگونه عرضه و تقاضا قیمت کالاها را تعیین می‌کنند. او قواعد کلی را توضیح داد - از جمله اینکه هرچه قیمت کمتر باشد، تقاضا بیشتر است - و سپس نشان داد که یک استثنای جالب می‌تواند وجود داشته باشد. مارشال اظهار داشت که افزایش قیمت، در برخی شرایط، می‌تواند باعث افزایش تعجب‌آور تقاضا شود. او کشف این مورد استثنایی را به سر رابرت گیفن، اقتصاددان و آماردان اسکاتلندی مشهور آن زمان، نسبت داد. امروزه کالاهایی که تقاضای آنها با افزایش قیمت بیشتر می‌شود معروف به کالاهای گیفن هستند. نان اولین کالای گیفن بود که برای فقیرترین اقشار بریتانیا در قرن نوزدهم مهم‌ترین ماده غذایی ضروری محسوب

در این زمینه

کانون بحث
تصمیم‌گیری

متفکر اصلی

رابرت گیفن (۱۸۳۷-۱۹۱۰)

پیش از او

۱۸۷۱، کارل منگر، ریاضی‌دان اتریشی، نشان داد که چگونه تقاضا برای کالاها از طریق مطلوبیت نهایی آنها تعیین می‌شود.

پس از او

۱۹۰۹، فرانسیس اجورث، اقتصاددان بریتانیایی، در مقاله ماهیت تجارت آزاد، وجود کالاهای گیفن را مورد تردید قرار داد.

۱۹۴۷، جورج استیگلر، اقتصاددانان

امریکایی، در کتاب یادداشت‌هایی درباره تاریخچه تناقض‌نمای گیفن مثال‌های مارشال درباره کالاهای گیفن را رد کرد.

۲۰۰۷، رابرت جنسن و نولان میلر، استادان دانشگاه اهل ایالات متحده، در مقاله رفتار گیفن: نظریه و شواهد - که از وجود کالای گیفن در مناطق شهری فقیرنشین چین خبر می‌داد - این بحث را احیا کردند.



همچنین ببینید: عرضه و تقاضا ۱۱۳-۱۰۸. کشش تقاضا ۱۲۵-۱۲۴. مصرف خودنمایانه ۱۳۶.



دختری در بنگلادش برنج می‌خرد؛ دولت در این کشور در سال ۲۰۱۱ برای بهبود امنیت غذایی فقرا، برای قیمت مواد غذایی ضروری یارانه پرداخت می‌کرد.

نمی‌توان گفت کالاهای گیفن اصلاً وجود ندارند، اما نادر هستند: شواهدی در زمینه‌های خاص به دست می‌آید، ولی برخی از معروف‌ترین موارد مشکوک هستند. باین‌حال اقتصاددانان همچنان به جست‌وجوی نمونه‌ها ادامه می‌دهند. رابرت جنسن و نولان میلر، اقتصاددانان هاروارد، در مطالعه‌ای مربوط به سال ۲۰۰۷، شواهدی از رفتار گیفن را در تقاضای برنج میان خانواده‌های فقیر در چین ارائه دادند.

کالای گیفن را چنین خاص می‌کند این است که چون فقرا بخش اعظمی از درآمد خود را صرف نان می‌کنند، اثر درآمدی چنان بزرگ است که بر اثر جانشینی می‌چربد و از این‌رو با افزایش قیمت، افراد نان بیشتری می‌خرند. مثال دیگری از کالای گیفن مربوط به سیب‌زمینی در دوران قحطی سیب زمینی ایرلند بین سال‌های ۱۸۴۲ تا ۱۸۵۳ است؛ در آن دوره ظاهراً افزایش قیمت موجب افزایش تقاضا برای سیب‌زمینی شد.

شواهد مبهم

مارشال به سبب آنکه بدون هیچ‌گونه شواهد مستدلی مدعی وجود کالایی شده بود که قاعده اساسی تقاضا را نقض می‌کند از سوی فرانسیس اجورث (۱۹۲۶-۱۸۴۵)، دیگر اقتصاددان بریتانیایی، مورد نقد قرار گرفت. کالاهای گیفن، به لحاظ نظری، با رفتار مصرف‌کنندگان - تعامل اثرات درآمدی و جانشینی - که مبنای منحنی‌های تقاضا هستند سازگار می‌باشند. هر چند

کمتر از آن می‌خرند زیرا گزینه‌های بهتری وجود دارد - در مثال اخیر گوشت نسبت به نان برتری دارد. دوم، مصرف‌کننده باید بخش زیادی از درآمد خود را صرف این محصول کند، به دلیل این واقعیت که این مسئله به فقیرترین بخش جامعه مربوط است. در نهایت هیچ جایگزینی برای این محصول وجود ندارد. در مثال نان، هیچ ماده غذایی ضروری ارزان‌تر دیگری وجود ندارد.

با توجه به این مفروضات، افزایش قیمت نان دو اثر به وجود می‌آورد. این امر موجب می‌شود که افراد نان کمتری بخرند زیرا رضایتی که به‌ازای صرف هر پوند ایجاد می‌کند در مقایسه با کالاهای دیگر کاهش می‌یابد. این اثر جانشینی باعث می‌شود که نان از قاعده کلی قیمت بالاتر - تقاضای کمتر پیروی کند. باین‌حال، با افزایش قیمت نان، قدرت تخصیص درآمد به کالاهای دیگر نیز کاهش می‌یابد و از آنجا که نان کالای پست است این درآمد پایین‌تر موجب افزایش تقاضا برای نان می‌شود. آنچه

نسبت به همتایان ارزان‌ترش کیفیت خیلی بالاتری داشته باشد. اگر قیمت به قدری پایین بیاید که اقشار کم‌درآمد هم توان خرید چنین کالاهایی داشته باشند، ثروتمندان دیگر از آنها نمی‌خرند.

شواهد فراوانی از این رفتار در بازار خودروهای لوکس، شامپاین، ساعت و برخی برندهای خاص پوشاک وجود دارد. کاهش قیمت‌ها ممکن است موجب افزایش فروش موقت فروشنده‌ها شود، اما پس از آن فروش شروع به کاهش می‌کند.

کالاهای وبلن به اسم تورستین وبلن، اقتصاددان امریکایی که نظریه «مصرف خودنمایانه» (ص. ۱۳۶) را تدوین کرد، نامگذاری شده‌اند. این کالاها عجیب هستند زیرا تقاضا برای آنها با بالارفتن قیمتشان افزایش می‌یابد. باین‌حال، برخلاف کالاهای گیفن، که باید پست باشند، این کالاها باید نشان‌دهنده شأن بالا باشند.

تمایل به پرداخت قیمت‌های بالاتر، به‌رخ‌کشاندن ثروت است نه دستیابی به کیفیت بهتر. بنابراین، یک کالای وبلن واقعی نباید

کالاهای وبلن



یک لیموزین رولز رویس جدید در استان شانگهای چین به نمایش درمی‌آید. اقتصاددانان معتقدند که خودروهای لوکس به دلیل قیمت بالای آنها مورد پسند هستند.

نظام بازارهای آزاد باثبات است

تعادل اقتصادی





لئون والراس استدلال کرد که مجموع کل تقاضای مازاد در یک نظام اقتصادی برابر با صفر است. در اقتصادی که فقط سیب و گیلاس دارد، تقاضای مازاد سیب به معنای عرضه بیش از حد گیلاس است.

اقتصاددانی به نام یوهان فون تونن معادلاتی را برای دستمزد منصفانه کار و سودآورترین استفاده از زمین ارائه کرد. در فرانسه لئون والراس، فردی دانشگاهی که بعداً از او به عنوان «بزرگ‌ترین اقتصاددان» یاد شد، در تلاش بود تا یک چارچوب علمی کامل مبتنی بر ریاضی برای این رشته پیدا کند. والراس سخت معتقد بود که می‌توان قوانینی اقتصادی را کشف کرد که اقتصاد را به یک «علم اخلاقی محض» (توصیف‌گر رفتار انسانی) تبدیل می‌کند که مکمل «علم طبیعی محض» نیوتن است. او نظریه تعادل عمومی را برای توضیح تولید، مصرف

از مدت‌ها پیش نزد اقتصاددان این ایده جذاب مطرح بوده است که نظام اقتصادی شاید با همان پیش‌بینی‌پذیری ریاضی‌وار قوانین علمی - مثل قوانین حرکت نیوتن - رفتار می‌کند. قوانین نیوتن کل جهان فیزیکی پیچیده و پرتکاپورا به سه رابطه ریاضی ساده و معتبر تقلیل می‌دهد. آیا می‌توان روابط مشابهی را در دنیای پیچیده و متغیر بازارها کشف کرد؟

در سال ۱۸۵۱ یک استاد بریتانیایی به نام فرانسیس اجورث کتاب روحيات ریاضی - که یک مطالعه ابتدایی مبتنی بر ریاضی روی علم اقتصاد است - را منتشر کرد. او دریافت که علم اقتصاد با متغیرها سروکار دارد به این معنا که می‌توان آن را برحسب معادلات بیان کرد. اجورث از منظر مطلوبیت‌گرایی به منافع اقتصادی می‌اندیشید. به عبارت دیگر او معتقد بود که پیامدها را می‌توان براساس واحدهای شادی یا لذت اندازه‌گیری کرد.

اقتصاددانان دیگری نیز شیفته ایده رویکرد ریاضی شدند. در آلمان

در این زمینه

کانون بحث

بازارها و بنگاه‌ها

متفکر اصلی

لئون والراس (۱۸۳۴-۱۹۱۰)

پیش از او

۱۸۵۱، فرانسیس اجورث در کتاب روحيات ریاضی یک ارزیابی ریاضی از علم اقتصاد ارائه داد.

پس از او

۱۹۰۶، ویلفردو پارتو، نظریه جدیدی درباره تعادل مطرح کرد که سازگاری انگیزه‌ها و محدودیت‌های افراد را در نظر می‌گرفت.

دهه ۱۹۳۰، جان هیکس، اسکار لانگه، موریس آله، پل ای. سامونلسون و دیگران به بسط نظریه تعادل عمومی ادامه دادند. ۱۹۵۴، کنث آرو و جرارد دیرو یک اثبات ریاضی برای تعادل عمومی ارائه دادند.

لئون والراس



اقتصاد است. او حس عدالت اجتماعی شدیدی داشت و کارزاری برای ملی‌شدن زمین به راه انداخت که مقدمه‌ای برای توزیع برابر زمین شد. او در سال ۱۸۹۲ به شهر آرام کلارنس مشرف به دریاچه ژنو رفت؛ در آنجا ماهیگیری می‌کرد و در مورد علم اقتصاد می‌اندیشید تا اینکه در سال ۱۹۱۰ درگذشت.

آثار مهم

۱۸۷۴، اصول علم اقتصاد محض

۱۸۹۶، مطالعاتی در اقتصاد اجتماعی

۱۸۹۸، مطالعاتی در اقتصاد کاربردی

ماری اسپریت لئون والراس در سال ۱۸۳۴ در ژرماندی فرانسه متولد شد. در جوانی شیفته سبک زندگی بوهمی‌های پاریس شد، اما پدرش او را متقاعد کرد که یکی از تکالیف رومانیتیک آینده تبدیل کردن اقتصاد به علم است. والراس مجاب شد - گرچه به زندگی بوهمی خود ادامه داد تا اینکه که در سال ۱۸۷۰، در شرایط فقر و تنگدستی، به‌عنوان استاد اقتصاد به لوزان رفت. در آنجا بود که او نظریه تعادل عمومی خود را مطرح کرد.

والراس معتقد بود که سازماندهی جامعه موضوعی مربوط به «هنر» و خارج از حوزه علم

همچنین ببینید: جریان دایره‌ای اقتصاد ۴۵-۴۰. اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. عرضه و تقاضا ۱۱۳-۱۰۸. کارایی و انصاف ۱۳۱-۱۳۰. بازارها و پیامدهای اجتماعی ۲۱۳-۲۱۰. پیچیدگی و آشوب ۲۷۹-۲۷۸.

و تقاضا کاملاً متعادل هستند و هیچ کمبود یا مازادی وجود ندارد. والراس این ایده درباره تعادل را برای کل نظام اقتصادی به کار گرفت تا نظریه تعادل عمومی را بسازد. این نظریه مبتنی بر این فرض بود که وقتی در یک عرضه مازاد کالا وجود دارد، قیمت‌ها حتماً

در بازار ۲۰ دلار است. در یک بازار محلی، صاحبان فروشگاه ۱۰۰ دستگاه تلفن همراه دارند که برای هر یک ۲۰ دلار دریافت می‌کنند. اگر ۱۰۰ خریدار به بازار سر بزنند و هر کدام حاضر به پرداخت ۲۰ دلار باشند، بازار تلفن‌های همراه ارزان در تعادل است زیرا عرضه

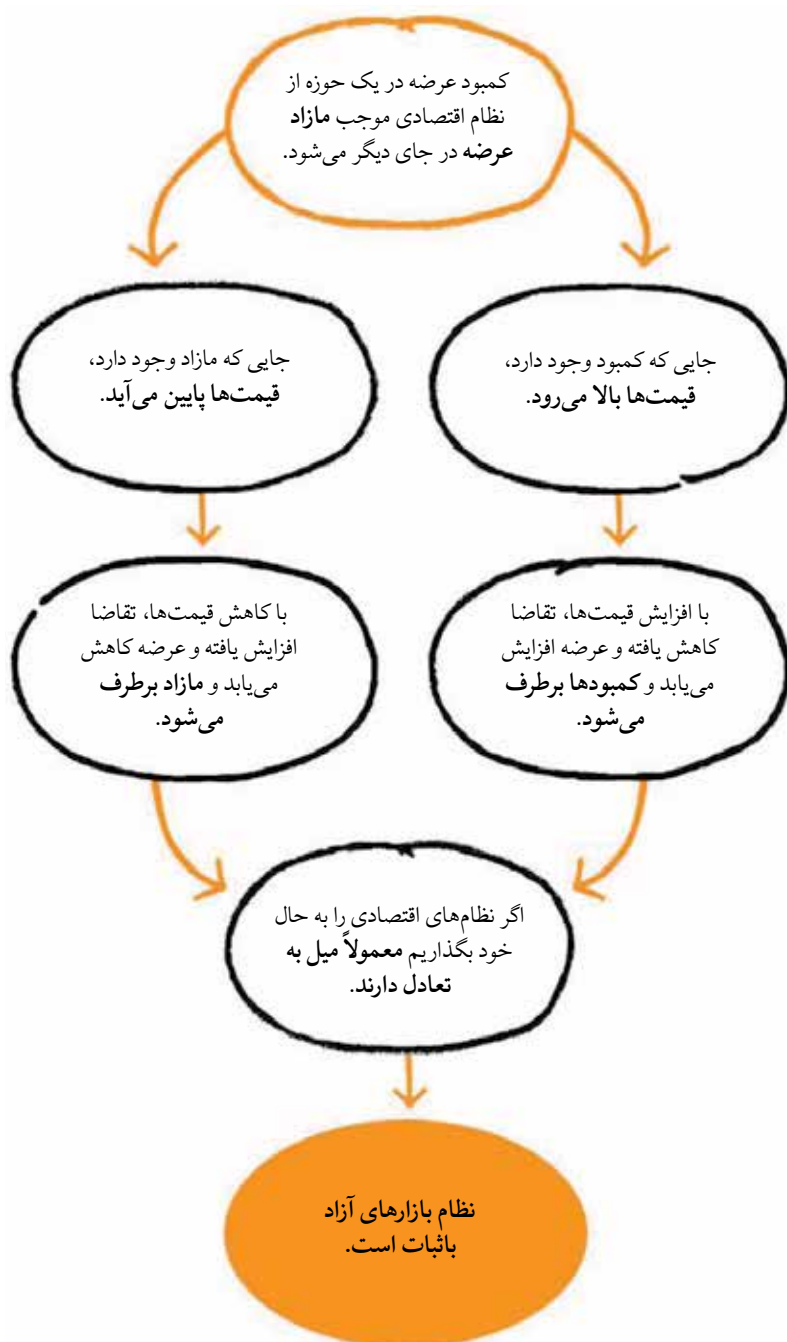
و قیمت‌ها در کل یک نظام اقتصادی طراحی کرد.

عرضه و تقاضا

والراس بر این موضوع متمرکز شد که مبادلات چگونه انجام می‌گیرند؛ یعنی قیمت کالاها، مقدار کالاها و تقاضا برای کالاها چگونه بر هم تأثیر می‌گذارند. به عبارت دیگر، او در تلاش بود تا دقیقاً مشخص کند عرضه و تقاضا چگونه محاسبه می‌شوند. او معتقد بود که ارزش فروش هر چیزی اساساً به *rareté* آن بستگی دارد - *rareté* به معنای «کمپایی» است، اما والراس آن را به کار گرفت تا بیان کند که شدت نیاز به هر چیزی چقدر است. از این منظر، والراس با بسیاری از هم‌عصرانش، از جمله اجورث و استنلی جونز (ص. ۱۱۵) که معتقد بودند مطلوبیت - چه در قالب لذت چه سودمندی - کلید ارزش است، اختلاف نظر داشت. والراس شروع به ساخت مدل‌های ریاضی کرد تا رابطه بین عرضه و تقاضا را توصیف کند. این مدل‌ها آشکار ساخت که با افزایش قیمت، تقاضا کاهش می‌یابد و عرضه بالا می‌رود. جایی که تقاضا و عرضه با هم برابر شوند، بازار در وضعیت تعادل یا موازنه است. این امر بیانگر همان نوع نیروهای متوازن ساده‌ای است که در قوانین حرکت نیوتن مشهود بودند.

تعادل عمومی

برای توضیح این تعادل، فرض کنید که امروز قیمت فعلی تلفن همراه





حراج‌کننده در جریان حراج یک گاو پیشنهادات را دریافت می‌کند. والراس حراج‌کننده‌ای را تصور می‌کند که اطلاعات کامل را به بازار می‌دهد. او قیمت‌ها را اعلام می‌کند و فروش تنها در نقطه تعادل انجام می‌گیرد.

و فروشندگان، اطلاعات مربوط به اینکه در قیمت‌های مختلف چه مقدار کالا را می‌خرند یا می‌فروشند را به او می‌دهند. سپس حراج‌کننده قیمت‌هایی را اعلام می‌کند که طبق آنها در هر بازار عرضه با تقاضا برابر است، و فقط در این صورت خرید و فروش شروع می‌شود.

کاستی‌های این مدل

والراس بی‌درنگ خاطرنشان کرد که این صرفاً یک مدل ریاضی است که برای کمک به اقتصاددانان طراحی شده است و هدف آن توصیفی از جهان واقعی نیست. کارهای والراس تا حد زیادی از سوی هم‌عصرانش نادیده گرفته شد، بسیاری از آنها معتقد بودند که تعاملات جهان واقعی پیچیده‌تر و آشفته‌تر از آن است که یک وضعیت تعادل واقعی در آن ایجاد شود.

در سطح فنی، درک پیچیدگی معادلات والراس برای بسیاری از اقتصاددانان بیش از حد دشوار بود و این هم دلیل دیگری برای نادیده‌گرفتن او بود، هرچند بعداً

بالارفتن هزینه‌گرمایش منازل گرفته تا مجبور شدن به لغو تعطیلات یا سفرهای کاری که حالا گران شده‌اند.

به سوی تعادل

والراس موفق شد مدل ریاضی خود درباره یک نظام اقتصادی را به تعداد معدودی معادله حاوی قیمت‌ها و مقادیر تقلیل دهد. او از کار خود دو نتیجه گرفت. اولین مورد آن بود که وضعیت تعادل عمومی به لحاظ نظری امکان‌پذیر است. دوم اینکه نظام اقتصادی از هر کجا که شروع کند، بازار آزاد می‌تواند آن را به سوی تعادل عمومی سوق دهد. بنابراین نظام بازارهای آزاد ذاتاً باثبات است.

والراس نشان داد که این اتفاق چگونه ممکن است از طریق ایده‌ای که او تاونمنت (کورمال رفتن) نامید رخ بدهد؛ در این حالت نظام اقتصادی مسیر خود به سوی تعادل را همانند کوهنوردی طی می‌کند که به صورت کورمال کورمال از کوه بالا می‌رود. او برای این ایده یک «حراج‌کننده» فرضی را تصور کرد که خریداران

بسیار بالا بوده‌اند. با مقایسه است که قیمت‌ها «بسیار بالا» برآورد می‌شوند، زیرا اگر قیمت‌های یک بازار «بسیار بالا» باشند، حتماً بازار دیگری وجود دارد که قیمت‌ها در آن «بسیار پایین» هستند، و همین امر موجب مازاد در بازار دارای قیمت‌های بالاتر می‌شود.

والراس یک مدل ریاضی برای کل نظام اقتصادی ایجاد کرد که شامل کالاهایی همچون صندلی و گندم و عوامل تولید مانند سرمایه و نیروی کار بود. همه چیز به هم پیوسته و وابسته به هر چیز دیگر بود. او اصرار داشت که وابستگی متقابل مهم است؛ تغییرات قیمت در خلأ اتفاق نمی‌افتد - این امر فقط به دلیل تغییر در عرضه یا تقاضا انجام می‌شود. علاوه بر این، وقتی قیمت‌ها تغییر می‌کنند، هر چیز دیگر نیز تغییر می‌کند. یک تغییر کوچک در بخشی از نظام اقتصادی می‌تواند در کل اقتصاد موج ایجاد کند. به عنوان مثال، فرض کنید در یک کشور تولیدکننده بزرگ نفت، جنگی درگرفته باشد. قیمت نفت در سراسر جهان افزایش خواهد یافت، که تأثیرات گسترده‌ای بر دولت‌ها، بنگاه‌ها و افراد خواهد داشت - از افزایش قیمت در پمپ بنزین‌ها و

“

تعادل... به محض برهم خوردن دوباره به طور خودکار برقرار می‌شود.

لئون والراس

”

مدل، محاسبات سریع و قدرتمندی را انجام دهند که وضعیت کل نظام اقتصادی و همچنین اثرات تغییر مؤلفه‌های مختلف را نشان می‌دهند.

امروزه تحلیل تعادل جزئی -در نظر گرفتن نیروهای که عرضه و تقاضا در یک بازار را متعادل می‌کنند- اولین چیزی است که یک دانشجوی اقتصاد یاد می‌گیرد. بینش والراس در مورد تعادل عمومی همچنان موجب تولید کارهای پیشگامانه‌ای در حوزه نظریه اقتصادی می‌شود. از نظر بیشتر اقتصاددانان، تعادل و وجود نیروهایی که نظام اقتصادی را به این وضعیت بازمی‌گردانند همچنان اصولی بنیادی باقی مانده‌اند. این ایده‌ها احتمالاً جوهره جریان اصلی تحلیل اقتصادی هستند.

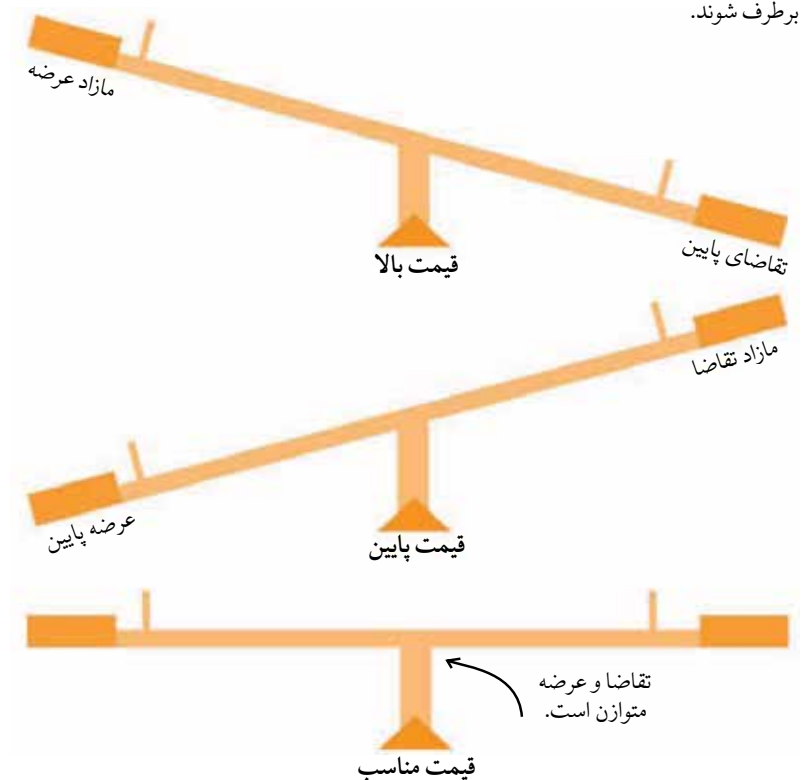
والراس نجات یافت. آرو و دبرو با استفاده از ریاضیات دقیق شرایطی را استخراج کردند که تحت آن تعادل اقتصادی عمومی والراس برقرار است.

نظام‌های اقتصادی قابل محاسبه

پیشرفت رایانه‌ها در دهه ۱۹۸۰ به اقتصاددانان این امکان را داد تا اثرات تعاملات بین چندین بازار در نظام‌های اقتصادی واقعی را محاسبه کنند. این مدل‌های تعادل عمومی قابل محاسبه (CGE)، ایده والراس درباره وابستگی به شرایط خاص را برای تجزیه و تحلیل تأثیر تغییر قیمت‌ها و سیاست‌های دولت به کار گرفتند.

جذابیت CGE این است که سازمان‌های بزرگ -مانند دولت‌ها، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول- می‌توانند با به‌کارگیری این

در بازاری که قیمت‌ها خیلی بالا برآورد شوند، مازاد عرضه به وجود می‌آید. در فرآیندی که لئون والراس تا توینمنت نامید، قیمت‌ها تعدیل می‌شوند تا مازادهای عرضه یا تقاضا در سرتاسر نظام اقتصادی برطرف شوند.



“

... مجموعه‌ای از قیمت‌ها وجود دارد، برای هر کالایی یک قیمت، که عرضه و تقاضا را برای همه کالاها برابر می‌کنند.

کنث آرو

”

ویلفردو پارتو (ص. ۱۳۱)، دانشجوی والراس، کارهای او را در جهت‌های جدید بسط داد. در دهه ۱۹۳۰، دو دهه پس از مرگ والراس، معادلات او مورد توجه جان فون نیومن، ریاضی‌دان برجسته آمریکایی متولد مجارستان، قرار گرفت. فون نیومن نقصی در معادلات والراس کشف کرد و نشان داد که برخی از راه‌حل‌های آنها به قیمت منفی می‌انجامد - این بدان معنا بود که فروشندگان باید مبلغی به خریداران بدهند.

جان مینارد کینز (ص. ۱۶۱) به شدت رویکرد والراس را مورد انتقاد قرار می‌داد؛ او استدلال می‌کرد که تعادل عمومی تصویری خوبی از واقعیت نیست زیرا نظام‌های اقتصادی هرگز در تعادل نیستند. کینز همچنین استدلال کرد که فکر کردن به بلندمدتی که به تعادل می‌انجامد هیچ فایده‌ای ندارد و رنج‌آور است، زیرا «در بلندمدت همه ما مرده‌ایم.»

با این حال، در دهه ۱۹۵۰ با کارهای کنث آرو و لیونل دبلیو. مک‌کنزی، اقتصاددانان آمریکایی، و جرارد دبرو (ص. ۲۱۱)، اقتصاددان فرانسوی، که یک مدل سلیس و واضح‌تر را ایجاد کرد، ایده‌های

اگر دریافتی شما افزایش یابد، خاویار می‌خرید نه نان

کشش تقاضا



لباس‌های طراحی شده کالاهای لوکسی هستند که با افزایش درآمد شخص، سهم بیشتری از درآمد را به خود اختصاص می‌دهند. کالاهایی ضروری همچون نان سهم رو به کاهشی از درآمد خواهند داشت.

خیلی حساس باشد - به چنین محصولی «باکشش نسبت به قیمت» گفته می‌شود. مارشال تشخیص داد که در میان افراد با درآمد متوسط، حساسیت تقاضا نسبت به تغییر قیمت برای کالای لوکسی همچون خاویار بیشتر از افراد بسیار ثروتمندی است که وسع مالی خرید هرچیز مورد پسندشان را دارند.

قانون انگل

ارنست انگل استدلال کرد که هرچه افراد ثروتمندتر شوند، میزان افزایش در مخارجی که صرف مواد غذایی می‌کنند کمتر از مقدار افزایش در درآمدشان

«کشش» تقاضا، حساسیت آن به تغییرات در یک عامل دیگر همچون قیمت است. آلفرد مارشال (ص. ۱۱۰)، اقتصاددان بریتانیایی، معمولاً به‌عنوان اولین اقتصاددانی شناخته می‌شود که این مفهوم را در سال ۱۸۹۰ تعریف کرده است، اما ارنست انگل، آماردان آلمانی پنج سال قبل از آن مقاله‌ای را منتشر کرده بود که نشان می‌داد چگونه تغییرات درآمد، سطح تقاضا را تغییر می‌دهد. ریشه‌های این مفهوم ممکن است محل بحث باشد، اما اهمیت آن نه. کشش تقاضا به‌سرعت به یکی از پرکاربردترین ابزارهای تحلیل اقتصادی تبدیل شد.

مارشال یکی از اولین کسانی بود که این ایده را تدوین کرد که تقاضا با افزایش قیمت کاهش می‌یابد. از این نقطه تنها یک گام کوچک دیگر لازم بود تا مشخص شود چگونه تقاضا برای محصولات مختلف (مانند نان و خاویار) هنگام تغییر قیمت آنها به میزان متفاوتی تغییر می‌کند. مارشال فهمید وقتی قیمت کالاهای ضروری همچون نان تغییر می‌کند، تقاضا خیلی کم تغییر می‌یابد. نان نسبت به تغییرات در قیمت حساسیت چندانی ندارد زیرا جایگزین‌های کمی دارد. از طرف دیگر تقاضا برای کالاهای لوکس ممکن است نسبت به قیمت

در این زمینه

کانون بحث
تصمیم‌گیری

متفکر اصلی
ارنست انگل (۱۸۹۶-۱۸۲۱)

پیش از او

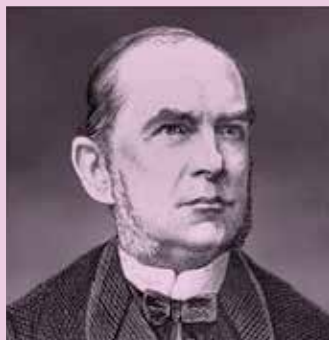
۱۸۱۷، دیوید ریکاردو، متخصص اقتصاد سیاسی اهل بریتانیا، وضع اجاره بر زمین را مورد انتقاد قرار داد زیرا عرضه آن نمی‌تواند به قیمت واکنش نشان دهد. ۱۸۷۱، کارل منگر، اقتصاددان اتریشی، ادعا کرد که کاهش مطلوبیت نهایی (ارزش هر واحد اضافی) بر تقاضا تأثیر می‌گذارد.

پس از او

۱۹۳۴، جان هیکس، اقتصاددان بریتانیایی، از مفهوم کشش برای اندازه‌گیری اینکه محصولات تا چه اندازه می‌توانند جانشین یکدیگر باشند استفاده کرد.

۱۹۵۰، رانول پریش، اقتصاددان آرژانتینی، و هانس سینگر، اقتصاددان بریتانیایی متولد آلمان، مستقل از یکدیگر نشان دادند که چگونه منافع تجارت به نفع کشورهای ثروتمندتری خواهد بود که کالاهای ساخته‌شده تولید می‌کنند.

همچنین ببینید: مطلوبیت و رضایت ۱۱۵-۱۱۴. تناقض‌نماهای مخارج ۱۱۷-۱۱۶. عرضه و تقاضا ۱۱۳-۱۰۸. بازار رقابتی ۱۲۹-۱۲۶.



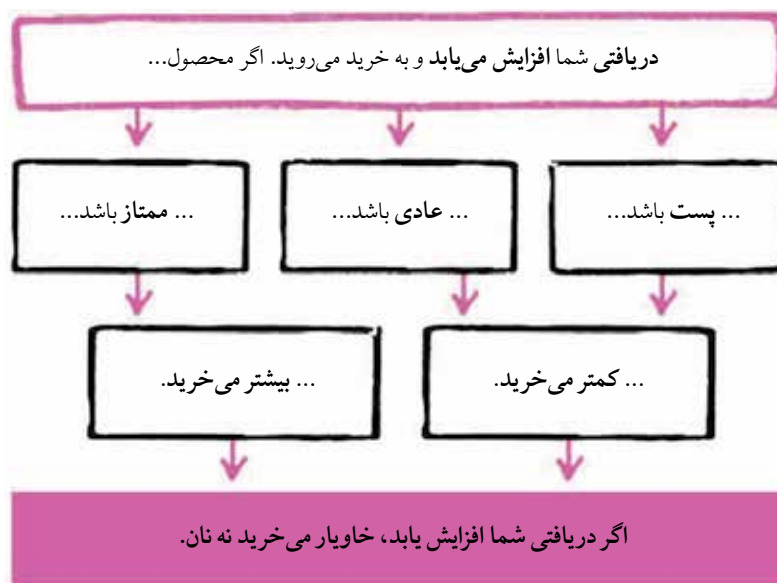
ارنست انگل

ارنست انگل در سال ۱۸۲۱ در دیرسدن آلمان به دنیا آمد. او در مدرسه معدن پاریس در رشته معدن تحصیل کرد و در آنجا تحت تأثیر افکار و ایده‌های فردریک لویلی - که در زمینه مطالعه بودجه خانواده پیشگام بود - قرار گرفت. انگل در بازگشت به آلمان رئیس دفاتر آماری ساکسونی و پروس شد و در آنجا قانونی را تدوین کرد که قرار بود نام او را یک بکشد.

انگل در سال ۱۸۸۱ مقاله‌ای نوشت و به نظام حمایت از کشاورزی داخلی صدراعظم اتو فون بیسمارک حمله کرد و بلافاصله به بهانه وضع مزاجی «بازنشسته» شد. انگل عضوی از مکتب تاریخی اقتصاد آلمان بود. او که نویسنده‌ای پرکار بود به اصلاح سیاست برای بهبود زندگی طبقات کارگر اعتقاد داشت. شاید بزرگ‌ترین میراث او تأثیرش در ایجاد نهادهایی برای تحلیل آماری در بسیاری از کشورهای اروپایی است. انگل در سال ۱۸۹۶ در سن ۷۶ سالگی در نزدیک دیرسدن درگذشت.

آثار مهم

۱۸۵۷، تولید و مصرف در ساکسونی
۱۸۸۳، ارزش مردم
۱۸۹۵، هزینه زندگی برای کارگران بلژیکی



کالای عادی هستند که به‌عنوان کالای ممتاز شناخته می‌شوند؛ در این نوع کالا نسبت افزایش تقاضا بیشتر از افزایش در درآمد است. نوع دوم، کالاهای پست هستند که با افزایش درآمد، تقاضای آنها کاهش می‌یابد.

برخی گروه‌های کالایی، مانند مواد غذایی، هر دو نوع کالای لوکس و ضروری (مانند خاویار و نان) را در خود دارند. این بدان معناست که قضاوت در مورد تأثیر افزایش درآمد بر روی مواد غذایی به‌عنوان یک گروه کالایی می‌تواند گمراه‌کننده باشد. مسئله پیچیده دیگر این است که یک محصول همیشه عادی یا پست نیست - نوع کالا ممکن است در سطوح مختلف درآمد تغییر کند. با کسب درآمد بیشتر، افراد خیلی فقیر ممکن است نان بیشتری بخرند، افراد با درآمد بالا ممکن است خاویار بیشتری بخرند، ولی افراد بسیار ثروتمند ممکن است از خوردن خاویار صرف‌نظر کنند و به جای آن خوراکی‌هایی با روکش طلا بخورند.

خواهد بود. تقاضا برای مواد غذایی («نسبت به درآمد بی‌کشش») است - این ایده به قانون انگل مشهور شد.

انگل بودجه ۱۹۹ خانوار در بلژیک را مورد مطالعه قرار داد و نشان داد در حالی که با افزایش درآمد، تقاضا برای کالاهای ضروری اساسی همچون مواد غذایی با سرعت کمتری رشد می‌کند، تقاضا برای کالای لوکس - مانند تعطیلات - دست‌کم به اندازه افزایش خود درآمد رشد می‌کند. اقتصاددانان دو نوع محصول یا کالا را مشخص کرده‌اند. نخست، کالاهای عادی که تقاضای آنها هم‌سو با درآمد افزایش می‌یابد. کالاهای لوکس نوع ویژه‌ای از



هرچه خانوار فقیرتر باشد، سهم بیشتری از بودجه آن به خوراک اختصاص می‌یابد.

ارنست انگل



در این زمینه

کانون بحث
بازارها و بنگاه‌هامتفکر اصلی
آلفرد مارشال (۱۸۴۲-۱۹۲۴)پیش از او
۱۸۴۴، ژول دوپویت، مهندس فرانسوی،
ایده مازاد مصرف‌کننده - معیاری از رفاه
که می‌توان برای ارزیابی تأثیر رقابت به‌کار
گرفت - را مطرح کرد.
۱۸۶۱، جان ایلیوت کیرنز منطق
نظریه‌های رقابت جان استوارت میل و
دیوید ریکاردو را به‌روشنی توضیح داد.پس از او
۱۹۲۱، فرانک نایت مفهوم رقابت کامل
را بسط داد.
۱۹۴۸، کتاب فردگرایی و نظم اقتصادی
هایک دیدگاه مارشال درباره رقابت کامل
را مورد حمله قرار داد.

نمایانگر بخش ناچیزی از بازار هستند. فرض دوم این است که هر بنگاه در تلاش است تا محصول یکسانی را بفروشد. سوم، این مدل فرض می‌کند که همه بنگاه‌ها آزاد هستند که به میل خود وارد صنعت شده یا از آن خارج شوند؛ آنها قادر هستند عوامل تولید مورد نیاز خود را با سهولت کامل انتقال دهند یا به‌دست آورند.

رقابت در عمل

بازار ارز شرایط رقابت کامل را برآورده می‌کند و یک مثال مفید برای بررسی عملکرد این نوع بازار است. در سطح جهانی، بنگاه‌های زیادی ارز را

شرکت‌ها پذیرنده قیمت هستند نه تعیین‌کننده قیمت

بازار رقابتی



رقابت کامل

مدلی که مارشال ساخت تا توضیح دهد چرا بنگاه‌ها قادر به تعیین قیمت‌های خود نیستند به «رقابت کامل» معروف شده است. در حقیقت، خود مارشال اصطلاح «رقابت آزاد» و «بازارهای کامل» را ترجیح می‌داد.

این مدل مبتنی بر مجموعه‌ای از مفروضات، مشتق شده از ایده‌های اقتصاددانان کلاسیک، درباره شرایط بازار و رفتار بنگاه‌ها است.

فرض اول این است که تعداد زیادی بنگاه محصول را به تعداد زیادی مشتری می‌فروشند، به گونه‌ای که هر یک از بنگاه‌ها یا مشتریان به‌تنهایی

آدام اسمیت (ص. ۶۱) در اواخر قرن هجدهم درباره تأثیر رقابت بر توانایی شرکت‌ها در تعیین قیمت و کسب سود بالاتر از سطح «طبیعی» نوشت. با این حال، تا پیش از آنکه آلفرد مارشال (ص. ۱۱۰)، اقتصاددان بریتانیایی، اصول علم اقتصاد را در سال ۱۸۹۰ منتشر کند هیچ تحلیل رسمی درباره این وضعیت وجود نداشت. ایده‌های موجود در مدل مارشال همچنان بخش مهمی از نظریه اقتصادی جریان اصلی است، هرچند این نظریه به دلیل عدم ارائه ماهیت حقیقی رقابت مورد انتقاد قرار گرفته است.

همچنین ببینید: انحصارها ۹۷-۹۲. عرضه و تقاضا ۱۱۳-۱۰۸. لیبرالیسم اقتصادی ۱۷۷-۱۷۲. تبعیض قیمت ۱۸۱-۱۸۰. بازارها و پیامدهای اجتماعی ۲۱۳-۲۱۰.



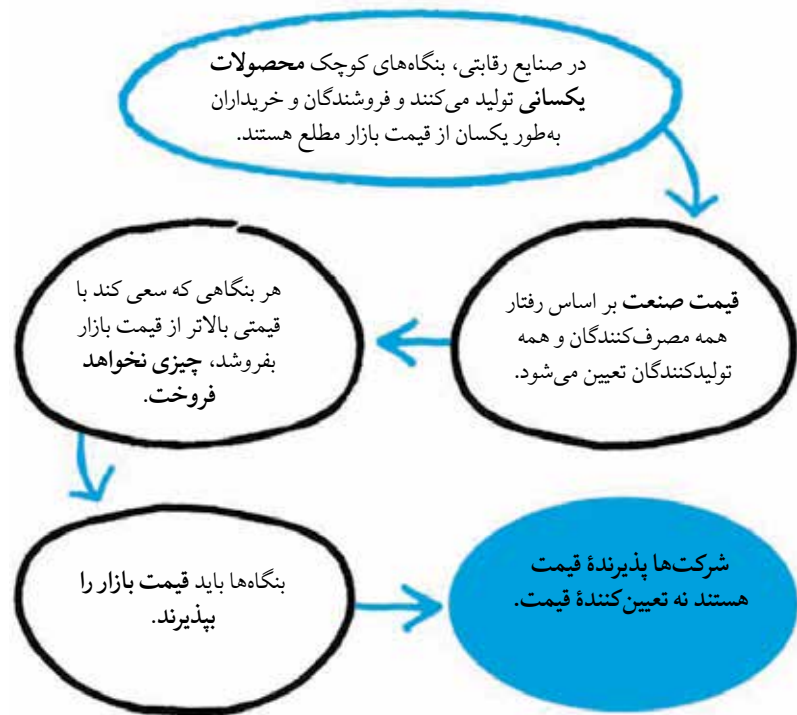
بازار کامل حوزه‌ای است... که در آن خریداران و فروشندگان زیادی حضور دارند و همگی گوش به زنگ و آشنا با اقدامات یکدیگر هستند، به طوری که قیمت کالا همواره برای کل حوزه تقریباً یکسان است.
آلفرد مارشال



این موضوع آن است که بنگاه‌های زیادی محصول یکسانی را می‌فروشند و اگر هر یک از بنگاه‌ها سعی کند که این محصول را به قیمت بالاتری از رقبای خود بفروشد، میزان فروشش به صفر خواهد رسید. این امر تقریباً تضمین شده است، زیرا مصرف‌کننده دانش کاملی درباره قیمت‌های همه بنگاه‌ها دارد. به این ترتیب قیمت بازار با تعامل جمعی همه بنگاه‌ها و همه مصرف‌کنندگان تعیین می‌شود و هر بنگاه‌ای باید بپذیرد که آن قیمت خاص قیمتی است که در آن می‌تواند محصول را به فروش برساند. بنگاه‌ها باید «گیرنده» قیمت باشند نه تعیین‌کننده آن.

فروش رقابتی

نمونه استاندارد صنعت کاملاً رقابتی مارشال (نمودار زیر را ببینید)، این ایده را به خوبی نشان می‌دهد. برای مثال، در هر لحظه از زمان یک قیمت جهانی برای گندم - مثلاً ۳۵۰ دلار برای هر تن - وجود خواهد داشت که این قیمت توسط صنعت تعیین می‌شود.



هر زمانی نرخ ارز چقدر است. علاوه بر این، هر یک از بنگاه‌ها همه چیز را درباره هزینه‌های تولید بنگاه‌های دیگر می‌دانند. این شفافیت تضمین می‌کند که هیچ مصرف‌کننده‌ای را نمی‌توان فریب داد تا قیمت بالاتری بپردازد و بنگاه‌ها نیز از بهترین و ارزان‌ترین شیوه عرضه محصول اطلاع دارند. دست آخر، بنگاه‌هایی که در پی منفعت شخصی هستند قصد دارند سود خود را حداکثر کنند. کارگران به دنبال پردرآمدترین کار هستند و سرمایه‌گذاران در جست‌وجوی بازارهایی با بیشترین سود خواهند بود. مفروضات مدل مارشال پیامدهای خاصی برای بنگاه‌های حاضر در صنایع رقابت کامل دارد. یکی از مهم‌ترین پیامدها این است که بنگاه‌ها روی قیمتی که می‌توانند مطالبه کنند هیچ قدرتی ندارند. دلیل

می‌فروشند به گونه‌ای که هر یک از آنها سهم خیلی کمی از بازار - مثلاً بازار یورو - را در اختیار دارند. آنها به میلیون‌ها خریداری که همگی به ارز نیاز دارند ارز می‌فروشند و هر خریدار (برای مثال یک گردشگر) نیز بخش ناچیزی از بازار را تشکیل می‌دهد.

دوم، یورو یا دلاری که گردشگر از هر کدام از شرکت‌ها می‌خرد دقیقاً یکسان است، بنابراین برای خریداران تفاوتی ندارد که از کدام بنگاه خرید کنند. سوم، هر کسی می‌تواند ارز بخرد یا بفروشد بدون اینکه ممنوعیت قانونی، اجتماعی، یا موانع فنی بر سر راهش قرار بگیرد - و رود به بازار آسان است.

در یک بازار رقابت کامل، اطلاعات کامل وجود دارد - همه فعالان بازار دقیقاً می‌دانند که «قیمت جاری» چیست. کسانی که ارز را می‌خرند و می‌فروشند می‌دانند در

می‌تواند آن را به قیمت هر تن ۳۵۰ دلار بفروشد.

در این مثال مزرعه، گندم را به قیمتی بسیار بیشتر از هزینه تولید آن به فروش می‌رساند. درآمد مزرعه با فروش ۳۰۰۰ تن به قیمت هر تن ۳۵۰ دلار برابر با ۱/۰۵ میلیون دلار است؛ ولی، هزینه‌های آن برابر است با ۴۵۰ هزار دلار (۳۰۰۰ تن × ۱۵۰ دلار). سود مزرعه یعنی درآمد منهای هزینه‌ها برابر با ۶۰۰ هزار دلار خواهد بود. این مثالی است از آنچه اقتصاددانان کلاسیک همچون دیوید ریکاردو (ص. ۸۴) آن را «قیمت بازار در حال دورشدن از قیمت طبیعی» توصیف می‌کنند. با وجود این، در یک بازار کاملاً رقابتی این سودهای بالا در بلندمدت نمی‌تواند دوام بیاورد.

سودهای کوتاه‌مدت

اقتصاددانان کلاسیک مانند اسمیت و ریکاردو از نتایج -در بازارهای رقابتی- به خوبی آگاه بودند؛ در این بازارها قیمت خیلی بالاتر از سطح لازم جهت

در این سطح از قیمت صنعت (که در نمودار با خط نقطه‌چین نشان داده شده است)، هر مزرعه می‌تواند به اندازه دلخواه خود گندم بفروشد، اما در هر قیمتی بالاتر از قیمت صنعت نمی‌تواند چیزی بفروشد (زیرا خریداران می‌توانند به فروشنده دیگری مراجعه کنند). مزارع می‌توانند با قیمت پایین‌تری نسبت به مزارع دیگر اقدام به فروش کنند، اما این کار هیچ مزیتی برای آنها نخواهد داشت -قیمت پایین‌تر موجب جذب تقاضای بیشتر نمی‌شود، زیرا در بازار رقابت کامل هر مزرعه بخش بسیار کوچکی از عرضه جهانی کل است (در مورد گندم، میزان این عرضه جهانی حدود ۷۰۰ میلیون تن است). مزرعه با پایین آوردن قیمت صرفاً سود خود را کاهش می‌دهد. هر مزرعه فقط باید تصمیم بگیرد که برای حداکثرسازی سود خود، لازم است چه مقدار محصول تولید کند. در نمونه‌ای که در نمودار نشان داده شده است، این میزان محصول ۳۰۰۰ تن است که کشاورز می‌داند



کارگران و سرمایه‌داران به ترتیب به دنبال آن شغل‌ها و شیوه‌هایی برای سرمایه‌گذاری می‌گردند که در آنها... دستمزدها و سودها در بالاترین سطح هستند.

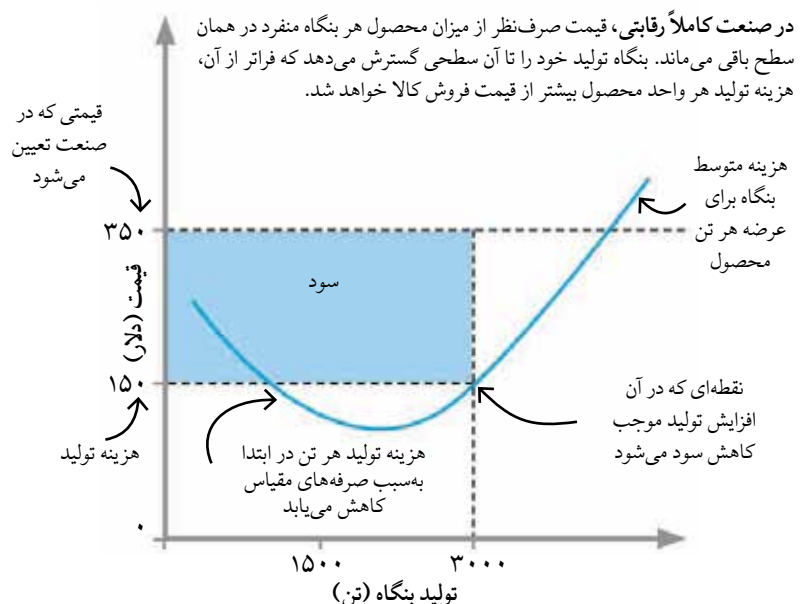
جان ایوت کیرنز

اقتصاددان ایرلندی (۱۸۷۵-۱۸۲۴)



پوشش هزینه‌هاست. سودهای بالا انگیزه‌ای برای ورود بنگاه‌های جدید به صنعت است. عدم وجود موانع ورود به بازار رقابت کامل به هر بنگاه‌ای اجازه می‌دهد تا به راحتی وارد بازار شود. در مثال ما تصور این موضوع راحت است که کشاورزان در صورت سودآوری بیشتر گندم، از بازار تولید جو خارج شوند و به تولید گندم روی آورند. تأثیر تازه‌واردان افزایش عرضه کل خواهد بود و به واسطه فشار رقابتی، قیمت رو به کاهش می‌رود به طوری که در کوتاه‌مدت بنگاه‌ها فقط قادر به کسب سود «نرمال» خواهند بود. سود نرمال زمانی است که قیمت فقط هزینه‌های تولید را پوشش می‌دهد -سود مازاد (که در نمودار با رنگ آبی نشان داده شده است) از بین می‌رود.

اگر مفروضات پایه‌ای رقابت کامل نقض شود، بنگاه‌ها می‌توانند در بلندمدت سودهای کلان کسب کنند. برای مثال، اگر موانعی برای ورود به یک صنعت -مانند موانع فناورانه یا قانونی- وجود داشته باشد، سود مازاد به سبب رقابت از دست نمی‌رود. افراطی‌ترین حالت این قضیه، وجود





معامله‌گران از طریق رقابت با یکدیگر قیمت کالاهایی مانند گندم را تعیین می‌کنند. در بازارهای رقابتی هیچ معامله‌گر منفردی قدرت تأثیرگذاری بر قیمت را ندارد.

که آنها را با قیمت‌های بالاتر بفروشند، در عین حال به‌طور متناوب فناوری‌های جدید را به‌کار می‌گیرند تا هزینه‌های خود را کاهش داده و سود را به‌طور مداوم افزایش دهند.

انتقادات نسبت به رقابت کامل حول این مطلب تا قرن بیستم ادامه داشت. فردریش هایک (ص. ۱۷۷)، اقتصاددان بریتانیایی متولد اتریش، استدلال کرد که رقابت یک فرآیند کشف پویا است که در آن نوآفرینان ریسک‌پذیر در دنیایی با تغییرات مداوم به دنبال فرصت‌های سود جدید هستند - رقابت صرفاً کپی‌برداری ملال‌انگیز از قیمت‌های پیشنهادی مدل مارشال نیست.

شرکت‌های بزرگی که می‌توانند روی قیمت تأثیر بگذارند و همچنین دولت‌هایی که این بازارها را دستکاری می‌کنند، بعید است که نمونه‌های مناسبی از نظریه رقابت کامل باشند. مدافعان رقابت کامل استدلال می‌کنند که این مدل یک فرم نظری و ایده‌آل از ساختار بازار است که برای درک نحوه رفتار بنگاه‌ها مفید است، حتی اگر هیچ صنعتی وجود نداشته باشند که واقعاً الزامات آن را برآورده کند.

یک انتقاد بنیادی‌تر این است که مدل رقابت کاملی که مارشال توصیف می‌کند معنای واقعی خود را از دست داده است؛ در واقع، در این مدل هیچ «رقابتی» وجود ندارد. فرض می‌شود بنگاه‌ها محصولات یکسانی تولید می‌کنند، واکنش منفعلانه‌ای نسبت به قیمت دارند و می‌پذیرند که دست آخر سود نرمالی به‌دست آورند. این شرایط با وضعیتی که اسمیت بیان کرده بود فاصله زیادی دارد؛ در نگاه اسمیت بنگاه‌ها به‌شدت تلاش می‌کنند محصولات متفاوت و باکیفیت‌تری نسبت به رقبای خود تولید کنند و به دنبال این هستند

انحصار است. انحصارگر برای حداکثرسازی سود، قیمت بالاتری را مطالبه کرده و کمتر از حالت بازار کاملاً رقابتی تولید می‌کند. به همین دلیل است که اقتصاددانان بر این باورند که بازارهای کاملاً رقابتی، منافع اجتماعی بیشتری از بازارهای انحصاری به‌بار می‌آورند. در وضعیتی که انحصارگر محصول کمتری (نسبت به حالت رقابتی) تولید می‌کند، مصرف‌کنندگان می‌توانند از واحدهای بیشتر تولید منفعت ببرند. اما در بازارهای کاملاً رقابتی، این واحدهای اضافی با ورود بنگاه‌های بیشتر به بازار تولید خواهند شد - قیمت‌ها پایین می‌آید و در نتیجه به واسطه رقابت، سودهای بالا کاهش می‌یابند.

امکان‌ناپذیری کامل بودن

درباره مدل رقابت کامل مارشال بحث و جدل‌های زیادی وجود دارد. نخست، در دنیای واقعی صنایع اندکی وجود دارند - اگر باشند - که شبیه به مفروضات لازم برای کاربردی بودن مدل هستند. در واقع، هر دو بازار ارز و محصولات کشاورزی به دلیل وجود

مدل مارشال در مواجهه با ریسک، نااطمینانی و سود

به هم نمی‌زند؛ نوآفرینان ریسک‌پذیر به سبب پذیرفتن ریسک‌های قابل پیش‌بینی، سودی به‌عنوان پاداش دریافت نمی‌کنند. از طرف دیگر، نااطمینانی واقعی قابل اندازه‌گیری نیست - دلیل اصلی آن عدم توانایی دیدن آینده است. به نظر نایت، نوآفرینان ریسک‌پذیر مسئولیت کارکردن با وجود آینده نامطمئن را می‌پذیرند و بر این اساس تصمیم می‌گیرند. میزان سودی که نوآفرینان ریسک‌پذیر کسب خواهند کرد نامشخص است، زیرا آینده نامعلوم است.

در سال ۱۹۲۱، فرانک نایت (ص. ۱۶۳)، اقتصاددان آمریکایی، کتاب ریسک، نااطمینانی و سود را منتشر کرد که اثرات نااطمینانی بر مدل رقابت کامل مارشال را تحلیل می‌کرد. نایت ریسک را نااطمینانی قابل اندازه‌گیری تعریف کرد، مثل احتمال منفجر شدن بطری شامپاین. نسبت بطری‌هایی که می‌ترکند در عمل ثابت است و از این‌رو تولیدکننده می‌تواند آن را به هزینه‌ها اضافه کرده یا خود را در برابر آن بیمه کند. به همین دلیل، ریسک تعادل رقابتی را



وضعیت یک فرد را بدون زیان رساندن به دیگران بهبود دهید

کارایی و انصاف



پارتو اظهار داشت که افراد ترجیحات خودشان را می‌دانند و کاری را انجام خواهند داد که به بهترین نحو متناسب با آن ترجیحات باشد. اگر همه افراد سلیقه خود را، محدود به موانعی که با آن مواجه هستند، دنبال کنند جامعه خیلی زود به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند بدون زیان رساندن به شخصی دیگر، وضعیت خود را بهتر کند. به این وضعیت بهینگی یا کارایی پارتو گفته می‌شود.

کارایی پارتو

فرض کنید زوجی به نام‌های جین

در قرن نوزدهم، گروهی از فیلسوفان بریتانیایی موسوم به مطلوبیت‌گرایان این ایده را مطرح کردند که شادی افراد را می‌توان اندازه گرفت و جمع زد یا تجمیع کرد. ویلفردو پارتو، اقتصاددان ایتالیایی، با این دیدگاه مخالف بود. او در کتاب راهنمای اقتصاد سیاسی تعریف سست‌تری از رفاه اجتماعی ارائه داد که در اقتصاد امروزی غالب شده است. استدلال او مبتنی بر رتبه‌بندی شادی نسبی است که به «مطلوبیت ترتیبی» شناخته می‌شود و متفاوت از اندازه‌گیری مطلق شادی («مطلوبیت عددی») است.



در این زمینه

کانون بحث
اقتصاد رفاه

متفکر اصلی

ویلفردو پارتو (۱۹۲۳-۱۸۴۸)

پیش از او

۱۷۷۶، ثروت ملل آدام اسمیت منفعت شخصی را به رفاه اجتماعی ربط داد.

۱۸۷۱، ویلیام جونز، اقتصاددان بریتانیایی، گفت ارزش کاملاً به مطلوبیت بستگی دارد.

۱۸۷۴، لئون والراس، اقتصاددان فرانسوی، از معادلات برای تعیین تعادل کلی یک نظام اقتصادی استفاده کرد.

پس از او

۱۹۵۰-۱۹۳۰، جان هیکس، پل سامونلسون و دیگران بهینگی پارتو را به عنوان مبانی اقتصاد رفاه نوین به کار گرفتند.

۱۹۵۴، کنث آرو، اقتصاددان آمریکایی، و جرارد دبرو، اقتصاددان فرانسوی، از ریاضیات برای نشان دادن ارتباط بین بازارهای آزاد و بهینگی پارتو استفاده کردند.



ویلفردو پارتو

ویلفردو پارتو در سال ۱۸۴۸ در فرانسه به دنیا آمد. پدر او یک مارکی ایتالیایی و مادرش فرانسوی بود. وقتی ویلفردو چهارساله بود خانواده به ایتالیا نقل مکان کرد. او در فلورانس به مدرسه رفت و در تورین دکتری مهندسی گرفت. وقتی او به‌عنوان مهندس عمران کار می‌کرد، به اقتصاد و تجارت آزاد علاقه‌مند شد. در سال ۱۸۹۳، مافنو پانتالونی، اقتصاددان ایتالیایی و دوست پارتو، به او پیشنهاد داد در کرسی اقتصاد سیاسی دانشگاه لوزان سونیس جانشین لئون والراس (ص. ۱۲۰) شود. پارتو در سن ۴۵ سالگی به این سمت رسید و در آنجا بود که ره‌آورد‌های مهم خود در زمینه علم اقتصاد از جمله نظریه‌هایش در مورد توزیع درآمد را ارائه کرد.

پارتو تا سال ۱۹۱۱ به تدریس ادامه داد. او دارای آثار فراوانی در حوزه‌های جامعه‌شناسی، فلسفه، ریاضیات و همچنین اقتصاد است. پارتو در سال ۱۹۲۳ در ژنو درگذشت.

آثار مهم

۱۸۹۷، دوره آموزشی اقتصاد سیاسی

۱۹۰۶، راهنمای اقتصاد سیاسی

۱۹۱۱، اقتصاد ریاضی

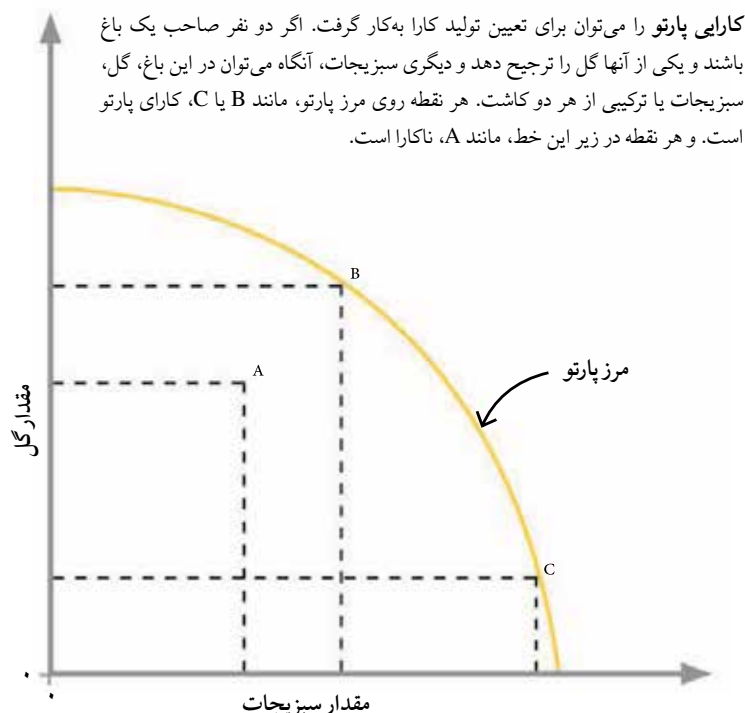
باشند اما میزان دوست‌داشتن آنها متفاوت باشد. در این حالت، جین و جان می‌توانند مقادیر کمی مرغ و برنج را مبادله کنند تا به تخصیص بهینه برسند.

همه می‌توانیم خوشنود شویم

به‌کارگیری کارایی پارتو نیاز به قضاوت بین منافع متضاد را کاهش می‌دهد. اجتناب از چنین قضاوت‌هایی مشخصه اقتصاد اثباتی (که چگونگی امور را توصیف می‌کند) است و در مقابل اقتصاد هنجاری (که توصیه می‌کند امور چگونه باید باشند) قرار دارد. پارتو استدلال کرد که بازارهای آزاد در مفهوم مورد نظر او کارا هستند. این امر به ایده اسمیت که نفع شخصی و رقابت در بازار آزاد موجب خیر عمومی می‌شود (صص. ۵۴-۶۱)، رسمیت داد.

و جان برنج دوست دارند. اگر یک گونی برنج داشته باشیم، هر تقسیم‌بندی بین آنها -حتی اگر کل برنج به یک نفر برسد- بهینه خواهد بود، زیرا تنها محروم کردن شخص از برنج به آنها زیان می‌رساند. در این وضعیت کارایی پارتو متفاوت از انصاف است.

در بیشتر مواقع، کالاها و سلاقی بسیار زیادی وجود دارد. برای مثال، اگر جان برنج دوست داشته باشد اما مرغ دوست نداشته باشد، و جین مرغ دوست داشته باشد و برنج دوست نداشته باشد، تخصیصی که در آن همه چیز نصیب جان می‌شود ناکارای پارتو خواهد بود: انتقال مرغ از جان به جین بدون زیان‌رساندن به جان به جین کمک می‌کند. ترجیحات اغلب واضح نیستند: هر دو شخص ممکن است مرغ و برنج را دوست داشته



هرچه کارخانه بزرگ‌تر باشد، هزینه کمتر است

صرفه‌های مقیاس



در این زمینه

کانون بحث
بازارها و بنگاه‌ها

متفکر اصلی

آلفرد مارشال (۱۹۲۴-۱۸۴۲)

پیش از او

۱۷۷۶، آدام اسمیت توضیح داد که چگونه بنگاه‌های بزرگ با تقسیم کار می‌توانند هزینه‌های هر واحد تولید را کاهش دهند. ۱۸۴۸، جان استوارت میل بیان کرد که فقط بنگاه‌های بزرگ می‌توانند به خوبی خود را با تغییرات کسب‌وکار وفق دهند و این امر می‌تواند منجر به ایجاد انحصارهای طبیعی شود.

پس از او

۱۹۴۹، پتروس یوهانس وردورن، اقتصاددان اهل آفریقای جنوبی، نشان داد که رشد فزاینده [تولید] به واسطه صرفه‌های مقیاس موجب افزایش بهره‌وری می‌شود.

۱۹۷۷، آلفرد چندلر کتاب دست مرئی: انقلاب مدیریتی در کسب‌وکار آمریکا را منتشر کرد و در آن ظهور شرکت‌های گول‌پیکر و تولید انبوه را شرح داد.

کتاب اصول علم اقتصاد این پدیده را بررسی کرد. او خاطر نشان کرد وقتی بنگاه‌ها میزان محصول خود را افزایش می‌دهند، تنها کاری که می‌توانند در کوتاه‌مدت انجام دهند افزودن به تعداد کارگران برای افزایش تولید است - و نه چیز دیگر. از آنجا که کارگران اضافی کمتر از کارگران قبل از خود میزان محصول را افزایش می‌دهند، هزینه‌های هر واحد تولید افزایش می‌یابد. ولی در بلندمدت، اگر بنگاه قادر باشد اندازه کارخانه، نیروی کار و ماشین‌آلات خود را دو برابر کند، می‌تواند از مزیت تخصصی شدن کار بهره‌برد و هزینه‌هایش کاهش یابد. در دهه ۱۹۶۰، اقتصاددان بریتانیایی دیگری به نام آلفرد چندلر (۲۰۰۷-۱۹۱۸) نشان داد که چگونه رشد شرکت‌های بزرگ موجب انقلاب صنعتی جدیدی در شروع قرن بیستم شد. مؤسسات اقتصادی بزرگ با تسلط بر صنایع، کالاهای بیشتری را با هزینه کمتر تولید کرده و رقبا را از کسب‌وکار خارج کردند. این بنگاه‌های بزرگ اغلب از «انحصار طبیعی» برخوردار بودند.

از آغاز انقلاب صنعتی، وقتی که تولید کارخانه‌ای از تجهیزات کوچک مقیاس به کارخانه‌های بزرگ‌تر انتقال یافت، مشخص شد که بنگاه‌های بزرگ‌تر می‌توانند با هزینه کمتر تولید کنند. با رشد بنگاه و تولید بیشتر، ماشین‌آلات، نیروی کار و مواد خام بیشتری به کار گرفته می‌شود، از این‌رو کارخانه بزرگ‌تر هزینه کل بالاتری دارد، و در عین حال در ازای تولید بیشتر می‌تواند از پایین‌تر بودن هزینه هر واحد تولید بهره‌برد. این کاهش در هزینه‌های متوسط را صرفه‌های مقیاس می‌گویند. در سال ۱۸۹۰، آلفرد مارشال (ص. ۱۱۰)، اقتصاددان بریتانیایی، در

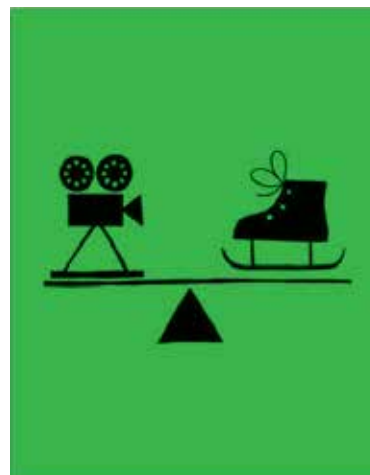


آلفرد چندلر توسعه شرکت‌های امریکایی بزرگ -مانند شرکت‌های فعال در صنعت خودرو- را به صورت صنایع دارای خط تولید عظیم توصیف کرد.

همچنین ببینید: بازده نزولی ۰۶۲. تقسیم کار ۰۶۷-۰۶۶. انحصارها ۰۹۷-۰۹۲. بازار رقابتی ۱۲۹-۱۲۶.

هزینه رفتن به سینما، از دست دادن خوشی و تفریحی است که شما می‌توانستید در پیست اسکیت روی یخ داشته باشید

هزینه فرصت



علم اقتصاد، تعارض انتخاب را که یکی از ویژگی‌های دانه‌ی وجود انسان است مورد توجه قرار می‌دهد.

لیونل رابینز



نیست، بلکه شامل لذتی نیز هست که شما می‌توانستید از انتخاب بهترین فعالیت بعدی خود کسب کنید ولی از آن صرف‌نظر کرده‌اید. بنابراین اگرچه انتخاب یک مسیر از عمل پیامد پولی دارد، هزینه فرصت مفهومی ورای آن دارد. شما نمی‌توانید هم‌زمان فیلم و اسکیت روی یخ تماشا کنید. گاهی اوقات حتی آنچه را که هیچ هزینه پولی ندارد می‌توان هزینه فرصت نامید. وایزر تصور می‌کرد که در نهایت قیمت یک محصول با توجه به میزان مطلوب بودن آن تعیین می‌شود و این امر با توجه به آنچه مردم حاضرند صرف‌نظر کنند تا به آن محصول دست یابند، سنجیده می‌شود نه میزان هزینه‌ای که صرف تولید آن می‌شود.

اقتصاددانان در پایان دهه ۱۸۰۰ همچنان با این موضوع درگیر بودند که چه چیزی ارزش یک محصول را تعیین می‌کند. در سال ۱۹۱۴، فردریش فون وایزر، اقتصاددان اتریشی، متقاعد شده بود که ارزش هر چیز بر اساس آنچه باید کنار گذاشت تا به آن چیز دست یافت، تعیین می‌شود. او استدلال کرد در دنیایی که مردم خواسته‌های بی‌حد و حصر دارند و در عین حال صرفاً دارای مقدار منابع مشخصی برای تأمین آن خواسته‌ها هستند، کمیابی موجب ضرورت انتخاب می‌شود. او در کتاب مبانی اقتصاد اجتماعی (۱۹۱۴) این مفهوم را «هزینه فرصت» نامید. لیونل رابینز، اقتصاددان آمریکایی، در سال ۱۹۳۵ استدلال کرد که تراژدی زندگی انسان این است که عواقب انتخاب یک چیز صرف‌نظر کردن اجباری از چیزی دیگر است.

هزینه حقیقی

هزینه فرصت معنی بدان معناست که برای مثال هزینه رفتن به سینما در عمل فقط هزینه ورود به سالن سینما

در این زمینه

کانون بحث
نظریه‌های ارزش

متفکر اصلی

فردریش فون وایزر (۱۸۵۱-۱۹۲۶)

پیش از او

۱۸۱۷، دیوید ریکاردو استدلال کرد که ارزش یک کالا با توجه به میزان ساعات کاری که صرف تولید آن شده است تعیین می‌شود.

پس از او

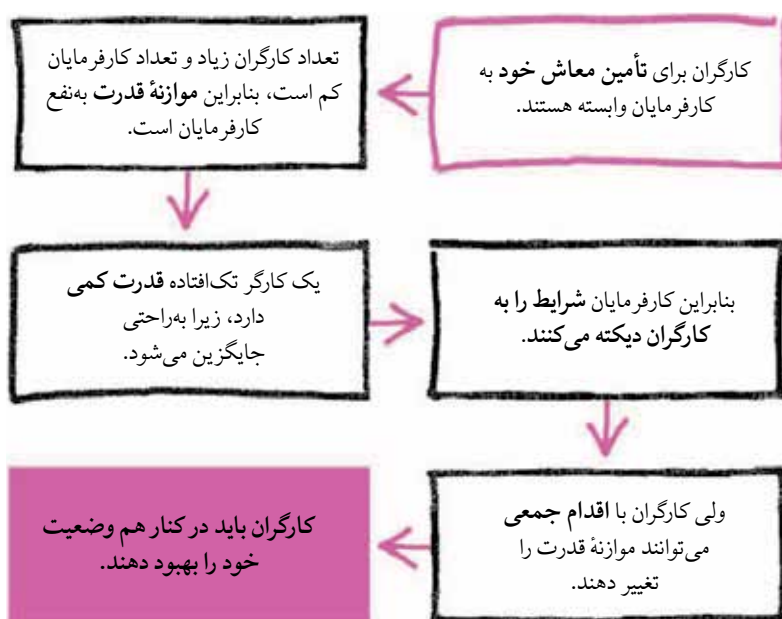
۱۹۲۰، آلفرد مارشال در اصول علم اقتصاد استدلال کرد که عرضه و تقاضا در تعیین قیمت نقش دارند.

۱۹۴۹، لودویگ فون میزس در کتاب کش انسانی توضیح داد که چگونه قیمت‌ها اطلاعات مهم را در بازارها منتقل می‌کنند.

۱۹۶۰، پیرو سرافا، اقتصاددان ایتالیایی، در کتاب تولید کالاها به وسیله کالاها به‌کارگیری هزینه فرصت برای سنجش ارزش را زیر سؤال برد.

کارگران باید در کنار هم وضعیت خود را بهبود دهند

چانه‌زنی جمعی



منتشر کردند؛ این کتاب ظهور اتحادیه‌ها در طول انقلاب صنعتی در بریتانیا - دوره‌ای که تعداد زیادی از کارگران در کارخانه‌های جدید در کنار هم قرار می‌گرفتند - را مستند کرد. در آن زمان شرایط کاری بی‌رحمانه بود، امنیت شغلی تقریباً وجود نداشت و دستمزدها اغلب نزدیک به خط فقر بود. قوانین ائتلاف سال‌های ۱۷۹۹ و ۱۸۰۰، اتحادیه‌های صنفی را غیرقانونی اعلام کرد و هر کارگری که با دیگری برای افزایش دستمزد یا کاهش ساعت

اصطلاح «چانه‌زنی جمعی» در سال ۱۸۹۱ توسط بناتریس وب، سوسیالیست اصلاح‌طلب بریتانیایی، وضع شد تا فرآیند سازماندهی کارگران درون اتحادیه‌هایی را توصیف کند که به نمایندگی از کارگران دربارهٔ پرداختی‌ها و شرایط کار با کارفرمایان مذاکره می‌کنند. وب و شوهرش، سیدنی، به مبارزه با فقر پرداختند و کتاب‌های آنها موجب تغییراتی در سطح دولت شد. آنها تاریخ اتحادیه‌گرایی صنفی را در سال ۱۸۹۴



در این زمینه

کانون بحث
جامعه و نظام اقتصادی

متفکر اصلی
بناتریس وب (۱۸۵۸-۱۹۴۳)

پیش از او
۱۷۹۳، جوامع دوستانه - گونه اولیه اتحادیه‌ها - در انگلستان به صورت قانونی به رسمیت شناخته شدند.
۱۸۳۴، اتحاد کارگران در قالب سازمان‌های ملی در ایالات متحده و اروپا آغاز شد.
دهه ۱۸۷۰، قدرت اتحادیه در فرانسه و آلمان در پیوند با جنبش‌های سوسیالیستی تقویت شد.

پس از او
دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، اتحادیه‌های صنفی در دوران رکود بزرگ برای دفاع از حقوق کارگران مبارزه کردند.
۱۹۵۵، اتحادیه‌ها زیر یک چتر واحد با عنوان ای.اِف.اِل.سی.آی.اُ [فدراسیون کار آمریکا-کنگره سازمان‌های صنعتی] با هم متحد شدند.
دهه ۱۹۸۰، به سبب خصوصی‌سازی خدمات عمومی و اقدامات دولت‌های دست راستی برای مهار قدرت اتحادیه، عضویت در اتحادیه و چانه‌زنی جمعی کاهش یافت.

همچنین ببینید: اقتصاد مارکسیستی ۱۰۵-۱۰۰. نظریه ارزش کار ۱۰۷-۱۰۶. رکودها و بیکاری ۱۶۱-۱۵۴. نظام اقتصادی بازار اجتماعی ۲۲۳-۲۲۲. دستمزدهای چسبنده ۳۰۳.



کارگران بخش عمومی در سال ۲۰۱۰ در مادرید اسپانیا در اعتراض به کاهش مشاغل، تظاهرات کردند. امروزه در بیشتر کشورها، اتحادیه‌های صنفی در بخش عمومی قوی‌تر از بخش خصوصی هستند.

که به شکل اتحادیه درنیا آمده‌اند. شاید به همین دلیل یا برخی دلایل سیاسی دیگر است که دولت‌ها با غیرقانونی‌دانستن اعتصاب‌های همدلانه سعی در کاهش قدرت اتحادیه‌ها داشته‌اند.

جهانی‌شدن تولید نیز گروه‌های کارگری را در داخل کشورها از هم جدا کرده است. شرایط کار افراد روی یک محصول جهانی در کل کشور و سرتاسر صنعت تنظیم نمی‌شود، بلکه اغلب به‌صورت محلی بین کارگران و شرکت تعیین می‌شود.

می‌دانستند که برای بهتر شدن شرایط کاری اعضای خود مذاکره می‌کردند، و آنهایی که اتحادیه‌ها را طلیعه یک انقلاب می‌دانستند که با هدف دنیایی بهتر برای همه افراد شاغل مبارزه می‌کنند.

مبارزه‌ای مداوم

چانه‌زنی جمعی به‌شکل گسترده‌ای پذیرفته شد زیرا برای کارفرمایان و کارگران کارساز است. این کار روند موافقت با شرایط را به‌طرز چشمگیری آسان می‌کند، چرا که یک توافق اغلب در سرتاسر صنعت قابل اعمال است.

با این حال، از دهه ۱۹۸۰، اتحادیه‌های صنفی و قدرت چانه‌زنی جمعی به‌شکل قابل توجهی کاهش یافته است. میلتون فریدمن (ص. ۱۹۹)، اقتصاددان آمریکایی، استدلال کرده است که تشکیل اتحادیه موجب بالاتر رفتن دستمزد اعضای اتحادیه و کاهش دستمزد در صنایعی می‌شود



اگر گروهی از کارگران با هم به تفاهم برسند و نمایندگانی را از طرف کل جمع برای چانه‌زنی بفرستند، وضعیت بلافاصله تغییر می‌کند.

بناتریس وب

سیدنی وب



کار ائتلاف می‌کرد به سه ماه زندان محکوم می‌شد. پس از لغو این قوانین در سال ۱۸۲۴، اتحادیه‌های صنفی، به‌ویژه در صنعت نساجی، به‌سرعت تشکیل شدند. مجموعه‌ای از اعتصابات منجر به وضع قوانین جدیدی شد که حقوق اتحادیه را به نشست‌هایی برای چانه‌زنی جمعی محدود می‌کرد.

در طول قرن نوزدهم با افزایش عضویت در اتحادیه‌های اروپا، کشمکش بین دو گروه از افراد به‌وجود آمد؛ کسانی که اتحادیه‌ها را دنباله‌روی سنت اصناف متعلق به پیشه‌ها

بناتریس وب

وب‌ها به شکل‌گیری جنبش اتحادیه صنفی کمک کردند. آنها یک طرح کلی برای خدمات بهداشت ملی انگلستان و نظام‌های رفاهی در سراسر جهان ایجاد کردند. بناتریس وب در سال ۱۹۴۳ درگذشت.

آثار مهم

- ۱۸۹۴، تاریخ اتحادیه‌گرایی صنفی (با همکاری سیدنی وب)
- ۱۹۱۹، دستمزدهای مردان و زنان
- ۱۹۲۳، زوال تمدن سرمایه‌داری

اعضای تندروی پارلمان بود. بناتریس با علاقه شدید به سؤالات اجتماعی رشد کرد و شیفته مشکلات ساختاری زمینه‌ساز فقر شد. او در سال ۱۸۹۱ با سیدنی وب، شریک مادام‌العمر زندگی‌اش، آشنا شد و هر دو به هسته اصلی جنبش کارگری بریتانیا تبدیل شدند. آنها ایده «حداقل ملی» - حداقل سطحی از دستمزد و کیفیت زندگی که هیچ کارگری نباید پایین‌تر از آن سطح باشد - را تدوین کردند. آنها همچنین مدرسه اقتصاد لندن و روزنامه نیو استیتسمن را بنیاد نهادند.



بناتریس وب در سال ۱۸۵۸ در گلوسترشایر انگلستان به دنیا آمد. او فرزند یکی از

مردم برای جلب توجه مصرف می‌کنند

مصرف خودنمایانه



سطح بالای نیویورک همانند رؤسای قبایل بدوی - زیاده‌روی در تن‌آسایی و پول - است. ثروتمندان کالاها را به‌سبب احتیاج به آنها نمی‌خرند بلکه هدفشان به‌نمایش گذاشتن ثروت و شأن خویش است. وبلن اولین فردی بود که این موضوع را با عنوان «مصرف خودنمایانه» توصیف کرد.

دام مصرف

امروزه اقلام لوکسی مانند خودروهای پورشه و ساعت‌های رولکس «کالاهای وبلن» (ص. ۱۱۷) هستند. رضایت شخص از داشتن آنها زمانی بیشتر است که افراد کمتری از این کالاها داشته باشند. وبلن معتقد بود که جوامع ثروتمند ممکن است در «دام مصرف نسبی» گرفتار شوند و امکانات تولید بر سر ساخت چنین کالاهایی حیف و میل شود. هرچه افراد بیشتری از این نوع کالاها مصرف کنند ممکن است هیچ بهبودی در رفاه و به‌روزی کلی حاصل نشود. برخی اقتصاددانان استدلال کرده‌اند که مصرف مسرفانه، که با رواج کارت‌های اعتباری تشدید شده، در بحران مالی سال ۲۰۰۸ دخیل بوده است.

تورستین وبلن، اقتصاددان امریکایی، اولین کسی بود که خاطرنشان کرد رفتار اقتصادی به‌همان‌اندازه منفعت شخصی عقلانی تحت تأثیر عوامل روان‌شناختی مانند ترس و شأن‌طلبی هست. وبلن که در یک جامعه کشاورزی نیروزی در مینه‌سوتا بزرگ شده بود، غریبه‌ای بود که زندگی امریکایی‌های بسیار ثروتمند و از خودراضی دهه ۱۸۹۰ را مورد مطالعه قرار داد. او در سال ۱۸۹۹ ارزیابی انتقادی ویرانگر خود یعنی نظریه طبقه تن‌آسار را منتشر کرد. وبلن در این کتاب استدلال کرد که خصیصه‌های تعیین‌کننده طبقه



جان دی. راکفلر (سمت چپ)، غول نفتی امریکایی، که در این تصویر همراه با پسرش است، اولین فردی بود که ثروتش به بیش از یک میلیارد دلار رسید. راکفلر عضوی از آن طبقه ممتاز نیویورک بود که مورد نقد وبلن قرار گرفت.

در این زمینه

کانون بحث
جامعه و نظام اقتصادی

متفکر اصلی
تورستین وبلن (۱۸۵۷-۱۹۲۹)

پیش از او
۱۸۴۸، نظریه اقتصاد سیاسی جان استوارت میل، فیلسوف بریتانیایی، فرض می‌کرد که مطلوبیت (رضایت) در قلب علم اقتصاد قرار دارد.
۱۸۹۰، آلفرد مارشال، اقتصاددان بریتانیایی، تمرکز علم اقتصاد از بازارها را دور کرد و به‌سوی مطالعه رفتار برد.

پس از او
۱۹۴۰، کارل پولانی، اقتصاددان مجارستانی، استدلال کرد که رفتار اقتصادی ریشه در جامعه و فرهنگ دارد.
۲۰۱۰، ناتان پتیت، اقتصاددان امریکایی، بیان کرد که «مصرف خودنمایانه» و بدهی ناشی از آن نقشی اساسی در فلج کردن بازارهای مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ داشته است.

همچنین ببینید: انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. تناقض‌نماهای مخارج ۱۱۷-۱۱۶. اقتصاد و سنت ۱۶۷-۱۶۶. اقتصاد رفتاری ۲۶۹-۲۶۶.

آلوده‌کننده را وادار به جبران کنید

هزینه‌های بیرونی



در این زمینه

کانون بحث
سیاست اقتصادی

متفکر اصلی

آرتور پیگو (۱۹۵۹-۱۸۷۷)

پیش از او

قرن شانزدهم، خانوارهای لندن به جای ریختن گنداب به خیابان‌ها مجبور بودند که هزینه حفر چاه فاضلاب در خانه‌های خود را پرداخت کنند.

پس از او

۱۹۵۲، جیمز مید، اقتصاددان بریتانیایی، افسانه زنبوردارانی را تعریف کرد که از زنبورهای عسل خود که باغستان‌های اطراف را گرده‌افشانی می‌کردند منفعتی نمی‌بردند، بنابراین پرورش زنبورها را متوقف کردند.

۱۹۵۹، رونالد کوز، اقتصاددان بریتانیایی، استدلال کرد که راه مقابله با هزینه‌های بیرونی تمرکز بر حقوق مالکیت است تا در مورد منشأ و صاحب آلودگی و هزینه‌های آن مذاکره انجام شود. ۱۹۷۳، جیمز چئونگ نشان داد افسانه زنبورهای عسل نادرست است زیرا پرورش دهندگان سیب و زنبورداران با هم مذاکره می‌کنند.

از آنجا که کارخانه مجبور نیست هزینه‌های اجتماعی حقیقی فعالیت‌های خود را پردازد، آلودگی خیلی بیشتری نسبت به آنچه از نظر اجتماعی کارآمد است، ایجاد خواهد کرد. آرتور پیگو، اقتصاددان بریتانیایی، استدلال کرد که راه مقابله با این معضل، مالیات گرفتن از آلوده‌کننده است. «مالیات پیگویی»، همان‌گونه که گفته شد، برای اطمینان از این امر بود که هزینه‌های کامل آلودگی در تصمیمات آلوده‌کننده‌ها لحاظ شود، بنابراین یک کسب‌وکار فقط در صورتی آلودگی ایجاد می‌کند که خریداران آن حاضر به پرداخت این خسارت باشند. امروزه دولت‌ها از این ایده در سیاست‌هایی مانند مالیات کربن استفاده می‌کنند تا انتشار کربن را کاهش دهند. بسیاری معتقدند که وادار کردن آلوده‌کننده به جبران و انداختن مسئولیت این معضل به گردن کسب‌وکار علاوه بر اینکه از نظر اقتصادی کارآمد است به لحاظ اخلاقی نیز درست است. با این حال، اعمال مالیات پیگویی آسان نیست. همان‌گونه که خود پیگو خاطر نشان کرد برآورد صحیح هزینه حقیقی آلودگی، موضوع کم‌اهمیتی نیست.

اگر یک سوپرمارکت برای صرفه‌جویی در هزینه‌های دفع زباله، جعبه‌های مقوایی فرسوده را به داخل باگی در آن حوالی بیندازد به طور قطع مسئول پاکسازی آن باغ است. با وجود این، وقتی خسارت کمتر مشهود است ولی برای جامعه هزینه‌هایی -مانند آلودگی هوای ناشی از کارخانه- در پی دارد، آیا نظام بازار می‌تواند برای حل این موضوع تدبیری بیندیشد؟

وضع مالیات بر آلوده‌کننده‌ها

از دهه ۱۹۵۰ اقتصاددانان چنین هزینه‌هایی را برون‌ریزها [آثار خارجی] می‌نامند، زیرا اینها هزینه‌هایی هستند که در قیمت‌های بازار منعکس نمی‌شوند و بر طرف‌های ثالث نیز اثر می‌گذارند. این یکی از موارد شکست بازار است:



به‌طور کلی، صنعتگران فقط در بند ثمره شخصی و نهایی فعالیت‌های خود هستند و به پیامد اجتماعی آنها اهمیت نمی‌دهند.

آرتور پیگو



همچنین ببینید: بار مالیاتی ۶۵-۶۴. بازارها و پیامدهای اجتماعی ۲۱۳-۲۱۰. نظریه بهینه دوم ۲۲۱-۲۲۰. اقتصاد و محیط زیست ۳۰۹-۳۰۶.

پروتستانتیسم ما را ثروتمند کرده است

مذهب و نظام اقتصادی



امری اخروی است پس فرد باید با پاکدامنی زندگی کند و کردار نیک انجام دهد تا آمرزیده شود. اما آموزه‌های پروتستان، به‌ویژه آنهایی که برگرفته از پروتستانتیسم کالوینیستی است، ادعا می‌کند که «برگزیدگانی» از پیش تعیین شده وجود دارند که مقدر است آمرزیده شوند، و اینان به‌واسطه آنکه بخشی از برگزیدگان هستند زندگی فضیلت‌مندی خواهند داشت. اعمال آنها در این زندگی مادی منجر به رستگاری‌شان

ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی، به مقایسه سطوح موفقیت اقتصادی در کشورهای مختلف طی قرون شانزدهم تا نوزدهم علاقه‌مند بود. او در کتاب اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری استدلال کرد که شمال اروپا و ایالات متحده به دلیل اعتقادات پروتستان‌ها به تقدیر، حرفه و اخلاق کاری، به‌لحاظ گذران زندگی اوضاع بهتری از جوامع کاتولیک امریکای جنوبی و مدیترانه داشته‌اند. از نظر کاتولیک‌ها جزای الهی

در این زمینه

کانون بحث
جامعه و نظام اقتصادی

متفکر اصلی
ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰)

پیش از او
۱۵۱۷، مارتین لوتر با انتشار اعلامیه نود و پنج تز آغازگر کشمکش‌هایی مذهبی شد که به اصلاحات دینی [رفرماسیون] انجامید.
۱۶۸۸، انقلاب شکوهمند هرگونه شانس بازگشت مذهب کاتولیک به بریتانیا را از بین برد و راه را برای اولین انقلاب صنعتی جهان هموار کرد.

پس از او
۱۹۹۳، کورت سامونلسون، دانشمند علوم اجتماعی سوئدی، استدلال کرد که رهبران فرقه پیوریتن رفتار سرمایه‌داری را واقعاً تأیید نمی‌کنند.
۲۰۰۹، دیوید کانتونی، اقتصاددان هاروارد، مقاله سرگذشت پروتستانتیسم در آلمان قرن شانزدهم را منتشر کرده و در آن ادعا کرد که «هیچ تأثیری از پروتستانتیسم بر رشد اقتصادی» دیده نمی‌شود.

همچنین ببینید: انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. اقتصاد و سنت ۱۶۷-۱۶۶. نهادها در اقتصاد ۲۰۷-۲۰۶. اطلاعات و انگیزه‌های بازار ۲۰۹-۲۰۸. سرمایه اجتماعی ۲۸۰.

کسب‌وکار خویش سرمایه‌گذاری می‌کنند.

حرفه‌های الهی

مذهب کاتولیک معتقد بود که کشیشی تنها حرفه الهی است، اما پروتستان‌ها تصور می‌کردند که مردم را می‌توان به هر پیشه و کسب دنیوی دعوت کرد. این باور که آنها در حال خدمت به خداوند هستند، ترغیبشان می‌کرد که با شور و اشتیاق مذهبی کار کنند و همین امر آنها را به تولید کالاها و کسب درآمد بیشتر سوق می‌داد.

وبر باور داشت که بی‌گمان مذهب پروتستان منجر به جامعه اقتصادی سرمایه‌داری شد زیرا این فرصت را به معتقدان داد تا پیگیری سود را شاهی برفداکاری و پارسایی بدانند نه اینکه آن را، همچون حرص و جاه‌طلبی، انگیزه‌ای ببینند که به لحاظ اخلاقی مورد سوءظن است. ایده تقدیر نیز به این معنا بود که معتقدان نباید نگران نابرابری‌های اجتماعی و



از نظر ماکس وبر، آهنگر روستا از جایگاه مهمی در اجتماع برخوردار بود، زیرا در طول حرفه الهی اش به‌طور مکرر با افراد زیادی سروکار داشت.

نمی‌شود، بلکه فقط نشان می‌دهد که از قبل انتخاب شده‌اند تا به بهشت بروند. کتاب مقدس، سخت‌کوشی و صرفه‌جویی را تشویق می‌کند، از این‌رو قصد پروتستان‌ها این است که مظهر این ویژگی‌ها باشند و در میان رستگاران قرار بگیرند، درحالی‌که دیگران با عذاب الهی مواجه می‌شوند. آنها مجاز به خرید کالاهای لوکس نیستند و سودهای خود را مجدداً در

“

خداوند کسانی را که به خودشان کمک می‌کنند، یاری می‌دهد.
ماکس وبر

”

فقر باشند، زیرا ثروت مادی نشانه ثروت معنوی است.

باوجوداین، استدلال وبر را می‌توان به چالش کشید. امپراتوری کاملاً کاتولیک اسپانیا قدرت برتر اروپا در قرون شانزدهم و هفدهم و اولین ابرقدرت جهانی بود. موارد نقض دیگری را می‌توان در ظهور کشورهای آسیایی یافت که هیچ‌وقت پروتستان یا مسیحی نبوده‌اند. ژاپن سومین اقتصاد بزرگ جهان است و چین نیز به سرعت در حال رشد است.

ماکس وبر

یکی از منتقدان برجسته قیصر تبدیل شد. وبر در نهادهای سیاسی از احترام زیادی برخوردار بود و پس از جنگ به نوشتن قانون اساسی جمهوری وایمار کمک کرد. او تدریس را از سر گرفت، اما در سال ۱۹۲۰ بر اثر آنفولانزای اسپانیایی درگذشت.

آثار مهم

۱۹۰۵-۱۹۰۴، اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری
۱۹۱۹، سیاست به‌مثابه حرفه
۱۹۲۳، تاریخ اقتصادی عمومی

بود. او در سال ۱۸۶۴ در ارفورت آلمان متولد شد و در خانواده‌ای مرفه، دنیادیده و روشنفکر پرورش یافت. پدرش یک کارمند دولت خوش‌مشرب و مادرش یک پروتستان کالوینیست سخت‌گیر بود.

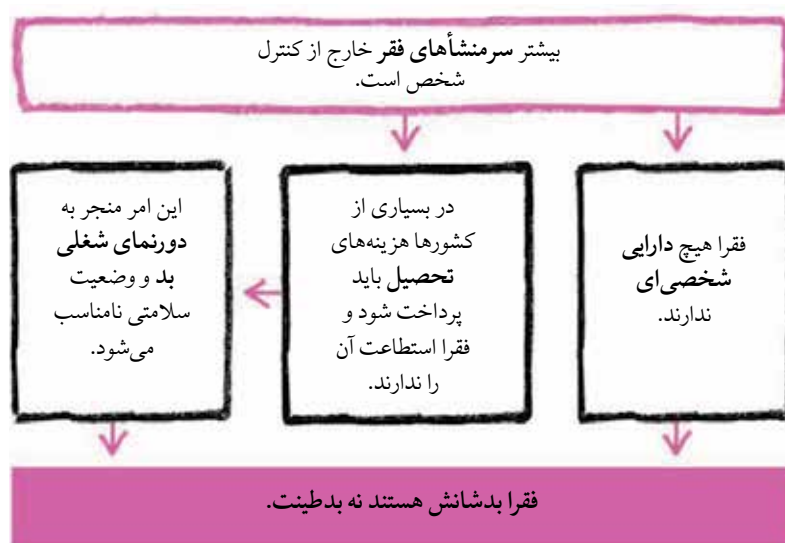
وبر در دانشگاه‌های هایدلبرگ و برلین در رشته حقوق تحصیل کرد، سپس در دانشگاه‌های مختلف آلمان استاد علم اقتصاد بود تا اینکه مرگ پدرش در سال ۱۸۹۷ موجب افسردگی او شد و تدریس را کنار گذاشت. او پس از داوطلب شدن برای خدمت در جنگ جهانی اول، دیدگاه‌های سیاسی خود را تغییر داد و به



کارل امیل ماکسیمیلیان وبر یکی از بنیان‌گذاران علوم اجتماعی نوین و علاوه بر آن اقتصاددان

فقر بدشانس هستند نه بدطینت

معضل فقر



در این زمینه

کانون بحث
جامعه و نظام اقتصادی

متفکران اصلی
جان استوارت میل (۱۸۷۳-۱۸۰۶)
آمارتیا سن (۱۹۳۳-)

پیش از آنها

۱۸۷۹، هنری جورج، اقتصاددان
امریکایی، پیشرفت و فقر را منتشر کرد،
کتاب پر فروش سترگی که خواستار مالیات
بر زمین به منظور کاهش فقر بود.
دهه ۱۸۹۰، چارلز بوث و سیبوم
رونتری پیمایش های فقر را در انگلستان
انجام دادند.

پس از آنها

۱۹۵۸، جان کنث گالبرایت، اقتصاددان
امریکایی، در کتاب خود با عنوان جامعه
مرفه توجهات را به مسئله فقر جلب کرد.
۱۹۷۳، آمارتیا سن، اقتصاددان هندی،
شاخص جدید فقر را پیشنهاد داد.
۲۰۱۲، بانک جهانی درآمد کمتر از یک
دلار در روز را به عنوان فقر شدید تعریف
کرد.

ولی قادر به یافتن شغل نیستند)،
و فقیر غیر مستحق (گدا یان). به
دو گروه اول غذا و پول اهدایی از
سوی مردم محلی داده می شد، اما
با گروه سوم مانند مجرمان رفتار
می کردند. همراه با صنعتی شدن،
دیدگاه نسبت به فقر تغییر کرد و در
قرن هجدهم بسیاری از مردم فکر
می کردند که فقط خود فقرا مقصر
وضعیت خویش هستند. دیوید
ریکاردو (ص. ۸۴) و توماس مالتوس
(ص. ۶۹)، اقتصاددانان بریتانیایی، با
این ادعا که اعانه ها انگیزه کار کردن
را تضعیف می کنند، خواستار لغو
قوانین فقرا شدند.
این دیدگاه به شکل گسترده ای

در کشورهای دارای درآمد بالا،
دولت ها اغلب ۳۰ تا ۵۰ درصد
مخارج در نظام اقتصادی را به خود
اختصاص می دهند. تقریباً نیمی
از این مبلغ شامل «پرداخت های
انتقالی» یا مخارج رفاهی است.
از نظر تاریخی، چنین مخارج بالایی
پیشرفت نسبتاً جدیدی است که از
دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ آغاز شده
است.
مخارج رفاهی تاریخچه ای
طولانی دارد. در قرن شانزدهم قانون
فقرای انگلستان سه نوع فقیر را در
نظر می گرفت: فقیر مستحق (پیران،
جوانان، و بیماران)، بیکار مستحق
(کسانی که تمایل به کار کردن دارند

اهداف توسعه

در سپتامبر سال ۲۰۰۰، رهبران ۱۸۹ کشور جهان در سازمان ملل هشت هدف توسعه هزاره را که باید تا سال ۲۰۱۵ محقق می‌شدند را به امضا رساندند. این اهداف عبارتند از: رفع فقر و گرسنگی، آموزش همگانی، برابری جنسیتی، بهداشت کودکان، بهداشت مادران، مبارزه با بیماری‌ها (ایدز، سل، و مالاریا)، پایداری محیط زیست، و مشارکت جهانی. یکی از این اهداف آن بود که تا سال ۲۰۱۵ تعداد افراد گرفتار در فقر شدید به نصف کاهش یابد.

طبق گزارش بانک جهانی، پس از تعدیل قیمت‌های متفاوت کالاها در کشورهای مختلف، درصد افرادی که در کشورهای در حال توسعه درآمدی کمتر از یک دلار در روز دارند از ۳۰/۸ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۱۴ درصد در سال ۲۰۰۸ کاهش یافت. این امر تا حد زیادی به لطف پیشرفت در شرق آسیا بود. با این حال، یک دلار درآمد بسیار کم و وخیمی است. متوسط «خط فقر» مورد استفاده در کشورهای در حال توسعه دو دلار در روز است. در سال ۲۰۰۸، در کشورهای در حال توسعه ۲/۵ میلیارد نفر (۴۳ درصد) درآمدی زیر این خط داشته‌اند.



مردی در فورتالزا در کشور برزیل گدایی می‌کند. طبق اعلام سازمان ملل، امروزه فقرا با «شرایط غیرانسانی» روبرو هستند. سازمان ملل متعهد شد که تا سال ۲۰۱۵ فقر جهانی را به نصف کاهش دهد.



شرایط زندگی غیربهداشتی فقرا در لندن، همان‌گونه که گوستاو دوره در سال ۱۸۷۲ به تصویر کشیده است، دامنگیر بیشتر شهرهای اروپا بود. بزرگسالان، کودکان و حیوانات موذی برای یافتن یک جای مناسب می‌جنگیدند.


رفاهی شکل گرفت.

فقر در قرن بیست و یکم

پس از سال ۱۸۰۰، واگرایی ثروت عظیمی بین اروپا و امریکای شمالی و بقیه جهان ایجاد شد. فقر در جنوب آسیا و جنوب صحرای آفریقا یک معضل همیشگی بوده است. اقتصاددانان بر نقش بهداشت، آموزش، حمل و نقل و همچنین حمایت مستقیم از فقرا در کاهش فقر تأکید کرده‌اند. آمارتیا سن (ص. ۲۵۷)، اقتصاددان هندی، استدلال کرد که فقر دربارهٔ محدودیت‌ها در «قابلیت‌ها و کارکردها» - چیزهایی که افراد می‌توانند به خوبی انجام دهند یا باشند- است نه کالاها یا خدماتی که به آنها دسترسی دارند. این ایده در پرسش‌ها و بحث‌های مداوم دربارهٔ اینکه خط فقر، مطلق (تأمین نیازهای اساسی) است یا نسبی (به‌مثابه درصدی از درآمد متوسط)، منعکس می‌شود.

مورد توجه قرار گرفت، اما دیدگاه جایگزینی وجود داشت که جان استوارت میل (ص. ۹۵)، فیلسوف بریتانیایی، در سال ۱۸۴۸ ارائه کرد. میل بیان کرد که علم اقتصاد فقط به بحث تولید می‌پردازد - اما توزیع ثروت، انتخاب جامعه است. او در کارهای خود در زمینه سیاست معمولاً به نفع محدودسازی نقش دولت استدلال می‌کرد، در حالی که در این مورد اظهار داشت که حکومت باید برای یاری به افرادی که قادر به کمک‌کردن به خودشان نیستند و همچنین ارائه آموزش‌های لازم به شهروندان جهت تأمین معاش خویش، مداخله کند.

گسترش حق رأی در کشورهای اروپایی در طول قرن‌های نوزدهم و بیستم با مطالبات بیشتر برای مخارج اجتماعی و بازتوزیع ثروت همراه بود. نظام‌های بهداشت و آموزش عمومی دقیق و مفصل در راستای آن مزایای

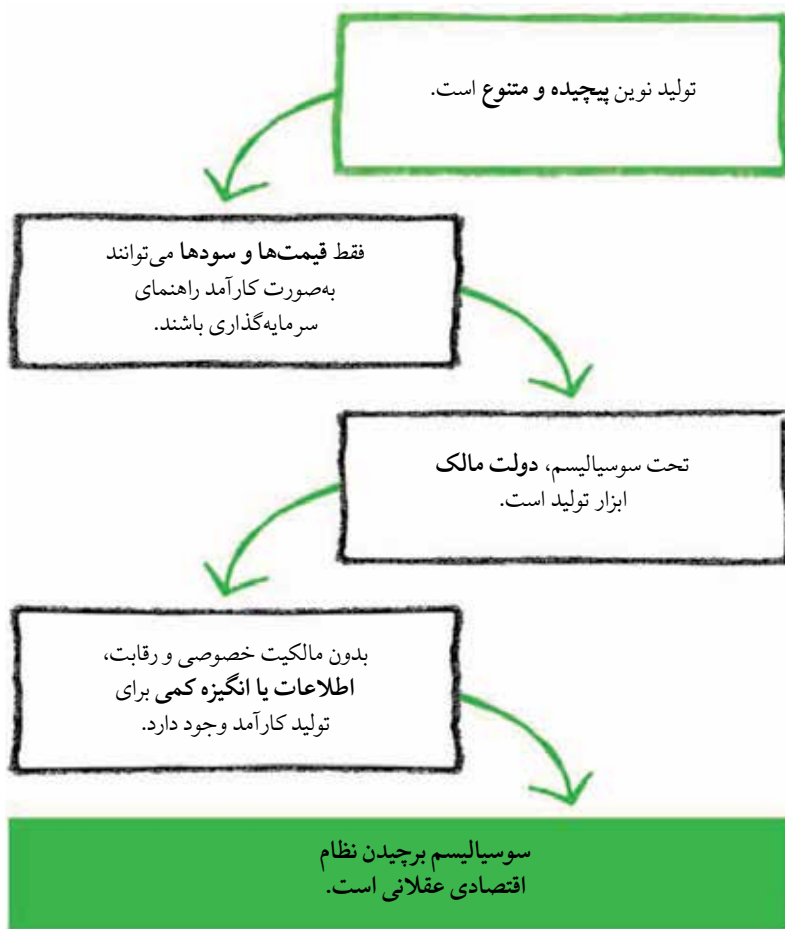


سوسیالیسم برچیدن نظام اقتصادی عقلانی است

برنامه ریزی مرکزی







در این زمینه

کانون بحث
نظام‌های اقتصادی

متفکر اصلی
لودویگ فون میزس (۱۸۸۱-۱۹۷۳)

پیش از او
۱۸۶۷، کارل مارکس سوسیالیسم علمی را مانند کارخانه‌ای عظیم، سازمان‌یافته می‌دانست.
۱۹۰۸، انریکو بارون، اقتصاددان ایتالیایی، استدلال کرد که در یک حکومت سوسیالیستی می‌توان به کارایی دست یافت.

پس از او
۱۹۲۹، فرد تیلور، اقتصاددان آمریکایی، بیان کرد که روش آزمون و خطای ریاضی می‌تواند تحت سوسیالیسم به تعادل دست یابد.

۱۹۳۵-۱۹۳۴، لیونل رابینز و فردریش هایک اقتصاددانانی بودند که بر مشکلات عملی سوسیالیسم - از جمله معیار محاسبات مورد نیاز و فقدان ریسک‌پذیری - تأکید کردند.

کارل مارکس، فیلسوف آلمانی، در اثر سترگ خود به نام سرمایه در سال ۱۸۶۷ (صص. ۱۰۵-۱۰۰) سازمان اقتصادی سوسیالیستی را شرح داد. او استدلال کرد که در نظام اقتصادی سوسیالیستی، دولت باید مالک ابزار تولید (از قبیل کارخانه‌ها) باشد. رقابت بی‌فایده است. مارکس پیشنهاد داد که جامعه همچون یک کارخانه بزرگ اداره شود و باور داشت که سرمایه‌داری به‌شکلی اجتناب‌ناپذیر منجر به انقلاب خواهد شد. اقتصاددانان عقاید مارکس را جدی گرفتند. وقتی ویلفردو پارتو (ص. ۱۳۱)،

قادر به ارائه استدلال‌های نظری مخالف با سوسیالیسم نیستند. اما بعداً در سال ۱۹۲۰، لودویگ فون میزس، اقتصاددان اتریشی، ایرادات اساسی را خاطر نشان کرد و مدعی شد که برنامه‌ریزی تحت سوسیالیسم غیرممکن است.

محاسبه با پول

مقاله فون میزس با عنوان محاسبه اقتصادی در کشورهای مشترک‌المنافع سوسیالیستی در سال ۱۹۲۰ حاوی یک چالش ساده بود. او بیان کرد که تولید در نظام اقتصادی نوین چنان پیچیده است که اطلاعات به‌دست‌آمده از قیمت‌های بازار - که به واسطه رقابت تولیدکنندگان فراوانی که بر کسب سود متمرکز هستند ایجاد می‌شود - برای برنامه‌ریزی ضروری است. ما برای تعیین موقعیت تقاضا و هدایت سرمایه‌گذاری،

اقتصاددان ایتالیایی، از ریاضیات استفاده کرد تا نشان دهد چگونه رقابت در بازار آزاد منجر به پیامدهای کارآمد می‌شود، این را نیز گفت که این نتایج توسط یک برنامه‌ریز مرکزی تحت سوسیالیسم نیز به‌دست می‌آید. هموطن اقتصاددان او، انریکو بارون در مقاله وزارت تولید در یک حکومت جمع‌گرا (۱۹۰۸) این مفهوم را بیشتر مطرح کرد. تنها چند سال بعد، اروپا درگیر جنگ جهانی اول شد و بسیاری آن را شکست فاجعه‌بار نظم قدیم می‌دانستند. انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ نمونه‌ای از اعمال کنترل سوسیالیستی بر نظام اقتصادی ارائه داد، و قدرت‌های شکست‌خورده در جنگ که برنامه‌ریزی مرکزی داشتند - آلمان، اتریش، و مجارستان - شاهد تصاحب قدرت توسط احزاب سوسیالیست بودند. به نظر می‌رسید که اقتصاددانان بازار آزاد

همچنین ببینید: اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. اقتصاد مارکسیستی ۱۰۵-۱۰۰. لیبرالیسم اقتصادی ۱۷۷-۱۷۲، بازارها و پیامدهای اجتماعی ۲۱۳-۲۱۰، نظام اقتصادی بازار اجتماعی ۲۲۳-۲۲۲، کمبودها در نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی شده ۲۳۳-۲۳۲.



بولشویک اثر بوریس کوستودیف نمایانگر سیاست‌های ایده‌آل‌گرایانه انقلاب روسیه بود. در عرض چهار سال این سیاست‌ها به گِل نشستند و سیاست اقتصادی جدید جایگزین آنها شد.

تولیدی هستند که از نظر فنی و اقتصادی امکان‌پذیراند. رقابت میان تولیدکنندگان به این معناست که تنها سودآورترین تکنیک‌های تولید انتخاب می‌شوند.

فون میزس استدلال کرد که قیمت‌های واقعی بازار متکی بر وجود پول است که باید در تمام مراحل - برای خرید و فروش کالاهای درگیر در تولید و همچنین خرید و فروش آنها در مصرف - مورد استفاده قرار بگیرد. در نظام سوسیالیستی از پول استفاده محدودتری می‌شود: برای پرداخت دستمزدها و خرید کالاهای مصرفی. اما در بخش تولید دولتی اقتصاد دیگر نیازی به پول نیست، درست همان‌گونه که برای کارهای داخلی یک کارخانه پول لازم نیست. فون میزس جایگزین‌هایی برای پول در نظر گرفت، از جمله ایده مارکس درباره تعیین ارزش محصولات با توجه به تعداد ساعات کاری که صرف تولید آنها شده است. اما چنین معیاری، کمیابی نسبی مواد مختلف، کیفیت‌های متفاوت کار یا زمان حقیقی (به

داد، دشوار نیست. برای یک فرآیند تولید ساده مانند یک بنگاه خانوادگی نیز مشکلی ایجاد نمی‌شود. یک نفر درباره اینکه روز خود را صرف ساختن نیمکت، درست کردن گلدان، چیدن میوه یا ساختن دیوار کند، می‌تواند به راحتی محاسبات ذهنی انجام دهد. باین حال، تولید پیچیده مستلزم محاسبه اقتصادی قاعده‌مند و منظم است. فون میزس ادعا کرد که بدون چنین محاسبات کمکی، ذهن انسان «در برابر مشکلات مدیریت و مکان‌یابی کاملاً سردرگم می‌شود».

قیمت‌های بازار

محاسبه اقتصادی تحت سرمایه‌داری علاوه بر استفاده از قیمت‌های پولی به عنوان یک واحد مشترک برای ارزیابی پروژه‌ها، دو مزیت دیگر نیز دارد. نخست، قیمت‌های بازار خودبه‌خود منعکس‌کننده ارزیابی‌های همه افراد درگیر در مبادله هستند. دوم، قیمت‌های بازار نمایانگر تکنیک‌های

به قیمت‌ها و سودها نیاز داریم. ایده‌های او آغازگر بحثی به نام «محاسبه سوسیالیستی» یا «مباحثه نظام‌ها» بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم بود.

تصور کنید که در حال برنامه‌ریزی برای احداث یک خط راه‌آهن بین دو شهر هستید. کدام مسیر را باید انتخاب کرد، و آیا اصلاً باید این خط را ساخت؟ این نوع تصمیم‌ها نیاز به مقایسه منافع و هزینه‌ها دارد. منافع این کار صرفه‌جویی در هزینه‌های حمل‌ونقل بسیاری از استفاده‌کنندگان مختلف است. هزینه‌ها نیز شامل ساعات کار، آهن، ذغال سنگ، ماشین‌آلات و غیره است. برای انجام این محاسبات، به کارگیری یک واحد مشترک ضروری است: پول، که ارزش آن مبتنی بر قیمت‌های بازار است. با وجود این، تحت سوسیالیسم دیگر قیمت‌های پولی موثق برای این اقدام وجود ندارد، زیرا دولت باید آنها را تعیین کند. فون میزس گفت که این مسئله برای کالاهای مصرفی مشکل‌چندانی ایجاد نمی‌کند. بر اساس سلیقه مصرف‌کننده تصمیم‌گیری درباره اینکه یک زمین را به تولید ۱۰۰۰ گالن شراب یا ۵۰۰ گالن نفت اختصاص

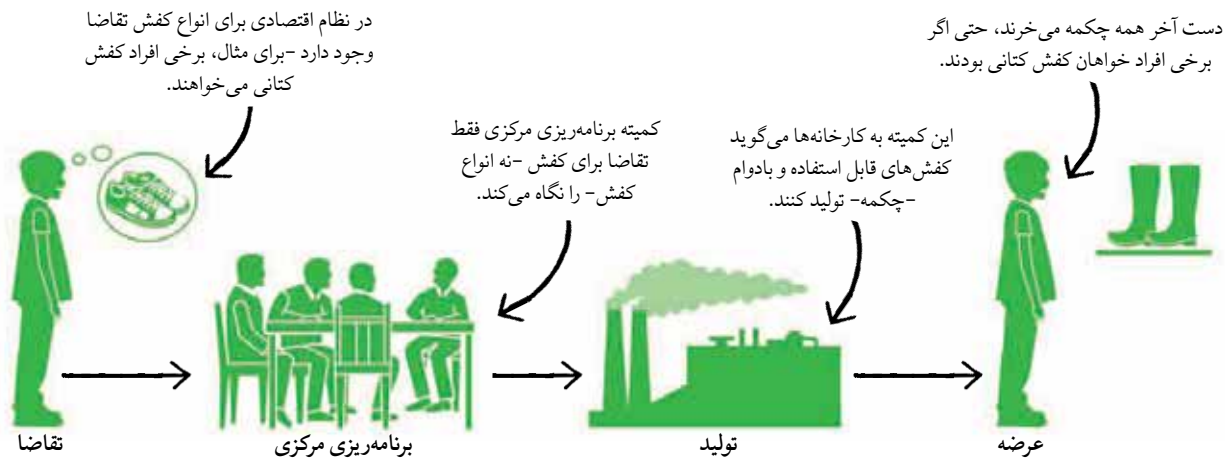
“

در کشورهای مشترک‌المنافع سوسیالیستی، هر تغییر اقتصادی به تعهدی تبدیل می‌شود که موفقیت آن نه می‌تواند از قبل ارزیابی شود و نه بعداً با نگاه به گذشته مورد داوری قرار بگیرد. آنجا فقط لمس کردن در تاریکی هست.

لودویگ فون میزس

”

نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی شده فاقد اطلاعات اولیه بازار درباره تقاضا هستند، از این رو کمیته برنامه‌ریزی مرکزی باید نوع و سطح تقاضا برای هر قلم جنس را حدس بزند. بعید است ایده‌های آنها درباره آنچه مردم می‌خواهند یا نیاز دارند دقیق باشد.



به کار گرفت. در ابتدا اوضاع خوب به نظر می‌رسید، ولی این نظام اقتصادی دچار مشکلات مزمن بود. اقدامات دوره‌ای برای اصلاح صورت گرفت، اهداف از تولید به فروش تغییر یافتند و سعی شد تا به نگاه‌های دولتی آزادی عمل بیشتری داده شود. اما نگاه‌های دولتی غالباً منابع را از برنامه‌ریزان مرکزی پنهان می‌کردند، اهداف را از طریق میانبرهایی برآورده می‌کردند که نیاز مشتریان را پاسخ نمی‌داد و اینکه وظایف خارج از برنامه‌های خود را نادیده می‌گرفتند. ائتلاف منابع قابل توجهی وجود داشت و میزان تولید به مراتب کمتر از اهداف تعیین شده بود. هنگامی که این نظام سقوط کرد، به نظر می‌رسید که با این پیشامد نگرانی‌های مکتب اتریش دربارهٔ انگیزه‌ها و اطلاعات توجیه شده‌اند.

فون میزس منتقد هر نوع مداخله دولت در نظام اقتصادی بازار نیز بود. او ادعا کرد که مداخله عوارض جانبی نامطلوبی ایجاد می‌کند که منجر به مداخله بیشتر می‌شود تا اینکه، گام به گام، جامعه به سوی سوسیالیسم تمام‌وکمال سوق می‌یابد. در نظام اقتصادی بازار، نگاه‌ها با خدمات‌رسانی به

اقتصادی بازار پیشنهاد داده بود. با این حال، این رویکرد ریاضی در واقع هیچ تفاوتی با استدلال‌های بارون نداشت و مکتب اتریش هرگونه بحث در مورد تعادل ریاضی را غیرواقعی گرایانه می‌دانست.

لیونل رابینز و فردریش هایک (ص. ۱۷۷)، هواخواهان فون میزس، افزودند که چنین محاسباتی عملی نیست. علاوه بر این، نظام سوسیالیستی نمی‌تواند آن ریسک‌پذیری نوآفرینان را که در مواجهه با نااطمینانی موجود در نظام بازار انجام می‌پذیرد، تکرار کند. در سال ۱۹۳۶، اسکار لانگه و آبا لرنر نظام «سوسیالیسم بازار» را پیشنهاد دادند که به موجب آن بسیاری از نگاه‌های مستقل متعلق به دولت هستند و با توجه به قیمت‌های تعیین شده از سوی دولت به دنبال حداکثرسازی سود خواهند بود. هایک، قهرمان جدید مکتب اتریش، پیشگام پاسخگویی به سوسیالیسم بازار (صص. ۱۷۷-۱۷۲) بود و استدلال کرد که فقط بازار آزاد می‌تواند انگیزه‌ها و اطلاعات لازم را فراهم آورد.

سوسیالیسم در عمل

اتحاد جماهیر شوروی در برهه‌ای از حیات خود نوعی از سوسیالیسم بازار را

جای ساعات کار) که فرآیند تولید لازم دارد را نادیده می‌گیرد. فقط قیمت‌های بازار همه این عوامل را در نظر می‌گیرند.

تغییر قیمت‌ها

فون میزس و پیروانش در مکتب اقتصاددانان اتریش اعتقاد نداشتند که جوامع به تعادل - یعنی نقطه‌ای که آنها «به طور طبیعی» حول یک سطح معین یا وضعیت متوازن نوسان می‌کنند - دست می‌یابند. او استدلال کرد که نظام‌های اقتصادی دائماً در وضعیت عدم تعادل هستند؛ آنها همیشه در حال تغییر هستند و فعالان اقتصادی با نااطمینانی احاطه شده‌اند. علاوه بر این، برنامه‌ریز مرکزی نمی‌تواند به سادگی قیمت‌هایی را انتخاب کند که پیش‌تر تحت نظام بازار جاری بوده‌اند. اگر برنامه‌ریزی مرکزی متکی بر قیمت‌هایی از نظام‌های متفاوت باشد، پس سوسیالیسم چگونه می‌تواند جانشین نظام اقتصادی بازار شود؟

چالش فون میزس چندین پاسخ را در پی داشت. برخی از اقتصاددانان ادعا کردند که برنامه‌ریز مرکزی می‌تواند از طریق آزمون و خطا، عرضه و تقاضا را با هم برابر کند، چیزی مشابه فرآیندی که لئون والراس (ص. ۱۲۰) برای ایجاد تعادل در نظام



لودویگ فون میزس

لودویگ فون میزس، رهبر مکتب اتریش، پسر یک مهندس راه‌آهن بود. او در سال ۱۸۸۱ در لیمبرگ اتریش - مجارستان به دنیا آمد و در دانشگاه وین تحصیل کرد. در آنجا بود که به‌صورت مرتب در سمینارهای یوجین فون بوهم - باورک اقتصاددان شرکت می‌کرد. فون میزس از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۳۴ در اتاق بازرگانی وین کار می‌کرد و مشاور اقتصادی اصلی دولت اتریش بود. در همان زمان او در دانشگاه نظریه اقتصادی نیز تدریس می‌کرد و آنجا بود که پیروان متعهد خود را جذب کرد، اما هیچ‌گاه استاد نشد. فون میزس در سال ۱۹۳۴ به‌سبب نگرانی از نفوذ نازی در اتریش استاد دانشگاه ژنو شد. او در اوت ۱۹۴۰ اندکی پس از حمله آلمان به فرانسه به نیویورک مهاجرت کرد و از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷ در دانشگاه نیویورک به تدریس نظریه اقتصادی پرداخت. او در سال ۱۹۷۳ درگذشت.

آثار مهم

۱۹۱۲، نظریه پول و اعتبار
 ۱۹۲۲، سوسیالیسم: یک تحلیل اقتصادی و جامعه‌شناختی
 ۱۹۴۹، کشش انسانی: رساله‌ای درباره علم اقتصاد

نامناسب می‌شود. تنها کاری که در هنگام ترکیدن حساب باید انجام داد پذیرش شکست‌های تجاری و رکود متعاقب آن است. آنها توصیه می‌کنند که بانک‌های مرکزی منحل شوند و پول مبتنی بر یک استاندارد کالایی واقعی، همچون طلا، باشد. مکتب اتریش اعتقاد راسخی به دولت لسه‌فر (غیرمداخله‌گر) دارد.

در سال ۱۹۰۰، پنج مکتب برجسته در علم اقتصاد وجود داشت. مارکسیسم، مکتب تاریخی آلمان (که آن نیز منتقد نظام بازار بود) و سه تفسیر از رویکرد جریان اصلی بازار آزاد: مکتب بریتانیا (به رهبری آلفرد مارشال)، مکتب لوزان (متمرکز بر تعادل عمومی از طریق معادلات ریاضی) و مکتب اتریش به رهبری کارل منگر (ص. ۳۳۵). مکاتب بریتانیا و لوزان به جریان اصلی اقتصاد تبدیل شدند، اما مکتب اتریش مسیری سازش‌ناپذیر را پیمود. تنها اخیراً، پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ و عقب‌نشینی سوسیالیسم، محبوبیت این مکتب شروع به افزایش کرده است.

مصرف‌کنندگان سود می‌برند، و به‌عقیده او - و مکتب اتریش - هیچ محدودیتی در چنین فعالیت ارزشمندی وجود ندارد. مکتب اتریش مفهوم شکست بازار را نمی‌پذیرد یا دست‌کم آن را اغلب ناشی از شکست دولت می‌داند. این مکتب معتقد است که دولت‌ها موجب انحصار می‌شوند نه مؤسسات اقتصادی خصوصی. برون‌ریزها (پیامدهایی که در قیمت‌های بازار منعکس نمی‌شوند)، همچون آلودگی، از سوی مصرف‌کنندگان در نظر گرفته می‌شوند یا توسط انجمن‌های داوطلبانه یا واکنش‌های افرادی که مالکیت خصوصی آنها تحت تأثیر برون‌ریز است، حل و فصل می‌شوند.

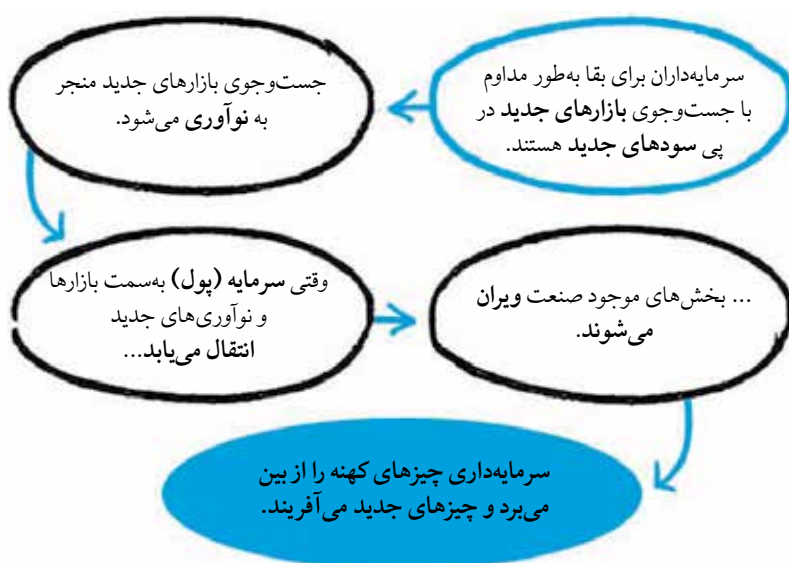
از نظر مکتب اتریش یکی از بدترین شکل‌های مداخله دولت، دخالت در عرضه پول است. آنها ادعا می‌کنند که وقتی دولت‌ها عرضه پول را (برای مثال با چاپ پول بیشتر) افزایش می‌دهند، نرخ‌های بهره بسیار پایین می‌آید و این امر به‌نوبه خود موجب سرمایه‌گذاری‌های



نظام‌های اقتصادی سوسیالیستی خود را خطوط تولید عظیم می‌دیدند که هر چیزی اقتصاد لازم دارد را فراهم می‌آورند. در طول جنگ جهانی دوم این سبک دستوری خط تولید، نسبتاً کارآمد عمل می‌کرد.

سرمایه‌داری چیزهای کهنه را از بین می‌برد و چیزهای جدید می‌آفریند

تخریب خلاق



قرار دارند. در حالی که آدم اسمیت (ص. ۶۱) سود را ناشی از درآمدهای سرمایه و مارکس آن را ناشی از استثمار نیروی کار می‌دانست، شومپتر گفت که سود حاصل نوآوری است - و ناشی از سرمایه یا نیروی کار نیست. او نوآفرین ریسک‌پذیر را طبقه جدیدی از افراد می‌دانست؛ نیروی محرکه‌ای خارج از طبقه سرمایه‌دار یا طبقه کارگر که دست به نوآوری می‌زند و محصولات و شیوه‌های جدید تولید را در شرایط نامطمئن خلق می‌کند.

واکنش خلاقانه نوآفرین ریسک‌پذیر به تغییرات اقتصادی، او را از مالکان بنگاه‌های موجود که تنها «واکنش‌هایی سازگار» به تغییرات اقتصادی جزئی

هنگامی که رکود رخ می‌دهد و از بین رفتن شرکت‌ها و مشاغل آغاز می‌شود، اغلب این مطالبه به وجود می‌آید که دولت برای مقابله با این اثرات مداخله کند. جوزف شومپتر، اقتصاددان اتریشی، در عمق رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰، با این موضوع مخالفت کرد. او نشان داد که رکودها به چه دلیل سرمایه‌داری را جلو می‌برند؛ آنها ناکارایی را از بین می‌برند و در فرآیندی که ابتدا کارل مارکس (ص. ۱۰۵) آن را «تخریب خلاق» توصیف کرد، راهی برای رشد جدید ایجاد می‌کنند.

شومپتر معتقد بود که نوآفرینان ریسک‌پذیر در قلب پیشرفت سرمایه‌داری

در این زمینه

کانون بحث
نظام‌های اقتصادی

متفکر اصلی
جوزف شومپتر (۱۸۸۳-۱۹۵۰)

پیش از او
۱۸۶۷، کارل مارکس اظهار کرد که سرمایه‌داری همراه با بحران پیش می‌رود و بارها و بارها طیف گسترده‌ای از نیروهای مولد را تخریب می‌کند.

۱۹۱۳، ورنر سومبارت، اقتصاددان آلمانی، استدلال کرد که تخریب راه را برای آفرینش باز می‌کند، درست همان‌گونه که کمبود چوب منجر به استفاده از ذغال سنگ شد.

پس از او
۱۹۹۵، کلبتون ام. کریستنسن، اقتصاددان آمریکایی، بین نوآوری مختل‌کننده و نوآوری مداوم تمایز قائل شد.

۲۰۰۱، ریچارد فاستر و سارا کاپلان، اقتصاددانان آمریکایی، استدلال کردند که حتی بیشتر شرکت‌های استثنایی هم نمی‌توانند در بازارهای سرمایه به مدت نامحدود غالب باشند.





جوزف شومپتر

جوزف شومپتر در سال ۱۸۸۳ در مُراویا متولد شد که در آن زمان بخشی از امپراتوری اتریش-مجارستان بود. او پسر یک کارخانه‌دار آلمانی بود. زمانی که جوزف چهار سال داشت پدرش از دنیا رفت و او همراه با مادرش به وین نقل مکان کرد. مادرش در آنجا با یک ژنرال آریستوکرات وینی ازدواج کرد؛ این مرد کمک کرد تا اقتصاددان جوان و بااستعداد وارد یک مسیر شغلی گردبادمانندی شود که او را تبدیل به استاد اقتصاد، وزیر امور مالی اتریش و رئیس بیدرمان بانک کرد. شومپتر پس از فروپاشی این بانک در سال ۱۹۲۴ و هنگامی که اتریش و آلمان تسلیم نازی‌ها شدند به ایالات متحده مهاجرت کرد. او مدرس دانشگاه هاوارد شد و در آنجا فرقه کوچکی از پیروان را پیدا کرد. شومپتر در سال ۱۹۵۰ در سن ۶۶ سالگی فوت کرد.

آثار مهم

- ۱۹۳۹، چرخه‌های تجاری
- ۱۹۴۲، سرمایه‌داری، سوسیالیسم و مردم‌سالاری
- ۱۹۵۴، تاریخچه تحلیل اقتصادی
- ۱۹۶۱، نظریه توسعه اقتصادی



تولیدات جدید و شیوه‌های جدید با قدیمی‌ها رقابت می‌کنند... نه در شرایط برابر بلکه در یک برتری قاطع که ممکن است به معنای مرگ تولیدات و شیوه‌های قدیمی باشد.
جوزف شومپتر



و اغلب بهبودهایی فناورانه هستند. و نوآوری‌های «مختل‌کننده» که بازار را زیرورو می‌کنند و در حقیقت امور را به جلو می‌رانند و بازار را از طریق نوآوری در محصول تغییر می‌دهند. برای مثال، اگرچه آپل بخش‌کننده موسیقی دیجیتال را ابداع نکرد، اما یک محصول باکیفیت بالا (آی‌پاد) را با برنامه دانلود موسیقی (آی‌تیونز) ترکیب کرد تا راه جدیدی برای دسترسی به موسیقی ارائه دهد. مارکس معتقد بود که تخریب خلاق انرژی عظیمی به سرمایه‌داری می‌دهد اما بحران‌هایی انفجاری نیز در پی دارد که این نظام را ویران می‌کند. شومپتر این را پذیرفت اما استدلال کرد که سرمایه‌داری به دلیل موفقیت‌هایش - و نه شکست‌هایش - خود را تخریب می‌کند. او انحصارها را موتور نوآوری می‌دید اما بیان کرد که سرنوشت آنها این است که به شرکت‌های پیش از حد بزرگی تبدیل می‌شوند که دیوان‌سالاری آنها سرانجام روحیه نوآفرینی ریسک‌پذیرانه‌ای را که به این شرکت‌ها قدرت حیات و سرزندگی داده بود، سرکوب می‌کند.

دارند، متمایز می‌کند. نوآفرینان ریسک‌پذیر برای اینکه نوآوری‌های خود را به بازار عرضه کنند مجبور به قرض‌گرفتن هستند، دست به ریسک می‌زنند و ناگزیر با مقاومت مواجه می‌شوند. آنها ساختار قدیم را به هم می‌ریزند و فرصت‌های جدیدی برای سود ایجاد می‌کنند. از نظر شومپتر، نوآوری به مراتب مؤثرتر از «دست نامرئی» اسمیت یا رقابت بازار آزاد، بازارهای جدید را خلق می‌کند.

خط‌شکنی

شومپتر استدلال کرد که اگرچه یک بازار جدید پس از یک نوآوری ممکن است رشد کند، اما دیگران خیلی زود دست به تقلید می‌زنند و شروع به خوردن سود نوآور اصلی می‌کنند. در این هنگام بازار رو به کساد می‌رود. رکودها راه مهم حرکت همه چیز رو به جلو هستند، مثل دورانداختن چوب‌های خشک، حتی اگر این فرآیند دردناک باشد. در سال‌های اخیر، استراتژیست‌هایی مانند کلیتون ام. کریستنسن، اقتصاددان آمریکایی، بین دو نوع نوآوری تمایز قائل شده‌اند. نوآوری‌های «مداوم» که نگهدارنده نظام موجود



آی‌فون آپل توسط استیو جابز، نوآفرین ریسک‌پذیر دوراندیش، معرفی شد. این ابداع یک «تغییردهنده بازی» صنعت بود و رقبا را مجبور به ارائه محصولاتی کرد که بتوانند با آن رقابت کنند.

جنگ و رکودها

۱۹۲۹-۱۹۴۵

[REDACTED]

[REDACTED]

جان مینارد کینز در نیویورک تایمز نامه‌ای سرگشاده به رئیس‌جمهور روزولت نوشت و برای تحریک اقتصاد، مخارج دولت را توصیه کرد.	استاندارد طلا (یک) نظام پولی که ارزش پول هر کشور را به طلا پیوند می‌داد، به حالت تعلیق درآمد.	جامعه اقتصادسنجی برای تحقیق در مورد جنبه‌های ریاضی و آماری علم اقتصاد در ایالات متحده تأسیس شد.	جوزف استالین اشتراکی‌کردن اجباری کشاورزی در اتحاد جماهیر شوروی را اعلام کرد.
--	---	---	--

↑
۱۹۳۳

↑
۱۹۳۱

↑
۱۹۳۰

↑
۱۹۲۹

↓
۱۹۳۳

راگنار فریش
بین اقتصاد
کلان و
اقتصاد خرد
تمایز قائل شد.

↓
۱۹۳۲

لیونل رابینز
اقتصاد را
«علم منابع
کمیاب»
تعریف کرد.

↓
۱۹۳۱

فردریش هایک
استدلال کرد که مداخله
دولت در اقتصاد اشتباه
است و در نهایت منجر
به سرکوب خواهد شد.

↓
۱۹۲۹

سقوط وال استریت
(کاهش چشمگیر
ارزش سهام در ایالات
متحده) نشانه شروع
رکود بزرگ بود.

می‌طلبید. جان مینارد کینز (ص. ۱۶۱)، اقتصاددان بریتانیایی، پاسخ این مسئله را یافت؛ او نقاط ضعف بازار کاملاً آزاد را تشخیص داد - یکی از این موارد عدم وجود هرگونه مداخله است. درحالی‌که نسل‌های قبل به کارآمدی خود بازار برای اصلاح کاستی‌های این نظام اعتماد کرده بودند، کینز از مداخله دولت - و به‌ویژه مخارج دولت - برای افزایش تقاضا و خارج کردن نظام‌های اقتصادی از رکود دفاع کرد.

ایده‌های او ابتدا با تردید ولی سپس با تأیید روبرو شدند. مدل او نظام اقتصادی را همچون ماشینی در نظر می‌گرفت که دولت می‌تواند از طریق متغیرهای تعدیل‌کننده‌ای مانند عرضه پول و مخارج عمومی آن را تنظیم کند. در سال ۱۹۳۳، استدلال‌های کینز پایه‌ای منطقی برای رئیس‌جمهور فرانکلین دی. روزولت فراهم آورد تا با سیاست‌های تحریکی

جهان در رکود شدید بودند. در این دوره بود که لیونل رابینز، اقتصاددان بریتانیایی، تعریف خود از اقتصاد - «علم منابع کمیاب» - که بسیار تکرار می‌شود را مطرح کرد.

رویکردی جدید

اعتماد به بازار جهت ایجاد ثبات و رشد خدشه‌دار شد و اقتصاددانان به‌دنبال راهبردهایی جدید برای مقابله با مشکلات اقتصادی، به‌ویژه بیکاری، بودند. برخی شروع به بررسی مشکلات نهادی نظام‌های اقتصادی سرمایه‌داری توسعه‌یافته کردند. برای مثال آدولف برل و گاردینر مینز، اقتصاددانان آمریکایی، نشان دادند که چگونه مدیران، شرکت‌ها را نه در راستای منافع بنگاه‌ها بلکه در جهت منفعت خویش اداره می‌کنند. فوری‌ترین نیاز یافتن ابزار برای تحریک اقتصاد بود و این امر رویکرد جدیدی را

در سال‌های پس از جنگ جهانی اول، اعتماد به تفکر اقتصادی سنتی به‌واسطه رویدادهایی در اروپا و امریکای شمالی مورد آزمون قرار گرفت. ناآرامی اجتماعی و سیاسی به انقلاب کمونیستی در روسیه منجر شده و درعین‌حال آبرتورم اقتصاد آلمان را متلاشی کرده بود.

در طول دهه ۱۹۲۰، ایالات متحده از چنان رونقی برخوردار بود که در سال ۱۹۲۸ رئیس‌جمهور هربرت هوور گفت، «ما در امریکا بیش از هر زمان دیگری در تاریخ و جلوتر از هر سرزمینی به پیروزی نهایی بر فقر نزدیک هستیم.» یک سال بعد سقوط وال استریت رخ داد: ارزش سهام افت کرد و هزاران بنگاه تعطیل شد. در سال ۱۹۳۲، بیش از ۱۳ میلیون آمریکایی بیکار بودند. ایالات متحده و ام‌های کلانی که قبلاً به اروپا اعطا کرده بود را پس گرفت و بانک‌های اروپایی سقوط کردند. بیش از یک دهه، بسیاری از کشورهای سراسر

توافق نامه‌های برتون وودز - که روابط مالی پس از جنگ کشورهای صنعتی بزرگ را تنظیم می‌کردند - به امضا رسیدند.	سیمون کوزنتس چرخه‌های تجاری را شناسایی کرده و پایه‌های رشته اقتصاد توسعه را طرح‌ریزی کرد.	جان هیکس مدل ISLM را شرح داد، و ضریب تکاثر کینزی را به صورت ریاضی مدل‌سازی کرد.	رئیس‌جمهور فرانکلین دی. روزولت نیو دیل - بسته‌ای از سیاست‌های مداخله‌ای دولت برای رونق بخشی به اقتصاد - را معرفی کرد.
↑ ۱۹۴۴	↑ دهه ۱۹۴۰	↑ ۱۹۳۷	↑ ۱۹۳۳

↓ ۱۹۴۵	↓ ۱۹۴۴	↓ ۱۹۳۹	↓ ۱۹۳۶
جنگ جهانی دوم به پایان رسید و دوره بازسازی اقتصادی آغاز شد.	کارل پولانی با پرداختن به اقتصاد از منظر فرهنگی، تفکر اقتصادی سنتی را به چالش کشید.	شروع جنگ جهانی دوم در اروپا.	کینز کتاب نظریه عمومی را منتشر کرد و رویکرد خود در زمینه اقتصاد کلان و نقش حیاتی دولت در نظام اقتصادی را شرح داد.

(ص. ۱۷۷) بود. موضع هایک همان قدر که ضد کمونیست بود از سرمایه‌داری طرفداری می‌کرد. او استدلال کرد که آزادی و مردم‌سالاری غرب به نظام‌های اقتصادی بازار آزاد آن گره خورده است، درحالی‌که استبداد رژیم‌های کمونیستی، با آن نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی‌شده و متمرکزشان، این آزادی را از بین می‌برد. برخی این دیدگاه را بیشتر گسترش دادند و استدلال کردند که بازارهای رقابتی برای رشد ضروری‌اند؛ و شاهد این مدعا استانداردهای زندگی بالاتر در کشورهای سرمایه‌داری غربی است.

مهاجرت بسیاری از متفکران آلمانی و اتریشی به بریتانیا و ایالات متحده در طول دهه ۱۹۳۰، موجب گسترش این ایده‌ها شد. بعدها، با تضعیف اعتماد به اقتصاد کینزی، نسل جدیدی از اقتصاددانان دوباره این ایده را مطرح کردند که بازارها را باید به حال خود رها کرد.

ایده مداخله دولت همچنان از سوی بسیاری از اقتصاددانان به‌عنوان مداخله‌ای مضر در نظام اقتصادی بازار تلقی می‌شد. برخی اقتصاددانان امریکایی این سیاست را مغایر با «راه و رسم امریکایی» می‌دانستند، درحالی‌که اقتصاددانان اروپایی آن را به سوسیالیسم ربط می‌دادند. خود کینز آن را بخشی از سنت لیبرال بریتانیایی می‌دانست که در آن واقعیت‌های سخت اقتصادی به‌واسطه ملاحظات اجتماعی تعدیل می‌شوند.

تفاوت‌های جهانی

علم اقتصاد مشخصه‌های ملی خاص را به تدریج آشکار کرد و مکاتب فکری مختلف به موازات خطوط فرهنگی گسترده رشد یافتند. در اتریش یک مکتب فکری رادیکال شکل گرفت که از بازار کاملاً آزاد حمایت می‌کرد و تا حد زیادی مبتنی بر کارهای فردریش هایک

مشهور به نیو دیل، اقتصاد ایالات متحده را به حرکت درآورد. از پول دولت برای تأمین بودجه پروژه‌های بزرگ زیربنایی استفاده شد و همه بانک‌ها تحت کنترل فدرال قرار گرفتند. نیو دیل، پایه و اساس سیاست اقتصادی در امریکا و اروپای پس از جنگ جهانی دوم را شکل داد. توجه راگنار فریش (ص. ۳۳۶)، اقتصاددان نروژی، به دوروش مختلف جلب شد که می‌توان نظام اقتصادی را با آنها مورد مطالعه قرار داد - به صورت جزئی و منفرد (اقتصاد خرد) یا در قالب یک ساختار کلی (اقتصاد کلان). رشته جدید اقتصادسنجی (تحلیل ریاضی داده‌های اقتصادی) به‌عنوان ابزاری مفید در برنامه‌ریزی و پیش‌بینی اقتصادی نیز ظهور کرد. اقتصاد کلان نوین، رویکرد کینز را اتخاذ کرد و این رهیافت او بسیار مورد تحسین قرار گرفت. با این حال، علی‌رغم راه‌حل کینزی برای رکود دهه ۱۹۳۰،

پیکاری پیک انتخاب نیست

رکودها و پیکاری



در این زمینه

کانون بحث
نظام اقتصاد کلان

متفکر اصلی

جان مینارد کینز (۱۹۴۶-۱۸۸۳)

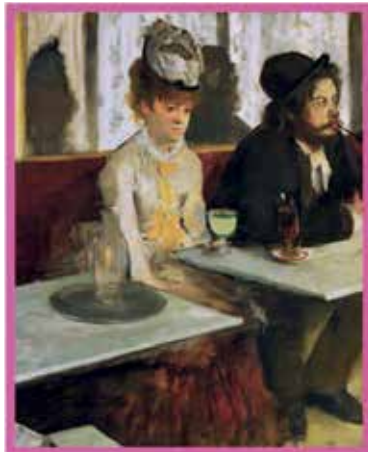
پیش از او

۱۷۷۶، آدام اسمیت، اقتصاددان اسکاتلندی، استدلال کرد که «دست نامرئی» بازار منجر به رونق خواهد شد. ۱۹۰۹، بناتریس وب، فعال اجتماعی بریتانیایی، گزارش اقلیت را نوشت و بیان کرد که علت فقر ساختاری است و نمی‌توان فقرا را مقصر دانست.

پس از او

۱۹۳۷، جان هیکس، اقتصاددان بریتانیایی، تحلیل خود از نظام کینزی را ارائه داد. ۱۹۸۶، جورج آکرلوف و جانت پلن، اقتصاددانان آمریکایی، بیکاری غیرارادی را از طریق مدل‌های دستمزد کارایی توضیح دادند.

که او برای رهایی از وجوه فکری معمول این مکتب مبارزه می‌کند. با این حال، موفقیت او در انجام این کار به یک رویکرد اقتصادی رادیکال انجامید که مجموعه کاملاً متفاوتی از علل بیکاری و راه‌حل‌هایی به همان اندازه متفاوت را پیشنهاد می‌کرد. در طول یک قرن پیش از انتشار نظریه عمومی، فقر به جای بیکاری مشکلی دیرپا بود. تا دهه ۱۸۸۰ کشورهایمانند بریتانیا و ایالات متحده، که در نتیجه انقلاب صنعتی رشد سریعی داشتند، از پیشرفت‌هایی کلی در سطح زندگی برخوردار بودند، اما وضعیت ناراحت‌کننده فقر همچنان ادامه داشت.

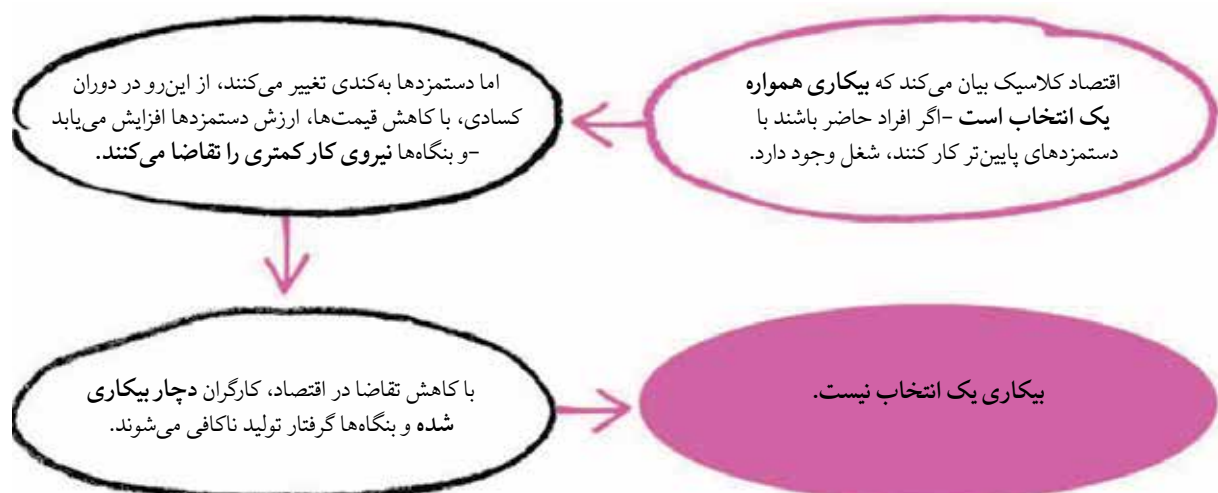


این نقاشی از ادگار دگاس در سال ۱۸۷۵، نوبل‌نگاران عرق افسنظین را به تصویر می‌کشد که وقت خود را به بطالت در یک کافه می‌گذرانند. تا پیش از انتشار ایده‌های کینز در سال ۱۹۳۶، سوء مصرف الکل و سایر رذایل علل بیکاری شناخته می‌شدند.

در سال ۱۹۳۶، جان مینارد کینز اثر پیشگامانه خود نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول را منتشر کرد که اغلب از آن با عنوان نظریه عمومی یاد می‌شود. این کتاب مهم بود زیرا مردم را وادار کرد که از منظری کاملاً متفاوت به عملکردهای نظام اقتصادی نگاه کنند. این کار کینز را به یکی از مشهورترین اقتصاددانان جهان تبدیل کرد.

از زمانی که آدام اسمیت (ص. ۶۱)، اقتصاددان اسکاتلندی، ثروت ملل را در سال ۱۷۷۶ منتشر کرده بود و خطوط کلی چیزی که به اقتصاد کلاسیک شناخته می‌شود را ترسیم کرد، نظام اقتصادی به‌عنوان یک مجموعه کاملاً متعادل از بازارها و تصمیم‌گیرندگان فردی در نظر گرفته می‌شد. اجماع اقتصاددانان بر این بود که نظام اقتصادی به‌طور خودانگیخته و طبیعی و با وجود تمام کسانی که خواهان یافتن شغل هستند به یک وضعیت تعادل دست می‌یابد.

کینز داشت بخش عمده علت و معلول اساسی مدل کلاسیک را کاملاً واژگون می‌کرد. او همچنین استدلال کرد که نظام اقتصاد کلان (اقتصاد کل) کاملاً متفاوت از نظام اقتصاد خرد (یک جزء از نظام اقتصادی) رفتار می‌کند. کینز که در اصل در مکتب کلاسیک آموزش دیده بود، ادعا کرد



همچنین ببینید: اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. مازاد عرضه در بازار ۷۵-۷۴. ضریب نکاتر کینزی ۱۶۵-۱۶۴. تورم و بیکاری ۲۰۳-۲۰۲. انتظارات عقلانی ۲۴۴-۲۴۷. انگیزه‌ها و دستمزدها ۳۰۲، دستمزدهای چسبیده ۳۰۳.



جمعیت مضطرب در روز ۲۹ اکتبر ۱۹۲۹ در وال استریت جمع شده‌اند؛ در این روز بازار سهام سقوط کرد. نیمی از ارزش سهام ایالات متحده در یک روز از بین رفت و رکود بزرگ آغاز شد.

فقرای کاهل

اقتصاددانان مدت‌ها فقر را بزرگ‌ترین مسئله سیاست اجتماعی می‌دانستند، اما با پایان قرن نوزدهم بیکاری کارگران موجب افزایش نگرانی شد. در ابتدا تصور می‌شد که این مشکل ناشی از بیماری یا برخی کمبودها در شخصیت کارگر همچون تنبلی، خبثت، نداشتن پشتکار یا فقدان اخلاق کاری است. این امر بدان معناست که در آن زمان بیکاری را معضلی برای کل جامعه نمی‌دانستند بلکه مربوط به افرادی بود که به دلایلی نمی‌توانستند کار کنند. و قطعاً آن را مسئله‌ای نمی‌دیدند که باید در سیاست‌های عمومی مورد توجه قرار بگیرد.

در سال ۱۹۰۹، بناتریس وب (ص. ۱۳۵)، فعال اجتماعی بریتانیایی، گزارش اقلیت کمیسیون سلطنتی درباره قوانین فقر را تهیه کرد. این گزارش اولین سندی بود که مفهوم سیاست‌های دولت رفاه را مطرح می‌کرد و مدعی بود که «وظیفه سازماندهی بازار کار ملی برای جلوگیری یا به حداقل رساندن بیکاری باید بر عهده یک وزارتخانه باشد». برای اولین بار از اصطلاح «بیکاری غیرارادی» استفاده شد. و این ایده شکل گرفت که بیکاری نه به دلیل کاستی‌های افراد بلکه به سبب شرایط اقتصادی خارج از کنترل آنها به وجود می‌آید.

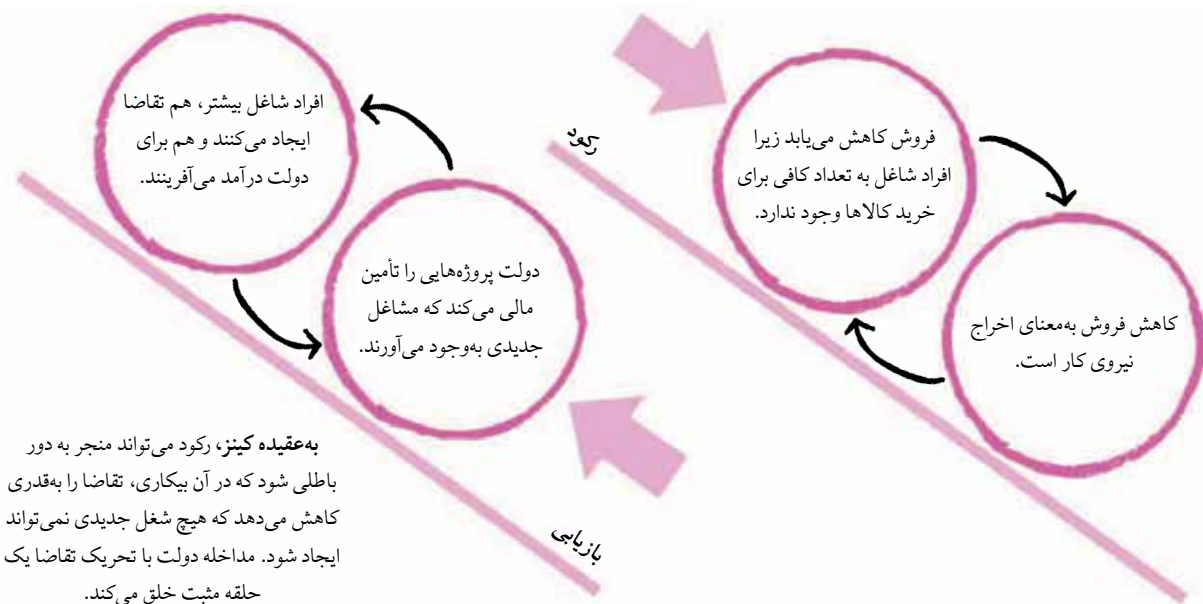
بیکاری غیرارادی

در سال ۱۹۱۳، مفهوم بیکاری غیرارادی به آن شکلی درک می‌شد که آرتور

از کودکان را انجام دهند. کسانی که این عقیده را داشتند اصرار می‌کردند که می‌توان با مکانیزم‌های خودکار و خوداصلاح‌کننده بازار آزاد، بیکاری غیرارادی را حل کرد.

تحت دیدگاه کلاسیک، بیکاری غیرارادی نمی‌تواند برای مدتی طولانی ادامه یابد؛ بازی بازارها همواره نظام اقتصادی را به سرعت به اشتغال کامل برمی‌گرداند. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد کینز در ابتدا موافق این دیدگاه بود. او در رساله‌ای درباره پول (۱۹۳۰) نوشت که وقتی قیمت‌ها با سرعتی بیشتر از هزینه‌ها کاهش می‌یابند بنگاه‌ها سه گزینه پیش رو دارند: متحمل شدن زیان، تعطیل کردن کسب‌وکار، یا کشمکش با کارمندان جهت کاهش دریافتی‌های آنها به‌ازای

پیگو (ص. ۳۳۶)، اقتصاددان بریتانیایی، تعریف کرده بود: وضعیتی که در آن کارگران یک صنعت مایل هستند که در سطح دستمزد جاری، میزان کاری بیشتر از آنچه مورد تقاضا هست، ارائه کنند. حتی امروزه نیز این تعریف تصویر خوبی از ماهیت غیرارادی بیکاری تلقی می‌شود و بدین معناست که کارگران در مورد کار کردن یا نکردن هیچ جای انتخابی ندارند. در آن دوره، دیدگاه کلاسیک نسبت به بیکاری همچنان مسلط بود. از نقطه نظر کلاسیک، بیکاری عمدتاً داوطلبانه است و به این دلیل وجود دارد که کارگران انتخاب می‌کنند در نرخ دستمزد جاری کار نکنند یا ترجیح می‌دهند که برخی «فعالیت‌های غیربازاری» مانند مراقبت



افزایش دستمزد واقعی می‌شود. در این سطح بالاتر از دستمزد واقعی، تعداد افرادی که مایل به کار کردن هستند افزایش یافته و تعداد کارگران مورد تقاضای بنگاه‌ها کاهش خواهد یافت، زیرا نیروی کار گران‌تر می‌شود. نتیجه این امر بیکاری است.

دستمزدهای چسبنده

یکی از راه‌های از بین بردن بیکاری این است که نیروی کار مازاد (افرادی که کار نمی‌کنند) با پذیرفتن کار با دستمزدهایی کمتر از سطح دستمزد جاری، موجب کاهش دستمزدهای پولی شوند. اقتصاددانان کلاسیک معتقد بودند بازارها آنقدر انعطاف‌پذیر هستند که دستمزدهای واقعی را تعدیل کنند و کاهش دهند. اما کینز اظهار داشت که دستمزدهای پولی ممکن است «چسبنده» (ص. ۳۰۳) باشند و تعدیل نشوند: و بیکاری غیرارادی ادامه یابد. کینز استدلال کرد که کارگران قادر نیستند برای بازگشت به کار، بهای خود را کاهش دهند و دستمزدهای

خود در نظر گرفت. به نظر می‌رسید کارکردهای عادی بازار قادر نیستند برای اصلاح معضل بیکاری غیرارادی بالا و مداوم در نظام اقتصادی فشار لازم را ایجاد کنند. به طور کلی، تعداد افراد شاغل با توجه به سطح دستمزدهای واقعی - سطح دستمزدها نسبت به قیمت کالاها و خدمات ارائه شده - تعیین می‌شود. در زمان کساد، قیمت کالاها معمولاً سریع‌تر از سطح دستمزدها کاهش می‌یابد زیرا تقاضا برای کالاها کم می‌شود و قیمت‌ها پایین می‌آید، درحالی‌که کارگران در مقابل کاهش دستمزدهای خود مقاومت می‌کنند. این امر منجر به



دشواری در درک ایده‌های جدید نیست، بلکه در فرار از افکار کهنه است.
جان مینارد کینز



هر واحد محصول. کینز استدلال کرد که تنها آخرین گزینه از نقطه نظر ملی قادر به بازگرداندن تعادل واقعی است. با این حال، پس از سقوط بازار سهام در سال ۱۹۲۹ در ایالات متحده و رکود بزرگ که متعاقب آن در سراسر جهان رخ داد، کینز نظر خود را تغییر داد. فروپاشی مالی وال استریت، نظام‌های اقتصادی دنیا را در چرخه کاهش تولید گرفتار کرد - در ایالات متحده تولید ملی ۴۰ درصد کاهش یافت. در سال ۱۹۳۱، درآمد ملی ایالات متحده از سطح ۸۷ میلیارد دلار قبل از سقوط به ۴۲ میلیارد دلار رسیده بود؛ در سال ۱۹۳۳، ۱۴ میلیون امریکایی بیکار بودند. چهره‌های تکیده آنها شبیه به ارواح می‌مانست و در تصاویری که از فقر و نومیدی آن دوران به جای مانده، تنزل شتابان سطح زندگی کاملاً مشهود است. مشاهده این تباهی، الهام‌بخش کینز برای نوشتن نظریه عمومی شد.

رکود بزرگ

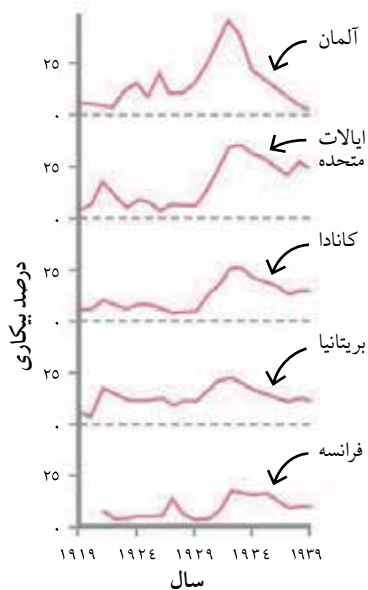
کینز دنیای رکود بزرگ را نقطه شروع



مردانی که در سال ۱۹۳۱ در آژانس کاریابی شیکاگو در جست‌وجوی کار هستند. تا سال ۱۹۳۳ بیش از ۱۰ میلیون امریکایی شغل خود را از دست داده بودند. دولت با یک بسته سیاستی محرک به نام نیو دیل به این وضعیت واکنش نشان داد.

یا صنعت مربوطه] کاهش خواهند داد، و این بدان معناست که دستمزد واقعی [در کل اقتصاد] به آن میزانی که برای رفع بیکاری لازم است، کاهش نمی‌یابد. به همین لحاظ این

در اینجا نرخ بیکاری در چند کشور بین سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۳۹ نشان داده شده است. بیشتر کشورها در دهه ۱۹۲۰ از نظر اقتصادی بهبود یافتند ولی با وقوع رکود بزرگ در دهه ۱۹۳۰ دچار بیکاری فزاینده شدند.



بیرون بکشند.» مادامی که دولت تقاضا را به اقتصاد تزریق کند، کل نظام شروع به بازیابی می‌کند.

دستمزدهای واقعی

درک نظریه عمومی آسان نیست - حتی کینز گفت که آن را «پیچیده، به‌هم‌ریخته و گاهی مبهم» می‌داند - و همچنان بحث‌های فراوانی در مورد منظور دقیق کینز، به‌ویژه درباره تفاوت بین بیکاری غیرارادی و داوطلبانه، وجود دارد. یک توضیح برای بالا بودن بیکاری غیرارادی مبتنی بر این ایده است که تقاضای نیروی کار بنگاه با توجه به آن دستمزد واقعی تعیین می‌شود که بنگاه‌ها باید پرداخت کنند. کارگران و بنگاه‌ها فقط می‌توانند درباره میزان دستمزد پولی آن شغل یا آن صنعت مذاکره کنند - آنها هیچ کنترلی روی سطح قیمت در کل اقتصاد ندارند. در واقع دستمزدهای پایین‌تر معمولاً هزینه تولید و در نتیجه قیمت کالاها را [فقط در آن بخش

پایین‌تر را بپذیرند. او خاطر نشان کرد که پس از افت تقاضا، مانند آنچه در رکود بزرگ مشاهده شد، بنگاه‌ها ممکن است مایل باشند کارگران بیشتری را با دستمزدهای واقعی کمتر استخدام کنند، اما در عمل قادر به انجام این کار نیستند. دلیل این امر آن است که تقاضا برای محصول، به دلیل کمبود تقاضا در کل اقتصاد برای کالاهای تولیدی بنگاه‌ها، محدود می‌شود. کارگران خواهان عرضه بیشتر کار هستند و بنگاه‌ها نیز نیروی کار بیشتری می‌خواهند زیرا در غیر این صورت کارخانه‌ها و ماشین‌آلات بلااستفاده می‌مانند. کمبود تقاضا، کارگران و بنگاه‌ها را گرفتار دور باطلی از بیکاری و تولید ناکافی می‌کند.

نقش دولت

کینز فهمید که حل معضل بیکاری غیرارادی خارج از کنترل کارگران و بنگاه‌ها است. او ادعا کرد که راه حل این مسئله دولت‌ها هستند که باید در اقتصاد بیشتر خرج کنند تا تقاضای کل برای محصولات افزایش یابد. این امر موجب ترغیب بنگاه‌ها به استخدام کارگران بیشتر می‌شود و با افزایش قیمت‌ها، دستمزدهای واقعی کاهش می‌یابد و نظام اقتصادی به اشتغال کامل برمی‌گردد. از نظر کینز مهم نبود که دولت چگونه خرج می‌کند. او گفته معروفی دارد که می‌گوید: «خزانهداری می‌تواند بطری‌های قدیمی را پر از اسکناس کرده و آنها را دفن کند... و بر اساس اصول آزموده شده لسه‌فر به مؤسسات اقتصادی خصوصی اجازه دهد تا اسکناس‌ها را بار دیگر از زیر خاک

قیمت در اثر تورم، که موجب کاهش دستمزدهای واقعی نیز می‌شود، مقاومت کمتری صورت می‌گیرد زیرا این امر روی همه کارگران تأثیر یکسانی می‌گذارد.

نظریه‌های اقتصادی موسوم به مدل‌های دستمزد کارایی (ص. ۳۰۲) این سؤال را می‌پرسند که چرا بنگاه‌ها برای افزایش سود، دستمزدها را کاهش نمی‌دهند و در پاسخ اشاره می‌کنند که بنگاه‌ها تمایلی به این کار ندارند زیرا کاهش دستمزد باعث بی‌انگیزگی کارگران فعلی می‌شود چرا که می‌بینند موقعیتشان در جدول لیگ تضعیف شده است. در واقع اثر خالص کاهش دستمزدها از دست‌دادن سود خواهد بود، زیرا منفعت دستمزدهای کمتر با کاهش بیشتر در بهره‌وری که ناشی از داشتن کارگران دارای روحیه پایین یا خروج کارگران ماهر است جبران می‌شود. به این ترتیب، کارگران نمی‌توانند قیمت خود برای کار را تعیین کنند. مدل‌های تعیین دستمزد مربوط به مکتب «کینزی جدید» توضیحات دیگری برای دستمزدهای انعطاف‌ناپذیر ارائه می‌دهند (ص. ۳۰۳).

یافت. جان هیکس (ص. ۱۶۵)، اقتصاددان بریتانیایی، ایده‌های کینز را در قالب یک مدل مالی موسوم به ISLM تدوین کرد. بعد از جنگ این مدل به الگوی استاندارد اقتصاد کلان تبدیل شد و همچنان یکی از اولین موضوعاتی است که به دانشجویان اقتصاد یاد داده می‌شود.

تفسیرهای جدید

تأمّلات امروزی در مورد کار کینز دال بر آن است که بیشترین نگرانی کارگران مربوط به دستمزد آنها نسبت به سایر کارگران است. کارگران درباره جایگاه خودشان در «جدول لیگ» فرضی پرداخت یک تصور ذهنی دارند و با هرگونه کاهش دستمزدها که رتبه آنها را در این جدول پایین می‌آورد به شدت مبارزه می‌کنند. جالب است بدانید که در برابر افزایش سطح عمومی

بیکاری، غیرارادی است زیرا کارگران نمی‌توانند در مورد آن کاری انجام دهند. یک دیدگاه رایج این است که اتحادیه‌های صنفی می‌توانند از طریق فرآیند کنش جمعی در برابر تعدیل دستمزد به سطح لازم برای اشتغال کامل مقاومت کنند، به طوری که مانع شوند افراد بیکار به سر کار بروند. کینز این نوع بیکاری را در مقوله بیکاری داوطلبانه قرار داد، زیرا از نظر او در این حالت کل کارگران به طور آشکار یا ضمنی توافق می‌کنند که با دستمزدهایی کمتر از سطح جاری کار نکنند. استدلال کینز با استدلال‌های علم اقتصاد پس از آن، که تحت تأثیر مدل‌سازی ریاضی بود، تفاوت داشت. بخش عمده اقتصاد کلان در دوره پس از جنگ به توضیح گفته‌های کینز و بیان آنها برحسب مدل‌ها و معادلات قاعده‌مندتر اختصاص



رئیس‌جمهور فرانکلین دی. روزولت در پروژه‌های زیربنایی جدید همچون سد هوور روی رودخانه کلرادو سرمایه‌گذاری کرد. با وجود این، دولت همچنان سیاست‌های کینزی را دنبال نمی‌کرد.

“

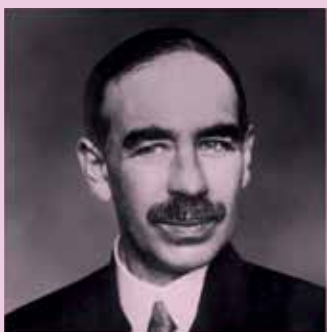
اگر با تنظیم تقاضای ملی مانع از... بیکاری غیرارادی افراد بیکار شویم، چیزی واقعی به تولید

ملی اضافه می‌کنیم.

سیدنی وب

بثاتریس وب

”



جان مینارد کینز

جان مینارد کینز در سال ۱۸۸۳، سالی که مارکس درگذشت، به دنیا آمد و بعید به نظر می‌رسید منجی طبقه کارگر شود. او در کمبریج انگلستان و توسط والدینی دانشگاهی که دارای امتیازات طبقاتی بودند، بزرگ شد. او موفق به دریافت بورسیه دانشگاه کمبریج شد و در آنجا به تحصیل ریاضیات پرداخت، سپس مدتی را برای کار در دولت بریتانیا در هند سپری کرد و اولین کتابش را منتشر کرد: پول و امور مالی هند.

کینز در کنفرانس صلح پاریس پس از جنگ جهانی اول و همچنین کنفرانس برتون وودز پس از جنگ جهانی دوم سمت مشاور را داشت. او همواره چندین کار را همزمان انجام می‌داد - هنگام نوشتن نظریه عمومی، یک تماشاخانه ساخت و تعدادی از نویسندگان و هنرمندان برجسته را در زمره دوستانش قرار داد. کینز ثروت خود از راه بورس به دست آورد و بخش عمده آن را صرف حمایت از دوستان هنرمندش کرد. او در سال ۱۹۴۶ بر اثر مشکلات قلبی درگذشت.

آثار مهم

۱۹۱۹، پیامدهای اقتصادی صلح
۱۹۳۰، رساله‌ای درباره پول
۱۹۳۶، نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول



بیکاری غیرارادی هرچه زودتر رفع شود، بهتر است.
رابرت لوکاس



نمی‌شود و ارزش آنها برای نظام اقتصادی به حداکثر نمی‌رسد. این مرد به‌عنوان راننده تاکسی همچنان حسابداری است که به شکل غیرارادی بیکار است. وقتی تقاضا در اقتصاد به سطح عادی برگشت، این فرد به مولدترین و کاراترین شغل برای خودش بازمی‌گردد: حسابداری. اختلاف بنیادی در دیدگاه‌های مربوط به توانایی تعدیل بازارها همچنان در مرکز مباحثات بین کینزی‌ها و اقتصاددانان کلاسیک قرار دارد.

واقعیت کلاسیک

کینز به احتمال زیاد با جوزف استیگلیتز (ص. ۳۳۸)، اقتصاددان آمریکایی برنده جایزه نوبل، اتفاق نظر داشت؛ چرا که استیگلیتز گفت در دوران رکود بزرگ در ایالات متحده یک چهارم نیروی بیکار شیکاگو احتمالاً خودشان بیکاربودن را انتخاب کرده بودند زیرا آنها می‌توانستند مانند میلیون‌ها فرد دیگر برای چیدن میوه در مزارع، به سوی غرب و کالیفرنیا مهاجرت کنند. باین حال، او اظهار داشت که بیکاری غیرارادی بازهم نشان‌دهنده شکست سنگین بازار است و اگر نظریه کلاسیک اظهار می‌کند که کاری بیش از ابراز همدردی با بیکارها به سبب بدشانسی‌شان نمی‌توان انجام داد، پس بهتر است اصلاً از این نظریه مشورت نگیریم.



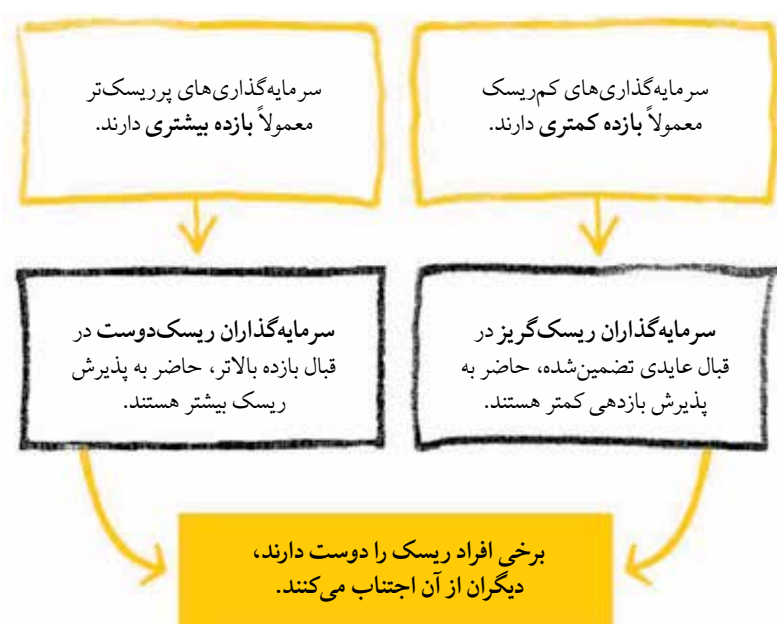
حسابداری که راننده تاکسی است، یک حسابدار بیکار محسوب می‌شود یا یک راننده تاکسی شاغل؟ کینزی‌ها ممکن است بگویند که او به‌طور غیرارادی بیکار شده است. و اقتصاددانان کلاسیک جدید می‌گویند که او شغل پیدا کرده است.

تجدید حیات کلاسیک

در دهه ۱۹۷۰ زمانی که کشورهای اروپایی دچار مشکل شدند کینزگرایی بی‌اعتبار شد. ایده‌های کلاسیک در مورد بیکاری توسط اقتصاددانان مکتب معروف به «کلاسیک جدید» احیا شد؛ این گروه بار دیگر امکان بیکاری غیرارادی مزمن را انکار کردند. رابرت لوکاس (۱۹۳۷-)، اقتصاددان آمریکایی، یکی از پیشگامان حمله به کینزگرایی بود. وقتی از لوکاس پرسیده شد یک حسابدار که به سبب نیافتن شغل مرتبط با حسابداری در حال حاضر تاکسی می‌رانند را چگونه توصیف می‌کند، او پاسخ داد: «اگر کاری که او می‌کند رانندگی تاکسی است، من او را راننده تاکسی تعریف می‌کنم.» از نظر کلاسیک‌های امروزی، بازار همواره تسویه می‌شود و کارگران همیشه این انتخاب را دارند که کار کنند یا نکنند. نظریه پردازان دستمزد کارایی احتمالاً در این مورد هم‌رأی هستند که تمام کارگران خواهان شغل در دوره کساد می‌توانند کاری بیابند، درعین حال آنها فکر می‌کنند که از ظرفیت بالقوه برخی کارگران - مانند آن حسابدار - استفاده

بعضی افراد ریسک را دوست دارند، دیگران از آن اجتناب می‌کنند

ریسک و نااطمینانی



در این زمینه

کانون بحث

تصمیم‌گیری

متفکر اصلی

فرانک نایت (۱۸۸۵-۱۹۷۲)

پیش از او

۱۷۳۸، دانیل برنولی، ریاضی‌دان
هلندی-سوئیس، نظریه ریسک‌گریزی و
مطلوبیت را تدوین کرد.

پس از او

۱۹۵۳، موریس آل، اقتصاددان فرانسوی،
تناقضی را در تصمیم‌گیری کشف کرد که
با نظریه مطلوبیت انتظاری در تضاد بود.
۱۹۶۲، دنیل ال‌زبرگ، اقتصاددان
امریکایی، نشان داد که چگونه تصمیمات
مردم در شرایط نااطمینانی صرفاً مبتنی بر
احتمال نیست.

۱۹۷۹، دنیل کانمن و ایموس تورسکی،
روان‌شناسان اسرائیلی، در نظریه
چشم‌انداز خود، بر اساس آزمایش‌هایی
واقعی، عقلانیت تصمیمات اقتصادی را
زیر سؤال بردند.

سرمایه‌گذاران را جذب کند. شباهت این مقایسه به سنجش شانس برد در قمار کاملاً مشهود است. مطالعات اولیه درباره ریسک توسط ریاضی‌دانان قرن هجدهم انجام شد که احتمالات بازی‌های قمار را تجزیه و تحلیل می‌کردند. در دهه ۱۹۲۰، فرانک نایت، اقتصاددان امریکایی، به یکی از اولین اقتصاددانانی تبدیل شد که رابطه بین ریسک و سود را در نظام اقتصادی بازار آزاد تحلیل می‌کنند. او بین ریسک و نااطمینانی نیز تفاوت قائل شد. به تعبیر او، ریسک زمانی وجود دارد که پیامد قطعی نحوه انجام یک عمل مشخص نباشد، اما امکان تعیین احتمال وقوع پیامدهای

در هر فعالیت مربوط به کسب‌وکار یا سرمایه‌گذاری در نظام اقتصادی بازار، عنصری از ریسک وجود دارد. یک فرد قبل از تصمیم‌گیری در مورد نحوه انجام یک عمل باید پیامدهای احتمالی را در نظر بگیرد و بازده‌های بالقوه این پیامدها را با در نظر گرفتن احتمال‌هایشان بسنجد، یعنی به عبارتی «مطلوبیت انتظاری» را محاسبه کند. اگر گزینه مطمئن وجود داشته باشد، این گزینه معمولاً به گزینه پرریسک‌تر ترجیح داده می‌شود، مگر اینکه بازده مورد انتظار آن گزینه پرریسک‌تر به طور قابل ملاحظه‌ای جذاب‌تر باشد. هرچه ریسک بزرگ‌تر باشد، سود باید بیشتر باشد تا



معامله‌گران در بازارهای آتی در شهر سان‌پائولو برزیل در واقع روی تغییرات آتی قیمت کالاها شرط‌بندی می‌کنند. حتی یک تغییر قیمت کوچک نیز می‌تواند منجر به سود یا زیان هنگفت شود.

وام‌های وثیقه‌دار و فروش کالاها در یک بازار کاملاً جدید است. تصمیمات اقتصادی شخصی ما نیز برحسب ریسک تنظیم می‌شوند: اعم از اینکه برای یک کار فرما کار کنیم یا کسب‌وکار خود را راه بیندازیم و همچنین نحوه‌ای که پس‌اندازهای شخصی خود را سرمایه‌گذاری می‌کنیم. بازارهای بیمه وجود دارند زیرا ما ریسک‌گریز هستیم. بیمه‌گران و کارشناسان بیمه، آژانس‌های رتبه‌بندی اعتبار و تحقیقات بازار می‌توانند به ما کمک کنند تا ارزیابی کنیم که میزان ریسک و بازده‌ها ارزش پذیرفتن ریسک را دارند یا خیر، ولی برخی مقادیر غیرقابل سنجش نااطمینانی همواره وجود خواهد داشت.

سرمایه‌گذاران و نوآفرینان ریسک‌پذیر اغلب تحت شرایط ریسک و نااطمینانی فعالیت می‌کنند و پتانسیل بازده‌های بالا را تشخیص می‌دهند. در مواردی این نگرش که «هرکس شهادت دارد، برنده می‌شود» می‌تواند افراط‌آمیز شود، همانند موارد معامله‌گران اوراق بهادار و بانکدارانی که به سبب ازدست‌دادن یا کسب ثروت‌های هنگفت تیرتیر اخبار شده‌اند. بیشتر افراد، مانند پس‌اندازکنندگان معمولی که پس‌اندازهای زندگی خود را در یک حساب پس‌انداز با بهره ثابت می‌گذارند، ترجیح می‌دهند که مطمئن بازی کنند و در ازای سرمایه‌گذاری بدون ریسک از سودهای بالاتر صرف‌نظر می‌کنند. اساساً طیفی از ترجیحات ریسک وجود دارد، از ریسک‌دوستی گرفته تا ریسک‌گریزی، همان‌طور که طیف وسیعی از سطوح ریسک وجود دارد. جذابیت بازده بالاتر می‌تواند حتی فرد ریسک‌گریز را به پذیرفتن سطوحی از ریسک وسوسه کند.

سطوح ریسک

ریسک شامل تمام انواع فعالیت‌های اقتصادی از جمله سرمایه‌گذاری در سهام، دادن وام‌های بدون وثیقه به جای



سود از پیش‌بینی ناپذیری ذاتی و مطلق امور ناشی می‌شود.

فرانک نایت



احتمالی مختلف وجود دارد. این امر ارزیابی ریاضی سطح ریسک را ممکن می‌کند و پس از این ارزیابی می‌توان خود را در برابر ریسک بیمه کرد. همچنین می‌توان مطلوبیت انتظاری را به شکل واقع‌گرایانه‌ای با گزینه‌های دیگر مقایسه کرد.

از نظر نایت، «نااطمینانی» وضعیتی را شرح می‌دهد که در آن احتمال وقوع پیامدها هم نامشخص است، بنابراین پیامدهای احتمالی مختلف را نمی‌توان از نظر مطلوبیت انتظاری مقایسه کرد. این بدان معناست که نمی‌توان ریسک را به صورت ریاضی سنجید. نایت استدلال می‌کند که وقتی بنگاه‌ها حاضر به پذیرش این نااطمینانی غیرقابل بیمه هستند و ریسک‌پذیری آنها نتیجه می‌دهد، سود ایجاد می‌شود - حتی اگر اقتصاد در وضعیت تعادل بلندمدت باشد.

فرانک نایت

فرانک نایت، یکی از برجسته‌ترین اقتصاددانان نسل خویش، در سال ۱۸۸۵ در ایلینوی به دنیا آمد. او در دانشگاه کُرِنل در رشته فلسفه تحصیل کرد و پس از یک سال به اقتصاد تغییر رشته داد. رساله دکتری نایت اساس شناخته‌شده‌ترین اثر او یعنی

بعد، نایت را فردی توصیه کردند که دارای «کنجکاوی فکری پایان‌ناپذیر» بود.

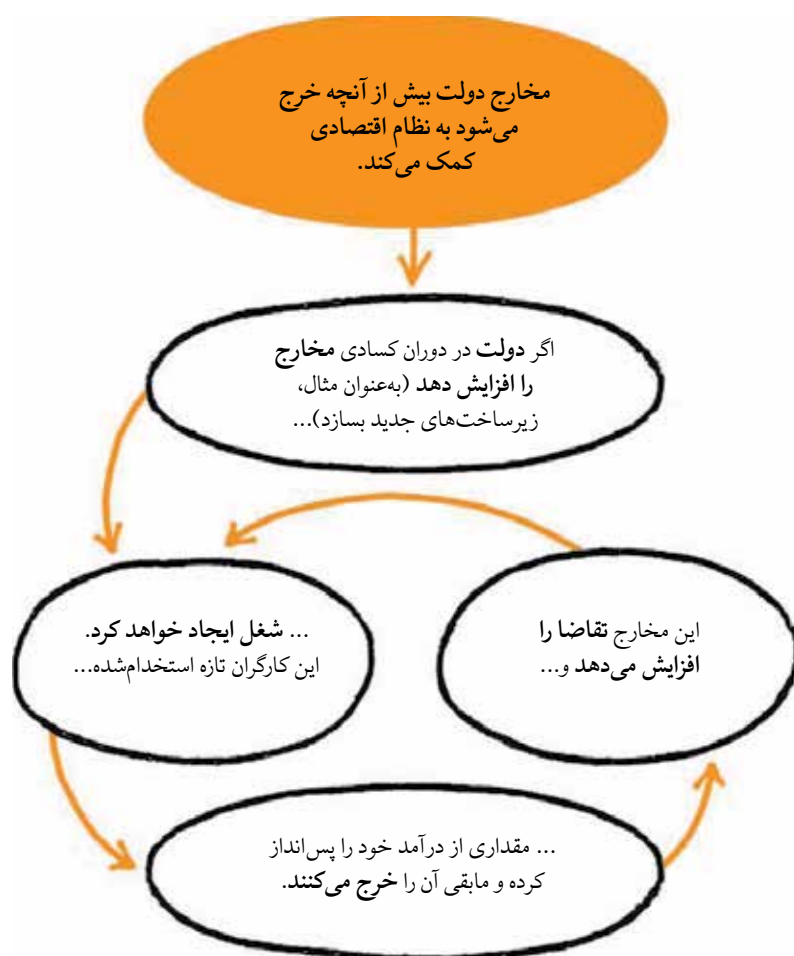
آثار مهم

۱۹۲۱، ریسک، نااطمینانی و سود
۱۹۳۵، اخلاق رقابت
۱۹۴۷، آزادی و اصلاحات: مقالاتی در علم اقتصاد و فلسفه اجتماعی

ریسک، نااطمینانی و سود را شکل داد. نایت اولین استاد اقتصاد دانشگاه آیووا بود، او سپس در سال ۱۹۲۷ به دانشگاه شیکاگو رفت و باقی عمرش را در آنجا ماند. نایت یکی از اعضای اولیه مکتب اقتصاددانان شیکاگو بود. شاگردان او از جمله میلتون فریدمن، جیمز بوکانان و جورج استیگلر، برندگان جایزه نوبل در سال‌های

مخارج دولت بیش از آنچه خرج می‌شود به نظام اقتصادی کمک می‌کند

ضریب تکاثر کینزی



بررسی کرد که چرا قیمت‌ها و نیروی کار در طول رکود به تعادل، یا سطوح طبیعی، بر نمی‌گردند. اقتصاد کلاسیک - مکتب فکری رایج در طی قرون هجدهم تا بیستم - می‌گوید که این امر طبیعتاً باید از طریق عملکرد

مقادیر زیادی را خرج می‌کنند، دیگران این پول‌ها را دریافت کرده و دوباره خرج می‌کنند و به این نحو آن مخارج اولیه تکثیر می‌شود. در قرن بیستم، جان مینارد کینز، اقتصاددان بریتانیایی، به‌طور خاص

در این زمینه

کانون بحث
نظام اقتصاد کلان

متفکر اصلی
جان مینارد کینز (۱۹۴۶-۱۸۸۳)

پیش از او
۱۹۳۱، ریچارد کان، اقتصاددان بریتانیایی، برای توضیح اثرات تکاثری مخارج دولت که جان مینارد کینز مطرح کرده بود نظریه‌ای ساده ارائه داد.

پس از او
۱۹۷۱، مایکل کالکی، اقتصاددان لهستانی، مفهوم تکاثر را بیشتر بسط داد.
۱۹۷۴، رابرت بارو، اقتصاددان آمریکایی، ایده «برابری ریکاردویی» (اینکه مردم رفتارهای خود را برای تطبیق با تغییرات بودجه‌ای دولت تغییر می‌دهند) را احیا کرد. این ایده بدان معناست که مخارج دولت اثرات تکاثری ندارد.

اقتصاد کلان به‌دنبال تبیین عملکرد کلی نظام‌های اقتصادی است. در سال ۱۷۵۸، فرانسوا کنه (ص. ۴۵)، اقتصاددان فرانسوی، نشان داد وقتی افراد بالای درخت اقتصادی - آربابان -

جان هیکس

جان هیکس، در سال ۱۹۰۴ در وارویک انگلستان متولد شد. پدر او روزنامه‌نگار بود. هیکس در یک مدرسه خصوصی آموزش دید و مدرک فلسفه، سیاست و اقتصاد را از دانشگاه آکسفورد دریافت کرد؛ هزینه همه این دوره‌ها از بورسیه ریاضی تأمین شد. در سال ۱۹۲۳، او در کنار فردریش هایک و اوسولا وب، اقتصاددان برجسته بریتانیایی که در سال ۱۹۳۵ همسر او شد، تدریس در مدرسه اقتصاد لندن را آغاز کرد. هیکس بعداً در دانشگاه‌های کمبریج، منچستر و آکسفورد نیز به تدریس پرداخت. انسان‌دوستی محور تمام کارهای او بود؛ او و همسرش پس از جنگ جهانی دوم سفرهای زیادی انجام دادند و به بسیاری از کشورهای تازه استقلال‌یافته در مورد ساختارهای مالی این کشورها مشاوره دادند. هیکس در سال ۱۹۷۲ برنده جایزه نوبل اقتصاد شد. او در سال ۱۹۸۹ درگذشت.

آثار مهم

۱۹۳۷، آقای کینز و کلاسیک‌ها

۱۹۳۹، ارزش و سرمایه

۱۹۶۵، سرمایه و رشد



علاوه بر اشتغال اصلی ایجادشده توسط مخارج اولیه روی تأسیسات عام‌المنفعه، اشتغال غیرمستقیم اضافی نیز وجود خواهد داشت.

دون پاتینکین

اقتصاددان آمریکایی (۱۹۹۵-۱۹۲۲)



همچنین ببینید: جریان دایره‌ای اقتصاد ۴۵-۴۰. مازاد عرضه در بازارها ۷۵-۷۴. استقراض و بدهی ۷۷-۷۶. رکودها و بیکاری ۱۶۱-۱۵۴.



پروژه‌های زیربنایی عظیم، مانند سد تری گورجس در چین، می‌توانند هزاران شغل ایجاد کنند. دستمزد کارگران جدید دوباره به درون نظام اقتصادی تزریق شده و دور دوم مخارج ایجاد می‌شود.

افزایش دهد.

در سال ۱۹۳۶، جان هیکس، اقتصاددان بریتانیایی، مدلی ریاضی مبتنی بر ضریب تکاثر کینزی طراحی کرد که به مدل ISLM (سرمایه‌گذاری، پس‌انداز، تقاضا برای نقدینگی و عرضه پول) شناخته می‌شود. برای پیش‌بینی چگونگی تأثیر تغییرات در مخارج دولت یا مالیات بر سطح اشتغال می‌توان از ضریب تکاثر استفاده کرد. در دورهٔ پس از جنگ، ضریب تکاثر به ابزاری استاندارد برای توضیح عملکرد نظام اقتصادی تبدیل شد.

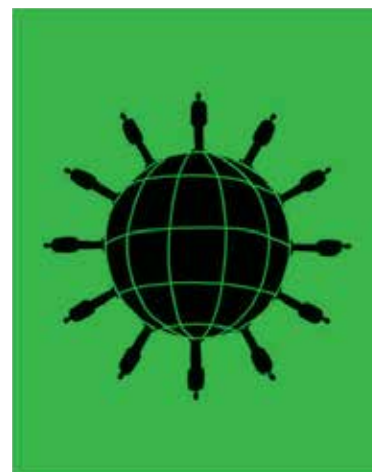
برخی اقتصاددانان با حمله به اصل ضریب تکاثر کینزی، ادعا می‌کنند که دولت‌ها مخارج خود را از طریق مالیات یا بدهی تأمین مالی می‌کنند. مالیات می‌تواند پول را از اقتصاد خارج کرده و نتیجه‌ای متضاد با آنچه مورد نظر است ایجاد کند، درحالی‌که بدهی منجر به تورم می‌شود و در نتیجه قدرت خرید دستمزدهای حیاتی [ضروری برای زندگی] را کاهش می‌دهد.

عادی بازار آزاد اتفاق بیفتد. کینز به این نتیجه رسید که سریع‌ترین راه برای کمک به بازیابی نظام اقتصادی، بالابردن تقاضا از طریق افزایش کوتاه‌مدت در مخارج دولت است. ایدهٔ مهم در اینجا تکاثر بود که توسط کینز و دیگران، از جمله ریچارد کان، مطرح شد و سپس جان هیکس آن را به صورت ریاضی بسط داد. این ایده می‌گوید اگر دولتی در دوران کساد در پروژه‌های بزرگ (مانند جاده‌سازی) سرمایه‌گذاری کند، میزان افزایش اشتغال بیشتر از تعداد کارگرانی خواهد بود که مستقیماً در این پروژه‌ها استخدام می‌شوند. و افزایش درآمد ملی نیز بیشتر از میزان مخارج دولت خواهد بود.

دلیل این امر آن است که کارگران پروژه‌های دولتی بخشی از درآمد خود را صرف چیزهایی می‌کنند که توسط دیگر افراد پیرامون آنها ساخته می‌شود و بدین ترتیب این مخارج اشتغال بیشتری ایجاد می‌کنند. این کارگران تازه استخدام‌شده نیز مقداری از درآمد خود را خرج خواهند کرد و شغل‌های بیشتری خلق می‌شود. این فرآیند ادامه خواهد داشت، اما این اثر در هر دور از مخارج کمتر می‌شود، زیرا هر بار بخشی از درآمد اضافی پس‌انداز خواهد شد یا صرف کالاهای خارجی می‌شود. یک برآورد معتبر نشان می‌دهد که هر یک دلار مخارج دولت می‌تواند از طریق این اثرات ثانویه، درآمد را ۱/۴۰ دلار

نظام‌های اقتصادی در فرهنگ حک می‌شوند

اقتصاد و سنت



درباره جزایر تروبریاندر در نزدیکی ساحل پاپوا گینه نو نوشت که اقتصاد قبیله‌ای آنها به صورت قابل توجهی برگرفته از رفتارهای غیراقتصادی است. تجارت در آنجا، حتی امروزه، از طریق هدایا صورت می‌گیرد نه با چانه‌زنی. جزیره‌نشینان سفرهای دریایی خطرناکی انجام می‌دهند تا به قبایل همسایه گردنبندهای پوسته‌قرمز و بازوبندهای سفید را هدیه دهند. این کار را رسوم و مناسک سحر و جادوی معروف به کولا ساماندهی می‌کند. این هدایا نگهداری نمی‌شوند بلکه دست‌به‌دست می‌شوند. جزیره‌نشینان با نشان دادن سخاوت، موقعیت اجتماعی خویش را ارتقا

اقتصاددانان معتقدند که انسان‌ها عقلانی هستند، از این رو عملی را انجام می‌دهند که نویدبخش بالاترین بازده اقتصادی است، خواه این عمل انتخاب خودرو باشد خواه رئیس‌جمهور. کارل پولانی، اقتصاددان متولد اتریش، این ایده را دگرگون کرد. او گفت که نکته مهم در مورد انسان‌ها این است که آنها موجوداتی اجتماعی هستند که در «سوپی» از فرهنگ و سنت غوطه‌ور شده‌اند. او ادعا کرد که این سوپ تغذیه‌کننده زندگی اقتصادی است نه انگیزه‌های سود افراد حسابگر.

اقتصاد جزیره

پولانی در کتاب دگرگونی بزرگ (۱۹۴۴)،

در این زمینه

کانون بحث

جامعه و نظام اقتصادی

متفکر اصلی

کارل پولانی (۱۸۸۶-۱۹۶۴)

پیش از او

۱۷۷۶، آدام اسمیت در ثروت ملل استدلال کرد که انسان تمایل طبیعی به مبادله و تهاوت برای کسب سود دارد.

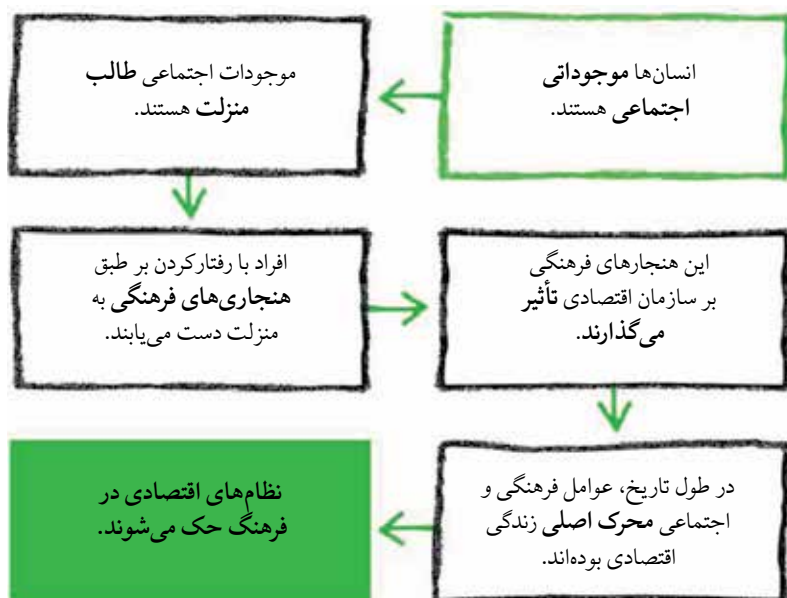
۱۹۱۵، برانیسلاو مالینوفسکی، انسان‌شناس لهستانی، نظام کولا متعلق به جزایر تروبریاندر را توصیف کرد.

۱۹۲۳، مارسل ماوس، جامعه‌شناس فرانسوی، کتاب هدیه را منتشر کرد که مطالعه‌ای درباره هدیه‌دادن در جوامع سنتی است.

پس از او

۱۹۷۷، داگلاس نورث، اقتصاددان آمریکایی، استدلال کرد که رفتار تروبریاندر را می‌توان با استفاده از علم اقتصاد توضیح داد.

دهه ۱۹۹۰، آونر آفر، اقتصاددان اسرائیلی، نشان داد که رفتار غیراقتصادی نقش مهمی در نظام‌های اقتصادی نوین دارد.





کارل پولانی

کارل پولانی در سال ۱۸۸۶ از پدر و مادری یهودی در وین متولد شد، در بوداپست مجارستان رشد کرد و در آنجا در رشته حقوق به تحصیل پرداخت. او در دوران دانشجویی با رادیکال‌هایی مانند گئورگ لوکاچ، فیلسوف مارکسیست، و کارل مانهایم، جامعه‌شناس، حشرونشر داشت. پولانی در طول جنگ جهانی اول در ارتش اتریش-مجارستان خدمت کرد، سپس به وین رفت و به کار روزنامه‌نگاری پرداخت. او با انقلابی جوانی به نام ایلونا دوچینسکا ازدواج کرد و هر دو برای آسیب ندیدن از ظهور نازیسم در سال ۱۹۳۳ به بریتانیا گریختند.

پولانی در لندن به‌عنوان روزنامه‌نگار کار می‌کرد و به افراد شاغل آموزش می‌داد؛ شرایط نامناسب زندگی این اشخاص اثری ماندگار بر او گذاشت. او از سال ۱۹۴۰ تا زمان بازنشستگی در ایالات متحده تدریس کرد اما مجبور بود در کانادا زندگی کند و در رفت‌وآمد باشد زیرا درگیری همسرش در انقلاب مجارستان موجب ممنوعیت ورود او به آمریکا شده بود. پولانی در سال ۱۹۶۴ درگذشت.

آثار مهم

۱۹۴۴، دگرگونی بزرگ

۱۹۵۷، تجارت و بازارها در امپراتوری‌های کهن (همراه با سی. آرنسبرگ و اچ. پیرسن)
۱۹۶۶، داهومی و تجارت برده (همراه با ای. روتستین)

همچنین ببینید: انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. مذهب و نظام اقتصادی ۱۳۹-۱۳۸. نهادها در اقتصاد ۲۰۷-۲۰۶. سرمایه اجتماعی ۲۸۰.

نظام‌های اقتصادی فردگرا

پولانی معتقد بود که نظام‌های اقتصادی پیامد ویژگی‌های «ذاتی» جوامع -تاریخ و خصوصیات فرهنگ خاص آنها- هستند. اما از نظر یک اقتصادگرای افراطی همه اینها نامربوط است و موجب ابهام در چیزهایی می‌شود که واقعاً نظام‌های اقتصادی را پیش می‌رانند؛ یعنی علامت‌هایی که قیمت‌ها برای افراد عقلانی -کسانی که، حتی در سنتی‌ترین جوامع، عطش برتری بر نیروهای نهانی مذهب یا فرهنگ را دارند- ارسال می‌کنند. عدم توافق این دو دیدگاه تنها در صورتی قابل برطرف شدن است که بتوان هنجارهای اجتماعی حاکم بر کل جوامع را به اعمال افراد پیگیر منفعت شخصی تقلیل داد. پولانی این دیدگاه را رد کرد. او اعتقاد داشت که بازارهای نوین و ساختارهای اجتماعی در تضاد هستند و جایی که بازارها گسترش می‌یابند، ناگزیر دگرگونی شدید اجتماعی به دنبال دارد.



اهالی جزایر تروبریاندا از رسوم غیر معمول مبادله هدیه پیروی می‌کنند. گردنبند‌های پوسته‌قرمز از طریق دریا در جهت گردش عقربه‌های ساعت به سرتاسر جزایر حمل می‌شوند؛ بازوندهای سفید خلاف حرکت عقربه‌های ساعت دست‌به‌دست می‌شوند.



نظام اقتصادی در واقع صرفاً تابعی از سازمان اجتماعی است.

کارل پولانی



می‌دهند. این انگیزه کسب منزلت -نه سود- موتور تجارت است.

البته نظام‌های اقتصادی قبیله‌ای با کشورهای صنعتی امروزی تفاوت دارند. پولانی استدلال کرد که با توسعه ملت‌های اروپایی، بی‌نام‌نشانی بازار جایگزین رسم و سنت شد. با وجود این، سوپ فرهنگ و پیوندهای اجتماعی همچنان نظام‌های اقتصادی پیشرفته را تغذیه می‌کند.

اؤنر آفر (۱۹۴۴-)، مورخ اقتصادی اسرائیلی، نقش قواعد اخلاقی غیربازاری در زندگی اقتصادی امروزی، از جمله موارد مربوط به هدیه‌دادن و لطف و نیکی، را اثبات کرده است. جوامع نوین، همانند جزیره‌نشینان، بازتوزیع ثروت را انجام می‌دهند -در غیر این صورت ساخت جاده یا گردآوری ارتش امکان‌پذیر نمی‌بود. فعالیت‌های اقتصادی خانگی مانند آشپزی، نظافت و مراقبت از کودکان -در هر دو نظام‌های اقتصادی سنتی و نوین- به‌سبب مفیدبودن‌شان، و نه کسب سود، انجام می‌شوند. آفر برآورد می‌کند که در بریتانیای اواخر قرن بیستم، این نوع از تولید غیربازاری معادل ۳۰ درصد درآمد ملی بود.

مدیران برای کسب مزایای جانبی تلاش می‌کنند نه سود شرکت‌هایشان

حاکمیت شرکتی



در این زمینه

کانون بحث

بازارها و بنگاه‌ها

متفکران اصلی

آدولف پرل (۱۹۷۱-۱۸۹۵)

گاردینر مینز (۱۹۸۸-۱۸۹۶)

پیش از آنها

۱۶۰۲، کمپانی هند شرقی اولین شرکت سهامی است که سهام منتشر کرده و معامله در بورس اوراق بهادار آمستردام را آغاز کرد.

۱۹۲۹، با شروع رکود بزرگ، داو جونز ظرف یک روز - پنج‌شنبه سیاه - ۵۰ درصد از ارزش خود را از دست داد.

پس از آنها

۱۹۸۳، یوجین فاما و مایکل پینسن، اقتصاددانان امریکایی، مقاله جدایی مالکیت و کنترل را منتشر کردند و شرکت را مجموعه‌ای از قراردادها در نظر گرفتند. ۲۰۰۲، لایحه ساربینز-آکسلی در ایالات متحده به قانون تبدیل شد و استانداردهای سخت‌گیرانه‌تری برای هیئت مدیره‌های ایالات متحده وضع کرد.

از کارگران زیر یک سقف گرد هم آمدند و در آنجا کار خود را در ازای دریافت دستمزد در اختیار مدیریت قرار دادند. شرکت‌های امروزی ثروت افراد بی‌شماری (سهام‌داران) را جمع‌آوری می‌کنند. آنها این بار در ازای دریافت سود، کنترل شرکت را به گروه مدیریت کوچکی واگذار می‌کنند. هر دو این موارد منجر به شکل‌گیری مدیریت قدرتمندی می‌شود که در برابر هیچ‌کس پاسخگو نیست.

سهام‌داران بی‌تفاوت

برل و مینز سهام‌داران امروزی را مالکانی منفعل معرفی کردند. این مالکان، ثروت خود را تسلیم حاکمیت شرکت می‌کنند و دیگر در مورد نحوه «مراقبت» از سرمایه‌گذاری‌های خود تصمیم نمی‌گیرند - آنها این مسئولیت و قدرت را به مدیریت واگذار کرده‌اند. این بی‌تفاوتی سهام‌داران خرد باعث می‌شود که آنها یا صرفاً وضعیت موجود را حفظ کنند یا از گزینه‌های رأی خود استفاده نکنند. به‌رحال ممکن است این امر فراتر از توان آنها باشد - اگر آنها واقعاً می‌خواهند امور را تغییر دهند، باید سهام بیشتری داشته

بیشتر مردم فرض می‌کنند که اصل اساسی نظام اقتصادی بازار آزاد این است که مدیریت، شرکت‌ها را در راستای بهترین منافع سرمایه‌داران اداره می‌کند. به‌عقیده آدولف برل و گاردینر مینز، اقتصاددانان امریکایی، این دیدگاه کاملاً اشتباه است. کتاب آنها با عنوان شرکت امروزی و مالکیت خصوصی در سال ۱۹۳۲ نوری بر حاکمیت شرکتی تاباند و نشان داد که چگونه موازنه قدرت از صاحبان شرکت به‌سوی مدیریت تغییر کرده است. برل و مینز ادعا کردند که سلطه مدیریت از زمان انقلاب صنعتی و با ظهور نظام کارخانه‌ای آغاز شد. تعداد فزاینده‌ای



شکست حاکمیت شرکتی در سال ۲۰۰۸ به مسئله مهمی تبدیل شد؛ در آن زمان بسیاری احساس می‌کردند که دستمزد مدیران ارشد نامتناسب با دستاوردها و افت قیمت سهام شرکت‌های آنها، افزایش یافته است.

حقوق مدیران اجرایی

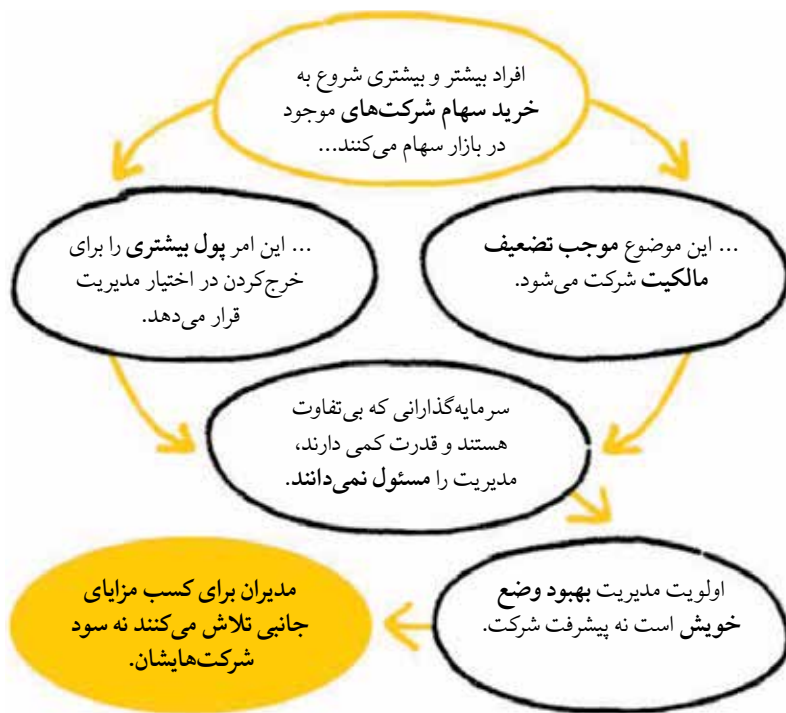
برل و مینز در سال ۱۹۳۲ در مورد خطرات برل و مینز در سال ۱۹۳۲ در مورد خطرات مدیران اجرایی که در پی منفعت شخصی خویش هستند هشدار دادند، اما برخی معتقدند که این مشکل در ۲۰ سال گذشته بدتر شده است. سهامداران برای انتخاب هیئت مدیره رأی می‌دهند، اما حقوق مدیران اجرایی توسط کمیته پاداش - که متشکل از سایر افراد پردرآمد است - تعیین می‌شود. آنها برای تقویت «نرخ بازار» [دستمزد مدیران] پرداختی‌ها را بالا نگه می‌دارند و پس از آن می‌توانند به‌واسطه «نیروهای بازار» منتظر افزایش زیاد دستمزدها باشند. سهامداران قدرت برکناری هیئت مدیره را دارند، اما این موضوع از سوی بازار مورد استقبال خوبی قرار نمی‌گیرد - چرا که به‌نوبه خود می‌تواند باعث افت قیمت سهام شود.

این مشکل از آن‌رو بدتر می‌شود که سهام زیادی در دست صندوق‌های پوشش ریسک (بنگاه‌های سرمایه‌گذاری سوداگرانه) است که منفعت بلندمدتی در شرکت ندارند. هدف مدیران صندوق دریافت حقوق هنگفت مطابق با مدیران اجرایی ارشد (مدیران عامل) است، بنابراین به‌نفع آنها نیست علیه بسته‌های پاداش بالا رأی بدهند.



امروزه سلسله جلسات اعضای کمیته پاداش، پرداختی شرکت‌ها را تعیین می‌کند. قانونی که به سهامداران اجازه بدهد تا در این کمیته‌ها حق رأی داشته باشند منطقی به نظر می‌آید.

همچنین ببینید: شرکت‌های عمومی ۳۸. اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. بازار رقابتی ۱۲۹-۱۲۶. نهادها در اقتصاد ۲۰۷-۲۰۶.



شد، قانون شرکت‌های ایالات متحده به‌طور کلی شامل چنین مصوبه‌هایی نبود و برل و مینز در برقراری نظام حقوقی شرکت‌های امروزی نقش مؤثری ایفا کردند.

شکست شرکت‌ها

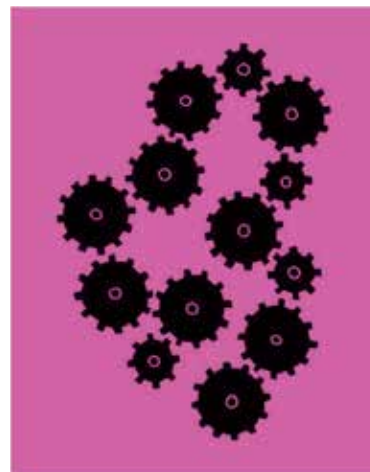
امروزه، شکست در حاکمیت شرکتی، کانون نارضایتی مردم از سرمایه‌داری است. از آنجا که مالیات‌دهندگان، مالکان عمده برخی از شرکت‌های بزرگ شده‌اند، رهبری شرکت‌ها در مرکز توجه قرار گرفته و همین امر آشکار کرده است که برخی مدیران ارشد منفعت شخصی را دنبال می‌کنند و پرداخت‌ها و پاداش‌های روزافزونی به آنها تعلق می‌گیرد. بسیاری از مردم احساس می‌کنند که سهامداران در مقابل دستگاه شرکت فاقد قدرت هستند.

باشند یا تعدادی کافی از سهامداران را تحریک کنند تا از این طریق قدرت تغییر به‌دست آورند. در نتیجه، مالکان شرکت‌ها نفوذ کم‌تر و کم‌تری در اداره شرکت‌های خود دارند. باوجوداین، اگر منافع مدیریت با منافع سهامداران همخوانی داشته باشد، عدم نفوذ مالکان مشکل‌ساز نخواهد بود. ولی، اگر فرض کنیم که مدیریت در راستای منفعت شخصی خود عمل می‌کند و سود شخصی خود را پی می‌گیرد، پس منافع آنها بسیار متفاوت از منافع مالکان خواهد بود.

برل و مینز استدلال کردند که قانون شرکت‌ها باید تغییر یابد و قدرت کنترل شرکت‌ها به سهامداران بازگردد. آنها تأکید کردند که باید به سهامداران حق استخدام و اخراج مدیریت و برگزاری مجامع عمومی منظم داده شود. وقتی کتاب آنها برای اولین بار منتشر

نظام اقتصادی، ماشینی قابل پیش‌بینی است

آزمودن نظریه‌های اقتصادی



در این زمینه

کانون بحث
روش‌های اقتصادی

متفکر اصلی
راگنار فریش (۱۸۹۵-۱۹۷۳)

پیش از او
۱۶۹۶، گرگوری کینگ، اقتصاددان انگلیسی، مشاهدات طبیعی و سیاسی را منتشر کرد که حاوی اولین تحلیل کمی (قابل اندازه‌گیری) علم اقتصاد است.
۱۹۱۴، هنری مور، اقتصاددان آمریکایی، چرخه‌های اقتصادی: قانون و علت آنها را منتشر کرد و پایه‌های اقتصاد آماری که پیش‌درآمد اقتصاد سنجی بود را بنا نهاد.

پس از او
۱۹۴۰، لودویگ فون میزس، اقتصاددان اتریشی، استدلال کرد که روش‌های تجربی را نمی‌توان برای علوم اجتماعی به‌کار گرفت.
۲۰۰۳، کلایو گرنجر، اقتصاددان بریتانیایی، به‌سبب تحلیل رابطه بین متغیرهای اقتصادی در طول زمان برنده جایزه نوبل شد.

می‌گیرد و آنها را با سطوح حقوق مقایسه می‌کند، قابل اثبات است. اقتصادسنجی همچنین قادر است با استخراج الگوهای داده‌های اقتصادی، روندهای گذشته بازار را تحلیل و عملکرد آینده را پیش‌بینی کند.

دام‌های آماری

اگرچه اقتصادسنجی ابزار مهم تبیین تجربی است، اما دام‌هایی وجود دارد. برای مثال، روندهای گذشته بازار، تضمین واقعی عملکرد آتی بازار نیست. همچنین در نظر گرفتن همه متغیرها دشوار است. در مثال مربوط به تحصیل، سطح تحصیلات تنها عاملی نیست که بر دستمزد اثر می‌گذارد - مهارت‌های غیرقابل اندازه‌گیری دیگری نیز ممکن است در این امر نقش داشته باشند. این نوع مشکلات می‌تواند اعتبار نتایج مدل‌های اقتصادی را تضعیف کند. همچنین مهم است که معناداری آماری با معناداری اقتصادی اشتباه گرفته نشود.

راگنار فریش، اقتصاددان نروژی، در دهه ۱۹۳۰ رشته جدیدی را به‌وجود آورد که آن را «اقتصادسنجی» نامید. هدف او توسعه روش‌هایی برای توضیح و پیش‌بینی تغییرات نظام اقتصادی بود. اقتصادسنجی، کاربرد روش‌های آزمودن ریاضی نظریه‌های اقتصادی است و مبنای آماری ارائه می‌دهد که بر اساس آن نظریه‌ای اثبات یا رد می‌شود. باورهای اقتصادی، مانند «تحصیل بهتر منجر به حقوق بالاتر می‌شود»، ممکن است درست باشند، اما تنها از طریق معادله‌ای که داده‌های مربوط به سطح تحصیلات را در نظر



ما میان ریاضیات، آمار و اقتصاد به یک واسطه می‌رسیم، رشته جدیدی که... می‌توان آن را اقتصادسنجی نامید.
راگنار فریش



همچنین ببینید: اندازه‌گیری ثروت ۳۷-۳۶. تورم و بیکاری ۲۰۳-۲۰۲. مهندسی مالی ۲۶۵-۲۶۲. پیچیدگی و آشوب ۲۷۹-۲۷۸.

اقتصاد علم منابع کمیاب است

تعاریف علم اقتصاد



بهترین روش استفاده از منابع تصمیم‌گیری کنیم. رابینز معتقد بود که این مهم‌ترین مسئله پیش روی هر جامعه‌ای است - تصمیم‌گیری در مورد اینکه چه کالاهایی و به چه میزان تولید شوند تا به بهترین شکل رضایت مصرف‌کنندگان را تأمین کنند. همین کمبود منابع است که به آنها ارزش می‌دهد.

امروزه، تعریف رابینز به شکل گسترده‌ای پذیرفته شده است، اما برخی استدلال می‌کنند که باید علم اقتصاد را در معنای وسیع‌تری دید - به صورت کندوکاوی درباره‌ی اینکه چگونه جوامع در طول زمان منابع بیشتری را ایجاد می‌کنند.



تعریف لیونل رابینز بر این واقعیت متمرکز است که کمیابی، انتخاب اقتصادی را تحمیل می‌کند - مانند اینکه از مزرعه باید برای تغذیه گاوها استفاده شود یا پرورش گندم.

لیونل رابینز، اقتصاددان بریتانیایی، در سال ۱۹۳۲ با انتشار مقاله‌ای درباره‌ی ماهیت و اهمیت علم اقتصادی که حاوی تعریف جدیدی از این علم بود، موجب مشاجره شد. رابینز اقتصاد را علم رفتار انسان در مواجهه با منابع محدود دارای کاربردهای متعدد تعریف کرد. او تعریف خود را بر این اساس بنا نهاد که نیازهای انسانی بی‌حد و حصر است ولی صرفاً مقادیر محدودی از منابع وجود دارد.

با برآوردن یک نیاز، نیازی دیگر جای آن را می‌گیرد. با این حال، برای تحقق این خواسته‌ها صرفاً منابع محدودی (زمین، نیروی کار، نوآفرینی ریسک‌پذیر و سرمایه) در دسترس است. کمیابی بدین معناست که همه خواسته‌ها را نمی‌توان برآورده کرد.

نیازها در برابر منابع

کشمکش بین نیازهای نامحدود و منابع محدود اساس علم اقتصاد است. هر منبعی یک کاربرد جایگزین دارد - برای مثال، اگر از مزرعه‌ای برای چرای دام استفاده شود، همزمان نمی‌توان در آن محصولی کشت کرد. این بدان معناست که ما باید در مورد

در این زمینه

کانون بحث
روش‌های اقتصادی

متفکر اصلی
لیونل رابینز (۱۹۸۴-۱۸۹۸)

پیش از او

۱۸۹۰، آلفرد مارشال، اقتصاددان انگلیسی، اصول علم اقتصاد را منتشر کرده و در آن علم اقتصاد را چنین تعریف کرد: «... بخشی از کنش فردی و اجتماعی که بیشترین ارتباط را با دستیابی و به‌کارگیری ملزومات مادی برای بهروزی و رفاه دارد.»

پس از او

۱۹۶۲، میلتون فریدمن، اقتصاددان آمریکایی، تعریف رابینز را تأیید کرد، ولی مرزهای آنچه را رابینز علم اقتصاد برشمرد گسترش داد.

۱۹۷۱، گری بکر، اقتصاددان آمریکایی، نظریه اقتصادی را منتشر کرده و در آن علم اقتصاد را «مطالعه تخصیص منابع کمیاب به برآوردن اهداف رقیب» تعریف کرد.

همچنین ببینید: جمعیت‌شناسی و اقتصاد ۶۹-۶۸. هزینه فرصت ۱۳۳. بازارها و پیامدهای اجتماعی ۲۱۳-۲۱۰. کمبودها در نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی‌شده ۲۳۳-۲۳۲.



ما خواهان حفظ جامعه‌ای آزاد هستیم

لیبرالیسم اقتصادی







در این زمینه

کانون بحث
جامعه و نظام اقتصادی

متفکر اصلی
فردریش هایک (۱۸۹۹-۱۹۹۲)

پیش از او
۱۹۰۸، انریکو بارون، اقتصاددان ایتالیایی، نشان داد که چگونه یک برنامه‌ریز دولت مرکزی در صورتی که قادر باشد قیمت‌ها را محاسبه کند می‌تواند جایگزین بازار آزاد شود.
۱۹۲۰، لودویگ فون میزس استدلال بارون را رد کرد.
۱۹۳۷-۱۹۳۶، اسکار لانگه علیه موضع فون میزس استدلال کرد.

پس از او
دهه ۱۹۷۰، استدلال‌های هایک در حمایت از بازار آزاد مورد پذیرش گسترده قرار گرفت.
۱۹۹۱، فرانسیس فوکویاما، مورخ امریکایی، گفت که سرمایه‌داری بازار آزاد تمام جایگزین‌های ممکن را شکست داده است.

اواخر دهه ۲۰۰۰، انتقادات از کمک‌های مالی دولت به بانک‌ها باعث احیای علاقه به ایده‌های هایک شد.

جریان اصلی علم اقتصاد همواره منتقدان خود را داشته است. تمرکز این جریان بر فرمول‌های ریاضی و مفروضات گاهی نسنجیده آن موجب شده است که اقتصاددانان هم‌روش‌ها و هم‌فقدان شواهد تجربی آن را به چالش بکشند. بسیاری از این منتقدان مربوط به طیف چپ سیاسی بوده‌اند که جریان اصلی را حامی خوش‌ظاهر و فریبنده بازار آزاد غیرمنصفانه می‌دانند.

اصول کاملاً مستدل و سازگار بود که به نظر او در سنت لیبرالیسم کلاسیک وجود داشتند: حمایت از بازارهای آزاد، حمایت از مالکیت خصوصی و بدبینی عمیق نسبت به توانایی دولت‌ها در شکل دادن به جامعه.

خلق دیکتاتوری‌ها

استدلالی که به سبب آن هایک را بیشتر به یاد می‌آورند در سال ۱۹۴۴ در کتاب راهی به سوی بردگی ارائه شده است. در آن زمان اشتیاق فزاینده‌ای به مداخله دولت و برنامه‌ریزی مرکزی وجود داشت. هایک استدلال کرد که همه تلاش‌ها برای تحمیل نظم جمعی

مکتب اتریش، که یک سنت اقلیت است، به شکل کاملاً متفاوتی استدلال کرده است. این مدافعان پرسروصدای بازار آزاد و درعین حال منتقد جریان اصلی، جایگاه منحصر به فردی را درون این رشته به دست آورده‌اند. برجسته‌ترین شخص این گروه رادیکال، فردریش هایک، اقتصاددان اتریشی بود. هایک برای کسب عنوان بانفوذترین اقتصاددان قرن بیستم با جان مینارد کینز (ص. ۱۶۱) رقابت می‌کند؛ هایک به تفکر سیاسی و اقتصادی کمک‌های گسترده‌ای کرد. ره‌آوردهای او علم اقتصاد، حقوق، نظریه سیاسی و علوم اعصاب را شامل می‌شد. نوشته‌های هایک مدعی مجموعه‌ای از

همچنین ببینید: حقوق مالکیت ۲۱-۲۰. انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. تعادل اقتصادی ۱۲۳-۱۱۸. برنامه‌ریزی مرکزی ۱۴۷-۱۴۲. ضریب تکاثر کینزی ۱۶۵-۱۶۴. کمبودها در نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی شده ۲۳۳-۲۳۲.

“

هرچه دولت «برنامه‌های» بیشتری داشته باشد، برنامه‌ریزی برای فرد دشوارتر می‌شود.
فردریش هایک

”

فکر منفعت شخصی خود هستند. لانگه بر این مبنا گفت که هیئت برنامه‌ریزی مرکزی می‌تواند مجموعه اولیه قیمت‌ها را برای نظام اقتصادی تعیین کند و سپس به همه افراد جامعه اجازه تجارت آزاد دهد تا تقاضا و عرضه خود را پیرامون قیمت‌های داده‌شده تنظیم کنند. سپس هیئت برنامه‌ریزی می‌تواند قیمت‌ها را با توجه به عرضه و تقاضا تعدیل کند. او استدلال کرد که نتیجه این فرآیند، کارا خواهد بود. برنامه‌ریز می‌تواند نابرابری‌های درآمد را نیز کاهش دهد و گرایش بازار به تفکر کوتاه‌مدت را

و تعیین صحیح قیمت‌ها آنقدر زیاد است که این تلاش محکوم به شکست است. فون میزس می‌نویسد سوسیالیسم، «برچیدن نظام اقتصادی عقلانی» است. تنها بازار آزاد دارای مالکیت خصوصی می‌تواند برای تصمیمات قیمت‌گذاری غیرمتمرکز که یک نظام اقتصادی پیچیده به آن نیاز دارد، مبنایی فراهم آورد.

سوسیالیسم دفاع کرد

البته، اسکار لانگه، اقتصاددان لهستانی، با فون میزس موافق نبود. او در سال ۱۹۳۶ در مقاله‌ای با عنوان درباره نظریه اقتصادی سوسیالیسم، با استفاده از بسط نظریه تعادل عمومی، پاسخی مشهور به ادعاهای فون میزس داد. نظریه تعادل عمومی، که تا بعد از جنگ جهانی دوم تکمیل نشد، بیان ریاضی نظام اقتصادی بازار است که ملزومات اصلی آن برقرار هستند؛ در این نظریه تمام نقایص موجود در بازارها برطرف شده‌اند و همه فعالان در بازار اطلاعات کامل دارند و فقط به

بر جامعه محکوم به شکست است. او اظهار داشت که همه این اقدامات ناگزیر به تمامیت‌خواهی فاشیسم یا کمونیسم استالینی منجر می‌شود. از آنجا که همه برنامه‌ریزی‌ها لزوماً علیه «نظم خودانگیخته» بازار عمل می‌کنند، بنابراین تنها با درجه‌ای از زور یا اجبار می‌توان نظم اجتماعی را به وجود آورد. هرچه دولت برنامه‌های بیشتری را تدوین و آنها را تحمیل کند، به اجبار بیشتری نیاز است. چون دولت‌ها آگاهی کمی از جزئیات عملکرد بازار دارند، برنامه‌ریزی به‌طور مداوم در اهداف خود شکست می‌خورد و دولت‌ها برای جبران آن کاستی‌ها بیش از پیش سرکوبگر می‌شوند. در این مرحله جامعه به‌سوی حکومتی تمامیت‌خواه سر می‌خورد، که در آن تمام آزادی‌ها نابود شده، هرچند اهداف اولیه برنامه‌ریزان تعدیل می‌شود. اقتصاددانان چپ معتقد بودند که نظام اقتصادی دارای برنامه‌ریزی متمرکز نه تنها امکان‌پذیر است بلکه کارتر از بازار آزاد نیز هست. اولین مخالف آنها، در سال ۱۹۲۰، لودویگ فون میزس (ص. ۱۴۷) یکی دیگر از اعضای مکتب اتریش بود. او اظهار داشت که سوسیالیسم - که در اینجا برنامه‌ریزی مرکزی تعریف می‌شود - به لحاظ اقتصادی دوام‌پذیر نیست. این مکتب هیچ ابزاری عقلانی برای قیمت‌گذاری کالاها ارائه نمی‌دهد، زیرا برای اجرای تصمیمات تخصیصی که در بازار آزاد توسط صدها هزار نفر اتخاذ می‌شوند به دیکتات (فرمان بی‌قید و شرط) یک برنامه‌ریز یا کمیته مرکزی اتکا می‌کند. میزان اطلاعات مورد نیاز برای ارزیابی کمبودها و مازادهای بازار



حکومت تمامیت‌خواه کره شمالی همواره دچار کمبود و قحطی می‌شود. اقتصاددانان مکتب اتریش ادعا می‌کنند که این امر نتیجه اجتناب‌ناپذیر برنامه‌ریزی مرکزی است که بازارها را نادیده می‌گیرد.

محدود کند.

لانگه مفروضات معمول اقتصاد خرد (اینکه عرضه و تقاضا تعیین کننده قیمت هستند) را در نظر گرفته و آنها را کاملاً واژگون کرده بود. کار او بعداً مبنایی برای اقتصاد رفاه - که چگونگی دستیابی بازارهای آزاد به اهداف مطلوب اجتماعی را بررسی می کند - به وجود آورد.

مکتب اتریش

با این حال، هایک و همقطارانانش نسخه کاملاً متفاوتی از فضایل بازار آزاد ارائه دادند. آنها فرض نکردند که بازارها فاقد نقص بوده یا افراد کاملاً مطلع هستند. برعکس، آنها استدلال کردند چون افراد و بنگاه آگاهی کمی دارند و جامعه ناقص است، مکانیزم بازار بهترین راه برای توزیع کالاها است. این دیدگاه به یکی از اصول مهم مکتب فکری اتریش تبدیل شد.

هایک استدلال کرد که در شرایط ناآگاهی مستمر، بازار بهترین ابزار موجود برای دستیابی به اطلاعات است نه ارائه آن. هر فرد و هر بنگاهی وضعیت خود را به بهترین وجه می داند: آنها

کالاها و خدماتی دارند که مردم خواستار آنها هستند، آنها می توانند برای آینده برنامه ریزی کنند و قیمت های مربوط به خود را می بینند. اطلاعات، مشخص و میان افراد جامعه پراکنده است. قیمت ها در پاسخ به اقدامات افراد و بنگاه ها تغییر می کنند و بدین ترتیب تمام اطلاعات در دسترس برای کل جامعه آشکار می شود. هایک معتقد است با توجه به اینکه شناخت کامل جامعه هرگز امکان پذیر نیست، این «نظم خودانگیخته» [بازار] بهترین ابزار موجود برای سازماندهی نظام اقتصادی نوین و پیچیده است. تلاش برای اعمال محدودیت های جمعی بر این نظم به منزله بازگشت به نظم های بدوی و غریزی جامعه است - و باید از بازار آزاد در برابر آن دفاع کرد.

استبداد جمعی

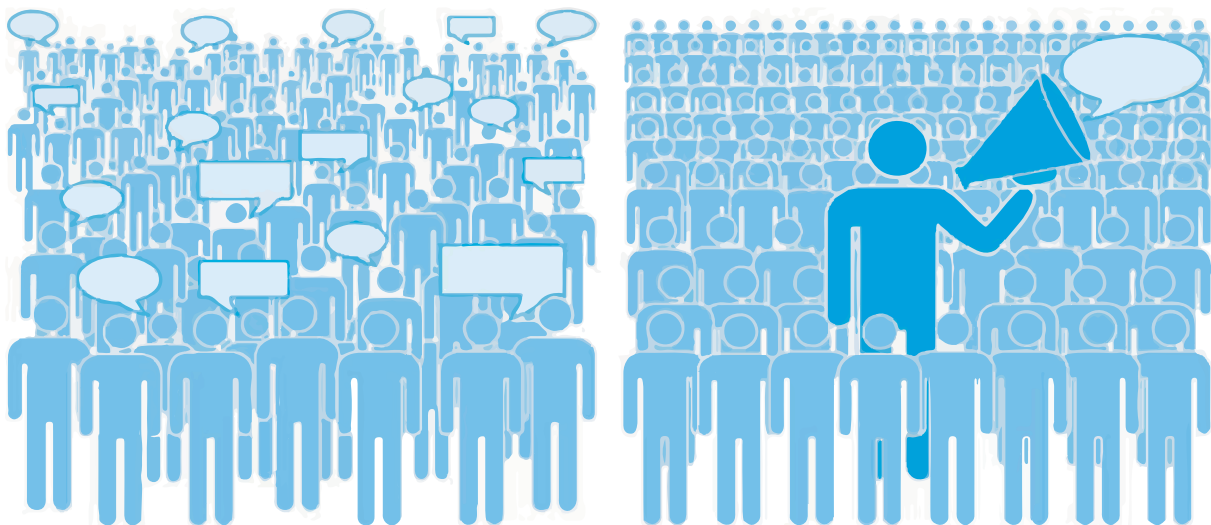
ایده نظم خودانگیخته بر تفکر هایک مسلط شد و نوشته های او بیش از پیش به مسائل سیاسی معطوف شدند. این موضوعات به طور کامل در منشور آزادی (۱۹۶۲) مورد بحث قرار گرفت؛

هایک در این کتاب استدلال می کند که دولت باید تا جای ممکن فقط برای حفظ کارکردهای خودانگیخته بازار اقدام کند. مالکیت خصوصی و قراردادهای از نظر قانونی مقدس هستند و یک جامعه آزاد باید قواعدی را رعایت کند که همه طرف ها - از جمله خود دولت - را مقید می سازد. فراتر از این، دولت می تواند در صورت لزوم، علیه آن نیروهای جمع گرایی عمل کند که تهدیدی در جهت تضعیف حاکمیت قانون هستند. هایک به شدت طرفدار مردم سالاری بود، اما از تمایلی که مردم سالاری در برخی موارد به سوی «استبداد جمعی» دارد نیز انتقاد می کرد.

تولد نئولیبرالیسم

پس از جنگ جهانی دوم، ضرورت بازسازی کشورها منجر به اجماع کینزی شد که افزایش مداخله دولت در اقتصاد را پیشنهاد می داد.

در همان زمان، هایک و دیگران در مکتب اتریش، انجمن مونت پرلین را تشکیل دادند که در اندیشه های بازار



به عقیده هایک، جریان آزاد اطلاعات بین فروشندگان و تأمین کنندگان منفرد (سمت چپ) منجر به قیمت گذاری صحیح می شود. از سوی دیگر، نظام های اقتصادی برنامه ریزی شده متمرکز، دیدگاه یک شخص یا کمیته را تحمیل کرده (سمت راست) و آزادی فردی در برقراری ارتباط و توانایی بنگاه ها در تجارت را محدود می کنند.



فردریش هایک

فردریش آگوست فون هایک در وین اتریش در یک خانواده روشنفکر متولد شد. او در سن ۲۳ سالگی علاوه بر گذراندن دوره‌ای یک‌ساله در ارتش ایتالیا در طول جنگ جهانی اول، دکتری حقوق و سیاست گرفت. هایک ابتدا به سوسیالیسم گرایش پیدا کرد، سپس با شرکت در سمینارهای فون میزس در وین و با حمایت او «مؤسسه اتریشی تحقیقات چرخه تجاری» را تأسیس کرد. او در سال ۱۹۲۳ به مدت یک سال به نیویورک سفر کرد و مقایسهٔ صحت روایت روزنامه‌های ایالات متحده از جنگ با آنچه در اتریش بود، منجر به بی‌اعتمادی عمیق او به دولت‌ها شد.

هایک در سال ۱۹۳۱ برای تدریس در مدرسه اقتصاد لندن به این شهر نقل مکان کرد و درگیر مشاجرهٔ علنی دوساله با جان مینارد کینز شد. او در سال ۱۹۳۸ شهروند بریتانیا شد، اما در سال ۱۹۵۰ لندن را به مقصد دانشگاه شیکاگو ترک کرد. او در سال ۱۹۹۲ و در سن ۹۳ سالگی در فرایبورگ آلمان درگذشت.

آثار مهم

۱۹۴۴، راهی به سوی بردگی
۱۹۴۸، فردگرایی و نظم اقتصادی
۱۹۸۸، غرور کشنده



حراج‌ها، بازارهای آزاد هستند که در آنها قیمت‌ها از تبادل مستقیم و سریع اطلاعات متمرکز و محلی بین خریداران و فروشندگان به‌وجود می‌آیند.

تفکر بازار آزاد بودند، سرشناس و اثرگذار شدند. در سال ۲۰۰۰، «اجماع جدید»ی در اقتصاد کلان حاکم شد که بر نقش محدود دولت تأکید داشت.

رابطه جدید

علی‌رغم استیلاي آشکار مضامین اتریشی در علم اقتصاد و جایزه نوبل هایک در سال ۱۹۷۴، روش‌ها و نظریه مکتب اتریش تا حد زیادی محدود به حاشیه بود. ولی فروپاشی نظام مالی جهانی در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۷ و متعاقب آن کمک‌های مالی دولت به بانک‌ها منجر به تجدید علاقه به آموزه‌های این مکتب شد. اقتصاددانان مکتب اتریش پیشگام انتقاد از کمک‌های دولت به بانک‌ها بوده‌اند و ادعا می‌کنند که اینها مداخله بی‌مورد در بازار است. مکتب بانکداری آزاد که خواستار پایان‌دادن به انحصار دولت در عرضه پول است، خط‌مشی خود را از دست‌نوشته سال ۱۹۷۶ هایک با عنوان تمرکززدایی پول اتخاذ می‌کند و ایده‌های آن را توسعه داده است. برنامه‌های کینزی دربارهٔ افزایش مخارج دولت نیز به‌طور مشابهی مورد انتقاد قرار گرفته است. با وجود آشفتگی مداوم در جریان اصلی علم اقتصاد، نفوذ مکتب اتریش در حال تجدید حیات است.

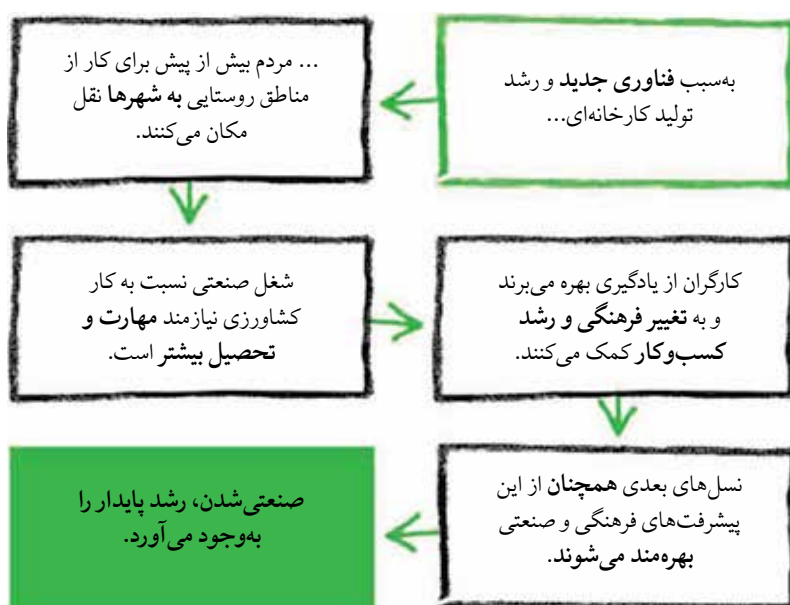
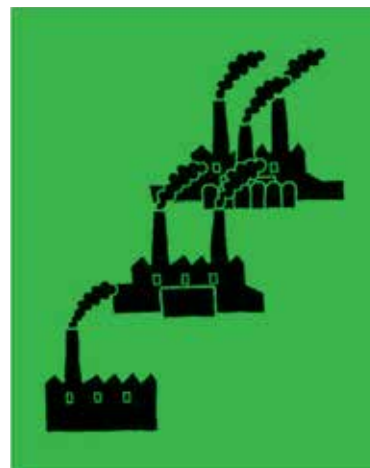
آزاد که طی فروپاشی اجماع کینزی در دهه ۱۹۷۰ به‌وجود آمدند، به‌عنوان یک جریان اثرگذار هدایت‌کننده عمل می‌کرد. رویکرد جدید مشابهی برای سیاست اقتصادی در امریکای جنوبی پدید آمد، اما اتخاذ این رویکرد از سوی دولت‌های رونالد ریگان در ایالات متحده و مارگارت تاچر در انگلستان بود که آن را در سطح جهانی مطرح کرد. این رویکرد، نئولیبرالیسم بود و ایده‌های مکتب اتریش را که زمانی مضر دانسته می‌شد به‌دقت دنبال می‌کرد.

صنایع ملی، خصوصی شدند و دولت‌ها از مداخله خود در عملکردهای بازار عقب‌نشینی کردند. اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید و این امر نیروی محرک بیشتری برای پیروگی مشهود مضامین هایکی در سیاست فراهم آورد. در سراسر جهان حتی آن احزابی که زمانی به‌شدت مخالف بازارهای آزاد بودند به این باور رسیدند که هیچ گزینه مناسب دیگری وجود ندارد، از جمله حزب کارگر بریتانیا - که آماج مستقیم انتقادات راهی به‌سوی بردگی هایک بود.

اقتصاددانان جریان اصلی، از جمله میلتون فریدمن، که شدیداً تحت تأثیر

صنعتی شدن، رشد پایدار به وجود می‌آورد

ظهور نظام‌های اقتصادی نوین



مشخصه مهم نظریه رشد کوزنتس این است که درآمد سرانه هر شخص، علی‌رغم گسترش جمعیت، به سرعت رشد می‌کند: مردم بیشتر و ثروتمندتری وجود خواهد داشت. این شکوفایی ناشی از گسترش کارخانه‌ها و ماشین‌آلات است. به سبب افزایش سرمایه جهت تداوم رشد صنعتی، کارگران از مؤسسات خانوادگی کوچک به بنگاه‌ها و کارخانه‌های غیرشخصی انتقال می‌یابند. با این حال، اگر مردم بی‌سواد، خرافه‌پرست، یا محدود به مناطق روستایی باشند،

سیمون کوزنتس، اقتصاددان متولد روسیه، ظهور نظام اقتصادی نوین را انقلاب کنترل‌شده توصیف می‌کند - که در آن کارخانه جایگزین مزرعه می‌شود. استانداردهای زندگی بالاتر حاصل از این تحول، به تغییرات اقتصادی و اجتماعی‌ای نیاز دارد که عمیق‌تر از چیزی هستند که احتمالاً یک نرخ رشد عددی ساده در وهله اول ایجاد می‌کند. کوزنتس این فرآیند را «رشد اقتصادی نوین» نامید و نشان داد که چرا موفقیت در دستیابی به این امر همان چیزی است که کشورهای ثروتمند را از بقیه متمایز می‌کند.

در این زمینه

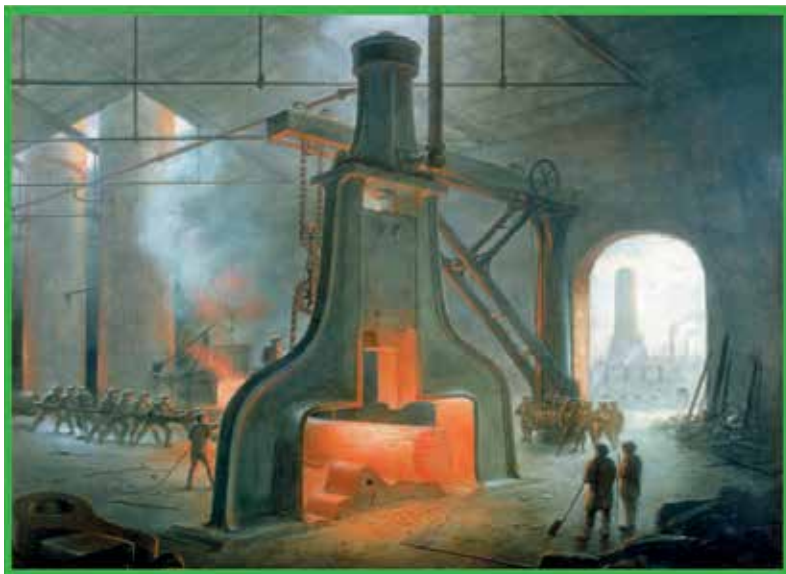
کانون بحث
رشد و توسعه

متفکر اصلی
سیمون کوزنتس (۱۹۸۵-۱۹۰۱)

پیش از او
دهه ۱۷۵۰، فرانسوا کنه، اقتصاددان فرانسوی، بیان کرد که ثروت ناشی از کشاورزی است نه صنعت.
۱۹۴۰، کالین کلارک، اقتصاددان بریتانیایی-استرالیایی، استدلال کرد که رشد اقتصادی مستلزم انتقال از کشاورزی به تولید کارخانه‌ای و خدمات است.

پس از او
۱۹۶۷، ادوارد دنیسون، اقتصاددان آمریکایی، سهم مهم تغییر فناوریانه و رشد بهره‌وری در رشد اقتصادی را برجسته کرد.
۱۹۷۵، هالیس چنری و موشه سیرکویین، اقتصاددانان آمریکایی، به شواهدی دست یافت که نشان می‌داد با افول کشاورزی، نظام‌های اقتصادی رشد می‌کنند و پس از آن صنعت و خدمات رونق می‌یابد.

همچنین ببینید: کشاورزی در اقتصاد ۳۹. جمعیت‌شناسی و اقتصاد ۶۸-۶۹. صرفه‌های مقیاس ۱۳۲. برنامه‌ریزی مرکزی ۱۴۷-۱۴۲. ادغام بازار ۲۳۱-۲۲۶. جهش‌های فناورانه ۳۱۳.



چکش بخار، که در سال ۱۸۳۷ اختراع شد، یکی از ابزارهایی بود که سرعت صنعتی‌شدن را افزایش داد و به ماشین‌آلات امکان ساخت ماشین‌ها را می‌داد.

از فناوری‌های جدید و شیوه‌های تولید بزرگ‌مقیاس نمی‌توان بهره برد. از نظر کوزنتس این رشد با افزایش شهرنشینی و تضعیف مذهب موجب تغییرات اجتماعی عمیقی می‌شود.

انقلاب صنعتی

بریتانیا اولین کشوری بود که به رشد اقتصادی نوین دست یافت. انقلاب صنعتی قرن هجدهم، بریتانیا را در مسیر تبدیل شدن به یک ملت صنعتی پیشرفته قرار داد. نیروی بخار و ابداعات شکل تولید را تغییر دادند. کارگران، مزارع را رها کردند و وارد کارخانه‌ها شدند. شهرها رشد کردند. ابزارهای حمل‌ونقل و فناوری‌های ارتباطاتی جدید به بنگاه‌های بریتانیایی این امکان را داد تا اقتصاد جهانی را تحت تأثیر قرار دهند. نظام اقتصادی خودش یک‌شبه دگرگون نشد، اما تغییرات -فناوری، اجتماعی و نهادی- ادامه

داشت. این عوامل منجر به بهبود استانداردهای زندگی جمعیت در حال رشد شد. گسترش رشد اقتصادی نوین واقعی، محدود بوده است. امروزه این فرآیند در میان کشورهای ثروتمند، از جمله ایالات متحده، استرالیا و ژاپن ادامه دارد. بعد از موج اول صنعتی‌شدن، این نظام‌های اقتصادی تکوین یافتند، از صنایع سنگین دور شدند و به بخش خدمات روی آورده‌اند، که این امر ناگزیر مستلزم انواع دیگری از تغییر اجتماعی خواهد بود.

او به علم اقتصاد خیلی زود شروع شد - او در حالی که هنوز دانشجو بود به سمت رئیس اداره آمار روسیه منصوب شد. پس از انقلاب روسیه، خانواده کوزنتس ابتدا به ترکیه و سپس به ایالات متحده عزیمت کردند؛ کوزنتس نیز در سال ۱۹۲۲ به آنها ملحق شد. کوزنتس در دانشگاه کلمبیا واقع در نیویورک ثبت‌نام کرد و در سال ۱۹۲۶ موفق به دریافت درجه دکتری شد. او سپس در دفتر ملی پژوهش اقتصادی مشغول به کار شد و در آنجا بود که نظام نوین حسابداری ملی را به‌وجود آورد که همچنان توسط دولت‌های سراسر جهان به‌کار گرفته می‌شود. کوزنتس

سیمون کوزنتس



سیمون کوزنتس در سال ۱۹۰۱ در پینسک، واقع در بلاروس امروزی، متولد شد. دل‌مشغولی

در سال ۱۹۴۷ انجمن ملی پژوهش درباره درآمد و ثروت را راه‌اندازی کرد و به دولت‌های زیادی خدمات مشاوره‌ای ارائه داد. او در مؤسسات علمی زیادی تدریس کرد و در سال ۱۹۷۱ به‌سبب تحلیل رشد اقتصادی نوین برنده جایزه نوبل شد. کوزنتس در سال ۱۹۸۵ در سن ۸۴ سالگی درگذشت.

آثار مهم

۱۹۴۱، درآمد ملی و ترکیب آن، ۱۹۳۸-۱۹۱۹
۱۹۴۲، به‌کارگیری درآمد ملی در صلح و جنگ
۱۹۶۷، جمعیت و رشد اقتصادی

قیمت‌های مختلف برای افراد مختلف

تبعیض قیمت



اتکا به چنان قدرتی بتوانند قیمت‌های مختلف وضع کنند.

آرتور پیگو-اقتصاددان بریتانیایی- در سال ۱۹۲۰ سه درجه مختلف از تبعیض‌های قیمتی را شناسایی کرد (ص. ۳۳۶). درجه نخست از تبعیض قیمتی همان الگویی بود که دوپویی به کار برد: بنگاهی برای هر شخص حداکثر قیمتی را که او مایل به پرداخت است، وضع می‌کند. این تبعیض در عمل نادر است زیرا فروشنده باید از میزان ارزش کالا در ذهن تمام افراد آگاه باشد.

مهندس و اقتصاددان فرانسوی به نام ژول دوپویی در دهه ۱۸۴۰ پیشنهاد کرد برای راه‌ها و پل‌هایی که می‌سازد، عوارض وضع شود. وی گفت که بهتر است عوارض هر شخص بر اساس میزان میل او به پرداخت وضع گردد. دوپویی نخستین اقتصاددانی بود که وضع عوارض مختلف برای افراد مختلف بابت خدمت مشابه را مطرح کرد. این کار به تبعیض قیمتی معروف است و معمولاً فقط هنگامی ممکن است که تا حدی پای قدرت انحصاری در میان باشد تا بنگاه‌ها با

در این زمینه

کانون بحث
بازارها و بنگاه‌ها

متفکر اصلی
جون رابینسون (۱۹۰۳-۱۹۸۳)

پیش از او
۱۸۴۹، ژول دوپویی بررسی کرد که چگونه می‌توان برای یک کالا قیمت‌های متفاوت گذاشت.
۱۸۹۱، فرانک توسیگ، اقتصاددان آمریکایی، گفت که تفاوت قیمت قطارها نشانه‌ای از وجود انواع مراتب تقاضا است.
۱۹۲۰، آرتور پیگو سه گونه اصلی تبعیض قیمت را تشریح کرد.

پس از او
۱۹۳۳، ادوارد چمبرلین، اقتصاددان آمریکایی، گفت که رقابت نزدیک تلاش می‌کند با متمایز کردن محصولات خود، در بازار قدرت بگیرند.
۱۹۹۶، توماس هولمز، اقتصاددان آمریکایی، نشان داد که تبعیض قیمتی حتی در بازارهایی با تعداد بنگاه‌های محدود نیز ممکن است.

بنگاه‌ها مایل به حداکثرسازی سود هستند.

آنها معمولاً در قیمت‌های کمتر، خریداران بیشتری جذب می‌کنند...

... ولی آنها در عین حال با این کار سودهای بیشتری را از سوی افرادی از دست می‌دهند که مشتاقانه حاضر به پرداخت بهای بیشتر هستند.

نکته اصلی یافتن راهی برای فروختن یک محصول به قیمت‌های مختلف به اشخاص مختلف است.



جون رابینسون

جون ویولت رابینسون که نام خانوادگی اش در ابتدا موریس بود، در ۱۹۰۳ در یک خانواده ثروتمند انگلیسی زاده شد. برخی او را بزرگ‌ترین اقتصاددان زن در قرن بیستم می‌دانند. او در «مدرسه دخترانه سنت پل» در لندن تحصیل کرد و در دانشگاه کمبریج اقتصاد خواند، در جوانی ازدواج کرد و پیش از بازگشت به کمبریج برای تحصیل، دو سال به هندوستان رفت. وی در کمبریج عضوی از گروهی شد که پیرامون جان مینارد کینز شکل گرفت و شامل ریچارد کاهن اقتصاددان نیز بود که رابینسون پیوند فکری مادام‌العمر با وی برقرار کرد. رابینسون بسیار سفر کرد و تا دهه هفتاد از زندگی اش در خارج از کشور تدریس می‌کرد. وی برای دانشجویان در آمریکای شمالی و جنوبی، استرالیا، آفریقا و اکثر کشورهای اروپا شخصیت آشنایی بود. گفته می‌شود او در جایگاه یک متفکر توانمند که از بحث و اختلاف نظر واهمه نداشت، بهترین اقتصاددانی است که نوبل نبرده است. رابینسون در ۸۰ سالگی درگذشت.

آثار مهم

۱۹۳۳، اقتصاد رقابت ناقص

۱۹۳۷، مقالاتی درباره نظریه بیکاری

۱۹۵۶، انباشت سرمایه

همچنین ببینید: بازارها و اصول اخلاقی ۲۲-۲۳. آثار رقابت محدود ۹۱-۹۰، انحصارها ۹۷-۹۲. بازار رقابتی ۱۲۹-۱۲۶. بازارهای کارآمد ۲۷۲.

در کتاب خود به نام اقتصاد رقابت ناقص که در سال ۱۹۳۳ نگاشت، پیامدهای تبعیض قیمت در جامعه را بررسی کرد. اکثر مشتریان به‌طور شهودی گمان می‌کنند که هر سه گونه تبعیض قیمت، غیرمنصفانه است. اگر هزینه تولید هر بطری نوشابه یکسان است، چرا سوپرمارکت‌ها نباید نخستین بطری را هم ارزان بفروشند؟ چرا برخی بلیت‌های فیلم‌ها می‌توانند ارزان‌تر باشند؟ ما چنین روش‌ها یا پیشنهادهای قیمت‌گذاری را این‌گونه تفسیر می‌کنیم که انحصارگر از جیب اکثر مشتریان، بر سود خود می‌افزاید.

رابینسون دریافت که اگر انحصارگر یک محصول را تولید کند ولی از مشتریان مختلف برای آن قیمت‌های مختلف دریافت کند، مشتریان در واقع ضرر کرده‌اند. با این حال تبعیض قیمت گاهی مردم را قادر به کارهایی می‌کند که بدون آن ممکن نمی‌شد. مثلاً وقتی شرکت‌های قطارهای مسافری قیمت بیشتری برای قطارهای ساعات اوج رفت‌وآمد وضع می‌کنند، قیمت‌های ساعات غیراوج را کمتر تنظیم می‌کنند تا مردم را به سفر در ساعات غیراوج ترغیب کنند. پس گرچه برخی مشتریان بهای بیشتری بابت بلیت‌ها می‌پردازند، تعداد زیادی هم قادر به سفر کردن با قیمت‌های کمتر می‌شوند. به این ترتیب اقدام بنگاه‌ها در وضع قیمت‌های مختلف برای اشخاص مختلف در چنین مثالی به نفع مشتریان تمام می‌شود.



تبعیض قیمت عبارت است از فروش یک کالا یا خدمت - که با اختیارات یکسان تولید شده است - به قیمت‌های مختلف به خریداران مختلف.

جون رابینسون



تبعیض درجه دوم، کاستن از قیمت به ازای هر واحد اضافی از کالای خریداری‌شده است. این گزینه اغلب در مبادلات سوپرمارکت‌ها استفاده می‌شود و از نوع پیشنهادهایی مانند «یکی بخر و یکی نصف قیمت ببر» است. تبعیض درجه سوم که احتمالاً متداول‌ترین آنهاست، شامل شناختن مشتریان بر اساس تفاوت ویژگی‌های آنان است. مثلاً در سالن‌های نمایش، بلیت‌های ارزان‌تری برای کودکان و سالمندان عرضه می‌شود.

آثار تبعیض

جون رابینسون، اقتصاددان بریتانیایی،



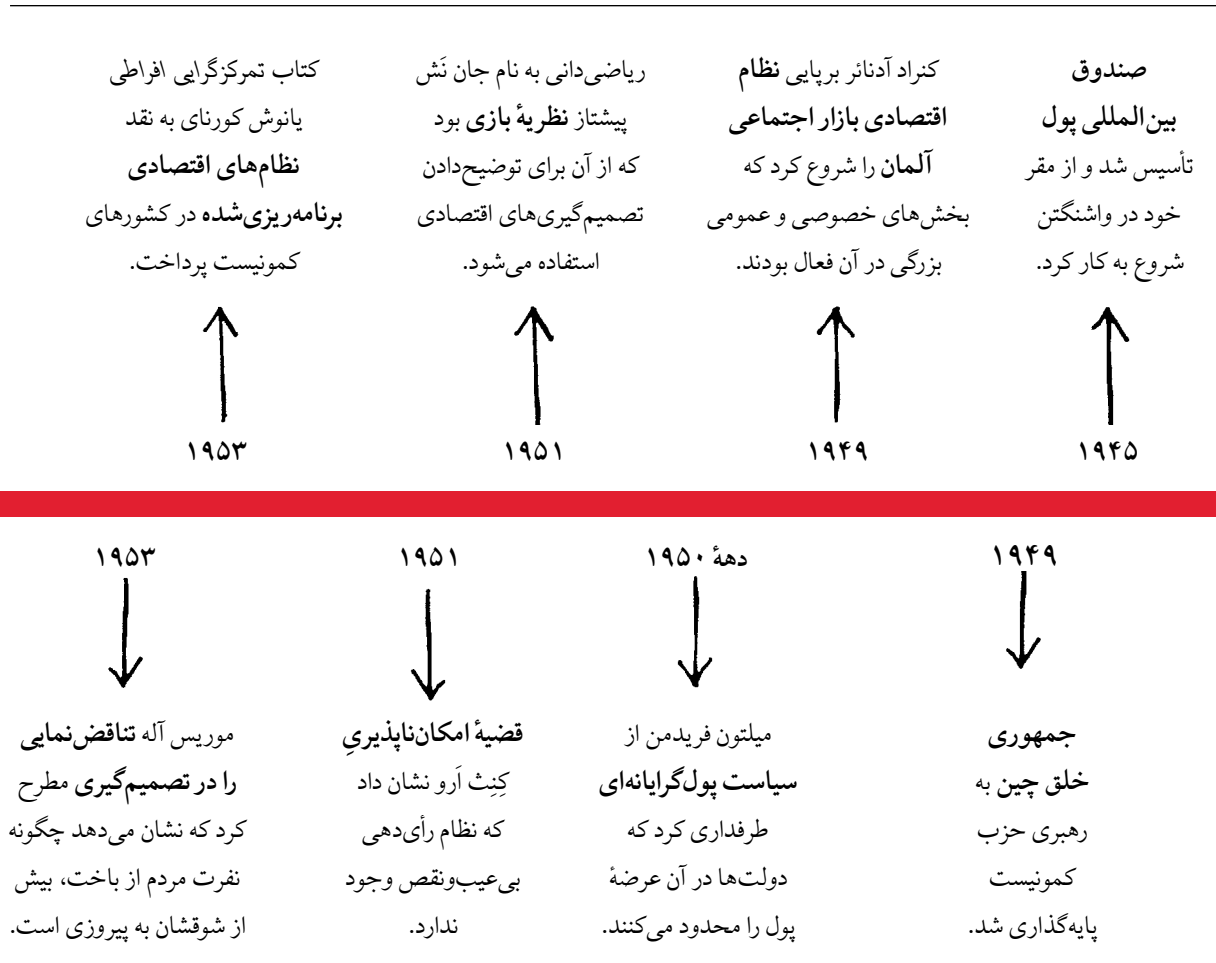
درآمد دانشجویان اندک است، بنابراین قیمت‌های بالا در عمل مانع انجام برخی کارها یا خرید برخی چیزها از سوی دانشجویان می‌شود. نرخ‌های تخفیف دانشجویی برخی فعالیت‌ها و کالاها را مقرون‌به‌صرفه می‌کند.

اقتصاد پس از جنگ

۱۹۴۵-۱۹۷۰

[REDACTED]

[REDACTED]



مانند جان کینث گالبرایت کانادایی-آمریکایی، با شور و شوق از سیاست‌های کینزی طرفداری می‌کردند و دولت‌های دموکرات لیبرال هم به سرعت پیروی از آنها را در پیش گرفتند. دولت جدید کارگر در انگلستان نیز اقداماتی را در پیش گرفت که به تأسیس دولت رفاه ختم شدند. بازسازی ژاپن و آلمان در تاریخ هر دو کشور نقطه عطف محسوب می‌شد. به‌ویژه آلمان در دوران زمامداری صدراعظم کنراد آدنauer، نوعی «معجزه اقتصادی» را تجربه کرد. توفیق نظام اقتصادی بازار اجتماعی در این کشورها به‌واسطه آبدیده‌کردن نظام‌های اقتصادی آزاد با مداخله دولت، در نیمه دوم قرن بیستم به الگویی برای بسیاری از کشورهای غرب اروپا تبدیل شد. با این حال دیگر کشورها از چنان رویه‌ای پیروی نکردند. بخش اعظم آسیا در سیطره کمونیست‌ها بود و «برده آهین» هم شرق و غرب اروپا

اعضای مهمی از قبیل ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان، به تشکیل نهادهای جدید و مهم از قبیل صندوق بین‌المللی پول (IMF)، بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه (IBRD) و موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (GATT) رأی دادند.

کینزگرایی در دوران پساجنگ

نماینده انگلستان در برتون وودز، جان مینارد کینز (ص. ۱۶۱) بود که در کتابش در سال ۱۹۱۹ به نام پیامدهای اقتصادی صلح شرح داده بود سیاست‌های اقتصادی پس از جنگ جهانی اول ممکن است چه تبعاتی به بار بیاورند. آن اثر کینز الهام‌بخش رئیس‌جمهور فرانکلین روزولت شد تا با بسته مخارج در «رویکرد جدید» یا نیو دیل ایالات متحده را از «رکود بزرگ» دهه ۱۹۳۰ خارج کند. عجیب نبود که افکار کینز در دوره پس از جنگ دوم نافذ باشند. در ایالات متحده اقتصاددانانی

سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، به‌ناچار دوران بازسازی اقتصادی بودند. سیاست‌مداران و اقتصاددانان حتی پیش از پایان جنگ جهانی هم کار برنامه‌ریزی برای دوران صلح را شروع کرده بودند. آنان برای دوری از مشکلاتی تلاش می‌کردند که بعد از جنگ جهانی اول رخ داد و می‌خواستند دنیایی صلح‌آمیز و مبتنی بر همکاری اقتصادی بین‌المللی را پایه‌گذاری کنند.

«اتحادیه ملل» سازمانی بود که برای حفظ صلح تشکیل شده بود ولی در ابتدای جنگ منحل شد و در ۱۹۴۵ سازمان پروپاقرص‌تری به نام «سازمان ملل متحد» (U.N.) جای آن را گرفت. یکی از نخستین وظایف U.N. رأی‌گیری درباره پیشنهادات اعضا در کنفرانس پولی و مالی آن سازمان بود که امروزه بیشتر با مکان برگزاری اش یعنی برتون وودز در نیوهمپشایر شناخته می‌شود. در آنجا بود که

آندره گوندر فرانک از نظریه وابستگی استفاده کرد تا استدلال کند که نظام اقتصادی جهانی موجب شکاف بین کشورهای فقیر و غنی می‌شود.	سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) در بغداد تشکیل شد.	بیل فیلیپس منحنی فیلیپس را مطرح کرد که نشانگر رابطه بین تورم و بیکاری است.	ریچارد لیسی و کلوین لنکستر گفتند که مداخله برای اصلاح شکست بازار ممکن است کارها را خراب‌تر کند.	جنرال موتورز به نخستین شرکت آمریکایی بدل شد که در یک سال به سود بیش از یک میلیارد دلار دست می‌یابد.
--	--	--	---	---



۱۹۷۰	۱۹۶۲	۱۹۵۸	۱۹۵۷	۱۹۵۵
↓	↓	↓	↓	↓
یوجین فاما فرضیه بازار کارآمد را مطرح کرد و نشان داد که سرمایه‌گذاران نمی‌توانند تا ابد بر بازار غلبه داشته باشند.	رابرت مندل و مارکوس فلمینگ رابطه بین نرخ‌های ارز و تولید را شرح دادند.	مانو تسه‌تونگ جهش بزرگ به جلو را آغاز کرد؛ تلاشی برای صنعتی شدن چین که به قحطی فاجعه‌بار انجامید.	جامعه اقتصادی اروپا (EEC) به واسطه «معاهده رم» شکل گرفت.	پیمان ورشو بین هفت کشور کمونیست شرق اروپا و اتحاد جماهیر شوروی امضا شد.

همچنان بر علم اقتصاد در بیرون از مرزهای کشورهای کمونیست سیطره داشت، اعتنای بیشتر به کشورهای در حال توسعه در تفکرات اقتصادی وارد شد و آن کشورها علاوه بر منبع مواد خام، در جایگاه نظام‌های اقتصادی، به موضوع مطالعه تبدیل شدند.

جهانی‌شدن شتابان به مسیر خود ادامه داد و اقتصاددانان شروع به بررسی شکاف بین کشورهای فقیر و غنی و راه‌های کاهش این شکاف کردند. موضوعات توسعه از بحث درباره به‌کارانداختن سرمایه، به بخشیدن بدهی‌ها کشیده شد ولی به‌زودی آشکار گشت که دردها پیچیده‌تر از این حرف‌ها هستند و حوزه‌های سیاست، فرهنگ و اقتصاد را شامل می‌شوند. درعین حال اقتصاددانان به‌طور روزافزون به فکر افتادند که شاید شکوفایی اقتصادی نتواند یگانه شیوه یا حتی بهترین شیوهٔ سنجش به‌روزی مردم کشورها باشد.

آرو (ص. ۲۰۹) از ریاضیات برای اثبات کردن ثبات و کارایی بازارها استفاده کرد و بیل فیلیپس (ص. ۲۰۳) مفاهیم علم فیزیک را برای توصیف موازنه بین تورم و بیکاری به‌کار گرفت. برخی اقتصاددانان غربی از قبیل موریس آله (ص. ۱۹۵) در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مفاهیمی را از روان‌شناسی به کار خود وارد کردند. این کارها الهام‌بخش ساختن مدل‌های جدید تصمیم‌گیری شد که در آنها باور به «انسان اقتصادی عقلانی» - همان چیزی که نخستین بار از زبان آدام اسمیت توصیف شده بود- به چالش کشیده شد. در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، پیشرفت‌های شگرف در فناوری‌های ارتباطی باعث شد که دنیا جای کوچک‌تری به نظر برسد و اقتصاددانان حتی بیش از پیش به ماهیت بین‌المللی علم اقتصاد پی بردند. گرچه تفکر اقتصادی اروپایی و آمریکایی

را از هم جدا می‌کرد. آن زمان عصر جنگ سرد بین بلوک طرفدار شوروی و غرب بود. رواج حکومت‌های کمونیست باعث واکنش بسیاری از اقتصاددانان غربی به ویژه آنهایی شد که سرکوبگری و استبداد در چنان حکومت‌هایی را تجربه کرده بودند.

احیای بازار آزاد

اقتصاددانان مکتب شیکاگو در ایالات متحده که از اتریشی‌هایی مانند لودویک فون میزس (ص. ۱۴۷) و فردریش هایک (ص. ۱۷۷) متأثر شده بودند، علیه حال‌وهوای کینزگرایانه پیرامون خود موضع محافظه‌کارانه در پیش گرفتند. آنان طرفدار بازگشت به نظام بازار آزاد با کاهش مداخلات دولت شدند. ریشه‌های این فکر در اقتصاد نئوکلاسیکی ابتدای قرن بیستم نهفته بود که تحلیل‌هایش را بر عرضه و تقاضا متمرکز کرد. اقتصاددانان مکتب شیکاگو از علوم طبیعی الهام می‌گرفتند. کینث

کشورها هنگام جنگ ورکود باید به همکاری روی بیاورند

تجارت بین الملل و برتون وودز



برخی کشورها عضویت خود در استاندارد طلا را به تعلیق درآوردند تا امکان استقراض و مخارج هنگفت برای خود فراهم سازند که اغلب بسیار آسان از محل چاپ پول حاصل می‌شد. پایان جنگ به معنای بازگشت آسان به وضعیت پیشین نبود؛ کشورهایی مانند آلمان ذخایر طلای خود را تمام کرده، قادر به بازگشت به عضویت خود در استاندارد طلا نبودند و دیگران هم با نرخ‌هایی به شدت پرنوسان به عضویت خود باز می‌گشتند.

کنار گذاشتن طلا

کشورها در خلال رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ دسته‌دسته از استاندارد طلا خارج شدند زیرا می‌خواستند با رونق‌دادن به صادرات از راه کاهش ارزش پول ملی، به انبساط اقتصاد خود کمک کنند. در عین حال تجارت جهانی که قبل از جنگ بدون محدودیت بود، در معرض طیف روزافزون محدودیت‌ها قرار گرفت و کشورها تقلا می‌کردند تا موقعیت خود در تجارت جهانی کوچک‌شونده را حفظ کنند. آن سیاست‌ها به طولانی‌تر شدن رکود دامن می‌زد زیرا هر محدودیت تازه یا کاهش ارزش پول کشورها باعث کوچک‌شدن بازار جهانی می‌شد. کشورهای متفق پس از جنگ جهانی با مشکل بازسازی اقتصادی روبرو بودند. در ژوئن ۱۹۴۴

نظام استاندارد طلا نوعی نظام پولی بود که طلا را پشتوانه پول کاغذی قرار می‌داد و از این طریق ارزش آن را تضمین می‌کرد. استاندارد طلا از سال ۱۸۱۲ در انگلستان نافذ شد و در سال ۱۸۷۱ بین‌المللی گردید. استاندارد طلا با تثبیت نرخ‌های مبادله بین ارزهای مختلف، تکیه‌گاه محکمی برای نظام پولی بین‌المللی مهیا کرد. آن استاندارد همچنین سازوکاری فراهم کرد تا جابه‌جایی طلا بین کشورها، ترتیب ترازهای تجاری جدید و جابه‌جایی سرمایه را نشان دهد. باین‌حال جنگ جهانی اول فشارهای بی‌سابقه‌ای بر تأمین مالی دولت‌ها وارد کرد و این استاندارد در مسیر فروپاشی حرکت کرد.



درسدن در زمره شهرهای بی‌شمار در آسیا و اروپا بود که در جنگ جهانی دوم نابود شدند. بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه برای تأمین مالی همین بازسازی‌ها تأسیس شد.

در این زمینه

کانون بحث
اقتصاد جهانی

رخداد اصلی

برتون وودز

موافقت‌نامه‌ها در ژوئیه ۱۹۴۴ در نیوهامپشایر امضا شدند.

پیش از آن

دهه ۱۹۳۰، نظام اقتصادی جهانی در زمان «رکود بزرگ» از هم پاشید و همکاری بین کشورها از بین رفت.

۱۹۴۴، جان مینارد کینز برنامه‌های خود برای تأسیس یک «اتحادیه پولی بین‌المللی» با هدف تنظیم تجارت بین‌الملل را منتشر کرد.

پس از آن

۱۹۷۱، رئیس‌جمهور نیکسون پیوند بین ارزش دلار و قیمت طلا را لغو کرد و به نظام برتون وودز پایان داد.

۲۰۰۹، بانک مرکزی چین اعلام کرد که دلار نمی‌تواند به مثابه یک ارز ذخیره‌ای معتبر عمل کند زیرا بین سیاست‌های داخلی و بین‌المللی ایالات متحده، تعارض‌هایی وجود دارد.

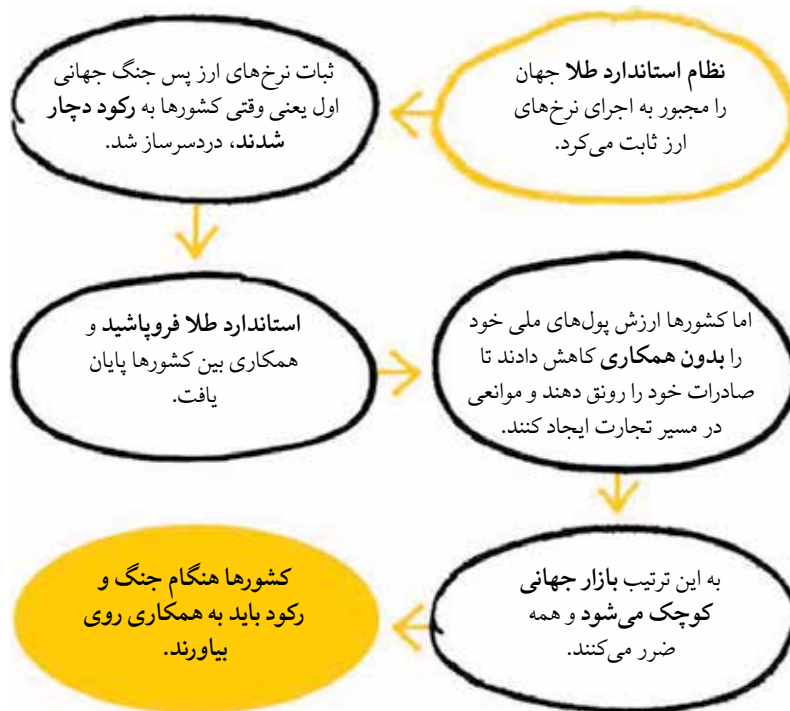
صندوق بین‌المللی پول

این صندوق که به واسطه موافقت‌نامه برتون وودز شکل گرفت، امروزه در زمره بحث‌برانگیزترین سازمان‌های بین‌المللی است. این سازمان در ابتدا به‌مثابه تأمین‌کننده اضطراری منابع مالی برای کشورهای تأسیس شد که با مشکلات مالی ناشی از کسری تراز پرداخت‌ها، بحران‌های بدهی یا اغلب-هر دو روبرو بودند. بیش از ۱۸۰ کشور عضو صندوق، متناسب با اندازه نظام اقتصادی‌شان در تأمین موجودی صندوق سهیم هستند و می‌توانند از صندوق وام‌های ارزان درخواست کنند. وقتی نظام نرخ‌های ثابت برتون وودز در سال ۱۹۷۱ کنار گذاشته شد، جایگاه صندوق بین‌المللی پول نیز تغییر کرد. آن صندوق به وضع قیود دشوار برای وام‌هایش روی آورد. این قیودها از اواخر دهه ۱۹۷۰ به‌شدت متأثر از افکار نئولیبرال بوده‌اند (حصص ۱۷۷-۱۷۲) و با جانبداری از خصوصی‌سازی و کاهش مخارج دولتی به اجرا درآمده‌اند. اقتصاددانان از صندوق بین‌المللی پول انتقاد کرده‌اند که باعث وخیم‌تر شدن بحران‌هایی از قبیل بحران اواخر دهه ۱۹۹۰ در آسیای شرقی شده است.



معامله‌گران بازار سهام نظاره می‌کنند که بحران ناشی از سقوط پول ملی تایلند در سال ۱۹۹۷ چگونه در سراسر آسیا منتشر می‌شود. تایلندی‌ها از سوی صندوق بین‌المللی پول در تنگنا قرار گرفته بودند تا پول خود (بات) را شناور سازند.

همچنین ملاحظه کنید: مزیت نسبی ۸۵-۸۰. رکودها و بیکاری ۱۶۱-۱۵۴. ادغام بازار ۲۳۱-۲۲۶. بخشودگی بدهی بین‌المللی ۳۱۵-۳۱۴.




بین کشورها جان دوباره‌ای ببخشند، زیرا فقدان آن همکاری بین دو جنگ جهانی، بسیار کمرشکن شده بود.

نظام مذکور به مدت سی سال رشد اقتصادی بی‌سابقه‌ای پدید آورد ولی از لحاظ ساختاری معیوب بود. کسری تجاری (فزون‌ی واردات بر صادرات) مداوم در ایالات متحده به ادامه کار آن نظام کمک می‌کرد ولی ذخایر دلار در خارج آن کشور سر به فلک کشیده و از ذخایر طلای ایالات متحده فراتر رفته بود. به این ترتیب قیمت طلا میل به فراتر رفتن از قیمت ثابت در ازای دلار داشت. وقتی مخارج دولت ایالات متحده رشد کرد، تنش‌ها وخیم‌تر شد. رئیس‌جمهور نیکسون در سال ۱۹۷۱ پیوند بین دلار و طلا را لغو کرد و به نظام برتون وودز پایان داد.

کنفرانسی در برتون وودز (نیوهامپشایر) برگزار شد و نمایندگان کشورها با طرح ایالات متحده برای پیوند زدن ارزش پول‌های ملی خود به دلار موافقت کردند. در عوض دولت ایالات متحده باید وظیفه ثابت نگه داشتن ارزش دلار نسبت به قیمت طلا را برعهده می‌گرفت.

قرار بود نهاد تازه تأسیس صندوق بین‌المللی پول بر اوضاع نظارت کند و مسئولیت عرضه منابع اضطراری را بپذیرد، درحالی‌که «بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه» - که اکنون بخشی از بانک جهانی است - تأسیس شد تا تأمین مالی طرح‌های توسعه را برعهده بگیرد. «موافقت‌نامه عمومی درباره تعرفه‌ها و تجارت» (GATT) در سال ۱۹۴۷ با هدف احیای تجارت جهانی منعقد شد. این سازمان‌های جدید در کنار یکدیگر تلاش می‌کردند تا به همکاری اقتصادی

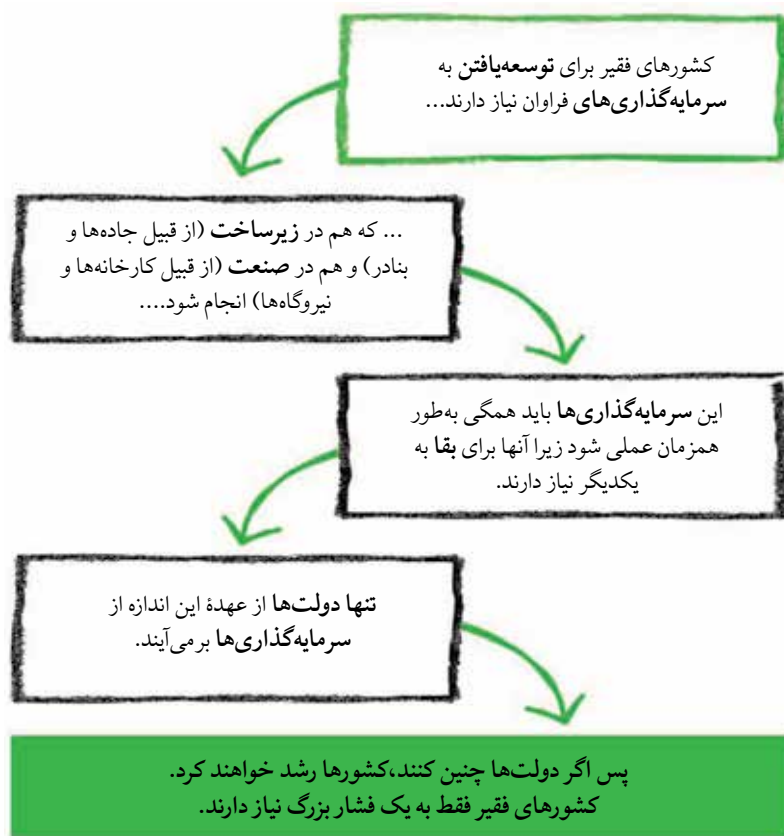


کشورهای فقیر فقط به یک فشار بزرگ نیاز دارند

اقتصاد توسعه







اولیه به سوی رشد خودکفا را محقق می‌کند. این فشار در نهایت کشورهای فقیر را به جایگاه کشورهای بالغ می‌رساند که از کیفیت مطلوب زندگی برای اکثریت شهروندان‌شان برخوردارند. به این ترتیب موضوع چگونگی تأمین سرمایه‌گذاری‌های لازم برای فشار بزرگ، به بحث اصلی در شاخه جدید اقتصاد توسعه تبدیل شد.

ساختن همزمان

روزنشتاین-رودان ادعا کرد که بازار در کشورهای فقیر از هدایت کارآمد منابع به سوی سرمایه‌گذاری‌های مفید و منجر به رشد، عاجز است. علت امر هم مکمل بودن طرح‌های بزرگ از قبیل جاده‌ها، بنادر و کارخانه‌هاست، یعنی وجود هر یک از اینها دیگر موارد را شدنی‌تر می‌کند. چنین استدلالی ممکن است به یک دوراهی منطقی

مارشال» برخوردار شد. طرح مارشال شامل تزریق منابع هنگفتی بود که دولت ایالات متحده برای بازسازی زیرساخت‌ها و صنایع به اروپایی‌ها داد. پل روزنشتاین-رودان، اقتصاددان لهستانی، ادعا کرد که کشورهای تازه استقلال یافته در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، برای رسیدن به رشد اقتصادی به «فشار بزرگ» در زمینه سرمایه‌گذاری نیاز دارند؛ دقیقاً همان‌گونه که اروپا کمک‌های طرح مارشال را دریافت کرد. فکر مرتبط دیگر در این زمینه چنین بود که کشورها رشته‌ای از مراحل گذار را سپری می‌کنند تا از جوامع سنتی به کشورهای متکی به مصرف انبوه تبدیل شوند. والت روستو که از اقتصاددانان آمریکایی بود، این نظریه را مطرح کرد و گفت که توسعه یافتن کشورهای سنتی به سرمایه‌گذاری‌های تولیدی هنگفت نیاز دارد؛ فشار بزرگ است که جهش

در این زمینه

کنون بحث
رشد و توسعه

متفکران اصلی

پل روزنشتاین-رودان (۱۹۸۵-۱۹۰۲)
والت روستو (۲۰۱۳-۱۹۱۶)

پیش از آنها

۱۸۳۷، فردریش لیست، اقتصاددان آلمانی، از روش حفاظت در برابر واردات برای محکم کردن جای پای صنایع داخلی دفاع کرد.

پس از آنها

۱۹۵۳، راگنار نورکس اقتصاددان استونیایی، سیاست رشد متوازن را برای کشورهای در حال توسعه توصیه کرد.
۱۹۵۷، پیتر باور، اقتصاددان اتریشی-مجارستانی، از مفهوم فشار بزرگ و باور پذیرفته شده برنامه‌ریزی حکومتی انتقاد کرد.

یکی از معماهای اصلی برای اقتصاددانان از این قرار است که «کشورهای فقیر چگونه ثروتمند شدند؟» این پرسش پس از جنگ جهانی دوم دوباره با قوت مطرح شد. فروپاشی امپراتوری‌های استعماری به تشکیل کشورهای جوان و مستقلى انجامید که کیفیت زندگی مردم‌شان روز به روز بیشتر با اربابان سابق ایشان فاصله پیدا می‌کرد. بسیاری از این کشورها با رشد جمعیت سریع و روبرو بودند و به رشدی با همان اندازه در کالاها و خدمات تولیدی خود نیاز داشتند تا بتوانند کیفیت زندگی‌شان را بهبود دهند.

اروپا به سرعت از آسیب‌های جنگ التیام یافت و از کمک‌های «طرح

همچنین ببینید: صرفه‌های مقیاس ۱۳۲. ظهور نظام‌های اقتصادی نوین ۱۷۹-۱۷۸. بازارها و پیامدهای اجتماعی ۲۱۳-۲۱۰. نظریه‌های رشد اقتصادی ۲۲۴-۲۲۵. بیره‌های آسیایی ۲۸۷-۲۸۲.



بیشتر صنایعی که تدارک مصرف عمومی را انجام می‌دهند، مکمل یکدیگرند یعنی برای یکدیگر بازار می‌سازند و از این رو پشتیبان یکدیگر هستند.

راگنار نورکس

اقتصاددان استونیایی (۱۹۵۹-۱۹۰۷)



همچنین تقاضای موادی را افزایش می‌دهد که در رنگ‌سازی استفاده می‌شوند و به این ترتیب سودآوری کارخانه‌های مواد شیمیایی را بیشتر می‌کند. این وضعیت به «پیوند پسین» معروف است. هر صنعت در عمل چندین پیوند به جلو و به عقب با صنایع دیگر دارد که شبکه‌ای پیچیده از تعامل‌ها را می‌سازد و می‌تواند موجب شود که شکل‌گیری پایه تولید بسیار متنوع، از لحاظ اقتصادی ممکن شود. فشار بزرگ شامل حال کشورهای می‌شود که از هیچ به همه چیز می‌رسند. کشورهای در حال توسعه که نه نیروگاه و نه کارخانه داشته‌اند،

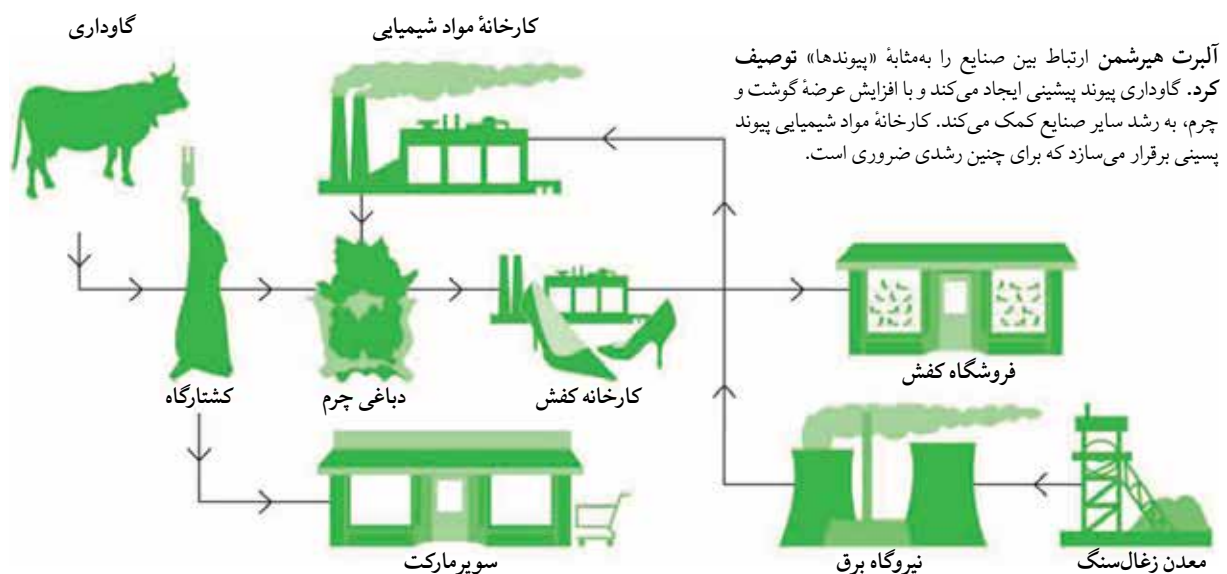
عمل پول خود را به خرید کالاهای مختلف اختصاص می‌دهند. فرض کنید مردم ۶۰ درصد درآمد خود را به خرید نان، ۲۰ درصد را به پوشاک، ۱۰ درصد را به پارافین و ۱۰ درصد را به کفش اختصاص دهند. اگر کارخانه‌هایی که نان، پوشاک، پارافین و کفش تولید می‌کنند، دقیقاً به همین نسبت‌ها ساخته شده باشند، درآمد صرف‌شده برای محصولات هرکدام از آنها نیز به همین نسبت‌ها اختصاص می‌یابد. به عبارتی این صنایع وقتی دوام می‌یابند که با همین نسبت‌ها در کنار هم وجود داشته باشند.

پیوندهای اساسی

آلبرت هیرشمن - اقتصاددان آلمانی - از اصطلاح «پیوندها» برای شرح درهم‌تنیدگی‌های بین صنایع استفاده می‌کرد. مثلاً یک کارخانه رنگ‌سازی با افزایش عرضه رنگ، به پیشرفت صنعت خودرو کمک می‌کند. هیرشمن این وضعیت را «پیوند پسین» خواند. گسترش صنعت رنگ‌سازی

ختم شود: ممکن است نخستین سرمایه‌گذاری فقط وقتی سودآور باشد که دومین سرمایه‌گذاری انجام شده باشد، ولی دومی نیز تنها در صورت تحقق اولی سودآور بشود. مثلاً امکان کار هر کارخانه به وجود یک نیروگاه در نزدیک آن بستگی دارد ولی نیروگاه نیز در صورتی امکان بقا می‌یابد که کارخانه‌ای وجود داشته باشد تا برق آن را بخرد. دو وضعیت ممکن وجود دارد: در اولی خبری از کارخانه و نیروگاه نیست، و در دومی هر دو احداث شده‌اند.

همین شیوه استدلال درباره ترکیب‌های پیچیده‌تر تولیدی مطرح می‌شود. یک کارخانه عظیم کفش را در نظر بگیرید که در کشوری توسعه نیافته احداث شده است. کارخانه کفش‌هایی به ارزش ۱۵ میلیون دلار تولید می‌کند و عواید فروش صرف دستمزدها و سود می‌شود. با این حال چنان کارخانه‌ای فقط وقتی دوام می‌آورد که تمام درآمدی که (برای کارگزارانش) پدید می‌آورد، صرف خرید کفش شود، درحالی‌که مردم در





یک کارخانه بزرگ مغز کردن دانه‌ها که با سرمایه‌های کارگرانی را برای مغز کردن دانه‌های درختی در تانزانیا استخدام کرده است. صنایع دیگری برای تأمین نیازهای این کارخانه سربرآورده و به پیشرفت کلی تانزانیا کمک کرده‌اند.

ناگهان به هر دو محتاج می‌شوند. آنها که در آغاز هیچ‌یک از بخش‌های صنایع را نداشته‌اند، ناچارند تمام صنایع را همزمان بسازند. ولی چون هر یک از این سرمایه‌گذاری‌ها مستلزم وجود دیگری است، هر نواقص ریسک‌پذیر به‌تنهایی از تحقق فشار بزرگ ناتوان است. به‌همین دلیل بود که روزنشتاین-رودان و دیگر همفکران او استدلال کردند که فشار بزرگ به‌ناچار باید از جانب حکومت و نه بازارهای خصوصی شکل بگیرد.

دولت‌های پساجنگ در سراسر دنیای در حال توسعه، همسو با چنین فکری به برنامه‌های سرمایه‌گذاری بزرگ روی آوردند و اجرای طرح‌های صنعتی و زیرساختی را بخشی از برنامه‌های توسعه ملی قرار دادند. گویی گمان می‌شد نظام اقتصادی کشورهای کمتر توسعه‌یافته، دوگانه است و شامل بخش‌های سنتی کشاورزی (شامل نیروی کار غیرمولد) در کنار بخش‌های پیشرفته‌ای است که از صنایع جدید تشکیل شده‌اند. تصور می‌شد که فشار بزرگ باعث تخلیه نیروی کار مازاد از نواحی روستایی می‌شود و آن را در شرکت‌های صنعتی بزرگ مستقر می‌کند. این شیوه تفکر به منطق تزیق کمک‌های هنگفت خارجی بدل گردید که قرار بود به موتور محرک

سرمایه‌گذاری تبدیل شوند. سرمایه‌گذاری‌های برخاسته از اقدامات دولت‌ها در برخی مناطق به موارد سودمندی از صنعتی شدن انجامیده است. برخی کشورهای جنوب شرقی آسیا رشد سریع درآمدها و گشایش صنعتی را تجربه کرده‌اند و پیوند موفقیت‌آمیز بین دولت فعال و کسب‌وکارهای بزرگ در این کشورها به الگوی «دولت توسعه‌گرا» معروف شده است. باین حال شرایطی که هنگام اجرای طرح مارشال در ۱۹۴۸ وجود داشت، کاملاً با اوضاع کشورهای تازه استقلال‌یافته در دهه ۱۹۵۰ فرق می‌کرد و بسیاری از تلاش‌ها برای فشار شدید، نافرجام ماند.

سرمایه‌گذاری ناکارآمد

شاید سرمایه‌گذاری‌های لازم برای توسعه اقتصادی، در مراحل اولیه توسعه کاملاً بدیهی به‌نظر برسند. ولی حتی در چنین حالتی هم هماهنگ‌سازی محرک‌های سرمایه‌گذاری بین صنایع پرشمار، کار بسیار دشواری است. دولت‌ها فقط در صورتی که موازنه صحیح تولید را (که همان سهم دقیق کفش، پوشاک و نان در مثال قبلی ما بود و در ترکیب تقاضای مصرف‌کننده مستتر است) بدانند، می‌توانند به شکل‌گیری صنایع بقا‌پذیر کمک کنند. بهره‌برداری از تعامل‌های بین انواع محصولات تنها در صورتی ممکن است که دانش تفصیلی درباره پیوندهای پیشین و پسین بین صنایع وجود داشته باشد. باین‌حال برخی دولت‌ها از تخصص، اطلاعات و قدرت سیاسی برای اجرای موفقیت‌آمیز این راهکارها برخوردار نیستند.

در نهایت عاقبت تلاش بسیاری از این کشورها به صنایع متورم و ناکارآمد دولتی ختم شد که نتوانستند خیز لازم برای رشد پایدار را پدید آورند. صنعتی شدن در اغلب موارد پشت سنگر تعرفه‌های تجاری پیگیری می‌شد و کالاهای خارجی را به امید فرصت رشد برای صنایع نورسته داخلی، از بازارها

بیرون می‌راندند. حمایت دولت از بنگاه‌های داخلی در برابر رقابت خارجی موجب «رانت‌جویی»، یعنی اعمال نفوذ غیرمولد از سوی گروه‌های ذی‌نفع تجاری در دولت می‌شد تا به این ترتیب مزایای این گروه‌ها در داخل حفظ شود. این اعمال نفوذها اغلب به خودمانی شدن روابط بین دولت‌ها و صنایع بهره‌مند از قدرت سیاسی می‌انجامید که راه رقابت و نوآوری را سد می‌کرد.

فشار بزرگ در خلال دهه ۱۹۷۰ با حملات فکری اقتصاددانان نئوکلاسیک از قبیل پل کروگمن آمریکایی روبرو شد (ص. ۲۴۷) که گمان می‌کردند بین کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته هیچ تفاوت بنیادینی وجود ندارد. آنها می‌گفتند رفتار عقلانی اقتصادی و قدرت علامت‌دهی قیمت‌ها در کشورهای فقیر و غنی به یک اندازه معتبر است. سرمایه‌گذاری مهم بود ولی باید به‌درستی در میان بخش‌های مختلف نظام اقتصادی توزیع می‌شد. بهترین داور برای محل سرمایه‌گذاری، بازارها و نه دولت‌ها بودند.

در این موج تازه فکری گفته می‌شد که علت درج‌ازدن کشورهای در حال توسعه، ناکارآمدی ذاتی بازارهای آنها نیست، بلکه سیاست‌های غلطی است که اجرا می‌کنند. مداخله افراطی دولت‌ها به تخریب سازوکار قیمت‌ها (که مبتنی بر عرضه و تقاضاست) منجر شده بود و توانایی سازوکار قیمت‌ها در تخصیص بهینه را از بین برده بود. پس سیاست



مکمل بودن صنایع مختلف، مهم‌ترین استدلال‌ها را به‌نفع صنعتی شدن برنامه‌ریزی‌شده بزرگ‌مقیاس فراهم می‌آورد.

پل روزنشتاین-رودان



توسعهٔ پساجنگ در آمریکای لاتین

دولت‌های آمریکای لاتین پس از جنگ جهانی دوم به مداخله در نظام‌های اقتصادی کشورهایشان پرداختند تا صنعتی شدن را در بخش‌های مختلف تسریع کنند. آنها به محدود کردن واردات و ایجاد صنایعی برای تولید کالاهای وارداتی پرداختند و با وضع تعرفه و نظارت‌های ارزی سعی کردند رقابت خارجی را سرکوب کنند.

دولت‌های مذکور همچنین به‌طور مستقیم در زیرساخت‌های لازم برای صنایع سرمایه‌گذاری کردند و برای این کار از حمایت‌های مالی و کمک‌های فنی خارجی بهره بردند. چنین فرآیندی به «صنعتی شدن با جانشینی واردات» معروف شد و در کشورهایی مانند برزیل و ونزوئلا بیش از همه موفق گردید چراکه بازارهای داخلی آنها به اندازه کافی بزرگ بوده است تا فعالیت همزمان صنایع سنگین در کنار شرکت‌های تولیدکننده کالاهای مصرفی را به شکلی عملی ممکن سازد.

منتقدان این سیاست می‌گویند کشورهای آمریکای لاتین باید بر تقویت بخش‌هایی متمرکز می‌شدند که در آنها مزیت نسبی داشتند تا به این ترتیب بنگاه‌های خود را ترغیب کنند که در صحنهٔ بین‌المللی رقابت‌مند شوند و بتوانند محصولاتشان را صادر کنند.



صنعت نفت بولیوی در سال ۲۰۱۱ با حد نصاب تازه‌ای از سرمایه‌گذاری دولتی روبرو شد. این صنعت که در دههٔ ۱۹۹۰ خصوصی شده بود، در سال ۲۰۰۶ دوباره ملی اعلام شد.

خوش‌بینانه‌تر دربارهٔ بازارها به هم جوش داده است. اکنون به بازارهای کشورهای فقیر به چشم ابزارهای حیاتی برای ایجاد انگیزه‌های بسیج منابع به شیوه‌های کارآمد نگاه می‌شود. درعین حال اقتصاددانانی از قبیل جوزف استیگلیتز آمریکایی به شکست‌های بازار در مقیاس کسب‌وکارهای کوچک اشاره می‌کنند که معمولاً مانعی در مسیر کشورهای در حال توسعه است. مثلاً وقتی بنگاه‌های کوچک به وام دسترسی ندارند، امکان سرمایه‌گذاری‌های سودآور وجود ندارد. حکومت می‌تواند در اصلاح این نواقص نقش ایفا کند و به سازوکار قیمت‌ها کمک کند تا آسان‌تر کارکردش را ایفا کند. در این اجماع -که گاهی رویکرد سازگار با بازار نامیده می‌شود- حکومت و بازارها مکمل یکدیگر محسوب می‌شوند.

با این حال باور به فشار بزرگ در ابتدای قرن بیست‌ویکم دوباره احیاء شد. سازمان ملل در سال ۲۰۰۰ به تدوین چند هدف توسعه‌ای برای سال ۲۰۱۵ اقدام کرد که شامل آموزش دبستانی همگانی، ریشه‌کن کردن گرسنگی و کاهش مرگ‌ومیر کودکان بود. تحقق این اهداف مستلزم کمک‌های مالی است و به سرمایه‌گذاری‌های هنگفت و هماهنگ در چندین بخش و اجرای طرح‌های زیربنایی نیاز دارد.

خوب باید شامل «اصلاح نظام قیمت‌ها» و مجال دادن به سازوکار بازار برای اثرگذاری آزادانه می‌شد تا به این ترتیب منابع به بهترین کاربردشان اختصاص یابند. پس مسیر آینده باید با عقب‌راندن مرزهای مداخلهٔ حکومت، از بین بردن رانت‌جویی و مجال دادن به سازوکار قیمت‌ها برای هدایت امور هموار می‌شد.

این بازنگری در تفکر توسعه در دهه ۱۹۸۰ منجر به ظهور سیاست گسترش بازار آزاد شد. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، «برنامه‌های تعدیل ساختاری» را مطرح کردند تا اصول بازار را به زور به کشورهای آفریقایی تحمیل کنند. آن به اصطلاح «شوکرمانی»‌هایی که این نهادها پس از فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی اجرا کردند، با هدف هرچه سریع‌تر برپا کردن نظام‌های بازار انجام گرفت. با این حال چنان آزمایش‌های بازارسازی در نهایت به علت وخیم‌تر کردن اوضاع فقر و ناکامی در ایجاد نظام‌های اقتصادی پویا و متنوع، به باد انتقاد گرفته شدند.

سیاست‌های بازارپسند

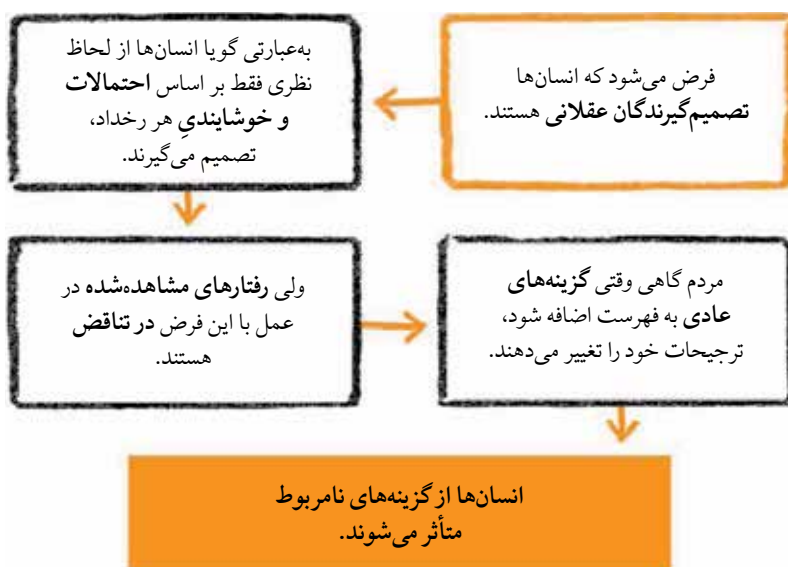
امروزه رفع توهم دربارهٔ تعدیل ساختاری به اجماع جدیدی انجامیده و دیدگاه‌های متفکران اولیه توسعه را با دیدگاه‌های



سنگاپور در سال ۱۹۵۶ به یک دولت-ملت امروزی تبدیل شد. سیاست‌های دولت آن کشور به جذب سرمایه‌های خارجی انجامید و دولت در بالندگی صنایع صادراتی -از قبیل نفت تصفیه‌شده- موفق بود.

انسان‌ها از گزینه‌های نامربوط متأثر می‌شوند

تصمیم‌گیری غیرعقلانی



در کنار احتمال وقوع آن بررسی کرده، سپس گزینه‌ای را انتخاب می‌کنند که میزان مطلوبیت انتظاری‌اش بیشتر به نظر می‌رسد. در این الگو از یک روش ریاضیاتی برای تصمیم‌گیری استفاده می‌شود که برای تحلیل تمام رفتارهای اقتصادی در اوضاع نااطمینانی به‌کار می‌رود. باین‌حال در سال ۱۹۵۳ موریس آلِه -اقتصاددان فرانسوی- با برچسبی که وی آن را «مکتب اقتصادی آمریکایی» می‌خواند، این نظریه را به چالش کشید.

آلِه گفت نظریه مطلوبیت انتظاری مبتنی بر یک فرض -یعنی اصل

جان فون نیومن ریاضی‌دان آمریکایی و اسکار مورگنسترن اقتصاددان متولد آلمان در سال ۱۹۴۴ نظریه مطلوبیت انتظاری را ساختند تا توضیح دهند که مردم در اوضاع نامطمئن چگونه تصمیم می‌گیرند. «مطلوبیت» معیاری از رضایت است و اقتصاددانان از واحدهای مطلوبیت برای شرح میزان رضایتی استفاده می‌کنند که در هر پیامد حاصل می‌شود. در این نظریه فرض می‌شود مردم در هنگام تصمیم‌گیری‌هایی که پیامدهای آنها تضمین‌شده نیست، عاقلانه تصمیم می‌گیرند؛ آنها مطلوبیت به‌دست‌آمده از هر نتیجه احتمالی را



در این زمینه

کانون بحث
تصمیم‌گیری

متفکر اصلی
موریس آلِه (۱۹۱۱-۲۰۱۰)

پیش از او

۱۹۴۴، جان فون نیومن و اسکار مورگنسترن، نظریه بازی‌ها و رفتار همکارانه را منتشر کردند که مبنایی برای نظریه مطلوبیت انتظاری شد.

۱۹۵۴، ال. جی. سویج، ریاضی‌دان آمریکایی، نشان داد که مردم چگونه احتمال رخدادهای غیرقطعی یا نامطمئن را محاسبه می‌کنند.

پس از او

۱۹۷۹، دنیل کانمن و ایموس تورسکی برخی از مغایرت‌های بین آزمایش‌های روان‌شناختی و ادعاهای نظریه اقتصادی را نشان دادند.

از دهه ۱۹۸۰، اقتصاد رفتاری پایه‌گذاری شد و روان‌شناسی را با فنون ریاضیاتی علم اقتصاد در هم آمیخت.



هیچ‌یک از فرض‌های اصلی تدوین‌شده در مکتب اقتصادی آمریکایی - هرچقدر هم که جذاب بنماید - نمی‌تواند در برابر تحلیل‌های اقتصادی دوام بیاورد.
موریس آله



مردم در آزمایش‌هایی که قالب‌های انتخاب در آنها پیچیده‌تر است، بارها فرض استقلال را نقض می‌کنند. این واقعیت در تضاد با باور متعارف اقتصادی است که رفتار مردم را عقلانی می‌داند. ظاهراً وارد شدن گزینه‌های بیشتر (که برای افراد اهمیت دارند) به مجموعه انتخاب‌ها، به دلایلی تفاوت‌هایی پدید می‌آورد. پی‌بردن به این انواع رفتارها باعث شکل‌گیری حوزه جدید اقتصاد رفتاری (صص). ساختن الگوهای تصمیم‌گیری سازگارتر با واقعیت‌های روان‌شناختی است.

هرکس می‌تواند دوباره سیب یا هلو را برگزیند ولی نمی‌تواند پرتقال را انتخاب کند زیرا افزوده شدن هلو نمی‌تواند ترجیح سیب بر پرتقال را تغییر دهد.

با این حال مواردی که آله از نقض این استقلال شناسایی کرد، در اوضاع نامطمئن رخ می‌دهند. فرض کنید که می‌خواهید بین دو بخت‌آزمایی یکی را برگزینید. هر یک از آن دو چند پیامد دارد که احتمال هر کدام معلوم است. نخستین بخت‌آزمایی برای شما ۵۰ درصد احتمال بردن سیب و ۵۰ درصد بردن هلو را به همراه دارد. بخت‌آزمایی دوم هم احتمال‌های ۵۰ درصدی برای پرتقال و هلو دارد. چون شما سیب را بر پرتقال ترجیح می‌دهید، باید بخت‌آزمایی اول را برگزینید: طبق اصل موضوعه استقلال، افزودن یک هلو به هر بخت‌آزمایی - درحالی‌که احتمال هلو در هر دو حالت برابر است - نباید بر اولویت انتخاب سیب در مقایسه با پرتقال اثر بگذارد. با این حال نتیجه در عمل اغلب چیز دیگری است.

موضوعه استقلال - است که طبق آن مردم با بی‌طرفی به احتمال پیامدها و مطلوبیت انتظاری هر یک از آنها دقت می‌کنند. آنها به‌ویژه هرگزینه را به‌طور مستقل بررسی می‌کنند و عوامل مشترک را در بررسی هرگزینه کنار می‌گذارند. آله گفت که چنین چیزی به ندرت درست است و شاید هیچ‌وقت نباشد. نقد او به تناقض‌نمای آله معروف شد.

انتخاب غیرعقلانی

ما قادر نیستیم فرآیند تصمیم‌گیری انسان‌ها در زمان انتخاب‌کردن را بی‌واسطه ببینیم، ولی می‌توانیم انتخاب‌های آنان را بررسی کنیم تا بفهمیم آیا آن انتخاب‌ها با عقلانیت و با فرض [به‌ظاهر] بدهی استقلال سازگار هستند یا خیر. تصور کنید به شما گفته شود که بین یک سیب و یک پرتقال حق انتخاب دارید و شما سیب را انتخاب می‌کنید. حال تصور کنید که انتخاب سیب، پرتقال و هلو به شما پیشنهاد شود. در اصل موضوعه استقلال فرض می‌شود

شود و او در آنجا به رتبه استادی تحلیل اقتصادی رسید. آله که جامع‌الاطراف بود، کارهایی نیز در حوزه فیزیک انجام داد. او در سال ۱۹۷۸ نخستین اقتصاددانی شد که از مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه مدال طلا دریافت کرد و در ۱۹۸۸ نیز جایزه نوبل اقتصاد گرفت. آله در سال ۲۰۱۰ درگذشت.

آثار مهم

۱۹۴۳، در جست‌وجوی انضباط اقتصادی
۱۹۴۷، نظام اقتصادی و بهره
۱۹۵۳، رفتار انسان عقلانی در رویارویی با ریسک

موریس آله در سال ۱۹۱۱ در شهر پاریس فرانسه به دنیا آمد. مرگ پدر در دوران جنگ جهانی اول به شدت به آله آسیب زد. او در مدرسه بسیار عالی عمل کرد و در دانشکده نظامی ممتاز پلی تکنیک به تحصیل در رشته ریاضیات پرداخت. وی در سال ۱۹۳۳ با رتبه نخست از دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. او سپس ابتدا در جایگاه مهندس ارتش و بعد با سمت مدیر یکی از دانشکده‌ها در دانشگاه نظامی ملی معدن کار کرد. او در همین دوره نخستین مقاله اقتصادی‌اش را منتشر کرد. دانشگاه در سال ۱۹۴۸ به آله اجازه داد که صرفاً به تدریس و نوشتن مشغول

موریس آله

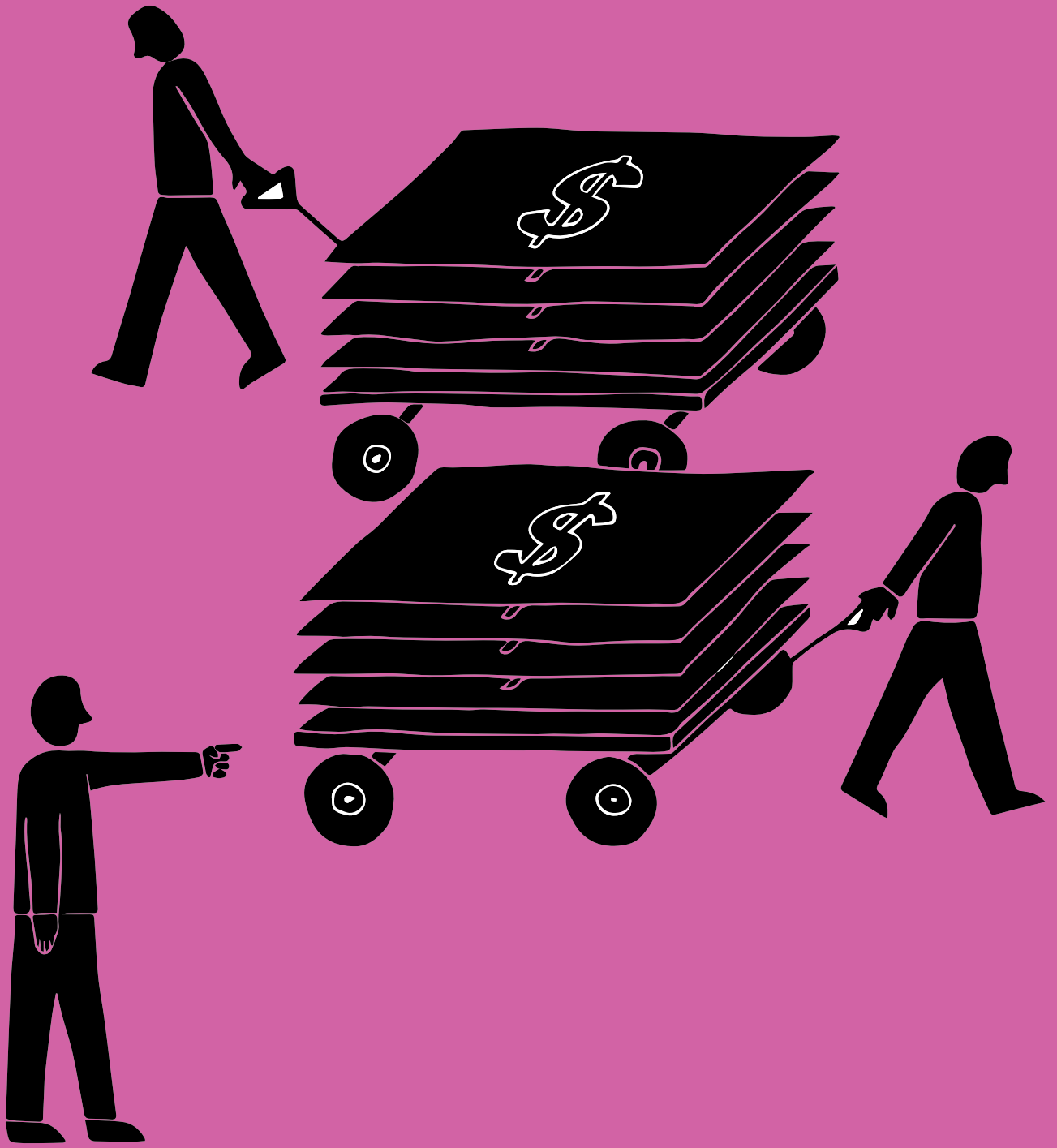


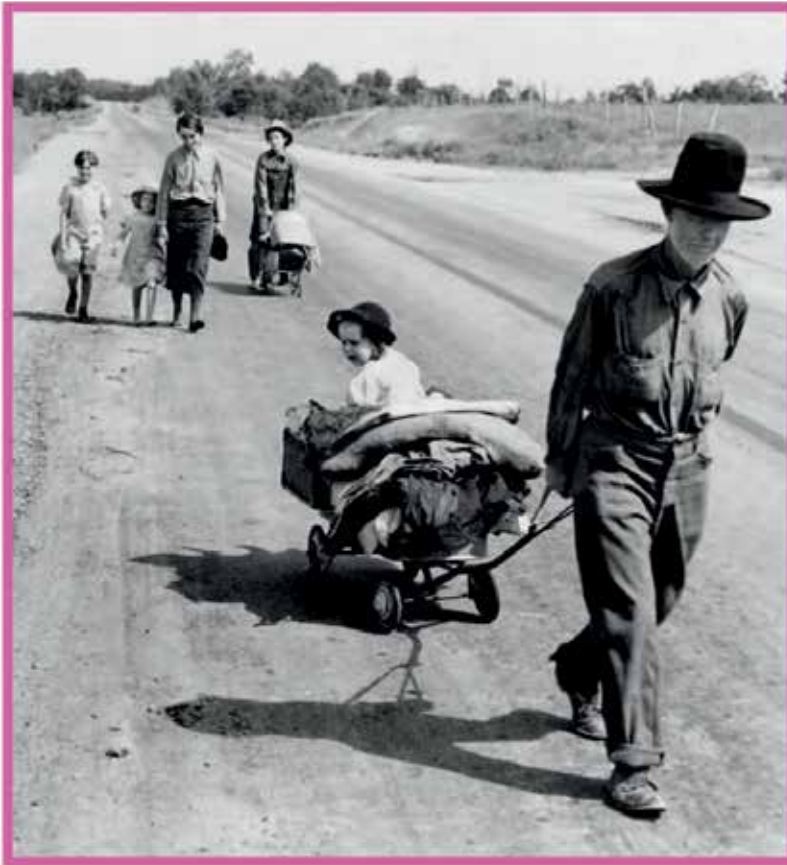


دولت‌ها نباید هیچ کاری جز مهار عرضه پول انجام دهند

سیاست پول‌گرایانه







رکود بزرگ باعث شد میلیون‌ها نفر برای جست‌وجوی کار در مزارع غرب، مهاجرت کنند. میلتن فریدمن کوتاهی بانک مرکزی یعنی کاهش عرضه پول را علت اصلی می‌دانست.

در این زمینه

کانون بحث
سیاست اقتصادی

متفکر اصلی
میلتن فریدمن (۱۹۱۲-۲۰۰۶)

پیش از او
۱۹۱۱، ایروینگ فیشر نظریه مقداری پول را در قالب ریاضیاتی درآورد. در آن نظریه گفته می‌شود که قیمت‌ها همسو با میزان عرضه پول تغییر می‌کنند.
۱۹۳۶، جان مینارد کینز اثربخشی سیاست‌های نظارت بر عرضه پول را به نقد کشید.

پس از او
دهه ۱۹۷۰، رابرت لوکاس مدل‌هایی ساخت که «عقلانی بودن انتظارات» در آنها مفروض بود.
دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، بسیاری از کشورها اهداف صوری برای رشد پولی خود در پیش گرفتند، به عبارتی دولت‌هایشان تلاش کردند تا اندازه عرضه پول را مهار کرده و به این ترتیب تورم را اندک نگه دارند.

جان مینارد کینز (ص. ۱۶۱) در دهه ۱۹۳۰ استدلال کرد که سیاست‌های نظارت بر عرضه پول معمولاً ناکارآمد هستند. او گمان می‌کرد تغییر دادن نرخ‌های بهره یا عرضه پول نمی‌تواند به شیوه‌ای پیش‌بینی‌پذیر بر نظام اقتصادی اثر بگذارد. به نظر او دولت‌ها در عوض می‌توانستند برای دوری از بیکاری یا تورم، به ابزار بهتر یعنی سیاست مالی متوسل شوند؛ به عبارتی ترکیب مخارج دولت و مالیات‌ستانی را تغییر دهند. دیدگاه‌های

پول، بر نوسانات رشد تولید تقدم داشته است. آن دو به ویژه «رکود بزرگ» بین سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ را به بی‌کفایتی فدرال رزرو - بانک مرکزی ایالات متحده - نسبت دادند که اجازه داد مقدار پول بیش از یک‌سوم تنزل یابد.

نظریه مصرف

جانب‌داری کینز از مخارج دولت در دوران رکود، تا اندازه‌ای برخاسته از افکار او درباره مصرف بود. وی استدلال می‌کرد که وقتی درآمد مردم زیاد می‌شود، مصرف آنان نیز رو به فزونی می‌رود ولی میزان افزایش مصرف به اندازه افزایش درآمد نیست. مردم در زمان کساد پول را ذخیره می‌کنند که این کار بر طول دوران کساد می‌افزاید. در چنان

وی تا سال ۱۹۴۵ با اقبال فراوان روبرو شده بود.

با این حال میلتن فریدمن - اقتصاددان آمریکایی - از دهه ۱۹۵۰ به نقد آرای کینز پرداخت و گفت که «پول مهم است». وی گمان می‌کرد که پول در کوتاه‌مدت بر میزان تولید اثر می‌گذارد و بر قیمت‌ها فقط در بلندمدت اثرگذار است. فریدمن ادعا کرد که سیاست پولی جایگاه ارزشمندی در اداره نظام اقتصادی دارد و این فکر او اکنون به «پول‌گرایی» معروف است.

فریدمن در سال ۱۹۶۳ با همکار خود به نام آنا شوارتز، تاریخچه پولی ایالات متحده بین ۱۸۶۷ تا ۱۹۶۰ را منتشر کرد. آنها جایگاه پول در چرخه‌های تجاری را ردیابی کردند و دریافتند که نوسانات رشد



میلتون فریدمن

فریدمن در سال ۱۹۱۲ در بروکلین نیویورک زاده شد. او پسر یک خانواده مهاجر مجارستانی بود. وی از آموزش‌های اقتصاددانان برتر آمریکایی بهره برد: دوره کارشناسی در دانشگاه راتگرز نیوجرسی، دوره کارشناسی ارشد در دانشگاه شیکاگو و دوره دکتری در دانشگاه کلمبیای نیویورک. وی در دانشگاه شیکاگو با دانشجویی به نام رُز دیرکتور آشنا شد. آن دو در ۱۹۳۸ با هم ازدواج کردند و در طول زندگی همکار شغلی یکدیگر بودند. فریدمن از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۶ در جایگاه آماردان و اقتصاددان در نیویورک و شیکاگو کار کرد. او از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۷۶ در دانشگاه شیکاگو درس داد و در همانجا بود که به شهرت رسید. شهرت او با مجموعه برنامه‌های تلویزیونی در دهه ۱۹۸۰ و نیز با کتاب آزاد برای انتخاب افزایش یافت. او مشاور اقتصادی دو رئیس‌جمهور - ریچارد نیکسون و رونالد ریگان - بود. فریدمن در سال ۲۰۰۶ درگذشت.

آثار مهم

۱۹۵۷: نظریه تابع مصرف
 ۱۹۶۳: تاریخ پولی ایالات متحده از ۱۸۶۷ تا ۱۹۶۰ (با همکاری آنا شوارتز)
 ۱۹۶۷: نقش سیاست پولی (در سخنرانی سالانه رئیس‌جمهور در انجمن اقتصاد ایالات متحده)

همچنین ببینید: ضریب تکاثر کینزی ۱۶۵-۱۶۴. تورم و بیکاری ۲۰۰۳-۲۰۰۲. پس‌انداز برای خرج کردن ۲۰۰۵-۲۰۰۴. انتظارات عقلانی ۲۴۷-۲۴۴.

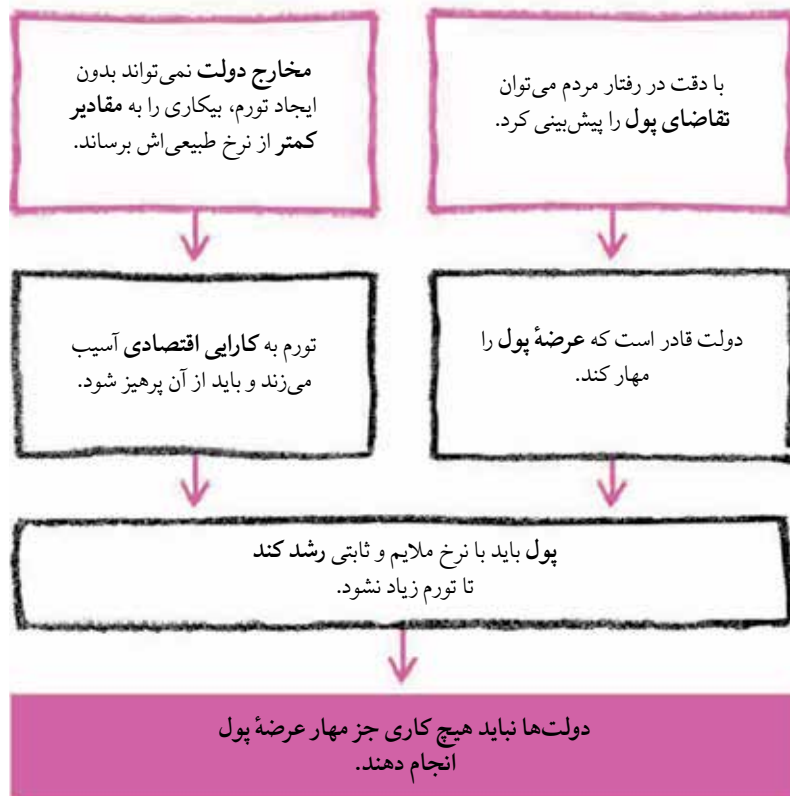


مردی در خلال آبرتورم آلمان در سال ۱۹۲۳، دیوار خانه‌اش را با پول می‌پوشاند. فریدمن گمان می‌کرد که مداخله دولت با هدف کاهش بیکاری، ناگزیر به افزایش تورم انجامیده است.

دارند و در آن دوران مصرفشان بیش از درآمدشان است. البته اگر کل درآمدهای دسته دوم را با هم جمع کنیم، درآمدهای موقت مثبت و منفی تا اندازه زیادی یکدیگر را خنثی می‌کنند. نظریه فریدمن ظاهراً با شواهد موجود مطابقت داشت. در نمونه‌ای از جامعه، ظاهراً مصرف به

وضعیتی افزایش مخارج دولت باعث افزایش درآمدها شده و با اثر بزرگ و پیش‌بینی‌پذیری که بر مصرف می‌گذارد، نظام اقتصادی را دوباره به اشتغال کامل می‌رساند.

فریدمن در سال ۱۹۵۷ نظریه کارکرد مصرف را منتشر کرد. آن اثر برجسته، آغازی بر نقد عقیده پذیرفته‌شده کینزی بود. وی استدلال کرد که مردم بین «درآمد دائمی» - عواید بلندمدت باثبات خود که با اطمینان آن را خرج می‌کنند - و «درآمد موقت» که ثبات کمتری دارد و ممکن است مثبت یا منفی باشد و بر مصرفشان اثری نمی‌گذارد، تمایز قائل می‌شوند. کسانی که درآمدهای زیاد دارند، درآمد موقت زیادی هم خواهند داشت و تنها بخش کوچکی از کل درآمدشان را مصرف می‌کنند. ولی افرادی با کمترین درآمد، درآمدهای موقت منفی





تورم همان مالیات ستانی بدون تصویب قانون است.

میلتون فریدمن



اندازه درآمد زیاد نمی شود ولی با گسترش دامنه زمان و در نظر گرفتن کل جامعه (به گونه ای که اثر درآمدهای موقت مثبت و منفی با هم جبران شوند)، مصرف قطعاً همسو با درآمد زیاد می شود. فریدمن نتیجه گیری کرد که الگوی مصرف کینز غلط بوده است. مخارج دولت را می توان به مثابه درآمد موقت دانست که به آسانی «جانشین» مخارج خصوصی می شود. به این ترتیب رکودهای مداومی که ناشی از مصرف ناکافی باشند، رخ نخواهند داد.

نظریه مقداری پول

فریدمن می خواست نشان دهد که سیاست پولی کار می کند، یعنی هر تغییر در میزان پول موجود در نظام اقتصادی، اثر پیش بینی پذیری بر کل درآمدها باقی می گذارد. کینز گفته بود که چنان رابطه ای بی ثبات است زیرا مردم پول را به علل مختلفی نگه می دارند و او برخی از این علل را «سفته بازانه» می خواند که تعیین دقیق آنها دشوار است. فریدمن باید نشان می داد که تقاضای پول با ثبات است. وی ناچار بود نظریه ای آزمون پذیر درباره تقاضای پول مطرح کند.

فریدمن در سال ۱۹۵۶ بازگویی نظریه مقداری پول را منتشر کرد. وی در آن اثر، پول را به مثابه یک کالا دانست؛ چیزی مانند «محل استقرار موقت

قدرت خرید». تقاضای بازار برای هر کالا به بودجه کلی مردم، قیمت نسبی آن در مقایسه با سایر کالاها و سلیقه مصرف کنندگان بستگی دارد. فریدمن گمان می کرد که تقاضای پول متأثر از عوامل مختلفی است. نخست آنکه با افزایش میزان عمومی قیمت ها، تقاضای پول هم زیاد می شود زیرا مردم پول را برای قدرت خرید کالاها و واقعی می خواهند. تقاضای پول همچنین از ثروت «حقیقی» یا درآمد دائمی مردم، عایدی ایشان از پول، اوراق قرضه، سهام و کالاها و با دوام تأثیر می پذیرد. در نهایت تقاضای پول متأثر از «سلیقه ها» است که در این مورد برخاسته از عواملی مانند نااطمینانی اقتصادی است که مردم را به نگهداری پول می کشاند.

اگر میزان تقاضای پول به طور دقیق معلوم باشد، مصرف کنندگان به عرضه اضافی پول نیاز نخواهند داشت، زیرا از قبل مقدار پول لازم خود را نگه داشته اند. به این ترتیب آنها پول اضافی نقدی خود را خرج خواهند کرد. سپس چون قیمت ها بلافاصله در کوتاه مدت با آن مخارج تعدیل نمی شود، تولید افزایش می یابد. ولی قیمت ها در بلندمدت با اضافه مقدار پول تعدیل می شوند و تنها اثر این پول اضافی، افزایش قیمت ها خواهد بود. پس این رویکرد فریدمن را می توان نوعی احیای نظریه مقداری پول، یعنی همان قاعده ای دانست که می گوید: $MV = PT$. در این قاعده M نمایانگر عرضه پول و V نشانگر سرعت گردش پول است. P سطح کلی قیمت هاست که با ضرب شدن در تعداد مبادلات یعنی T ، کل حجم مبادلات حاصل می شود. این معادله به طور تقریبی می گوید که اگر V و T ثابت باشند، آنگاه افزایش عرضه پول

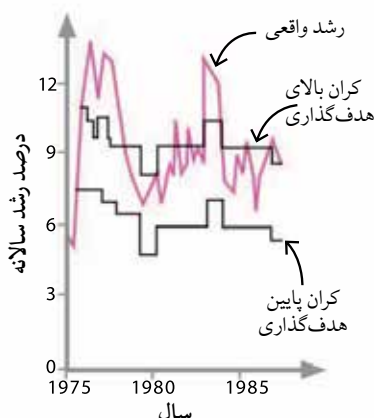
به معنای افزایش میزان کلی قیمت هاست. به عبارتی پول در بلندمدت هیچ اثر «حقیقی» بر نظام اقتصادی نمی گذارد.

بیکاری طبیعی

واژه پول گرایی ابتدا در سال ۱۹۶۸ یعنی همان سالی به کار رفت که فریدمن برداشت تازه ای از منحنی فیلیس (ص. ۲۰۳) ارائه داد. منحنی فیلیس رابطه فرضی با ثبات بین تورم و بیکاری را نشان می داد و دولت ها را قادر می کرد بین تورم کمتر و بیکاری بیشتر یا تورم بیشتر و بیکاری کمتر، یکی را انتخاب کنند. فریدمن وجود چنان موازنه ای را جز در کوتاه مدت قبول نداشت. وی گفت یک نرخ «طبیعی» واحد برای بیکاری هست که شامل بیکارشدگان موقتی است که در فرآیند جست و جوی شغل هستند. وقتی بیکاری در این نرخ طبیعی باشد، نظام اقتصادی در عمل در اشتغال کامل است. اگر دولت ها را برای رساندن بیکاری به کمتر از نرخ طبیعی، پول خرج کنند، با جهش تورمی که ایجاد می کنند، دستمزدهای بزرگان را به مطالبه دستمزدهای بیشتر سوق می دهند. در آن صورت دو اتفاق ممکن است.

دولت ایالات متحده بین سال های ۱۹۷۵ تا

۱۹۹۹ به هدف گذاری برای رشد سالانه عرضه پول پرداخت. با این حال عرضه پول به طور مداوم بیش از کران بالایی هدف گذاری دولت رشد کرد.



که شامل اسکناس، سکه‌ها و ذخایر بانک مرکزی بود. مهار کردن این پول راحت‌تر بود ولی به نظر نمی‌رسید که بین این پول و پول به اصطلاح «گسترده»، رابطهٔ باثباتی وجود داشته باشد.

آزمایش‌های پول‌گرایانه عمدتاً ناکام بودند ولی پول‌گرایی اثر چشمگیری از خود به جا گذاشت. پول‌گرایی از یک توصیهٔ سیاستی دربارهٔ عرضهٔ پول، به یک برنامه با هدف کاهش مداخلهٔ دولت در تمام ابعاد نظام اقتصادی تبدیل شد. امروزه کمتر کسی هست که بگوید «پول مهم نیست». اکنون سیاست پولی به اندازهٔ سیاست مالی مهم تلقی می‌شود و برای مهار تورم به کار می‌رود. با این حال خالص‌ترین شکل پول‌گرایی و ملاحظات سیاستی اش مبتنی بر فرض‌های بحث‌برانگیزی هستند: که تقاضای پیش‌بینی‌پذیری برای پول وجود دارد؛ و تغییر عرضهٔ پول به دست مسئولان به آسانی میسر است. کشورها در دههٔ ۱۹۹۰ از هدفگیری پولی فاصله گرفتند و بسیاری از آنها برای مهار تورم، به نرخ‌های ارز یا پیوند زدن سیاست نرخ ارز به روندهای تورم روی آوردند.



رونالد ریگان رئیس‌جمهور ایالات متحده و مارگارت تاچر نخست وزیر انگلستان، یاران محافظه‌کار صمیمی بودند. هر دو آنان در نخستین سال‌های دولشان اجرای سیاست‌های جدی پول‌گرایانه را در پیش گرفتند.

که رابرت لوکاس و توماس سارجنت رهبری اش می‌کردند، نسخهٔ بازبینی‌شده‌ای از این استدلال را ارائه کرد که مبتنی بر انتظارات عقلانی دربارهٔ سیاست اقتصادی آینده بود. انتظارات در مدل فریدمن به گونه‌ای بودند که گویی فقط بر اساس اشتباهات گذشته تعدیل می‌شوند. لوکاس و سارجنت استدلال کردند که انتظارات مردم آینده‌مدار است. مردم قادر به درک برنامه‌های دولت‌ها برای آینده هستند، پس هر تلاش دولت برای کاهش بیکاری به کمتر از نرخ طبیعی، بلافاصله موجب افزایش تورم خواهد شد. به تعبیری منحنی فیلیپس در کوتاه‌مدت نیز عمودی است و دولت‌ها هیچ‌گاه توان کاهش بیکاری را ندارند.

پول‌گرایی در عمل

مدت زیادی طول نکشید تا معلوم شود که هشدار فریدمن درست بوده است. در دههٔ ۱۹۷۰- وقتی تورم و بیکاری همزمان رشد کردند و پدیده‌ای به نام رکود تورمی رخ داد- موازنهٔ فرضی منحنی فیلیپس نقش بر آب شد. از آن هنگام دولت‌ها اهداف رشد عرضهٔ پول را در برنامه‌هایشان وارد کردند. آلمان، ژاپن، ایالات متحده، سوئیس و ژاپن در دههٔ ۱۹۷۰ هدفگیری پولی را در پیش گرفتند. با این حال معلوم شد که مهار رشد پول کار سختی است. یکی از دردسرها به نوع پولی مربوط بود که باید مهار می‌شد. بیشتر بانک‌های مرکزی، نسخهٔ فراگیر یا گستردهٔ تعریف پول را در نظر گرفتند که شامل سپرده‌های مدت‌دار بانکی (سپرده‌هایی که برداشت از آنها تا موعد مشخصی امکان‌پذیر نیست) می‌شود. با این حال ثابت شد که مهار این پول دشوار است. سپس به تعریف محدودتری از پایهٔ پولی توجه شد



شیلی در سال ۱۹۷۳ به نخستین کشوری بدل شد که سیاست‌های پول‌گرایانه را اجرا می‌کرد. در دولت استبدادی آگوستو پینوشه یک برنامهٔ افراطی از کاهش هزینه‌ها و خصوصی‌سازی به اجرا درآمد.

نخست بازگشت بیکاری به نرخ طبیعی در نرخ تورم جدید و بالاتر است و دوم تلاش دولت برای حفظ میزان بیکاری کمتر به بهای افزایش بی‌رویهٔ تورم روزافزون.

نتیجه واضح به نظر می‌رسید: بیهوده است که دولت تلاش کند تا بیکاری را با سیاست مالی تثبیت کند. افزایش عرضهٔ پول نیز به همین ترتیب تنها به افزایش قیمت‌ها می‌انجامد. منحنی فیلیپس در بلندمدت یک خط عمودی مستقیم در محل نرخ بیکاری طبیعی است.

معمولاً وقفه زمانی بین تغییرات پولی و تغییرات تولید فقط چند دورهٔ سه‌ماهه است. نوسانات قیمت‌ها ممکن است بین یک تا دو سال بعد از راه برسد. این وقفه‌ها به شدت متنوع هستند و فریدمن به همین دلیل به دولت‌ها توصیه کرد که برای دستکاری فعالانه در بازارها به سیاست پولی متوسل نشوند زیرا به آسانی باعث سوءتعبیر از رخدادهای حقیقی در نظام اقتصادی می‌شود. به نظر او دولت‌ها باید از یک سیاست ساده پیروی می‌کردند: اطمینان از رشد حجم پول (با هر تعریفی که داشته باشد) با نرخ ثابت سالانه ۲ تا ۵ درصد (بسته به تعریف پول).

مکتب اقتصاد کلان کلاسیک جدید

هرچقدر مردم بیشتری شاغل شوند، صورتحساب هزینه‌ها افزون می‌شود

تورم و بیکاری



در این زمینه

کانون بحث
سیاست اقتصادی

متفکر اصلی

بیل فیلپس (۱۹۷۵-۱۹۱۴)

پیش از او

۱۹۳۶، جان مینارد کینز تلاش کرد که بیکاری ورکودها را تبیین کند.

۱۹۳۷، جان هیکز-اقتصاددان بریتانیایی- توضیحات کینز را در قالب ریاضیاتی وارد کرد.

پس از او

۱۹۶۸، میلتون فریدمن ادعا کرد که منحنی فیلپس باید انتظارات تورمی مردم را نمایش دهد و در عمل یک نرخ «طبیعی» بیکاری وجود دارد.

۱۹۷۸، رابرت لوکاس و توماس سارجنت، اقتصاددانانی بودند که به شدت منحنی فیلپس را نقد کردند.

از دهه ۱۹۸۰، در اقتصاد کلان کینزی جدید، امکان تثبیت اقتصاد کلان (کل نظام اقتصادی) بار دیگر به رسمیت شناخته شد.

تورم یا بیکاری؟

تحقیقات بعدی نیز حاکی از روابط مشابه و باثبات در سایر کشورهای توسعه‌یافته بود. دولت‌ها دریافتند که موازنه‌ای بین تورم و بیکاری وجود دارد. آنها می‌توانستند نقطه مطلوب خود روی منحنی فیلپس را انتخاب کنند، بین «بیکاری اندک و تورم زیاد» یا «بیکاری زیاد و تورم اندک»، یکی را برگزینند و سپس سیاست‌های خود را برای رسیدن به چنان هدفی تعدیل کنند. دولت‌ها می‌توانستند با کاستن یا افزودن بر مخارج خود و سخت‌گیری یا سهل‌گیری در سیاست‌های پولی (عرضه پول و نرخ‌های بهره)، تقاضای کل (کل

توسعه‌یافته‌ترین کشورهای جهان به مدت ۳۰ سال پس از جنگ جهانی دوم از بلندترین دوره رشد خود بهره بردند. بیکاری اندک و درآمدها رو به رشد بود و اقتصاددانان گمان می‌کردند که بر بحران‌های دهه ۱۹۳۰ پیروز شده‌اند.

چنان اطمینانی از باور به قدرت مداخله دولت برای اداره نظام اقتصادی ناشی می‌شد که به آشکارترین شکل در منحنی فیلپس خلاصه شده بود. بیل فیلپس نیوزلندی در سال ۱۹۵۸ رابطه بین بیکاری و نرخ تغییر دستمزدهای پولی را منتشر کرد که پیوند بین تورم و بیکاری انگلیسی‌ها از سال ۱۸۶۱ تا ۱۹۵۷ را نشان می‌داد. سال‌های با تورم زیاد همان سال‌های بیکاری کم بودند و بالعکس.

اگر نرخ بیکاری زیاد باشد، دولت می‌تواند با افزودن بر مخارجش، تقاضا را رونق دهد.

به این ترتیب قیمت‌ها افزایش (تورم) و بیکاری کاهش می‌یابد.

با این حال چون تعداد بیشتری شاغل می‌شوند، دستمزدها افزایش یافته و قیمت‌ها را به بالا سوق می‌دهند.

هرچقدر مردم بیشتری شاغل شوند، صورتحساب هزینه‌ها افزون می‌شود.

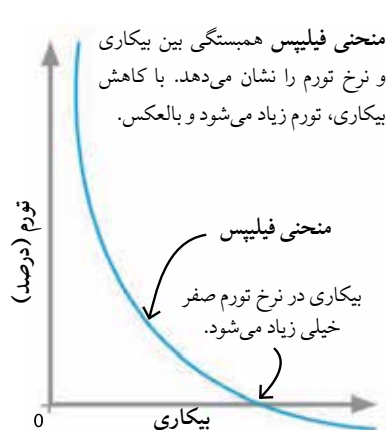
افزایش دستمزدهایشان می‌شدند. فریدمن گفت که در بلندمدت هیچ موازنه‌ای بین تورم و بیکاری نیست؛ به عبارتی نظام اقتصادی در «نرخ طبیعی» بیکاری تثبیت می‌شود. تلاش‌های دولت برای تثبیت نظام اقتصادی، صرفاً بر انتظارات تورمی آتی دامن زده و تورم حقیقی هم به بار آورده بود.

نقد فریدمن راه را برای حمله به اقتصاد کلان کینزی هموار کرد و دولت‌ها را به جای تمرکز بر تنظیم تقاضا، به یافتن راه‌هایی برای بهبود عرضه سرمایه و نیروی کار کشاند.



بیکاری ایالات متحده در سال ۱۹۳۱ تقریباً به ۲۳ درصد رسیده بود و قیمت‌ها نیز به همان نسبت کم شده بودند. دولت برای ایجاد شغل به اجرای یک برنامه مشاغل عمومی روی آورد.

به‌کندی به پایین می‌کشد. پس تورم در این وضعیت کم خواهد بود. وقتی اشتغال زیاد باشد، افزایش تقاضا - شاید تا حدی از سوی دولت - باعث افزایش تولید و اشتغال نمی‌شود، ولی دستمزدها و قیمت‌ها را به بالا سوق می‌داد. با این حال در دهه ۱۹۷۰ این رابطه باثبات ظاهراً از بین رفته بود. بیکاری و تورم همزمان با هم در وضعیتی که به «رکود تورمی» معروف است - زیاد شدند. توضیح میلتون فریدمن (ص. ۱۹۹) - اقتصاددان آمریکایی - درباره آن اوضاع به‌زودی بر نظریه اقتصاد کلان سایه انداخت. او گفت که منحنی فیلیپس باید علاوه بر نشان دادن رابطه بین قیمت‌های حقیقی و بیکاری، انتظارات تورمی را هم شامل شود. مردم فهمیده بودند که وقتی دولت مخارج خود را برای رونق دادن به نظام اقتصادی افزایش می‌دهد (و اشتغال را زیاد می‌کند)، بی‌تردید تورم از راه می‌رسد. به این ترتیب هرگونه افزایش در مخارج دولت در دوره‌های بیکاری زیاد، نشانه‌ای از تورم قریب‌الوقوع بود و کارگران حتی پیش از افزایش قیمت‌ها خواستار



مخارج دولت) را تنظیم کنند و نظام اقتصادی را به نقطه مورد نظر روی منحنی فیلیپس برسانند. نظام اقتصادی همچون ماشینی غول‌آسا پنداشته می‌شد. پس ظاهراً تمام بحث‌ها درباره اقتصاد کلان هر کشور (کل نظام اقتصادی کشور) را می‌شد به جای نزاع‌های ایدئولوژیک، به چند ثابت فنی تقلیل داد.

منحنی فیلیپس به‌خوبی با اقتصاد کلان کینزی (صص. ۱۶۱-۱۵۴) که در آن زمان رایج بود، همخوانی داشت. گمان می‌شد که وقتی بیکاری زیاد است، تنزل اوضاع نیروی کار و بازار محصولات، دستمزدها و قیمت‌ها را

بیل فیلیپس

آلبان ویلیام فیلیپس در سال ۱۹۱۴ در نیوزلند به دنیا آمد. او در اوایل دهه بیست‌سالگی به استرالیا رفت و در آنجا مدتی شکارچی تمساح بود. فیلیپس در سال ۱۹۳۷ به چین سفر کرد، از دست مهاجمان ژاپنی گریخت و در سال ۱۹۳۸ به انگلستان رسید تا در آنجا مهندسی بخواند. وی در آغاز

سال ۱۹۶۷ به استرالیا بازگشت تا در آنجا تدریس کند ولی دو سال بعد سخته کرد و از تدریس کناره گرفت تا به نیوزلند بازگردد.

آثار مهم

۱۹۵۸، رابطه بین بیکاری و نرخ تغییر دستمزدهای پولی
۱۹۶۲، اشتغال، تورم و رشد: سخنرانی در مراسم شروع همکاری دانشگاهی

جنگ جهانی دوم به نیروی هوایی سلطنتی پیوست. فیلیپس در سال ۱۹۴۲ به اسارت ژاپنی‌ها درآمد و بقیه سال‌های جنگ را در اردوگاه زندانیان سپری کرد. وی در سال ۱۹۴۷ رشته جامعه‌شناسی را برگزید و در مدرسه اقتصادی لندن ثبت‌نام کرد ولی در ادامه در دوره تحصیلات تکمیلی به اقتصاد تغییر رشته داد. وی در سال ۱۹۵۸ در آن مدرسه به مقام استادی رسید. فیلیپس در

مردم مصرف خود را برای کل دورهٔ عمر، یکنواخت تنظیم می‌کنند

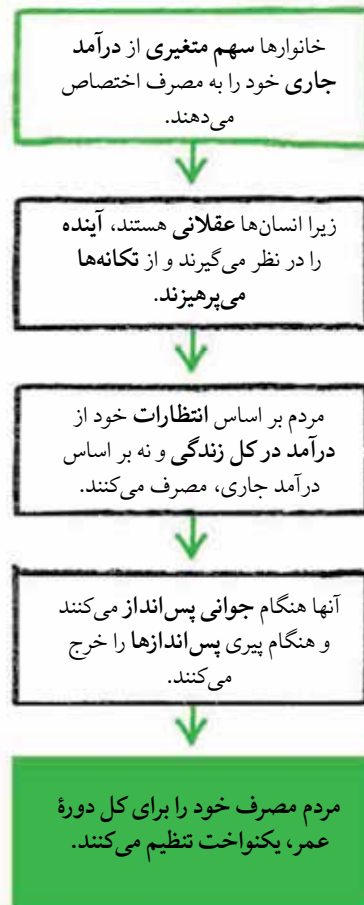
پس انداز برای خرج کردن



مخارج عمومی توجه کردند. سرمایه‌گذاری بنگاه‌ها به نرخ بهره ربط داده شد ولی مصرف خانوارها پیچیده‌تر به نظر می‌رسید.

کینز (ص. ۱۶۱) می‌گفت که خانوارها بخشی از درآمد خود را خرج کرده و باقی را پس انداز می‌کنند و سهم پس انداز خانواده‌های ثروتمند بیشتر است. سهمی از درآمد که کل خانوارها به مصرف اختصاص می‌دهند، اندازهٔ «ضریب تکاثری» (صص.)

۱۶۴-۱۶۵ را تعیین می‌کند که در مقدار مخارج دولت را ضرب می‌شود. آن مخارج به درآمدها و مشاغلی می‌انجامد که سپس در مخارج و درآمدهای کسانی که آن مشاغل را یافته‌اند، ضرب می‌شود و به این ترتیب بر نظام اقتصادی اثر می‌گذارد. اثر این ضریب تکاثری به نظر اقتصاددانان کینزی به شیوهٔ جابه‌جایی نظام اقتصادی بین دوره‌های رکود و رونق مربوط است. به این دلیل است که درک صحیح از سیمای مصرف، اهمیت دارد. در نظریهٔ کینز سه پیش‌بینی تجربی هست. نخست آنکه پس انداز خانوارهای ثروتمند بیش از فقراست. دوم آنکه با رشد نظام اقتصادی در گذر زمان، رشد مصرف مردم کندتر از رشد درآمدهای آنان خواهد بود زیرا خانوارها ثروتمند می‌شوند و درصد کمتری از درآمدهای خود را خرج می‌کنند. سوم آنکه در نتیجهٔ موارد قبلی، جوامع ثروتمند



نظریهٔ عمومی اشتغال، بهره و پول که کینز آن را در سال ۱۹۳۶ نوشت، موضوع مصرف را به کانون بحث‌ها تبدیل کرد: اگر تحقق کل تقاضا برای کارکرد بی‌عیب و نقص نظام اقتصادی لازم باشد، آنگاه گروه‌هایی که این تقاضا را می‌سازند، اهمیت زیادی پیدا می‌کنند. از آن پس دولت‌ها به نظارت بر

در این زمینه

کانون بحث

تصمیم‌گیری

متفکر اصلی

فرانکو مودیلیانی (۱۹۱۸-۲۰۰۳)

پیش از او

۱۹۳۶، جان مینارد کینز نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول را منتشر کرد و یک تابع ریاضیاتی ساده برای توصیف مصرف ارائه داد.

۱۹۳۸، آلوین هانسن، اقتصاددان کینزی، رکود بلندمدت در نظام اقتصادی ایالات متحده را پیش‌بینی کرد.

پس از او

۱۹۷۸، رابرت هال - اقتصاددان آمریکایی - تابعی برای توصیف مصرف در ایالات متحده تخمین زد و به نوعی نسخه‌ای از نظریه فریدمن را تأیید کرد.

۱۹۸۲، دو اقتصاددان به نام‌های رابرت هال و فردریک میشکین گفتند که خانوارها هنگام برنامه‌ریزی مصرف خود، از قواعد سرانگشتی استفاده می‌کنند.



فرانکو مودیلیانی

مودیلیانی در سال ۱۹۱۸ در شهر رم - پایتخت ایتالیا- زاده شد. وی ابتدا در دانشگاه رم حقوق خواند ولی به اقتصاد تغییر رشته داد. موسولینی در سال ۱۹۳۸ چند رشته قانون ضدیهودی را به تصویب رساند و باعث شد مودیلیانی که از مخالفان سرسخت فاشیسم بود، ایتالیا را همراه با همسرش -سرنا کالابی از فعالان ضدفاشیسم- به مقصد پاریس و سپس نیویورک ترک کند. او هنگام تحصیل، مخارج خانواده در حال رشد خود را با کتابفروشی تأمین می‌کرد. مودیلیانی پیش از آنکه در مؤسسه فناوری ماساچوست استاد اقتصاد شود، اینجا و آنجا تدریس کرد. وی در سال ۱۹۸۵ بابت تحلیل‌های پیشگامانه‌اش دربارهٔ پس‌اندازها و بازارهای مالی، جایزه نوبل اقتصاد گرفت. پل سامونلسون اقتصاددان پس از مرگ او در سال ۲۰۰۳ گفت که مودیلیانی بزرگ‌ترین اندیشمند زنده اقتصاد کلان بود.

آثار مهم

۱۹۵۴، تحلیل مطلوبیت و تابع مصرف (همراه با ریچارد برومبرگ)
 ۱۹۵۸، هزینه سرمایه، تأمین مالی شرکت‌ها و نظریه سرمایه‌گذاری (همراه با مرتون میلر)
 ۱۹۶۶، فرضیه چرخه زندگی پس‌انداز

همچنین ببینید: انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. استقراض و بدهی ۷۷-۷۶. ضریب تکاثر کینزی ۱۶۵-۱۶۴. انتظارات عقلانی ۲۴۷-۲۴۴.



به نظر می‌رسد که نسل‌های پی‌درپی، کمتر و کمتر صرفه‌جو می‌شوند.

فرانکو مودیلیانی



زندگی نسبت داد. مردم در سال‌هایی که از لحاظ اقتصادی فعال هستند، برای سال‌های سالمندی خود پس‌انداز می‌کنند و پس از پیر شدن، پس‌اندازها را مصرف می‌کنند. آنان تلاش می‌کنند که مصرف خود را با ثبات نگه دارند و مسیر مصرف را در طول زندگی یکنواخت سازند. این توضیح به «فرضیه چرخه زندگی» معروف شد.

سه سال بعد، میلتون فریدمن آمریکایی (ص. ۱۹۹) نظریه‌ای مشابه ارائه کرد که طبق آن مردم مصرف خود در گذر زمان را حول چیزی که او «درآمد دائمی» نامید، تنظیم می‌کنند. درآمد دائمی هر فرد، انتظار وی از عواید آتی اوست و بیشتر بر اساس ثروت جاری او برآورد می‌شود. هر میزان درآمد که اضافه بر درآمد دائمی باشد، «موقت» تلقی شده و پس‌انداز می‌شود. این توضیح به «فرضیه درآمد دائمی» مشهور شد.

پیشرفت‌های تازه‌تر در نظریه مصرف نشان داده است که مصرف‌کنندگان در عمل هنگام تصمیم‌گیری دربارهٔ سهم مصرف و پس‌اندازهایشان، از «قواعد سرانگشتی» و سایر قالب‌های غیرعقلانی استفاده می‌کنند.

هر روز بیشتر «خموده‌تر» می‌شوند زیرا با کاهش سهم مصرف از درآمد، ضریب تکاثری کم می‌شود و نظام اقتصادی به رکود می‌افتد.

پس‌اندازهای کل طول عمر

البته پیش‌بینی‌های این نظریه چندان با واقعیت سازگار نشدند. معلوم شد که نسبت بین مصرف و درآمد خانوار در بلندمدت در کشورهای مختلف به جای آنکه با رشد کشورها کاهش یابد، ثابت می‌ماند. این نسبت در دوره‌های کوتاه نوسان می‌کرد ولی جهت حرکت آن ثابت نبود. اقتصاددانان رکود را برای سال‌های پس از جنگ پیش‌بینی کرده بودند ولی همه‌جا رونق رخ داد. دو توضیح دربارهٔ این معما بیش از همه طرفدار یافت و در هر دو گفته شده بود که انسان‌های عقلانی کورکورانه درآمد جاری خود را مصرف نمی‌کنند بلکه به آینده نظر می‌کنند تا ببینند که طبق انتظارات آینده، لازم است چقدر پس‌انداز کنند. فرانکو مودیلیانی -اقتصاددان ایتالیایی- در سال ۱۹۵۲ این رفتار را به مشخصات مراحل



بازنشستگی فقط وقتی لذت بخش است که منابعی داشته باشیم تا به جای درآمد کار از آنها استفاده کنیم. فرانکو مودیلیانی گفت آگاهی به این نکته باعث می‌شود ما در گذر زمان پس‌انداز کنیم تا بتوانیم در دوران بازنشستگی مصرف باثباتی داشته باشیم.

نهادهای مهم هستند

نهادهای در اقتصاد



در این زمینه

کانون بحث
جامعه و نظام اقتصادی

متفکر اصلی
داگلاس نورث (۱۹۲۰-)

پیش از او

۱۹۰۴، تورستین ویبلن، اقتصاددان آمریکایی، از تقدم نهادها برای تبیین عملکرد اقتصادی طرفداری کرد.

۱۹۳۴، جان کامونز - اقتصاددانان آمریکایی - نظام‌های اقتصادی را شبکه‌هایی پیچیده از نهادها و منافع واگرا توصیف کرد.

پس از او

۱۹۹۳، اقتصاددان آمریکایی به نام آونر گریف از نظریه بازی‌ها استفاده کرد تا پیشرفت تاریخی نهادها را که منجر به گسترش تجارت شد، توضیح دهد.

۲۰۰۱، دارون عجم‌اوغلو، اقتصاددان ترک-آمریکایی، تفاوت‌های نهادی بین کشورها را برحسب پیشینه استعماری آنها تبیین کرد.

نهادهای را «قیود ساخت بشر برای شکل‌دادن به تعاملات انسانی» می‌داند. این قیود به مثابه «قواعد بازی» هستند و در اشکال رسمی و غیررسمی ظاهر می‌شوند. قیود رسمی قواعدی هستند که ریشه در قانون و سیاست هر کشور دارند، درحالی‌که قیود غیررسمی همان ضوابط اجتماعی، رسوم و سنت‌های هر جامعه‌اند. این دو دسته از قیود در کنار هم نهادهای مورد نظر نورث را می‌سازند و قواعد کامل‌تری برای بازی پدید می‌آورند که انسان‌ها

در اقتصاد متعارف فرض می‌شود که بازارها وجود دارند. همچنین فرض می‌شود که دولت‌ها از ابزارهای سیاستی لازم برای کشاندن و انگیزش بازارها به سوی انواع سودمند مبادله، سرمایه‌گذاری و نوآوری برخوردارند. باین‌حال اقتصاددانان نهادگرا بحث را ژرف‌تر در نظر می‌گیرند و در جست‌وجوی خاستگاه بازارها، نحوه تعامل آنها با حکومت و اوضاع سیاسی و اجتماعی خاصی هستند که به فعالیت اقتصادی کمک می‌کند. داگلاس نورث - اقتصاددان آمریکایی -





داگلاس نورث

داگلاس نورث در کمبریج ماساچوست به دنیا آمد. او هنگامی که در دانشگاه برکلی کالیفرنیا دانشجو بود، از خدمت در جنگ جهانی دوم خودداری کرد و پس از جنگ نیز به ناوگان بازرگانی ایالات متحده پیوست تا از جنگیدن بپرهیزد. وی در خلال دوره خدمت سه ساله اش کتاب‌های اقتصادی فراوانی را خواند و بعد از بازگشت به آمریکا برایش دشوار بود که بین تحصیل در رشته عکاسی (علاقه مادام‌العمرش) و رشته اقتصاد تصمیم بگیرد. بالاخره علاقه به اقتصاد پیروز شد و نورث در سال ۱۹۵۲ از برکلی مدرک دکتری گرفت. او سپس تدریس در دانشگاه واشنگتن را آغاز کرد و در آنجا به پایه‌گذاری «تاریخ‌سنجی اقتصادی» (کلیومتریکی یا تحلیل اقتصادی و آماری تاریخ) کمک کرد.

نورث تا سال ۱۹۸۳ در دانشگاه واشنگتن تدریس کرد ولی در سال ۱۹۹۶ یک سال برای مطالعه درباره تاریخ اقتصادی اروپا به ژنورفت که باعث شد علاقه‌اش به نقش نهادها برانگیخته شود. نورث در سال ۱۹۹۳ جایزه نوبل اقتصاد گرفت.

آثار مهم

۱۹۸۱، ساختار و تغییر در تاریخ اقتصادی
۱۹۹۰، نهادها

همچنین ببینید: حقوق مالکیت ۲۱-۲۰. شرکت‌های عمومی ۳۸. اقتصاد و سنت ۱۶۷-۱۶۶. سرمایه اجتماعی ۲۸۰. مقاومت در برابر تغییر اقتصادی ۳۲۹-۳۲۸.



بوندستاگ (مجلس قانون‌گذاری) آلمان یک نهاد جدید بود که پس از سال ۱۹۴۵ تأسیس شد. نقش آن مجلس در شکل‌دادن به قانون و نظام اقتصادی آلمان در دوران پس از جنگ اهمیت داشت.

که امکان بهره‌برداری از حقوق به نفع خودش را فراهم می‌کند.

دارون عجم‌اوغلو (۱۹۶۷-) اقتصاددان ترک-آمریکایی- نشان داد که این تنش در سابقه استعمارگری هر جامعه ریشه دارد. مستعمره‌نشین‌ها در مناطقی مانند آفریقا که خطر بیماری‌های عفونی زیاد بود، چندان دوام نیاوردند. در آنجا نهادهایی برای بهره‌برداری سریع از منابع طبیعی با هدف ثروتمند کردن خود دولت-ونه تسریع در شکوفایی اقتصادی- پدید آمد. ولی در مستعمرات آمریکای شمالی که محیط مساعدتری داشت، مردم توانستند نهادهایی را پایه‌گذاری کنند که به رشد بلندمدت کمک کرد.

نهادها توفیق یا شکست هر نظام اقتصادی را تعیین می‌کنند و ساختار زیربنایی را برای این منظور فراهم می‌آورند. اقتصاددانان هنوز به درستی پی نبرده‌اند که کدام جهش‌های نهادی موجب راه‌اندازی رشد اقتصادی می‌شود. اصلاح نهادها دشوار است و همیشه رد پای از گذشته در زمان حال وجود دارد.

-در جایگاه کارگر، مصرف‌کننده و سرمایه‌گذار- مطابق با آن قواعد به تعامل با یکدیگر می‌پردازند.

بازارها و مالکیت

حقوق مالکیت دارایی‌های مادی و فکری، یک نهاد ضروری برای رشد اقتصادی است. نورث درباره ظهور حقوق مالکیت در انگلستان تحقیق کرد. وی شکل‌گیری این حقوق را به سال ۱۶۸۸ یعنی همان سالی نسبت داد که پادشاه، مطیع مجلس قانون‌گذاری شد. پادشاه تا پیش از آن تاریخ هرچه را که می‌خواست، مصادره می‌کرد و حقوق مالکیت خصوصی را نادیده می‌گرفت. نورث دریافت که پس از محدود شدن قدرت دربار، مبادلات اقتصادی بسیار کم‌هزینه‌تر و انگیزه‌های فعالیت بیشتر شدند. این دیدگاه او در معرض نقد قرار گرفته، ولی همچنان بسیار نافذ است. مثال نورث معلوم می‌کند که در دل اقتصاد نهادگرا تششی وجود دارد. حکومت برقراری نظم را ضمانت می‌کند و به این ترتیب قدرت فعال کردن حقوق مالکیت را پیدا می‌کند زیرا این حقوق نمی‌تواند در اوضاع هرج‌ومرج دوام یابد. با این حال همین قدرت حکومت است

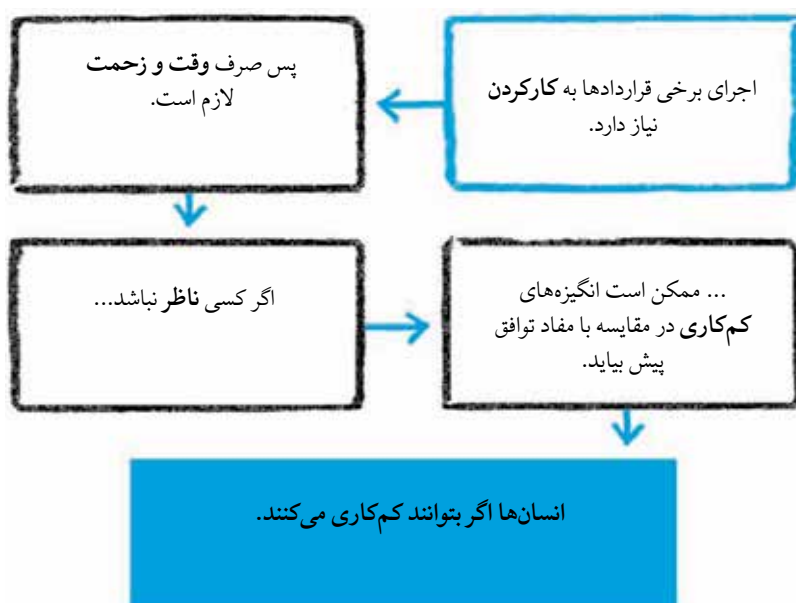


نهادها، ساختار انگیزشی یک نظام اقتصادی را فراهم می‌آورند.
داگلاس نورث



مردم اگر بتوانند کم‌کاری می‌کنند

اطلاعات و انگیزه‌های بازار



در معرض نظارت است، انگیزه می‌یابد تا از اجرای بندهای فارغ از نظارت در قرارداد، طفره برود. در این حالت به علت پوشیده‌بودن برخی از اقدامات، عدم توازن اطلاعات وجود دارد.

مخاطره اخلاقی

وضعیتی که توصیف شد، همان مخاطره اخلاقی است. مثلاً یک بیمه‌نامه در بازار بیمه ممکن است انگیزه‌هایی برای فرد بیمه‌شده فراهم سازد تا به ریسک بیشتر روی بیاورد زیرا می‌داند که بیمه‌گر هزینه‌های تمام خسارت‌ها را خواهد پرداخت. پس بیمه‌گرها پوشش بیمه

در الگوی متعارف برای رفتار اقتصادی که نخستین بار در قرن هجدهم در کارهای آدام اسمیت (ص. ۶۱) مطرح شد، فرض شده بود که تمام فعالان بازار، عقلانی و دارای اطلاعات مناسب هستند. ولی این فرض گاهی برقرار نیست.

کنث آرو - اقتصاددان آمریکایی - نخستین کسی بود که مشکل اطلاعات ناقص در بازارها را بررسی کرد. وی گفت که هرچند دو طرف مبادله شاید قراردادی بین خود تنظیم کنند، ولی تضمینی برای پایبندی کامل آنها به مفاد قرارداد وجود ندارد. وقتی یک طرف قادر نباشد رفتار طرف دیگر را ببیند، طرف مقابل او که کمتر



در این زمینه

کانون بحث
تصمیم‌گیری

متفکر اصلی
کنث آرو (۱۹۲۱-)

پیش از او
از سال ۱۶۰۰، «مخاطره اخلاقی» برای اشاره به وضعیت صادق نبودن افراد به کار می‌رفت.

دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، فرانک نایت (اقتصاددان آمریکایی) و جان مینارد کینز (اقتصاددان بریتانیایی) با موضوع نااطمینانی در نظام اقتصادی کلنجار می‌رفتند.

پس از او
۱۹۷۰، جورج آکرلوف - اقتصاددان آمریکایی - اثر خود با نام بازار بنجل‌ها را منتشر کرد و به موضوع اطلاعات ناقص درباره کیفیت کالاها پرداخت.

۲۰۰۹، مروین کینگ، رئیس بانک مرکزی انگلستان، نجات نظام بانکی از سوی دولت را «بزرگ‌ترین مخاطره اخلاقی تاریخ» توصیف کرد.

همچنین ببینید: تدارک کالاها و خدمات عمومی ۴۷-۴۶. انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. بازارها و پیامدهای اجتماعی ۲۱۳-۲۱۰. نظریه بازی‌ها ۲۴۱-۲۳۴. نااطمینانی بازار ۲۷۴-۲۷۵. انگیزه‌ها و دستمزدها ۳۰۲.

بزرگ‌تر از آنکه بتوان گذاشت ورشکست شود؟

پس از بحران مالی ۲۰۰۸، مخاطره اخلاقی به یکی از بحث‌های سیاسی حساس تبدیل شد. وقتی بانک‌ها «بزرگ‌تر از آنکه بتوان گذاشت ورشکست شوند»، محسوب بشوند، آنگاه شاید پای نوعی مداخله اخلاقی در میان باشد. بانک‌های بزرگ می‌دانند که ورشکستگی‌شان شاید به کساد بینجامد، پس احتمالاً گمان می‌کنند که در هر حال از حمایت دولت برخوردار خواهند بود. اقتصاددانان نشان داده‌اند که چنین باوری بانک‌ها را به سرمایه‌گذاری‌های پُریسک سوق می‌دهد. تصور می‌شود که بحران حوزه یورو در سال ۲۰۱۲ نیز مصداقی از وجود مخاطره اخلاقی بوده است: مثلاً کشورهایمانند یونان مظنون هستند طوری نظام اقتصادی خود را اداره کردند که گویی می‌پنداشتند «بزرگ‌تر از آن هستند که بتوان گذاشت ورشکسته شوند».

مخاطره اخلاقی می‌تواند در هر وضعیتی رخ دهد که در آن شخصی (کارفرما) سعی می‌کند که شخص دیگر (کارگزار) به شیوه خاصی رفتار کند. اگر رفتاری که کارفرما مطلوب می‌داند، مستلزم زحمت و تلاش کارگزار باشد و اقدامات کارگزار نیز از چشم کارفرما پنهان بماند، آنگاه کارگزار از انگیزه و فرصت کم‌کاری برخوردار می‌شود. قراردادهای بیمه بین بنگاه‌ها و مشتریان آنها تنظیم می‌شود ولی چنین مشکلی حتی ممکن است درون یک بنگاه هم رخ دهد: وقتی که کارفرما کارکنان را نمی‌بیند، ممکن است آنها از وظیفه خود طفره برونند. این‌گونه مشکلات کارفرما-کارگزار اغلب به تنظیم قراردادهای بلندمدت برای وظایف ظریف منجر می‌شود. در چنین شرایطی نمی‌توان تمام الزامات را از پیش حدس زد و ممکن است مخاطره اخلاقی به شکل‌های پیش‌بینی‌نشده‌ای بروز کند. مشکلات کارفرما-کارگزار موجب انتشار نوشته‌های فراوان درباره مدیریت وظایف پیچیده و بهترین شیوه‌های تنظیم متن قراردادها شده‌اند.



شاید بیمه مسافرت باعث شود که گردشگران به فعالیت‌های پُرخطرتر روی بیاورند. به این ترتیب بنگاه‌های بیمه هم حق بیمه‌ها را افزایش می‌دهند.

خود را کم می‌کنند زیرا می‌ترسند که باعث تشویق خطرپذیری افراطی و در نهایت، به بار آمدن هزینه‌های هنگفت شوند. به عبارتی نوعی شکست بازار رخ می‌دهد یعنی کسانی که بیمه‌نامه می‌خرند، مبلغ گزافی پرداخت می‌کنند و مردم بسیاری هم به‌طور کامل از بازار بیمه کنار می‌روند. آرو گفت چنین وضعیت‌هایی یکی از مواردی است که مداخله دولت‌ها با هدف اصلاح شکست بازار توجیه دارد.

کنث آرو

اقتصاد رسید. وی در سال ۱۹۷۹ به استنفورد بازگشت و تا هنگام بازنشستگی‌اش در سال ۱۹۹۱ در آنجا باقی ماند. او بیشتر بابت کارهایش در زمینه تعادل عمومی و انتخاب اجتماعی معروف است. آرو در سال ۱۹۷۲ بابت تحقیقات پیشگامانه اقتصادی‌اش جایزه نوبل گرفت.

آثار مهم

۱۹۵۱، انتخاب اجتماعی و ارزش‌های فردی
۱۹۷۱، مقالاتی در باب نظریه ریسک‌پذیری
۱۹۷۱، تحلیل رقابتی عمومی (همراه با فرانک هان)

کنث آرو در سال ۱۹۲۱ در نیویورک به دنیا آمد. آرو قبل از رفتن به دانشگاه کلمبیا برای گرفتن کارشناسی ارشد ریاضیات، تمام تحصیلات خود را در نیویورک سپری کرد و در رشته علوم اجتماعی از سیتی کالج فارغ‌التحصیل شد. وی سپس به اقتصاد تغییر رشته داد ولی با آغاز جنگ جهانی دوم در جایگاه مسئول ارشد هواشناسی به نیروی هوایی آمریکا اعزام شد تا درباره کاربرد باد تحقیق کند.

آرو بعد از جنگ با سلما شوایتزر ازدواج کرد و آنها صاحب دو فرزند شدند. آرو تدریس در دانشگاه کلمبیا را در سال ۱۹۴۸ آغاز کرد و در سال‌های بعد در استنفورد و هاروارد به استادی



در این زمینه

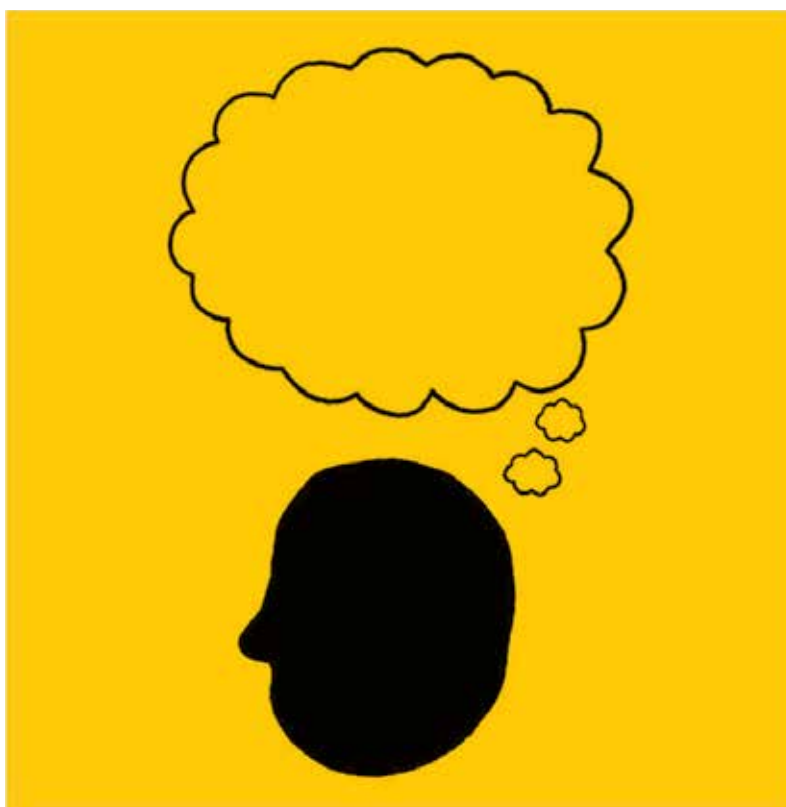
کانون بحث
اقتصاد رفاهمتفکر اصلی
جرارد دیبرو (۱۹۲۱-۲۰۰۴)

پیش از او
۱۸۷۴، لئون والراس -اقتصاددان
فرانسوی- نشان داد که هر نظام اقتصادی
رقابت‌مند و غیرمتمرکز قادر است به
تعادل باثبات برسد.
۱۹۴۲، اسکار لانگه اقتصاددان
لهستانی، اثبات اولیه کارایی بازارها را ارائه
کرد.

پس از او
۱۹۶۷، هربرت اسکارف -از اقتصاددانان
آمریکایی- شیوه‌ای برای کاربرد داده‌های
اقتصادی دنیای واقع در الگوهای تعادل
عمومی را مطرح کرد.
دهه ۱۹۹۰، الگوهای جدید برای نظام
اقتصادی کلان باعث ادغام تحلیل‌های
تعادل عمومی با داده‌های بلندمدت
اقتصادی از دنیای واقع شدند.

نظریه‌های کارایی بازار به مفروضات متعدد نیاز دارند

بازارها و پیامدهای اجتماعی



اصلاً وجود داشتند؟

بازارهای باثبات

لئون والراس (ص. ۱۲۰) -اقتصاددان
فرانسوی- یکی از پیشگامان این
انقلاب نظری بود. وی تلاش کرد تا
نشان دهد که اگر بازارها به حال
خود رها شوند، قادرند نتیجه‌ای
باثبات برای کل جامعه پدید آورند و
کاملاً بین تقاضاهای مصرف‌کنندگان
و بنگاه‌ها و عرضه کالاها و خدمات،

مستلزم ادعایی بود که «ارزش» [قیمت]
را برخاسته از ترجیحات مردم و منابع
موجود -و نه یک قاعده عینی یا مطلق-
می‌دانست و به همین دلیل امکان
طرح مباحث نظری به شیوه‌های تازه
را فراهم می‌کرد. آیا «دست نامرئی»
آدام اسمیت واقعاً افراد منفعت‌طلب
را به‌سوی بهترین پیامدهای موجود
هدایت می‌کرد؟ آیا بازارها کم‌وبیش
کارآمدتر از سایر شیوه‌های هدایت
جامعه بودند؟ آیا بازارهای کاملاً آزاد

اقتصاد جریان اصلی تا دهه‌های ۱۸۶۰
و ۱۸۷۰ برای خود مجموعه ادعایی
منحصربه‌فرد درباره دنیا ساخته بود و
مدل‌های ریاضیاتی‌اش اقتصاددانان را
قادر می‌کرد که رفتارهای فردی را در
وضعیت‌های مختلف بازار ارزیابی
کنند. این الگوها از رشته به‌شدت رو
به رشد ریاضیات اقتباس شده بودند
که دنیای طبیعی را توصیف می‌کرد.
چنان تحولی که گاهی از آن به
«انقلاب مارژینالیستی» یاد می‌شود،



جرارد دبرو

دبرو در سال ۱۹۲۱ در کاله فرانسه زاده شد. او در خلال اشغال فرانسه به دست آلمانی‌ها از دانشسرای عالی پاریس فارغ‌التحصیل شد. وی پس از یک دوره خدمت در ارتش فرانسه به حوزه تحقیقات ریاضیاتی بازگشت و به مباحث اقتصادی علاقه‌مند شد. بورس تحصیلی در سال ۱۹۴۹ به وی فرصت داد تا برخی از بهترین دانشگاه‌ها در ایالات متحده، سوئد و نروژ را ببیند و با آخرین پیشرفت‌های اقتصادی که در فرانسه ناشناخته بود، آشنا شود. او در ایالات متحده به «کمیسون کولیز» پیوست که از نهادهای بسیار پرنفوذ بود و در دهه ۱۹۳۰ با هدف ترویج نگاه ریاضیاتی به مباحث اقتصادی تأسیس شده بود. دبرو در ایالات متحده در دانشگاه‌های برکلی و استنفورد کار کرد و اقتصاد و ریاضیات درس داد. او در سال ۱۹۸۳ جایزه نوبل اقتصاد گرفت و در سال ۲۰۰۴ درگذشت.

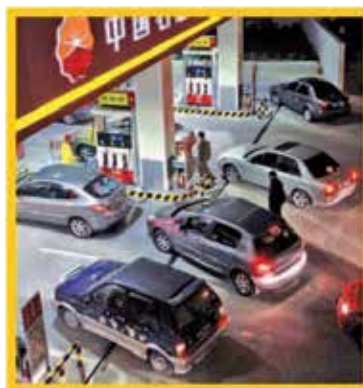
آثار مهم

۱۹۵۴، وجود یک تعادل برای نظام اقتصادی رقابتی (همراه با کنت آرو)
 ۱۹۵۹، نظریه ارزش: یک تحلیل اصل موضوعی از تعادل اقتصادی

همچنین ببینید: اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. تعادل اقتصادی ۱۲۳-۱۱۸. کارایی و انصاف ۱۳۱-۱۳۰. نظریه بهینه دوم ۲۲۱-۲۲۰.



اسمیت ادعای جدی‌تری هم مطرح کرد و فقط نگفت که بازارها مایل به رسیدن به یک نقطه ثابت هستند، بلکه همچنین ادعا کرد که



دولت‌ها با وضع مالیات بر کالاهایی مانند بنزین، به بازتوزیع ثروت می‌پردازند. می‌توان نشان داد که اگر مفروضات خاصی برقرار باشند، بازارهای آزاد طوری تعدیل می‌شوند تا علی‌رغم مالیات‌ها به استفاده بهینه از کالاها برسند.

توازن پدید آورند. مشخص شده بود که یک بازار منفرد می‌تواند به چنین توازن یا تعادلی دست یابد ولی معلوم نبود که چنان وضعیتی در کل مجموعه بازارها نیز شدنی هست یا خیر.

مشکل تعادل عمومی در سال ۱۹۵۴ با دقت زیاد به دست جرارد دبرو -ریاضی‌دان فرانسوی- و کنت آرو (ص. ۲۰۹) -اقتصاددان آمریکایی- رفع شد. آنها با توسل به ریاضیات پیشرفته نشان دادند که در شرایط خاص، مجموعه‌ای از بازارها می‌توانند به تعادل کلی دست یابند. آرو و دبرو به تعبیری حرف‌های آدم اسمیت را تکرار کردند که می‌گفت بازارها موجب نظم اجتماعی می‌شوند. البته

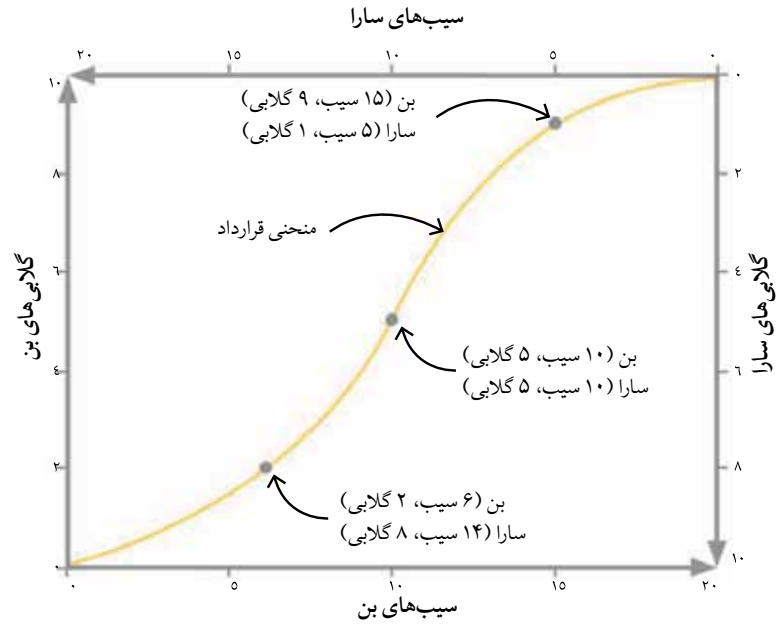
پارتویی به حساب آورده می‌شود، زیرا غیرممکن است که بتوان قدری از آن کالا را از شخص ثروتمند گرفت و وضع او را بدتر نکرد.

پس در قضیه نخست رفاه ادعا می‌شود که بازارها کارآمد هستند، ولی چیزی درباره موضوع خطیر توزیع گفته نمی‌شود.

قضیه دوم رفاه به همین مشکل مربوط است. در هر نظام اقتصادی بسیاری از تخصیص‌های منابع از نوع کارآمد پارتویی هستند. برخی از آن توزیع‌ها کاملاً برابانه و برخی کاملاً نابرابرانه‌اند. در این قضیه گفته می‌شود که بسیاری از این توزیع‌های کارآمد پارتویی را می‌توان با توسل به بازارهای آزاد محقق کرد. اقتصاددانان این مفهوم را با «منحنی قرارداد» نشان می‌دهند. باین حال برای دست‌یافتن به موارد خاص از این تخصیص‌ها لازم است بازتوزیع اولیه‌ای در زمینه بهره‌مندی‌های اولیه افراد انجام گیرد. از آن پس می‌توان مبادله را آغاز کرد و تخصیص کارآمد پارتویی منابع رخ خواهد داد.

نکته عملی در این زمینه از این قرار است که دولت می‌تواند با وضع مالیات‌ها-منابع را بازتوزیع کند و پس

چگونگی تحقق این هماهنگی [بین عرضه و تقاضا] یکی از دغدغه‌های نظریه اقتصادی از زمان آدام اسمیت تا امروز بوده است.
کنت آرو



جعبه‌آجورث شیوه‌ای برای نشان‌دادن توزیع کالاها در یک نظام اقتصادی است. نظام اقتصادی در این مثال شامل دو نفر به نام‌های بن و سارا و نیز دو کالا - یعنی ۲۰ سیب و ۱۰ گلای - است. هر نقطه در جعبه نمایانگر یک توزیع ممکن سیب‌ها و گلای‌ها بین بن و سارا است. خط زرد منحنی قرارداد نامیده می‌شود که تمام تخصیص‌ها یا توزیع‌های ممکن از کالاها را بین بن و سارا پس از مبادله آن دو با یکدیگر نشان می‌دهد. مبادله روی این منحنی منجر به کارایی پارتو می‌شود.

آنها در این تلاش خود دو قضیه مطرح کردند که به «قضایای بنیادی اقتصاد رفاه» معروف شدند.

در نخستین قضیه رفاه گفته می‌شود که هر نظام اقتصادی از نوع بازار آزاد محض، اگر در تعادل باشد، حتماً بهینه پارتو است، یعنی به توزیعی از منابع می‌انجامد که در آن غیرممکن است بتوان وضع کسی را بدون بدترکردن وضع دیگران، بهتر ساخت. وضعیت هر فرد با میزان مشخصی «بهره‌مندی» از منابع شروع می‌شود. سپس افراد با یکدیگر مبادله می‌کنند و به تعادلی می‌رسند که در این قضیه ادعا می‌شود تعادل کارآمد است. کارایی پارتو معیار اخلاقی ضعیفی است. حتی وضعیتی که در آن یک شخص ثروتمند تمام یک کالای خوشایند را در اختیار دارد و اشخاص دیگر از آن کالا هیچ ندارند، کارآمد

چنان تعادلی مطلوب نیز هست، زیرا نشانه‌ای از یک جامعه آزاد است.

پیامدهای کارآمد پارتویی

اقتصاددانان امروزی مطلوبیت را با استفاده از مفهومی به نام «کارایی پارتو» (صص. ۱۳۱-۱۳۰) اندازه می‌گیرند. در وضعیت کارایی پارتو نمی‌توان وضع یک نفر را بدون بدترکردن وضع فرد دیگر، بهبود داد. بهبود در نظام اقتصادی وقتی رخ داده است که با تغییر توزیع کالاهای موجود، حداقل رفاه یک نفر بهتر شود و به رفاه دیگران آسیبی نرسد. آرو و دبرو تعادل بازار را به کارایی پارتو پیوند زدند. آنها برای این کار به‌دقت به بررسی ادعای اصلی اسمیت پرداختند که نتایج بازار را همواره خوب می‌دانست.

بسیاری از وضعیت‌ها ممکن نیست، پس آن دو به ما چه می‌آموزند؟ جواب چنین است که قرار نیست مدل‌های نظری، توصیف دقیق واقعیت‌های دنیا باشند؛ اگر چنین بود که مدل آرو و دبرو به هیچ دردی نمی‌خورد. قضایای رفاه در عوض به یک پرسش مهم پاسخ می‌دهند: بازارها در چه شرایطی کارایی به همراه می‌آورند؟ وقتی شرایط دشوار این قضایا بر ما معلوم شد، آنگاه می‌فهمیم که نظام اقتصادی واقعی چقدر و چگونه از معیار کارایی کامل فاصله دارد. شرایط (قیود) آرو و دبرو به ما می‌آموزند که برای نزدیک‌تر شدن به کارایی چه باید کرد. مثلاً برای رفع برون‌ریزها می‌توان بر آلاینده‌های مالیات وضع کرد، می‌توان انحصارها را حذف کرد تا نظام اقتصادی رقابتی‌تر شود، یا نهادهایی تأسیس کرد که مصرف‌کننده را با محصولاتش که می‌خرد، آشنا کنند.

کارهای آرو و دبرو به زیربنای بخش اعظم اقتصاد پسا جنگ تبدیل شد. از آن پس تلاش‌هایی برای پالایش یافته‌های آن دو و پژوهش‌هایی درباره کارایی نظام‌های اقتصادی با فروض مختلف انجام شده است. با استفاده از رویکرد تعادل عمومی آرو و دبرو، مدل‌های نظری و عملی بزرگ برای اقتصاد کلان ساخته شد. برخی صاحب‌نظران از ناتوانی رویکرد تعادل در به حساب آوردن ماهیت آشوب‌وار و پیش‌بینی‌ناپذیر نظام‌های اقتصادی در دنیای واقع انتقاد کرده‌اند. این انتقادها در سال‌های اخیر و پس از ناکامی این مدل‌ها در پیش‌بینی بحران مالی ۲۰۰۸ شدیدتر شده‌اند.

از قبیل شرکت‌های خدمات همگانی- وجود دارند. شرط مهم دیگر برای کارایی تعادل، فقدان «برون‌ریزها» است. برون‌ریزها همان هزینه‌ها و منافعی هستند که در قیمت‌های بازار نمود نمی‌یابند. مثلاً سروصدای یک کارگاه تعمیر خودرو می‌تواند به بهره‌وری یک شرکت حسابداری در همسایگی کارگاه لطمه بزند ولی صاحبان کارگاه این هزینه را در کل هزینه‌های فعالیت‌شان در نظر نمی‌گیرند زیرا بر هزینه‌های کارگاه نیفزوده است. برون‌ریزها از کارایی می‌کاهند. همچنین اگر مردم اطلاعات کاملی از قیمت کالاهای خریداری‌شده و مشخصات آنها نداشته باشند، ممکن است بازار با شکست روبرو شود.

آنچه دو قضیه رفاه به ما می‌گویند

پس باید از خود پرسیم حال که فروض این دو قضیه به قدری با دنیای واقع فاصله دارند که کاربرد آنها در



مدل‌های تعادلی نتوانستند بحران ۲۰۰۸ را -که با ورشکستگی بانک برادران لمان شروع شده بود و به اخراج تمام کارکنان آن بانک انجامید- پیش‌بینی کنند. آن ناکامی منجر به انتقاد از مفروضات بنیادی آن مدل‌ها شد.

“

تخصیص منابع ممکن است به معنای پارتویی کارآمد باشد ولی برای برخی ثروت بی‌حد و حساب و برای برخی دیگر تنگدستی نگون بختانه به بار بیاورد.
کنت آرو

”

از آن برای اطمینان از اینکه تخصیص نهایی کارآمد است، به بازار متکی باشد. در این حالت عدالت (یا انصاف) پایه‌پای هم حرکت می‌کنند.

محدودیت‌های دنیای واقع

نتایج مطرح‌شده در کارهای آرو و دبرو، به چند فرض دشوار بستگی دارند که اگر برقرار نباشند، ممکن است کارایی یا بهینگی از دست برود و چیزی رخ دهد که اقتصاددانان «شکست بازار» می‌نامند. برای درست از آب درآمدن دو قضیه رفاه، لازم است که مردم مطابق عقلانیت اقتصادی رفتار کنند. آنها باید خیلی دقیق به نشانه‌های بازار واکنش نشان دهند، در حالی که می‌دانیم در عالم واقع چنین چیزی روی نمی‌دهد. رفتار بنگاه‌ها نیز باید رقابتی باشد، ولی می‌دانیم که در دنیای حقیقی انحصارهای متعدد هست.

قضایای رفاه همچنین در حالتی که صرفه‌های مقیاس وجود دارد، صادق نیستند (مثلاً در حالتی که بنگاه‌های بزرگ با هزینه‌های راه‌اندازی هنگفت

نظام رأی دهی بی عیب و نقص وجود ندارد

نظریه انتخاب اجتماعی



باشد که بتوانند با آن ترجیحات خود را بیان کنند تا ترجیحاتشان سپس با هم تلفیق شوند. فرآیند تصمیم‌گیری جمعی به وجود یک نظام رأی دهی منصفانه و کارآمد بستگی دارد. باین حال آرو در تغییر اجتماعی و ارزش‌های فردی (۱۹۵۱) نشان داد که پای یک تناقض‌نما در میان است.

تناقض‌نمای رأی دهی

چیزی که به اصطلاح «تناقض‌نمای رأی دهی» خوانده می‌شود، نخستین بار تقریباً ۲۰۰ سال پیش‌تر در حرف‌های متفکر سیاسی و ریاضی‌دان فرانسوی به

شاید در ابتدا به نظر برسد که ویژگی‌های ریاضیاتی رأی دهی، ربط چندانی به اقتصاد نداشته باشند. باین حال این ویژگی‌ها در حوزه اقتصاد رفاه و به‌ویژه در قلمروی نظریه انتخاب اجتماعی نقش مهمی دارند. نظریه انتخاب اجتماعی را کنث آرو - اقتصاددان آمریکایی - در دهه ۱۹۵۰ مطرح کرد. آرو فهمید که برای ارزیابی رفاه اجتماعی یک جامعه، چاره‌ای جز بررسی ارزش‌های فردی اعضای آن جامعه نیست. برای رسیدن به آن تصمیم‌های جمعی که تعیین‌کننده رفاه و اوضاع جمعی هر جامعه هستند، ناچار باید مجموعه‌ای در دسترس افراد

در این زمینه

کانون بحث

اقتصاد رفاه

متفکر اصلی

کنث آرو (- ۱۹۲۱)

پیش از او

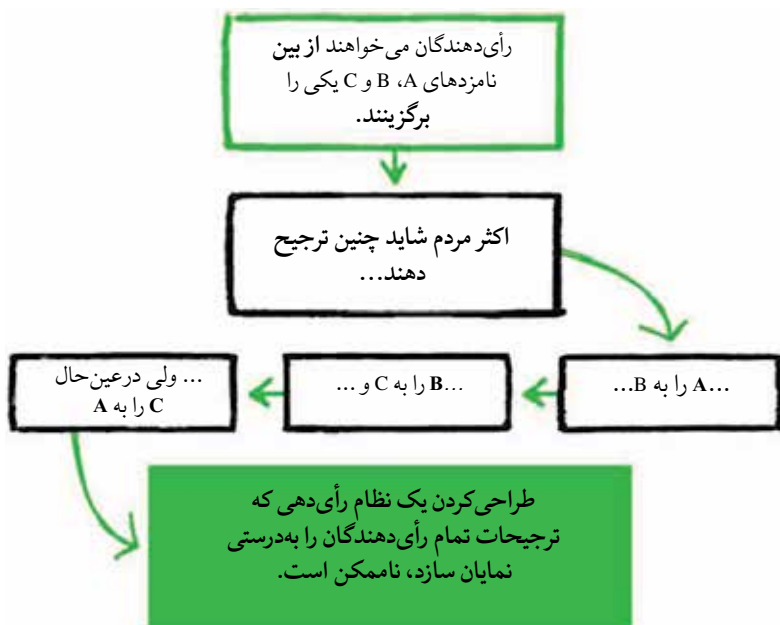
۱۷۷۰، ژان شارل بوردا - ریاضی‌دان فرانسوی - یک نظام رأی دهی ترجیحی ابداع کرد.

دهه ۱۷۸۰، جرمی بنتهام - فیلسوف و مصلح اجتماعی انگلیسی - یک نظام مطلوبیت‌گرایی را پیشنهاد داد که هدفش دستیابی تعداد هرچه بیشتری از مردم به شادی هرچه بیشتر بود.

۱۷۸۵، نیکلاس دو کندورسه، رساله‌ای در باب کاربرد تحلیل‌ها برای امکان تصمیم‌گیری حداکثری را منتشر کرد و در آن تناقض‌نمای اولیه رأی دهی را شرح داد.

پس از او

۱۹۹۸، آمارتیا سن - اقتصاددان هندی - بابت تلاش‌هایش در حوزه اقتصاد رفاه و نظریه انتخاب اجتماعی، جایزه نوبل اقتصاد گرفت.





حق رأی دادن در کنار صندوق رأی - که در این تصویر از فرانسه قرن نوزدهم دیده می‌شود - یکی از حقوق ریشه‌دار و تقریباً همگانی تمدن غربی است، ولی نظام رأی‌دهی بی‌عیب و نقص، خیالی بیش نیست.

توجه می‌شود.

امروزه نظریه انتخاب اجتماعی به یکی از شاخه‌های عمده در مطالعات اقتصاد رفاه و ارزیابی آثار سیاست‌های اقتصادی تبدیل شده است. این شاخه که با ساختن قضیه‌های انتزاعی شروع شد، اکنون برای بررسی وضعیت‌های عینی اقتصادی به کار می‌رود که برنامه‌ریزان و مسئولان حکومت در آن وضعیت‌ها ناچارند به‌روزی عده کثیری را به‌طور مداوم محک بزنند. بخش عمده این نظریه، در دو حوزه اقتصادی بنیادین - یعنی تخصیص منابع و توزیع ثروت - ملاحظات ژرفی داشته است.

واقعاً ترجیحات رأی‌دهندگان را نشان دهد، فقط نامعین نیست بلکه ناممکن هم هست. وی مجموعه‌ای از معیارهای منصفانه بودن را مطرح کرد که لازم بود در هر نظام رأی‌دهی آرمانی برآورده شوند. سپس ثابت کرد که برخی از این معیارها در هیچ نظام رأی‌دهی محقق نمی‌شوند. در واقع وقتی اکثریت مفروضات منطقی برآورده می‌شوند، یک پیامد ضدشهودی هم رخ می‌دهد. یکی از معیارهای او درباره انصاف از این قرار بود که نباید پای یک «خودکامه» - کسی که تصمیم جمعی را تعیین کند - در میان باشد. با این حال وقتی تمام شروط دیگر رعایت می‌شوند، به‌شکلی تناقض‌آمیز سروکله یک خودکامه پیدا می‌شود.

بهروزی کثیری از مردم

تناقض‌نمای آرو (که به «قضیه امکان عمومی» هم معروف است) یکی از پایه‌های نظریه انتخاب عمومی امروزی است و معیارهای آرو برای منصفانه بودن، مبنای طراحی شیوه‌های منصفانه رأی‌دهی شده است که در آنها به ترجیحات رأی‌دهندگان

“

در یک مردم‌سالاری سرمایه‌دارانه، در اصل دو راه برای تحقق انتخاب جمعی هست: رأی‌دهی... و سازوکار بازار.
کنث آرو

”

نام نیکلاس دو کندورسه (۱۷۹۴-۱۷۴۳) مطرح شده بود. وی دریافت کاملاً محتمل است که اکثریت رأی‌دهندگان A را به B، همچنین B را به C، ولی در عین حال C را به A ترجیح دهند. مثلاً اگر ترتیب ترجیحات یک‌سوم رأی‌دهندگان A به B و B به C باشد، یک‌سوم دیگر B را به C و C را به A و یک‌سوم باقی‌مانده C را به A و A را به C ترجیح دهند، در آن صورت اکثریتی هست که آشکارا A را به B، و B را به C ترجیح می‌دهند. پس از لحاظ شهودی انتظار داریم که C در قعر رتبه‌بندی ترجیحات باشد ولی اکثریتی نیز هست که C را به A مقدم می‌داند. پس تصمیم‌گیری منصفانه جمعی در چنین مواردی نامعین خواهد بود. آرو نشان داد هر نظام رأی‌دهی که

توابع رفاه اجتماعی چه هستند؟

رفاه اجتماعی یک جنبه اخلاقی هم دارد. در قالب ساده مطلوبیت‌گرایانه، (صرفاً) بر حداکثرسازی شادی - فارغ از شکل توزیع آن - تأکید می‌شود. ولی در قالبی دیگر که فیلسوفی به نام جان رالز (۲۰۰۲-۱۹۲۱) ارائه کرد، باید به‌روزی فقیرترین فرد جامعه را پیشینه کرد.

همین کار، «توابع رفاه اجتماعی» را ساختند ولی کار آنها لزوماً شامل سنجش مطلوبیت نمی‌شد. کنث آرو و دیگران این توابع را تدوین کردند تا راهی برای تبدیل ترجیحات فردی به رتبه‌بندی‌های احتمالی در وضعیت‌های اجتماعی (جایگاه اقتصادی هرکس در جامعه) باشد. تفکرات

روش‌های مختلفی برای ارزیابی به‌روزی یک جامعه وجود دارد. مطلوبیت‌گرایان در قرن نوزدهم گمان می‌کردند که میزان مطلوبیت هر فرد یا شادی او را می‌توان - تا حدی مثل درآمدهایش - با هم جمع کرد تا به این ترتیب رفاه کلی او اندازه‌گیری شود. اقتصاددانان سپس در تلاش برای

در این زمینه

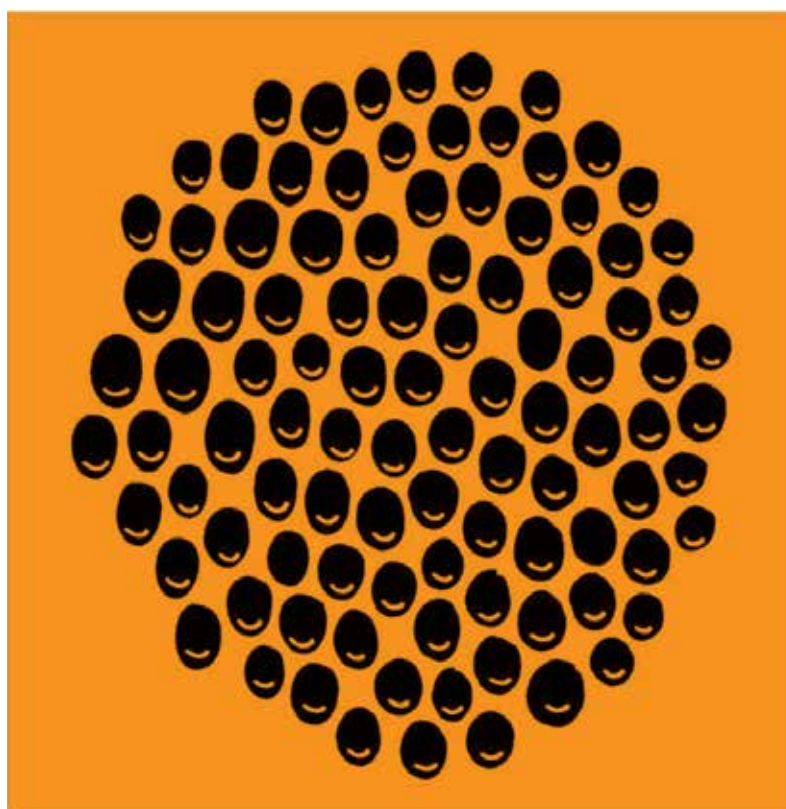
کانون بحث
جامعه و نظام اقتصادیمتفکر اصلی
ریچارد ایسترلین (۱۹۲۶-)

پیش از او
۱۸۶۱، جان استوارت میل گفت اقدام
اخلاقی کاری است که شادی کل را
بیشینه سازد.
۱۹۳۲، سیمون کوزنتس نخستین
حساب‌های درآمد ملی ایالات متحده را
فقط بر اساس متغیرهای اقتصادی مرسوم
منتشر کرد.

پس از او
۱۹۹۷، آندرو اُسوالد -اقتصاددان
بریتانیایی- ادعا کرد که بیکاری عامل
اصلی ناشاد بودن است.
۲۰۰۵، ریچارد لیارد -اقتصاددان
بریتانیایی- کتاب شادی: درس‌هایی از
یک علم جدید را منتشر کرد و در آن به
تجدید نظر درباره رابطه متعارف بین درآمد
و شادی پرداخت.

هدف پیشینه‌سازی شادی و نه درآمد است

اقتصاد شادی



سیاست‌مداران، روزنامه‌نگاران و اقتصاددانان بسیار وسوسه‌کننده می‌نمودند. این اعداد در ساده‌ترین شکل فقط تصویری معادل مجموع مهم‌ترین واقعیت‌های اقتصادی هر نظام اقتصادی را نشان می‌دهند. رشد GDP به معنای مشاغل و دستمزدهای بیشتر است و کاهش آن معادل بیکاری و نااطمینانی محسوب می‌شود. بحث‌های سیاست‌گذاری اقتصادی در دوره پس از جنگ جهانی

می‌شود- معلوم شود. اقتصاددانان پیشین از قبیل فرانسوا کنه برای ساختن معیارهای مشابه تلاش کرده بودند ولی تلاش ایشان به علت ابعاد عظیم چنین طرح‌هایی ناکام ماند. این کار تنها پس از پیشرفت‌های آماری، فنون پیمایشی و بررسی‌های کل نظام اقتصادی میسر شد.

یک عدد شکننده

ارقام GDP از همان آغاز در نظر

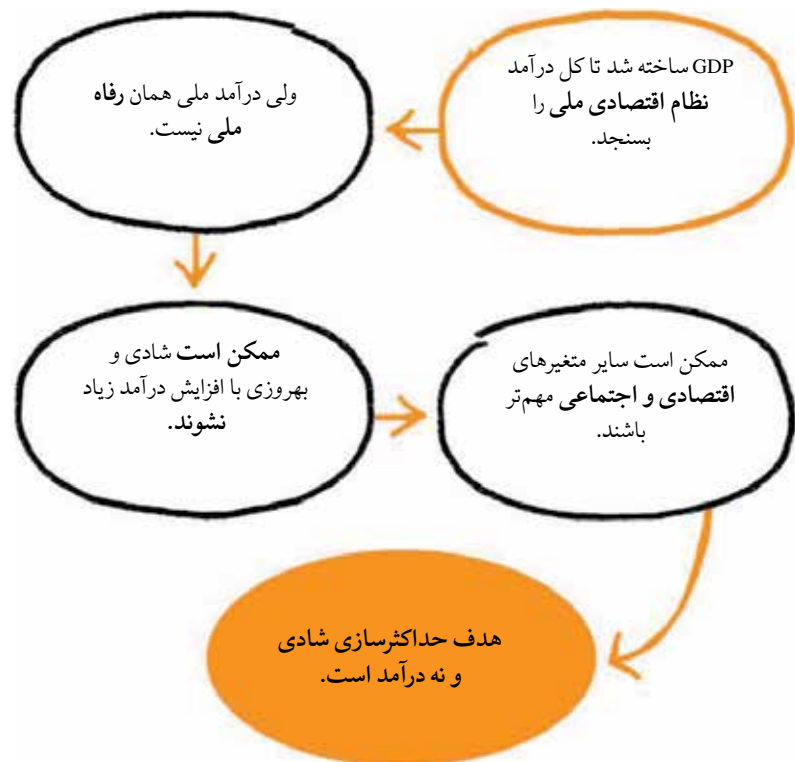
نخستین حساب‌های ملی برای یک کشور را سیمون کوزنتس، اقتصاددان آمریکایی-روس، در دهه ۱۹۳۰ برای ایالات متحده تهیه کرد. کار پیشگامانه او بعدها به شکل‌گیری حساب‌های ملی در انگلستان، آلمان و چند کشور توسعه‌یافته دیگر انجامید. این حساب‌ها شامل مجموع کل مبادلات اقتصادی کشور در مدت یک سال هستند تا درآمد ملی -که تولید ناخالص داخلی (GDP) نامیده

همچنین ببینید: اندازه‌گیری ثروت ۳۷-۳۶. کارایی و انصاف ۱۳۱-۱۳۰. مصرف خودنمایانه ۱۳۶. بازارها و پیامدهای اجتماعی ۲۱۳-۲۱۰. اقتصاد رفتاری ۲۶۶-۲۶۹. جنسیت و اقتصاد ۳۱۱-۳۱۰.



حسادت یکی از علل ناشاد بودن است. بیشتر داشتن یا نداشتن همسایه‌ها در مقایسه با خودمان ممکن است بیش از میزان دارایی ما بر احساس بهروزی ما اثر بگذارد.

ارتباط محکمی نیست. ایسترلین دریافت که شادی اظهار شده، کاملاً طبق انتظار، با افزایش درآمد زیاد می‌شود ولی برای مردمی که درآمدی بیش از حد معاش دارند، تنوع شادی در کشورهای مختلف - با وجود اختلاف شدید درآمد ملی آنها- بسیار کم است. مردم کشورهای ثروتمند لزوماً شادترین‌ها نبودند. برداشت از شادی و GDP به‌مرور حتی عجیب‌تر شد. درآمدها در ایالات متحده از سال ۱۹۴۶ به بعد همواره زیاد شده بود ولی به‌نظر نمی‌رسید که شادی اظهار شده در بررسی‌های پیمایشی، از آن روند درآمدی پیروی کند و حتی در دهه ۱۹۶۰ کاهش یافت. به‌نظر می‌آمد که با پول واقعاً نمی‌توان شادی خرید.

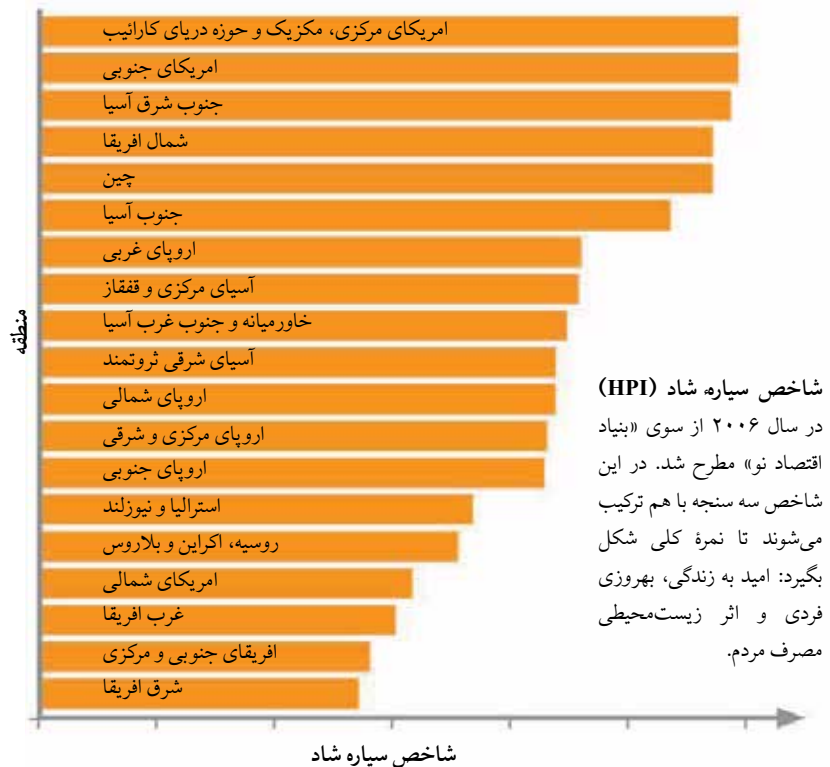


خانوادگی یا دوستانه که در شادی مردم اثرگذار هستند، اصلاً در GDP وارد نمی‌شوند. باین حال GDP در علم اقتصاد به آماره بی‌چون و چرا تبدیل گشت و معیار عملکرد مطلوب هر کشور شد. پس عمده‌تاً گمان می‌شد - اگرچه هیچ‌گاه کاملاً اثبات نشد- که هرچند GDP دقیقاً معادل رفاه نیست، جهت حرکت یا تغییراتش با رفاه همسو است. ریچارد ایسترلین - اقتصاددان امریکایی- کسی بود که در سال ۱۹۷۴ انتقاد صریح از GDP و درآمد ملی را مطرح کرد. او با اشاره به بررسی‌های پیمایشی درباره شادی مردم در ۱۹ کشور که به مدت سه دهه انجام شده بود، نشان داد ارتباط بین GDP و رفاه، چندان هم که بسیاری تصور می‌کنند،

دوم به‌سرعت تقریباً به بحث صرف درباره بهترین شیوه‌های افزودن بر GDP تبدیل شد. پس گرچه سیاست‌های متنوع به‌کار گرفته می‌شد، ولی هدف تمام سیاست‌ها یکی بود. ولی در چنان دیدگاهی از برخی مباحث مهم غفلت می‌شود. GDP فقط یک عدد است و شاید مهم‌ترین عدد هم نباشد. بین GDP و رفاه اجتماعی حقیقی هیچ رابطه بی‌چون و چیرایی وجود ندارد و خود کوزنتس هم در یکی از سخنرانی‌هایش در کنگره آمریکا به این واقعیت اشاره کرد. ممکن است افزایش GDP به‌شدت نابرابر توزیع شود، به‌گونه‌ای که عده‌ای ثروت بی‌حد و حساب پیدا کنند و عده‌ای دیگر بهره‌ای بسیار اندک ببرند. عواملی مانند روابط

ندارند. در افراطی‌ترین نسخه از چین برداشتی گفته می‌شود که پس از گذر از حد معاش، پیشرفت‌های اقتصادی هیچ ربطی به رفاه ندارد زیرا شادی مردم با عاملی کاملاً متفاوت تعیین می‌شود که از جنس شخصیت خود یا دوستی‌هایشان است. همچنین محققان بر اهمیت جایگاه اجتماعی و مقایسه خود با دیگران تأکید کرده‌اند.

مثلاً اگر کسی در جامعه خودرو نداشته باشد، نداشتن خودرو اصلاً موضوع مهمی نیست ولی به محض اینکه کسی مالک خودرو شود، سایر مردم که خودرو ندارند، شاید خود را در جایگاه کمتر احساس کنند. چشم‌وهم‌چشمی باعث می‌شود که با پیشرفت اقتصادی، ثروت جدید مردم اثر اندکی بر احساس شادی‌شان داشته باشد. به این ترتیب همه به مسابقه زیاده‌خواهی وارد می‌شوند و با حداکثر قوا تلاش می‌کنند تا در مصرف از دیگران پیشی بگیرند. هرچه جامعه نابرابرتر باشد، این وضعیت وخیم‌تر می‌شود.



شاخص سیاره شاد (HDI) در سال ۲۰۰۶ از سوی «بنیاد اقتصاد نو» مطرح شد. در این شاخص سه سنجه با هم ترکیب می‌شوند تا نمره کلی شکل بگیرد: امید به زندگی، بهروزی فردی و اثر زیست‌محیطی مصرف مردم.

خوب یا بد حفظ می‌کنند. وقتی درآمد مردم زیاد می‌شود، آنها با افزایش میزان امنیت مادی خود سازگار می‌شوند و آن را صرف‌نظر از رخدادهای خوب یا بد، عادی می‌پندارند، به‌گونه‌ای که نسبت به گذشته، احساس شادی بیشتری

نتایج پیمایش‌های ایسترلین به تناقض‌نمای ایسترلین معروف شد. آن نتایج موجی از تحقیقات جدید را در حوزه رابطه بین اقتصاد و بهروزی به راه انداخت که از اواخر قرن نوزدهم به خاموشی گراییده بود. از آن پس محققان سعی کردند تا اثر شیوه‌های تصمیم‌گیری افراد، بنگاه‌ها و دولت بر احساس مردم درباره خودشان و جامعه را ارزیابی کنند.

یکی از تبیین‌ها در این زمینه به «تردمیل لذت‌گرایانه» معروف شد. فیلیپ بریکمن و دونالد کمپبل - روان‌شناسان آمریکایی - نخستین کسانی بودند که در سال ۱۹۷۱ این توضیح را ارائه دادند. آنها ادعا کردند که مردم به‌سرعت با وضعیت بهروزی فعلی خود سازگار می‌شوند و آن را فارغ از رخدادهای



جشنواره بهاری در بوتان با پایکوبی برگزار می‌شود. پادشاه در سال ۱۹۷۲ در حکمی گفت دولت او سیاست‌هایی را پیگیری می‌کند که «شادی ناخالص ملی» را به حداکثر برساند.



مردم باهاما در شاخص رضایت از زندگی نمره زیادی می‌گیرند. این شاخص را روان‌شناسی بریتانیایی به نام آدرین وایت برای بررسی احساس بهروزی ساخت.

«کارکردن و زندگی کردن» باشند. شاید از این پس هزینه‌های بیکاری بسیار بیشتر برآورد شود و اقدامات جدی‌تری برای کاستن از آن انجام پذیرد. هم‌اکنون نیز -به‌ویژه در بحث‌های مربوط به کشورهای در حال توسعه- معیارهای فراگیرتری در دسترس است؛ مثلاً در شاخص توسعه انسانی، سه عامل «درآمد، امید به زندگی و آموزش» با هم تلفیق می‌شوند. برخی گفته‌اند که تأکید تنگ‌اندیشانه بر رشد GDP باعث پوشیده ماندن مشکلات ناشی از انباشت بدهی در سال‌های منتهی به بحران مالی ۲۰۰۸ شد. اگر نماگرهای فراگیرتر و متنوع‌تر از GDP در دسترس باشند که به برداشت‌های ذهنی مردم از بهروزی و با منافع حقیقی آنها نزدیک‌تر باشند، آنگاه تک‌نماگر رشد GDP نمی‌تواند چندان مایه دلخوشی قرار گیرد.

بر بهروزی دارد. اخراج‌شدن و بیکاری اثر ناگواری بر بهروزی می‌گذارد و ابتلا به بیماری‌های شدید و ازکارافتادگی نیز چنین اثری دارد. به‌تعبیری می‌توان گفت بین درآمد ملی و GDP رابطه‌ای وجود دارد که اصلاً ساده نیست. اکنون با دسترسی بهتر به داده‌ها، فکر قراردادن شادی و بهروزی در فهرست اهداف سیاست‌گذاری دولت‌ها، قوت گرفته است. این نگرش باعث شده است که GDP به تدریج جایگاه خود به‌مثابه شاخص مهم اقتصادی را از دست بدهد. موضوع بسیار ساده است: اگر این متغیرهای اقتصادی که این همه از آنها یاد می‌شود، نتوانند ابعاد مهم زندگی اقتصادی و اجتماعی را دربرگیرند، تأکید بر آنها ممکن است به سیاست‌گذاری‌های غلط بینجامد. اگر سیاست‌ها به جای تمرکز صرف بر GDP، مبتنی بر «نماگرهای شادی» باشند، اولویت‌های تازه‌ای پدیدار خواهد شد. این اولویت‌ها شاید شامل معیارهایی برای تشویق به برقراری موازنه بیشتر بین

“

امور اقتصادی فقط تا وقتی ارزش دارند که بر شادی مردم بیفزایند.
آندرو آسوالد
اقتصاددان بریتانیایی (۱۹۵۳-)

”

انتقاد از تناقض‌نمای جدید

با شدت گرفتن توجه به معمای ایسترلین در دهه ۲۰۰۰، آن تناقض‌نما به نقد کشیده شد. دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های بتسی استیونسون و جاستین ولفرز در سال ۲۰۰۸ با اتکا به مجموعه‌ای گسترده از داده‌های کشورهای گوناگون ادعا کردند که با افزایش درآمد قطعاً شادی هم در کشورهای مختلف افزایش می‌یابد و افزایش درآمد همچنین منجر به افزایش بهروزی می‌شود.

محققان به‌طور کلی دریافته‌اند که هرچند رشد درآمد به‌آسانی به افزایش شادی منجر نمی‌شود، کاهش درآمد اثر مخرب شدیدی

سنجش شادی

از قبیل بهروزی و پایداری تغییر دهیم. در گزارش آنها به‌ویژه تأکید شده بود که به‌نظر می‌رسد شکاف رو به رشدی بین شاخص‌های متعارف اقتصادی و بهروزی واقعی وجود دارد.

پس هر نظام بدیل برای سنجش بهروزی به‌ناچار مبتنی بر طیفی از نماگرهای متنوع از قبیل اثر شیوه زندگی بر سلامت و محیط‌زیست -و پرهیز از خلاصه‌کردن همه چیز در یک عدد واحد- خواهد بود.

نیکولا سارکوزی -رئیس‌جمهور فرانسه- در سال ۲۰۰۷ از سه اقتصاددان (جوزف استیگلیتز، آمارتیا سن و ژان پل فیتوسی) خواست که درباره سنجش پیشرفت اجتماعی و اقتصادی تحقیق کنند و ببینند که چگونه می‌توان معیارهای جامع‌تری برای رفاه تعریف کرد. در گزارش آن سه نفر که در سال ۲۰۰۹ منتشر شد، ادعا شده بود که لازم است تمرکز سیاست‌گذاری اقتصادی را از معیارهای تولید اقتصادی (از قبیل GDP) به معیارهایی

سیاست‌های اصلاح بازارها ممکن است کارها را خراب‌تر کنند

نظریه بهینه دوم



یک نفر، وضعیت فرد دیگری را بهتر کرد و به همین دلیل رفاه جامعه در وضعیت بازار آزاد، بهترین وضعیت ممکن است. به نظر طرفداران بازار آزاد، بهترین سیاست ممکن برای دولت، برطرف کردن نواقص بازار و تا حد امکان نزدیک‌تر کردن بازارها به وضعیت آرمانی است.

تلاش برای رفع نواقص

البته پیش از ممکن شدن اجرای سیاست‌های کارآمد، باید قیود یا شروط دشواری برآورده شوند. کلونین لنکستر -اقتصاددان استرالیایی- و همکارش ریچارد لیپسی در سال ۱۹۵۶ نشان دادند که سیاست‌های بهبود کارایی بازار ممکن است در برخی وضعیت‌ها به‌طور کلی کارها را خراب‌تر کند. آنان در مقاله‌ای با عنوان نظریه عمومی بهینه دوم به مواردی پرداختند که نقص بازار در آنها دائمی بود و دولت راهی برای بهبود آنها نداشت. به تعبیری هیچ گزینه‌ای از نوع «بهینه اول» وجود نداشت. مداخله دولت در چنین مواردی ممکن است کار را در جاهای دیگری از نظام اقتصادی خراب‌تر سازد و بازار را از وضعیت آرمانی بیشتر دور کند. لنکستر و لیپسی می‌خواستند بگویند که وقتی نتوان ناکارآمدی در یک بازار را برطرف کرد، تمام بازارهای دیگر

در نظریه اقتصادی متعارف گمان می‌شود که هر جا برای تمام کالاها و خدمات، بازاری وجود دارد و همه افرادی که از این بازارها استفاده می‌کنند، به اطلاعات مناسب دسترسی دارند، نظام اقتصادی هم کارآمد است. نمی‌توان توزیع منابع را تغییر داد و بدون بدتر کردن وضعیت



در این زمینه

کانون بحث
سیاست اقتصادی

متفکران اصلی

کلونین لنکستر (۱۹۹۹-۱۹۲۴)

ریچارد لیپسی (۱۹۲۸-)

پیش از آنها

۱۷۷۶، آدام اسمیت ادعا کرد که «دست نامرئی» خودگردان بازار، کارآمدتر از مداخله دولت است.

۱۹۳۲، آرتور پیگو -اقتصاددان انگلیسی- از کاربرد مالیات‌ها برای اصلاح شکست‌های بازار طرفداری کرد.

۱۹۵۴، جرارد دبرو و کنث آرو در اثر خود به نام وجود یک تعادل برای نظام اقتصادی رقابتی نشان دادند که نظام اقتصادی بازار کاملاً آزاد، می‌تواند رفاه فعالان خود را به حداکثر برساند.

پس از آنها

از دهه ۱۹۷۰، اقتصاد رفاه در راستای کارهای اقتصاددانانی مانند جوزف استیگلیتز، آمارتیا سن و دیگران به پیش رفته است.

همچنین ببینید: اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. تعادل اقتصادی ۱۲۳-۱۱۸. هزینه‌های بیرونی ۱۳۷.

ریچارد لیپسی

ریچارد لیپسی اقتصاددان کانادایی متولد سال ۱۹۲۸ است که بیشتر بابت نظریه بهینه‌دوم شهرت یافته است. وی این نظریه را همراه با کلونین لنکستر تدوین کرد. او استاد بازنشسته دانشگاه سیمون فریزر در کانادا است و در دانشگاه‌های انگلستان و ایالات متحده تدریس کرده است. طرفداری او در سال ۱۹۶۸ از منحنی فیلیپس (ص. ۲۰۳) علیه انتقادهای میلتون فریدمن (ص. ۱۹۹) به یکی از بزرگ‌ترین بحث‌های علم اقتصاد تبدیل شد. او نویسنده یکی از کتاب‌های درسی معیار در حوزه نظریه اقتصادی - به نام اقتصاد اثباتی - است و در سال‌های اخیر با همکاری نویسندگان دیگر در تدوین کتابی اثرگذار درباره فرآیندهای تغییرات تاریخی، به شکل‌گیری شاخه اقتصاد تطوری (تکاملی) کمک کرده است.

آثار مهم

۱۹۵۶، نظریه عمومی بهینه‌دوم (همراه با کلونین لنکستر)
 ۲۰۰۶، دگرگونی‌های اقتصادی: فناوری‌های همه‌منظوره و رشد اقتصادی بلندمدت (همراه با کی کارلاو و سی. بکر)

نمی‌شود و در زمره نواقص دائمی بازار است. باین‌حال انحصار در تولید را می‌توان برطرف کرد. در نظریه اقتصادی متعارف به دولت توصیه می‌شود که انحصار مذکور را از میان ببرد و رقابت بیشتری در بازارها ایجاد کند. این کار باعث می‌شود که نظام اقتصادی به آرمان کارایی نزدیک‌تر شود. باین‌حال تولیدکنندگان رقابتی، بیش از تولیدکننده انحصاری تولید خواهند کرد و اوضاع آلاینده‌گی را وخیم‌تر می‌کنند. پس اثر فعالیت آنها بر رفاه کل جامعه معلوم نیست. شاید مردم از افزایش تولید و کاهش قیمت منتفع شوند ولی به‌علت افزایش آلودگی زیان می‌بینند. شاید مطابق با راه‌حل بهینه‌دوم بهتر باشد که «انحصار در عرضه» را به حال خود بگذاریم و مداخله نکنیم. در نظریه بهینه‌دوم، انتقاد از سیاست‌گذاری متعارف اقتصادی به جای خود باقی می‌ماند و به دولت‌ها توصیه می‌شود که به جای تلاش در رسیدن به وضعیت آرمانی، دست‌به‌عصا راه بروند.

برای رفع آن ناکارآمدی فعال می‌شوند. به عبارتی بازارها باتوجه به نقص موجود، توزیع نسبتاً کارآمدی از منابع را برقرار خواهند کرد.

گمترین ناخوشایندی‌ها

لنکستر و لیپسی بحث‌هایشان را چنین پیش بردند: وقتی بتوان یک نقص بازار را برطرف کرد ولی دیگر نواقص را خیر، شاید بهترین گزینه سیاستی ممکن، در عمل خلاف روال نظری از آب دربیاید. مثلاً شاید برای دولت بهتر باشد که برای بهبود رفاه کلی جامعه، بر اختلال‌ها در یک بازار بیفزاید. در آن صورت سیاست‌های آرمانی را نمی‌توان تنها با اصول انتزاعی تعیین کرد، بلکه آن سیاست‌ها باید مبتنی بر شناخت کامل درباره چگونگی کارکرد بازارها در کنار یکدیگر باشند. یک مثال خوب از این وضعیت، صاحب انحصار در تولید کالایی است که در خلال تولید باعث آلودگی آب رودخانه می‌شود. آن آلودگی علاوه بر آنکه به جامعه هزینه تحمیل می‌کند، نتیجه بی‌چون‌وچرای تولید است، یعنی از فرآیند تولید حذف

انتخاب راه‌حلی با کمترین معایب

۱. انحصارگر آلودگی تولید می‌کند. انحصار در عرضه و آلاینده‌گی هر دو در زمره نواقص بازار هستند.
۲. دولت می‌تواند انحصار را از میان بردارد و به جایش بنگاه‌های رقیب را بنشانند. باین‌حال به‌علت رقابت تعداد بسیار بیشتری از بنگاه‌ها شاید اوضاع آلاینده‌گی حتی خراب‌تر از سابق شود.



بازارها را منصفانه کنید

نظام اقتصادی بازار اجتماعی



نام «اردولیرالیسم» سر برآورده بود. ویلهلم روپکه و آلفرد مولر-آرمک از طرفداران اصلی این رویه بودند. این اقتصاددانان سودای رسیدن به چیزی را داشتند که مولر-آرمک آن را نظام اقتصادی بازار اجتماعی می‌نامید: چیزی فراتر از «نظام اقتصادی مختلط» که دولت در آن حداقل‌های لازم در حوزه کالاهای عمومی را فراهم کند، بلکه حد وسط بین سرمایه‌داری بازار

آلمان غربی ناچار بود نظام اقتصادی و سیاسی‌اش را پس از جنگ جهانی دوم از وضعیت تخریب کامل بازسازی کند. صدراعظم کنراد آدنایر این مسئولیت را در سال ۱۹۴۹ و پس از اشغال آلمان به دست متفقین بر عهده گرفت. الگویی که وی برگزید، از افکار فرانس بوهم و والتر اویکن - از اعضای مکتب فرایبورگ در دهه ۱۹۳۰ - نشئت می‌گرفت که دوباره در دهه ۱۹۴۰ با



در این زمینه

کانون بحث
جامعه و نظام اقتصادی

متفکران اصلی

والتر اویکن (۱۹۵۰-۱۸۹۱)

ویلهلم روپکه (۱۹۶۶-۱۸۹۹)

آلفرد مولر-آرمک (۱۹۷۸-۱۹۰۱)

پیش از آنها

۱۸۴۸، کارل مارکس و فردریش انگلس
مانیفست کمونیست را منتشر کردند.

۱۹۴۸، دو اقتصاددان آلمانی به نام‌های والتر اویکن و فرانس بوهم نشریه اُردو را منتشر کردند که نام جنبش اردولیرالیسم - جنبشی که از الگوی اقتصادی بازار اجتماعی جانبداری می‌کند - از آن اقتباس شد.

پس از آنها

۱۹۷۸، دنگ شیائوپینگ - رهبر چین -
مؤلفه‌های سرمایه‌داری را به نظام اقتصادی چین وارد کرد.

دهه ۱۹۸۰، بحث‌های پول‌گرایانه میلتن فریدمن علیه مداخله دولت، در انگلستان و ایالات متحده به کار گرفته شد.



آلمان شرقی و غربی در سال ۱۹۹۰ یعنی یک سال پس از فروپاشی دیوار برلین دوباره متحد شدند. آلمان شرقی از نظام اقتصادی برنامه ریزی متمرکز دست برداشت تا با بازار اجتماعی آلمان غربی ادغام شود.

آزاد و سوسیالیسم که خدا و خرما را با هم داشته باشد. صنایع کارخانه‌ای، خصوصی باقی ماندند و آزاد بودند که رقابت کنند ولی دولت به تأمین طیفی از کالاها و خدمات عمومی - مانند نظام تأمین اجتماعی با مراقبت‌های درمانی همگانی، مستمری بازنشستگی و مزایای بیکاری - می‌پرداخت و انحصارگری در عرضه و کارتل‌ها (تبانی بین بنگاه‌ها) را ممنوع می‌کرد. گمان می‌شد که این روش در عین حال که رشد اقتصادی بازارهای آزاد را به همراه دارد، به تورم اندک، بیکاری کمتر و برابری بیشتر در توزیع ثروت می‌انجامد.

معجزه اقتصادی

تلفیق بازارها و مؤلفه‌های سوسیالیسم، بسیار خوب عمل کرد. آلمان در دهه ۱۹۵۰ نوعی «معجزه اقتصادی» را تجربه کرد که آن کشور را از مخروبه پساجنگ به یکی از کشورهای توسعه یافته مهم تبدیل کرد. نظام‌های

۱۹۸۰- مجذوب حرف‌های میلتون فریدمن (ص. ۱۹۹) شدند که از دولت «کوچک‌تر» طرفداری می‌کرد. مارگارت تاچر -نخست‌وزیر بریتانیا- الگوی اروپایی را به علت مداخله دولت و مالیات‌ستانی گزاف، به باد انتقاد گرفت زیرا این ابزارها را مایه تضعیف رقابت می‌دانست.

با فروپاشی بلوک شرق، نظام‌های اقتصادی برنامه ریزی شده شرق اروپا همگی با نسخه‌هایی از نظام‌های اقتصادی مختلط تعویض شدند. در همان دوره برخی از کشورهای باقیمانده کمونیست نیز اصلاحاتی را در پیش گرفتند. مثلاً نخست‌وزیر چین -دن شیائوپینگ- مؤلفه‌هایی از بازار آزاد را در نظام برنامه ریزی متمرکز کشورش وارد کرد و آن را «نظام اقتصادی بازار اجتماعی با مشخصات چینی» نامید. هدف او افزایش رشد اقتصادی و رقابت‌مندشدن در صحنه جهانی بود. اکنون اقتصاد چین هنوز راه درازی تا رسیدن به الگوی بازار اجتماعی اروپا دارد ولی گام‌های بلندی برای تبدیل شدن به یک نظام اقتصادی تلفیقی برداشته است.

اقتصادی دیگری نیز از نوع بازار اجتماعی در جاهای دیگر - به ویژه در اسکانندیناوی و اتریش - شکل گرفت. وقتی اروپا گام‌هایی را در دهه ۱۹۵۰ به سوی اتحادیه اروپایی برداشت، نظام اقتصادی بازار اجتماعی به مثابه الگوی مناسب برای «جامعه اقتصادی اروپا» تحسین می‌شد. بسیاری از کشورهای اروپایی در یکی از قالب‌های نظام اقتصادی بازار اجتماعی بالیدند ولی بعضی - به ویژه بریتانیا در دهه

الگوی اروپای شمالی (نوردیک)

شدند و جمعیت کوچک و صنایع کارخانه‌ای قدرتمند (و البته در مورد نروژ، نفت) نیز در این زمینه به کمک آنها آمد.

امروزه فشارهایی برای کاهش نقش دولت در این کشورها دیده می‌شود که هدفش حفظ رقابت‌مندی بین‌المللی آنهاست. با این حال روند تغییرات بسیار آرام بوده است: دولت‌های اسکانندیناوی دیده‌اند که کاهش مقررات در ایسلند در دهه ۱۹۹۰، ابتدا به رشد اقتصادی و سپس به بحران مالی ختم شد.

گرچه بازار اجتماعی آلمان با جناح راست میانه نسبت دارد، نظام‌های اقتصادی اسکانندیناوی که مطابق با همین اصول شکل گرفتند، بیشتر مایل به چپ میانه بودند و بر منصفانه‌کردن بازارها تأکید می‌کردند. مشخصه الگوی به اصطلاح نوردیک را می‌توان نظام‌های رفاهی سخاوتمندانه و تعهد به توزیع منصفانه ثروت از طریق مالیات‌ها و مخارج عمومی زیاد دانست. کشورهای اسکانندیناوی از رشد اقتصادی استوار و کیفیت زندگی عالی بهره‌مند

باگذشت زمان تمام کشورها ثروتمند خواهند شد

نظریه‌های رشد اقتصادی



سرمایه‌گذاری به این کشورها می‌شود. سولو فرض کرد کشورها به فناوری یکسان دسترسی دارند و کشورهای فقیر با استفاده از همین فناوری، از افزایش سرمایه برای افزایش تولید خود بهره‌برداری می‌کنند. پس اثر سرمایه‌گذاری‌ها در کشورهای فقیر بیش از کشورهای غنی است. به این ترتیب رشد اقتصادی در کشورهای فقیر سریع‌تر رخ می‌دهد و کیفیت زندگی آنها در اثری که اقتصاددانان «همگرایی» می‌نامند، به معیارهای

رابرت سولو - اقتصاددان آمریکایی - در دهه ۱۹۵۰ مدلی برای رشد اقتصادی ساخت که پیش‌بینی می‌کرد کیفیت زندگی در سراسر دنیا یکسان خواهد شد. او فرض کرده بود که سرمایه بازده نزولی دارد یعنی هر واحد سرمایه‌گذاری بیشتر، به مقدار کمتر و کمتری بر تولید می‌افزاید. چون کشورهای فقیر سرمایه اندکی دارند، هر سرمایه‌گذاری جدید می‌تواند تولید را به میزان زیادی افزایش دهد و همین بازده زیاد موجب جذب

در این زمینه

کانون بحث
رشد و توسعه

متفکر اصلی

رابرت سولو (۱۹۲۴-)

پیش از او

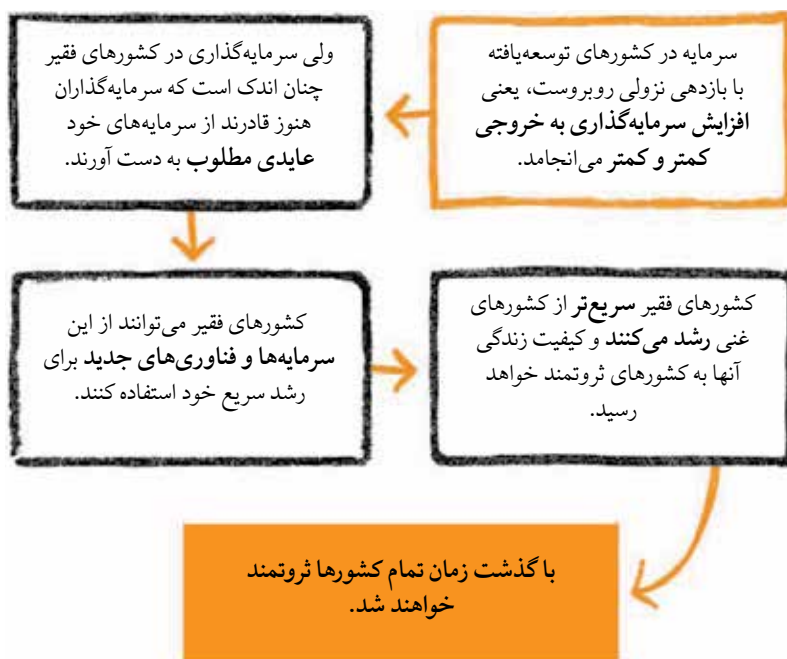
۱۷۷۶، آدام اسمیت در «ثروت ملل» بحث کرد که چه چیز باعث می‌شود کشورها شکوفا شوند.

دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، دو اقتصاددان یعنی روی هارود از انگلستان و اوسی دومار روس-آمریکایی، یک مدل رشد ساختند که مفروضات کینزی (دولت مداخله‌گرا) در آن رعایت شده بود.

پس از او

دهه ۱۹۸۰، دو اقتصاددان آمریکایی یعنی پل رومر و رابرت لوکاس، نظریه رشد درون‌زا را مطرح کردند که طبق آن رشد اقتصادی در درجه اول محصول عوامل داخلی بود.

۱۹۸۸، برد دلونگ - اقتصاددان آمریکایی - شواهد ضعیفی برای پیش‌بینی همگرایی کلی در مدل سولو پیدا کرد.



با گذشت زمان تمام کشورها ثروتمند خواهند شد.

همچنین ببینید: بازده نزولی ۶۲. جمعیت‌شناسی و اقتصاد ۶۹-۶۸. ظهور نظام‌های اقتصادی نوین ۱۷۹-۱۷۸. اقتصاد توسعه ۱۹۳-۱۸۸. جهش‌های فناوریانه ۳۱۳. نابرابری و رشد ۳۲۷-۳۲۶.



دوچرخه‌سوارها در پکن به یک دستگاه فراری چشم دوخته‌اند که در خط دوچرخه‌سواری پارک شده است. چین و هندوستان هم به باشگاه همگرایی («فراسی») پیوسته‌اند.

زندگی کشورهای غنی می‌رسد. چند کشور آسیایی از دهه ۱۹۵۰ توانستند به کشورهای غربی برسند ولی بسیاری از کشورهای آفریقایی خیلی از بقیه عقب مانده‌اند. فرض سولو گاهی درست از آب در نیامده است. فناوری همیشه در دسترس همگان نیست و حتی در صورت دسترسی به دانش، گاهی موانعی در مسیر کاربرد آن وجود دارد. گاهی سرمایه به کشورهای فقیر سرازیر نمی‌شود زیرا مثلاً ضعف حقوق مالکیت و بی‌ثباتی سیاسی موجب فرار سرمایه‌گذاران می‌شود. در نهایت در نظریه رشد درون‌زا که در دهه ۱۹۸۰ ارائه شد، تحلیل‌هایی کامل‌تر از نظریه سولو مطرح گردید و پای آثار تغییرات فناوریانه هم به میان آمد. در این نظریه فنون جدیدی که یک بنگاه ابداع می‌کند، ممکن است به حال سایر بنگاه‌ها نیز مفید باشد. به این ترتیب بازده سرمایه‌گذاری‌ها زیاد می‌شود. بنابراین نتیجه کار می‌تواند واگرایی بین کشورها باشد.

کیفیت زندگی

غیردرآمدی و کیفی زندگی، بیشتر است. با همه این واقعیت‌ها هنوز اقتصاددانان بی‌شماری بر تبیین تفاوت درآمدها تمرکز کرده‌اند. اکنون محور بررسی‌ها از دغدغه‌ها درباره سرمایه و فناوری به دغدغه برخی پیش‌شرط‌های نهادی تغییر کرده است که کشورهای در حال توسعه برای فرارسی به کشورهای غنی به آنها نیاز دارند.

همگرایی را می‌توان با معیارهایی غیر از درآمد نیز سنجید. سلامت و سواد به درآمد مربوط هستند ولی رابطه دقیق‌تری با آن ندارند: برخی کشورهای فقیر جمعیت نسبتاً تحصیل‌کرده و سالمی دارند. امید به زندگی را می‌توان با اقدامات ساده‌درمانی از قبیل واکسیناسیون بهبود داد. بنابراین بخت فرارسی کشورهای فقیر در ابعاد

رابرت سولو



از محتوای پایان‌نامه‌اش دارد، بنابراین رساله را چاپ نکرد و چک جایزه را هم نقد نکرد. وی در دهه ۱۹۵۰ در دانشگاه MIT به کار مشغول شد و در آنجا افکارش را به چاپ رساند که شامل یک مدل جدید برای رشد اقتصادی هم بود. پژوهش‌های او الهام‌بخش شاخه‌ای تازه در اقتصاد توسعه بود و جایزه نوبل در سال ۱۹۸۷ را نصیب وی کرد.

سولو در سال ۱۹۲۸ در نیویورک زاده شد. تجربه او در دوره «رکود بزرگ» باعث شد تا کنجکاو شود که نظام‌های اقتصادی چگونه رشد می‌کنند و چگونه می‌توان کیفیت زندگی را بهتر کرد. او در سال ۱۹۴۰ به دانشگاه هاروارد رفت، ولی در سال ۱۹۴۲ آنجا را ترک کرد تا برای خدمت در جنگ جهانی دوم به ارتش کشورش بیوندد. سولو پس از بازگشت از راهنمایی‌های اقتصاددانی به نام واسیلی لئونتیف برخوردار شد و رساله دکترایش علاوه بر برنده شدن جایزه ۵۰۰ دلاری ولز از هاروارد، امکان چاپ در انتشارات دانشگاه را نیز یافت. سولو گمان می‌کرد که حرف‌هایی بسیار بهتر

آثار مهم

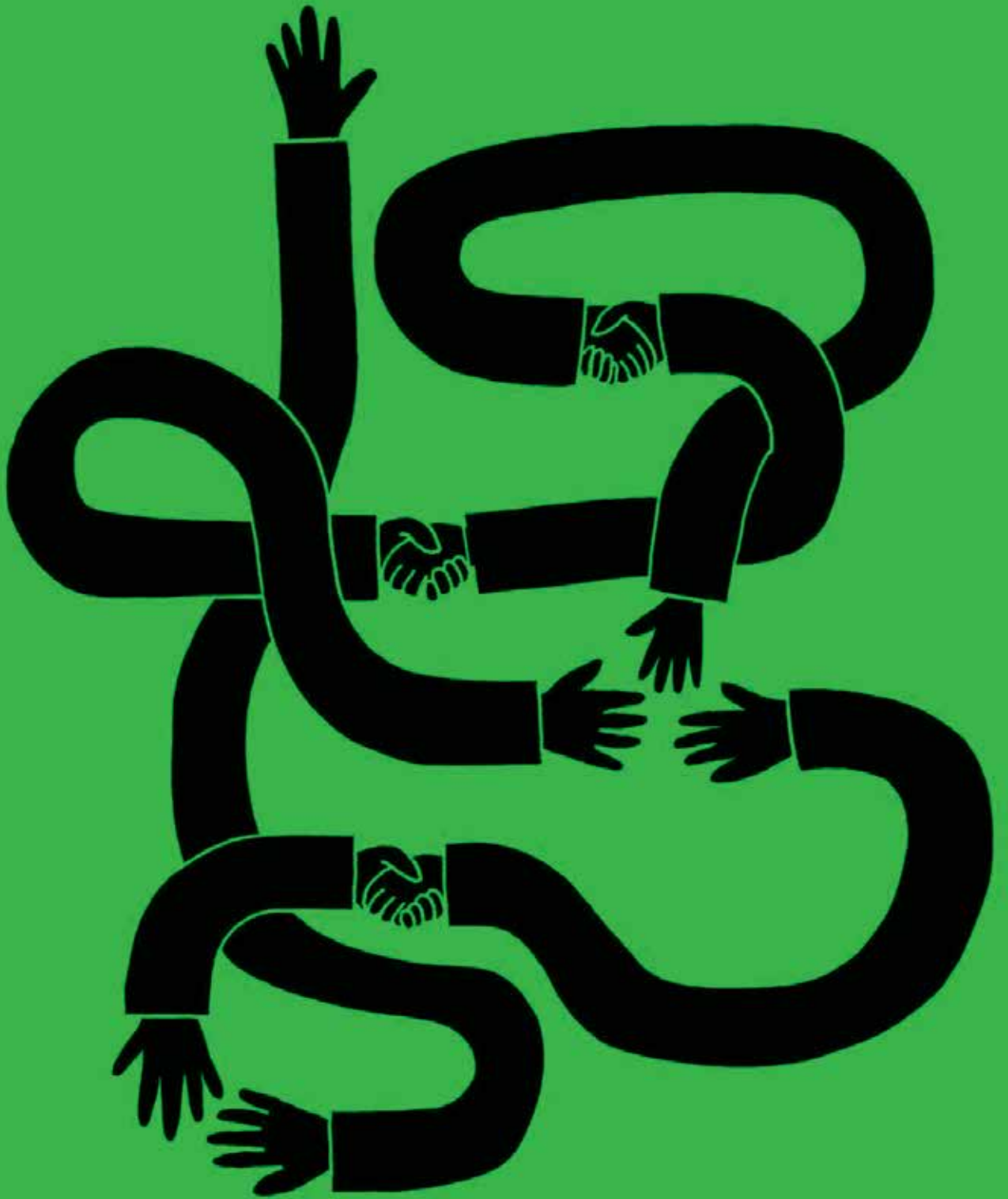
۱۹۵۶، ره‌آوردی به نظریه رشد اقتصادی
۱۹۵۷، تحول فنی و تابع تولید کل
۱۹۶۰، سرمایه‌گذاری و پیشرفت فنی



جهانی شدن محتوم نیست

ادغام بازار





در این زمینه

کانون بحث
اقتصاد جهانی

متفکر اصلی
دنی رودریک (۱۹۵۷-)

پیش از او
۱۶۶۴، توماس مان -اقتصاددان
انگلیسی- لازمه رشد اقتصادی را کاهش
واردات دانست.

۱۸۱۷، دیوید ریکاردو -اقتصاددان
انگلیسی- گفت که تجارت بین الملل
موجب ثروتمند شدن کشورها می شود.

۱۹۵۰، راثول پربیش و هانس سینگر
گفتند که کشورهای در حال توسعه به علت
نابرابر بودن رابطه مبادله، از جهانی شدن
زیان می بینند.

پس از او
۲۰۰۲، جوزف استیگلیتز از شیوه
جهانی شدنی که بانک جهانی و صندوق
بین المللی ترویج می کردند، انتقاد کرد.

۲۰۰۵، دیوید دالر -اقتصاددان بانک
جهانی- ادعا کرد که جهانی شدن باعث
کاهش فقر در کشورهای فقیر شده است.

جهانی شدن اصطلاحی است که
سیاستمداران، اهل کسب و کار و
صاحب نظران علوم اجتماعی از آن
برداشت های متنوعی دارند. جهانی شدن
به نظر اقتصاددانان به معنای ادغام
بازارهاست و چنین چیزی مدت ها است
که از نظر اقتصاددان ها امر مطلوبی
تلقی می شود.

آدام اسمیت (ص. ۶۱) در قرن هجدهم
از افکار حمایت گرایی سودگرایان قدیم -که
طرفدار جلوگیری از ورود کالاهای خارجی
بودند- انتقاد کرد. او می گفت که تجارت
بین الملل باعث بزرگ شدن بازارها می شود و
کشورها را قادر می کند تا با تخصص یافتن در
تولید برخی کالاها، محصولات را با کارایی
بیشتری تولید کنند. اغلب گمان می شود
که ادغام بازارها امری محتوم است زیرا بر
موج فناوری های جدید -مانند گوشی های
هوشمندتر، هواپیماهای سریع تر و نفوذ
روزافزون اینترنت- سوار است. با این حال
جهانی شدن متأثر از انتخاب کشورها -خواه
آگاهانه خواه ناخودآگاه- نیز هست. پس
گرچه تغییر فناورانه می تواند کشورها را به
یکدیگر نزدیک سازد، انتخاب های سیاستی
می تواند مایه دور شدن آنها باشد.

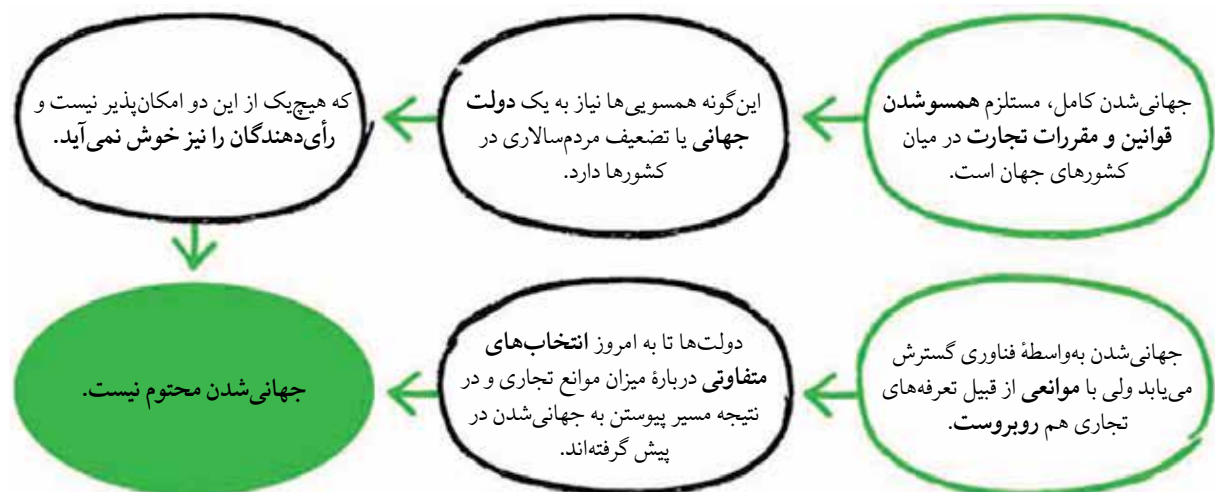
جهانی شدن امروزی، امر بی سابقه ای
نیست. جهانی شدن در طول تاریخ متأثر از

تغییر سیاست گذاری کشورها فراز و فرود
داشته است. این سیاست ها گاهی همسو با
آثار تحولات فناورانه برای ادغام بازارها بوده اند
و گاهی در مسیر آن مانع تراشی کرده اند.

ادغام بازارها به معنای تبدیل شدن چند بازار
به یک بازار است. هر کالا در یک بازار قیمت
یکسان دارد؛ مثلاً قیمت هویج در شرق و غرب
پاریس به شرط آنکه آن دو ناحیه جزئی از یک
بازار باشند، یکسان است. اگر قیمت هویج
در غرب پاریس گران تر باشد، هویج فروش ها
قدری به طرف غرب جابه جا می شوند و به این
ترتیب قیمت ها در دو ناحیه به تعادل می رسد.
باین حال قیمت هویج در پاریس و لیسبون
یکی نیست و زیاد بودن هزینه های ترابری و



کریستف کلمب در سفری اکتشافی که هدفش
یافتن یک مسیر تجاری جدید برای تجارت با چین
بود، افتان و خیزان در قاره آمریکا پیش رفت. چنان
تلاش هایی برای جهانی سازی تجارت، قرن ها سابقه
داشته است.



همچنین ببینید: حمایت‌گرایی و تجارت ۳۴-۳۵. مزیت نسبی ۸۵-۸۰. تجارت بین‌الملل و برتون وودز ۱۸۷-۱۸۶. نظریه وابستگی ۲۴۳-۲۴۲. بره‌های آسیایی ۲۸۷-۲۸۲. عدم توازن جهانی پس‌اندازها ۳۲۵-۳۲۲.

“

... ادغام اقتصادی «ژرف» در اوضاعی که دولت-ملت‌ها و خط‌مشی‌های مردم‌سالارانه هنوز قدرت فراوان دارند، دست‌یافتنی نخواهد بود.

دنی رودریک

”

تولیدات داخلی سوق دهند. ایالات متحده در دهه ۱۹۳۰ قانون تعرفه‌ای «اسموت-هاولی» را تصویب کرد که حد نصاب فوق‌العاده‌ای برای تعرفه کالاهای وارداتی را به ثبت رساند. آن تعرفه‌ها، تقاضا برای کالاهای خارجی را کاهش داد. کشورهای دیگر نیز با وضع تعرفه‌های جدید با ایالات متحده مقابله به مثل کردند. در نتیجه تجارت جهانی به شدت افت کرد و بر وخامت رکود افزوده شد. بازسازی نظام اقتصادی جهانی تا مدت‌ها پس از آن رخدادها به درازا کشید.

ادغام

جهانی‌شدن در پایان قرن بیستم در اکثر بازارها

قبیل کشتی‌های بخار و راه‌آهن، ساخته شدن سردخانه‌ها و ساخت کانال سوئز بود که زمان سفر بین اروپا و آسیا را بسیار کم کرد. نظام اقتصادی جهانی در آستانه جنگ جهانی اول، حتی با معیارهای اواخر قرن بیستم، به شدت یکپارچه بود و جابه‌جایی بی‌سابقه کالاها، سرمایه و نیروی کار در آن رخ می‌داد.

تغییرات فناورانه از قرن نوزدهم تا امروز به ادغام بازارها کمک کرده‌اند. همین فناوری‌ها هستند که جهانی‌شدن را بازگشت‌ناپذیر جلوه می‌دهند. وقتی فناوری -مثلاً ترابری با نیروی بخار- اختراع می‌شود، در آینده دیگر «رفع اختراع» رخ نخواهد داد بلکه به مرور زمان از لحاظ اقتصادی در بیشتر کشورها عملی خواهد گردید. بخش عمده این دگرگونی‌ها خارج از احاطه دولت‌ها هستند، با این حال دولت‌ها قادرند ناگهان تعرفه‌ها و سایر موانع تجاری را که موجب تضعیف واردات و تجارت هستند، برقرار سازند.

شدیدترین واژگونی جهانی‌سازی را که ناشی از سیاست‌های کشورهای بود، می‌توان به دوران رکود بزرگ در دهه ۱۹۳۰ نسبت داد. وقتی کشورها در رکود فرو رفتند، دولت‌هایشان تعرفه‌های تجاری را سخت‌تر کردند زیرا می‌خواستند تقاضای مردم را به مصرف

غیره باعث می‌شود که اگر قیمت هویج در پاریس بیشتر باشد، هویج‌فروش‌های پرتغالی نتوانند محصول خود را به پاریس بیاورند. پس ممکن است قیمت یک کالا به مدت‌های طولانی در بازارهای مجزا تفاوت داشته باشد. ادغام جهانی بازارها به معنای از میان رفتن تفاوت قیمت در بازار کشورهای مختلف به‌علت یکی‌شدن بازارهاست. یکی از راه‌های پی‌بردن به توفیق جهانی‌شدن، بررسی روند همگرایی (مشابهت) قیمت‌ها در کشورهای مختلف است. وقتی هزینه‌های تجارت برون‌مرزی کم شود، بنگاه‌ها به احتمال بیشتری از این تفاوت قیمت‌ها بهره‌برداری می‌کنند و مثلاً هویج‌فروش‌های پرتغالی می‌توانند محصول خود را در پاریس بفروشند. هزینه‌های تجارت وقتی کم می‌شوند که شیوه‌های جدید ترابری پیدا شود یا شیوه‌های موجود، سریع‌تر و ارزان‌تر بشوند. همچنین برخی هزینه‌ها را خود انسان‌ها پدید آورده‌اند: دولت‌ها موانع تجاری از قبیل تعرفه‌ها و سهمیه‌های تجاری را ساخته‌اند. وقتی این هزینه‌ها کم شوند، هزینه تجارت بین‌الملل هم کم می‌شود.

ظهور تجارت جهانی

تجارت با دوردست‌ها قرن‌ها سابقه دارد و حداقل به زمان تشکیل هیئت‌های تجاری فنیقی‌ها در هزاره اول پیش از میلاد برمی‌گردد. چنان تجارتی برخاسته از افزایش درآمد و جمعیت بود که تقاضای محصولات جدید را پیش می‌آورد. ولی موانع تجارت از قبیل هزینه‌های حمل‌ونقل که بازارها را از هم جدا می‌کرد، در خلال قرون چندین تغییر نکرد. جهانی‌شدن در عمل فقط از دهه ۱۸۲۰ تحقق یافت که تفاوت قیمت‌ها کم و کمتر شد. چنان رخدادی ناشی از پیشرفت‌های حمل‌ونقل از



بریتانیا در میانه قرن نوزدهم به فناوری‌های جدیدی از قبیل این ماشین‌های نخ‌ریسی مکانیزه در کارخانه‌های نپه دست یافته بود که آن کشور را قادر به صادرات و رقابت در چندین بازار می‌کرد.



پیشرفت‌های حمل‌ونقل یکی از عوامل هدایت‌کننده مهم در جهانی شدن بوده‌اند. ایالات متحده در شانگهای چین برای ساخت یک «بندر غول‌آسا» سرمایه‌گذاری کرده است که بازگیری را ایمن‌تر می‌سازد.

تازه به میزانی رسیده بود که در آستانه جنگ جهانی اول وجود داشت. امروزه بازارها بیش از هر زمان دیگر در تاریخ، در هم ادغام شده‌اند زیرا کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل همچنان ادامه دارد و برخی تعرفه‌ها به‌طور کامل از میان رفته‌اند.

یکی از نسخه‌های جهانی شدن در سال‌های آتی شامل پیشنهاد رفع تمام موانع تجاری است که به‌علت تفاوت‌های نهادی بین کشورها وجود داشته‌اند. بازارها در واقع در دل نهادها - اعم از حقوق مالکیت، نظام‌های حقوقی و دستگاه‌های قانون‌گذاری - قرار دارند. تفاوت‌های نهادی بین کشورها

همان‌گونه به ایجاد هزینه منجر می‌شود که تعرفه‌ها و فاصله‌های مکانی، هزینه‌ساز هستند. مثلاً قوانین چین و کنیا درباره رفتار با خریداری که از پرداخت پول کالاهایش ناتوان است، با هم فرق دارد. شاید همین تفاوت‌های قانونی باعث شود که صادرکننده چینی به‌دشواری بتواند مطالبات خود را در صورت بروز اختلاف وصول کند و همین تفاوت موجب انصراف بنگاه چینی از ورود به بازار کنیا شود. دنیا علی‌رغم برداشته شدن تعرفه‌ها هنوز تا یک بازار واحد فاصله‌ای زیاد دارد. به‌علت این تفاوت‌های نهادی است که مرزها همچنان مهم مانده‌اند. ادغام کامل مستلزم از بین بردن تمام ناهمسانی‌های حقوقی و نظارتی بین کشورهاست تا به این ترتیب محیط نهادی همسان ایجاد شود.

برخی اقتصاددانان می‌گویند که چنین فرآیندی شروع شده و گریزناپذیر است و بازارهای جهانی، محرک همسانی نهادی در میان کشورها هستند. یک بنگاه چندملیتی را در نظر بگیرید که فلان کشور را برای احداث کارخانه‌اش برمی‌گزیند. دولت میزبان شاید برای جذب آن بنگاه، به کاهش نرخ مالیات کسب‌وکارها و آسان‌سازی الزامات نظارتی روی بیاورد. سایر کشورهای رقیب نیز چنین

رویه‌ای را در پیش بگیرند. البته کاهش درآمدهای مالیاتی، توان دولت‌ها برای تأمین مخارج دولت‌های رفاه و برنامه‌های آموزشی را کم می‌کند. از آن پس تمام تصمیم‌های سیاست‌گذاری، به حداکثرسازی ادغام با بازارهای جهانی معطوف خواهد شد و کالا یا خدمتی که با این رویه ناسازگار باشد، مجال عرضه نخواهد داشت.

جهانی شدن در برابر مردم‌سالاری

دنی رودریک (۱۹۵۷-) - اقتصاددان ترک- از این رویای «ادغام ژرف» انتقاد کرده است. او می‌گوید چنین چیزی اصلاً مطلوب و محتوم نیست و در عمل تفاوت‌های نهادی فراوان بین کشورها باقی خواهد ماند. رودریک در ابتدا می‌گوید که انتخاب درباره جهت‌گیری جهانی شدن، متأثر از یک «سه‌راهی دشوار» سیاسی است. مردم ادغام بازارها را به دلیل شکوفایی اقتصادی‌اش دوست دارند. مردم مردم‌سالاری را دوست دارند و خواهان ملت-دولت مستقل و برخوردار از قدرت حاکمیتی نیز هستند. رودریک می‌گوید که این سه مورد در کنار هم سازگار نیستند و تنها دو تای آنها هم‌زمان با یکدیگر امکان‌پذیر هستند. چگونگی

آزادسازی بازارهای پول

آزادسازی بازارهای سرمایه (پول) - یعنی مکان‌های استقراض برای سرمایه‌گذاری - یکی از عوامل دخیل در سرعت جهانی شدن بوده است. روند گرایش به جریان آزادانه‌تر سرمایه بین مرزهای کشورها از دهه ۱۹۷۰ پدید آمد. در نظریه اقتصادی فعلی گفته می‌شود که چنین روندی به توسعه کشورها کمک می‌کند. پس‌انداز داخلی کشورهای در حال توسعه به‌قدری محدود است که نمی‌تواند با آنها در زمینه رشد اقتصادی سرمایه‌گذاری کنند و آزادسازی بازارهای سرمایه،

آنان را قادر به دسترسی به منابع مالی جهانی کرده است. بازار سرمایه جهانی همچنین دامنه بزرگ‌تری را برای مدیریت و پخش کردن مخاطرات در اختیار سرمایه‌گذاران قرار داده است. با این حال برخی می‌گویند که آزادی افراطی در جابه‌جایی سرمایه باعث افزایش ریسک بی‌ثباتی مالی شده است. بحران شرق آسیا در اواخر دهه ۱۹۹۰ به علت تشدید همین آزادسازی‌ها رخ داد. جهانی شدن بازار سرمایه، بدون نظام مالی قدرتمند و مجموعه‌های نظارتی جدی، ممکن است به جای رشد اقتصادی، تخم بی‌ثباتی را در کشورها پخش کند.



بحران مالی شرق آسیا وقتی شروع شد که دولت تایلند سعی کرد پول ملی (بات) را در بازارهای جهانی شناور سازد و پیوند آن با ارزش دلار را لغو کند.

کشورها ممکن است خواهان مردم‌سالاری، استقلال و ادغام اقتصادی ژرف جهانی باشند. با این حال فقط دوتای این موارد در هر زمان با یکدیگر سازگار هستند. هر ضلع مثلث در این نمودار یکی از این ترکیب‌های ممکن را نشان می‌دهد.



پیگیری می‌شود. رودریک می‌گوید که تنوع نهادی را باید حفظ کرد و بر ادغام ژرف ترجیح داد. ترجیح رأی‌دهندگان اروپایی که دولت‌های رفاهی بزرگ و نظام درمان همگانی را می‌پسندند، صرفاً مقوله‌ای اقتصادی نیست، بلکه دیدگاه آن مردم درباره عدالت را نمایان می‌کند. تنوع نهادی جلوه‌ای از این ارزش‌های مختلف است. در عمل راه رسیدن به نظام اقتصادی سالم فقط یک راه نیست. ممکن است الزامات رشد در کشورهای در حال توسعه امروز با کشورهای توسعه‌یافته یکسان نباشد. تحمیل الگوی نهادی واحد جهانی می‌تواند خطر قرارگرفتن کشورها در یک لباس تنگ آهنی را پیش بیاورد که توسعه اقتصادی به شیوه خاص خودشان را سرکوب سازد. باید پذیرفت که جهانی‌شدن محدودیت‌هایی دارد و شاید مهم‌ترین محدودیتش از این قرار است که جوش‌خوردن کامل نظام‌های اقتصادی به یکدیگر در عمل امری امکان‌ناپذیر و در نهایت ناخوشایند خواهد بود.

هنوز اهمیت دارد. کنار آمدن با سهراهی دشوار رودریک از جنگ جهانی دوم تا امروز با فداکردن ادغام ژرف انجام شده است. بازارها تا امروز به قدری به هم نزدیک شده‌اند که باتوجه به تفاوت‌های نهادی کشورها ممکن بوده است. رودریک این انتخاب را «مصالحه برتون وودز» می‌نامد (که به نهادهای جهانی شکل‌گرفته پس از جنگ جهانی (صص. ۱۸۷-۱۸۶) اشاره دارد): گات (موافقت‌نامه عمومی تعرفه‌ها و تجارت)، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول. این نهادها پدید آمدند تا با نوعی ادغام مدیریت‌شده - ادغامی که دولت-ملت‌ها در آن آزاد باشند تا سیاست‌های داخلی خود را اجرا کنند و در مسیرهای نهادی داخلی خودشان رشد کنند- از سقوط فاجعه‌باری شبیه به آنچه در دهه ۱۹۳۰ پدید آمد، جلوگیری کنند.

ولی مصالحه برتون وودز از عصر آزادسازی یعنی از دهه ۱۹۸۰ از بین رفته و به جای آن دستور کار سیاستی دیگری نشسته است که در آن ادغام ژرف روزافزون،

“

قرن نوزدهم انفجار بسیار بزرگی از جهانی‌شدن را به خود دید.

جفری جی. ویلیامسون
کی. اچ. اورورک

”

کنار آمدن با این سهراهی دشوار، متضمن قالب‌های مختلف جهانی‌شدن است.

پیدایش این سهراهی دشوار از آن‌روست که برای رسیدن به ادغام ژرف یا کامل بازارها باید تفاوت‌های نهادی بین کشورها از میان بروند. ولی رأی‌دهندگان در کشورهای مختلف خواهان نهادهای مختلفی هستند. رأی‌دهندگان اروپایی در قیاس با هم‌تایان آمریکایی خود طرفدار دولت‌های رفاهی بزرگ هستند. بنابراین یک چارچوب نهادی واحد و جهانی که دولت-ملت‌ها در آن کماکان وجود داشته باشند، به معنای بی‌توجهی به خواست مردم در برخی کشورها خواهد بود. چنان وضعیتی با مردم‌سالاری در تضاد خواهد بود و به جای دولت‌ها در آن چیزی خواهد نشست که به تعبیر توماس فریدمن (۱۹۵۳-) -روزنامه‌نگار آمریکایی- مانند «لباس آهنی زراندود» است. از سوی دیگر آن چارچوب نهادی جهانی که مردم‌سالاری در آن حاکم باشد، مستلزم «فدرالیسم جهانی» است یعنی باید حوزه واحد رأی‌گیری جهانی وجود داشته باشد و دولت-ملت‌ها حذف شوند.

ما اکنون از شرایط لباس آهنی زراندود یا فدرالیسم جهانی بسیار دور هستیم. اکنون دولت-ملت‌ها بسیار قدرتمند هستند و تنوع نهادی پایدار بین کشورها نشان می‌دهد که تفاوت ترجیحات مردم کشورهای مختلف،

سوسیالیسم به مغازه‌های خالی ختم می‌شود

کمبودها در نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی شده



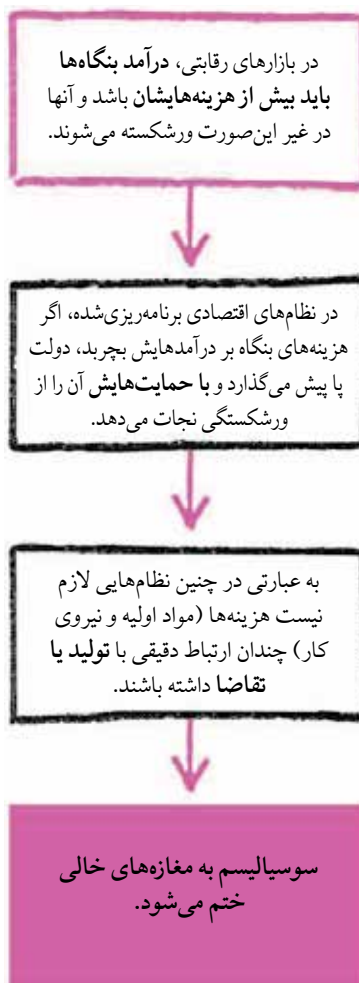
ولی ظاهراً در تأمین نیازهای پیچیده‌تر ناتوان بودند. به این ترتیب کمبودها شایع شد زیرا کالاها و خدمات -علی‌رغم برنامه‌ریزی‌ها- به‌موقع، به میزان لازم یا کیفیت مطلوب تحویل داده نمی‌شدند. شکاف بین شرق و غرب روزبه‌روز بزرگ‌تر می‌شد.

محدودیت‌های بودجه‌ای نرم

برخی حکومت‌ها تلاش کردند تا در واکنش به چنان مشکلاتی به اصلاح نظام برنامه‌ریزی خود بپردازند. مجارستان از همه پیش‌تر رفت و از دهه ۱۹۶۰ مؤلفه‌هایی از بازار رقابتی را به‌کار گرفت. گمان می‌شد که چنان اصلاحاتی از لحاظ نظری علاوه بر بهره‌مندی از مزایای بازار -یعنی تقویت نوآوری و بسط فرصت‌ها- مزایای برنامه‌ریزی از قبیل فراهم کردن کالاها و اشتغال را نیز حفظ می‌کند. ولی آن نظام با وجود توفیق اولیه زودگذر، باز هم گرفتار کمبود و ناکارآمدی باقی ماند.

به ذهن یانوش کورنای -اقتصاددان مجارستانی- که برای درک این معضل تلاش می‌کرد، مفهومی معروف به «محدودیت بودجه‌ای نرم» خطور کرد. تصمیم‌های بنگاه‌ها در بازارهای رقابتی معمولاً در معرض قیود بودجه‌ای «سخت» قرار دارد یعنی درآمد‌هایشان باید دست‌کم هزینه‌هایشان را پوشش دهد و در غیر این‌صورت با زیان مالی روبرو می‌شوند. به این ترتیب بنگاه‌ها چاره‌ای

نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی‌شده شرق اروپا پس از نخستین رشد ناگهانی در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم با مشکلات روزافزون روبرو شدند. آنها قادر بودند منابع خود را در مقیاس بزرگ برای کارهای کاملاً مشخص از قبیل ساخت تسلیحات نظامی بسیج کنند،



در این زمینه

کانون بحث
نظام‌های اقتصادی

متفکر اصلی

یانوش کورنای (۱۹۲۸-)

پیش از او

۱۸۷۰، اقتصاددانانی مانند ویلیام جونز، آلفرد مارشال و لئون والراس بر بهینه‌سازی کارایی در قیود بودجه تمرکز کردند.

پس از او

۱۹۵۴، جرارد دبرو و کنث ارو شرایطی را شناسایی کردند که در آنها عرضه و تقاضا در تمام بازارهای یک نظام اقتصادی رقابتی با هم برابر می‌شد.

۱۹۹۱، اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید و برنامه‌ریزی مرکزی پایان یافت.

۱۹۹۹، فیلیپ آقیون، پاتریک بولتون و استیون فرایز که هر سه اقتصاددان بودند، طراحی بهینه موارد نجات بانکی را منتشر کردند و استدلال کردند که بانک‌ها با محدودیت بودجه‌ای نرم روبرو هستند.



کمبودها یکی از مشخصه‌های زندگی در کشورهای دارای برنامه‌ریزی مرکزی بودند. اگر صفتی شکل می‌گرفت، بلافاصله خریداران به صف می‌پیوستند زیرا نشان می‌داد که فلان کالای اساسی کمیاب خواهد شد.

انتظار نجات از سوی حکومت‌های خود را دارند، با محدودیت‌های بودجه‌ای نرم روبرو هستند و همین موضوع، ریسک‌پذیری افراطی و ناکارآمدی را در نظام بانکی رواج داده است. از طرفی برخی صاحب‌نظران هم اجرای محدودیت‌های بودجه‌ای سخت در هر یک از تصمیم‌های دولت‌های ملی و محلی (مثلاً به زندان فرستادن خانواده‌های ورشکسته) را ناعادلانه می‌دانند. در عمل حتی آزادترین نظام‌های بازار آزاد هم تلفیقی از محدودیت‌های بودجه‌ای نرم و سخت را به کار می‌گیرند.

ناکارآمدی تولید رخ خواهد داد. این کمبودها در نهایت به مصرف‌کنندگان سرایت خواهد کرد که قفسه‌های فروشگاه‌ها را خالی می‌بینند. کورنای می‌گفت کمبودها مصرف‌کنندگان را ناچار به «جان‌نشینی اجباری» می‌کند، یعنی آنها به ناچار به علت کمبودها بهترین کالای بعدی را خریداری می‌کنند.

نجات بنگاه‌ها

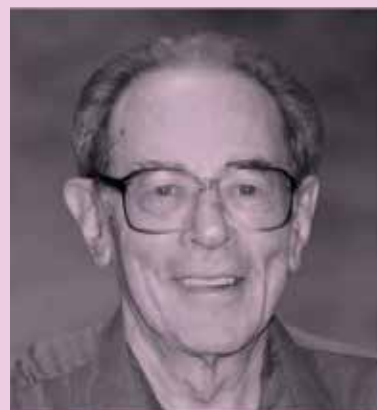
وقتی این ناکارآمدی‌ها انباشته شدند، بر ضعف‌های جدی در نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی شده افزودند. نجات تضمینی بنگاه‌ها و فقدان انضباط بودجه‌ای موجب می‌شد که بنگاه‌ها انگیزه چندانی برای کارآمدی در تأمین کالاها و خدمات نداشته باشند.

کورنای محدودیت‌های بودجه‌ای نرم را از «نشاندگان» برنامه‌ریزی متمرکز می‌داند که درمان‌پذیر هم نیست زیرا راه‌حل فقط در یک تغییر نظام‌یافته کامل نهفته است. این معضل تنها منحصر به کشورهای سوسیالیست نمی‌شود و کورنای استدلال کرده است بسیاری از بانک‌های بزرگ غربی نیز چون

ندارند جز آنکه انضباط برای صرفه‌جویی در نهاده‌ها و تنظیم فروش محصول را به شیوه‌ای در پیش بگیرند که حداکثرکننده سود باشد. کورنای دریافت که بنگاه‌ها در نظام‌های برنامه‌ریزی‌شده‌ای مانند مجارستان با چنین قیدی روبرو نیستند و به جای محدودیت بودجه‌ای سخت، با محدودیت نرم روبرو هستند. دولت در آن کشورها تکیه‌گاه بنگاه‌ها بود، از بنگاه‌هایی که کالاهای اساسی را تولید می‌کردند، در برابر ورشکستگی حمایت می‌کرد و آن بنگاه‌ها به هیچ‌وجه ناچار به تعطیلی نمی‌شدند. حکومت حتی پس از چند مورد اصلاحات بازار، باز هم از نجات بنگاه‌های ناکام دست برداشت. بنگاه‌ها همچنین با چانه‌زنی سیاسی می‌توانستند نهاده‌های خود را ارزان‌تر از قیمت بازار خریداری کنند یا از مالیات‌ستانی بگریزند.

وجود محدودیت‌های بودجه‌ای نرم باعث می‌شود بنگاه‌ها مجبور نباشند هزینه‌های خود را با درآمدهایشان تأمین کنند و در مقایسه با مقدار تولیدشان، نهاده‌های زیادی مطالبه کنند. به این ترتیب اضافه‌تقاضای برخی نهاده‌ها و در نهایت کمبود آنها به علت

یانوش کورنای




روزنامه حزب اخراج شود. کورنای که اجازه خروج از مجارستان را به او نمی‌دادند، تا سال ۱۹۸۵ در آکادمی علوم کشورش کار کرد تا بالاخره توانست در دانشگاه هاروارد شغلی بیابد. وی در سال ۲۰۰۱ به مجارستان بازگشت. او از اقتصاد نئوکلاسیک انتقاد کرده است که به جای پرداختن به «پرسش‌های اساسی»، به نظریه‌پردازی انتزاعی مشغول می‌شود.

آثار مهم

۱۹۵۹، تمرکزگرایی افراطی در مدیریت اقتصادی
۱۹۷۱، ضد تعادل
۱۹۹۲، نظام سوسیالیستی

یانوش کورنای اقتصاددان مجارستانی است که بابت آثارش درباره نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی‌شده شهرت یافته است. او که پدرش در آشپز کشته شده بود، وحشت فاشیسم را با گوشت و پوست خود لمس کرد و به همین علت به کمونیسم گرایش یافت. یانوش ابتدا در بوداپست فلسفه خواند ولی پس از مطالعه «سرمایه» از کارل مارکس، به اقتصاد تغییر رشته داد. کورنای از سال ۱۹۴۷ کار در روزنامه حزب کمونیست را آغاز کرد ولی پس از مشاهده شکنجه‌ی یکی از دوستان بی‌گناهِش از سوی حکومت، ارتباط خود با حزب را در اوایل دهه ۱۹۵۰ قطع کرد. مقالات انتقادی او باعث شد که در سال ۱۹۵۵ از



دیگری فکر می کند که من چه کار خواهم کرد؟

نظریه بازی







تعاملات روزمره ما شامل تصمیمات راهبردی است که به بازی شطرنج می‌مانند؛ جایی که بازیکنان حرکت خود را با مدنظر قراردادن پاسخ حریف انتخاب می‌کنند.

دهد. استدلال می‌شد که انتخاب‌های فردی تأثیری بر دیگران نمی‌گذارند و می‌توان با خیال راحت آنها را نادیده گرفت. ولی حتی در سال ۱۸۳۸ آنتوان آگوستین کورنو (ص. ۹۱) -اقتصاددان فرانسوی- فکر کرده بود که دو بنگاه چگونه می‌توانند بر اساس اطلاعات خود از اقدام بنگاه دیگر، به تولید بپردازند. باین‌حال مطالعات او تنها مورد از تحلیل تعاملات راهبردی بود. جان فون نیومن و اسکار مورگنسترن -ریاضی‌دانان آمریکایی- در سال ۱۹۴۴ کار نوآورانه‌ای با عنوان نظریه بازی‌ها و رفتار اقتصادی منتشر کردند. آنان استدلال کردند که بسیاری از بخش‌های

فکرکردن به چگونگی واکنش طرف مقابل به رفتار شما مستلزم اجرای محاسبات راهبردی است. پیشروی پیروزمندانه به‌واسطه مبادلات اجتماعی و اقتصادی تا اندازه‌ای شبیه به بازی شطرنج است که هر بازیکن باید حرکت خود را بر اساس حرکت متقابل بازیکن حریف برگزیند. در علم اقتصاد تا دهه ۱۹۴۰ از این بحث پرهیز می‌شد. اقتصاددانان فرض می‌کردند که هر خریدار یا فروشنده در مقایسه با کل اندازه بازار به قدری کوچک است که هیچ‌کس قادر نیست درباره قیمتی که برای یک کالا می‌پردازد یا دستمزدی که در ازای کارش مطالبه می‌کند، انتخابی انجام

در این زمینه

کانون بحث

تصمیم‌گیری

متفکر اصلی

جان نش (۱۹۲۸-)

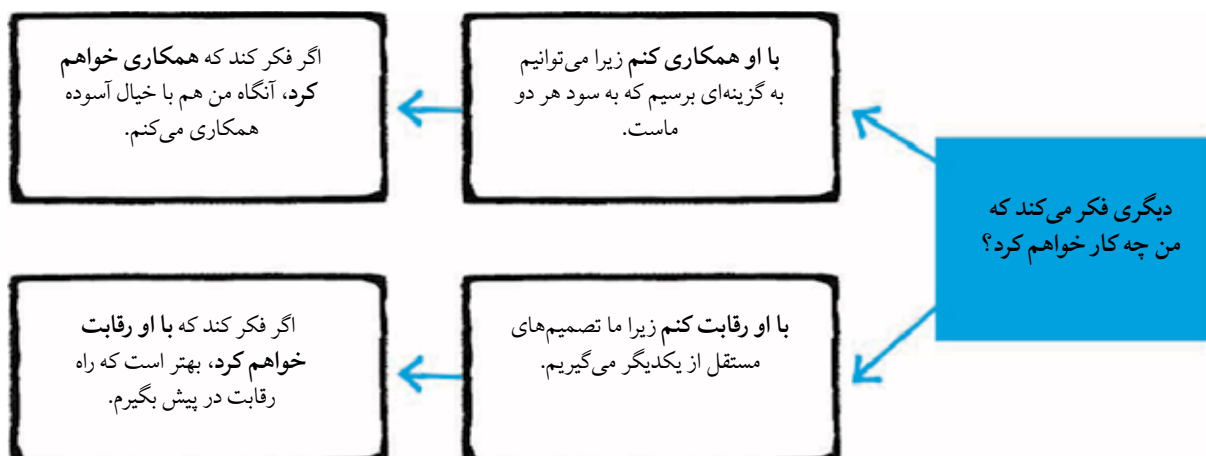
پیش از او

۱۹۲۸، جان فون نیومن -ریاضی‌دان آمریکایی- «قاعده حداقل حداکثر یا مینی‌مکس» را تدوین کرد که طبق آن بهترین راهبرد، کمینه‌سازی بیشترین زیان در هر دور از بازی یا فعالیت است.

پس از او

۱۹۶۰، توماس شلینگ -اقتصاددان آمریکایی- راهبرد منازعه را منتشر کرد که شامل راهبردهایی برای دوران جنگ سرد بود.

۱۹۶۵، رینهارد زلتن -اقتصاددان آلمانی- به بررسی بازی‌هایی پرداخت که با تعداد دورهای مکرر انجام می‌شوند. ۱۹۶۷، جان هارسانی، اقتصاددان آمریکایی، نشان داد چگونه تحلیل بازی‌ها را حتی در وضعیتی می‌توان انجام داد که معلوم نیست چه نوع رقیبی پیش روی ماست.



همچنین ببینید: انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. کارتل‌ها و تباری ۷۳-۷۰. اثر رقابت محدود ۹۱-۹۰. تعادل اقتصادی ۱۲۳-۱۱۸. اقتصاد رفتاری ۲۶۹-۲۶۶. نفرین برنده ۲۹۵-۲۹۴.

مبنایی برمی‌گزیند که بازیکن دیگر نیز بهترین راهبرد خویش را انتخاب کرده است. نش در این بازی‌ها وضعیتی را شناسایی کرد که هیچ بازیکنی نمی‌خواهد رفتار خود را تغییر دهد زیرا «راهبرد هر بازیکن باتوجه‌به راهبردهای دیگران بهینه شده است». چنان وضعیتی اکنون به تعادل نش معروف است.

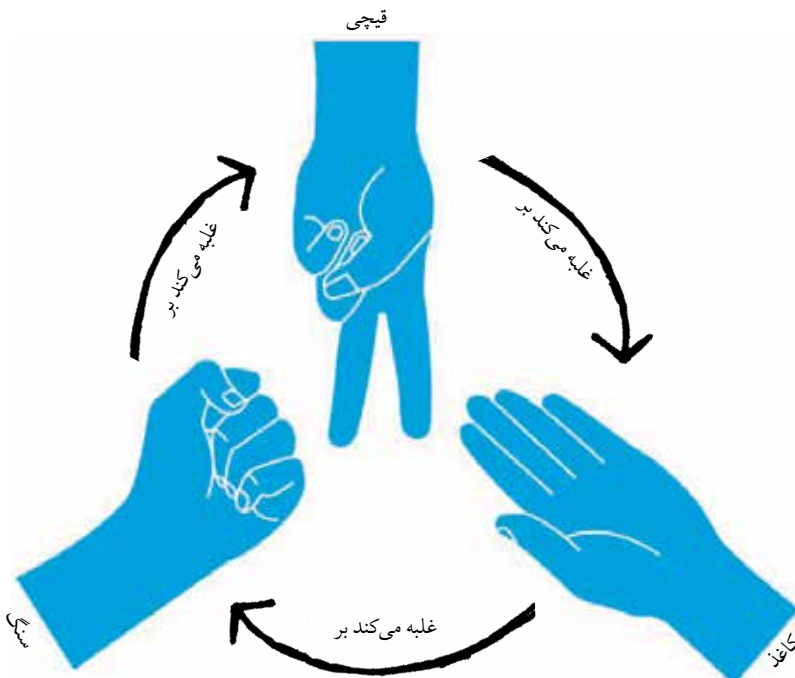
نظریه بازی‌ها پس از جنگ جهانی دوم به شدت شکوفا شد و بخش بزرگی از پیشرفت‌هایش در اندیشکده رند (که نامش از مخفف عبارت «تحقیق و توسعه» اقتباس شد) رخ داد. رند که در سال ۱۹۴۶ توسط دولت ایالات متحده تأسیس شد، مسئول بهره‌برداری از علم در خدمت امنیت ملی آن کشور

تعادل نش

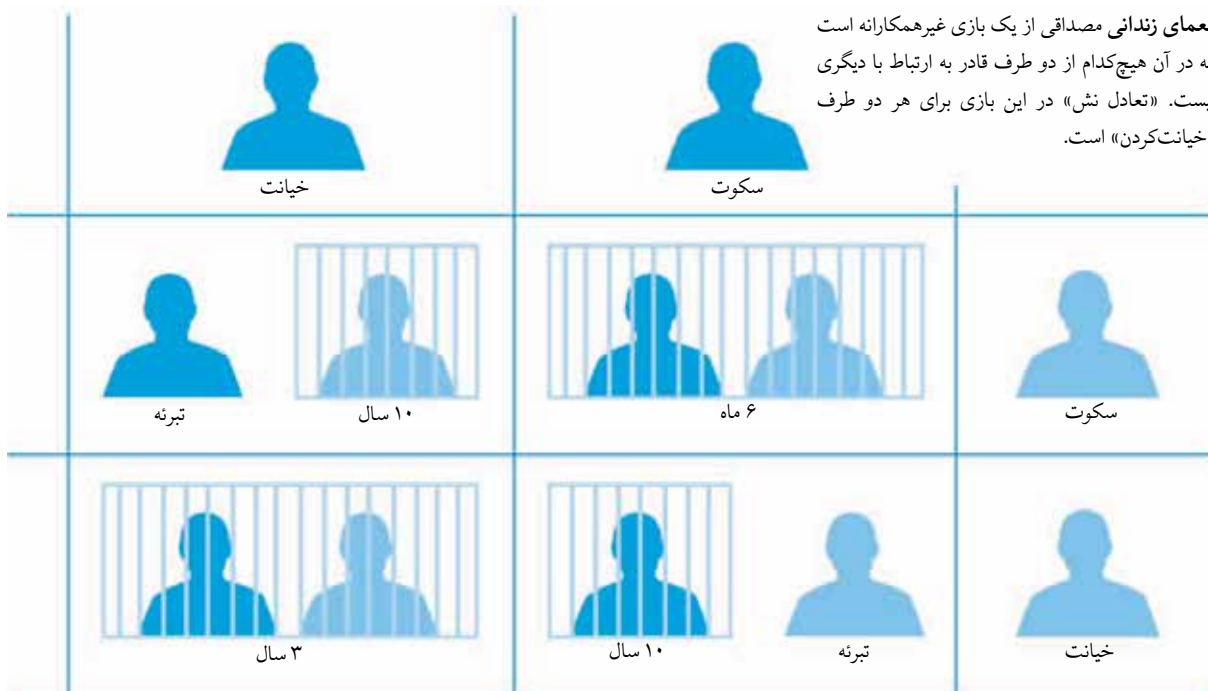
اوایل دهه ۱۹۵۰ بود که یک ریاضی‌دان جوان آمریکایی به نام جان نش در این بحث پا را فراتر گذاشت تا ببیند وقتی بازیکنان تصمیم‌های مستقلی را در وضعیت‌های غیرهمکارانه - یعنی بدون امکان گفت‌وگو یا همدستی - به اجرا می‌گذارند، چه رخ می‌دهد. همکاری وقتی محقق می‌شود که هر بازیکن همکاری را موجب حداکثرسازی بخت توفیق خود ببیند. نش وضعیت تعادل در چنین بازی‌هایی را شناسایی کرد که هیچ‌یک از بازیکنان نمی‌خواهد رفتار خود را عوض کند. در این حالت هر بازیکن بهترین راهبرد خود را بر همان

نظام اقتصادی در سلطه تعداد اندکی از فعالان - از قبیل بنگاه‌های بزرگ، اتحادیه‌های کارگری یا دولت - قرار دارد. در چنان اوضاعی لازم بود که رفتار اقتصادی بر مبنای مبادلات راهبردی تبیین شود. آن دو با تحلیل بازی‌های دونفره با مجموع صفر (بازی‌هایی که یکی «می‌برد» و دیگری «می‌بازد») می‌خواستند به قواعدی کلی درباره رفتار راهبردی بین افراد در تمام موقعیت‌هایی ببرند. این شیوه تحلیل، به نظریه بازی معروف شد.

فون نیومن و مورگسترن به مطالعه بازی‌های همکارانه‌ای پرداختند که چند اقدام مشخص پیش روی هر یک از بازیکنان آنها قرار داشت و هر اقدام با نتیجه مشخصی همراه بود. بازیگران فرصت داشتند که درباره هر وضعیت بحث کنند و به یک برنامه اقدام توافق‌شده روی بیاورند. یک مثال واقعی از این‌گونه بازی‌ها را مریل فلاد - ریاضی‌دان آمریکایی - ارائه کرد که به سه فرزند نوجوانش پیشنهاد داد برای رسیدن یکی از آنها به فرصت شغلی پرستار بچه در ازای حداکثر ۴ دلار، پیشنهادهای مناقصه خود را ارائه دهند. آنها اجازه داشتند که درباره موضوع با یکدیگر مشورت کنند و ائتلاف تشکیل دهند ولی اگر بین خود به توافق نمی‌رسیدند، آنگاه شغل پرستاری به کمترین پیشنهاد داده می‌شد. به نظر فلاد این مسئله راه‌حل‌های ساده‌ای از قبیل قرعه‌کشی یا تقسیم برابر دستمزد بین سه نوجوان داشت. با این حال فرزندان او نتوانستند راهی مناسب بیابند و در نهایت یکی از آنها در ازای مناقصه ۹۰ سنتی توانست پرستار بچه شود.



سنگ-کاغذ-قیچی مصداقی از یک بازی ساده با مجموع صفر است که در آن اگر بازیکنی برنده شود، دیگری بازنده است. این بازی با دو بازیکن انجام می‌شود. هر یک از بازیکن‌ها باید همزمان یکی از سه شکل را با دست خود نشان دهد. شکلی که او نشان می‌دهد، در برابر شکل رقیب او برنده، همسان یا بازنده خواهد بود: سنگ از قیچی می‌برد، قیچی از کاغذ می‌برد و کاغذ در برابر سنگ برنده است. نظریه پردازان بازی‌ها با بررسی چنین بازی‌هایی سعی می‌کنند تا قواعد کلی رفتار انسان‌ها را کشف کنند.



داده است، آزاد خواهد شد و دیگری محکومیت بلندمدت خواهد گرفت که زندگی‌اش را تباه خواهد کرد.

دوره‌ای پیش روی هر زندانی از این قرار است: خیانت‌کردن یا خیانت‌نکردن. اگر او به شریکش خیانت کند، آزاد می‌شود. یا محکومیت معمولی نصیب او می‌شود. اگر به شریکش اعتماد کند و به او خیانت نکند، با محکومیتی کوتاه‌مدت یا بسیار طولانی روبرو خواهد شد. تعادل نش همواره برای پرهیز از امکان رخداد «تاوان فریب‌خوردگان»، یعنی دریافت حکم محکومیت بلندمدت، به خیانت ختم می‌شود. جالب آنکه «راهبرد غالب (بهترین راهبرد) یعنی خیانت دو طرفه، باعث بهینه‌شدن وضعیت طرفین نمی‌شود. کل دوران محکومیت دو طرف در صورتی به حداقل می‌رسد که آنها از خیانت کردن پرهیزند.

درشر و فلاذ معمای زندانی را با دو تن از همکاران دانشگاهی خود آزمایش کردند تا ببینند که آیا نتیجه نش درست است یا خیر. آنان یک بازی طراحی

در نهایت برای برنده‌شدن ناچار بودند به شریک خود نارو بزنند. گفته شده است که پس از آزمایش‌های این بازی‌ها معمولاً زن و شوهرها با تاکسی‌های جداگانه به خانه‌هایشان بازمی‌گشتند.

معمای زندانی

شاید معروف‌ترین مصداق از بازی‌های غیرهمکارانه، معمای زندانی باشد. ملوین درشر و مریل فلاذ در سال ۱۹۵۰ این بازی را بر اساس کارهای جان نش ساختند. در این معما دو زندانی حاضر هستند که در خلال بازپرسی از یکدیگر جدا نگه داشته می‌شوند و پیشنهادهای زیر به آنها داده می‌شود: اگر هر دو علیه یکدیگر شهادت دهند، هر دو به زندان میان‌مدت محکوم می‌شوند که زجرآور ولی البته قابل تحمل است. اگر هیچ‌کدام علیه دیگری شهادت ندهد، هر دو محکومیت کوتاهی را تجربه خواهند گرفت که اصلاً دشوار نخواهد بود. با این حال اگر یکی بپذیرد که علیه دیگری شهادت دهد، کسی که شهادت

بود. محققان آن مؤسسه از اقتصاددانان، ریاضی‌دان‌ها و سایر دانشمندان بهره گرفتند تا در حوزه‌هایی از قبیل نظریه بازی‌ها پژوهش کنند که به‌ویژه بسیار با خط‌مشی دوران جنگ سرد ارتباط داشت.

در سال ۱۹۵۰، نظریه‌پردازان نظریه بازی‌ها در مؤسسه ژند دو مصداق برای بازی‌های غیرهمکارانه طراحی کردند. نخستین مصداق با عنوان «فریب‌خورده دیرین» منتشر شد. این بازی طراحی شده بود تا از لحاظ روان‌شناختی هر چه بی‌رحمانه‌تر باشد. بازیگران در این بازی به تشکیل ائتلاف مجبور می‌شدند ولی



نظریه بازی همان رفتار عقلانی در وضعیت‌های اجتماعی است.

جان هارسانی

اقتصاددان آمریکایی (۱۹۲۰-۲۰۰۰)





جان نَش

جان نَش در سال ۱۹۲۸ در یک خانواده آمریکایی از طبقه متوسط زاده شد. در دبستان به علت مهارت‌های اجتماعی نامناسبی که داشت، به او برچسب عقب‌مانده زدند. با این حال پدر و مادر جان، نبوغ او در عرصه دانش را تشخیص می‌دادند. نَش در سال ۱۹۴۸ کمک‌هزینه تحصیلی دانشگاه پرینستون را به دست آورد. استاد سابق او تنها یک معرفی‌نامه تک‌سطری نوشت: «این انسان نابغه است». نَش در پرینستون از تدریس دوری می‌کرد و دوست داشت مفاهیم کلی را از هیچ یا از آغاز بسازد. در همان دوران بود که وی مفاهیم نظریه بازی‌ها را ابداع کرد و بعدها به همان دلیل جایزه نوبل گرفت. وی در دهه ۱۹۵۰ در مؤسسه ژند و ایم‌آی، تی کار می‌کرد ولی کم‌کم اوضاع روانی‌اش رو به وخامت می‌رفت. همسرش در سال ۱۹۶۱ وی را برای درمان اسکیزوفرنی به آسایشگاه فرستاد. نَش ۲۵ سال بعدی عمرش را به جدال با بیماری روانی‌اش سپری کرد، ولی هیچ‌گاه از امید خود برای افزودن محتوایی مفید به گنجینه دانش ریاضیات دلسرد نشد.

آثار مهم

۱۹۵۰، نقاط تعادل در بازی‌های n نفره
 ۱۹۵۰، مسئله چانه‌زنی
 ۱۹۵۲، خمینه‌های جبری حقیقی

“

راهبرد هر بازیکن نسبت به سایر بازیکنان
 بهینه می‌شود.
 جان نَش

”

بازی صلح-جنگ

نسخه تکرارشونده معمای زندانی به بازی صلح-جنگ معروف شد. این بازی برای تبیین بهترین راهبردها در جنگ سرد با اتحاد جماهیر شوروی به کار رفت. وقتی فناوری‌های جدید از قبیل موشک‌های بالستیک قاره‌پیما شکل گرفت، هر طرف ناگزیر باید تصمیم می‌گرفت که منابع هنگفتی را برای دست‌یافتن به این سلاح‌ها صرف کند یا خیر. اگر طرف مقابل این سلاح‌های جدید را نمی‌ساخت، شاید پیروزی در جنگ نسبتاً به آسانی به دست می‌آمد. پیامدهای نساختن چنین سلاح‌هایی دو حالت داشت: صرفه‌جویی هنگفت در منابع مالی در صورتی که طرف مقابل هم به این سلاح‌ها دست نیابد، یا تاوان فریب‌خوردگان و شکست کامل در صورت دستیابی دشمن به آنها.

اهمیت کار نَش در چارچوب‌های بزرگ‌تر، از این قرار بود که نشان داد بین افراد منفعت‌طلب می‌تواند تعادلی برقرار شود که به ثبات و نظم بینجامد. در واقع ادعا شد که تعادل بین افرادی که می‌خواهند دست‌آورد خود را به حداکثر برسانند، در وضعیت‌های غیرهمکارانه موجب نتایجی می‌شود که بهتر از نتایج حالتی است که افراد بخواهند رویه سازگاری با یکدیگر را در پیش بگیرند.

کردند که هر طرف می‌توانست در آن بین خیانت یا اعتماد به بازیگر دیگر، یکی را برگزیند. نتیجه طوری طراحی شد که تاوان فریب‌خورده را نشان دهد ولی در عین حال گزینه بده‌بستان همکارانه نیز وجود داشت که هر دو طرف را منتفع می‌ساخت و یادآور کارهای اولیه فون نیومن و مورگنسترن درباره بازی‌های همکارانه بود. آن آزمایش ۱۰۰ دور تکرار شد. آن آزمایش‌های تکراری به دو طرف فرصت می‌داد که رفتار قبلی شریک خود را مضمول تمبیه یا تشویق قرار دهند. نتایج نشان داد که تعادل نَش در نقطه خیانت ۱۴ بار و در نقطه همکاری ۶۸ بار رخ داده است. در شر و فلاد نتیجه‌گیری کردند که مردم در عمل به سرعت یاد می‌گیرند راهبردهایی را در پیش بگیرند که منفعت ایشان را بیشینه می‌کند. نَش می‌گفت که چنان آزمایشی ایراد دارد زیرا در آن فرصت مبادلات بیش از اندازه و متعدد، قرار داده شده است و تنها نقطه تعادل، خیانت است.



فناوری‌های پرهزینه‌ای از قبیل بمب‌افکن رادارگریز در خلال جنگ سرد ساخته شدند. نظریه بازی‌ها نشان داد که هر دو طرف باید برای پرهیز از تاوان فریب‌خورده، زیر بار چنین هزینه‌هایی بروند.

نش در سال ۱۹۹۴ همراه با دو اقتصاددان دیگر - که به شکل گیری نظریه بازی‌ها کمک کردند - جایزه مشترک نوبل اقتصاد را دریافت کرد. جان هارسانی، اقتصاددان متولد مجارستان، نشان داد حتی می‌توان بازی‌هایی را تحلیل کرد که بازیگرهای آنها از اطلاعات کامل درباره انگیزه‌ها و پاداش‌های بازیگران دیگر برخوردار نیستند. چون اکثر تصمیم‌های راهبردی در زندگی عملی در سایه نااطمینانی رخ می‌دهند، چنان درکی پیشرفت بزرگی محسوب می‌شد. یکی از مصادیق واقعی در زندگی ما وقتی رخ می‌دهد که بازارهای مالی نمی‌دانند رویکرد بانک مرکزی درباره تورم و بیکاری چیست و به این ترتیب نمی‌دانند که آیا بانک مرکزی برای کاهش تورم، نرخ‌های بهره را افزایش خواهد داد یا برای افزایش اشتغال، از نرخ بهره خواهد کاست. چون سود بنگاه‌ها در بازارهای مالی، وابسته به نرخ بهره‌ای است که بانک‌های مرکزی در آینده وضع خواهند کرد، پس بنگاه‌ها باید بتوانند مخاطرات وام‌دهی کم یا زیاد را ارزیابی کنند. هارسانی نشان داد که حتی اگر بازارها نتوانند بگویند کدام

هدف در بانک مرکزی در اولویت است، نظریه بازی‌ها می‌تواند تعادل نش را به آنها نشان دهد که همان راه حل مسئله است.

بازی هزارپا

اقتصاددان دیگری که به پیشبرد نظریه بازی‌ها کمک کرد، رینهارد زلتن آلمانی بود که مفهوم تکامل زیرمجموعه‌ای در بازی‌های چندمرحله‌ای را مطرح کرد. او گفت که حتماً در هر مرحله یا هر «زیربازی» از بازی کلی، یک تعادل وجود دارد که می‌تواند ملاحظات مهمی به همراه بیاورد. یک مثال از این‌گونه بازی‌ها، بازی هزارپا است که در آن بازیکنان مقدار پولی را بین خود ردوبدل می‌کنند و هر بار که جابه‌جایی انجام می‌شود، حجم کل پول ۲۰ درصد بیشتر می‌شود. این بازی به دو شکل پایان می‌یابد: پول ۱۰۰ دور ردوبدل می‌شود (که به همین دلیل هزارپا نام‌گذاری شده است) و سپس کل پول بین همه تقسیم می‌شود یا یک بازیکن در فلان مرحله تصمیم می‌گیرد کل پولی را که به او داده شده است، بردارد. پس هر بازیکن دو

شما می‌دانید که به چه می‌اندیشید ولی نمی‌دانید که چرا به آن می‌اندیشید.

رینهارد زلتن

انتخاب دارد: همکاری و ردکردن پول، یا ناکام کردن دیگران و برداشتن پول. هر بازیکن در آخرین دور با دست‌کشیدن و برداشتن کل پول می‌تواند به بیشترین سود برسد.

به این ترتیب معلوم می‌شود که اگر پیش‌بینی کنید حریف شما قرار است در دور بعدی دست بکشد، حتی کنارکشیدن در دور یکی به آخر مانده هم برای شما گزینه بهتری است. اگر با همین منطق به دوره‌های قبلی فکر کنیم، گویی دست‌کشیدن از بازی در تمام مراحل غلبه خواهد کرد، به‌گونه‌ای که گزینه زیربازی بهینه، دست‌کشیدن در همان دور اول است. با این حال چون

پی بردن به حقیقت

که مبلغ دلخواه آنها در خرید یا فروش کالا چیست و بپذیرند که اختلاف قیمت بین خود را در قیمتی بینابین حل‌وفصل کنند، بعید است که چنان سازوکاری به راه‌حل بهینه بینجامد. خریدارها معمولاً قیمتی بسیار بیش از آنچه نیاز دارند اعلام می‌کنند و فروشندگان بهایی بسیار کمتر از آنچه را که واقعاً مایل به پرداختش هستند، پیشنهاد می‌دهند. هورویکز گفت که اگر بتوان دو طرف را به افشای حقیقت راضی کرد، آنگاه سود هر دو طرف به حداکثر خواهد رسید.

لئونید هورویکز - اقتصاددان متولد روسیه - در سال ۱۹۶۰ بررسی سازوکارهای عملکرد بازار را آغاز کرد. در نظریه کلاسیک فرض می‌شود که کالاها به‌شیوه کارآمد - یعنی با قیمت منصفانه و برای افرادی که بیش از همه خواهان آن کالاها هستند - مبادله می‌شوند. ولی بازارها در دنیای حقیقی چنین نیستند. مثلاً هورویکز پی برد که خریدار و فروشنده یک خوددروی دست‌دوم، هر دو مایل هستند درباره قیمت منصفانه آن دروغ بگویند. حتی وقتی هر دو طرف صادقانه بگویند



فروشنده در هنگام چانه‌زنی با خریدار ممکن است پیشنهاد را با قیمتی چند برابر قیمت مطلوب خود آغاز کند ولی با این کار ریسک از دست رفتن معامله را می‌پذیرد.



بازیکنان در بازی‌های همکارانه فرصت دارند که ائتلاف تشکیل دهند. در بسیاری از این بازی‌ها - مثلاً در طناب‌کشی - یگانه بخت هر فرد برای برنده شدن، همکاری با دیگران است.

خود نظریه در آزمون اصلی نظریه‌های علمی مردود می‌شود: این نظریه نمی‌تواند هیچ پیش‌بینی مفیدی درباره رخداد‌های آتی انجام دهد. هر بازی ممکن است تعادل‌های مختلفی داشته باشد. صنعتی که کارش به کارتل ختم شده است، می‌تواند همان‌قدر منطقی یا عقلانی باشد که صنعتِ گرفتار در جنگ قیمت‌ها عقلانی است. علاوه بر این، مردم تصمیم خود را بر اساس «اگر چنین کنم و آنها چنان کنند و سپس من چنین کنم و آنها چنان کنند» و به همین ترتیب تا ابد، اتخاذ نمی‌کنند. توماس شلینگ - اقتصاددان آمریکایی - برای بررسی این موضوع به مطالعه این فکر پرداخته است که محرک‌های رفتاری ما صرفاً مبتنی بر احتمالات ریاضیاتی نیستند. در بازی «همکارانه» که اگر هر دو بازیگر کارت مشابهی را بازی کنند، منفعت می‌برند، اگر یکی از طرفین بخواهد سر سازگاری با دیگری را در پیش بگیرد، کدام کارت خود را بازی می‌کند؟ آیا او خالِ تکِ پیک را بر زمین خواهد انداخت؟

جنگ قیمت‌ها، یک وضعیت بهینه از زیربازی موجود است.

عقلانیت محدود

تناقض‌نمایی که گفتیم، ناشی از فرضی هستند که انسان‌ها را کاملاً عقلانی می‌داند. زلتن نظریه واقع‌بینانه‌تری برای تصمیم‌گیری مطرح کرد.

مردم گرچه گاهی بر اساس محاسبات عقلانی تصمیم می‌گیرند، ولی اغلب تصمیم‌های ایشان بر اساس تجربه‌های گذشته و قواعد سرانگشتی است. مردم در بسیاری از موارد شاید از محاسبه عقلانی استفاده نکنند، در عوض ممکن است مصداقی از مشخصه‌ای باشند که نظریه‌پردازان بازی‌ها «عقلانی محدود» می‌نامند. آنها قادرند در بازی‌ها راه‌حل‌های جذاب‌تر از لحاظ شهودی یا شمی را انتخاب کنند که شاید راه‌حل کامل زیربازی نباشد.

البته نظریه بازی‌ها منتقدان فراوان هم دارد که می‌گویند در این نظریه، داستان‌های جذاب گفته می‌شود ولی

پول در دور اول بسیار ناچیز است و ارزش کنارکشیدن را ندارد، این نتیجه‌گیری تناقض‌آمیز خواهد بود.

این مفهوم کلی در عمل برای وضعیت‌هایی به‌کار رفته است که یک فروشگاه زنجیره‌ای با شعبه‌هایی در سراسر کشور کار می‌کند و رقیب تازه‌واردی می‌خواهد در یک یا دو منطقه به بازار وارد شود. فروشگاه زنجیره‌ای موجود می‌تواند در منطقه‌ای که گمان می‌کند رقیب در صدد وارد شدن به آن است، قیمت‌ها را کاهش دهد. چنان‌که زیانی کاملاً ارزشمند و منطقی جلوه می‌کند زیرا برای فروشگاه موجود چندان هزینه‌ساز نیست ولی رقیب را از ورود به آن منطقه باز می‌دارد. در ظاهر طبق تعادل نش، راه‌برد بهینه برای فروشگاه زنجیره‌ای، به‌راه‌انداختن جنگ قیمت‌ها و برای فروشگاه جدید، انصراف از ورود به بازار است. با این حال به نظر زلتن اگر بنگاه فعلی بخواهد هر بار که احتمال ورود تازه‌واردی در میان است، قیمت‌هایش را کاهش دهد، زیان انباشته‌اش بسیار بزرگ خواهد بود. به این ترتیب با آینده‌نگری و گذشته‌پژوهی می‌توان گفت که خطر جنگ قیمت‌ها عقلانی نیست. زلتن نتیجه‌گیری می‌کند که ورود بنگاه جدید بدون راه‌افتادن



در آن سال‌ها که درباره موازنه هسته‌ای نظریه‌بافی می‌کردم، واقعاً نیاز نداشتم که بدانم در اتحاد جماهیر شوروی چه می‌گذرد.

توماس شلینگ



کشورهای ثروتمند باعث فقیرتر شدن کشورهای فقیر می‌شوند

نظریه وابستگی



و غنی می‌شود. این سیاست‌ها مایهٔ حفظ سلطهٔ دنیای ثروتمند و فقیر ماندن دنیای فقیر هستند. فرانک ادعاهای خود را «نظریه وابستگی» نام نهاد.

تجارت نامتوازن

کشورهای ثروتمند غربی هیچ‌گاه در طول تاریخ شریک تجاری کهنتر برای دسته‌ای از کشورهای قدرتمند و پیشرفته اقتصادی نبودند، در حالی که کشورهای فقیر معاصر، چنین وضعیتی دارند. به همین دلیل برخی اقتصاددانان می‌گویند سیاست‌هایی که به کشورهای غربی کمک کرد تا توسعه پیدا کنند، شاید به درد بعضی از کشورهای فقیر امروزی نخورد.

اقتصاددانان اغلب آزادسازی تجارت را به مثابهٔ یک روش قطعی برای یاری رساندن به کشورهای فقیر، ستایش کرده‌اند. با این حال در نظریهٔ وابستگی فرانک گفته می‌شود چنین سیاست‌هایی اغلب به بهره‌کشی کشورهای ثروتمند از کشورهای فقیر ختم می‌شود. کشورهای کمتر توسعه‌یافته معمولاً مواد خام تولید می‌کنند که خریدارشان کشورهای ثروتمند هستند. کشورهای ثروتمند سپس با آن مواد خام کالاهای کارخانه‌ای تولید می‌کنند که به مصرف داخلی یا مبادله بین خود کشورهای توسعه‌یافته

کشورهای غنی ادعا می‌کنند که قصد ندارند کشورهای فقیر را فقیرتر سازند و رابطهٔ بین این دو دسته به نفع هر دو آنهاست. با این حال آندره گوندر فرانک - اقتصاددان آلمانی - در دههٔ ۱۹۶۰ گفت که سیاست‌های توسعه‌ای دنیای غرب به همراه تجارت و سرمایه‌گذاری آزاد باعث ماندگاری فاصله جهانی فقیر

به کشورهای فقیر گفته شده که اگر مرزهایشان را به روی تجارت بین‌الملل باز کنند، نظام اقتصادی‌شان رشد خواهد کرد.

کشورهای ثروتمند در موضع برتر قرار دارند، پس با توسل به روابط مبادلهٔ نابرابر، کشورهای فقیر را استثمار می‌کنند.

این استثمار باعث رکود یا کوچک شدن نظام اقتصادی کشورهای فقیر می‌شود...

... وقتی کشورهای ثروتمند در حال ثروتمندتر شدن هستند...

کشورهای ثروتمند باعث فقیرتر شدن کشورهای فقیر می‌شوند.

در این زمینه

کانون بحث
رشد و توسعه

متفکر اصلی

آندره گوندر فرانک (۲۰۰۵-۱۹۲۹)

پیش از او

۱۸۴۱، فردریش لیست - اقتصاددان آلمانی - علیه تجارت آزاد و به نفع حمایت‌گرایی در بازارهای داخلی سخن گفت.

۱۹۴۹ و ۱۹۵۰، هانس سینگر و راثول پریش ادعا کردند که رابطهٔ مبادله بین کشورهای فقیر و ثروتمند با گذر زمان (به نفع ثروتمندترها) خراب می‌شود.

پس از او

۲۰۱۱-۱۹۷۴، امانوئل والرشتاین جامعه‌شناس آمریکایی، نظریه‌های توسعه‌ای فرانک را بسط داد تا با آنها نظریهٔ نظام‌های جهانی را بسازد. در آن نظریه از یک چارچوب تاریخی استفاده می‌شود تا به تبیین تحولاتی کمک شود که باعث اوج‌گیری دنیای غرب شدند.

همچنین ببینید: حمایت‌گرایی و تجارت ۳۵-۳۴، مزیت نسبی ۸۵-۸۰، اقتصاد توسعه ۱۹۳-۱۸۸، نظریه‌های رشد اقتصادی ۲۲۵-۲۲۴، ادغام بازار ۲۳۱-۲۲۶، بره‌های آسیایی ۲۸۷-۲۸۲، بخشودگی بدهی بین‌المللی ۳۱۵-۳۱۴.

“
کمترو توسعه‌یافتگی ناشی از ابقای نهادهای قدیمی...
و کمبود سرمایه... نیست بلکه به‌واسطه گسترش
خود سرمایه‌داری است.
آندره گوندر فرانک
”

کشانده‌اند. بعضی می‌گویند که ظهور بره‌های آسیایی (هنگ‌کنگ، سنگاپور، تایوان و کره جنوبی) و رشد اقتصادی خیره‌کننده چین، دلایلی بر کاستی‌های رویکرد وابستگی هستند. پس معلوم می‌شود کشورهای در حال توسعه‌ای بوده‌اند که تجارت بین‌الملل برای آنها به‌مثابه موتور محرک رشد سریع و صنعتی‌شدن بوده است. نظریه وابستگی به‌تازگی بازتاب‌هایی نیز در جنبش‌های ضدجهانی‌شدن یافته است که همچنان رویکرد اقتصادی کلاسیک را به چالش می‌کشند.

سرمایه‌گذاری را تضعیف می‌کند، درحالی‌که سرمایه‌گذاری به‌مثابه محرک اصلی رشد در هر کشور است. کشورهای ثروتمند با واردکردن صنعت و سرمایه‌گذاری به کشورهای فقیر ادعا می‌کنند که به رشد نظام اقتصادی کشورهای میزبان کمک کرده‌اند، ولی نظریه‌پردازان وابستگی ادعا می‌کنند که در عمل منابع محلی اغلب به‌شدت استثمار می‌شود، دستمزد ناچیزی به کارگران پرداخت می‌شود و منافع سرمایه‌گذاری‌ها به جای سرمایه‌گذاری مجدد در کشور میزبان، بیشتر بین سهام‌داران در کشورهای ثروتمند توزیع می‌شود.

مسیر بدیل

برخی کشورهای فقیر برای پرهیز از خطراتی که نظریه‌پردازان وابستگی هشدار داده‌اند، مسیر متفاوتی را برگزیده‌اند. آنان به جای بازکردن مرزهایشان به روی تجارت با غرب، جهانی‌شدن و سرمایه‌گذاری خارجی، مسیر مخالف را برگزیده و خود را به انزوا



بسیاری از کارگران نفتی نیجریه برای بنگاه‌های خارجی کار می‌کنند. این بنگاه‌ها گرچه سرمایه را به نیجریه سرازیر کرده‌اند ولی شاید سودشان از نیروی کار ارزان محلی و مواد خام ارزشمند نیجریه، بسیار بیش از ارزش سرمایه‌شان باشد.

می‌رسد. به این ترتیب یک نظام تجاری ناموزون شکل می‌گیرد که بخش عمده تجارت کشورهای فقیر در آن با کشورهای ثروتمند و توسعه‌یافته انجام می‌شود، درحالی‌که تجارت کشورهای ثروتمندتر بیشتر در بازارهای داخلی یا با سایر کشورهای توسعه‌یافته انجام می‌گیرد و سهم کوچکی از آن با کشورهای فقیر است. به این ترتیب کشورهای فقیر در موضع چانه‌زنی ضعیفی قرار می‌گیرند زیرا با کشورهای بزرگ‌تر و ثروتمندتر از خود طرف هستند و بسیاری از روابط مبادله مطلوب را که برای پیشرفت کردن نیاز دارند، از دست می‌دهند.

استدلال شده است که این عوامل موجب تفکیک نظام اقتصادی جهانی به یک «مرکز» از کشورهای ثروتمند می‌شود که ثروت از کشورهای فقیر و در حاشیه مانده «پیرامون»، به‌سوی آنها سرازیر می‌شود. همچنین مدیریت کشورهای فقیر طوری است که انگیزه

صادرات نابرابر: کالای خام در برابر کالای کارخانه‌ای

صادرات اصلی‌شان کالاهای کارخانه‌ای است. توضیح این واقعیت چنین است که با افزایش درآمد، تقاضای غذا و کالاهای ساده ثابت می‌ماند.

از سوی دیگر، افزایش درآمدها منجر به رشد تقاضای کالاهای کارخانه‌ای و تجملی می‌شود. به این ترتیب قیمت این کالاها رشد می‌کند و کشور فقیرتر در ازای پولی که از صادرات خود به‌دست می‌آورد، قادر به خریدن مقادیر کمتری از کالاهای کارخانه‌ای است.

دو اقتصاددان به نام‌های هانس سینگر از آلمان و رانول پریش از آرژانتین در سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ به‌طور مستقل از یکدیگر مقالاتی منتشر کردند که شرح می‌داد کشورهای در حال توسعه هنگام تجارت با کشورهای توسعه‌یافته، در موضع ضعف قرار می‌گیرند. آنها مشاهده کردند که رابطه مبادله (میزان کالای وارداتی که یک کشور می‌تواند با میزان مشخصی از صادرات خود خریداری کند) برای کشورهایی که صادرات اصلی آنها مواد خام یا کالاهای ساده است، کمتر از کشورهایی است که

در این زمینه

کانون بحث
نظام اقتصاد کلان

متفکران اصلی

جان موث (۲۰۰۵-۱۹۳۰)

رابرت لوکاس (۱۹۳۷-)

پیش از آنها

۱۹۳۹، جان هیکس - اقتصاددان
بریتانیایی - به بررسی چگونگی انتظارات
از تغییرات آینده پرداخت.۱۹۵۶، فیلیپ کیگن، اقتصاددان
آمریکایی، از اصطلاح «انتظارات
تطبیقی» استفاده کرد تا پیش‌بینی‌های
مبتنی بر گذشته را تبیین کند.

پس از آنها

۱۹۸۵، گریگوری منکیو - اقتصاددان
آمریکایی - به شکل‌گیری اقتصاد «کینزی
جدید» کمک کرد. در این مکتب از
مدل‌های جدیدی استفاده می‌شود که در
محاسبات آنها انتظارات عقلانی مردم
در باره آینده وارد می‌شود.

نمی‌توان مردم را فریفت

انتظارات عقلانی



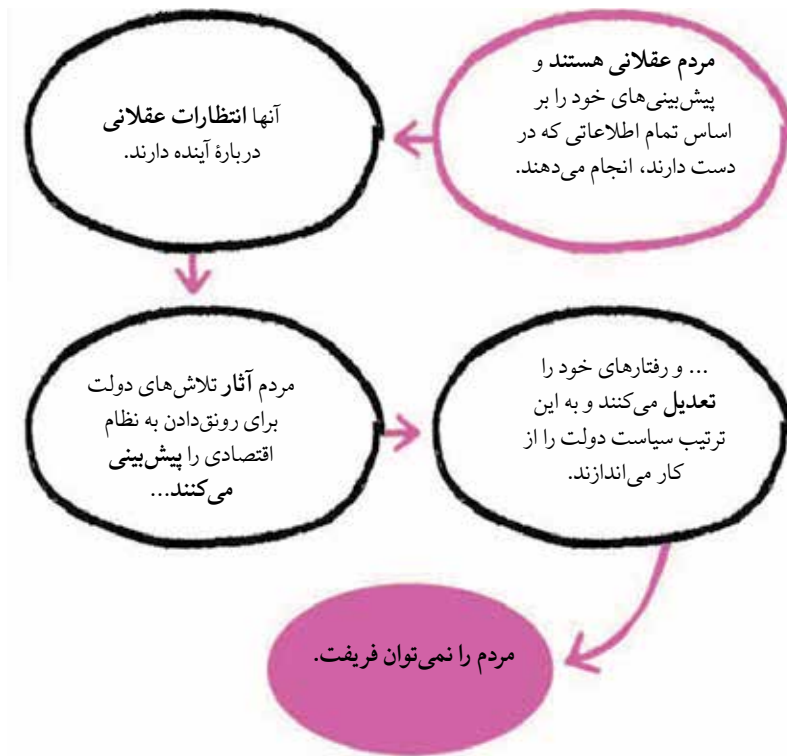
فاصله بین آنچه انتظار رخدادش را داشتند و آنچه در عمل رخ داده است، می‌پردازند.

ضرورت در نظر گرفتن انتظارات در نظریه اقتصادی به معنای تضعیف دستاوردهای سیاست‌های کینزی (صص. ۱۶۱-۱۵۴) بود که در آنها دولت‌ها مخارج را افزایش می‌دهند تا بر تقاضا افزوده شود. در این سیاست‌ها فرض می‌شود که اگر دستمزد مردم بر اثر رونق اقتصادی ناشی از مداخله دولت

بیشتر در مفهوم «انتظارات» بود. انتظارات مردم مهم هستند زیرا آنچه افراد گمان می‌کنند در آینده رخ خواهد داد، بر رفتارشان در زمان حال اثر می‌گذارد. ابتدا انتظارات را «تطبیقی» می‌دانستند، یعنی می‌پنداشتند که انتظارات مردم از آینده، فقط ناشی از تجربه گذشته آنهاست؛ به تعبیری اگر رخداد A منجر به رخداد B شده است، بار دیگر نیز همان‌گونه خواهد شد. پس افراد در هر مورد به کاهش

پیدایش مداخلات و مخارج دولت در دوره پس از جنگ جهانی دوم، شیوه نگرشی جدید به کل نظام اقتصادی را در میان اقتصاددانان به راه انداخت. آنها به‌ویژه به فکر افتادند که دولت می‌تواند با سیاست‌های پولی و مالی‌اش (مالیات‌ها و مخارج) به رونق نظام اقتصادی کمک کند و به این ترتیب به‌طور دائمی افزایش تولید و کاهش بیکاری را رقم بزند. انتقادهای اولیه به این مدل‌های کینزی شامل مواردی مانند دقت

همچنین ببینید: انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. استقراض و بدهی ۷۷-۷۶. ضریب ناکثر کینزی ۱۶۵-۱۶۴. سیاست پول‌گرایانه ۲۰۱-۱۹۶. اقتصاد رفتاری ۲۶۹-۲۶۶. بازارهای کارآمد ۲۷۲. بانک‌های مرکزی مستقل ۲۷۷-۲۷۶.



پدری دانش خود درباره تعمیر خودرو را به پسرش انتقال می‌دهد. پسر برخی تصمیم‌های اقتصادی آینده‌اش از قبیل نوع خودرویی را که می‌خرد، تا حدی بر اساس همین دانش انجام خواهد داد.

زیاد شود، فعالیت اقتصادی حقیقی آنان هم زیاد خواهد شد و آنها در واقع بیشتر کار خواهند کرد. ولی افزایش تقاضا در عمل به افزایش قیمت‌ها منجر می‌شود که به این ترتیب دستمزدهای حقیقی را افزایش نمی‌دهد. مردم به‌طور موقت فریب می‌خورند که افزایش دستمزدهای پولی‌شان به معنای افزایش میزان دستمزد حقیقی است زیرا مدتی طول می‌کشد که بفهمند قیمت‌ها نیز افزایش یافته است، ولی انتظارات ایشان درباره افزایش قیمت‌ها در آینده، به‌کندی تعدیل می‌شود. به این ترتیب هر دولت قادر است با سیاست‌های پولی و مالی خود باعث افزایش تولید اقتصادی شود و (عملاً) مردم را فریب دهد. با این حال چنان ترفندی فقط در کوتاه‌مدت اثرگذار است: وقتی انتظارات مردم به مقدار افزایش قیمت‌ها رسید، آنها درمی‌یابند که دستمزد حقیقی‌شان زیاد نشده است و نظام اقتصادی به نقطه قبلی‌اش که اشتغال کمتری داشت، بازمی‌گردد.

انتظارات عقلانی

این شیوه مدل‌سازی برای انتظارات، شیوه‌ای ساده ولی معیوب بود. اگر مردم برای ساختن پیش‌بینی‌های خود درباره آینده فقط به گذشته نگاه می‌کردند، احتمالاً پیش‌بینی‌های آنها درباره آینده همیشه غلط از آب درمی‌آمد. شوک‌های غیرمنتظره در نظام اقتصادی که آن را (هرچند گذرا) از مسیر گذشته‌اش خارج می‌کنند، در پیش‌بینی‌ها به خطاهای دائمی تبدیل می‌شوند. ولی اگر مردم همواره در پیش‌بینی خطا می‌کردند، باید همیشه در بازار بازنده می‌شدند و چنین چیزی در ظاهر با واقعیت‌های رفتار مردم سازگار نیست.

نارضایتی از نظریه انتظارات تطبیقی بود که جان موث - اقتصاددان آمریکایی - را در سال ۱۹۶۱ به سوی

نظریه «انتظارات عقلانی» سوق داد. محور نظریه او یک فکر ساده است. اگر خریداران در یک بازار، عقلانی باشند، قیمت‌های آتی را فقط با نظر به قیمت‌های پیشین حدس نمی‌زنند. آنان در عوض تلاش می‌کنند تا قیمت‌های آینده را بر اساس اطلاعات موجود پیش‌بینی کنند و - با نگاهی نقادانه - یک مدل صحیح از نظام اقتصادی را به‌کار بگیرند. آنها به جای پیروی کورکورانه از رفتارهای سابق، به پیش‌بینی‌های آگاهانه روی می‌آورند. مردم ناچار هستند که چنین رویه‌ای در پیش بگیرند زیرا اگر انتظارات خود را عقلانی تنظیم نکنند، در بازار تنبیه می‌شوند و زیان می‌بینند.

ما انتظارات عقلانی را همیشه در زندگی به‌کار می‌گیریم. مثلاً کشاورزان در تصمیم‌گیری برای نوع



کشاورزی در استرالیا محصولش را واریسی می‌کند. کشاورزان فقط بر اساس تجربه گذشته تصمیم نمی‌گیرند که چه بکارند. آنان عواملی مانند آب و هوا و تقاضا را نیز در نظر می‌گیرند.

کشت، از قیمت‌های گذشته، اوضاع فعلی و احتمالات آتی استفاده می‌کنند. آنها گمان نمی‌کنند که اگر همان محصول پنج سال قبل را به همان میزان کشت کنند، همان قیمت و همان بازار در انتظارشان خواهد بود و تاجران کالاهای کشاورزی نیز چنین فکری نمی‌کنند. عوامل بازار طوری تبیه خود را به اجرا می‌گذارند که مردم ناچار به عقلانی رفتار کردن می‌شوند و به تدریج می‌توان انتظارات آنان را به اندازه بهترین مدل‌های اقتصادی، خوب دانست. نظریه انتظارات عقلانی به‌شکلی فریبنده ساده است ولی نتایج شگفت‌آوری دارد. مداخله دولت در هنگامی که انتظارات تطبیقی وجود دارد، ممکن است کارها را در کوتاه‌مدت سامان دهد زیرا شاید مردم را غافلگیر کند. چنان مردمی سیاست‌های آتی دولت را پیش‌بینی نمی‌کنند و به همین علت انبساط غیرمنتظره مخارج می‌تواند مانند یک «شوک» مفید برای نظام اقتصادی عمل کند که آثار حقیقی کوتاه‌مدت دارد.

ولی در نظریه انتظارات عقلانی حتی همین آثار کوتاه‌مدت هم ناممکن هستند زیرا پیش‌بینی‌های مردم درباره مسیر قیمت‌ها باعث انطباق فوری آنان می‌شود.

پیش‌بینی رخدادها

دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های توماس سارجنت و نیل والاس در سال ۱۹۷۵ ادعا کردند که اگر انتظارات مردم عقلانی باشند، علاوه بر پیش‌بینی مداخلات دولت در بازار، رفتار خود را طوری تعدیل می‌کنند که آن سیاست دولت در عمل ناکارآمد می‌ماند. اگر انتظارات عقلانی را واقعی بدانیم، آنگاه مردم می‌دانند که دولت -مثلاً با هدف پایین نگه‌داشتن نرخ بیکاری- انگیزه ایجاد شوک‌های اقتصادی دارد، پس انتظارات خود را با این شوک‌ها تعدیل می‌کنند. مثلاً مردم به‌خوبی می‌دانند سیاست‌های پولی دولت (از قبیل کاهش نرخ‌های بهره) برای کاستن از بیکاری، موجب تورم می‌شود، بنابراین انتظارات خود از افزایش دستمزدها و قیمت‌ها را به‌سرعت تعدیل می‌کنند. انتظارات

تورمی ایشان، به جای آنکه حس ثروتمندتر شدن را در آنها زنده کند، منجر به خنثی‌شدن آثار کاهش نرخ‌های بهره می‌شود که دولت هدفگیری کرده است. به این ترتیب سیاست پولی همواره ناکام می‌شود زیرا مردم همیشه دست دولت را می‌خوانند و رفتار تغییر یافته آنها موجب بی‌اثر شدن آن سیاست‌ها می‌شود.

سیاست‌گذاران در گذشته گمان می‌کردند بین بیکاری و تورم موازنه‌ای وجود دارد که دولت‌ها را قادر می‌سازد با رونق‌دادن به نظام اقتصادی، در بلندمدت به بهای تورم بیشتر، اشتغال بیشتر ایجاد کنند (صص. ۲۰۳-۲۰۲). طبق انتظارات عقلانی، چنان موازنه‌ای وجود نخواهد داشت. بیکاری با ظرفیت‌های تولیدی نظام اقتصادی تعیین می‌شود، یعنی معلول بهره‌وری و ظرفیت‌های فناورانه بنگاه‌ها و کارایی بازارهای نظام اقتصادی است. پس سیاست‌گذاران قادر نیستند نظام اقتصادی را به جایی فراتر از این میزان قابلیت اشتغال برسانند.

انتقاد لوکاس

رابرت لوکاس -اقتصاددان آمریکایی- خاطرنشان کرد که اگر انتظارات مردم به‌سرعت با سیاست‌های دولت تعدیل شود، آنگاه کل ساختار نظام اقتصادی -مجموعه روابط بین خانوارهای مختلف، بنگاه‌ها و دولت- با تغییر سیاست‌ها تغییر خواهد کرد. به این ترتیب آثار سیاست‌گذاری‌ها هیچ‌وقت چنان‌که مدنظر بوده

“

تا حدی عجیب است که تا امروز انتظارات به‌مثابه مدل‌های پویای عقلانی در نظر گرفته نشده‌اند زیرا عقلانیت در تمام ابعاد سایر رفتارهای نوآفرین‌های ریسک‌پذیر در نظر گرفته شده است.

جان موث

”

جان موث

جان موث - اقتصاددان آمریکایی - در سال ۱۹۳۰ متولد شد. او در دانشگاه واشنگتن در سنت لویس مهندسی صنایع خواند و سپس در دانشگاه کارنگی ملون (که بعدها به کارنگی تک تغییر نام داد) در پیتسبورگ به تحصیل در رشته اقتصاد ریاضی پرداخت. کارنگی در دهه ۱۹۵۰ یعنی در زمان دانشجویی دوره دکتری موث، هیئت علمی فوق العاده‌ای داشت و اقتصاددانان برجسته‌ای از قبیل فرانکو مودیلیانی، جان نش، هربرت سایمون و سپس رابرت لوکاس که بعدها نوبل گرفتند، در آنجا تدریس می‌کردند.

نخستین مقاله موث درباره انتظارات عقلانی در سال ۱۹۶۱ چاپ شد و در آن زمان چندان به چشم نیامد. موث که مردی خجالتی و متواضع بود، نمی‌توانست برای مقاله بعدی خود در همین زمینه ناشی بیابد و به همین علت به تحقیق در سایر حوزه‌ها روی آورد و شاهرکاری در زمینه مدیریت عملیات و هوش مصنوعی تهیه کرد. اقتصاددانان دیگر مانند لوکاس و سایمون به بسط دادن کار موث در زمینه انتظارات عقلانی پرداختند و بابت ره‌آوردهای خود به جوایز برجسته‌ای رسیدند، در حالی که موث تقریباً ناشناس باقی مانده بود. او برای تدریس به دانشگاه ایالتی میشیگان و ایندیانا رفت که فاقد وجهت علمی بودند ولی به او مجال می‌دادند تا کنجکاوی ذهنی خود را ارضا کند. موث پدر «انقلاب انتظارات عقلانی» نام گرفته است. او در سال ۲۰۰۵ درگذشت.

آثار مهم

۱۹۶۰، ویژگی‌های بهینه پیش‌بینی‌های

وزنی‌نمایی

۱۹۶۱، انتظارات عقلانی و نظریه

تغییرات قیمت

۱۹۶۶، مدل‌های پیش‌بین

“

مزایای تورم ناشی از کاربرد سیاست انبساطی برای گول‌زدن عوامل اقتصادی است تا حتی وقتی رفتارشان به نفع خودشان نیست، به شیوه‌های اجتماعی مورد نظر رفتار کنند.

رابرت هال

اقتصاددان آمریکایی (۱۹۴۳-)

”

نتایج رفتار عقلانی افراد مدل‌سازی می‌کنند.

گرچه مردم در دنیای واقعی از انتظارات عقلانی کامل برخوردار نیستند، چنان فرضی به اقتصاددانان کمک می‌کند تا مدل‌هایی کاربردی بسازند که راهنمای خوبی برای شناسایی کارکردهای نظام اقتصادی است. انتظارات عقلانی هدف انتقاد اقتصاددانان رفتاری قرار گرفته است که با مدل‌های روان‌شناختی واقع‌گرایانه‌تر کار می‌کنند.

است، نخواهد شد.

آن حرف‌ها به «نقد لوکاس» تبدیل شد و به قدری متقاعدکننده بود که به بسیاری از اقتصاددانان بقبولاند تلاش برای مدل‌سازی از کل نظام اقتصادی با توسل به روابط ساختاری اش - چنان‌که در مدل‌های کینزی وجود داشت - کاری معیوب خواهد بود. پس مدل‌سازی باید در عمل بر ترجیحات نهانی و ژرف‌تر در دل مردم و بر منابع و فناوری‌هایی مبتنی می‌شد که رفتار افراد را هدایت می‌کنند. لوکاس یک رویکرد «کلاسیکی جدید» به اقتصاد کلان را پیشنهاد کرد که به نوعی بازگشت ناقص به دنیای پیشاکینزی بود. بعدها در «مدل‌های چرخه تجاری حقیقی» ادعا شد که تغییرات بیکاری ناشی از تغییرات در مؤلفه‌های «حقیقی» نیروی کار - از قبیل افزایش بهره‌وری یا تغییر ترجیح مردم درباره اوقات فراغت بر کار - است. مشخصه مهم در هر دو دسته مدل‌های نئوکلاسیک و چرخه‌های تجاری حقیقی آن است که نظام اقتصاد کلان را بر اساس



معامله‌گران در بازارهای مالی انتظارات خود را تا اندازه‌ای بر اساس اقدامات همکارانشان شکل می‌دهند. ناکامی در پی بردن به آن نشانه‌ها باعث تنبیه شدن از سوی بازار می‌شود.

مردم هنگام انتخاب به احتمالات اهمیت نمی‌دهند

تناقض‌نماها در تصمیم‌گیری



و به این ترتیب انتخاب خود را بر اساس حداکثر مطلوبیت انتظاری انجام می‌دهند.

ولی این مفاهیم کلی با نتایجی به چالش کشیده شد که نشان می‌داد انسان‌ها حتی در وضعیت‌های آزمایشی هم مطابق این نظریه رفتار نمی‌کنند. یکی از مهم‌ترین نقدهای مطرح‌شده، در تناقض‌نمای الزبرگ نمود پیدا کرد که دنیل الزبرگ -اقتصاددان آمریکایی- در سال ۱۹۶۱ بیان کرد ولی مبتنی بر مفهومی بود که نخستین بار جان مینارد کینز (ص. ۱۶۱) در دهه ۱۹۳۰ مطرح کرده بود.

اقتصاد جریان اصلی در دهه ۱۹۶۰ برای پی‌بردن به چگونگی تصمیم‌گیری مردم، بر مجموعه‌ای از اصول متکی بود. انسان‌ها افرادی عقلانی و حسابگر تلقی می‌شدند که وقتی با گزینه‌های مختلف و آینده نامطمئن روبرو می‌شوند، به هر یک از رخدادهای احتمالی آینده، یک احتمال نسبت می‌دهند و بر اساس این احتمال‌ها انتخاب می‌کنند. این انسان‌ها در جست‌وجوی حداکثرسازی «مطلوبیت انتظاری» (میزان رضایت انتظاری) خود هستند که مبتنی بر باورهایشان درباره میزان احتمال رخدادهای مختلف آتی است



در این زمینه

کانون بحث
تصمیم‌گیری

متفکر اصلی

دنیل الزبرگ (۱۹۳۱-)

پیش از او

۱۹۲۱، فرانک نایت، اقتصاددان آمریکایی، توضیح داد که «ریسک» را می‌توان در قالب کمی (عددی) درآورد ولی نااطمینانی را خیر.

۱۹۵۴، ال. جی. سوچ -ریاضی‌دان آمریکایی- در مبنای آمار تلاش کرد تا نشان دهد چگونه می‌توان به رخدادهای ناشناخته آینده، احتمال‌هایی را نسبت داد.

پس از او

از دهه ۱۹۷۰، در اقتصاد رفتاری از برخی آزمایش‌ها برای بررسی رفتار انسان‌ها در شرایط نااطمینانی استفاده شده است.

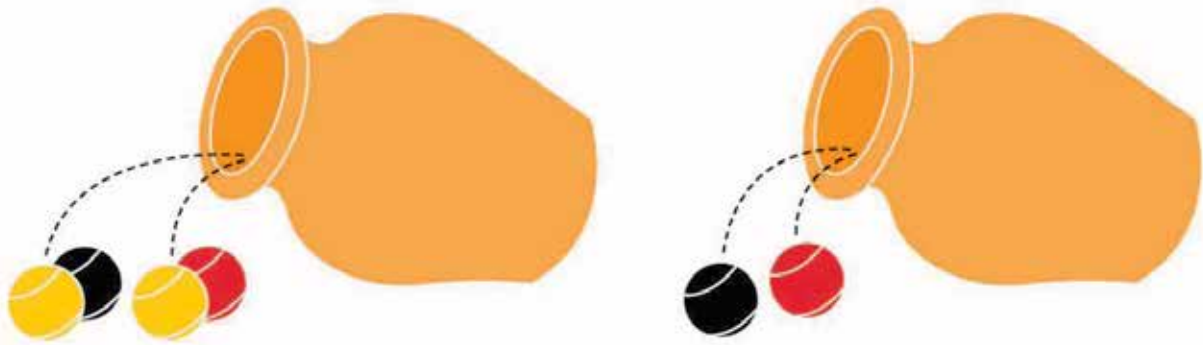
۱۹۸۹، مایکل اسمیتسون بحث «طبقه‌بندی» ریسک را مطرح کرد.

۲۰۰۷، نسیم نیکلاس طالب در اثرش به نام قوی سیاه درباره مسئله رخدادهای نادر و پیش‌بینی‌نشده بحث کرد.

همچنین ببینید: انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. حباب‌های اقتصادی ۹۹-۹۸. ریسک و نااطمینانی ۱۶۳-۱۶۲. تصمیم‌گیری غیرعقلانی ۱۹۵-۱۹۴. اقتصاد رفتاری ۲۶۹-۲۶۶.

در گزینه‌ای دیگر گفته شد که اگر گوی قرمز یا زرد بیرون بیاید، ۱۰۰ دلار، و اگر سیاه یا زرد بیرون بیاید، ۱۰۰ دلار جایزه داده خواهد شد. این بار اکثر بازیکنان گزینه سیاه یا زرد را انتخاب کردند. بازیکنان در هر دو حالت ناشناخته‌های معلوم را بر ناشناخته‌های نامعلوم ترجیح دادند.

در یک آزمایش احتمالات، گزینه‌های انتخاب شرط‌بندی وجود داشت. به بازیکنان گفته شد که در کوزه ۳۰ گوی قرمز و ۶۰ گوی دیگر هست که آمیزه نامعلومی از گوی‌های سیاه و زرد هستند. بیرون کشیدن گوی قرمز ۱۰۰ دلار و گوی سیاه هم ۱۰۰ دلار جایزه داشت. اکثر بازیکنان گوی قرمز را برگزیدند.



دنبال الزبرگ

دنبال الزبرگ که در سال ۱۹۳۱ در ایالات متحده زاده شد، در هاروارد اقتصاد خواند و در ۱۹۵۴ به نیروی دریایی کشورش پیوست. او در سال ۱۹۵۹ به جرگه تحلیل‌گرهای کاخ سفید وارد شد. وی دکتری خود را در سال ۱۹۶۲ دریافت کرد و در آنجا بود که نخستین بار تناقض‌نمای خود را مطرح کرد. الزبرگ که در آن زمان مجوز دسترسی به اسناد فوق محرمانه را داشت، از رویدادهای جنگ ویتنام سرخورده شد. وی در سال ۱۹۷۱ قبل از تسلیم کردن خود به مقامات امنیتی، پرونده‌های محرمانه پنتاگون را به بیرون درز داد که در آنها گفته شده بود امیدی به پیروزی در آن جنگ نیست. باین‌حال محکوم کردن او در دادگاه به شکست انجامید زیرا معلوم شد مأموران کاخ سفید در خانه او دستگاه‌های شنود غیرقانونی کار گذاشته بوده‌اند.

آثار مهم

۱۹۶۱، ریسک، ابهام و اصول موضوعه
سوج
۲۰۰۱، ریسک، ابهام و تصمیم

است. این رفتار به «ابهام‌گریزی» معروف شده است و گاهی هم به یاد فرانک نایت (ص. ۱۶۳) -اقتصاددان آمریکایی- «نااطمینانی نایتی» نامیده می‌شود. مردم در تقلاهای بیشتر دانستن درباره «ناشناخته‌های نامعلوم»، گاهی ناسازگار با انتخاب‌های منطقی پیشین عمل کرده و هنگام تصمیم‌گیری، به حساب احتمالات اهمیت نمی‌دهند.

شناختن ناشناخته‌ها

تناقض‌نمای الزبرگ محل مناقشه قرار گرفت. برخی اقتصاددانان ادعا کردند که چنان چالشی به‌سادگی در بدنه اقتصاد متعارف پذیرفتنی است و وضعیت‌های آزمایشگاهی به‌خوبی نمی‌توانند رفتار مردم را در رویارویی با ابهام‌های زندگی حقیقی نشان دهند. باین‌حال بحران مالی سال ۲۰۰۸ بار دیگر علاقه به بررسی مشکل ابهام را زنده کرد. مردم می‌خواهند درباره ریسک‌های ناشناخته و غیرمقداری -که نظریه مطلوبیت انتظاری، درباره آنها حرفی برای گفتن ندارد- بیشتر بدانند.

ابهام‌گریزی

الزبرگ یک آزمایش فکری را شرح داد که در آن اگر تویی به رنگ مشخص از درون یک کوزه بیرون کشیده می‌شد، فرد جایزه نقدی دریافت می‌کرد (شکل بالای صفحه). بخت‌آزمایی‌های شرکت‌کنندگان در آزمایش نشان داد وقتی به مردم اطلاعاتی داده شود که با آنها بتوان قدری احتمالات و در نتیجه قدری ریسک را برآورد کرد، آنها به انتخاب معقول روی می‌آورند. باین‌حال اگر رخداد آینده مبهم باشد، رفتارشان تغییر می‌کند که به‌نوعی در تناقض با نظریه مطلوبیت انتظاری است. مردم دوست دارند که درباره نااطمینانی‌های پیش روی خود، مطالب بیشتری بدانند. به‌قول دونالد رامسفلد (۱۹۳۲-) وزیر دفاع سابق ایالات متحده-مردم «ناشناخته‌های معلوم» را به «ناشناخته‌های نامعلوم» ترجیح می‌دهند. از زمان انتشار مقاله الزبرگ تا امروز، نتایج آن آزمایش در چندین آزمایش از دنیای واقع تأیید شده

کشورهای مشابه
ممکن است از پول
واحد منتفع شوند

نرخ‌های ارز و پول‌های ملی



در این زمینه

کانون بحث
اقتصاد جهانی

متفکر اصلی

رابرت ماندل (۱۹۳۲-)

پیش از او

۱۹۵۳، میلیون فریدمن استدلال کرد که نرخ‌های ارز آزاد و شناور، نیروهای بازار را قادر می‌کنند تا مشکلات تراز پرداخت‌ها (تفاوت بین صادرات و واردات) را رفع کنند.

پس از او

۱۹۶۳، رونالد مک‌کینون - اقتصاددان آمریکایی - نشان داد که کشورهای کوچک از یک اتحادیه پولی منتفع می‌شوند زیرا بهتر از کشورهای بزرگ قادر به تخفیف شوک‌های بزرگ هستند.

۱۹۹۶، دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های جفری فرانکل و آندرو ژز ادعا کردند که معیارهای یک حوزه پولی، متأثر از میزان توسعه اقتصادی قبلی در آن منطقه است.

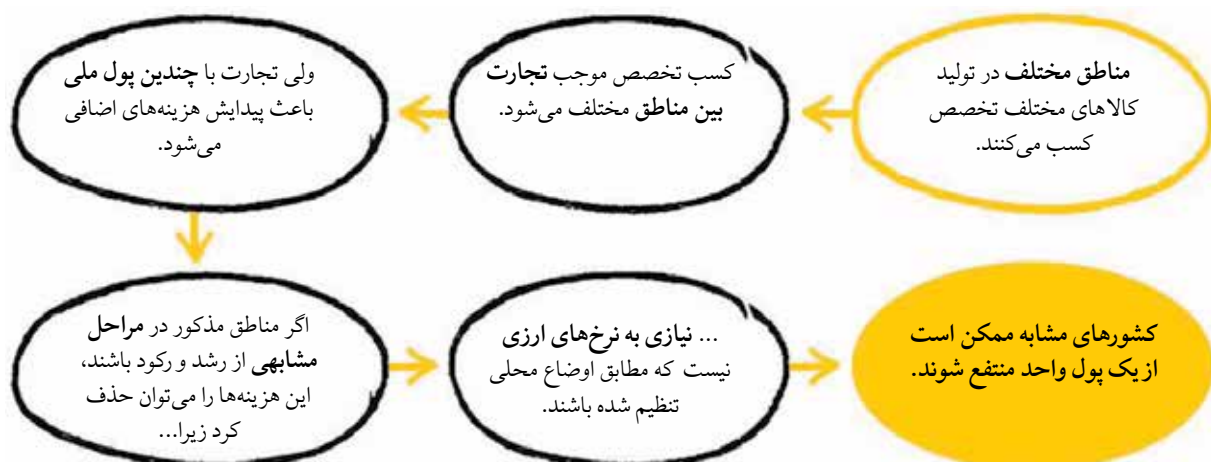
نهادهای اقتصادی پساجنگ در دهه ۱۹۶۰ به‌خوبی جای پای خود را محکم کرده بودند. نظام برتون وودز (صص). ۱۸۷-۱۸۶) در سال‌های منتهی به پایان جنگ جهانی دوم راه‌اندازی شد تا روابط مالی بین قدرت‌های صنعتی بزرگ را تنظیم کند و سرمایه‌داری غربی را بر اساس نظامی از نرخ‌های ارز ثابت قرار دهد که جابه‌جایی سرمایه و پول در سراسر جهان را اداره می‌کرد. تجارت بین‌الملل پس از کساد سال‌های بین دو جنگ جهانی، دوباره رونق گرفت و رشد اقتصادی شتابان شد.

با این حال چنان نظامی اشکالاتی هم داشت. در درجه اول، دردهای دربار تراز پرداخت‌ها یعنی تفاوت بین درآمد صادراتی و پرداختی وارداتی کشورها وجود داشت. بحران‌های تراز پرداخت‌ها از آن رو رخ داد که کشورها نمی‌توانستند به‌آسانی نرخ‌های ارز خود را درون این نظام بین‌المللی تنظیم کنند. سازوکارهای قبلی خودکار و هدایت‌شده در بازار که کشورها را قادر می‌کرد شوک‌های بیرونی خود را تعدیل کنند، در کنار بازارهای سختگیرانه نیروی کار و قیمت‌های داخلی انعطاف‌ناپذیر،

به‌خوبی کار نمی‌کرد. به این ترتیب رشته‌ای از بحران‌ها پدید آمد که ناشی از ناتوانی کشورها در پرداخت بهای کالاهای وارداتی از محل درآمد صادرات بود. در کنار این مشکلات، سلسله‌ای از اقدامات برای ادغام نظام‌های اقتصادی اروپایی موجب شد که تشکیل اتحادیه پولی اروپایی، شدنی به‌نظر برسد. این اقدامات با معاهده پاریس در ۱۹۵۱ آغاز شد که حوزه‌های تجاری مشترک برای ذغال‌سنگ و فولاد را شکل داد. رابرت ماندل - اقتصاددان کانادایی - اولین کسی بود که در سال ۱۹۶۱ تلاش کرد تا آنچه را که «حوزه پولی بهینه» می‌نامید، تحلیل کند.

حوزه‌های پولی

ماندل قصد داشت به پرسشی پاسخ دهد که در ابتدا عجیب به‌نظر می‌رسید: یک نوع پول رایج را در کدام منطقه جغرافیایی باید استفاده کرد؟ در آن زمان به‌ندرت کسی چنان مسئله‌ای را طرح می‌کرد. گویی همه بدیهی می‌دانستند که هر کشور پول ملی خودش را به‌کار بگیرد. به ذهن کسی خطور نکرده بود که چنان ترتیباتی شاید بهترین نباشد. ماندل



همچنین ببینید: رونق و افول ۷۹-۷۸. مزیت نسبی ۸۵-۸۰. تجارت بین الملل و برتون وودز ۱۸۷-۱۸۶. ادغام بازار ۲۳۱-۲۲۶. سفته‌بازی و تضعیف ارزش پول ۲۹۳-۲۸۸.



منطقه‌ای کوچک در دو سوی مرزهای ملی می‌تواند از پول واحد منتفع شود. ناحیه‌ای در آن منطقه می‌تواند از نیروگاهی در آن سوی مرز برق وارد کند، بدون آنکه هزینه‌های مبادله ارزها را بپردازد.

به‌وجود آمده است- در واقع بتواند متشکل از چندین ملت-دولت جداگانه باشد. در آن صورت است که داشتن پول واحد به نفع آنها خواهد بود.

چرخه‌های تجاری

تأمل بیشتر در این زمینه باعث آشکار شدن شرایطی شد که یک حوزه پولی با آنها می‌تواند به لحاظ اقتصادی به بیشترین کارایی برسد. برای آنکه یک منطقه با پول واحد بیشترین مناسبت را داشته باشد، نیاز به بازارهای انعطاف‌پذیر برای سرمایه و نیروی کار هست که جابه‌جایی آزادانه سرمایه و نیروی کار با توجه به تقاضای بازار را میسر کنند. پس قیمت‌ها و دستمزدها نیز باید منعطف باشند و بسته به تغییرات عرضه و تقاضا تعدیل شوند تا بتوانند نشانه‌های لازم را به سرمایه و نیروی کار برای جابه‌جاشدن به جهت مناسب ارسال کنند. همچنین لازم است که در بخش‌های مختلف

کشوری که در زمینه کشاورزی تخصص دارد، با یک کشور صنعتی وارد تجارت می‌شود. افزایش ناگهانی بهره‌وری در آن کشور صنعتی ممکن است موجب رشد تقاضای محصولات کشاورزی و افزایش عرضه کالاهای کارخانه‌ای گردد. به این ترتیب آن کشور صنعتی به کسری تراز پرداخت‌ها دچار می‌شود یعنی ارزش وارداتش بیش از صادراتش خواهد شد. آن کسری باعث می‌شود که ارزش (نسبی) پول کشور صنعتی افت کند و کالاهای صادراتی‌اش را ارزان‌تر سازد که موجب رونق صادرات و در نهایت برقراری دوباره تعادل خواهد شد.

ولی اگر فرض کنیم آن دو کشور صنعتی و کشاورزی، پول واحد داشته باشند، تطبیقی که در بالا شرح دادیم، ممکن نخواهد بود و شاید جدا بودن پول‌های آن دو برای هر کدام سودمند باشد. همچنین شاید یک حوزه اقتصادی واحد-از قبیل آنچه با نظام‌های اقتصادی صنعتی

دریافت که هر چند هر کشور در طول تاریخ پول مخصوص به خود داشته است، ولی چنان رویه‌ای لزوماً بهترین ترتیبات پولی برای هر کشور نیست. واضح بود که استفاده از پول‌های متنوع هزینه‌هایی دارد زیرا برای سرگرفتن تجارت لازم بود که این پول‌ها با یکدیگر مبادله شوند. افراطی‌ترین و ناکارآمدترین حالت وقتی است که هر شهر یا منطقه پستی برای خودش پول جداگانه داشته باشد. از طرفی پول واحد جهانی برای این همه کشور، همچون لباسی دست‌وپاگیر و ناموزون است. مانند از خود می‌پرسید که بهترین گزینه بین این حالت‌های افراطی در کجا قرار دارد.

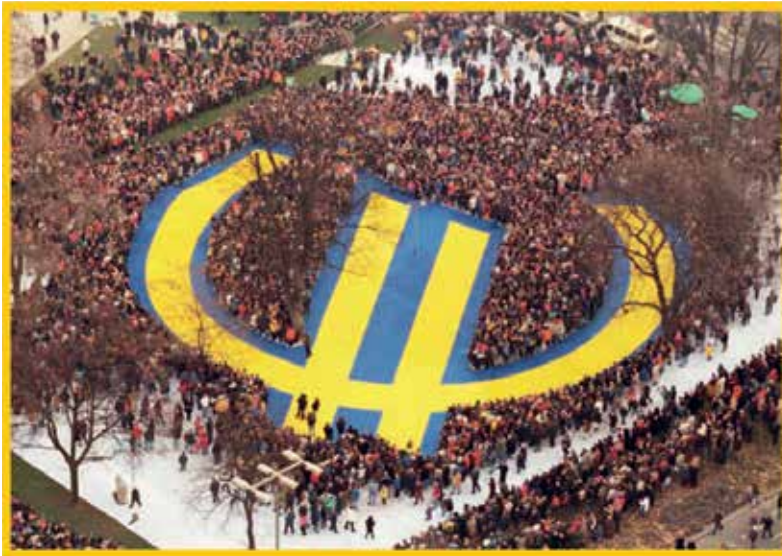
ابتدا لازم است بدانیم که چرا کشورها به پول‌های مختلف نیاز دارند. کشوری که پول مخصوص به خود داشته باشد، می‌تواند درباره عرضه پول خود و نرخ‌های بهره‌اش تصمیم‌گیری کند و به این ترتیب سیاست‌های پولی‌اش را مطابق با اوضاع اقتصادی داخلی تنظیم کند. همچنین وقتی نرخ‌های مبادله ارزها با پول داخلی ثابت نباشند، می‌توان نرخ‌های ارزی را با شرکای تجاری تنظیم کرد تا عدم توازن تجاری را رفع کند. فرض کنید

“

معمولاً در زمره ناممکن‌های قلمروی سیاست است که از پول ملی در ازای هر طرح یا ترتیبات دیگری دست شسته شود...

رابرت ماندل

”



جمعیت کثیری در اول ژانویه ۱۹۹۹ برای بزرگداشت برپایی یورو - پول واحد منطقه یورو - در فرانکفورت آلمان گرد آمدند. یورو مدتی در کنار پول‌های ملی آن کشورها مبادله می‌شد.

چنان منطقه‌ای، چرخه‌های کسب‌وکار با هم مشابه باشند تا یک بانک مرکزی مشترک با پول واحد بتواند اقدام مناسب برای کل منطقه را انجام دهد. پس علاوه بر این به سازوکارهایی برای رویارویی با موقعیت‌هایی نیاز داریم که در صورت همزمان نشدن چرخه‌های کسب‌وکار در منطقه مورد نظر به اجرا درآیند. یکی از شناخته‌شده‌ترین سازوکارها، انتقال مالی یعنی مالیات‌ستانی از یک حوزه برخوردار از رشد سریع، و بازتوزیع آن درآمد مالیاتی به حوزه دیگری است که با کسادی دست‌وپنجه نرم می‌کند. این شرط آخر و ناکامی در پیاده‌سازی آن منجر به عواقب دردناک برای اروپا شد.

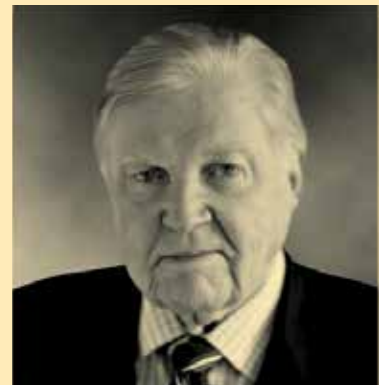
مطرح کردن یورو

فکر پول واحد اروپایی در سال ۱۹۷۹ با شکل‌گیری «نظام پولی اروپایی» (EMS) به‌منظور تثبیت نرخ‌های ارز شکل گرفت. حوزه یورو (حوزه پول واحد) بالأخره در سال ۱۹۹۹ با عضویت یازده کشور عضو اتحادیه اروپا تأسیس شد. گرچه کشورهای اتحادیه اروپا تجارت‌هنگفتی با هم داشتند و بسیاری از نهادهای آنها محدودیت‌های

(رشد یا رکود) هستند. قبلاً در «سازوکار نرخ مبادله» (ERM) تلاش شده بود که نرخ برابری پول‌های ملی کشورهای اتحادیه اروپا در برابر یکدیگر ثابت شود. یورو در واقع گامی فراتر از آن بود و با برداشتن پول‌های ملی باعث شد که نرخ مبادله پول‌های ملی برای همیشه ثابت شود. البته قواعد جدید و مهمی هم برای بدهی دولت‌ها وضع شد. طبق معاهده ثبات و رشد در سال ۱۹۹۷، بدهی هیچ کشوری نباید به بیش از ۶۰ درصد

جابه‌جایی سرمایه، نیروی کار و کالا را بین آن کشورها رفع کرده بودند، ضروری بود که قیود بیشتری بر کشورهای عضو اعمال شود تا از کارکرد مطلوب پول واحد اطمینان حاصل گردد. «معیارهای همگرایی» در سال ۱۹۹۲ در پیمان ماستریخت وارد شد تا اطمینان حاصل شود کشورهایی که مایل به پیوستن به حوزه یورو هستند، نظام‌های اقتصادی مشابه داشته و در مراحل مشابهی از چرخه‌های تجاری

رابرت ماندل



ماندل در سال ۱۹۳۲ در کینگستون کانادا زاده شد. وی قبل از رفتن به دانشگاه واشنگتن در سیاتل، در دانشگاه بریتیش کلمبیای ونکوور درس خواند. ماندل دکتری خود را در سال ۱۹۵۶ از مؤسسه فناوری ماساچوست گرفت. او از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۴ استاد اقتصاد در دانشگاه شیکاگو بود و سپس به دانشگاه کلمبیا در نیویورک رفت.

ماندل علاوه بر کارهای دانشگاهی، در جایگاه مشاور برای دولت‌های کانادا و ایالات متحده و سازمان‌هایی از قبیل سازمان ملل و صندوق بین‌المللی پول فعالیت کرده است. وی

علاوه بر تحقیق درباره حوزه‌های پولی بهینه، یکی از نخستین مدل‌ها را ساخت که نشان می‌داد چگونه سیاست اقتصاد کلان (کل نظام اقتصادی) با تجارت خارجی و نرخ‌های ارز در تعامل است. ماندل در سال ۱۹۹۹ به پاس کارهایش در زمینه اقتصاد کلان، جایزه نوبل اقتصاد گرفت.

آثار مهم

- ۱۹۶۸، اقتصاد بین‌الملل
- ۱۹۶۸، انسان و اقتصاد
- ۱۹۷۱، نظریه پولی

روزافزون جنوب اروپا برابری می‌کرد. بدون سازوکارهایی برای فراهم کردن انتقال مالی بین کسری‌ها و مازادهای جنوب و شمال، کسری تجاری در جنوب در عمل از محل انباشتن بر بدهی‌های جنوب تأمین می‌شد. وقتی بحران مالی سال ۲۰۰۸ رخ داد، این نظام نامتوازن به سرحد فروپاشی رسید.

بحران یورو تردیدهایی پدید آورد که آیا یورو یک حوزه پولی بهینه هست یا خیر. قدرت تجاری برخی کشورهای درون این حوزه از لحاظ تجاری با یکدیگر هم‌تراز نبود و فقدان سازوکار انتقالی مالی، ناتوانی در برطرف کردن این عدم توازن‌های تجاری را نشان می‌داد. معاهده ثبات و رشد به قدری محکم نبود که بتواند کشورهای مختلف در حوزه یورو را همگرا سازد.

کشورهای عضو یورو با انتخاب‌های دشواری روبرو هستند. اگر برپایی سازوکار انتقال مالی عملی شود، شاید آن کشورها بتوانند بر ناهمسانی‌های درون آن حوزه چیره شوند ولی اگر اجماع سیاسی درباره چنان سازوکاری رخ ندهد، بقای یورو در معرض خطر خواهد بود.

بدهد). ولی اراده سیاسی برای چنین کاری وجود نداشت. در عوض رهبران اروپا امیدوار بودند معاهده ثبات و رشد بتواند پیوند بین فعالیت دولت‌های عضو را به اندازه‌ای محکم کند که به سازوکار انتقالی صریحی نیاز نباشد.

بحران حوزه یورو

یورو به مدت حدود یک دهه از زمان تأسیس، به خوبی کار کرد و تجارت بین کشورهای عضو طبق برخی تخمین‌ها حدود ۱۵ درصد رشد کرد. بازارهای سرمایه و نیروی کار منعطف‌تر شدند. رشد اقتصادی - به‌ویژه در کشورهای فقیری مانند ایرلند و جنوب اروپا - به شدت زیاد شد. ولی در بطن این تصویر خوشایند، دردسرهای بزرگی نهفته بود. تفاوت بین هزینه‌های نیروی کار باعث شد که عدم توازن تجاری بین کشورهای مختلف تشدید گردد. کل حوزه یورو در تراز تجاری با سایر بخش‌های دنیا بود و صادرات و وارداتش به دنیا تقریباً با هم یکی بود، ولی درون حوزه یورو اختلاف‌های چشمگیری پدید آمده بود. شمال اروپا مازاد تجاری هنگفتی داشت که تقریباً با کسری



حوزه یورو در سال ۱۹۹۹ با عضویت ۱۱ کشور که در نقشه دیده می‌شوند، تأسیس شد. تعداد اعضا در سال ۲۰۱۲ به ۱۷ کشور رسید و هشت عضو دیگر هم در برنامه پیوستن بودند.

“

... کشورهایی که پیوندهای تجاری محکم بین‌المللی و چرخه‌های تجاری همبسته و همسو دارند، به احتمال بیشتری [به اتحادیه پولی اروپا] می‌پیوندند و از آن بهره می‌برند...

جفری فرانکل
آندرو ژ

”

تولید ناخالص داخلی‌اش می‌رسید و کسری سالانه‌اش نباید از ۳ درصد تولید ناخالص داخلی فراتر می‌رفت. بانک مرکزی جدید اروپا که برای حوزه یورو شروع به کار کرد، جای بانک‌های مرکزی ملی در آن کشورها را گرفت و مسئول وضع سیاست‌های پولی در تمام کشورهای یورو شد.

عیب مهلک

البته تمهیدات موجود در حوزه یورو شامل سازوکارهایی برای تشریک ریسک نبود و مهم‌تر آنکه ابزارهایی برای انتقال مالی (عواید مالیاتی) در مجموعه یورو وجود نداشت. علت این کاستی، ساده و سیاسی بود. با وجود مدت‌ها برقراری سازوکارهای انتقالی از قبیل «خط‌مشی مشترک کشاورزی» هیچ میلی در کشورهای عضو اتحادیه اروپا برای دست‌دادن اختیارات خود در زمینه وضع مالیات‌ها و تنظیم میزان مخارج وجود نداشت. پرداختی‌های انتقالی مالی در میان کشورهای آن قاره، نیاز به یک دستگاه مسئول قدرتمند و مرکزی داشت که بتواند از مناطق دارای مازاد، مالیات بستاند و بین مناطق دچار کسری، بازتوزیع کند (مثلاً از آلمان مالیات بگیرد و به یونان

قحطی می‌تواند در سال‌های پُر محصول هم رخ دهد

نظریهٔ برخورداری



در این زمینه

کانون بحث
رشد و توسعه

متفکر اصلی

آمارتیا سن (۱۹۳۳-)

پیش از او

۱۷۹۸، توماس مالتوس در رساله‌ای در باب اصول جمعیت نتیجه‌گیری کرد که افزایش جمعیت به قحطی و مرگ منجر خواهد شد. دههٔ ۱۹۶۰، دیدگاه غالب از این قرار بود که قحطی در نتیجهٔ کاهش دسترسی به غذا رخ می‌دهد.

پس از او

۲۰۰۱، استفن دیوروو - اقتصاددان بریتانیایی - گفت که در نظریهٔ برخورداری، از علل سیاسی قحطی غفلت شده است. ۲۰۰۹، دن بانیک، از دانشگاهیان نروژ، گرسنگی و مردم‌سالاری هند را منتشر کرد و نشان داد که چگونه گرسنگی و سوءتغذیه حتی در یک نظام مردم‌سالاری سالم هم ممکن است رخ دهد.

اعضای خانواده یا دوستان او از آن قحطی رنج نکشیده بودند. سن حتی در آن دوران خردسالی از ماهیت طبقاتی رنج‌های مردم یکه خورد. خاطرهٔ آن قحطی وی را واداشت تا ۴۰ سال بعد در سال ۱۹۸۱ در قالب فقر و قحطی‌ها: رساله‌ای در باب برخورداری و محرومیت به بررسی و نوشتن دربارهٔ این موضوع پردازد. سن نتیجه‌گیری کرد که قحطی برخلاف باور مردم، لزوماً به علت کمبود مواد غذایی رخ نمی‌دهد. معمولاً پای عواملی از قبیل کمبود محصول کشاورزی، خشکسالی یا کاهش واردات غذا در میان است، ولی مهم‌ترین عامل، شیوهٔ توزیع غذاست.

برخورداری

کمبود مطلق غذا اتفاقی بسیار نادر است؛ معمولاً آنچه بیشتر رخ می‌دهد، قرارنگرفتن غذا در دسترس کسانی است که بیش از همه به آن نیاز دارند. آمارتیا سن بستهٔ کالاها و خدمات موجود در دست افراد را «برخورداری» آنها نامید. قحطی‌ها مصداق فقدان برخورداری هستند و برخورداری‌ها فزاینده‌تر از دسترسی به مقدار خوراکی‌اند. اکثر مردم در یک کشور پیشرفته و وابسته به مبادله، غذای‌شان

آمارتیا سن - اقتصاددان هندی - در خلال قحطی بزرگ بنگال در سال ۱۹۴۳ بزرگ شد. او فقط ۹ سال داشت که مردی به داخل مدرسهٔ آنها آمد و گفت که ۴۰ روز است غذا نخورده است. سن تا قبل از آن روز از رنجی که در محیط پیرامونش شایع بود، خبر نداشت. هیچ‌یک از

خانواده‌ها نیروی کار خود را در ازای پول عرضه می‌کنند و با آن غذا می‌خرند تا زنده بمانند.

اگر تغییری در قیمت نیروی کار یا غذا رخ دهد...

... و دستمزدها به قدری کم باشد که برای خرید حداقل نیازهای غذایی خانواده‌ها کافی نباشد...

... خانواده گرسنگی می‌کشد، حتی اگر غذای فراوانی تولید شود.

قحطی می‌تواند در سال‌های
پُر محصول هم رخ دهد.

همچنین ببینید: بازارها و اصول اخلاقی ۲۲-۲۳. جمعیت‌شناسی و اقتصاد ۶۹-۶۸. عرضه و تقاضا ۱۱۳-۱۰۸. معضل فقر ۱۴۱-۱۴۰. اقتصاد توسعه ۱۹۳-۱۸۸.



به نظر آمارتیا سن قحطی‌هایی از قبیل قحطی کنگو در سال ۲۰۰۸ ناشی از ناکامی‌های اقتصادی بوده‌اند. وی ادعا می‌کند که در مردم‌سالاری‌های کارآمد، هیچ‌گاه قحطی رخ نداده است.

را خود تولید نمی‌کنند؛ آنان یک کالا (نیروی کار خود) را در ازای کالای دیگر (پول) مبادله می‌کنند که این کالا نیز در ازای غذا دوباره مبادله می‌شود. داشتن غذای کافی برای زنده ماندن در یک خانواده به داشتن چیزی برای فروش یا مبادله در ازای غذا بستگی دارد. قحطی وقتی رخ می‌دهد که بر خورداری‌های خانواده‌ها (کالاهایی که در دسترس آنهاست و نه آنچه به‌طور کلی در محیط موجود است) به کمتر از حداقل میزان لازم برای بقا برسد. چنین وضعیتی ممکن است با افزایش قیمت غذا یا کاهش دستمزدها پدید آید.

سن قحطی بنگال در سال ۱۹۴۳ و اکثر قحطی‌های بعدی در آفریقا و آسیا را تحلیل کرد تا شواهدی در تأیید نظریه خود بیابد. وی دریافت که کل غذای تولیدشده در سال قحطی بنگال، با وجود کم‌تر بودن در مقایسه با سال قبل از قحطی، بیشتر از سال‌های عاری

منطقه، پول فراوانی در هندوستان خرج می‌کرد. رشد قیمت‌ها باعث شد که مزدبگیران از عهده خرید غذا برنایند و گرسنه بمانند.

سن استدلال کرد که به‌ویژه کشورهای مردم‌سالار باید قادر به پیشگیری از بدترین قحطی‌ها باشند. رویکرد بدیع او موجب دگرگونی باورها و نگرش به قحطی شد.

از قحطی بوده است. وی نتیجه‌گیری کرد که علت اصلی قحطی، ناکافی بودن افزایش دستمزد کارگران مزارع با آهنگی هم‌سوی تورم مواد غذایی در کلکته بوده است. هندوستان که در آن زمان زیر یوغ حکومت بریتانیا بود، دوره رونق اقتصادی‌اش را می‌گذراند زیرا دولت بریتانیا در بخشی از تکاپوی جنگی خود در آن

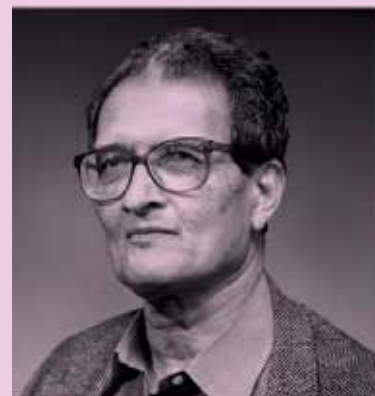
استنفورد، برکلی و کُرِنل در ایالات متحده؛ و آکسفورد و کمبریج در انگلستان تدریس کرده است. سن در سال ۱۹۹۸ جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کرد. او در سال ۲۰۰۴ به دانشگاه هاروارد رفت و در آنجا الان استاد فلسفه و اقتصاد است. سن دو بار ازدواج کرده است و چهار فرزند دارد.

آثار مهم

۱۹۷۰، انتخاب جمعی و رفاه اجتماعی
۱۹۸۱، فقر و قحطی‌ها: رساله‌ای در باب برخورداری و محرومیت
۱۹۹۹، توسعه به‌مثابه آزادی

آمارتیا سن در سال ۱۹۳۳ در سانتینیکتان -جایی در بنگال غربی هندوستان- به دنیا آمد. پدرش در دانشگاه استاد شیمی بود ولی سن تحصیل در رشته اقتصاد را برگزید و در سال ۱۹۵۳ از دانشگاه کلکته فارغ‌التحصیل شد. وی در همان سال دومین مدرک خود را از کمبریج انگلستان دریافت کرد. سن در ۲۳ سالگی به جوان‌ترین اقتصاددان ارشد در تاریخ دانشگاه جادافپور کلکته تبدیل شد. کمک‌هزینه پژوهشی که به وی داده شد، این امکان را برای او فراهم آورد تا مطالعات خود را به حوزه فلسفه نیز بسط دهد. سن در دانشگاه‌هایی در کلکته و دهلی در هندستان؛ مؤسسه فناوری ماساچوست،

آمارتیا سن



اقتصاد معاصر

۱۹۷۰ تا امروز

[REDACTED]

[REDACTED]

ادوارد پرسکات و فین کیدلند به نفع مفهوم بانک‌های مرکزی مستقل استدلال کردند.	آرتور لفر منحنی لفر را توضیح داد که نشان می‌دهد چگونه درآمدهای مالیاتی با افزایش نرخ مالیات کم می‌شوند.	اوپک که متشکل از چند کشور صادرکننده نفت است، به تحریم نفتی روی آورد و دنیا را به ورطه یک بحران اقتصادی انداخت.	جورج آکرلوف بازارها را جایی توصیف کرد که یک خریدار، اطلاعاتی بهتر از خریدار دیگر دارد و به این ترتیب شاخه جدیدی به نام اقتصاد اطلاعات را پدید آورد.
↑ ۱۹۷۷	↑ ۱۹۷۴	↑ ۱۹۷۳	↑ ۱۹۷۰

↓ ۱۹۷۹	↓ ۱۹۷۴	↓ ۱۹۷۳	↓ ۱۹۷۱
دو روان‌شناس به نام‌های ایموس تورسکی و دنیل کانمن نظریه چشم‌انداز را منتشر کردند که مبنای اقتصاد رفتاری شد.	هایمن مینسکی کلیات فرضیه بی‌ثباتی مالی خود را شرح داد که معلوم می‌کرد چگونه ثبات ممکن است به بی‌ثباتی بینجامد.	آگوستو پینوشه با کودتا قدرت را در شیلی به دست آورد و شیلی تبدیل به نخستین کشوری شد که سیاست‌های اقتصادی پول‌گرایانه را اجرا کرد.	رئیس‌جمهور ریچارد نیکسون به توصیه میلتون فریدمن، پیوند بین دلار آمریکا و قیمت طلا را گسست.

افراد جامعه و نه حکومت را در کانون تفکر اقتصادی قرار می‌داد. آن سیاست‌ها همچنین از آرای اقتصاددانانی تأثیر پذیرفته بود که کاهش نرخ مالیات‌ها را وسیله‌ای برای افزایش درآمد مالیاتی می‌دانستند.

به این ترتیب آزادسازی بازارها به اسم رمز تمام سیاست‌ها تبدیل شد. کاهش مقررات نهادهای مالی علاوه بر تسهیل فرآیند استقرار بنگاه‌ها، وام‌دهندگان را نیز قادر کرد طوری به زیاده‌روی در مهندسی مالی روی بیاورند که گویی آن وام‌ها عواید عالی و ریسک صفر دارد. طرز فکر اقتصادی در دهه ۱۹۸۰ در تمام دنیا داشت تغییر می‌کرد. اصلاحات در اتحاد جماهیر شوروی داشت به فروپاشی نهایی در بلوک شوروی منتهی می‌شد و دیدگاه‌های اقتصاددانان محافظه‌کار را تقویت می‌کرد که طبق آنها سیاست‌های سوسیالیستی اثربخش نبودند. باین حال اروپا - به استثنای انگلستان -

پول و مجال‌دادن به بازارها برای انجام‌دادن کار خودشان باشد. حرف‌های او همان بود که به پول‌گرایی معروف است.

سربر آوردن احزاب دست راستی

همزمان با کم‌رنگ‌شدن اعتبار سیاست‌های کینزی بود که احزاب دست راستی رونالد ریگان و مارگارت تاچر - دو سیاست‌مداری که از طرفداران سرسخت اقتصاد پول‌گرایانه فریدمن بودند - در ایالات متحده و بریتانیا به قدرت رسیدند. سیاست‌هایی که آن دو در دهه ۱۹۸۰ مطرح کردند، نوعی بازگشت به یک باور قدیمی، یعنی امکان دستیابی به ثبات، کارایی و رشد بازارها - در صورت واگذاشتن امور به خود بازارها - بود.

سیاست‌های اجتماعی موسوم به ریگانومیکز و تاچریسم، متأثر از فردریش هایک (ص. ۱۷۷) - اقتصاددان متولد اتریش - بود که تک‌تک

در دوره ۲۵ ساله پس از جنگ جهانی دوم، سیاست‌های کینزی که در آنها از مداخله فعالانه دولت در نظام اقتصادی طرفداری می‌شد، باعث رونق دنیای غرب گردیدند. به تعبیر هارولد مک‌میلان - نخست‌وزیر بریتانیا - «وضع مردم هیچ‌وقت آن‌قدر خوب نبود». باین حال بحران نفتی در اوائل دهه ۱۹۷۰ موجب کساد اقتصادی شد و بیکاری و تورم همزمان زیاد شدند؛ گویی الگوی کینزی دیگر جواب نمی‌داد. اقتصاددانان محافظه‌کار چند سال بود که از بازگشت به سیاست‌های بازار آزاد طرفداری می‌کردند و در آن زمان به حرف‌هایشان جدی‌تر اعتنا شد. میلتون فریدمن (ص. ۱۹۹) - اقتصاددان آمریکایی - طلا به دار مکتب شیکاگو و مخالف سرسخت افکار کینزی بود. او گفت که بهتر است به جای پرداختن به بیکاری، تورم به محل تمرکز سیاست‌های اقتصادی تبدیل شود و یگانه نقش حکومت، نظارت بر عرضه

نیکلاس ایسترن گرمایش جهانی را «بزرگ‌ترین مشکل کنش جمعی» پیش روی انسان‌ها توصیف کرد.	آلبرتو آلسینا و دنی رودریک درباره رابطه بین رشد اقتصادی و نابرابری تحقیق کردند.	آلیس آامسدن ظهور بیرهای آسیای شرقی را تشریح کرد.	میخائیل گورباچف فرآیند اصلاحات اقتصادی -معروف به پرسترویکا- را در اتحاد جماهیر شوروی آغاز کرد.
↑ ۲۰۰۶	↑ دهه ۲۰۰۰	↑ ۱۹۸۹	↑ ۱۹۸۵

↓ ۲۰۰۸	↓ ۲۰۰۵	↓ ۱۹۹۴	↓ ۱۹۸۸
بحران بانکی باعث کساد در سرتاسر جهان شد که با بیرون کشیدن پول‌ها از حساب‌های بانکی و ترکیدن حباب‌های مسکن آغاز گشت.	جفری ساکس در پایان فقر گفت که بخشودگی بدهی‌ها می‌تواند به کشورهای جهان سوم جان تازه‌ای بدهد.	رابرت فلاو و پیتر گاربر نخستین رشته از مدل‌های بحران پولی را ساختند.	اثر مریلین وورینگ با عنوان اگر زن‌ها به حساب می‌آمدند باعث شد که نگرشی مثبتی بر جنسیت در علم اقتصاد پدید آید.

شد زیرا گویی سایر کشورها به علت بدهی‌های کمر شکن و بی‌ثباتی سیاسی، از فقر گریزی نداشتند. در عین حال همان فناوری که مایه شکوفایی اقتصادی شده بود، داشت در قالب گرمایش جهانی و تغییرات اقلیمی به تهدیدی جهانی تبدیل می‌شد و رسیدگی به آن نیاز به تمهیدات بین‌المللی داشت.

چند بحران مالی پی‌درپی در نخستین دهه قرن بیست و یکم، کشورهای غربی را به لرزه درآورد و به نظر رسید که سیاست‌های بازار آزاد شکست خورده‌اند. در علم اقتصاد، بار دیگر بابت نابرابری‌ها و عواقب اجتماعی بازارهای آزاد، نگرانی احساس می‌شد. چند اقتصاددان حتی به تردید افتادند که نکند شکست بازارهای آزاد، منادی فروپاشی سرمایه‌داری باشد که کارل مارکس (ص. ۱۰۵) پیش‌بینی کرده بود. نخستین بار نبود که گویی دنیا در آستانه یک تغییر اقتصادی ژرف قرار داشت.

می‌انجامید. بعضی اقتصاددانان عقلانیت و کارایی بازار را به چالش کشیدند و ادعا کردند که مدل‌های «علمی» برای نظام اقتصادی، بر اساس دانش غلط استوار شده است: شاید مفاهیم جدید در علوم فیزیک و ریاضیات -از قبیل نظریه پیچیدگی و نظریه آشوب- به رفتار انسان بیشتر شبیه باشند و روان‌شناسی رفتارگرا بتواند اقدامات «انسان اقتصادی» را بهتر از باور متعارف اقتصاددانان به عقلانیت توضیح دهد. در همان زمان برخی کشورهای جوان‌تری در دنیا و به ویژه در آسیا در حال توسعه بودند و اصلاحات اقتصادی داشت نظام اقتصادی چین و هندوستان را دگرگون می‌ساخت. بلوک اقتصادی تازه‌ای برای رقابت با غرب در حال شکل‌گیری بود که در قالب کشورهای بریک (برزیل، روسیه، هندوستان و چین) نمایان شد. شکوفایی این قدرت‌های اقتصادی جدید باعث احیای بحث‌های قدیمی درباره اقتصاد توسعه

در برابر آن چرخش آمریکایی از کینز به فریدمن، مقاومت می‌کرد و فقط به تدریج بود که سیاست‌های اقتصادی آزادانه‌تر در حوزه بازار رادریک گرفت.

بازنگری درباره بازارهای آزاد

گرچه جریان اصلی اقتصاد و آزادسازی بازارها شاید در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به کارآمدتر شدن بازارها کمک کرده باشند، برخی اقتصاددانان تردید داشته‌اند که چنین سیاست‌هایی پایدار باشند. هایمن مینسکی (ص. ۳۰۱) که از اقتصاددانان آمریکایی بود، خیلی پیش از آن در سال ۱۹۷۴ درباره ناپایداری ذاتی نهادهای مالی هشدار داده بود. تشدید چرخه‌های «رونق و افول» ظاهراً مهر تأییدی بر نگرانی‌های او بود. کاهش مقررات موجب تشویق به استقراض پرریسک شد که سپس به ورشکستگی بنگاه‌ها و بانک‌ها

در این زمینه

کانون بحث
بانکداری و تأمین مالیمتفکران اصلی
فیشربلک (۱۹۳۸-۱۹۹۵)
مایرون شولز (۱۹۴۱-)پیش از آنها
۱۹۰۰، لویی باشلیه - ریاضی‌دان
فرانسوی - اثبات کرد که قیمت‌های سهام
از یک فرآیند سازگار ولی تصادفی پیروی
می‌کنند.۱۹۵۲، هری مارکوویتز - اقتصاددان
آمریکایی - بر اساس متنوع‌سازی ریسک،
روشی برای ساختن سبد بهینه دارایی‌ها
ارائه کرد.دهه ۱۹۶۰، مدل قیمت‌گذاری
دارایی‌های سرمایه‌ای (CAPM) ساخته
شد تا نرخ صحیح بازده دارایی مالی را
تعیین کند.پس از آنها
دهه ۱۹۹۰، آماره ارزش در معرض
ریسک (VaR) ساخته شد تا ریسک یا
زیان موجود در یک سبد دارایی را بسنجد.
اواخر دهه ۲۰۰۰، فروپاشی بازارهای
مالی جهان رخ داد.

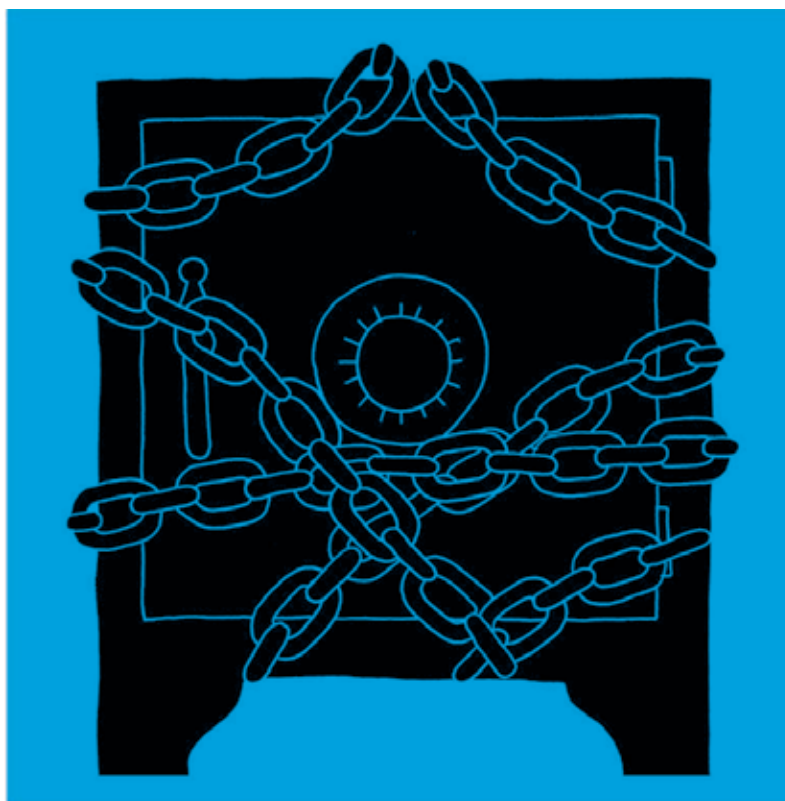
سال‌های پس از جنگ سایه انداخته بود، با انتقادهای فکری فراوان روبرو بود. بازارهای مالی که از دهه ۱۹۳۰ با مقررات سخت‌گیرانه روبرو بودند، برای کاستن از محدودیت‌ها در مسیر فعالیتشان فشار می‌آوردند. این محدودیت‌ها در نهایت در سال ۱۹۷۲ وقتی لغو شدند که به «بورس بازرگانی شیکاگو» اجازه داده شد تا نخستین پذیره‌نویسی قراردادهای مشتق برای نرخ‌های ارز را انجام دهد.

تراز پرداخت‌ها موجب طرفداری از برقراری نرخ‌های ارز آزاد شناور شد. رئیس‌جمهور ریچارد نیکسون در سال ۱۹۷۱ گام قاطعانه‌ای برداشت: او رابطه دلار و طلا را یک‌جانبه لغو کرد و به کل نظام برتون وودز پایان داد. در همان زمان نظام اقتصادی بسیاری از کشورها با تورم فزاینده مداوم دست‌وپنجه نرم می‌کرد. کینزگرایی (صص. ۱۶۱-۱۵۴) یعنی همان تفکر اقتصادی که بر اقتصاد

در خلال دهه ۱۹۶۰ مبنای نهادی پسا جنگ به‌طور مداوم تخریب شد. نظام برتون وودز (صص. ۱۸۷-۱۸۶) برای نرخ‌های ارز ثابت در برابر دلار ایالات متحده - که آن نیز به یک نرخ ثابت در ازای طلا گره خورده بود - در حال به‌زانو در آمدن بود. ایالات متحده کسری‌های پی‌درپی تجاری (مازاد واردات در مقایسه با صادرات) داشت و در نقاط دیگر دنیا هم بحران عودکننده

سرمایه‌گذاری بدون ریسک ممکن است

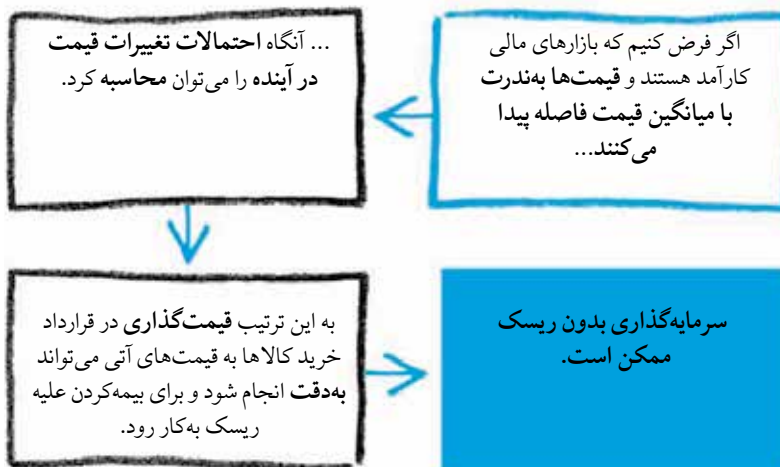
مهندسی مالی



همچنین ببینید: خدمات مالی ۲۹-۲۶. شرکت‌های عمومی ۳۸. ریسک و نااطمینانی ۱۶۳-۱۶۲. اقتصاد رفتاری ۲۶۹-۲۶۶. بازارهای کارآمد ۲۷۲. بحران‌های مالی ۳۰۱-۲۹۶.

رها کردن دارایی‌ها
قراردادهای مشتق یکسان‌سازی شده‌اند و به این ترتیب مثل هر کالای دیگر در بازار خرید و فروش می‌شوند. نخستین معامله اوراق مشتق کشاورزی در سال ۱۸۶۴ در هیئت تجارت شیکاگو رخ داد. با این حال امکان سفته‌بازی که در تمام ابزارهای مشتق وجود دارد، بارها ممنوعیت آنها را به دنبال داشت. قراردادهای «تسویه نقدی» نگرانی‌های جدی پدید آورده بودند. آنها قراردادهای مشتقی بودند که تحویل دارایی‌های موضوع قرارداد در آنها در تاریخ مشخصی رخ نمی‌داد و به جای تحویل دارایی می‌شد از پول نقد استفاده کرد. به این ترتیب تمام پیوندهای حقیقی بین محصول مورد نظر و ابزار مشتق از میان می‌رفت و احتمال رفتارهای سفته‌بازانه محض بسیار زیاد می‌شد.

کاهش مقررات
پی‌بردن به این امکان بالقوه سفته‌بازی باعث شد که دولت‌ها



قیمت قرارداد سلف باشد، سود آسانی برای فروشنده به بار می‌آورد. البته اگر قیمت بازار بیش از قیمت سلف باشد، فروشنده زیان خواهد دید. علاوه بر این چون قراردادهای مشتق شامل پرداخت بابت کالاها یا دارایی‌های حقیقی نیستند بلکه فقط حق خرید آن کالاها در آینده را ایجاد می‌کنند، سوداگران را قادر می‌سازند که به معاملات هنگفت روی بیاورند. ابزارهای مشتق، به سوداگران «اهرم مالی» می‌دهد تا بتوانند «بزرگ‌تر از جیب خود معامله کنند».

قراردادهای آتی
ابزارهای مشتق قرن‌هاست که وجود داشته‌اند. هر ابزار مشتق قراردادی است که به‌طور مستقیم برای یک کالا نوشته نمی‌شود، بلکه به برخی مشخصه‌های آن مربوط است. مثلاً یکی از انواع معمول قراردادهای مشتق، قرارداد «سلف» است که قیمت و تاریخ آتی تحویل یک کالا -مانند قهوه- را نشان می‌دهد. این ترتیبات از آن‌رو مفید هستند که تولیدکننده را قادر می‌سازند تا مشتری خود را -صرف‌نظر از وضعیت تولید و برداشت محصولات کشاورزی-

به یک قیمت مشخص در آینده پایبند سازد. ابزارهای مشتق با هدف کاستن از ریسک و بیمه برای آینده پدید آمدند که اصطلاحاً به آن «پوشش ریسک» [مصون‌سازی] گفته می‌شود. با این حال قرارداد مشتق می‌تواند کارکرد متفاوت دیگری هم داشته باشد، یعنی به جای بیمه برای آینده، به قمار برای آینده تبدیل شود. قرارداد سلف به تحویل کالاها به قیمت مشخص در تاریخ مشخص گره خورده است. ولی اگر قیمت فوری بازار («قیمت نقدی») در آن تاریخ کمتر از



قیمت برنج ممکن است با تغییرات آب‌وهوا تغییر کند. قرارداد سلف که در آن یک طرف می‌پذیرد برنج را در تاریخ مشخص به قیمت مشخص بخرد، کشاورز را از قدرت مدیریت ریسک برخوردار می‌کند.



قراردادهای اختیار معامله نوعی ابزار مشتق هستند که فرد را از اختیار خرید یا فروش چیزی از قبیل قهوه در تاریخ مشخص و به قیمت مشخص برخوردار می‌کنند. اجرای اختیار معامله الزامی نیست.

محدودیت‌های سخت‌گیرانه‌ای را به اجرا درآورند. ابزارهای مشتق با تسویه نقدی از دهه ۱۹۳۰ در ایالات متحده در قالب قمار و نه سرمایه‌گذاری طبقه‌بندی شدند و اکیداً مشمول نظارت قرار گرفتند. مبادله این ابزارها در بورس‌های سهام هم ممنوع شد. با این حال پس از فروپاشی نظام ارز ثابت در سال ۱۹۷۱ به سرعت ضرورت پوشش ریسک نرخ‌های ارز شناور و بی‌ثبات آشکار شد. به این ترتیب محدودیت‌های قبلی رفع شدند و ابزارهای مشتق به سرعت گسترش یافتند.

بسط ابزارهای مشتق زمینه‌ای یک مشکل حاد را فراهم کرد. چون این ابزارها قراردادهای بسیار پیچیده‌ای بودند، روش مطمئنی برای قیمت‌گذاری دقیق آنها وجود نداشت.

حتی یک اختیار معامله ساده - یعنی حق و نه مبادله واقعی فلان کالا در قیمت و تاریخ مشخص در آینده - قیمتی داشت که با چندین عامل از قبیل قیمت جاری دارایی، فرصت باقیمانده تا ضرب‌الاجل اختیار معامله و تغییرات انتظاری قیمت‌ها تعیین می‌شد. مشکل ساختن قاعده ریاضیاتی برای این موضوع بالأخره در سال ۱۹۷۳ به دست دو اقتصاددان آمریکایی به نام میرون شولز و فیشر بلک حل شد و سپس در همان سال با زحمات امریکایی دیگری به نام رابرت سی. مerton بسط یافت.

این اقتصاددانان بر اساس چند فرض و مشاهده در بازارهای مالی توانستند مشکل را ساده کنند. آنها ابتدا از قاعده «منع آریتراز» [عدم خرید و فروش همزمان در دو بازار مختلف] استفاده کردند. به این ترتیب قیمت‌ها در یک بازار سالم مالی، نمایانگر تمام اطلاعات موجود هستند. پس قیمت سهام در هر مورد نشانگر ارزش فعلی آن شرکت و انتظار معامله‌کنندگان از قیمت آینده آن است. به این ترتیب امکان رسیدن به سود تضمینی از راه مصون‌سازی علیه ریسک آتی وجود ندارد زیرا قیمت‌ها از قبل واجد تمام اطلاعاتی بوده‌اند که پوشش ریسک بر اساس آنها انجام شده است. دومین فرض از این قرار بود: همواره می‌توان قرارداد اختیار معامله‌ای تنظیم کرد که تمام و کمال نمایانگر فلان ترکیب سبد دارایی‌ها باشد. به عبارتی هر ترکیب بالقوه از سبد دارایی‌ها را که بتوان گرده‌آوری کرد، می‌توان به‌خوبی با اختیارهای معامله، از ریسک مصون داشت. پس کل ریسک با چنین بیمه‌ای از میان می‌رود.

سوم اینکه آنها فرض کردند گرچه قیمت دارایی‌ها با گذر زمان به شکل تصادفی نوسان می‌کند، نوسان قیمت‌ها به شکلی منظم - معروف به توزیع «نرمال» - رخ می‌دهد. از این فرض چنین برمی‌آید که تغییر قیمت‌ها به‌طور کلی چندان متفاوت از تغییرات کوتاه‌مدت آنها نیست. بلک، شولز و مerton با این فرض‌ها توانستند یک مدل مطمئن ریاضیاتی برای قیمت‌گذاری یک قرارداد اختیار معامله متعارف بسازند که مبتنی بر تغییرات قیمت دارایی مورد نظر بود. به این ترتیب می‌شد قراردادهای مشتق را که روزگاری ابزارهای نامطمئنی به نظر می‌رسیدند، در مقیاس بزرگ با فناوری رایانه‌ای پردازش کرد. آن مدل راه را برای رشد چشمگیر معاملات مشتق باز کرد.

مدل قیمت‌گذاری اختیار معامله که بلک، شولز و مerton ساختند، راه کاملاً جدیدی برای اندیشیدن درباره بازارهای مالی باز کرد. آن مدل را حتی می‌شد در جهت معکوس اجرا کرد. قیمت‌های موجود برای اختیار معامله را می‌شد به‌مثابه بازخورد معکوس به آن مدل داد تا «ناپایداری‌های نهفته» را آشکار سازد. به این ترتیب روش تازه‌ای برای مدیریت ریسک پدید



اگر عمق متوسط رودخانه‌ای یک متر است، خطر گذشتن از آن را نپذیرید.

نیکلاس طالب



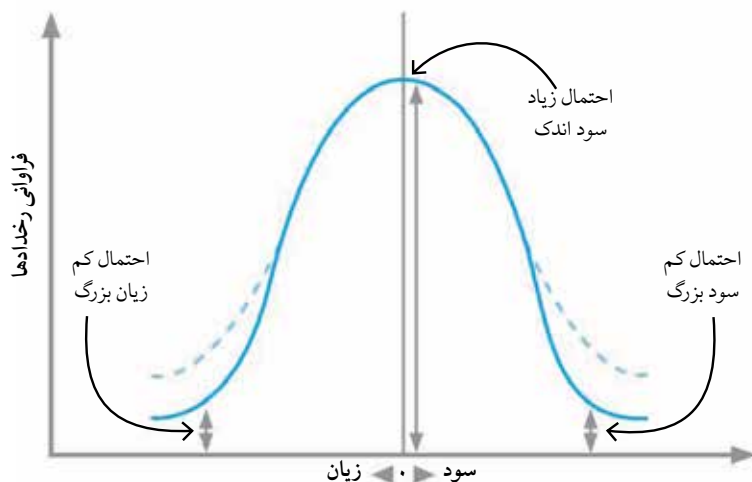
ریسک کم و بازده زیاد

نیکلاس طالب، اقتصاددان لبنانی-آمریکایی، می‌گوید مدل‌های ظاهراً بسیار پیچیده مالی، با کمتر از واقع برآورد کردن ریسک تغییرات شدید قیمت‌ها، سرمایه‌گذاران را بیش از اندازه به پذیرفتن ریسک‌های واقعی ترغیب کردند. «تعهدات بدهی وثیقه‌دار» (CDOs) بهترین مصداق این واقعیت هستند. این تعهدات ابزارهای مالی هستند که با انتشار سهام خود پول درمی‌آورند در حالی که هنوز آن پول را در ترکیبی از دارایی‌ها از قبیل وام‌ها سرمایه‌گذاری نکرده‌اند. تعهدات بدهی وثیقه‌دار بودند که هم موجب پذیرش ریسک وام‌های مسکن بی‌کیفیت (کمتر از بهینه) شدند که احتمال نکول آنها خیلی زیاد بود، و هم این وام‌ها را با بدهی‌های باکیفیت از قبیل اوراق خزانه‌داری ایالات متحده در هم آمیختند. آن ابزارها در ظاهر ریسک اندک و بازده زیاد داشتند. ولی چنان برداشتی مبتنی بر فرضی بود که ریسک ترکیبی نکول در این ابزارها از یک توزیع نرمال پیروی می‌کند و ثبات دارد. وقتی تعداد نکول در وام‌های بی‌کیفیت مسکن رو به فزونی گذاشت، معلوم شد که این فرض برقرار نیست و بازار عظیم تعهد بدهی وثیقه‌دار فروپاشید.



قوهای سیاه خیلی کمیاب هستند ولی در وجود آنها تردیدی نیست. نیکلاس طالب تحولات به‌شدت غیرمنتظره و حاد بازار را «رخدادهای قوی سیاه» نامید.

بانک‌ها در سال‌های منتهی به فروپاشی سال ۲۰۰۸ فرض می‌کردند که توزیع ریسک سرمایه‌گذاری از الگوی «توزیع نرمال» (رنگ آبی) پیروی می‌کند که در آن احتمال رسیدن به سود اندک خیلی زیاد است و احتمال رسیدن به سود یا زیان بزرگ، بسیار کم است. با این حال ریسک سرمایه‌گذاری در عمل از الگوی دیگری (خطوط نقطه چین) پیروی می‌کند که رخدادهای غیرمنتظره در آن بسیار محتمل‌تر هستند.



پس بنگاه‌ها شیوه‌های تازه مطمئن و سودآوری برای اداره ریسک‌های وام‌دهی خود در دست داشتند.

در سپتامبر ۲۰۰۸ که بانک سرمایه‌گذاری برادران لمان در ایالات متحده اعلام ورشکستگی کرد، آشکار شده بود که چنان رشدی در بازار مشتق، عواقب ویرانگری دارد. مهم‌ترین ایراد به مدل‌های محاسباتی، فرض توزیع نرمال بود: مفهومی که گویی اکثر قیمت‌ها همچون خوشه‌ای حول میانگین قرار می‌گیرند و تغییرات قیمتی شدید، نادر است. با این حال چنین ادعایی حتی از سال ۱۹۶۳ نقد شده و بنوا مندلبرات -ریاضی‌دان فرانسوی- در آن سال گفت که تغییرات شدید قیمت‌ها بسیار پُرشمارتر از حد انتظار بوده‌اند.

پس از فروپاشی سال ۲۰۰۸ در این مدل‌ها بازنگری شد. اقتصاددانان رفتاری (صص. ۲۶۹-۲۶۶) و فیزیک‌اقتصاددانان از آن پس از مدل‌ها و فنون آماری اقتباس‌شده از علم فیزیک استفاده کرده‌اند تا بازارهای مالی و ریسک را بهتر بشناسند.

آمد: به جای معامله کردن بر اساس قیمت‌ها یا قیمت‌های انتظاری، می‌شد سببی از دارایی‌ها را به‌طور مستقیم برحسب میزان ریسک آنها -که در قیمت بازاری‌شان نهفته بود- کنار هم چید. پس خود ریسک نیز که با الگوهای ریاضیاتی تشریح می‌شد، امکان خرید و فروش و مدیریت پیدا کرد.

فروپاشی سال ۲۰۰۸

آن انفجار نوآورانه در حوزه مالی که به پشتوانه ریاضیات پیشرفته و قدرت روزافزون محاسبات رایانه‌ای ممکن گردید، به مدت چند دهه انگیزه‌های جدی برای گسترش فوق‌العاده بازارهای مالی فراهم کرد. بازار جهانی ابزارهای مشتق از مقادیر ناچیز در دهه ۱۹۷۰، با رشد میانگین سالانه ۲۴ درصدی تا سال ۲۰۰۸ به ۵۹۶ تریلیون دلار رسید که حدود ۲۰ برابر تولید ناخالص داخلی جهانی در آن سال بود. کاربرد ابزارهای مشتق به‌شکل فزاینده‌ای رشد کرد زیرا از آن

در این زمینه

کانون بحث
تصمیم‌گیری

متفکران اصلی
ایموس تورسکی (۱۹۳۷-۱۹۹۶)
دنیل کانمن (۱۹۳۴-)

پیش از آنها
دهه ۱۹۴۰، هربرت سایمون-اقتصاددان
آمریکایی- ادعا کرد که تصمیم عقلانی
به‌تنهایی تصمیم‌گیری انسان را تبیین
نمی‌کند.
۱۹۵۳، موریس آله -اقتصاددان
فرانسوی- نظریه مطلوبیت انتظاری را
نقد کرد و گفت که تصمیم‌های انسان در
زندگی روزمره همیشه به‌صورت عقلانی
اتخاذ نمی‌شوند.

پس از آنها
۱۹۹۰، اقتصاددانان آلمانی به نام‌های
آندری اشلیفر و لارنس سامرز نشان دادند
که تصمیم‌های غیرعقلانی ممکن است بر
قیمت‌ها اثر بگذارند.
۲۰۰۸، دن آریلی -روانشناس و
اقتصاددان آمریکایی- کتاب غیرعقلانی
قابل پیش‌بینی را منتشر کرد تا نشان دهد
که غیرعقلانی بودن هم الگوهایی دارد.

دو روان‌شناس اسرائیلی-آمریکایی به نام‌های ایموس تورسکی و دنیل کانمن شروع شد. آن دو به روان‌شناسی دخیل در تصمیم‌گیری انسان‌ها دقت کردند و برای فرضیه‌های خود از پشتوانه مثال‌های تجربی کمک گرفتند. مقاله اصلی آنها به نام نظریه چشم‌انداز: تحلیل تصمیم‌گیری در شرایط ریسک، رئوس کلی نظریه‌ای را دربر داشت که آغاز شاخه جدیدی از پژوهش‌ها به نام اقتصاد رفتاری

انسان‌ها تمام و کمال عقلانی نیستند

اقتصاد رفتاری



تصمیم‌گیری در هر دو موقعیت اطمینان و نااطمینانی صادق است. آنها مفهوم تصمیم‌گیری عقلانی را در قالب نظریه مطلوبیت نهایی تدوین کردند (صص. ۱۶۳-۱۶۲). با این حال مردم در عمل اغلب انتخاب‌های غیرعقلانی انجام می‌دهند که بهترین نتیجه را عایدشان نمی‌کند و حتی شاید به بخت ایشان لطمه بزنند. پژوهش‌های اولیه درباره این رفتارهای غریب در سال ۱۹۷۹ با کارهای

نظریه اقتصادی متعارف تا دهه ۱۹۸۰ در سلطه مفهوم «انسان اقتصادی عقلانی» (صص. ۵۳-۵۲) بود. تک‌تک انسان‌ها همچون عواملی در نظر گرفته می‌شدند که در تمام تصمیم‌ها عاقلانه رفتار می‌کردند، منافع و هزینه‌های هر تصمیم برای خودشان را سبک‌سنگین می‌کردند و در نهایت طوری تصمیم می‌گرفتند که بهترین نتیجه را برای‌شان به بار بیاورد. اقتصاددانان گمان می‌کردند که این شیوه

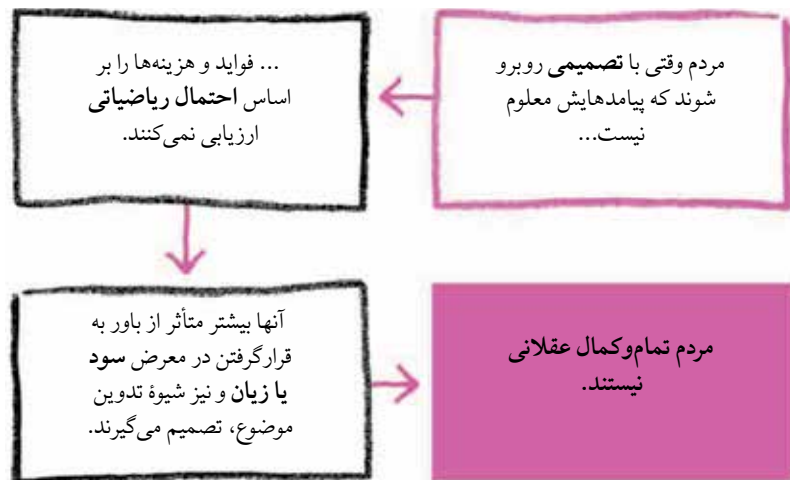
همچنین ببینید: انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. حباب‌های اقتصادی ۹۹-۹۸. ریسک و نااطمینانی ۱۶۳-۱۶۲. تصمیم‌گیری غیرعقلانی ۱۹۴-۱۹۵. تناقض‌نماها در تصمیم‌گیری ۲۴۹-۲۴۸.

ریسک‌ها را بپذیرند، یعنی ریسک را با هدف دست‌یافتن به سود برنمی‌گزینند. مثلاً کاهش مطلوبیت ناشی از زیان ۱۰ دلاری ظاهراً بیش از افزایش مطلوبیت ناشی از سود ۱۰ دلاری است.

این شگفتی‌های رفتاری نشان می‌دهد که شیوه‌ارائه گزینه‌ها - حتی وقتی نتایج نهایی یکسان باشند - بر تصمیم‌های مردم اثر می‌گذارد. مثلاً وضعیت را در نظر بگیرید که پیش‌بینی می‌شود فلان بیماری باعث مرگ ۶۰۰ نفر شود. دو برنامه برای مقابله با این بیماری وجود دارد: الف که ۲۰۰ نفر را نجات می‌دهد و ب که ۶۰۰ نفر را به احتمال یک‌سوم نجات می‌دهد و به احتمال دو‌سوم هیچ‌کس را نجات نمی‌دهد. وقتی مشکل به این شکل به مردم معرفی شود، اکثریت مردم رفتاری ریسک‌گریز از خود نشان می‌دهند و نجات قطعی ۲۰۰ انسان را انتخاب می‌کنند. ولی اگر مسئله به شیوه دیگری بیان گردد و به مردم گفته شود بین ج که مرگ حتمی ۴۰۰ نفر و دال که احتمال یک‌سوم برای مرگ هیچ‌کس یا احتمال دو‌سوم برای مرگ ۶۰۰ نفر است، یکی را برگزینند، آنها



دولتی که می‌خواهد مردم را به واکسن‌زدن تشویق کند، باید بر افزایش احتمال مرگ در اثر واکسن‌نزدن تأکید کند. نفرت مردم از باخت، بیش از شوق آنها به بُرد است.



همان افراد بین انتخاب زیان قطعی ۱۰۰۰ دلاری و زیان احتمالی ۲۵۰۰ دلاری با احتمال ۵۰ درصد (وزیان صفر با احتمال ۵۰ درصد) پیشنهاد دادند. در این حالت افرادی که در آزمایش قبلی گزینه مطمئن ۱۰۰۰ دلاری را برگزیدند، در قمار بین زیان صفر و زیان بزرگ، حالت پُریسک‌تر را انتخاب کردند. این رفتار به ریسک‌پذیری معروف است.

در رویکرد اقتصادی متعارف به تصمیم‌گیری در شرایط نااطمینانی فرض می‌شد که هر فرد در یکی از دسته‌های ریسک‌گریز، ریسک‌پذیر یا خنثی جای می‌گیرد و این ترجیحات درباره ریسک است که تعیین می‌کند آیا وی با ریسکی که ممکن است به زیان یا سود بینجامد، روبرو خواهد شد یا خیر. باین حال تورسکی و کانمن دریافتند که افراد در رویارویی با منفعت، ریسک‌گریز و در رویارویی با زیان، ریسک‌پذیر هستند؛ به عبارتی ظاهراً ماهیت ترجیحات فرد تغییر می‌کند. تحقیقات آنها نشان داد که مردم «زیان‌گریز» هستند و به این دلیل می‌خواهند برای گریز از زیان‌کردن،

شد. هدف اقتصاد رفتاری این است که نظریه‌های اقتصاددانان درباره تصمیم‌گیری به لحاظ روان‌شناختی واقع‌گرایانه‌تر باشد.

سروکارداشتن با ریسک

تورسکی و کانمن دریافتند که مردم معمولاً - به ویژه وقتی پیامد رفتارها نامشخص باشد - فروض رفتاری متعارف اقتصاددانان را نقض می‌کنند. معلوم شد که رفتار مردم خیلی از منفعت‌جویی عقلانی دور است، متأثر از شیوه‌های ارائه موضوع تصمیم‌گیری است و واکنش آنها نظریه متعارف را نقض می‌کند. اقتصاددانان مدت‌ها بود که دریافته بودند مردم اغلب «ریسک‌گریز» هستند. مثلاً اگر به کسی گزینه انتخاب بین دریافت قطعی مبلغ ۱۰۰۰ دلاری و دریافت مبلغ ۲۵۰۰ دلاری با احتمال ۵۰ درصدی داده شود، مردم بیشتر گزینه تضمینی ۱۰۰۰ دلاری را برمی‌گزینند، درحالی‌که میانگین انتظاری گزینه دوم (غیرقطعی) ۱۲۵۰ دلار است. روان‌شناسان وضعیت مخالف را نیز شبیه‌سازی کردند و به

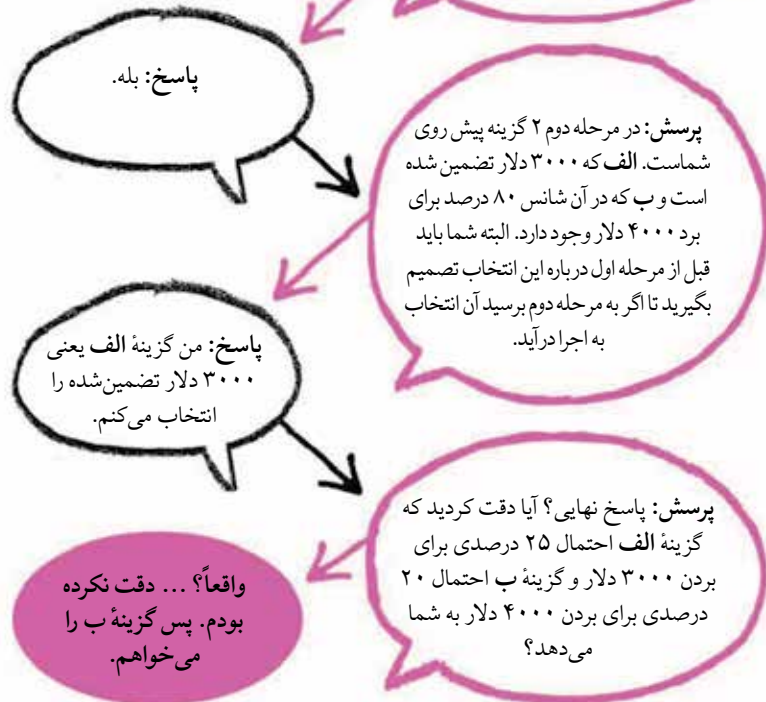
ذهنی برای از دست دادن چیزی ارزش ذهنی بیشتری قائل می‌شویم تا برای به دست آوردن آن، یعنی از دست دادن ۱۰ دلار دردناک‌تر از لذت کسب ۱۰ دلار است.

چنین گرایشی به زیان‌گریزی را می‌توان این‌گونه هم تعبیر کرد: وقتی انتخاب‌های مربوط به تغییر، طوری تدوین شوند که پیامدهایشان ناخوشایند به نظر برسند، مردم به احتمال بیشتری آن تغییر را به چشم یک دردسر نگاه خواهند کرد. وقوف به این نکته می‌تواند برای اثرگذاری بر مردم به کار گرفته شود. مثلاً اگر دولتی بخواهد مردم را به پذیرش چیزی ترغیب کند، در صورت تأکید بر منافع خوشایند در آن امر، احتمال موفقیتش بیشتر خواهد شد. ولی اگر بخواهد مردم را از چیزی گریزان سازد، تمرکز بر آنچه مردم از دست خواهند داد، مؤثرتر است.

فرآیندها و پیامدها

کانمن و تورسکی همچنین نشان دادند فرآیند شکل‌گیری تصمیم‌ها ممکن است حتی وقتی بر نتیجه نهایی اثر نمی‌گذارد، بر انتخاب‌ها اثر بگذارد.

انتخاب‌های مردم در بازی‌های چندمرحله‌ای به شیوه تدوین موضوع وابسته است. اگر ذهن آنها (مثل مرحله اول این مثال) به چشم‌پوشی از عواملی کشاننده شود که در هر دو گزینه مشترک هستند، امکان دارد که آنان انتخاب‌های ناسازگاری انجام دهند.



است. با این حال مردم (با شرح دوم) گزینه‌ای را ترجیح می‌دهند که قمار بزرگ‌تری دارد. مردم بیشتر مایل هستند برای جلوگیری از مرگ (زیان) به ریسک روی بیاورند تا اینکه بخواهند جان کسی را با روی آوردن به ریسک نجات دهند (سود). ما از لحاظ

گزینه پُریسک یعنی دال را انتخاب می‌کنند.

البته پیامدهای نهایی هر دو این حالت‌ها یکی است: در هر کدام از الف و ج با مرگ قطعی ۴۰۰ نفر روبرو می‌شویم و در ب و دال هم پیامد مورد انتظار، فوت ۴۰۰ نفر

اقتصاد رفتاری در عمل

روان‌شناختی در مقایسه با عامل اقتصادی محض یعنی نرخ بهره میسر می‌شد. در آن آزمایش معلوم شد که نرخ بهره سومین عامل مهم در انگیزش تقاضای وام است و گنجاندن تصویر یک کارمند زن در بازاریابی وام، به اندازه ۵ درصد کاستن از نرخ بهره اثر داشت. نتیجه حیرت‌آوری بود: شناسایی عوامل روان‌شناختی در انگیزش تقاضای وام، بسیار ارزان‌تر از کاهش نرخ بهره تمام می‌شد.

داد تا با اجرای یک آزمایش بفهمند کدام راهکار برای بانک سودمندتر است. آنها ۵۰ هزار نامه برای دعوت به اخذ وام ارسال کردند که نرخ‌های بهره مختلف و کم و زیاد داشت. در آن نامه‌ها همچنین تصاویر کارکنان و جدول پیچیده‌ای از احتمال‌های دریافت جایزه در صورت پرکردن فرم درخواست درج شده بود.

بازاریابی مشتریانی که پاسخ داده بودند، امکان استخراج داده‌های مقداری درباره آثار عوامل

شاخه جدید اقتصاد رفتاری راه‌های جدیدی برای اداره کسب‌وکارها پیش روی بنگاه‌ها قرار داده است. گروهی از اقتصاددانان در سال ۲۰۰۶ آزمایشی را برای یکی از بانک‌های آفریقای جنوبی طراحی کردند که می‌خواست وام‌های بیشتری به مشتریان بدهد. اقتصاددانان متعارف به بانک‌ها پیشنهاد می‌کنند که برای تحریک تقاضای وام، به کاهش نرخ‌های بهره خود روی بیاورند. با این حال بانک به اقتصاددانان مجال



یک دلال بازار سیاه در حال فروش نقدی بلیت ورزشی است. مبلغی که خریدار و فروشنده برای بلیت در نظر دارند، فقط به مطلوبیت ذهنی آن مربوط نیست بلکه به عواملی دیگر مانند چگونگی دست‌یافتن فروشنده به آن بلیت نیز بستگی دارد.

بگیرند، ولی حاضر نیستند همان سفر را برای ۵ دلار تخفیف‌گرفتن روی یک تلویزیون ۴۰۰ دلاری انجام دهند، درحالی‌که خالص ثروت ایشان در هر دو حالت به یک اندازه متأثر می‌شود. زیان‌گریزی همچنین به ما «اثر برخورداری» را توضیح می‌دهد: مردم وقتی مالک چیزی باشند و نخواهند آن را از دست بدهند، در مقایسه با قبل از مالک شدن آن - زمانی که آن چیز فقط یک «منفعت بالقوه» محسوب می‌شود - قیمت بیشتری روی آن می‌گذارند.

اقتصاد رفتاری برای آشنایی ما با نظام اقتصادی بسیار اهمیت دارد و واقع‌گرایی روان‌شناختی را در اقتصاد امروزی وارد کرده است. نظریه چشم‌انداز برای نخستین بار ثابت کرد که مردم صرفاً ماشین‌های عقلانی تمام‌وکمال نیستند. پیامدهای جنبی چنین درکی - برای نظریه‌پردازی اقتصادی و سیاست‌گذاری دولتی - بسیار دامنه‌دار است. مثلاً القای حس مالکیت در مردم ممکن است به شدت بر مراقبت و دغدغه آنها درباره موضوع آن مالکیت اثر بگذارد.

با پی‌بردن به شیوه تصمیم‌گیری مردم می‌توانند بر اثربخشی بازاریابی محصولات خود بیفزایند. یک مصداق خوب از این اثرگذاری، تبلیغات داخل فروشگاه‌هاست که «تخفیف‌های چشمگیر» را برای کالاهایی در نظر می‌گیرند که از ابتدا با قیمت‌های زیاده‌ازحد عرضه شده‌اند.

نظریه چشم‌انداز ملاحظات جانبی متعددی برای انواع تصمیم‌گیری‌های اقتصادی معمول دارد. مثلاً این نظریه توضیح می‌دهد که چرا مردم به آن سوی شهر سفر می‌کنند تا برای یک دی‌وی‌دی ۱۵ دلاری، ۵ دلار تخفیف

مثلاً یک بازی دومرحله‌ای را در نظر بگیرید که به هر بازیکن در صورتی که به مرحله دوم برسد، دو گزینه پیشنهاد می‌شود. باین حال او باید پیش از مرحله اول گزینه‌ها را برگزیند. مثالی از این بازی را در صفحه قبل آورده‌ایم. اکثر مردم در این بازی دومرحله‌ای، گزینه تضمینی ۳۰۰۰ دلاری را انتخاب می‌کنند. باوجود این وقتی تصمیم‌گیری را به بازیکن طوری نشان دهیم که گویی یک انتخاب پیوسته بین احتمال کمتر برای برد ۴۰۰۰ دلار و احتمال بیشتر برای برد ۳۰۰۰ دلار است، اکثر مردم بخت کوچک‌تر برای پول بزرگ‌تر را انتخاب می‌کنند. چرا تصمیم آنها تغییر کرده است؟ مردم در فرآیندهای دومرحله‌ای از مرحله اول صرف‌نظر می‌کنند زیرا مرحله اول در هر دو نتیجه مشترک است. آنها گزینه‌ها را به‌مثابه نوعی انتخاب بین بُرد تضمینی و صرفاً شانس یک بُرد می‌بینند، حتی وقتی که احتمال آن موارد با گذر از مرحله اول تغییر کرده باشد. چنین رفتاری در تضاد با عقلانیت اقتصادی متعارف است که تصمیم‌گیری‌هایش فقط متأثر از پیامدهای نهایی هستند.

پایان کار انسان عقلانی؟

نکته آموزنده اصلی در این رهیافت - که نفرت ما از باختن بیش از شوق ما به بردن است و ما سود و زیان را در مقتضای محیط تفسیر می‌کنیم - به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چرا مردم تصمیم‌هایی می‌گیرند که با نظریه مطلوبیت یا مفهوم کلی «انسان اقتصادی عقلانی» سازگار نیست. این نظریه سنگ بنای اقتصاد رفتاری است و علاوه بر این آثار دامنه‌داری بر بازاریابی و تبلیغات دارد. بازاریاب‌ها

“

گاهی می‌بینیم که وقتی چارچوب تدوین مسئله را عوض می‌کنیم، جذابیت نسبی گزینه‌ها تغییر می‌کند.

ایموس تورسکی
دنیل کانمن

”

کاهش نرخ مالیات‌ها می‌تواند بر درآمد مالیاتی بیفزاید

مالیات‌ستانی و انگیزه‌های اقتصادی



بخش از نظام اقتصادی است که به تولید و عرضه مشغول است و در مقابل طرف تقاضا قرار می‌گیرد که کالاها را می‌خرد. اقتصاددانان طرف عرضه می‌گویند که بهترین شیوه رسیدن به رشد اقتصادی، بهبود اوضاع طرف عرضه، خلاص کردن شرکت‌ها از مقررات دست‌وپاگیر، کاهش بارانه‌ها و دست برداشتن از نرخ‌های مالیاتی گزاف است.

از مالیات تا پناهگاه‌های مالیاتی

بحث‌های درآمدی درباره کاهش نرخ مالیات را آرتور لفر - اقتصاددان

عقل سلیم به ما می‌گوید که اگر دولت بخواهد پول بیشتری برای خرج کردن در خدمات عمومی به دست آورد، باید مالیات‌ها را -هرچقدر هم که به مذاق مردم ناخوشایند باشد- افزایش دهد. به همین ترتیب به نظر می‌رسد که کاهش مالیات‌ها به معنای کم شدن خدمات عمومی است. با این حال برخی اقتصاددانان گفته‌اند که گاهی چنین نیست و کاهش نرخ مالیات‌ها ممکن است به افزایش درآمد مالیاتی دولت بینجامد.

اقتصاددانان «طرف عرضه» در دهه ۱۹۸۰ چنین نظری داشتند. طرف عرضه همان

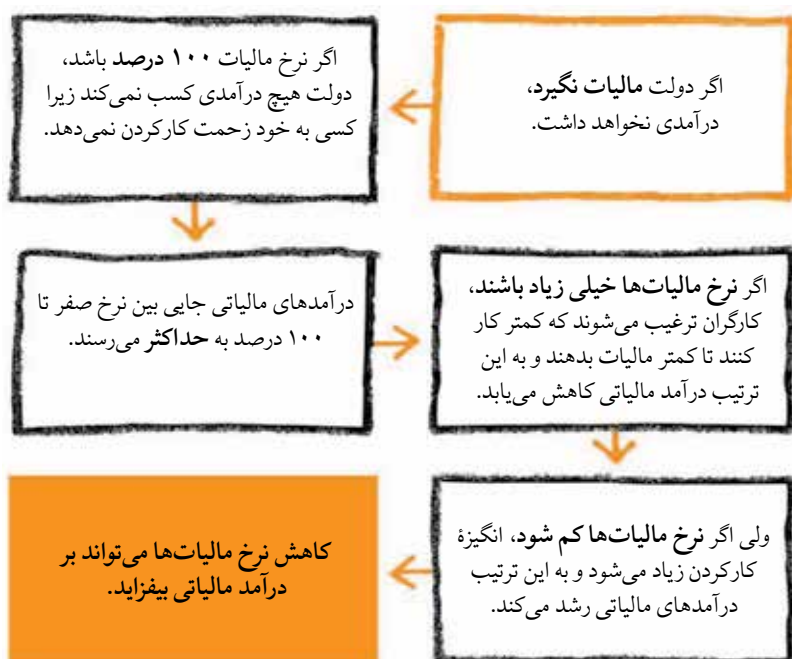
در این زمینه

کانون بحث
سیاست اقتصادی

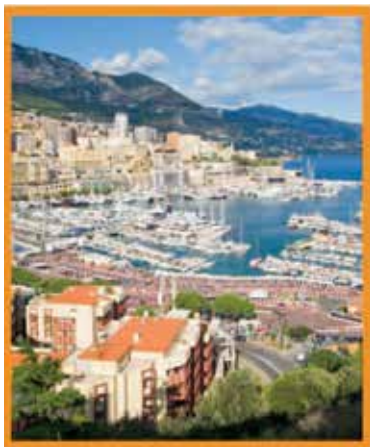
متفکران اصلی
رابرت ماندل (۱۹۳۲-)
آرتور لفر (۱۹۴۰-)

پیش از آنها
۱۷۷۶، آدام اسمیت گفت که درآمد مالیات‌های ملایم می‌تواند بیش از درآمد مالیات‌های سنگین باشد.
۱۸۰۳، ژان-باتیست سِی - اقتصاددان فرانسوی - استدلال کرد که عرضه تقاضای خود را ایجاد می‌کند.

پس از آنها
۱۹۸۱، رونالد ریگان - رئیس‌جمهور ایالات متحده - حداکثر نرخ‌های مالیات و مالیات بر عایدی سرمایه را کاهش داد.
۲۰۰۳، جورج دبلیو بوش به انتقادهای اقتصاددانان برجسته اعتنا نکرد و سیاست کاهش مالیات‌ها را در پیش گرفت.
۲۰۱۲، کسری بودجه دولت ایالات متحده در ماه ژانویه به حدنصاب بی‌سابقه ۱۵ تریلیون دلار رسید.



همچنین ببینید: بار مالیاتی ۶۵-۶۴. مازاد عرضه در بازارها ۷۵-۷۴. استقراض و بدهی ۷۷-۷۶. ضریب تکاثر کینزی ۱۶۵-۱۶۴. حاکمیت شرکتی ۱۶۹-۱۶۸. سیاست پول گرایانه ۲۰۱-۱۹۶.

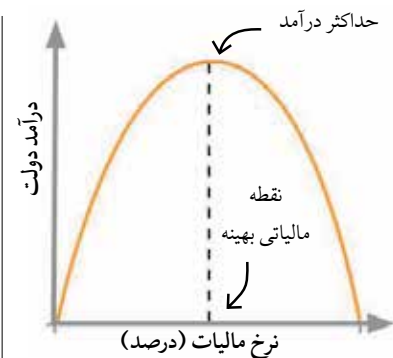


بسیاری از پناهگاه‌های مالیاتی در دهه ۱۹۷۰ یعنی وقتی پدید آمدند که جزایر و کشورهای کوچک از قبیل موناکو تصمیم گرفتند برای جذب سرمایه‌گذاری، نرخ‌های مالیاتی کوچک یا صفر وضع کنند.

وضعیت بُرد-بُرد

نظریهٔ لفر از دید اقتصاددانان جناح راست جذاب بود. چنان باوری موجب می‌شد که آنها بتوانند با کاهش مالیات‌ها بر محبوبیت خود بیفزایند و درعین حال منابع بیشتری برای خدمات عمومی داشته باشند. رونالد ریگان در سال ۱۹۸۱ توانست از بیشترین نرخ‌های مالیاتی بکاهد و همچنان در میان برخی از فقیرترین اقشار جامعه محبوب بماند. باین حال شواهد اندکی هست که چنان باوری در عمل کارگر باشد. اکنون نرخ‌های مالیاتی در ایالات متحده و بسیاری از کشورهای دیگر، بسیار کمتر از مقادیر نرخ‌ها در دههٔ ۱۹۷۰ هستند ولی آن ثروت سرشار وعده‌داده‌شده از محل درآمدهای مالیاتی، هنوز محقق نشده است. در عوض کاهش مالیات‌ها بیشتر با افزودن بر کسری‌های استقراضی جبران شده‌اند.

پولشان به پناهگاه‌های مالیاتی - یعنی کشورهایی که نرخ‌های مالیاتی کوچک یا صفر دارند - کاهش می‌یابد. لفر یک منحنی زنگوله‌ای (نمودار موجود در همین صفحه) رسم کرد تا نشان دهد که جایی بین دو حد افراطی صفر و ۱۰۰ درصد، درآمد مالیاتی دولت به حداکثر می‌رسد. استدلال پشت این نمودار آن است که با شروع از نقطه‌ای که نرخ مالیات‌ها خیلی زیاد است، کاهش مالیات‌ها به همراه برخی سیاست‌ها برای تقویت طرف عرضه می‌تواند کارایی نظام اقتصادی را بهتر کند و درآمدهای مالیاتی بیشتری ایجاد کند. در دههٔ ۱۹۷۰ وقتی لفر نظریه‌اش را شکل می‌داد، برخی کشورها برای دسته‌ای از مردم خود مالیات ۷۰ درصدی وضع کرده بودند و نرخ مالیات برای تعداد اندکی از پُردرآمدترین‌ها به ۹۰ درصد می‌رسید. اقتصاددانان اتفاق نظر نداشتند که نقطهٔ بیشینه در کدام قسمت از منحنی لفر روی می‌دهد. بعضی از جناح راست سیاسی می‌گفتند که نظام اقتصادی در سمت راست نقطهٔ اوج منحنی قرار گرفته است، یعنی کاهش مالیات‌ها بر درآمد مالیاتی می‌افزاید. جناح چپ با این حرف مخالف بود.



منحنی لفر رابطهٔ بین نرخ مالیات و درآمدهای دولت را نشان می‌دهد. در این منحنی دیده می‌شود که نرخ‌های بالاتر همواره منجر به افزایش درآمدها نمی‌شوند.

آمریکایی - مطرح کرد. او گفت که اگر دولت مالیات نگیرد، درآمدش را از دست می‌دهد. درعین حال مالیات ۱۰۰ درصدی هم درآمدی عاید دولت نمی‌کند زیرا کسی کار نخواهد کرد. ولی حتی نرخ‌های هنگفت کمتر از ۱۰۰ درصد هم باعث کاهش انگیزهٔ کارکردن در مردم می‌شوند. این کاهش ساعت‌های کارکردن، بر افزایش درآمد ناشی از نرخ‌های مالیاتی بزرگ می‌چربد و در نهایت درآمد مالیاتی کم می‌شود. وقتی حداکثر نرخ مالیات‌ها خیلی زیاد باشند، درآمد مالیاتی ثروتمندترین‌ها نیز به‌علت خروج آنها از کشور با انتقال

اقتصاد طرف عرضه

آمریکایی - بود که توجه اقتصاددانان را به خود جلب کرد. منحنی لفر با راهنمایی رابرت ماندل (ص. ۲۵۴) اقتصاددان کانادایی شکل گرفت که می‌گفت اگر نرخ‌های مالیات کاهش یابند، تولید ملی رشد می‌کند و درآمدهای مالیاتی زیاد می‌شوند. درآمدها در عمل پس از یک افت سریع به تدریج زیاد می‌شدند ولی از آن زمان بحث‌های فراوان وجود داشته است که آیا ادعای او صحت داشته است یا خیر.

نظریهٔ اقتصاد طرف عرضه در هنگام مطرح شدن در دههٔ ۱۹۷۰ بحث‌های زیادی برانگیخت. این نظریه در واکنش به ناکامی آشکار سیاست‌های مداخلهٔ کینزی دولت‌ها (صص. ۱۶۱-۱۵۴) برای حل مشکل توقف رشد و تورم زیاد (وضعیت معروف به رکود تورمی) شکل گرفت. اصطلاح طرف عرضه را جود وانیسکی - روزنامه‌نگار آمریکایی - بر سر زبان‌ها انداخت ولی منحنی مالیات آرتور لفر - اقتصاددان

قیمت‌ها گویای همه چیز هستند

بازارهای کارآمد



در این زمینه

کانون بحث
بازارها و بنگاه‌ها

متفکر اصلی
یوجین فاما (۱۹۳۹-)

پیش از او

۱۸۶۳، جولز رگنو - کارگزار فرانسوی - اثری با عنوان خطرپذیری و فلسفه بورس اوراق بهادار را منتشر کرد که می‌گفت نوسانات بازار سهام را نمی‌توان پیش‌بینی کرد.

۱۹۶۴، پل کوتر - اقتصاددان آمریکایی - افکار رگنو درباره بازارهای نوسان‌دار را در اثرش به نام خصیصه تصادفی قیمت‌های بازار سهام بسط داد.

پس از او

۱۹۸۰، ریچارد تیلر، اقتصاددان آمریکایی، نخستین مطالعه درباره اقتصاد رفتاری را منتشر کرد.

۲۰۱۱، پل ولکر - رئیس سابق فدرال رزرو - «باور بی‌دلیل به انتظارات عقلانی و کارایی بازار» را علت سقوط مالی سال ۲۰۰۸ دانست.

باوری شایع در میان سرمایه‌گذاران وجود دارد که گمان می‌کنند قادر به «شکست» دادن یا پیش‌دستی بر بازار سهام هستند. یوجین فاما - اقتصاددان آمریکایی - با چنین نظری موافق نبود. او در پژوهشی با عنوان بازارهای کارآمد سرمایه در سال ۱۹۷۰ گفت که شکست دادن دائمی بازار غیرممکن است. نظریه او اکنون به نام فرضیه بازار کارآمد شناخته می‌شود.

فاما می‌گفت که تمام سرمایه‌گذاران مثل رقبای خود به اطلاعات علنی مشابهی دسترسی دارند و به همین دلیل قیمت سهام به‌خوبی تمام اطلاعات موجود را بیان می‌کند. منظور از «بازار کارآمد» همین است. چون کسی نمی‌تواند بفهمد که چه اطلاعات جدیدی قرار است آشکار شود، پس تقریباً برای تمام سرمایه‌گذاران غیرممکن است که بدون اطلاعاتی که در دسترس همه نباشد (به‌عبارتی به شیوه «معامله خودی‌ها») که البته غیرقانونی است) بتوانند به سود برسند.

باین حال اقتصاددانان رفتاری بر معایبی که در این فرضیه هست، پافشاری کرده‌اند. آنها به ناتوانی این نظریه در

“
در یک بازار کارآمد، قیمت حقیقی اوراق بهادار در هر مقطع از زمان، تخمین خوبی از ارزش ذاتی آن است.
یوجین فاما

گنجاندن اعتماد مفرط سرمایه‌گذاران و شم «رمه‌ای» اشاره می‌کنند. این کاستی‌ها در حباب دات‌کام در دهه ۱۹۹۰ - که «نشاط غیرعقلانی» اش مقصر اصلی تورم مصنوعی قیمت سهام‌های فناوری محسوب می‌شد - و نیز در بحران مالی ۲۰۰۸-۲۰۰۷ نمود یافت.

بسیاری از صاحب‌نظران پس از رخدادهای مزبور گمان می‌کنند که نظریه فاما بی‌فایده است و حتی برخی همین نظریه را مسبب فروپاشی‌های مالی دانسته‌اند. یوجین فاما خود تصدیق کرده است که سرمایه‌گذاران بی‌خبر ممکن است بازار را به سرگردانی بکشند و قیمت‌ها را به نوعی «تا حدی غیرعقلانی» سازند.

همچنین ببینید: حباب‌های اقتصادی ۹۹-۹۸. آزمودن نظریه‌های اقتصادی ۱۷۰. مهندسی مالی ۲۶۵-۲۶۶. اقتصاد رفتاری ۲۶۹-۲۶۶.

باگذشت زمان حتی منفعت طلبها نیز با دیگران همکاری خواهند کرد رقابت و همکاری



موفق‌ترین رویکردها آنهایی بودند که «درست کارانه» تلقی می‌شدند. معلوم شد که همکاری نتایج سودمند دوجانبه دارد. البته فرد نباید زیاد از حد درستکار باشد و اگر طرف مقابل خیانت کرد باید در دور بعدی بازی با او مقابله به مثل شود. بازیگران برای حفظ اعتبار خود باید بلافاصله پس از «فروخته شدن» تلافی کنند. این نگرش به رقابت و همکاری تبدیل به حوزه‌ای غنی شده است که به بررسی چگونگی شکل‌گیری قواعد اجتماعی و حتی اخلاقی نیز کشیده شده است.



وقتی بوش و پوتین -رئیس‌جمهور ایالات متحده و روسیه- معاهده مسکو را در ۲۰۰۲ امضا کردند، با وجود بی‌اعتمادی متقابل، همکاری در مسیر کاهش چشمگیر سلاح‌های هسته‌ای را در پیش گرفتند.

رابرت اکسلرود -اقتصاددان آمریکایی- در سال ۱۹۸۴ تحول همکاری را منتشر کرد. این اثر مبتنی بر نتایج سلسله‌ای از بازی‌ها بود که در آنها راهبردهای متخصصان نظریه بازی از طریق برنامه‌های رایانه‌ای با یکدیگر رقابت می‌کردند تا مشخص شود کدام‌یک بیشترین موفقیت را کسب می‌کنند. بازی آنها همان معمای زندانی (ص. ۲۳۸) بود که بین دو دزد دستگیر شده از سوی پلیس انجام می‌شود. آیا هر دزد باید سکوت، اعتراف یا «فروختن» همدستش را برگزیند؟ در آن بازی معلوم می‌شود که همکاری برای رسیدن به منفعت متقابل بهتر است یا رویه خودخواهانه.

بهترین راهبرد

اکسلرود دریافت که همکاری می‌تواند از دل اقدامات خودخواهانه شکل بگیرد. او در سلسله بازی‌هایش، راهبردهای مختلف را آزمود. موفق‌ترین راهبرد، مقابله به مثل ساده بود که هر بازیگر در آن در دور اول همکاری می‌کند و سپس عین رقیب رفتار می‌کند تا نخستین کسی نباشد که «فروخته شده است».

همچنین ببینید: انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. آثار رقابت محدود ۹۱-۹۰. اقتصاد و سنت ۱۶۷-۱۶۶. نظریه بازی ۲۴۱-۲۳۴.

در این زمینه

کانون بحث
تصمیم‌گیری

متفکر اصلی
رابرت اکسلرود (۱۹۵۳-)

پیش از او

۱۸۵۹، چارلز داروین، زیست‌شناس بریتانیایی، درباره منشأ گونه‌ها را منتشر کرد و در آن گفت گونه‌هایی که بهتر از دیگران با محیط سازگار شوند، بیشترین بخت بقا را خواهند داشت.

۱۹۷۱، رابرت تریورس -زیست‌شناس آمریکایی- تحول نوع‌دوستی متقابل را منتشر کرد که نشان می‌داد نوع‌دوستی و همکاری چگونه می‌تواند به نفع همه باشد.

پس از او

۱۹۸۶، دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های درو فاندنبرگ و اریک ماسکین به کشف راهبردهای همکاری در بازی‌های تکرارشونده پرداختند.

۱۹۹۴، کنت بینمور -اقتصاددان بریتانیایی- منصفانه بازی کردن را چاپ کرد و در آن از نظریه بازی‌ها برای بررسی شکل‌گیری اصول اخلاقی استفاده کرد.

بیشتر خودروهایی که معامله می‌شوند، بنجل هستند

نااطمینانی بازار



میزان اطلاعات خریداران و فروشندگان با هم یکی نیست، پس این تفاوت یا عدم تقارن در اطلاعات می‌تواند عواقب مصیبت‌باری برای عملکرد بازارها داشته باشد.

اطلاعات نامتقارن

خریدار یک خودروی دست دوم در مقایسه با فروشنده‌اش اطلاعات کمتری درباره کیفیت آن خودرو دارد. فروشنده می‌تواند ارزیابی کند که آیا اوضاع خودروی او بدتر از یک خودروی مشابه متوسط در بازار است یا خیر، به عبارتی «بنجل» است یا نه و معایبی دارد یا خیر.

بیشتر اقتصاددانان تا قبل از شروع مطالعات جورج آکرلوف - اقتصاددان آمریکایی - که در دهه ۱۹۶۰ درباره قیمت‌ها و بازارها انجام شد، گمان می‌کردند بازارها به هرکس که مایل به فروش فلان کالا به فلان قیمت باشد این امکان را می‌دهند که کالایش را به کسی بفروشد که مایل به خرید در آن قیمت است. آکرلوف نشان داد که چنین چیزی در بسیاری مواقع رخ نمی‌دهد. وی در کار اصلی‌اش به نام بازار بنجل‌ها (۱۹۷۰) نشان داد که نااطمینانی ناشی از اطلاعات محدود، چگونه باعث شکست بازارها می‌شود. آکرلوف گفت که

در این زمینه

کانون بحث
بازارها و بنگاه‌ها

متفکر اصلی
جورج آکرلوف (۱۹۴۰ -)

پیش از او

۱۵۵۸، سِر توماس گرشام - سرمایه‌گذار انگلیسی - هشدار داد که «پول بد پول خوب را از گردونه خارج می‌کند». ۱۹۴۴، جان فون نیومن و اسکار مورگنسترن نخستین نوشته برای تحلیل رفتار راهبردی در وضعیت‌های اقتصادی را ارائه کردند.

پس از او

۱۹۷۳، مایکل اسپنس - اقتصاددان آمریکایی - توضیح داد که مردم چگونه نشانه‌هایی از مهارت‌های خود را برای کارفرمایان بالقوه نمایان می‌کنند. ۱۹۷۶، دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های مایکل روثشیلد و جوزف استیگلتز مقاله تعادل در بازارهای بیمه رقابتی را منتشر کردند که مربوط به بررسی مشکل «گلچین کردن» در رقابت شرکت‌های بیمه برای جذب مشتری بود.

همچنین ببینید: اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. اطلاعات و انگیزه‌های بازار ۲۰۹-۲۰۸. بازارها و پیامدهای اجتماعی ۲۱۳-۲۱۰. علامت‌دهی و نمایش ۲۸۱.



هر دلال خودرو می‌تواند هنگام فروش خودرو، با ارائه ضمانت‌نامه از ریسک خریدار بکاهد. بازارها در بسیاری موارد به اندازه‌ای تعدیل می‌شوند تا وضعیت اطلاعات نامتقارن را جبران کنند.

می‌آورند و بیمه‌ها همچنان از شناخت دقیق بیماران ناتوان هستند. این وضعیت به «کژگزینی» معروف است و امکان بالقوه کژگزینی به معنای آن است که شرکت‌های بیمه در مجموع با ریسکی روبرو هستند که به‌طور میانگین از میزان اضافه‌بهای حق بیمه‌ها بیشتر است. این زیان‌ها باعث خودداری بیمه‌ها از فروش بیمه‌نامه‌های درمان به افرادی می‌شود که سن آنان از حد خاصی بیشتر باشد.

نمی‌توانند قیمت منصفانه‌ای بابت آن از خریداری دریافت کنند که نمی‌داند آیا آن خودرو بنجل هست یا نه. به این ترتیب «بیشتر خودروهای عرضه‌شده، بنجل خواهند بود». این وضعیت از لحاظ نظری ممکن است به جایی برسد که بازار را از کار بیندازد و معامله در هیچ قیمتی سر نگیرد، درحالی‌که هنوز معامله‌کنندگان مایل به خرید و فروش در بازار وجود دارند.

کژگزینی

بازار دیگری که بنجل‌ها در آن به معاملات آسیب می‌زنند، بازار بیمه است. مثلاً خریداران بیمه‌نامه‌های درمانی بیش از فروشندگان آن بیمه‌ها از وضع سلامت خود آگاه هستند. به این ترتیب بیمه‌گرها معمولاً با مشتریانی مواجه می‌شوند که می‌خواسته‌اند از آنها دوری کنند: بیمارترین مردم. گرچه اضافه‌بهای حق بیمه‌های درمانی با افزایش سن افراد زیاد می‌شود، باز هم افراد سالمند بیشتری به خرید آنها روی

خریداری که یک خودروی بنجل روی دستش می‌ماند، احساس فریب‌خوردگی خواهد کرد. وجود خودروهای بنجل و غیرقابل‌تشریح باعث ایجاد حس بی‌اعتمادی در خریداران می‌شود و به نگاهشان به کیفیت تمام خودروهای دست‌دوم سرایت می‌کند. این نااطمینانی موجب می‌شود که خریدار، قیمت خرید پیشنهادی را کاهش دهد و به این ترتیب قیمت‌ها در سراسر بازار پایین کشیده می‌شود.

نظریه آکرلوف نسخه‌امروزی از یک فکر قدیمی است که نخستین بار یک سرمایه‌گذار انگلیسی به نام سیر توماس گرشام (۱۵۷۹-۱۵۱۹) مطرح کرد. گرشام می‌دید که وقتی سکه‌هایی با میزان نقره مختلف در بازار در گردش هستند، مردم سعی می‌کنند تا سکه‌هایی با عیار بالاتر را نزد خود نگه دارند و به این ترتیب «پول بد پول خوب را از گردش خارج می‌کند». به همین ترتیب فروشندگانی که خودروی بهتر از متوسط دارند، از عرضه آن در بازار منصرف می‌شوند زیرا

جورج آکرلوف



برکلی در جایگاه استاد تمام، یک سال در مدرسه اقتصاد لندن تدریس کرد. او در سال ۲۰۰۱ به همراه مایکل اسپنس و جوزف استیگلیتز جایزه نوبل اقتصاد را دریافت کرد.

آثار مهم

۱۹۷۰، بازار بنجل‌ها
۱۹۸۸، انصاف و بیکاری (همراه با جانث یلن)
۲۰۰۹، خوی حیوانی: چگونه روان‌شناسی انسانی، نظام اقتصادی را به پیش می‌برد (همراه با رابرت جی. شیلر)

آکرلوف متولد کانکتیکت در سال ۱۹۴۰ است. وی در خانواده‌ای دانشگاهی بزرگ شد. او در مدرسه به علوم اجتماعی - از جمله تاریخ و اقتصاد - علاقه‌مند گردید. الگوی اشتغال نامنظم پدرش باعث علاقه او به اقتصاد کینزی شد. آکرلوف ابتدا از دانشگاه ییل مدرک اقتصاد گرفت و سپس دکتری خود را در سال ۱۹۶۶ از مؤسسه فناوری ماساچوست (MIT) دریافت کرد. آکرلوف اندکی پس از پیوستن به برکلی در جایگاه دانشیار، یک سال را در هندوستان سپری کرد و در آنجا معضلات بیکاری را بهتر شناخت. وی در سال ۱۹۷۸ پیش از بازگشت به

وعده‌های دولت معتبر نیستند

بانک‌های مرکزی مستقل



در این زمینه

کانون بحث
سیاست اقتصادی

متفکران اصلی

ادوارد پرسکات (- ۱۹۴۰)

فین کیدلند (- ۱۹۴۳)

پیش از آنها

۱۹۶۱، جان موث انتظارات عقلانی و نظریه تغییرات قیمت‌ها را منتشر کرد.
۱۹۷۶، رابرت لوکاس - اقتصاددان آمریکایی - گفت که مدل‌سازی سیاست دولت بر اساس راه‌حلی که در گذشته مؤثر بوده‌اند، کار ساده‌انگارانه‌ای است.

پس از آنها

۱۹۸۳، رابرت بارو و دیوید گوردون - اقتصاددانان آمریکایی - گفتند که تورم زیاد، ناشی از سیاست‌گذاری صلاححیدی دولت است و پیشنهاد استقلال بانک مرکزی را مطرح کردند.
از دهه ۱۹۸۰، بانک‌های مرکزی مستقل در کشورهای مختلف تحقق یافتند و خود را به اجرای قواعد ساده در سیاست‌گذاری‌ها پایبند ساختند.

آن دو گونه سیاست برای اداره بیکاری صلاححیدی عبارت بودند از: سیاست مالی (مخارج دولت و مالیات‌ستانی) و سیاست پولی (نرخ‌های بهره و عرضه پول).

دو اقتصاددان به نام‌های فین کیدلند از نروژ و ادوارد پرسکات از ایالات متحده در سال ۱۹۷۷ مقاله‌ای با عنوان قاعده به جای صلاححید منتشر کردند و گفتند که سیاست صلاححیدی تخم ناکامی‌اش را در خود دارد. استدلال آنها مبتنی بر انتظارات عقلانی بود که جان موث (ص. ۲۴۷) - اقتصاددان آمریکایی - بیان کرده بود. موث گفته بود که چون باورهای غلط درباره قیمت‌ها هزینه‌ساز است، انسان‌ها که عقلانی رفتار می‌کنند، برای دوری از این هزینه‌ها با برنامه‌ریزی پیشدستانه، به کاهش اشتباهات خود می‌پردازند.

الگوهای اقتصاد کلان تا قبل از آن بر اساس فرضی بود که مردم را انسان‌هایی صرفاً گذشته‌نگر می‌دانست و می‌گفت آنان ناشیانه انتظار دارند که آینده مثل گذشته باشد. در الگوی جدید پیش‌بینی می‌شد که اگر مردم اطلاعات را گردآوری کنند و عقلانی باشند، حتماً قادر خواهند بود که مداخلات دولت را پیش‌بینی کنند و چنان هم خواهند کرد. آنها سپس اقدامات خود را با سیاست‌های دولت منطبق می‌کنند و از قدرت آن سیاست‌ها می‌کاهند. سیاست

علم اقتصاد پس از جنگ جهانی دوم در سیطره تفکرات کینزی بود (صص. ۱۶۱-۱۵۴). در آن طرز فکر ادعا می‌شد که دولت‌ها با دو گونه سیاست صلاححیدی می‌توانند اشتغال زیاد را برقرار نگه دارند. این سیاست‌ها برای رسیدن به اهداف خاص و با اقدامات خاص اجرا می‌شدند.

اگر قرار باشد دولت‌ها به صلاححید خود عمل کنند، قادر به نقض وعده‌هایشان خواهند بود، پس...

... وعده‌های دولت‌ها معتبر نیستند.

افراد عقلانی این نقض وعده‌ها را پیش‌بینی می‌کنند و برای سازگاری با آنها رفتار خود را تغییر می‌دهند.

به این ترتیب سیاست صلاححیدی دولت‌ها از اثرگذاری ساقط می‌شود.

پس دولت‌ها باید تعهد محکم به پیروی از قواعد ساده بدهند و از خط‌مشی صلاححیدی بپرهیزند.

همچنین ببینید: انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. ضریب تکاثر کینزی ۱۶۵-۱۶۴. سیاست پول‌گرایانه ۲۰۱-۱۹۶. تورم و بیکاری ۲۰۳-۲۰۲. انتظارات عقلانی ۲۴۴-۲۴۷.

یک قاعده بی چون و چرا

چاره کار برای آن آموزگار در مثال ما، وضع یک قاعده در مدرسه برای تنبیه کردن کوتاهی در تحویل تکالیف است که به این ترتیب وی را ملزم به اجرای تنبیه می‌کند. کیدلند و پرسکات نیز به همین ترتیب پیشنهاد کردند به جای حاکمیت خودمختاری که سیاست اقتصادی را وضع کند، باید دولت‌ها را ملزم کرد که از قواعد مشخص پیروی کنند. راه حل بنیادی‌تر درباره دوراهی آموزگار از این قرار است که امور تنبیهی را بر اساس یک اصل سختگیرانه اجرا کرد. چنین نقشی در سیاست اقتصاد کلان را می‌توان به بانک‌های مرکزی مستقل داد که در مقایسه با دولت، ارزش کمتری برای بیکاری قائل هستند و اولویت را به تورم می‌دهند. نظارت بانک‌های مرکزی مستقل بر سیاست پولی باعث می‌شود دولت‌ها بتوانند تعهد مطمئنی به مهار تورم از خود نشان دهند. دوره تورم‌های اندک در دهه ۲۰۰۰ اغلب به ظهور بانک‌های مرکزی مستقل نسبت داده می‌شود.

روی نخواهد آورد و با وقوف به این نکته، از انجام دادن تکالیف طفره می‌رود. به این ترتیب هدف آموزگار در تحویل گرفتن تکالیف، با رفتار عقلانی دانش‌آموز، نقش بر آب می‌شود.

کیدلند و پرسکات گفتند که وعده دولت برای تورم اندک نیز با چنین مانعی روبروست. دولت افزایش بیکاری را دوست ندارد، پس با رونق دادن به نظام اقتصادی در صدد کاهش بیکاری برمی‌آید ولی با این کار بر تورم می‌افزاید. دولت هم مثل همان آموزگاری که خطر یک تنبیه اجرانشدنی را مطرح می‌کند، با اهداف متعارض روبروست. مردم این واقعیت را می‌دانند و به این ترتیب وعده دولت درباره تورم اندک را باور نمی‌کنند. این آگاهی باعث نقش بر آب شدن قصد دولت یعنی افزودن بر تقاضا با هدف افزایش اشتغال می‌شود زیرا مردم می‌دانند که افزایش دستمزدها با افزایش قیمت‌ها از دست می‌رود. وقتی اثر انتظارات عقلانی را در نظر بگیریم، اثر چنان سیاستی فقط رشد تورم خواهد بود.



ممکن است دولتی تلاش کند تا با یارانه‌ندادن به بیمه سیل‌زدگی، مردم را از ساخت‌وساز در نواحی سیل‌خیز باز بدارد. با این حال اگر مردم در گذشته پس از سیل از خدمات کمک‌رسانی بهره‌مند شده باشند، ممکن است این روش به بازدارندگی نینجامد.

صلاح‌حیددی فقط وقتی کارگر است که مردم غافلگیر شوند، ولی غافلگیر کردن مردم عقلانی کار دشواری است.

برای پی بردن به چنین سازوکاری می‌توان آموزگار سهل‌گیری را در نظر گرفت که می‌خواهد یک شاگرد تنبل را به اجرای تکالیفش وادارد. آموزگار به دانش‌آموز می‌گوید که اگر تکالیف را تحویل ندهد، تنبیه خواهد شد. ولی دانش‌آموز می‌داند که آموزگارش فرد ملایمی است و به تنبیه

فین کیدلند



فیدلند زاده سال ۱۹۴۳ در مزرعه‌ای در گسدال نروژ و بزرگ‌ترین پسر در میان شش فرزند خانواده است. او پس از دبیرستان چند سال در یک مدرسه ابتدایی درس می‌داد. در آنجا یکی از آموزگاران به وی توصیه کرد که حسابداری بخواند و همین امر علاقه‌اش به رشته بازرگانی را برانگیخت. فیدلند در سال ۱۹۶۵ تحصیل در مدرسه عالی دولتی امور اقتصادی و بازرگانی نروژ (NHH) را آغاز کرد و هدفش کسب مهارت برای تبدیل شدن به یک مدیر بازرگانی بود ولی پس از فارغ التحصیلی، دستیار یک استاد اقتصاد به نام استن تور شد که به دانشگاه کارنگی ملون رفت و کیدلند را هم با خود برد.

کیدلند پس از بازگشت به NHH در سال ۱۹۷۳ مهم‌ترین مقاله‌اش را به همراه ادوارد پرسکات منتشر کرد. وی در سال ۱۹۷۶ به ایالات متحده بازگشت و از آن پس در همانجا تدریس می‌کند. کیدلند در سال ۲۰۰۴ جایزه نوبل اقتصاد گرفت.

آثار مهم

۱۹۷۷: قواعد به جای صلاح‌حیددی (همراه با ادوارد پرسکات)
۱۹۸۲: وقت ساختن و یکپارچه کردن نوسان‌ها
۲۰۰۲: دهه از دست رفته آرژانتین (همراه با کارلوس ای. چی. ام زاراگا)

حتی وقتی افراد آشفته نباشند، نظام اقتصادی آشوب‌وار است

پیچیدگی و آشوب



خواهد رسید- بر اساس تلفیق رفتار عقلانی افرادی ساخته می‌شود که به قیمت‌ها واکنش نشان می‌دهند.

در جست‌وجوی پیچیدگی

اگر دنیای واقع بر اساس چنین سازوکاری عمل می‌کند، پس چرا ما اینقدر جدی در صدد پیش‌بینی فروپاشی‌های بازار سهام هستیم؟ برخی اقتصاددانان کل رویکرد خطی را منسوخ می‌دانند. فردریش هایک (ص. ۱۷۷) -اقتصاددان اتریشی- معتقد بود اقتصاد پیچیده‌تر از آن است که مانند فیزیک به چنگ مدل‌سازی بیاید. یکی از واکنش‌ها به این تردیدها را می‌توان نظریه پیچیدگی دانست که از دل تحقیقات شیمی‌دان و متخصص ترمودینامیک روس-بلژیکی به نام ایلیا پریگوگین (۲۰۰۳-۱۹۱۷) بیرون آمد. در این رویکرد برخلاف اقتصاد متعارف گمان می‌شود که اقدامات پیش‌بینی‌پذیر و قاعده‌مند افراد، لزوماً به شکل‌گیری یک نظام اقتصادی باثبات و پیش‌بینی‌پذیر نمی‌انجامد.

دو اقتصاددان فرانسوی به نام‌های ژان میشل گرندمونت و آلن کرمن در سال ۱۹۷۵ گفتند که نظام‌های اقتصادی «مجموعه‌هایی پیچیده» هستند. افراد در مدل‌های اقتصادی متعارف درباره

هنوز هیچ نظامی کشف نشده است که بازده خوب در بازار سهام را تضمین کرده باشد. کسی هم هیچ‌گاه امید نداشته است که علم اقتصاد -با آن مدل‌های نظری‌اش که نظام اقتصادی را همواره به وضعیت تعادل باز می‌گرداند- به ما چنین ابزاری ارائه دهد. بخش عمده نظریه اقتصادی مبتنی بر قوانین حرکت هستند که در دهه ۱۶۸۰ ساخته شدند: هر عمل به نتیجه‌ای ختم می‌شود و هر رخداد به یک زنجیره علت و معلولی از زمان گذشته و آینده وصل است که فرآیند «خطی» نامیده می‌شود. در اقتصاد متعارف، پیش‌بینی‌های بزرگ‌مقیاس -یعنی تعادلی که نظام اقتصادی به آن



تغییرات جزئی در شرایط اولیه ممکن است به تغییرات عظیم در نتایج بینجامد. این واقعیت به «اثر پروانه‌ای» معروف است که ادوارد لورنز آن را مطرح کرده است. وی گفت بال‌زدن یک پروانه در برزیل ممکن است باعث تندباد در تگزاس شود.

در این زمینه

کانون بحث
نظام اقتصاد کلان

متفکران اصلی

رنه توم (۲۰۰۲-۱۹۲۳)

ژان-میشل گرندمونت (۱۹۳۹-)

آلن کرمن (۱۹۳۹-)

پیش از آنها

۱۸۸۷، هانری پوانکاره -ریاضی‌دان فرانسوی- با بررسی برهم‌کنش بین سه جسم که به دور یکدیگر می‌چرخند، مبانی نظریه آشوب را بنا نهاد.

دهه ۱۹۵۰، بنوا مندلبرات -ریاضی‌دان فرانسوی- الگوهای تکرارشونده را در تغییرات قیمت پنبه پیدا کرد.

۱۹۶۰، ریاضی‌دان و ستاره‌شناس آمریکایی به نام ادوارد لورنز، اثر پروانه‌ای را در ستاره‌شناسی کشف کرد.

پس از آنها

دهه ۱۹۸۰، برایان آرتور، اقتصاددان اهل ایرلند شمالی، نظریه پیچیدگی را مطرح کرد.

تصادفی بودن مهارنشده

بنوا مندلبرات، ریاضی‌دان فرانسوی-آمریکایی، در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ ادعا کرد اقتصاددانان در اشتباهند که می‌خواهند اعداد اقتصادی را با دقت در میانگین‌ها و غفلت از مقادیر کرانه‌ای، مطمئن جلوه دهند. او گفت همین مقادیر کرانه‌ای هستند که تصویر واقعی را به ما نشان می‌دهند.

انتقاد مندلبرات متوجه کسانی بود که قیمت سهام و کالاها را بر اساس یک فرض مدل‌سازی می‌کردند: یک قیمت به قیمت دیگر می‌انجامد و همه چیز در نهایت به سوی میانگین میل می‌کند. وی گمان می‌کرد مؤلفه‌های ملایم و کوچکی که برای در نظر گرفتن تصادفی بودن در این مدل‌ها وارد می‌شوند، گمراه‌کننده هستند و این مدل‌ها باید بر اساس فرض «تصادفی بودن مهارنشده یا افسارگسیخته» طراحی شوند، یعنی وقتی تغییری رخ می‌دهد، اتفاق‌های غیرعادی منفرد نیز مهم هستند. بازارها به نظر مندلبرات بسیار بی‌ثبات‌تر از چیزی هستند که اقتصاددانان گمان کرده‌اند و آنها همواره یک اشتباه را تکرار می‌کنند یعنی می‌خواهند به قوانینی دست یابند که هم‌ارز قوانین علم فیزیک کلاسیک باشد.



تغییرات کوچک در سرعت باعث می‌شود که جهت بازی بین‌بال به شدت تغییر کند. اقتصاددانان نیز مانند بازیکن‌های بین‌بال گاهی قادر به پیش‌بینی مسیر اوراق بهادار نیستند.

همچنین ببینید: انسان اقتصادی ۵۳-۵۲. حباب‌های اقتصادی ۹۹-۹۸. آزمودن نظریه‌های اقتصادی ۱۷۰. اقتصاد رفتاری ۲۶۹-۲۶۶.



آمریکایی- مطرح شد. لورنز می‌خواست ببیند چرا پیش‌بینی وضع آب‌وهوا را نمی‌توان برای آینده چندان دور انجام داد. تحلیل‌های رایانه‌ای او نشان داد که تحولات کوچک در جو زمین به شدت تشدید می‌شود و می‌تواند به تغییرات هنگفت در آب‌وهوا بینجامد.

نظریه پردازان برای تحلیل تغییرات آشوب‌وار، قالبی از ریاضیات غیرخطی ساخته‌اند. آنان می‌گویند که -همچون وضعیت آب‌وهوا- یک تغییر جزئی در اوضاع اولیه می‌تواند چنان نتیجه متفاوتی را رقم بزند که کل فرآیند، آشوب‌وار به نظر برسد و این واقعیت درباره تغییرات در بازار سهام یا رشد اقتصادی صادق است. اگر نظر آنها درست باشد، آنگاه تعادل‌های پیش‌بینی‌پذیر -که سنگ بنای اکثر نظریه‌های اقتصادی هستند- به کلی نادرست خواهند بود.

رقابت کامل، به‌طور مستقیم با یکدیگر تعامل نمی‌کنند؛ آنها صرفاً به قیمت‌ها واکنش نشان می‌دهند و رفتار و قیمت‌ها را همواره تغییر می‌دهند تا بهترین نتیجه حاصل شود. افراد در یک مجموعه پیچیده همچون یک نظام اقتصادی -تا حدودی شبیه به زنبورها در یک کندوی عسل- به‌طور مستقیم و صرفاً با «قواعد سرانگشتی» -ونه با محاسبات عقلانی- با یکدیگر در تعامل هستند. چنان روابطی می‌تواند در کل نظام اقتصادی به الگوهای رفتاری پیچیده بینجامد.

نظام‌های اقتصادی آشوب‌وار

مفاهیم مرتبط با استدلال‌های گرندمونت و کرمن را می‌توان در نظریه آشوب یافت که نخستین بار در دهه ۱۹۵۰ از سوی ادوارد لورنز -ریاضی‌دان و هواشناس

شبکه‌های اجتماعی نوعی سرمایه هستند

سرمایه اجتماعی



(سرمایه انسانی) می‌تواند به افزایش بهره‌وری بینجامد، تماس‌های اجتماعی نیز چنین هستند، زیرا بر بهره‌وری افراد و گروه‌ها اثر می‌گذارند. تعامل بین مردم در محیط کار، در گروه‌ها و جوامع محلی و در اوقات فراغت را می‌توان «سرمایه اجتماعی» در نظر گرفت.

شبکه‌های اجتماعی به افراد کمک می‌کنند که مهارت‌هایشان را ارتقا دهند، پیشرفت شغلی را تسهیل می‌کنند و با ترغیب مردم به همکاری و تشریح اطلاعات، به رشد بهره‌وری کل می‌افزایند. برعکس وقتی چنین ارتباط‌هایی سست شود، عملکرد اقتصادی هم آسیب می‌بیند. پاتنام اشاره کرد که مردم کشورهای توسعه‌یافته از دهه ۱۹۶۰ منزوی‌تر شده‌اند و در محلاتی زندگی می‌کنند که حس جامعه محلی در آنها اندک است. وی گفت که چنین وضعیتی در افت عملکرد نظام اقتصادی نقش داشته است. با اینکه برخی اقتصاددانان با آرای او هم‌نظر نیستند، سرمایه اجتماعی اکنون به‌طور کلی به‌مثابه یکی از مؤلفه‌های اثرگذار در عملکرد اقتصادی به رسمیت شناخته شده است.

واژه «سرمایه» بیشتر برای اشاره به ماشین‌آلاتی استفاده می‌شود که برای تولید به کار می‌روند و معادل سرمایه فیزیکی است. تعریف جامع‌تر شامل مهارت‌های نیروی کار نیز هست که همان سرمایه انسانی است. مدت‌هاست که کاربرد بهینه سرمایه مادی و انسانی برای هر نظام اقتصادی بسیار مهم تلقی شده است ولی رابرت پاتنام -متفکر علوم سیاسی آمریکایی- در دهه ۱۹۹۰ به بحث درباره قالبی کمتر ملموس از سرمایه پرداخت که ارتباطات اجتماعی را شکل می‌داد. وی گفت که شبکه‌های اجتماعی نیز برای عملکرد نظام اقتصادی اهمیت دارند. همان‌گونه که یک پیچ‌گوشتی (سرمایه مادی) یا آموزش دانشگاهی



جامعه متشکل از جمعیتی کثیر و شریف-که باین‌حال جدا از یکدیگر زندگی می‌کنند- لزوماً از لحاظ سرمایه اجتماعی غنی نیست.

رابرت پاتنام



در این زمینه

کانون بحث
جامعه و نظام اقتصادی

متفکر اصلی
رابرت پاتنام (۱۹۴۱-)

پیش از او

۱۹۱۶، اصطلاح «سرمایه اجتماعی» در مقاله‌ای از لیدا جی. هنیفان -یکی از آموزگاران آمریکایی- پدیدار شد. ۱۹۸۸، جیمز کلمن -جامعه‌شناس آمریکایی- سرمایه اجتماعی را تشریح کرد و آن را برای بررسی پدیده ترک تحصیل در دبیرستان‌ها به کار برد.

پس از او

۱۹۹۹، فرانسیس فوکویاما -کارشناس علوم سیاسی آمریکایی- ادعا کرد که سرمایه اجتماعی در کشورهای توسعه‌یافته‌ای از قبیل ایالات متحده کاهش نیافته است. ۲۰۰۱، بن فاین، اقتصاددان مارکسیست بریتانیایی، از مفهوم سرمایه اجتماعی انتقاد کرد. ۲۰۰۳، جان فیلد -جامعه‌شناس بریتانیایی- گفت نظریه سرمایه اجتماعی به ما می‌گوید که «روابط مهم هستند».

همچنین ببینید: حمایت‌گرایی و تجارت ۳۵-۳۴. مزیت نسبی ۸۵-۸۰. صرفه‌های مقیاس ۱۳۲. ادغام بازار ۲۳۱-۲۲۶.

تحصیلات فقط نشانه‌ای از توانایی است

علامت‌دهی و نمایش



موضوع مدرک دانشگاهی دانشجوی و اطلاعات او از آن حوزه، وقتی برای مشاغل مختلف درخواست می‌دهد، مهم‌ترین عامل نخواهد بود. مدرک دانشجویان، بیشتر نشانه‌ی توانایی و ظرفیت کارکردن آنهاست.

سرمایه‌گذاری می‌کنند تا بهره‌وری بالقوه بیشتر خود را نشان دهند. خلاف این فرآیند - یعنی وقتی کارفرما مصاحبه می‌کند تا اطلاعات را از متقاضی بیرون بکشد - به نمایش معروف است. کسی که یک خودروی دست‌دوم می‌خرد یا می‌خواهد قرض بدهد، از پرسش‌های نمایشی استفاده می‌کند تا قبل از تصمیم‌گیری، اطلاعات لازم را گردآوری کند. علامت‌دهی و نمایش در تمام قالب‌های معاملات کسب‌وکار استفاده می‌شوند.

در دهه ۱۹۷۰ وقتی جورج آکرلوف - اقتصاددان آمریکایی - یافته‌هایش درباره چگونگی غلبه بر عدم تقارن اطلاعات را منتشر کرد، شاخه جدیدی از علم اقتصاد شکل گرفت (صص. ۲۷۵-۲۷۴).

اقتصاددان آمریکایی دیگری به نام مایکل اسپنس گفت که در عمل اگر فرد اول در معامله اطلاعاتی بیش از فرد دوم داشته باشد، احتمال دارد نشانه‌هایی برای فرد دوم ارسال کند که وی را قادر به تصمیم‌گیری آگاهانه‌تر سازد.

اسپنس از مثال مصاحبه شغلی استفاده کرد که در آن کارفرما در مقایسه با خود متقاضی استخدام، اطلاعات کمتری از بهره‌وری احتمالی وی دارد. متقاضی رزومه‌ای سرشار از جزئیات دستاوردهای تحصیلی ارائه می‌دهد که ممکن است ربطی به شغل مورد نظر نداشته باشند ولی حتماً نشانه‌ای از میل به سختکوشی و استخدام تلفی می‌شوند. به نظر اسپنس، تحصیلات بیشتر - برخلاف کارآموزی شغلی - عمدتاً کارکرد علامت‌دهی دارد و کارمندان «خوب» آینده، در تحصیلات

در این زمینه

کانون بحث
تصمیم‌گیری

متفکران اصلی

مایکل اسپنس (۱۹۴۳-)
جوزف استیگلیتز (۱۹۴۳-)

پیش از آنها

۱۹۶۳، کنث آرو به معضلات اقتصاد اطلاعات - از قبیل برتری یکی از طرف‌های معامله در دسترسی به اطلاعات بیشتر - پرداخت. ۱۹۷۰، جورج آکرلوف بازارهای مبتلا به عدم تقارن اطلاعات را در بازار بنجل‌ها توصیف کرد.

پس از آنها

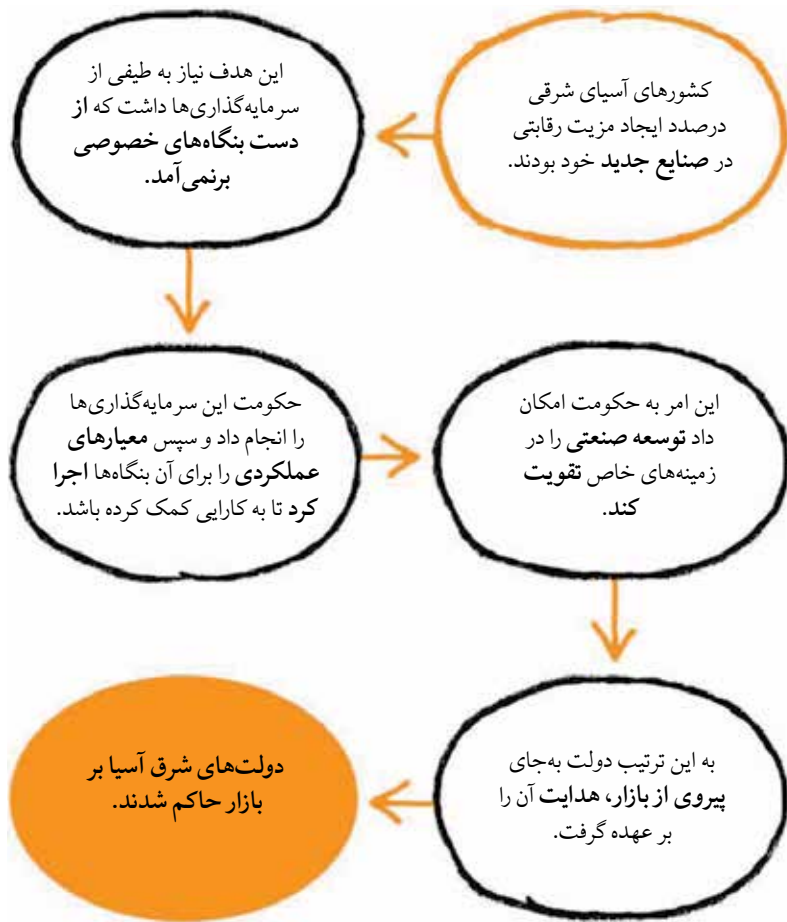
۱۹۷۶، مایکل روئشیلد و جوزف استیگلیتز نخستین بار مفهوم «نمایش» را مطرح کردند که در آن یک گروه نامطلع می‌تواند طرف مقابل را به ارائه اطلاعاتش ترغیب کند.

۲۰۰۱، مایکل اسپنس، جورج آکرلوف و جوزف استیگلیتز بابت تلاش‌های خود در حوزه اقتصاد اطلاعات، جایزه نوبل اقتصاد گرفتند.

دولت‌های شرق آسیا بر بازار حکمرانی می‌کنند

ببرهای آسیایی





محیطی که بهره‌های آسیایی از آن سر برآوردند، با مداخله دولت و پیوندهای محکم بین حکومت و نظام اقتصادی شکل گرفت و الگویی داشت که بعدها به «حکومت توسعه‌گرا» معروف شد. در کشورهای فقیر دنیا پس از جنگ جهانی دوم انتظار توسعه چشمگیر وجود داشت و هدف پیشرفت اقتصادی سریع، به نیروی پیشران در سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها تبدیل شد. به این ترتیب آن دیوان‌سالاری‌های قدرتمند به‌شيوه‌ای به هدایت فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی مشغول شدند که ظاهراً فراتر از تمام تجربه‌های مشابه در اروپای غربی بود. با این حال دولت‌های این کشورها بنگاه‌های خصوصی را سرپا نگه داشتند و الگوی جدید آنها چندان شباهتی با برنامه‌ریزی دولتی در کشورهای کمونیستی نداشت. حکومت‌های بهره‌ای

به بهره‌های آسیایی معروف هستند- گذاشتند. رشد پایدار درآمد سرانه این کشورها سریع‌تر از هر منطقه دیگر در دنیا شد. معمولاً برای سنجش ثروت یک کشور از تولید ناخالص داخلی (GDP) یا کل درآمد ملی از محل تولید کالاها و خدمات) استفاده می‌شود. تولید ناخالص داخلی سرانه کره جنوبی که در سال ۱۹۵۰ نصف برزیل بود، در سال ۱۹۹۰ به دو برابر و در سال ۲۰۰۵ به سه برابر تولید ناخالص داخلی برزیل رسیده بود. این رشد برق‌آسا به‌شدت باعث کاهش فقر شد. کیفیت زندگی در چهار بر آسیایی در پایان قرن بیستم به اروپای غربی پهلو می‌زد و افزایش بی‌سابقه ثروت آنها به قدری بود که «معجزه آسیای شرقی» لقب گرفت.

در این زمینه

کانون بحث
رشد و توسعه

رخداد اصلی

سرمایه‌گذاری ژاپنی

در سال ۱۹۶۵ شروع به سرازیر شدن به کره جنوبی کرد.

پیش از آن

۱۸۴۱، فردریش لیست - اقتصاددان آلمانی - گفت که حمایت از صنعت به کشورها برای متنوع‌سازی تولیدات کمک می‌کند.

۱۹۴۳، پل روزنشتاین - رودان، اقتصاددان لهستانی، ادعا کرد کشورهای فقیر به یک «فشار بزرگ» نیاز دارند تا با اتکا به سرمایه‌گذاری دولتی توسعه یابند.

پس از آن

۱۹۹۲، آلپس آسیدن، اقتصاددان آمریکایی، ادعا کرد که کاربرد معیارهای کارکردی در کره جنوبی باعث تقویت رشد صنعتی‌اش شده است.

۱۹۹۴، پل کروگمن - اقتصاددان آمریکایی - گفت که خیز سریع در شرق آسیا ناشی از افزایش سرمایه مادی و نه نوآوری واقعی بود.

نظام‌های اقتصادی خوشه شرق آسیا پس از جنگ جهانی دوم رشد خیره‌کننده‌ای داشتند. این کشورها که به دست دولت‌های جدید و با مداخله‌گرایی فعالانه دولتی اداره می‌شدند، در مدت چند دهه، از کشورهایی عقب‌افتاده به قدرت‌های صنعتی پویا تبدیل شدند. مالزی، تایلند، اندونزی و سپس چین، پس از مدتی پا جای پای کره جنوبی، هنگ‌کنگ، سنگاپور و تایوان - که

همچنین ببینید: ظهور نظام‌های اقتصادی نوین ۱۷۹-۱۷۸. اقتصاد توسعه ۱۹۳-۱۸۸. نظریه‌های رشد اقتصادی ۲۲۵-۲۲۴. ادغام بازار ۲۳۱-۲۲۶. تجارت و جغرافیا ۳۱۲.

به‌درستی کار می‌کنند تا قراردادهای تضمین شوند و از حقوق مالکیت حمایت شود، ولی فراتر از این حوزه‌ها نقش حداقلی ایفا می‌کنند. در اقتصاد کلاسیک ادعا می‌شود که وقتی پیش‌شرط‌های اصلی برای عملکرد بازار فراهم باشد، دولت باید پا پس بکشد و بگذارد که سازوکار قیمت‌ها کار خودش را انجام دهد. گمان می‌شود که نهادهای سازگار با بازار و دولت حداقلی، در زمره عوامل اصلی توفیق اقتصادی بریتانیا در دوران صنعتی شدن بوده‌اند.

هدایت بازار

اقتصاددانی نیوزلندی به نام رابرت وید می‌گوید که حکومت‌های توسعه‌گرای شرق آسیا هم به هدایت و هم به تبعیت از بازار پرداختند. آنها با تأمین اعتبارات و یارانه‌های ارزان، به بسط صنایع مرجح اقدام کردند. با هدایت بازارها، تخصیص منابع گزینشی در آن دولت‌ها با چیزی که فقط به‌دست بازار تعیین می‌شود، بسیار فرق داشت. آلیس آسمن - اقتصاددان آمریکایی - این رویه را «بی‌اعتنایی عمدی دولت به سازوکار قیمت‌ها» نامیده است که برای برپایی انواع تازه‌ای از مزیت‌های رقابتی اجرا می‌شود. بخش خطیری از این سیاست،

برخی اقتصاددانان معتقدند که چنین رویه‌ای در کشورهای موفق آسیای شرقی نیز رخ داد: گرچه آن دولت‌ها توسعه را تقویت کردند، در عین حال هنگام حمایت از بازارها در کار آنها مداخله نکردند. مداخلات آن دولت‌ها از نوع هدایت تخصیص منابع و سرمایه‌گذاری‌ها به‌شبهه‌ای بود که همسو با بازار باشد؛ به عبارتی آن دولت‌ها «سازوکار قیمت‌ها را به‌درستی درک می‌کردند». آن دولت‌ها برای این کار ثبات کلان اقتصادی فراهم کردند که برای آسودگی خاطر سرمایه‌گذاران بسیار حیاتی بود. آنها برای



توسعه سریع کره جنوبی از سال ۱۹۶۱ به ابتکار پارک چونگ-هی شکل گرفت که یکی از ژنرال‌های نظامی بود. او روابط را با ژاپن که اشغالگر سابق کره بود، دوباره برقرار کرد و باعث جذب سرمایه ژاپنی‌ها شد.

آسیایی توسعه کشور خود را با هدایت سرمایه‌گذاری‌ها به سوی صنایع راهبردی و تقویت پیشرفت فناوریانه تولیدکنندگان انجام دادند. چنان سیاستی باعث انتقال کارگران از بخش کشاورزی به بخش‌های رو به رشد کارخانه‌ای شد. سرمایه‌گذاری‌های بزرگ در بخش آموزش باعث شد کارگران مهارت‌های لازم در صنایع جدید را به‌دست آورند و شرکت‌های صنعتی که به‌زودی توان صادرات کالاهایشان را پیدا کردند، به نیروهای محرک رشد پایدار و برخاسته از تجارت تبدیل شدند.

نوع جدیدی از حکومت

چنین حکومت‌هایی هیچ‌گاه پیش‌تر دیده نشده بودند. این شیوه حکمرانی، دیدگاه‌های قدیمی درباره نقش دولت در نظام اقتصادی را به چالش کشید. نقش دولت در اقتصاد متعارف، اصلاح شکست‌های بازار است و دولت‌ها به تدارک کالاهای عمومی از قبیل دفاع ملی و روشنایی خیابان‌ها می‌پردازند که بخش خصوصی علاقه‌ای به عرضه آنها ندارد. دولت‌ها به این ترتیب اطمینان حاصل می‌کنند که نهادهایی مانند دادگاه‌ها



هنگ‌کنگ که اکنون یکی از مراکز بزرگ تجارت بین‌الملل است، نقش مهمی در توفیق مداوم اقتصادی چین دارد و در عین حال نظام دولتی مستقل خود را حفظ کرده است.

نمی‌شدند. چنان بنگاه‌هایی به تدریج به محل ائتلاف بودجه‌های دولت‌ها تبدیل شدند و به جای آنکه منبع درآمد باشند، جذب‌کننده منابع بودند. «بی‌اعتنایی به سازو کار قیمت‌ها» در آن کشورها نتوانست به شکل‌گیری مزیت نسبی در صنایع تازه تأسیس کمک کند، بلکه حتی به تولید ناکارآمد و رکود اقتصادی انجامید.

به نظر می‌رسد دولت‌های توسعه‌گرای شرق آسیا بهتر توانستند در برابر فشارهای بخش خصوصی ایستادگی کنند. دولت کره جنوبی پس از تأسیس کارخانه فولاد جدید خود در دهه ۱۹۶۰ اطمینان یافت که آن کارخانه به حدنصاب کارایی رسیده است. اگر فشارهای سیاسی وجود داشت که دولت را از تحمیل انضباط به آن شرکت باز می‌داشت، آنگاه حکومت به خادم منافع محدود تبدیل می‌شد و نمی‌توانست کارایی اقتصادی کل نظام اقتصادی را پیگیری کند. دولت ناچار بود ایستادگی کند و در برابر فشارهای جانب‌داری از گروه‌های خاص تاب بیاورد. در عین حال، دولت وام و کمک‌های فنی در اختیار بنگاه‌ها می‌گذاشت و این کار در کنار نظارت بر بنگاه‌ها نیاز به وجود بازو‌هایی داشت که به کوچک‌ترین روزنه‌های نظام اقتصادی نفوذ کند. دیوان‌سالاری اقتصادی به اطلاعات تفصیلی درباره تمام سرمایه‌گذاری‌های



برخاستن برق آسای بیره‌های آسیایی متکی به تجارت بود. تسهیلات بزرگی از قبیل این [اسکله] در سنگاپور که برای اداره کشتی‌های کانتینر دار احداث شد، همگی از سوی دولت برای تقویت رشد اقتصادی به اجرا درآمد.

فولاد کره جنوبی رخ داد. بانک جهانی در دهه ۱۹۶۰ به دولت کره توصیه کرد که به صنعت فولاد وارد نشود زیرا در آن حوزه مزیت نسبی ندارد و دیگران قادرند به آسانی آن کشور را در تولید فولاد شکست دهند. با این حال شرکت غول‌آسای فولادسازی پوسکو در کره جنوبی در دهه ۱۹۸۰ یکی از کارآمدترین فولادسازان جهان شده بود.

مداخله سیاسی

سیاست‌های مداخله‌گرایانه دولت‌ها در مناطقی غیر از آسیای شرقی به ناکامی کشیده شده و باعث بدنامی دولت‌های توسعه‌گرا بوده‌اند. رفتار تبعیض‌آمیز با برخی بنگاه‌ها در آمریکای لاتین و آفریقا باعث زوال انگیزه‌ها شد زیرا از بنگاه‌ها در برابر رقابت حفاظت می‌شد ولی دولت هیچ معیاری برای کارکرد بنگاه‌ها را به اجرا در نمی‌آورد. در آن مناطق صنایع نوپا هیچ‌گاه به صادرکنندگان موفق تبدیل نشدند. رفتار تبعیض‌آمیز به ویژه در آمریکای لاتین به نوعی خط‌مشی سیاسی ربط داشت که فایده اقتصادی چندانی به همراه نمی‌آورد: برخی بنگاه‌ها با وجود برخورداری از یارانه‌ها و حمایت‌های تعرفه‌ای، بهره‌ورتر

«صنایع نوپا» بودند که با تزریق یارانه‌ها و حمایت‌های تجاری بالاخره پا گرفتند و رشد کردند. آن دولت‌ها توانستند معیارهای عملکردی را برای صنایع تعیین و اجرا کنند زیرا قادر بودند هر جا که لازم باشد، حمایت‌ها را از خاطیان دریغ کنند.

رابرت وید می‌گوید شیوه هدایت بازارها توسط این دولت‌ها بود که شکل‌گیری مزیت‌های رقابتی در صناعی را که اصلاً پیش از آن وجود نداشتند، رقم زد. قیمت‌ها و کالاهای هر صنعت نوپدید در ابتدا چنان که انتظار می‌رفت، قادر به رقابت بین‌المللی نبود. علاوه بر این تولید یک کالای جدید معمولاً به برپایی همزمان صنایع و زیرساخت‌های دیگر نیاز داشت. هماهنگی این فرآیندها به دست بخش خصوصی - به جای دولت - بسیار دشوار است.

علاوه بر این صنایع نوپا و حمایت‌شده آن کشورها وقتی که انگیزه‌های عالی برای یادگیری چگونگی کارآمد شدن برای آنها مهیا شد، رقابت‌مند شدند. آن دولت‌ها ناچار بودند برای آموزش اقتصادی بنگاه‌های تازه تأسیس و هماهنگ‌سازی اولیه تولید، برخلاف قیمت‌های بازار کم عمق حرکت کنند. این وضعیت در صنعت

“
حکومت... به عمد قیمت‌های نسبی را «دستکاری» کرده است تا فرصت‌های سرمایه‌گذاری سودآور پدید آورد.
آلیس آسندن
”

سیاست صنعتی و مشوق‌ها

حکومت‌های توسعه‌گرای شرق آسیا به بنگاه‌های خود در بخش‌های مرجح امتیازهای تبعیض‌آمیز دادند و درعین حال انگیزه‌های بهبود عملکرد را در آنها پدید آوردند. آنها این هدف را با ملزم کردن بنگاه‌ها به رعایت معیارهای عملکرد به‌دست آوردند که تا حدی با شرکت بنگاه‌ها در مسابقات و اهدای جایزه به آنها محقق می‌شد.

معمولاً معیار موفقیت، صادرات چشمگیر بود. جایزه هم خط اعتباری یا دسترسی به ارزهای خارجی تعیین می‌شد. مثلاً بنگاه‌ها در کره جنوبی و تایوان باید نشان می‌دادند که یک سفارش صادراتی گرفته‌اند و فقط پس از آن بود که جایزه دریافت می‌کردند. کره جنوبی مسابقاتی برگزار می‌کرد که در آن بنگاه‌های کشور به ارائه مناقصه برای طرح‌های بزرگ در صنایع جدید از قبیل کشتی‌سازی می‌پرداختند. بنگاه‌های موفق مدتی از حفاظت در برابر بازار بین‌المللی برخوردار می‌شدند. معیارهای عملکرد، بنگاه‌های مشخص را ملزم می‌کرد که تا مهلت زمانی معینی به رقابت‌مندی در بازار جهانی برسند. بنگاه‌های ناکارآمد هم جریمه می‌شدند.



صنعت فولاد کره جنوبی یکی از موفقیت‌های حکومت توسعه‌گرای آن کشور بوده است. کره جنوبی در سال ۲۰۱۱ ششمین تولیدکننده بزرگ فولاد در جهان بود.

دولت توسعه‌گرا پدید آورد که شبیه به ببرهای آسیایی بود و دولتی اقتدارگرا در کانونش قرار داشت که مسئول تقویت بخش خصوصی و صادرات بود. کشاورزی از حالت اشتراکی خارج شد، به صنایع دولتی خودمختاری بیشتری داده شد و آن صنایع در معرض رقابت جدی‌تر قرار گرفتند. آن اصلاحات سیلی از فعالیت‌های جدید در بخش خصوصی را جاری کرد بدون آنکه خبری از حقوق مالکیت از نوع غربی‌اش در میان باشد.

از دل نهادهای منحصربه‌فرد چین، انگیزه‌ها و مشوق‌های دیگری سر برآورد: مثلاً از «نظام مسئولیت خانوار» که در آن مدیران محلی مسئول سود و زیان یک شرکت هستند، بدون آنکه نیازی به مالکیت خصوصی باشد. نتایج آن سیاست‌ها حیرت‌آور بود. گرچه چین هنوز در قیاس با اروپای غربی فقیر است، رشد سریع در دهه ۱۹۹۰ حدود ۱۷۰ میلیون نفر را از فقر نجات داد که معادل سه چهارم کل آمار کاهش فقر در دنیای در حال توسعه بود.

تاریخچه چین و ببرهای آسیایی نشان می‌دهد که راه منحصربه‌فردی برای رسیدن به توسعه وجود ندارد. شیوه مداخله آن حکومت‌ها در نظام اقتصادی کاملاً با آنچه در زمان توسعه‌یافتن اروپا رخ داده بود، فرق داشت. باین‌حال به‌نظر می‌رسد که تمام الگوهای توسعه - حتی آنها که موفق بوده‌اند - در جایی به تنگنا برمی‌خورند. مزایای دولت توسعه‌گرا در ببرهای آسیایی ظاهراً در دهه ۱۹۹۰ به تدریج رو به افول نهاد و نهادهایی که در یک دهه عالی عمل کرده بودند، در دهه بعدی ناکام ماندند. حکومت چین نیز شاید روزی اثربخشی خود را از دست بدهد. اگر قرار باشد که خیز خیره‌کننده چین ادامه یابد، شاید لازم باشد که آن حکومت از نو خود را بسازد.

بالقوه و نیز به حفظ روابط کارآمد با تمام مدیران صنایع نیاز داشت.

پیتر اوانز - اقتصاددان آمریکایی - این علائم دولت‌های توسعه‌گرای موفق را «استقلال عمل ریشه‌دار» خواند. فقط وقتی این ویژگی برقرار باشد، احتمال دارد که یک دولت توسعه‌گرا به سازوکار بازارها بی‌اعتنا بماند و درعین‌حال اسیر منافع گروهی نشود. ایجاد استقلال عمل ریشه‌دار، کار آسانی نیست و فقدانش ممکن است یکی از عوامل دخیل در نتایج ضعیف مداخلات دولت در سایر مناطق در حال توسعه باشد.


برخاستن چین

پس از بروز بحران مالی دهه ۱۹۹۰ در شرق آسیا، الگوی دولت توسعه‌گرا بار دیگر به نقد کشیده شد. بسیاری گمان می‌کردند نهادهایی که باعث رشد صنعتی سریع پس از جنگ جهانی دوم شده‌اند، دیگر توان اثربخشی در آخرین سال‌های قرن بیستم را ندارند. از سوی دیگر اوج‌گیری خیره‌کننده چین موجب جلب توجه دوباره به مفهوم حکومت توسعه‌گرا یا حداقل توجه به نهادها و سیاست‌هایی می‌شد که با وجود تخطی از توصیه‌های اقتصاد متعارف کلاسیک، باعث دگرگونی سریع اقتصادی می‌شدند.

چین در اواخر دهه ۱۹۷۰ بعضی اصلاحات در نظام کمونیستی خود را آغاز کرد و نشان منحصربه‌فرد خود را در قلمروی



شهر شرقی هانگژو مثل اکثر شهرهای بزرگ چین رشد سریعی داشته و همپای صنعتی شدن کشور، با رشد شهرنشینی روبرو بوده است.



باورها می‌توانند باعث بحران‌های ارزی شوند

سفته‌بازی و تضعیف رسمی ارزش پول





در این زمینه

کانون بحث
اقتصاد جهانی

متفکر اصلی
پل کروگمن (۱۹۵۳-)

پیش از او
۱۹۴۴، یونان بزرگ‌ترین فروپاشی پول ملی در تاریخ را تجربه کرد.
۱۹۷۸، چارلز کیندلبرگر - مورخ اقتصادی آمریکایی - بر اهمیت رفتارهای غیرعقلانی در بروز بحران‌ها تأکید کرد.

پس از او
۲۰۰۹، دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های کارمن رینهارت و کنت روگوف به انتشار این بار فرق می‌کنند: هشت قرن حماقت مالی پرداختند و در آن شباهت‌های بین بحران‌ها در گذر تاریخ را شرح دادند.
۲۰۱۲-۲۰۱۰، اولویت‌های ملی واگرایانه، خطاهای فاحش سیاست‌گذاری و فشارهای عظیم سفته‌بازانه، خطر متلاشی شدن یورو را پیش آورد.

بحران ارزی به معنای فروپاشی بزرگ و فوری در ارزش پول ملی در قیاس با ارزش‌های خارجی است. مهم‌ترین پول‌های دنیا به مدت سی سال بعد از جنگ جهانی دوم متأثر از نظام برتون وودز بودند (صص. ۱۸۷-۱۸۶) که مبتنی بر نرخ‌های ارز ثابت ولی تعدیل‌پذیر بود.

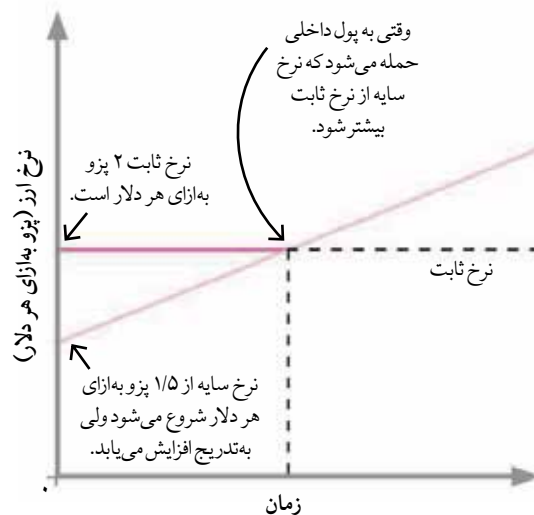
وقتی نظام برتون وودز در سال ۱۹۷۱ پایان یافت، بحران‌های ارزی شایع‌تر شدند. به‌طورکلی بحران ارزی وقتی رخ می‌دهد که مردم یک کشور در مقیاس وسیع به فروش پول ملی اقدام کنند. چنان رفتاری ظاهراً برخاسته از تعامل انتظارات مردم و برخی ضعف‌های اقتصادی اساسی (یا به تعبیری «زیربنایی») است؛ مردم به تعبیری به برداشت ذهنی خود از مشکلات واکنش نشان می‌دهند. اقتصاددانان سعی کرده‌اند که این تعامل را در قالب ریاضیاتی مدل‌سازی کنند ولی هر بار که گمان کرده‌اند به مدلی متناسب و سازگار با داده‌ها دست یافته‌اند، نوع جدیدی از بحران ظهور کرده است.

بحران‌های ارزی در مقتضاهای مختلف
بحران‌های مالی نیز مانند گردبادها اغلب غیرمنتظره رخ می‌دهند ولی پیش‌بینی آنها دشوار است. قرن‌ها پیش وقتی ارزش پول مبتنی بر محتوای فلز گرانبه‌ای بود، پول معمولاً ارزش خود را با کاهش عیار از دست می‌داد، یعنی فلان حاکم تصمیم می‌گرفت که از میزان فلز گرانبه‌ها در هر سکه بکاهد. پس از چاپ پول کاغذی در بانک‌های مرکزی کشورها، تورم زیاد به عامل کاهش شدید ارزش پول تبدیل شد. چنان چیزی مثلاً در سال ۱۹۲۳ در آلمان رخ داد که قیمت کالاها هر دو روز یک‌بار دو برابر می‌شد. با این حال لازم نیست کشوری به آبرتورم دچار شود تا به ورطه بحران پولی بيفتد. مثلاً قیمت کالاهایی از قبیل مواد غذایی و معدنی در خلال رکود بزرگ - از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ - کم شد و ارزش پول کشورهای آمریکای لاتین نیز که به (صادرات) این کالاها وابسته‌اند، به شدت سقوط کرد.

سیاست‌های ناهماهنگ

پل کروگمن با نوشته خود در سال ۱۹۷۹ نشان داد که فقط کافی است دولتی سیاست‌هایی ناهماهنگ با نرخ‌های ارزی به اجرا درآورد تا بحران ارزی رخ دهد.

استدلال کروگمن به مبنای نخستین نسل از مدل‌های بحران ارزی تبدیل شد. این مدل‌ها با فرض ثابت بودن نرخ مبادله پول داخلی و یک ارز خارجی شروع می‌شوند و علاوه بر این در آنها دولت داخلی با کسری بودجه (اضافه مخارج در قیاس با درآمدهای مالیاتی دولت) روبروست



در «نخستین نسل» از مدل‌های بحران، ارزش یک ارز در مقایسه با ارز دیگر ثابت است ولی ارزش «حقیقی» یا سایه‌اش ممکن است به کمتر از میزان ثابت شده برسد. در چنین نقطه‌ای است که نرخ ارز سایه ممکن است به بیش از ۲ پزو به ازای هر دلار برسد. وقتی چنین شود، ممکن است پول در معرض حمله سفته‌بازان قرار گیرد زیرا آنها با پیش‌بینی کاهش ارزش پول ملی به خرید پول خارجی روی می‌آورند.

همچنین ببینید: حباب‌های اقتصادی ۹۹-۹۸. انتظارات عقلانی ۲۴۷-۲۴۴. نرخ‌های ارز و پول‌های ملی ۲۵۵-۲۵۰. بحران‌های مالی ۳۰۱-۲۹۶. هجوم‌های بانکی ۳۲۱-۳۱۶. عدم توازن جهانی پس‌اندازها ۳۲۵-۳۲۲.

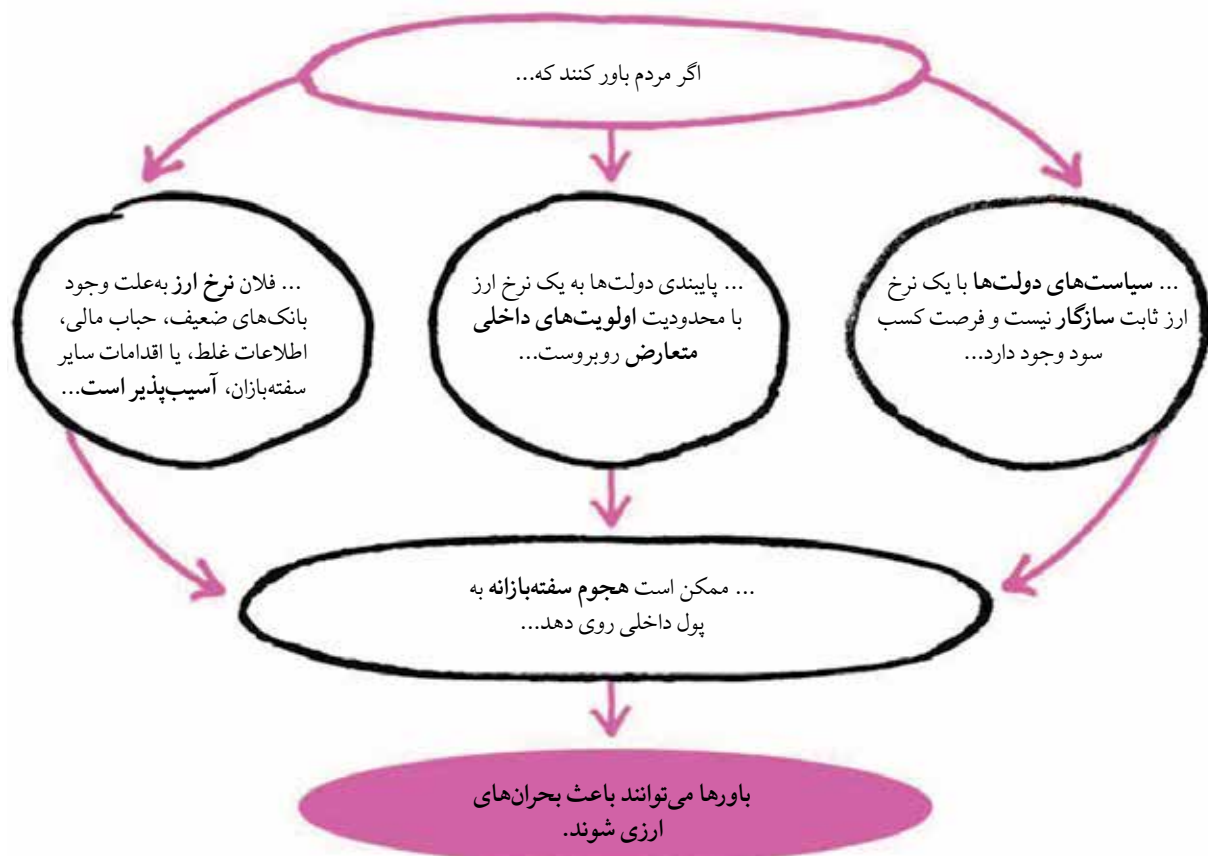


زنان در حال واریسی اسکناس ۱۰ دلاری جدید در زیمبابوه در سال ۲۰۰۹ هستند. دولت پس از یک دوره آبرتورم، با برداشتن ۱۲ صفر از جلوی عدد اسکناس‌های قدیم، ارزش جدیدی برای پول ملی تعیین کرد.

مدل مزبور با بحران‌های ارزی آمریکای لاتین در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰- از قبیل بحران مکزیک در سال ۱۹۸۲- سازگار به نظر می‌رسید. با این حال یک بحران ارزی در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ در نظام پولی اروپا (EMS) رخ

که نشان می‌دهد اگر بانک مرکزی از نرخ ارز ثابت حمایت نکند، نرخ ارز به چه مقدار خواهد رسید. مردم با دقت در کسری بودجه دولت می‌دانند که آن نرخ سایه در همان مقطع زمانی چقدر است (خواهد بود). آنها هر زمان که فروش پول داخلی به نرخ‌های ثابت را به جای نرخ‌های سایه به سود خود ببینند، با انگیزه‌های سفته‌بازانه برای خرید پول خارجی هجوم می‌آورند و تمام ذخایر ارزی بانک مرکزی را می‌خرند. از آن پس نرخ ارز باید شناور شود و نرخ سایه نزولی در عمل به نرخ ارز تبدیل می‌گردد. هجوم سفته‌بازانه در نقطه‌ای رخ می‌دهد که نرخ سایه دائماً نزولی، با نرخ ارز ثابت برابر شود.

و آن کسری را با چاپ پول تأمین می‌کند. با افزایش عرضه پول، این سیاست با ارزش ثابت پول داخلی در برابر پول‌های خارجی ناسازگار می‌شود. چنین سیاستی با ثابت‌بودن سایر عوامل، باعث کاهش ارزش «حقیقی» پول داخلی می‌گردد. در این مدل‌ها سپس فرض می‌شود که بانک مرکزی برای حفظ ارزش پول داخلی به فروش ذخایر ارزی خود می‌پردازد. با این حال مردم می‌دانند که ذخایر ارزی بانک مرکزی بالأخره تمام خواهد شد. نرخ ارز از آن پس به‌ناچار باید «شناور» شود (آزادانه معامله شود) که سقوط ارزش پول داخلی را به دنبال خواهد داشت. در این مدل یک «نرخ ارز سایه» هست





مدل‌ها، بحران‌ها «خودمحقق» هستند. در افراطی‌ترین حالت فرض می‌شود که بحران می‌تواند بدون ارتباط با بنیان‌های اقتصادی هر کشور شکل بگیرد. این مدل‌ها که مبتنی بر کارهای اقتصاددانانی مانند موریس آسفولد آمریکایی هستند، واقع‌گرایانه‌تر از مدل‌های پیشین به‌نظر می‌رسیدند زیرا استفاده دولت‌ها از ابزارهایی مانند نرخ بهره برای جلوگیری از افت ارزش پول ملی، و افزایش نرخ بهره برای جلوگیری از کاهش ارزش پول داخلی، در آنها در نظر گرفته شده است. این مدل‌ها همچنین با تجربه بحران ERM جور درمی‌آیند که در آن سیاست‌های دولت‌ها با محدودیت بیکاری مفرط روبروست.

شکستگی مالی

بحران مالی شرق آسیا در سال ۱۹۹۷ (که در ادامه توضیح داده می‌شود) در ظاهر با دو نوع مدلی که شرح دادیم، سازگاری نداشت. بیکاری در آن کشورها محل نگرانی نبود ولی پول آنها در معرض هجوم ناگهانی و هنگفت قرار گرفت. در نسل دوم مدل‌ها، گزینه فرار یعنی تضعیف ارزش پول ملی قرار بود که کشور را از هزینه‌های اجتماعی خلاص کند، ولی کاهش شدید ارزش پول آن

هست. اگر بیکاری خیلی زیاد شود، ممکن است دولت از اصرار خود بر نرخ ارز ثابت دست بردارد زیرا هزینه‌های اجتماعی دفاع از آن سیاست (مثلاً نرخ‌های بهره‌گزار) بسیار زیاد است. این انتخاب‌های دشوار را در مصیبت یونان در سال ۲۰۱۲ به‌وضوح می‌توان دید. البته آن هزینه‌های گزاف اجتماعی بدون هجوم سفته‌بازانه رخ نمی‌داد. در این مدل‌ها به‌طور ضمنی بیش از یک نتیجه در نظر گرفته می‌شود که به‌تعبیر اقتصاددانان همان «تبادل‌های چندگانه» است. هجوم سفته‌بازانه ممکن است وقتی رخ دهد که تعداد کافی از مردم گمان کنند سایر مردم برای فروش پول داخلی هجوم خواهند آورد. در این صورت آنها هجوم را شروع می‌کنند و بحران شروع می‌شود. ولی اگر مردم چنان فکر نکنند، شاید بحران روی ندهد. در این



تنها راه بی‌چون‌وچرا برای آنکه پول یک کشور از هجوم سفته‌بازانه در امان بماند... نداشتن پول مستقل است.

پل کروگمن



داد که در ظاهر در تضاد با این مدل بود. طبق «سازوکار نرخ ارز» (ERM) در آن نظام، کشورهای اروپایی نرخ پول خود را ثابت کردند یا به‌عبارتی به ارزش مارک آلمان پیوند زدند. چند پول داخلی در معرض فشارهای سفته‌بازان -به‌ویژه سرمایه‌گذاری به نام جورج سوروس- قرار گرفتند. شاید به‌سختی بتوان ادعا کرد که کشورهایی مانند انگلستان سیاست‌هایی در تعارض با نرخ ارز هدف‌گذاری‌شده را در پیش گرفتند. انگلستان کسری بودجه بسیار کوچکی داشت و قبلاً مازاد را هم تجربه کرده بود. با این حال آن کشور در سال ۱۹۹۲ مجبور شد از EMS کنار برود که مایه سرافکنندگی وزیر امور مالی -نورمن لامونت- گردید. برای تبیین این رخدادها مدل جدیدی لازم بود.

بحران‌های خودمحقق

در نخستین نسل از مدل‌ها، خطمشی دولت «ثابت» هستند و مسئولان به‌شیوه‌ای مکانیکی از ذخایر ارزی برای حفظ ارزش پول داخلی استفاده می‌کنند. در نسل دوم مدل‌ها برای دولت‌ها گزینه‌ای در نظر گرفته شده است: پابندی به نرخ ارز ثابت مجاز است، ولی راه فراری هم از آن «قاعده»

بحران مالی شرق آسیا

بحران مالی شرق آسیا در سال ۱۹۹۷ در ظاهر از غیب برآمد و کشورهایی را درنوردید که شواهد قطعی از رشد مطلوب و مازاد بودجه داشتند. اکثر کشورهای منطقه، پول خود را تا قبل از بحران مالی به دلار آمریکا گره زده بودند. نخستین نشانه‌های بحران با ورشکستگی بعضی کسب‌وکارها در تایلند و کره جنوبی نمایان شد. تایلند در دوم ژوئیه ۱۹۹۷ پس از ماه‌ها تقلا برای حفظ ارزش پیوسته‌خورده پول خود، به کاهش ارزش پول رضایت داد. سپس فیلیپین در ۱۱ ژوئیه ناچار به شناورکردن نرخ ارز شد و مالزی و اندونزی هم در ۱۴ ژوئیه و ۱۴ اوت مجبور به چنان کاری شدند. ارزش پول اندونزی، تایلند، کره جنوبی، مالزی و فیلیپین در مدت کمتر از یک سال بین ۴۵ تا ۸۵ درصد سقوط کرد. فقط هنگ‌کنگ بود که توانست راه سفته‌بازان را سد کند. این بحران را معلول یک بحران بانکی حاد دانسته‌اند. و اما معمولاً کوتاه‌مدت بودند و وقتی وام‌دهندگان خارجی سرمایه خود را از بازار خارج کردند، بحران شروع شد و پول‌های داخلی بی‌ارزش شدند.

پرهیز از بحران‌ها

بررسی‌ها نشان می‌دهند که بین ۵ تا ۲۵ درصد از برهه‌های تاریخ معاصر با بحران سپری شده است. بحران‌های جدید همچنان ما را شگفت‌زده خواهند کرد ولی نشانه‌هایی - از قبیل نرخ‌های ارز حقیقی، صادرات و حساب جاری و میزان پول در نظام اقتصادی در مقایسه با ذخایر ارزی بانک مرکزی - وجود دارد که می‌تواند در هنگام نزدیک شدن توفان‌های ارزی به ما هشدار دهد. تجربه‌های چند دهه گذشته باعث آشکارشدن ریشه‌های بحران شده‌اند. اکنون اقتصاددانان از بحران‌های «دوقلو» سخن می‌گویند که دوره‌های باطلی از بحران‌های ارزی و بانکی هستند. گمان می‌شود کاهش سریع در مقررات مالی و آزادسازی بازارهای سرمایه بین‌المللی، از عوامل دخیل در بروز بحران‌ها در کشورهای با نهادهای مالی و نظارتی ضعیف است. دولت‌ها علاوه بر توجه به نشانه‌های بحران‌های مالی آتی در حوزه اقتصاد کلان باید به این ضعف‌های نهادی نیز رسیدگی کنند.

کشورها با نزول اقتصادی فاحش - هرچند کوتاه‌مدت - همراه شد. شکنندگی مالی ناشی از رونق و افول بانکی، یک از عوامل مهم بود. اقتصاددانان با توجه به این واقعیت‌ها شروع به تمرکز بر تعامل بین موارد ضعف نظام اقتصادی و انتظارات خودمحقق سفته‌بازان کردند. در این مدل‌های نسل سوم، انواع شکنندگی‌های مالی از قبیل استقراض بنگاه‌ها و بانک‌ها بر حسب پول خارجی، و سپس قرض دادن آن پول‌ها بر حسب پول داخلی وجود داشت. چنین بانک‌هایی در صورت تضعیف ارزش پول داخلی قادر به بازپرداخت بدهی خارجی خود نیستند. این‌گونه ضعف‌ها می‌توانند آتش هجوم‌های سفته‌بازانه و بحران‌ها را برانگیزند.

اقتصاددانان علاوه بر ساختن نظریه‌ها به دنبال یافتن شواهدی از علائم هشداردهنده بحران‌های ارزی بوده‌اند. جفری فرانکل و آندرو رز در مقاله خود در سال ۱۹۹۶ به بررسی فروپاشی‌های پولی در ۱۰۵ کشور در حال توسعه از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۲ پرداختند. آنان دریافتند کاهش ارزش پول وقتی رخ داده است که ورود سرمایه خارجی ناچیز شود، ذخایر ارزی بانک‌های مرکزی اندک باشد، رشد اعتبارات داخلی زیاد باشد، نرخ‌های بهره مهم خارجی (به‌ویژه برای دلار آمریکا) زیاد شود و نرخ ارز حقیقی (قیمت کالاهای تجاری داخلی در مقایسه با کالاهای خارجی) زیاد شود که به معنی فقدان رقابت‌مندی کشور در بازارهای خارجی است. اقتصاددانان گمان می‌کنند که با پایش این علائم هشداردهنده شاید بتوان بحران‌های پولی را یک تا دو سال پیش از وقوع آنها پیش‌بینی کرد.



ایسلندی‌ها به خیابان‌های ریکیاویک آمده‌اند تا به شیوه مدیریت دولت در بحران ارزی سال ۲۰۰۸ اعتراض کنند. آن بحران باعث شد کرونا [پول ملی این کشور] بیش از یک‌سوم ارزش رسمی‌اش را از دست بدهد.

برندگان مزایده، بهایی بیش از ارزش حقیقی می‌پردازند

نفرین برندگان

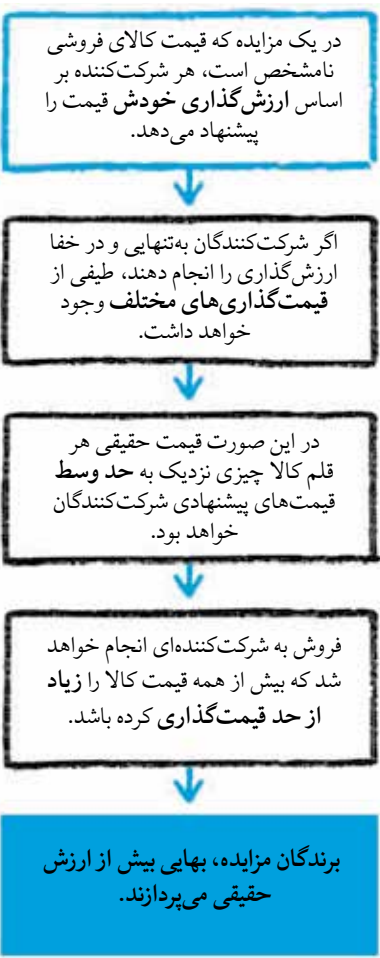


کمک کند که مردم در آنها به‌طور مستقیم با هم رقابت می‌کنند. معلوم شد که چنین فکری را به‌دشواری می‌توان برای دنیای واقع به کار برد. با این حال قواعد دقیق در هر مزایده - با محدودیت در تعداد شرکت‌کنندگان و راهبردهای خریدی که به بازی پوکر شبیه هستند - خیلی به نظریه بازی نزدیک‌تر می‌نمود.

انواع مزایده

نخستین کسی که نظریه بازی را در بررسی مزایده‌ها به کار برد، ویلیام ویکری - اقتصاددان کانادایی - در دهه ۱۹۶۰ بود. او سه گونه از متداول‌ترین مزایده‌ها را با هم مقایسه کرد: «مزایده انگلیسی» که در گالری‌های هنری بریتانیا به کار می‌رود و در آن مبلغ پیشنهادها بالا می‌رود تا در نهایت فقط یک متقاضی باقی بماند. «مزایده هلندی» که مثلاً در بازارهای گل در هلند اجرا می‌شود و در آن قیمت پایین و پایین‌تر می‌آید تا بالاخره کسی جنس را بخرد. در «مزایده بالاترین قیمت»، پیشنهاددهندگان قیمت خود را در پاکت‌های مهروموم تحویل می‌دهند و بیشترین قیمت برنده خواهد بود. ویکری نوع چهارمی از مزایده را پیشنهاد کرد که شبیه مزایده بالاترین قیمت است ولی برنده در آن قیمتی معادل دومین پیشنهاد زیاد را خواهد پرداخت.

مزایده‌ها در تاریخ قدمتی طولانی دارند ولی اقتصاددانان به‌تازگی پی برده‌اند که آنها زمینه‌ای عالی برای نشان‌دادن راهبردهای رقابتی در نظریه بازی هستند. نظریه بازی در دهه ۱۹۵۰ وقتی جلب توجه کرد که ریاضی‌دانان فهمیدند بازی‌های ساده می‌تواند به شناخت ما درباره وضعیت‌هایی



در این زمینه

کانون بحث
تصمیم‌گیری

متفکران اصلی

ویلیام ویکری (۱۹۹۶-۱۹۱۴)

پل میلگروم (۱۹۴۸-)

روجر میرسن (۱۹۵۱)

پیش از آنها

۱۹۵۱، جان نش - ریاضی‌دان آمریکایی - مفهوم تعادل در بازی‌ها را مطرح کرد که به مبنای نظریه مزایده تبدیل شد.
۱۹۶۱، ویلیام ویکری - اقتصاددان کانادایی - از نظریه بازی برای تحلیل مزایده‌ها استفاده کرد.

پس از آنها

۱۹۷۱، دیده شد شرکت‌های نفتی که در مناقصه‌های اجاره حفاری شرکت می‌کردند، گاهی از «نفرین برندگان» اطلاع نداشتند.
۱۹۸۲، دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های پل میلگروم و رابرت جی. وبر نشان دادند که وقتی شرکت‌کنندگان در مناقصه از قیمت‌گذاری رقبای خود آگاه باشند، «مزایده انگلیسی» بهترین قیمت برای فروشنده است.

فروش طیف الکترومغناطیسی

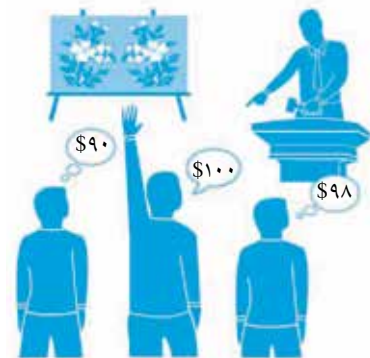
نظریه مزایده با موج مفروض مزایده‌های دولتی در آمریکای دهه ۱۹۹۰ که به سبب خصوصی‌سازی رخ داد، به اوج موفقیت رسید. بزرگ‌ترین واگذاری‌ها به بخش خصوصی وقتی رخ داد که شرکت‌های تلفن همراه حاضر شدند مبالغ هنگفتی بابت سهام طیف الکترومغناطیسی (امواج رادیو-تلویزیونی) بپردازند که انتقال داده‌ها را ممکن می‌ساخت. دولت ایالات متحده می‌خواست عایدی‌اش را به حداکثر برساند و در عین حال مطمئن شود فروش به خریداری انجام خواهد شد که بیشترین قیمت‌گذاری را برای آن انجام می‌دهد.

کمیسیون ارتباطات فدرال (FCC) در سال ۱۹۹۳ از نظریه پردازان مزایده کمک گرفت تا ۲۵۰۰ به اصطلاح جواز طیف را بفروشد. در عین حال شرکت‌های مخابراتی هم نظریه‌پردازان مزایده را برای طراحی راهبردهای مزایده خود استخدام کردند. FCC حراج انگلیسی را البته با قدری تحریف برگزید: هویت پیشنهاددهندگان محرمانه می‌ماند تا از پیشنهاددهی انتقام‌جویانه یا تبانی برای پایین نگه‌داشتن قیمت جلوگیری شود. آن مزایده‌ها تمام حدنصاب‌های قبلی را شکستند و در سراسر دنیا از آنها تقلید شد.



در مزایده‌های هلندی که در بازار گل آلزمیر هلند به کار می‌رود، قیمت از مبلغی زیاد شروع می‌شود و سپس افت می‌کند. نخستین متقاضی که قیمت را بپذیرد، برنده مزایده است.

همچنین ببینید: بازار رقابتی ۱۲۹-۱۲۶. ریسک و نااطمینانی ۱۶۳-۱۶۲. نظریه انتخاب اجتماعی ۲۱۴-۲۱۱. نظریه بازی ۲۴۱-۲۳۴.



خطری که در هر مزایده امکان دارد رخ دهد، مطرح شدن پیشنهاد برنده از سوی شرکت‌کننده‌ای است که مورد را بیش از اندازه قیمت‌گذاری کرده است. این بدقابالی به نفرین برنده معروف شده است.

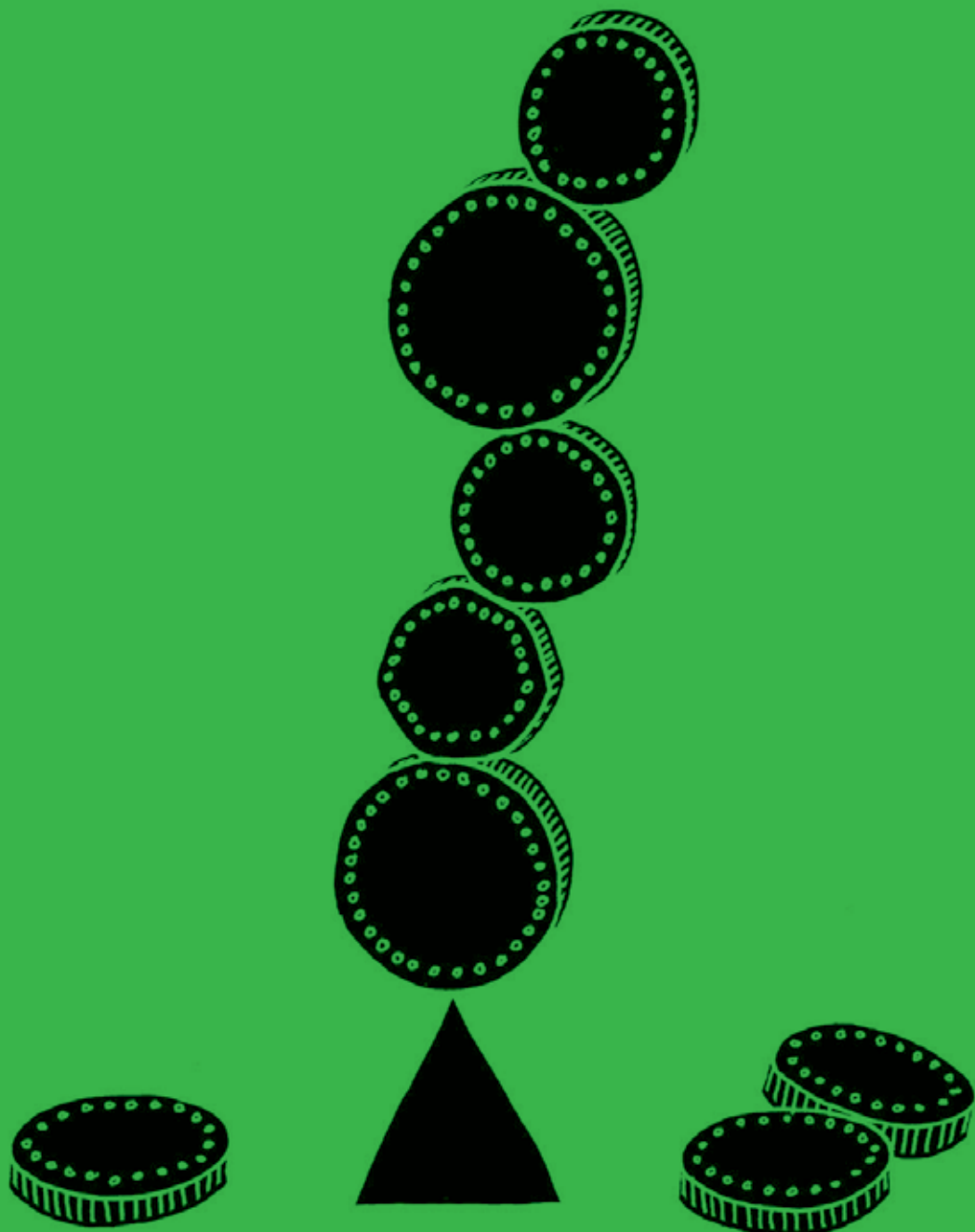
ویکری با استفاده از ریاضیات اثبات کرد که وقتی پیشنهاددهندگان، اقلام را مستقل از یکدیگر قیمت‌گذاری می‌کنند، تمام چهار نوع مزایده، درآمدی یکسان برای فروشنده به همراه می‌آورند و کشف او به «نظریه هم‌ارزی عایدی» معروف شد.

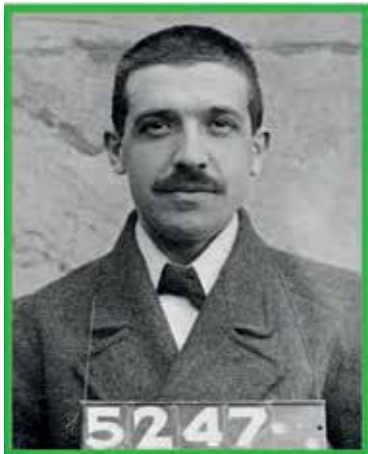
پیشنهاد‌های تفاوت جزئی

ویکری نشان داد برای شرکت‌کنندگان در مزایده بهتر است مبلغی کمتر از قیمت‌گذاری خود را پیشنهاد دهند؛ راهبردی که به تعبیر نظریه‌پردازان مزایده، «تفاوت جزئی یا فاصله‌گذاری با قیمت واقعی» نامیده می‌شود زیرا در غیر این صورت ممکن است بهایی بیش از واقع برای کالا بپردازند. تفاوت جزئی در دهه ۱۹۷۰ وقتی اهمیت فراوان پیدا کرد که به نظر رسید شرکت‌های نفتی شرکت‌کننده در مناقصه‌های حفاری دریایی معمولاً پول بیش از اندازه‌ای برای برنده شدن پرداخت می‌کنند. نظریه‌پردازان مزایده، پدیده‌ای به نام «نفرین برنده» را شناسایی کردند: کالا یا مورد رقابت به کسی خواهد رسید که بیشترین اضافه‌بها را برای آن بپردازد. تصور کنید که با پیشنهاد ۱۰۰ دلاری برای یک

نظام‌های اقتصادی باثبات، تخم‌بی‌ثباتی در خود دارند

بحران‌های مالی





چارلز پونزی که در اینجا عکس او پس از دستگیری در سال ۱۹۱۰ را می‌بینید، با وعده سودهای غیر واقعی توانست طرح‌های سرمایه‌گذاری کلاهبردارانه‌ای را در ایالات متحده اجرا کند. مینسکی دوران رونق سرمایه‌داری را با طرح‌های پونزی مقایسه کرد که محکوم به فروپاشی هستند.

این موضوع پرداخت. او گفت که نظام سرمایه‌داری امروزی تخم تباهی‌اش را در خود دارد.

نظام سرمایه‌داری نوین به نظر کینز با نظام اقتصادی موجود در سده هجدهم فرق داشت. تفاوت اصلی هم به نقش پول و نهادهای مالی مربوط می‌شد. ژان-باتیست سی (ص. ۷۵) -اقتصاددان فرانسوی- در سال ۱۸۰۳ تفسیری کلاسیک از نظام اقتصادی ارائه کرد که در اصل یک نظام تهاتری پیشرفته بود و مردم در آن به مبادله کالاها در ازای پول می‌پرداختند؛ پولی که خود برای ردوبدل شدن در ازای کالاهای مورد نیاز مردم ساخته شده است. پس به نظر او مبادله حقیقی همان کالا در ازای کالا بود و پول تنها نقش تسهیل‌کننده را ایفا می‌کرد. کینز ادعا کرد که پول نقشی فراتر از این کارکرد دارد و عملی شدن معاملات در گذر زمان را ممکن می‌سازد. فلان بنگاه می‌تواند امروز پول را برای ساختن کارخانه‌ای قرض کند که امیدوار است سود آن در آینده برای پرداخت وام و سود به کار برود. مینسکی

در سرتاسر تاریخ اندیشه اقتصادی، درباره بی‌ثباتی نظام‌های اقتصادی بحث شده است. در نگرش اقتصاددانان کلاسیک که پیرو سنت آدام اسمیت بودند، نظام اقتصادی همواره به سوی یک تعادل باثبات کشیده می‌شود. همیشه اختلال‌هایی هست که به رونق و کساد می‌انجامد - یا به عبارتی چرخه‌های تجاری را می‌سازند- ولی همواره گرایش به ثبات و رسیدن به یک نظام اقتصادی با اشتغال کامل وجود دارد.

رکود بزرگ در سال ۱۹۲۹ باعث شد که برخی اقتصاددانان چرخه‌های تجاری را با دقت بیشتری بررسی کنند. ایروینگ فیشر -اقتصاددان آمریکایی- در سال ۱۹۳۳ تشریح کرد که چگونه یک رونق می‌تواند به واسطه بی‌ثباتی‌های ناشی از استقراض افراطی و قیمت‌های نزولی، به فروپاشی ختم شود. جان مینارد کینز (ص. ۱۶۱) سه سال بعد این ایده که نظام اقتصادی را «خودتصحیح‌کننده» می‌دانست، زیر سؤال برد. او در نظریه عمومی گفت که نظام اقتصادی ممکن است به رکودی دچار شود که چندان امیدی به نجات از آن نباشد.

این کارها سرچشمه درک ماهیت بی‌ثبات نظام‌های اقتصادی نوین شد. هایمن مینسکی در سال ۱۹۹۲ در مقاله‌ای با عنوان «فرضیه بی‌ثباتی مالی» دوباره به

در این زمینه

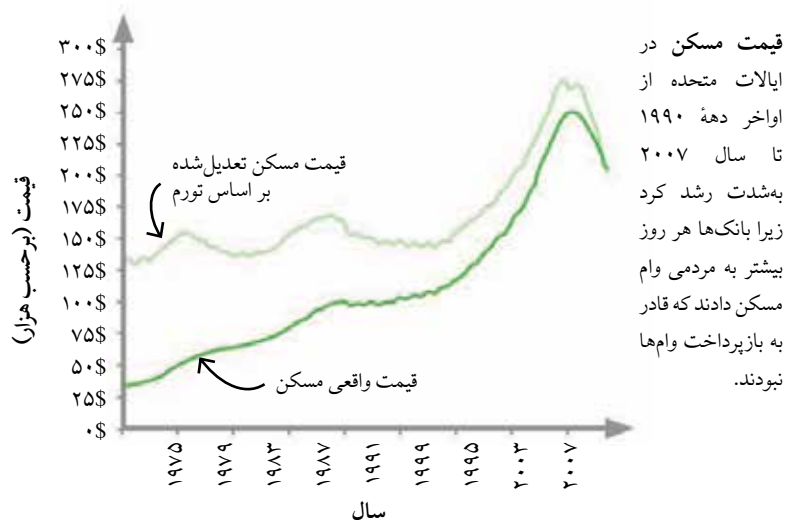
کانون بحث
بانکداری و تأمین مالی

متفکر اصلی
هایمن مینسکی (۱۹۹۶-۱۹۱۹)

پیش از او
۱۹۳۳، ایروینگ فیشر -اقتصاددان آمریکایی- نشان داد که چگونه بدهی می‌تواند به رکود بینجامد.
۱۹۳۶، جان مینارد کینز -اقتصاددان بریتانیایی- ادعا کرد که نقش بازارهای مالی در عملکرد نظام‌های اقتصادی بیش از چیزی است که قبلاً گمان می‌شد.

پس از او
۲۰۰۷، نسیم نیکلاس طالب، نظریه پرداز آمریکایی-لبنانی در حوزه ریسک، کتاب قوی سیاه را منتشر و در آن از رویه‌های مدیریت ریسک در بازارهای مالی انتقاد کرد.

۲۰۰۹، پل مک‌کالی که مدیرعامل سابق یکی از صندوق‌های بزرگ سرمایه‌گذاری در ایالات متحده بود، اصطلاح «لحظه مینسکی» را برای نقطه‌ای ابداع کرد که حباب رونق در آن می‌ترکد.



همچنین ببینید: خدمات مالی ۲۹-۲۶. رونق و افول ۷۹-۷۸. حباب‌های اقتصادی ۹۹-۹۸. تعادل اقتصادی ۱۲۳-۱۱۸. مهندسی مالی ۲۶۵-۲۶۲. هجوم‌های بانکی ۳۲۱-۳۱۶. عدم توازن جهانی پس‌اندازها ۳۲۵-۳۲۲.



پول پرده‌ای است که در پس خود تأثیر نیروهای حقیقی اقتصادی را مخفی نگه می‌دارد.
آرتور پیگو



یاشرکت‌های بزرگ دور شده بودند. آنها در عوض متأثر از بازارهای مالی بزرگ بودند. نفوذ بازارهای مالی در رفتار مردم باعث شد نظامی شکل بگیرد که تخم نابودی‌اش را در خود داشت. وی گفت هرچه دوره رشد باثبات اقتصادی طولانی‌تر باشد، مردم بیشتر گمان می‌کنند که رونق و رفاه، همیشگی خواهد بود. افزایش خوش‌بینی همان و افزایش خطرپذیری یا ریسک‌پذیری همان. تناقض آمیز می‌نماید که دوره‌های طولانی ثبات موجب شدند نظام اقتصادی خاصی شکل بگیرد که احتمال بی‌ثباتی مهلک در آن بیشتر شده بود.

مینسکی مسیر بین ثبات تا بی‌ثباتی را با بررسی سه گونه‌گزینه سرمایه‌گذاری در انتخاب‌های مردم توضیح داد. توضیح او را در شیوه خرید شدن خانه‌ها می‌توان مشاهده کرد. امن‌ترین تصمیم، وامی است که فرد با درآمدش بتواند بهره و اصل آن را بازپرداخت کند. مینسکی این سرمایه‌گذاری‌ها را واحدهای مصون‌شده نامید که ریسک اندکی برای وام‌دهنده یا گیرنده پیش می‌آورند. اگر اطمینان مردم به اوضاع، بیشتر باشد، ممکن است یک وام مسکن صرفاً بهره‌ای بگیرند که با درآمد خود از عهده بازپرداخت بهره وام - ولی نه خود

شکل گرفتند. CDOs با یک‌کاسه کردن دارایی‌های (وام‌های) مالی مختلف - برخی پُریسک و برخی کم‌ریسک‌تر - تشکیل شدند. سپس این دارایی‌های جدید به قطعات کوچک‌تری بریده شدند تا به فروش برسند. پس هر بخش شامل ترکیبی از بدهی‌های مختلف بود. معاوضه‌های نکول اعتباری در سال ۱۹۹۴ مطرح شد تا با بیمه کردن این دارایی‌ها در برابر نکول احتمالی، از آنها محافظت کند. هر دو این نوآوری‌ها باعث تشویق به عرضه وام‌ها در نظام مالی شد که آن هم باعث رشد عرضه نقدینگی یا پول در نظام اقتصادی گشت. مینسکی نتیجه‌گیری کرد که این نوآوری‌ها به معنای ناممکن شدن مهار عرضه پول در نظام اقتصادی به دست دولت‌هاست. البته اگر تقاضای وام‌ها پابرجا باشد، بازارهای مالی راهی برای این مشکل پیدا می‌کنند. به عقیده مینسکی کشورهای سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم از یوغ دولت بزرگ

گفت فقط بنگاه‌ها نیستند که بخشی از این فرآیند محسوب می‌شوند. دولت‌ها نیز تأمین بدهی ملی را با پول انجام می‌دهند و مصرف‌کنندگان مبالغ هنگفت را قرض می‌کنند تا خودرو و خانه بخرند. آنها همگی اجزای یک بازار مالی پیچیده هستند که در گذر زمان مبالغ لازم برای اجرای معاملات را فراهم می‌کند.

سوداگران بدهی

مینسکی گفت که تفاوت دوم بزرگی هم بین نظام‌های اقتصادی نوین و نظام پیش‌سرمایه‌داری وجود دارد. وی توضیح داد که نظام بانکی فقط کار رابط بین قرض‌گیرندگان و قرض‌دهندگان را انجام می‌دهد. نظام بانکی همچنین در تکاپوی نوآوری در شیوه‌های خرید و فروش اعتبار است. از مصادیق جدید برای این تکاپوها می‌توان به «تعهدات بدهی وثیقه‌دار» (CDOs) اشاره کرد که در دهه ۱۹۷۰

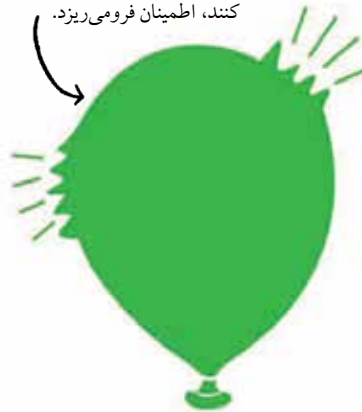


حباب مسکن

سابقهٔ اخیر بازار مسکن در ایالات متحده، مصداق بارزی از یک نظام اقتصادی است که در دوران طولانی ثبات، در دل خود شرایط بی‌ثباتی را می‌پرورد. وام متعارف مسکن در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به گونه‌ای فروخته می‌شد که از بازپرداخت اصل و سود وام اطمینان حاصل شود. مینسکی این وام‌ها را واحدهای مصون‌شده می‌نامید. با این حال دورهٔ رشد پایدار در اواخر دههٔ ۱۹۹۰ موجب شد که قیمت خانه‌ها صعود کند و تعداد روزافزونی از مردم به گرفتن وام‌های مسکن از نوع فقط بهره‌ای روی بیاورند زیرا حدس می‌زدند که قیمت مسکن باز هم رشد خواهد کرد. به این ترتیب نظام مالی شروع به عرضهٔ انواع وام‌های مسکن پونزی‌وار به مشتریانی کرد که درآمدشان حتی برای بازپرداخت بهرهٔ وام‌ها نیز کفایت نمی‌کرد. اینها وام‌های مسکن «بی‌کیفیت یا معیوب» بودند. ماندهٔ بهرهٔ آن وام‌ها هر ماه به حساب بدهی مشتریان اضافه می‌شد. تا وقتی قیمت مستغلات رو به رشد بود، ارزش کل خانه از مبلغ بدهی‌اش افزون بود. با ورود تعداد بیشتری از مردم به بازار خرید وام مسکن، قیمت‌های مسکن باز هم زیادتر شد. در همان زمان صنعت تأمین مالی که آن وام‌های مسکن را فروخته بود، آنها را بسته‌بندی کرد و در قالب دارایی‌هایی که قرار بود در دورهٔ سی‌سالهٔ آتی به رشته‌ای از درآمدها بینجامد، به بانک‌های دیگر فروخت.

آن بازی در سال ۲۰۰۶ به ته خط رسید. کساد اقتصادی در ایالات متحده باعث کاهش درآمدها و افت تقاضای خانه‌های نوساز شد. با کند شدن سرعت رشد قیمت مسکن، نخستین موارد روزافزون از نکول وام‌ها شروع شد زیرا وام‌گیرنده‌ها می‌دیدند که بدهی‌شان به جای کم شدن در مسیر افزایش قرار گرفته است. به این ترتیب تعداد

وقتی قیمت‌ها مدت بیشتری رشد کنند، اطمینان فرومی‌ریزد.



سرمایه‌گذاری‌های کم‌ریسک به علاوه سرمایه‌گذاری‌های پُرریسک به علاوه سرمایه‌گذاری‌های بی‌محابا

اطمینان به آینده در دورهٔ ثبات افزایش می‌یابد و موجب می‌شود مردم به سرمایه‌گذاری‌های پُرریسک روی بیاورند. به این ترتیب نوعی حباب قیمت دارایی‌ها پدید می‌آید که بالاخره روزی خواهد ترکید.

با گذشت زمان قیمت دارایی‌ها رشد می‌کند.



سرمایه‌گذاری‌های کم‌ریسک به علاوه سرمایه‌گذاری‌های پُرریسک

در سال‌های اولیهٔ ثبات، قیمت دارایی‌ها منطقی به نظر می‌رسد.



سرمایه‌گذاری‌های کم‌ریسک

عالی جذب می‌شوند. کلاهبردارها ابتدا از پول سرمایه‌گذاران جدید برای پرداخت سود سهام استفاده می‌کنند. آنان به این ترتیب می‌توانند وانمود کنند که سرمایه‌گذاری در این طرح سودآور است و قادر به جذب سرمایه‌گذارهای دیگر می‌شوند. با این حال چنان طرحی خیلی زود به علت ناتوانی در پرداخت بازده بزرگی که وعده داده است، فرومی‌پاشد. کسانی که در چنین طرح‌هایی سرمایه‌گذاری می‌کنند ممکن است بخش بزرگی از پول خود را از کف بدهند.



یک دلال گوشه و کنار خانه‌ای را به زن و شوهری نشان می‌دهد. بانک‌ها در خلال دورهٔ رونق در ایالات متحده با امید رشد قیمت‌ها به مردم وام می‌دادند و مردمی را که از عهدهٔ بازپرداخت وام مسکن برنمی‌آمدند، به خرید خانه تشویق می‌کردند.

وام- برمی‌آیند. آنها امیدوارند یک دورهٔ رشد اقتصادی زیاد و مداوم پیش بیاید و با افزایش تقاضا، باعث بیشتر شدن قیمت آن خانه در پایان دورهٔ بازپرداخت وام در مقایسه با ابتدای دورهٔ وام شود. مینسکی این افراد را وام‌گیرندگان سفته‌باز نامید.

با گذشت زمان اگر اطمینان و ثبات ادامه پیدا کند، میل به پذیرش ریسک‌های بزرگ‌تر، مردم را ترغیب می‌کند خانه‌ای را بخرند که درآمدشان حتی کفاف بازپرداخت بهرهٔ وام آن را هم نمی‌دهد، به گونه‌ای که میزان خالص بدهی ایشان، دست‌کم در کوتاه‌مدت افزایش می‌یابد. در این حالت مردم امیدوارند قیمت خانه‌ها به قدری سریع زیاد شود که کمبود بازپرداخت بهرهٔ وام را جبران کند. این گونهٔ سوم از سرمایه‌گذاری، بیشترین بی‌ثباتی را در آینده ایجاد می‌کند. مینسکی سرمایه‌گذاران نوع سوم را به یاد چارلز پونزی، قرض‌گیرندگان پونزی نامید. پونزی مرد ایتالیایی تباری بود که به آمریکا مهاجرت کرد و نخستین کسی بود که در یک پرونده رسوایی مالی به همین نام دستگیر شد. منابع مالی در «طرح‌های پونزی» با پیشنهاد بازده



ویژگی‌های عجیب رفتاری در نظام اقتصادی سرمایه‌داری ناشی از اثر تأمین سرمایه بر رفتار این نظام است.

هایمن مینسکی



سخت‌گیرانه‌تری برای بازارهای مالی وضع کرد و مینسکی با قوت گمان می‌کرد که این سخت‌گیری در بلندمدت ضروری است. باوجود این سرعت ابداعات در بازارهای پولی باعث می‌شود که افزایش مقررات بسیار دشوار باشد.

به نظر مینسکی بی‌ثباتی مالی یکی از راه‌های اصلی برای شناخت و تبیین نظام سرمایه‌داری نوین است. پول دیگر پرده‌ای نیست که کارکردهای حقیقی نظام اقتصادی را بپوشاند و مخفی سازد، بلکه خود به نظام اقتصادی تبدیل شده است. آرای او اکنون هر روز بیشتر تأمل‌برانگیز می‌شود.

وام‌دادن به یکدیگر را متوقف کردند. به این ترتیب ورشکستگی بانک‌ها - و معروف‌تر از همه بانک «برادران لمان» - در سال ۲۰۰۸ آغاز شد. چنان‌که مینسکی پیش‌بینی کرده بود، نشانه‌های فروپاشی فاجعه‌بار نظام مالی نمایان شد زیرا آن دوره ثبات باعث شکل‌گیری بدهی‌های عظیمی شد که زمینه بی‌ثباتی بی‌حد و حساب را فراهم کردند.

سه اقدام ممکن که برای توقف این بی‌ثباتی مهلک به کار رفت و نیز دردسرها و عواقب آن اصلاحات، در گفته‌های مینسکی پیش‌بینی شده بود.

نخست آنکه بانک مرکزی می‌توانست به‌مثابه وام‌دهنده روز مبادا عمل کند و نظام بانکی در حال ورشکستگی را نجات دهد. مینسکی دریافته بود که چنان نجاتی ممکن است در آینده به بی‌ثباتی‌های بیشتر بینجامد زیرا بنگاه‌های بانکی را به پذیرش ریسک‌های بزرگ‌تر ترغیب می‌کرد و آنها را آسوده‌خاطر می‌کرد که نجات‌دهنده‌ای هست.

دوم آنکه دولت می‌توانست بر بدهی خودش بیفزاید تا در نظام اقتصادی رونق ایجاد کند. با این حال حتی دولت‌ها نیز در زمان بحران، در تأمین مالی بدهی‌هایشان به دردسر می‌افتند. سوم آنکه می‌شد مقررات



در سال ۲۰۰۹ سرمایه‌گذاری به نام برنارد مدوف متهم به بزرگ‌ترین کلاهبرداری طرح پونزی در تاریخ شد. وی تا قبل از فروپاشی آن طرح، در مدت ۴۰ سال بیش از ۱۸ میلیارد دلار از سرمایه‌گذاران دریافت کرده بود.

رو به رشدی از خانه‌های صادره شده، دوباره به بازار وارد شد و قیمت‌ها را به زیر کشید.

نظام اقتصادی ایالات متحده در سال ۲۰۰۷ به نقطه‌ای رسید که به «لحظه مینسکی» معروف شده است و در واقع همان نقطه‌ای است که سفته‌بازی‌های ناپایدار، به بحران تبدیل می‌شوند. فروپاشی بازار مسکن باعث شد که بانک‌ها بدهی‌های گزاف به بار بیاورند و چون هیچ‌کس نمی‌دانست که چه کسی آن وام‌های مسموم مسکن را خریده است، نهادهای مالی

هایمن مینسکی

مینسکی اقتصاددانی از جناح چپ سیاسی بود که از والدین مهاجر یهودی روسی در شیکاگو به دنیا آمد. والدین او در یک گردهمایی برای بزرگداشت کارل مارکس (ص. ۱۰۵) با یکدیگر آشنا شده بودند. مینسکی قبل از تغییر رشته به اقتصاد، در دانشگاه شیکاگو ریاضیات می‌خواند. مینسکی آرزوی دنیای بهتری در سر داشت و البته به همان اندازه مجذوب دنیای عملی تجارت بود. وی به مدت ۳۰ سال مشاور و مدیر یکی از بانک‌های آمریکایی بود.

حاشیه جریان اصلی تفکر اقتصادی باقی ماند، ولی افکارش از هنگام مرگ و به‌ویژه پس از فروپاشی مالی در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ که او پیش‌بینی کرده بود، روز به روز نافذتر شده‌اند. مینسکی که دو فرزند داشت، در سال ۱۹۹۶ هنگامی که ۷۷ ساله بود، به علت سرطان درگذشت.

آثار مهم

۱۹۶۵، کار و جنگ علیه فقر

۱۹۷۵، جان مینارد کینز

۱۹۸۶، تثبیت یک نظام اقتصادی بی‌ثبات

مینسکی پس از یک دوره که در زمان جنگ جهانی دوم با ارتش ایالات در خارج کشور سپری کرد، به وطن بازگشت تا بخش اعظم عمر شغلی‌اش را در جایگاه استاد اقتصاد در دانشگاه واشنگتن بگذراند.

مینسکی که یک متفکر خلاق و ذاتاً خوش‌مشرب بود، به آسانی با دیگران دوست می‌شد. مرام دانشگاهی او به جای دقت ریاضیاتی، بیشتر با دقت در مفاهیم سازگار بود. نکته‌ای که در تمام کارهای او دیده می‌شود، جریان پول است. وی در طول عمرش - تا حدی به انتخاب خود - در

صاحبان کسب و کار دستمزدهایی بیش از مبلغ بازار می پردازند

انگیزه‌ها و دستمزدها



بدانند که بلافاصله پس از اخراج شدن می‌توانند به سرعت دوباره کار پیدا کنند، ممکن است وسوسه شوند که در محیط کار تبدیلی کنند. دستمزدهای بیشتر و وقوف به بیکار ماندن به مدت طولانی پس از هر اخراج، هزینه از دست دادن شغل را زیاد می‌کند و از احتمال طفره رفتن کارگران می‌کاهد.

کارفرماها همچنین قادر نیستند بدون صرف هزینه به قابلیت‌های کارگران خود پی ببرند و شاید دستمزدهای کارایی باعث شود که متقاضیان بهتری جذب شوند. از دیگر دلایل می‌توان به تمایل کارفرما برای تقویت روحیه کارگران و کاهش گردش آنها در اثر اخراج اشاره کرد (هرچقدر دستمزد بیشتر باشد، نگهداشتن کارگران و پرهیز از هزینه‌های کارآموزی مجدد آسان‌تر است). دستمزدهای بیشتر همچنین به سلامت کارگران - به قدری که بتوانند خوب کار کنند - کمک می‌کند. این واقعیت به ویژه در کشورهای در حال توسعه مهم است. دستمزدهای کارایی می‌توانند بهتر معلوم کنند که چرا بنگاه‌ها حتی در زمان کاهش تقاضا دستمزدها را کاهش نمی‌دهند زیرا در این صورت بهترین کارگران خود را احتمالاً از دست می‌دهند.

دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های کارل شاپیرو و جوزف استیگلیتز ادعا کردند بنگاه‌ها دستمزدی به کارکنان خود می‌پردازند که باید بیش از دستمزد بازار باشد زیرا همیشه هسته‌ای از کارگران بیکار در بنگاه وجود دارد. آنها چنین مفهومی را «دستمزد کارایی» نامیدند. کارفرماها این مبلغ اضافه بر بازار را انتخاب می‌کنند زیرا ارزشش را دارد و به این ترتیب از کارکنان خود بهره بیشتری می‌برند.

چنین وضعیتی به علت «نواقص» بازار رخ می‌دهد. واریسی رفتار کارکنان برای کارفرماها هزینه دارد (مشکلی که اقتصاددانان «مخاطره اخلاقی» می‌نامند). شاپیرو و استیگلیتز گفتند که دستمزدهای کارایی باعث کاهش «طفره رفتن از کار» می‌شوند. اگر کارگران



کارگران در خط تولید دگرگون‌کننده هنری فورد در حال ساخت خودروی مدل T هستند. فورد با دوراندیشی تشخیص داد کارگانش باید بهترین مشتریانش نیز باشند.

همچنین ببینید: عرضه و تقاضا ۱۱۳-۱۰۸. رکودها و بیکاری ۱۶۱-۱۵۴. اطلاعات و انگیزه‌های بازار ۲۰۹-۲۰۸.

در این زمینه

کانون بحث
بازارها و بنگاه‌ها

متفکران اصلی
جوزف استیگلیتز (۱۹۴۳-)
کارل شاپیرو (۱۹۵۵-)

پیش از آنها
۱۹۱۴، هنری فورد - خودروساز آمریکایی - در خلال کساد بازار اعلام کرد که پرداختی کارگانش را به دو برابر یعنی ۵ دلار در روز می‌رساند.
دهه ۱۹۲۰، آلفرد مارشال، اقتصاددان بریتانیایی، مفهوم دستمزدهای کارایی را مطرح کرد.
۱۹۳۸، «قانون معیارهای کار منصفانه» باعث وضع حداقل دستمزد در ایالات متحده شد.

پس از آنها
۱۹۸۴، کارل شاپیرو و جوزف استیگلیتز گفتند که دستمزدهای کارایی مانع از طفره رفتن از کار می‌شود.
۱۹۸۶، جورج آکرلوف و جانث یلن - اقتصاددانان آمریکایی - دلایلی اجتماعی از قبیل تقویت روحیه را در پرداخت دستمزدهای کارایی شرح دادند.

دستمزدهای حقیقی در دوره کساد می‌شوند دستمزدهای چسبنده



تضعیف کرد. گویی دیگر نمی‌شد بیکاری مداوم داشت زیرا دستمزدها افت می‌کنند و سیاست‌های دولت برای رونق دادن به نظام اقتصادی کارگر نخواهد بود. تفکر کینزی جدید نشان داد که حتی با وجود انتظارات عقلانی، ممکن است بیکاری طولانی شود و سیاست دولت می‌تواند مؤثر باشد، چرا که چسبندگی دستمزد می‌تواند همراه با رفتارهای عقلانی وجود داشته باشد.

تیلر و اقتصاددان آمریکایی دیگری به نام گرگ منکیو ادعا کردند که چسبندگی قیمت‌ها می‌تواند به علت هزینه‌های موسوم به «هزینه‌های منو» - همان هزینه‌های ایجاد تغییر از جمله چاپ کردن فهرست جدید قیمت‌ها - به وجود آید. چسبندگی همچنین ممکن است ناشی از قراردادهای کار باشد که دستمزدهای ثابت برای مدت مشخصی در آنها درج شده است. در مدل‌های اولیه کینزی خبری از رفتارهای افراد و عقلانیت نبود. با این حال اقتصاددانان کینزی جدید، محاسبات کینزی خود را بر مبنای نظری محکم‌تری بنا کردند.

در اقتصاد کینزی (صص. ۱۶۱-۱۵۴) فرض می‌شود که دستمزدهای پولی میل به کاهش ندارند، یعنی «چسبنده» هستند و فقط به آرامی در برابر تغییرات اوضاع بازار واکنش نشان می‌دهند. بنابراین وقتی کساد باعث افت میزان قیمت‌ها می‌شود، مقدار حقیقی دستمزدها افزایش می‌یابد. به این ترتیب تقاضای نیروی کار در بنگاه‌ها کم می‌شود و بیکاری پدید می‌آید.

اقتصاددانان کینزی جدید از قبیل جان تیلر آمریکایی سعی کردند که این چسبندگی را تبیین کنند. به میان آمدن بحث انتظارات عقلانی در دهه ۱۹۷۰ (صص. ۲۴۷-۲۴۴) اقتصاد کینزی را



اگر قرار باشد فقط به یک اقتصاددان برای شناختن مشکلات هر نظام اقتصادی متوسل شوید، آن اقتصاددان کسی جز جان مینارد کینز نخواهد بود.
گرگ منکیو



همچنین ببینید: رکودها و بیکاری ۱۶۱-۱۵۴. ضریب نکاثر کینزی ۱۶۵-۱۶۴. انتظارات عقلانی ۲۴۷-۲۴۴. انگیزه‌ها و دستمزدها ۳۰۲.

در این زمینه

کانون بحث
نظام اقتصاد کلان

متفکر اصلی
جان تیلر (۱۹۴۶-)

پیش از او
۱۹۳۶، جان مینارد کینز گفت که مداخله دولت‌ها می‌تواند نظام اقتصادی را از رکود برهاند.

۱۹۷۶، توماس سارجنت و نیل والاس ادعا کردند که انتظارات عقلانی باعث می‌شوند سیاست‌های کلان اقتصاد کینزی بی‌فایده شوند.

پس از او
۱۹۸۵، گرگ منکیو گفت «هزینه‌های منو» - هزینه‌هایی که یک بنگاه بابت تغییر قیمت‌ها تحمل می‌کند - ممکن است موجب چسبندگی قیمت‌ها شوند.

۱۹۹۰، جان تیلر - اقتصاددان آمریکایی - «قاعده تیلر» را مطرح کرد و نشان داد که بانک‌های مرکزی برای تثبیت نظام اقتصادی باید به سیاست‌های پولی فعالانه روی بیاورند.

یافتن شغل شبیه به یافتن شریک زندگی یا خانه است جست و جو و تطبیق



مؤسسات دوست‌یابی آنلاین مانند بازارهایی هستند که مردم در آنها هم خریدار و هم فروشنده‌اند. افراد نمی‌توانند بدون محدودیت به جست‌وجو بپردازند پس برای کارآمدتر شدن بهتر است که جست‌وجوی خود را در محدوده‌ای مشخص انجام دهند.

نیروی کار (تعداد مشاغلی که در هر دستمزد مشخص عرضه می‌شود) معلوم است. در هر دستمزد در هر یک از این جداول، عرضه و تقاضای کار در بازار با هم در تعادل قرار می‌گیرند. پس چگونه است که در هر مقطع زمانی تعداد زیادی کارگر در جست‌وجوی کار و تعدادی کارفرما در جست‌وجوی کارگر هستند؟

جورج استیگلر - اقتصاددان آمریکایی - در دهه ۱۹۶۰ گفت که بازار «تک‌دستمزدی» اقتصاددانان کلاسیک فقط وقتی محقق می‌شود که هزینه جست‌وجوی اطلاعات دستمزدهای پیشنهادشده یا خواسته‌شده، صفر باشد. در هر بازاری که محصولاتی

انتخاب بین خرید نان یا صابون معمولاً کار آسانی است. تعداد سوپرمارکت‌ها زیاد و یافتن آنها آسان است. ولی درباره یافتن یک خودروی دست‌دوم با مشخصات ویژه یا یک گرامافون عتیقه چطور؟ در رویکرد کلاسیک به بازار - که همواره عرضه و تقاضا را در توازن می‌بیند - خریداران و فروشندگان، یکدیگر را فوراً بدون هزینه و با اطلاعات کامل درباره قیمت کالاها و خدمات مختلف پیدا می‌کنند. با این حال هرکس که سعی کرده باشد یک خودروی دست‌دوم - یا یک خانه جدید یا شریک زندگی - پیدا کند، می‌داند که چنین حرفی در عمل واقعیت چندانی ندارد.

اصطکاک جست‌وجو

گفته می‌شود که خریداران و فروشندگان نمی‌توانند خودبه‌خود یکدیگر را بیابند و بازارها دچار «اصطکاک (تلفات) جست‌وجو» هستند. اقتصاددانان «نظریه جست‌وجو» را به تدریج ساختند تا درباره این تلفات جست‌وجو، کندوکاو کنند. یکی از کانون‌های این نظریه، جست‌وجوی شغل و بیکاری بوده است.

در الگوی کلاسیک برای نیروی کار فرض می‌شود جدول‌بندی عرضه نیروی کار (تعداد کارگرانی که می‌خواهند با دستمزد مشخصی کار کنند) و جدول‌بندی تقاضای

در این زمینه

کانون بحث
تصمیم‌گیری

متفکر اصلی

جورج استیگلر (۱۹۹۱-۱۹۱۱)

پیش از او

۱۹۴۴، ویلیام بوریج - سیاست‌مدار بریتانیایی - گفت که اگر نرخ بیکاری زیاد باشد، تعداد مشاغل خالی کم خواهد بود.

پس از او

۱۹۷۱، اقتصاددانی آمریکایی به نام پیتر دایموند نشان داد که اصطکاک پُرهزینه جست‌وجوی کار، مانع از تحقق عملی قاعده «تک‌دستمزد» می‌شود.

۱۹۷۱، دیل مورتسن - اقتصاددان آمریکایی - شرح داد که چگونه بیکاری در میان کارگران ماهر ممکن است زیاد شود، در حالی که در بازار شغل وجود دارد.

۱۹۹۴، کریستوفر پیسارایدز، اقتصاددان بریتانیایی، به ارائه داده‌های تجربی و مدل‌هایی برای جست‌وجو و تطبیق پرداخت.

بیکاری جهانی

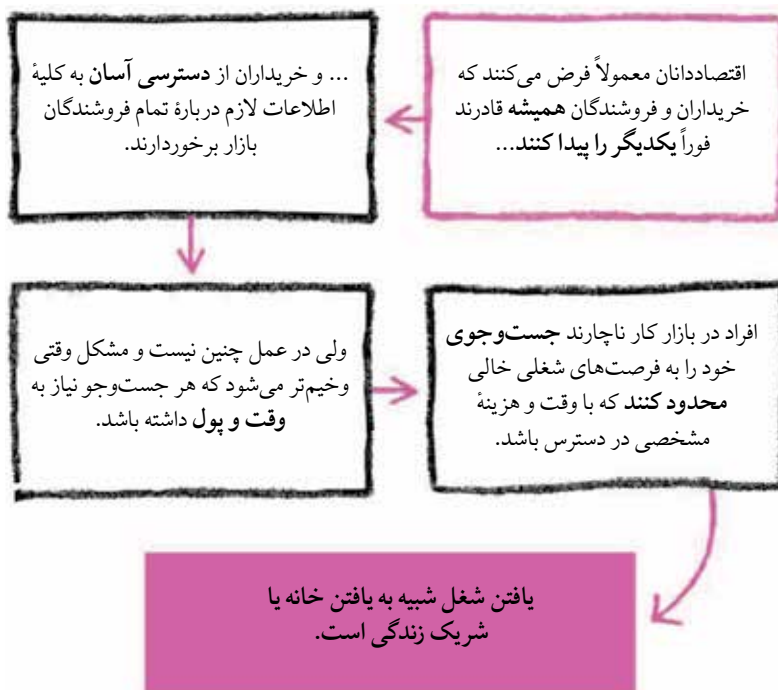
گرچه اکنون بسیاری از مردم در شغل‌های آبرومند با دستمزدهای خوب کار می‌کنند، بیکاری همچنان در بخش‌هایی از جهان زیاد است. علاوه بر این بازار کار در حال گذار است و مشاغل خوب حتی در کشورهای ثروتمندتر در حال ناپدید شدن هستند.

در مارس ۲۰۱۲ حدود نیمی از جوانان کمتر از ۲۵ سال در اسپانیا و یونان بیکار بودند و بیکاری در آفریقای جنوبی به حدود ۳۰ درصد می‌رسید. بیکاری در ایالات متحده نیز حتی به ۹/۱ درصد رسید. ظاهراً چنین اوضاعی در تضاد با باوری است که پیدا کردن شغل برای کسانی را که حاضر به پذیرفتن دستمزدهای کمتر باشند، حتمی می‌داند. مایکل فلیس - اقتصاددان آمریکایی - جهانی شدن را عاملی مهم در این زمینه می‌داند زیرا مشاغلی که در کشورهای ثروتمند ایجاد شده‌اند، بیشتر در بخش‌های «غیرمبادله‌ای» از قبیل ادارات دولتی و خدمات سلامت هستند، درحالی‌که مشاغل مبادله‌پذیر (مثلاً ساخت گوشی‌های همراه) به کشورهایی مانند چین و فیلیپین منتقل شده‌اند که دستمزدها به‌طور کلی در آنها کمتر است. رفع چنین مشکلاتی در زمره مهم‌ترین دغدغه‌های اقتصاددانان امروزی است.



هزاران اسپانیایی در سال ۲۰۱۱ خود را لوس ایندیگانوس (برآشفته) لقب دادند و با راهپیمایی به سوی بروکسل [مقر بیشتر نهادهای اتحادیه اروپا] به نرخ بیکاری ۴۰ درصدی اعتراض کردند.

همچنین ببینید: اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. رکودها و بیکاری ۱۶۱-۱۵۴. انتظارات عقلانی ۲۴۷-۲۴۴. دستمزدهای چسبنده ۳۰۳.



نظریه جست‌وجو و تطبیق، به‌طور مشترک جایزه نوبل گرفتند. دایموند دریافت که حتی اندکی افزایش در هزینه‌های جست‌وجو موجب افزایش قیمت کالاها می‌شود. خریداران مایل به پرداختن هزینه‌های دومین و سومین جست‌وجو نیستند و به همین علت اگر قیمت‌ها در محل جست‌وجوی آنها اندکی زیاد شود، فروشندگان می‌دانند که خریداران به آن افزایش قیمت پی نمی‌برند زیرا آن افزایش را با نتیجه سایر جست‌وجوها مقایسه نمی‌کنند.

نظریه جست‌وجو و تطبیق نکته‌هایی برای طراحی کارآمد مزایای بیکاری دارد. مزایای بی‌قید و شرط ممکن است انگیزه‌های جوانان کار را برای جست‌وجو و پذیرفتن پیشنهادهای شغلی کاهش دهد. ولی مزایایی که طراحی آنها باعث تشویق جست‌وجو می‌شود، شاید به بهبود کارایی بازارهای کار کمک کند.

(شامل مشاغل) با هم متفاوت باشند، جست‌وجو کردن نیاز به پول دارد. هرچقدر هزینه جست‌وجو بیشتر باشد، دامنه دستمزدهای یک شغل یکسان نیز بزرگ‌تر است. مردمی که به دنبال کار می‌گردند، می‌فهمند که دستمزدهای کارفرماها با هم فرق می‌کند و باید تصمیم بگیرند که جست‌وجو را چقدر و تا چه زمان ادامه دهند. تحقیقات استیگلر نشان داد که کارگران برای اجرای جست‌وجوی بهینه باید هر دستمزدی کمتر از «دستمزد آستانه‌ای» خود (پایین‌ترین دستمزدی که حاضر به پذیرش آن هستند) را رد کنند، ولی هر پیشنهادی بزرگ‌تر از آن را بپذیرند. این مدل یعنی ترسیم یک خط در مقداری مطلوب، در همه بازارها - حتی در مؤسسات دوست‌یابی - نیز کاربرد دارد.

سه اقتصاددان به نام‌های پیتر دایموند، دیل مورتسن و کریستوفر پیسارایدز در سال ۲۰۱۰ بابت کارهایشان در زمینه

در این زمینه

کانون بحث
سیاست اقتصادی

متفکران اصلی

ویلیام نوردهاوس (۱۹۴۱-)

نیکلاس استرن (۱۹۴۶-)

پیش از آنها

۱۸۹۶، دانشمندی سوئدی به نام اسوانته آرنیوس پیش‌بینی کرد که دو برابر شدن کربن در جو زمین منجر به ۵ تا ۶ درجه افزایش دمای سطح زمین خواهد شد.

۱۹۲۰، آرتور پیگو -اقتصاددان بریتانیایی- ایده وضع مالیات بر آلاینده‌گی را مطرح کرد.

۱۹۹۲، معاهده چارچوب تغییرات آب‌وهوایی ملل متحد به امضای کشورهای عضو رسید.

۱۹۹۷، پیمان کیوتو به تصویب رسید و تا سال ۲۰۱۱ بیش از ۱۹۰ کشور آن را امضا کردند.

پس از آنها

۲۰۱۱، کانادا از پیمان کیوتو کنار رفت.

اواخر بسیاری می‌گفتند که هزینه‌های مبارزه با تغییرات آب‌وهوایی، بیش از منافع آن به نظام‌های اقتصادی آسیب می‌زند. برخی همچنان نمی‌پذیرند که تغییرات آب‌وهوایی محصول دست بشر است و بعضی دیگر حتی می‌گویند که چنین تغییراتی می‌تواند سودمند باشد. البته تعداد روزافزونی از کارشناسان می‌گویند که لازم است به چنین معضلی پردازیم و راه‌حل‌های اقتصادی برای آن پیدا کنیم.

بزرگ‌ترین چالش در مسیر اقدام جمعی، تغییرات آب‌وهوایی است

اقتصاد و محیط زیست



گازهای گلخانه‌ای از قبیل دی‌اکسید کربن یکی از علل گرمایش زمین است. اکنون در میان تمام دانشمندان جهان اتفاق نظر وجود دارد که اگر انتشار این گازها را به سرعت و به شدت کم نکنیم، با خطر تغییرات آب‌وهوایی ویرانگری روبرو هستیم. این تغییرات، پیامدهای اقتصادی و زیست‌محیطی زیادی دارند ولی علاوه بر اقتصاددانان، دولت‌ها نیز درباره اقداماتی که باید انجام داد، هم‌نظر نیستند. تا همین

توسعه اقتصادی و رفاهی که پس از انقلاب صنعتی حاصل شد، از دل فناوری و به‌ویژه با بهره‌برداری از سوخت‌هایی مانند ذغال‌سنگ، نفت و گاز بیرون آمد. باین حال روزبه‌روز بیشتر معلوم می‌شود که چنان رونقی هزینه‌هایی داشته است یعنی علاوه بر اینکه ما در حال تمام کردن این منابع تجدیدناپذیر بوده‌ایم، سوزاندن این سوخت‌های فسیلی باعث آلودگی هوا هم می‌شود. شواهد روزافزونی هست که انتشار

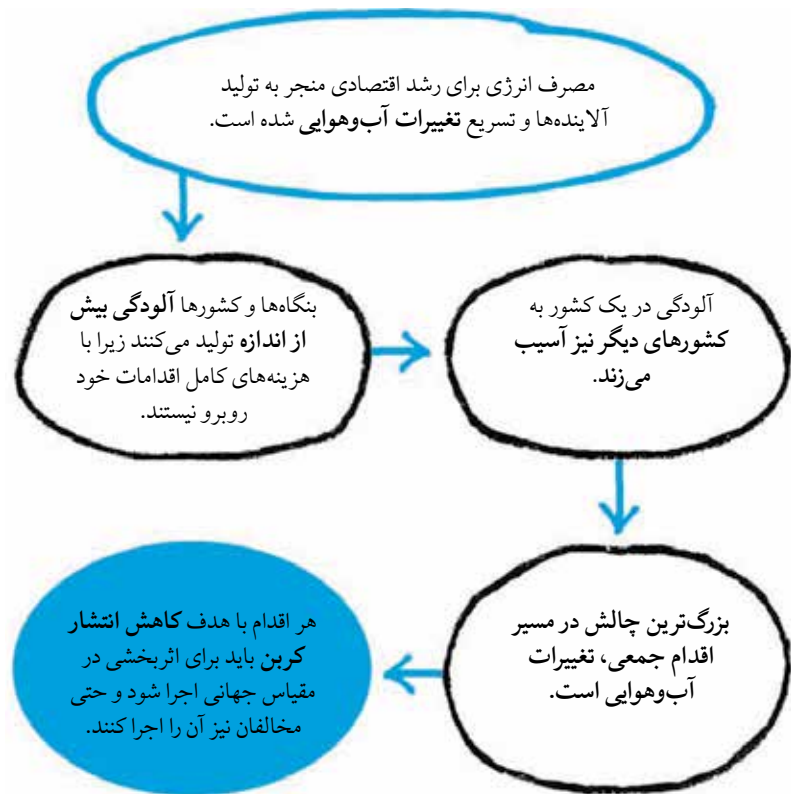


انقلاب صنعتی که حدود ۱۵۰ سال قبل شروع شد، کشورها را به سوزاندن مقادیر عظیم سوخت‌های فسیلی سوق داده است. انتشار این آلاینده‌ها موجب «اثر گلخانه‌ای» در جو زمین می‌شود.

از عهده ناکستن از مخارج آنها برمی‌آیم یا نه، و بهترین راه برای این کار چیست. استدلال‌های محکمی به نفع مداخله دولت وجود دارد: جو زمین را از لحاظ اقتصادی می‌توان یک کالای اقتصادی همگانی (صص. ۴۷-۴۶) در نظر گرفت که بازارها در آن کم‌کاری می‌کنند؛ آلودگی را می‌توان نوعی برون‌ریز (صص. ۱۳۷) دانست که هزینه‌های اجتماعی‌اش در قیمت‌ها نمود پیدا نمی‌کند و به‌طور کامل بر دوش شخص آلاینده نمی‌افتد. استرن به این دلایل بود که تغییرات آب‌وهوایی را بزرگ‌ترین شکست بازار در طول تاریخ خواند.

کشورهای نابرابر

نخستین مانع در مسیر کار اقتصاددانانی مانند نوردهاوس و استرن، متقاعدکردن دولت‌ها به اجرای اقداماتی بود که در کوتاه‌مدت برای کشور آنها پُرهزینه بود ولی در بلندمدت از خسارت‌هایی به‌مراتب بزرگ‌تر جلوگیری می‌کرد. دومین چالش، یافتن کارآمدترین شیوه برای ضمانت اجرای سیاست جلوگیری از انتشار گازها بود.



بی‌چون‌وچرا بودند و دلایل اقتصادی محکمی درباره ضرورت اقدام فوری برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای دربرداشتند. استرن برآورد کرده بود که هزینه‌های اقتصادی چنان تغییراتی حدود ۲۰ درصد GDP خواهد بود، درحالی‌که اگر اقدام فوری انجام شود، هزینه‌های پیشگیری فقط به یک درصد GDP می‌رسید. نوردهاوس در سال ۲۰۰۹ تخمین زد که اگر اقدامی صورت نگیرد، هزینه‌های تغییرات آب‌وهوایی در سال ۲۰۹۹ سالانه به ۲/۵ درصد تولید جهانی خواهند رسید. بیشترین خسارت‌ها را کشورهای کم‌درآمد استوایی از قبیل هندوستان و کشورهای آفریقایی تحمل خواهند کرد.

پس موضوع دیگر از این قرار نبود که آیا از عهده کاهش مخارج انتشار گازها برمی‌آیم یا خیر، بلکه مسئله این بود که آیا

شواهد اقتصادی

ویلیام نوردهاوس -اقتصاددان آمریکایی- در سال ۱۹۸۲ اثری با عنوان با چه سرعتی باید مشاعات زمین را منهدم کنیم؟ پیامدهای اقتصادی تغییرات آب‌وهوایی و راه‌حل‌های آن را به تفصیل بررسی کرد. وی گفت که بعضی مشخصات تغییرات آب‌وهوایی باعث می‌شوند که یافتن راه‌حل‌های اقتصادی‌اش به اقدامی منحصربه‌فرد و ویژه تبدیل شود: مقیاس زمانی بلندمدت، نااطمینانی‌های موجود در آن، دامنه بین‌المللی مشکل و نابرابری توزیع منافع و هزینه‌های این اقدامات در میان کشورهای مختلف.

دولت انگلستان در سال ۲۰۰۶ تهیه گزارشی درباره ابعاد اقتصادی تغییرات آب‌وهوایی را به نیکلاس استرن -اقتصاددان بریتانیایی- سپرد. یافته‌های گزارش استرن

نیازهای رو به رشد هندوستان

نرخ رشد هندوستان در سال ۲۰۱۲ بین ۷ تا ۸ درصد پیش‌بینی شده بود. پیشگامان کسب و کار هندوستان می‌دانند که اگر رشد کشور با چنان نرخ ادامه یابد، کمبود انرژی شدیدی پیش رو خواهد بود. نگرانی‌هایی هست که کمبود انرژی با مصرف سوخت‌های «کثیف» ارزانی مانند ذغال‌سنگ و گازوئیل جبران شود، بنابراین تلاش‌هایی برای افزایش کارایی انرژی و در عین حال تشویق به مصرف محصولات انرژی‌های تجدیدپذیر در جریان است که از انرژی خورشیدی، باد و فناوری‌های زمین‌گرمایی استفاده می‌کنند.

اقتصاددانان امیدوارند که شکل‌های مختلف انرژی‌های تجدیدپذیر در کنار انرژی هسته‌ای (که ادعا می‌شود یکی از منابع عرضه انرژی «پاک» است)، بتوانند در کنار هم تمام نیازهای انرژی هندوستان در آینده را برآورده سازد. باین‌حال شکل‌های مختلف انرژی تجدیدپذیر -مانند انرژی خورشیدی- تا به حال نتوانسته‌اند از لحاظ تجاری منبع مطمینی برای تأمین بزرگ‌مقیاس انرژی باشند. به این ترتیب رونق کوتاه‌مدت آنها نیاز به یارانه‌های دولتی دارد. این یارانه‌ها در «برنامه اقدام ملی هندوستان برای تغییرات آب‌وهوایی» که در سال ۲۰۰۸ ارائه شد، نمود یافته‌اند.



صفحات خورشیدی گرمای آفتاب را در کوه‌های هیمالیا در شمال هندوستان به دام می‌اندازند. انرژی خورشیدی در کشوری مانند هندوستان که آفتاب شدیدی دارد، می‌تواند منبع انرژی تجدیدپذیر مناسبی باشد.

ناکام بوده‌اند. کشورهای توسعه‌یافته‌ای مانند ایالات متحده و استرالیا می‌گویند که چنان اهدافی به‌شدت برای نظام اقتصادی‌شان زیان‌بار است و کشورهای هندوستان و برزیل می‌گویند که نباید بهای آلودگی تولیدشده در غرب را بپردازند (هرچند خود به‌سرعت در حال تبدیل شدن به آلوده‌کننده‌های بزرگ هستند). از سوی دیگر کشورهای طبیعت‌دوستی مانند آلمان و دانمارک پذیرفته‌اند که اهدافی در حد بیش از ۲۰ درصد کاهش آلاینده‌ها را به اجرا در آورند.

مدل‌سازی اقتصادی

اقتصاددانان مدل‌های مختلفی برای بررسی اثر اقتصادی تغییرات آب‌وهوایی به کار برده‌اند. یکی از این مدل‌ها «مدل یکپارچه پویای نوردهاوس برای آب‌وهوا و نظام اقتصادی» (DICE) است که نخستین بار در سال ۱۹۹۲ ارائه شد (شکل صفحه قبل را ببینید). در این مدل انتشار دی‌اکسید کربن، چرخه‌های کربن، تغییرات آب‌وهوایی، خسارت‌های آب‌وهوایی و عوامل اثرگذار بر رشد، به یکدیگر ربط داده شده‌اند.

بیشتر اقتصاددانان اکنون پذیرفته‌اند که تغییرات آب‌وهوایی یکی از مشکلات غامض دنیاست که شاید در بلندمدت به خسارت‌های هنگفت بینجامد. راه‌حل این مشکل اصلاً سراسر نیست ولی نوردهاوس در سال ۲۰۰۷ گفت که گمان می‌کند راه‌حل نه در طرح‌های بزرگ و بلندپروازانه از قبیل پیمان کیوتو، بلکه در راه‌حل‌های «همگانی، پیش‌بینی‌پذیر و ملال‌آور» از قبیل مالیات کربن نهفته است.



تندباد کاترینا در سال ۲۰۰۵ بخش اعظم شهر نیواورلئان را تخریب کرد. آن خسارت‌ها که حدود ۸۱ میلیارد دلار برآورد شد، توجه دنیا را به آثار اقتصادی تغییرات آب‌وهوایی جلب کرد.

این سهمیه‌ها انگیزه بنگاه‌ها در انتشار آلاینده‌های بیشتر از میزان سهمیه و ناچار شدن به خرید سهمیه جدید را کم می‌کند. باین‌حال میزان کل آلاینده‌ها تغییر نمی‌کند و در دست یک مقام مرکزی است.

پیمان کیوتو

گرچه مبادله آلاینده‌ها بی‌تردید گامی در مسیر درست بوده است، این مشکل نیاز به اقدام جهانی دارد تا از خطر تغییرات آب‌وهوایی دوری شود. باین‌حال موافقت‌نامه‌های بین‌المللی از قبیل پیمان کیوتو نتوانسته‌اند به همراهی جهانی دست یابند. ۱۴۱ کشور در سال ۱۹۹۷ در مذاکرات این پیمان شرکت کردند ولی در سال ۲۰۱۲ فقط ۳۷ کشور پذیرفتند که اهداف مشروح در آن پیمان برای انتشار گازهای گلخانه‌ای را به اجرا بگذارند. ایالات متحده همواره شرایط این پیمان را رد کرده است و کانادا هم در سال ۲۰۱۱ از آن کناره‌گیری کرد. حتی کشورهایی که قول داده‌اند از انتشار آلاینده‌ها بکاهند، اغلب در رسیدن به اهداف مقرر در آن پیمان

در تولید ناخالص داخلی از زنان غفلت می‌شود

جنسیت و اقتصاد



در این زمینه

کانون بحث
جامعه و نظام اقتصادی

متفکر اصلی
مریلین ورینگ (۱۹۵۲-)

پیش از او

۱۹۳۲، سیمون کوزنتس، اقتصاددان روس-آمریکایی، نخستین حساب‌های ملی را برای کل ایالات متحده تهیه کرد. ۱۹۸۷، ماریانه فربر - اقتصاددانان آمریکایی- زنان و کار: با دستمزد و بدون دستمزد را منتشر کرد که نوعی مآخذشناسی درباره تحقیقات قبلی در حوزه زنان و اقتصاد بود.

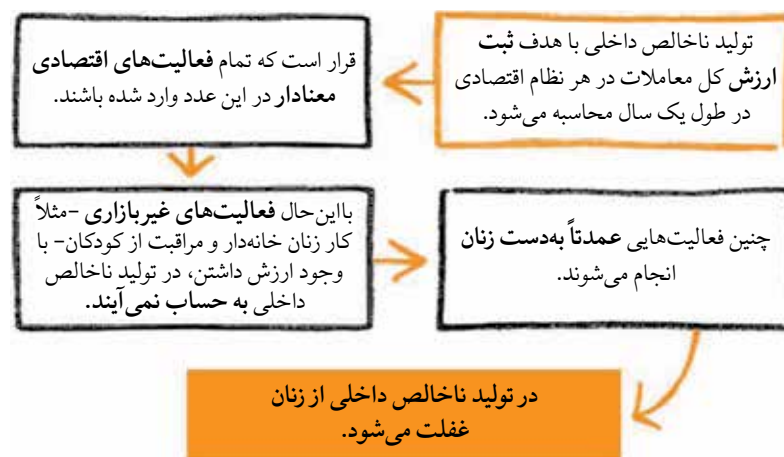
پس از او

۱۹۹۰، نخستین گزارش «شاخص توسعه سازمان ملل» منتشر شد که با هدف در نظر گرفتن مفهوم فراگیرتر از توسعه -در مقایسه با آنچه در اعداد درآمد ملی می‌آید- تهیه شده بود. ۱۹۹۶، دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های بارنت واگمن و نانسی فولبره، سهم کار زنان خانه‌دار از درآمد ملی ایالات متحده را حساب کردند.

گردآوری این داده‌ها می‌پردازند. با این حال خرید و فروش‌های یک نظام اقتصادی نمی‌تواند تمام فعالیت‌های اقتصادی را نمایان کند. همچنین عدد نهایی GDP نمی‌تواند دقیقاً نمایانگر ارزیابی مردم درباره وضعیت یک کشور باشد. مثلاً ممکن است کارشناس محیط زیست بگوید که در GDP جایی برای بررسی تهنی شدن منابع طبیعی کشور وجود ندارد. درآمد جنگل‌زدایی هم چیزی است که با فرض فروش رقتن الوارها، بر مبلغ GDP می‌افزاید، در حالی که در عمل یکی از منابع احتمالاً تجدیدناپذیر از بین رفته است و در GDP حرفی از آن زده نمی‌شود. به همین ترتیب اگر فلان فعالیت اقتصادی به آلاینده‌گی بینجامد، GDP فقط شامل محاسبه محصولات فروخته‌شده آن فعالیت است و درباره عوارض جانبی

تولید ناخالص داخلی (GDP) متداول‌ترین آماره اقتصادی است که به آن استناد می‌شود. GDP چکیده‌ای از کل فعالیت‌های اقتصادی یک کشور در طول یک سال را نشان می‌دهد و در ظاهر به عوامل مهمی از قبیل درآمد خانوارها و نرخ بیکاری ربط دارد. با این حال GDP با وجود اهمیت فراوان که در بحث‌های اقتصادی دارد، به کاستی‌هایی نیز دچار است.

معایب و محدودیت‌های GDP حول نحوه محاسبه و محتوای آن متمرکز است. محاسبه GDP مبتنی بر گردآوری داده‌های مربوط به مبادلات اقتصادی است. محاسبه GDP مبتنی بر اصلی است که هرچه را در مدت یک سال خریده یا فروخته شده است، در محاسبات آن وارد می‌کند. آماردان‌های دولتی با اجرای پیمایش‌های ژرف به



مریلین ورینگ

مریلین ورینگ که یکی از نخستین اعضای زن در مجلس قانون‌گذاری نیوزلند بوده است، در سال ۱۹۵۲ به دنیا آمد. رابرت مولدون -نخست وزیر و رهبر حزب ملی- از او پشتیبانی کرد تا در سال ۱۹۷۸ به ریاست «کمیته مخارج عمومی» برسد. ورینگ سپس در سال ۱۹۸۴ با دولت درافتاد و تهدید کرد که به نفع تلاش‌های اپوزیسیون برای منع سلاح‌ها و انرژی هسته‌ای در نیوزلند رأی خواهد داد. مولدون در واکنش به اقدام او خواستار رأی‌گیری همگانی شد که حزب ملی در آن بازنده گشت.

ورینگ پس از خدمت در مجلس به پیگیری علایق خود در مزرعه‌داری و اقتصاد پرداخت. وی در سال ۲۰۰۶ استاد تمام کرسی سیاست‌گذاری عمومی در دانشگاه فناوری اوکلند شد و در آنجا به پژوهش دربارهٔ سنجش حوزه‌هایی ادامه داد که در اقتصاد متعارف نادیده گرفته می‌شوند.

اثر مهم

۱۹۸۸، اگر زنان به حساب می‌آمدند: اقتصاد فمینیستی جدید



زنان به چشم یکدیگر ارزشمند و چشمگیر هستند و حالا وقت آن فرا رسیده که همگی یک‌صد آن ارزشمندی و اثرگذاری را اعلام کنیم.

مریلین ورینگ



همچنین ببینید: اندازه‌گیری ثروت ۳۷-۳۶. اقتصاد و سنت ۱۶۷-۱۶۶. اقتصاد شادی ۲۱۹-۲۱۶. سرمایه اجتماعی ۲۸۰.



بسیاری از انواع فعالیت‌ها از قبیل مراقبت از کودکان عمده‌تاً به دست زنان انجام می‌شود. این کارها برای نظام اقتصادی حیاتی هستند ولی به علت پرداخت نشدن دستمزد در GDP وارد نمی‌شوند.

ناخواسته آن فعالیت -از قبیل از بین رفتن تنوع زیستی و آسیب به سلامت عمومی- حرفی برای گفتن ندارد.

کار زنان

عددی که با محاسبهٔ GDP به دست می‌آید، کاستی‌های دیگری هم دارد. مریلین ورینگ که یک‌بار هم به عرصهٔ سیاست در نیوزلند وارد شده بود، در کتاب عالی خود به نام اگر زنان به حساب می‌آمدند، در سال ۱۹۸۸ گفت که GDP به شکلی نظام‌یافته باعث کمتر از واقع نمایاندن کار زنان می‌شود. زنان در سراسر دنیا بخش بزرگی از امور خانوار و نگهداری از کودکان و سالمندان را انجام می‌دهند. کارهای زنان از لحاظ اقتصادی ضروری هستند زیرا مثلاً باعث اطمینان از بازتولید نیروی کار هستند. باین حال کار زنان در اکثر موارد بی دستمزد است و به همین علت در محاسبهٔ GDP وارد نمی‌شود.

کنارگذاشتن زنان

تفاوت‌های حسابداری در محاسبهٔ تولید اقتصادی، به شدت سلیقه‌ای هستند و تلقی آنها از کارهایی که در

اصل یکسان هستند، بسیار با هم فرق دارد. آشپزی در حالتی که غذا به فروش برسد، «از لحاظ اقتصادی فعال» محسوب می‌شود ولی در غیر این صورت از لحاظ اقتصادی غیرفعال محسوب می‌گردد. تنها تفاوت در این تعبیرها وجود یا فقدان معامله در بازار است، در حالی که فعالیت‌ها کاملاً یکسان هستند. پس در یک رویکرد زنان از محاسبه حذف می‌شوند و در دیگری خیر.

به این ترتیب در حساب‌های ملی نوعی جانبداری جنسیتی هنگفت و تلویحی هست و ارزش اقتصادی کاری که زنان انجام می‌دهند، به طور نظام‌یافته در سامانه‌های حسابداری متعارف ما کمتر از واقع ارزش‌گذاری می‌شود. ورینگ پا را فراتر گذاشت و گفت که نظام بین‌المللی محاسبهٔ درآمد ملی -یعنی «نظام حساب‌های ملی سازمان ملل متحد» (UNSN) - مصداقی از «پدرسالاری عملی» یا به تعبیری نوعی تلاش از سوی اقتصاد مردانه برای حذف زنان آن هم به گونه‌ای است که باعث تحکیم شکاف جنسیتی در مقیاس جهانی می‌شود.

انتقادهای ورینگ و سایر اقتصاددانان فمینیست به شکل‌گیری بحث‌های جدید دربارهٔ روال آتی محاسبات حسابداری ملی کمک کرده است. بحث‌های جاری دربارهٔ چگونگی حساب‌کردن بهروزی مردم و ساختن معیارهای اجتماعی فراگیرتر برای پیشرفت اقتصادی، نمایانگر میل روزافزون به فراتر رفتن از محدودیت‌ها و کاستی‌های GDP -به مثابهٔ یک معیار ارزش مادی- هستند.

مزیت نسبی تصادفی است

تجارت و جغرافیا



در این زمینه

کانون بحث
اقتصاد جهانی

متفکر اصلی

پل کروگمن (۱۹۵۳-)

پیش از او

۱۸۱۷، دیوید ریکاردو گفت که کشورها به دلیل عوامل مادی به مزیت نسبی می‌رسند.

دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، الی هکشر و برتیل آین ادعا کردند کشورهای برخوردار از سرمایه فراوان، کالاهای سرمایه‌بر صادر می‌کنند.

۱۹۵۳، واسیلی لئونتیف یک تناقض‌نمای تجربی پیدا کرد: ایالات متحده که یک کشور پُرسرمایه بود، برخلاف نظریه‌های تجاری جاری، کالاهای نسبتاً کاربر صادر می‌کرد.

پس از او

۱۹۹۴، جن گراسمن و الهانان هلمپن خط‌مشی سیاست‌گذاری تجاری را تحلیل کردند و به بررسی اثر اعمال نفوذ بر میزان حمایت از بنگاه‌ها پرداختند.

نیز یاد داد. به‌زودی بنگاه‌های نساجی در آن منطقه سر برآوردند و صنعت موکت و قالی در آن ناحیه بر بازار مسلط شد. چنان وضعیتی با حرف‌های متداول در تجارت بین‌الملل ناهمخوان بود، زیرا جورجیا در ساخت فرش هیچ مزیت نسبی نداشت.

شگفتی تاریخ

پل کروگمن -اقتصاددان آمریکایی- در سال ۱۹۷۹ نظریه جدیدی مطرح کرد که تأثیر تصادف‌های تاریخی -مثلاً ظهور تصادفی صنعت فرش در جورجیا- را ممکن می‌دانست. وی دریافت که بخش بزرگی از تجارت بین کشورهای مشابه رخ می‌دهد. تولید مشمول صرفه‌های مقیاس است: مخارج اولیه برای ساخت کارخانه خودروسازی نشان می‌دهد که وقتی خودروهایی بیشتری تولید شود، هزینه‌های تولید هر دستگاه خودرو کمتر است. هر کشوری می‌تواند خودرو تولید کند، ولی وقتی کشوری تولید را شروع کرد، از مزیتی در هزینه‌ها برخوردار می‌شود که رسیدن سایر کشورها به آن بسیار سخت است. به این ترتیب ممکن است منطقه‌ای فقط به‌علت عجایب تاریخ، در تجارت فلان کالا تسلط بیابد.

“

مناطقی که به‌علل تاریخی از نخستین آغازگرهای تولید صنعتی بوده‌اند، بعدها حتی تولیدکنندگان بیشتری را به خود جذب می‌کنند.

پل کروگمن

”

اقتصاددانان گمان می‌کرده‌اند که کشورها به‌علت تفاوت‌هایشان با یکدیگر تجارت می‌کنند: کشورهای گرمسیری شکر را به کشورهای معتدل می‌فروشند و کشورهای معتدل هم پشم صادر می‌کنند. برخی کشورها در تولید بعضی کالاها بهتر عمل کرده‌اند، یعنی به‌دلیل آب‌وهوا یا خاک خود در تولید آن کالاها «مزیت نسبی» داشته‌اند.

با این حال دلایل محکمی هست که فکر کنیم شرح موضوع در این ویژگی‌ها خلاصه نمی‌شود. کاترین اوانز از دالتون جورجیا در سال ۱۹۸۵ به یکی از دوستانش سر زده بود که چشمش به یک روتختی خانگی افتاد. او که بسیار متأثر شده بود، خود یکی از آن روتختی‌ها درست کرد و آن کار را به دیگران

همچنین ببینید: حمایت‌گرایی و تجارت ۳۵-۳۴. مزیت نسبی ۸۵-۸۰. صرفه‌های مقیاس ۱۳۲. ادغام بازار ۲۳۱-۲۲۶.

رایانه‌ها نیز مانند نیروی بخار، نظام‌های اقتصادی را دگرگون کرده‌اند جهش‌های فناورانه



مانوئل ترانتبرگ، انرژی الکتریکی را یک «فناوری همه‌منظوره» نامیدند. یک مته بهتر، به ساختمان‌سازها کمک می‌کند ولی انرژی الکتریکی باعث بهبود بهره‌وری تمام بنگاه‌ها می‌شود. البته مدتی طول می‌کشد تا آثار مطلوب این پیشرفت‌های انقلابی شناخته شود.

بهره‌برداری از فناوری جدید

رابرت سولو (ص. ۲۲۵) - اقتصاددان آمریکایی - در اواخر دهه ۱۹۸۰ فکر کرد که یک تناقض‌نما یافته است: به نظر نمی‌رسید که گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) اثر آشکاری بر بهره‌وری گذاشته باشد. رواج نیروی بخار در خلال انقلاب صنعتی به شکل عجیبی کند رخ داد: مدت‌ها طول کشید تا آن فناوری از لحاظ هزینه‌ها مقرون‌به‌صرفه شود و تجدید سازمان بنگاه‌ها برای کاربرد آن انرژی انجام پذیرد. ICT سریع‌تر رواج یافت ولی باز هم شیوع آن قدری به‌درازا کشید. تناقض‌نمای سولو وقتی رفع می‌شود که دقت کنیم مدتی طول می‌کشد تا فناوری‌های همه‌منظوره جای خود را باز کنند.

رشد اقتصادی با نوآوری و اختراع به راه می‌افتد. برخی ابداعات تدریجی و برخی انقلابی هستند. مته‌های بهتر شاید یکی از نوآوری‌های کوچک و پُرشمار بودند که باعث شدند نظام‌های اقتصادی به تدریج بهره‌ورتر شوند. کشف انرژی الکتریکی در زمره نوآوری‌های انقلابی بود که نظام‌های اقتصادی را در دو سده گذشته دگرگون کرد و استفاده از انواع جدید ماشین‌ها را ممکن ساخت. اقتصاددانان اخیراً اندیشیدن به این‌گونه جهش‌ها را آغاز کرده‌اند. دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های تیموتی برسناهان و



رایانه‌ها در دهه ۱۹۸۰ باعث دگرگونی بنیادی در شیوه کارکردن آمریکایی‌ها شدند. باین حال مدت‌ها طول کشید تا آن تغییرات بنیادی به افزایش بهره‌وری منجر شود.

در این زمینه

کانون بحث
رشد و توسعه

متفکر اصلی

رابرت سولو (۱۹۲۴-)

پیش از او

۱۹۳۴، جوزف شومپیتر بر نقش حیاتی تغییر فناورانه در رشد اقتصادی تأکید کرد. ۱۹۵۶، رابرت سولو یک مدل رشد نئوکلاسیک ساخت که رشد فناورانه در آن نقش مهمی داشت، ولی تبیین نشده بود. ۱۹۶۶، جیکوب اشموکлер ادعا کرد که پیشرفت فناورانه در واکنش به انگیزه‌های اقتصادی ایجاد می‌شود.

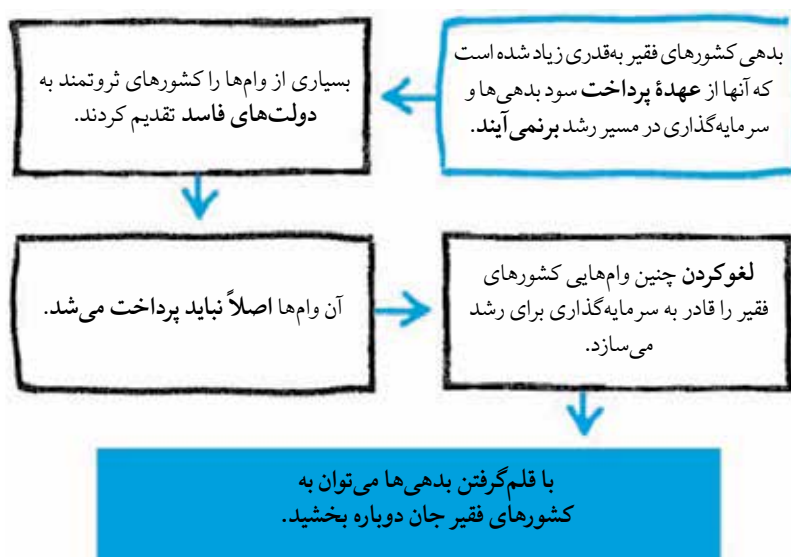
پس از او

۲۰۰۴، نیکلاس کرفتز نشان داد که مدتی طول می‌کشد تا فناوری‌های همه‌منظوره در سرتاسر نظام اقتصادی منتشر شوند. ۲۰۰۵، ریچارد لیسی نشان داد که انقلاب‌های فناورانه موجب ترقی غرب شدند.

همچنین ببینید: ظهور نظام‌های اقتصادی نوین ۱۷۹-۱۷۸. نهادها در اقتصاد ۲۰۷-۲۰۶. نظریه‌های رشد اقتصادی ۲۲۵-۲۲۴.

با قلم گرفتن بدهی‌ها می‌توان به کشورهای فقیر جان دوباره بخشید

بخشودگی بین‌المللی بدهی‌ها



در این زمینه

کانون بحث
رشد و توسعه

متفکر اصلی

جفری ساکس (۱۹۵۴-)

پیش از او

۱۹۵۶، باشگاه پاریس که متشکل از چند کشور وام‌دهنده بود، تأسیس شد تا خلاص شدن از بدهی‌ها بین کشورهای منفرد را تسهیل کند.

پس از او

۱۹۹۶، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، ابتکار عمل «کشورهای فقیر بسیار مقروض» (HIPC) را به راه انداختند که هدفش کاهش بدهی و اصلاحات سیاست‌گذاری در کشورهای فقیر بود.

۲۰۰۲، سیمیا جایاچاندان و مایکل کرمر ادعا کردند که شاید کشورها از لحاظ حقوقی بابت بدهی‌های «نفرت‌انگیز» حکومت‌های فاسدشان مدیون نباشند.

۲۰۰۵، کشورهای G8 پذیرفتند که طبق «ابتکار بخشودگی بدهی چندجانبه» (MDRI) که بخشی از نشست گلن‌ایگلز بود، ۴۰ میلیارد دلار از بدهی کشورهای فقیر را قلم بگیرند.

تلاش‌های معطوف به ابطال این وام‌ها نیز در آن دوران شدت گرفت. بسیاری از مخالفان آن وام‌ها به موضع‌گیری اخلاقی روی آوردند و از بی‌مبالاتی و سودجویی کشورهای ثروتمند و نهادهایی از قبیل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول انتقاد کردند که واگذار کننده بسیاری از آن وام‌ها بودند. آن مخالفان می‌گفتند که چون کشورهای ثروتمند چنان وام‌هایی را با هدف همسوکردن دیگران با خود در جنگ سرد یا فراهم کردن قرارداد فروش برای شرکت‌های متبوع خودشان واگذار کرده بودند، پس وظیفه اخلاقی داشتند که از بازپس‌گیری آن وام‌ها

فقیرترین کشورهای جهان در آخرین دهه‌های قرن بیستم به بدهی‌های انباشته عظیمی دچار شدند که از ۲۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۰ به ۵۲۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ رسید. تا دهه ۱۹۹۰ آشکار شده بود که نوعی بحران بدهی‌ها شکل گرفته است. هیچ‌یک از کشورهای بسیار مقروض آفریقایی به شکوفایی نرسیده بود. آن کشورها در واقع چنان در تنگنا بودند که بدون مشقت‌های طاقت‌فرسا حتی از عهده پرداخت بهره وام‌ها هم بر نمی‌آمدند، چه رسد که بخواهند سرمایه‌گذاری لازم برای رهایی از دور باطل نزول اقتصادی را انجام دهند.

همچنین ببینید: تجارت بین الملل و برتون وودز ۱۸۷-۱۸۶. اقتصاد توسعه ۱۹۳-۱۸۸. نظریه وابستگی ۲۴۳-۲۴۲. ببرهای آسیایی ۲۸۷-۲۸۲. سفته‌بازی و تضعیف ارزش پول ۲۹۳-۲۸۸.

نتیجه خسارت‌زدن به دورنمای اقتصادی کشورهای دریافت‌کننده وام‌ها فراهم کرده‌اند.

جالب است که اکنون بحران بدهی‌ها از کشورهای کمتر توسعه‌یافته به‌سوی برخی کشورهای اروپایی کشیده شده است که روزگاری در حال شکوفایی بودند. درباره این کشورها نیز سیاست‌های ریاضتی بازار آزاد به اجرا گذاشته شده است ولی مهم‌تر آنکه از لغو بدهی‌ها خبری نیست.



رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی بدهی‌های هنگفت به جا گذاشت. بسیاری معتقدند که بدهی‌های آفریقای جنوبی باید نادیده گرفته شود زیرا آن رژیم مشروع نبود.

- خودکامه ژنرال (جمهوری دموکراتیک کنگو امروزی) - را حتی پس از اشاره بازرسان صندوق بین‌المللی پول به دزدی او از منابع وام‌ها ادامه داد. بسیاری از وام‌های آفریقای جنوبی را رژیم آپارتاید آن کشور گرفته بود که به‌نظر اکثر کشورها حکومت مشروعی نبود. برخی دیگر مانند جفری ساکس رویکرد اقتصادی به این موضوع را در پیش گرفتند. ساکس گفت که لغو بدهی‌ها و افزایش کمک به کشورهای فقیر می‌تواند به حرکت آنها در مسیر رشد جان تازه‌ای بدهد. جاذبه چنان استدلال‌هایی به‌قدری بود که کشورهای G۸ در سال ۲۰۰۵ تصمیم گرفتند ۴۰ میلیارد دلار از مطالبات خود را قلم بگیرند. برعکس آمریکایی دیگری به نام ویلیام ایسترلی معتقد است که بخشودگی بدهی‌ها موجب تقویت سیاست‌های ضعیف و فساد در کشورهای دریافت‌کننده وام می‌شود. بسیاری از افراد، برنامه‌های اصلاحات بازار آزاد را مقصر می‌دانند که زمینه را برای بخشودگی وام‌ها و در



آیا می‌توان گذاشت که کودکان آسیایی و آفریقای از بیماری‌های درمان‌پذیر بمیرند، از رفتن به مدرسه محروم شوند و فرصت‌های ایشان در دسترسی به مشاغل ارزشمند از دست برود - همه و همه به این دلیل که وام‌های ناعادلانه و نامشروعی به اجداد آنها داده شده است؟

دزموند توتو

اسقف اعظم آفریقای جنوبی (۱۹۳۱-)



چشم‌پوشی کنند. مایکل کرمر - از اقتصاددانان آمریکایی - رویکرد حقوقی در پیش گرفت. وی گفت چون بسیاری از آن وام‌ها را دولت‌های فاسد برای پرکردن جیب خود گرفته بودند، آن وام‌ها را می‌شد «نفرت‌انگیز» قلمداد کرد. به این ترتیب کشورهای مقروض نباید تعهدی به بازپرداخت آن بدهی‌ها داشته باشند. مثلاً بانک جهانی وام‌دهی خود به موبتو سسه‌سکو

جفری ساکس




و ساکس در زمره یکی از مشکل‌گشایان اقتصادی جهانی معروف شد. ساکس در سال ۱۹۹۰ به خدمت گرفته شد تا لهستان را با خصوصی‌سازی‌های سرسام‌آور از کمونیسم برهاند و همین کار را در اوایل دهه ۱۹۹۰ در روسیه انجام داد. ساکس در دهه ۲۰۰۰ به مباحث توسعه جهانی متمایل شد و ادعا کرد که با مداخلات صحیح - شامل کمک‌ها و وام‌های خرد - می‌توان فقر شدید را در مدت ۲۰ سال ریشه‌کن کرد.

اثر مهم

۲۰۰۵، پایان فقر

جفری ساکس که یکی از بحث‌برانگیزترین اقتصاددانان دنیا بوده است، در سال ۱۹۵۴ در دیترویت میشیگان زاده شد. او نخستین بار در سال ۱۹۸۵ به‌سبب برنامه‌اش برای مهار آبرتورم در بولیوی بر سر زبان‌ها افتاد. آن برنامه بعدها به «شوک‌درمانی» معروف شد و حول دسترس‌پذیری آن کشور برای کسب‌وکارهای خارجی تنظیم شده بود. طبق آن برنامه باید درهای بازار بولیوی به خارج باز می‌شد، یارانه‌های دولتی قطع می‌شدند، سهمیه‌های وارداتی کنار گذاشته می‌شد و پول بولیوی با دلار آمریکا پیوند می‌خورد. به این ترتیب تورم بولیوی واقعاً مهار شد



بدبینی ممکن است حتی بانک‌های سالم را ویران کند

هجوم‌های بانکی





در این زمینه

کانون بحث
بانکداری و تأمین مالی

متفکران اصلی
داگلاس دایموند (۱۹۵۳-)
فیلیپ دیویگ (۱۹۵۵-)

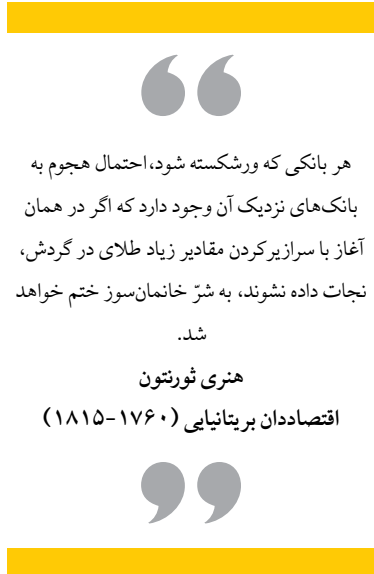
پیش از آنها
۱۹۳۳-۱۹۳۰، یک‌سوم بانک‌های
آمریکایی ورشکسته شدند و به این ترتیب
شرکت بیمه سپرده‌های فدرال (FDIC)
تأسیس شد تا پول سپرده‌های مردم را بیمه
کند.
۱۹۷۸، چارلز کیندلبرگر -مورخ
اقتصادی آمریکایی- پژوهش تاریخ‌ساز
خود درباره هجوم‌های بانکی را به نام
جنون‌ها، سراسیمگی‌ها و فروپاشی‌ها:
تاریخچه‌ای از بحران‌های مالی منتشر
کرد.

پس از آنها
۱۹۸۹-۱۹۸۷، در اوج بحران پس‌انداز
و وام ایالات متحده که یک دهه طول
کشید، نرخ ورشکستگی بانک‌ها به ۲۰۰
فقره در سال رسید.
۲۰۰۹-۲۰۰۷، سیزده کشور جهان با
بحران بانکی نظام‌یافته روبرو شدند.

در رکود بزرگ یعنی سال‌های اولیه دهه ۱۹۳۰ حدود ۹۰۰۰ بانک آمریکایی، یعنی نزدیک به یک‌سوم کل بانک‌های کشور، ورشکسته شدند. با این حال تا اواخر دهه ۱۹۸۰ طول کشید تا نظریه‌های اقتصادی به درک محکمی از مباحث اساسی مانند دلیل وجود بانک‌ها و علل هجوم بانکی (هراسان‌شدن سپرده‌گذاران و هجوم آنها برای بیرون‌کشیدن سپرده‌هایشان که گمان می‌کنند در معرض نابودی است) برسد. مقاله‌ای که شعله‌ای این بحث‌ها را روشن کرد، از سوی دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های داگلاس دایموند و فیلیپ دیویگ در سال ۱۹۸۳ با عنوان هجوم‌های بانکی، بیمه سپرده و نقدینگی منتشر شد. آن دو نشان دادند که حتی بانک‌های سالم نیز ممکن است از هجوم بانکی آسیب ببینند و ورشکسته شوند.

سرمایه‌گذاری‌های نقدشدنی

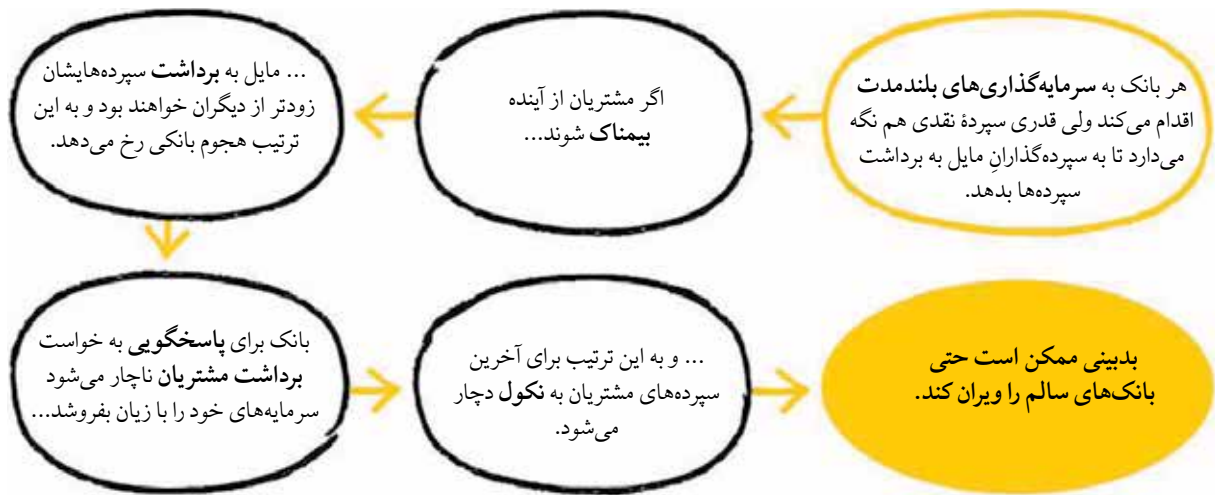
دایموند و دیویگ یک مدل ریاضیاتی از نظام اقتصادی ساختند تا شرح دهند که هجوم بانکی چگونه رخ می‌دهد. مدل آنها سه نقطه زمانی -مثلاً دوشنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه- دارد و فرض می‌شود تنها یک کالا یا محصول هست که مردم می‌توانند به مصرف یا سرمایه‌گذاری در آن پردازند. هر شخص کار را با مقدار معینی از آن کالا



هر بانکی که ورشکسته شود، احتمال هجوم به بانک‌های نزدیک آن وجود دارد که اگر در همان آغاز با سرازیرکردن مقادیر زیاد طلای در گردش، نجات داده نشوند، به شرّ خانمان‌سوز ختم خواهد شد.

هنری ثورتون
اقتصاددان بریتانیایی (۱۷۶۰-۱۸۱۵)

شروع می‌کند. مردم در روز دوشنبه قادرند با کالای خود دو کار انجام دهند: ذخیره‌اش کنند که به این ترتیب روز سه‌شنبه همان مقدار برای مصرف‌کردن خواهند داشت؛ یا آن را سرمایه‌گذاری کنند. آنها در صورت سرمایه‌گذاری کالای خود که فقط در روز دوشنبه ممکن است، مقدار بیشتری را در چهارشنبه دریافت خواهند کرد. با این حال اگر آنها سرمایه خود را اوایل سه‌شنبه نقد کنند، مبلغی کمتر از سرمایه‌گذاری خود دریافت خواهند کرد. چنین سرمایه‌گذاری‌هایی که برای یک دوره زمانی معین انجام می‌شود، به سرمایه‌گذاری‌های «نقدناشدنی» معروف هستند. به عبارتی این سرمایه‌گذاری‌ها را



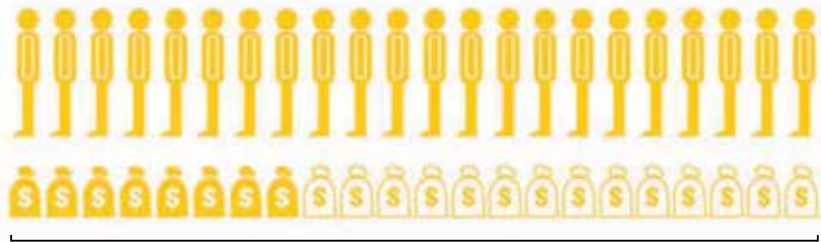
همچنین ببینید: خدمات مالی ۲۶-۲۹. نهادها در اقتصاد ۲۰۷-۲۰۶. اطلاعات و انگیزه‌های بازار ۲۰۹-۲۰۸. سفته‌بازی و تضعیف ارزش پول ۲۹۳-۲۸۸. بحران‌های مالی ۳۰۱-۲۹۶.



بانک

بانک‌ها تنها درصد نسبتاً کوچکی از سپرده‌های خود را به شکل منابع نقدی نگهداری می‌کنند. اگر تمام سپرده‌گذاران یک بانک برانگیخته شوند تا سپرده‌هایشان را در یک روز طلب کنند، فقط کسانی که جلوی صف هستند، پول خود را دریافت خواهند کرد.

تمام سپرده‌گذاران



مقدار کل سپرده‌ها

آن مقدار از سپرده‌ها که به صورت نقدی نگهداری می‌شوند

سود برای آنها به بار بیاورد. درعین حال بانک باید هر زمان که لازم باشد، سپرده‌های مردم نابردبار را به آنها بازپس دهد. توانایی بانک در این کار همان علت وجودی بانک است. دایموند و دیویگ نشان دادند که این ویژگی درعین حال بانک را در برابر هجوم مردم آسیب‌پذیر می‌سازد. هجوم وقتی رخ می‌دهد که مردم بردبار در روز سه‌شنبه به تردید بیفتند که آیا روز چهارشنبه، دریافتی خود را می‌گیرند یا خیر، و به همین علت در سه‌شنبه شروع به برداشت سپرده‌های خود کنند. اقدام آنها موجب می‌شود که بانک ناچار شود سرمایه‌گذاری‌ها را با زیان بفروشد و منابع کافی برای پرداخت به هر دو دسته مشتریان



هر هجوم بانکی در مدل ما ناشی از تغییر انتظارات است که تقریباً می‌تواند از هر عاملی متأثر باشد.

داگلاس دایموند
فیلیپ دیویگ



را رفع کند. بانک در این مدل مکانی است که مردم توافق می‌کنند کالاهای خود را در آنجا یک‌کاسه کنند و ریسک‌هایشان را به اشتراک بگذارند. بانک به مردم یک قرارداد سپرده می‌دهد و سپس کالاها را به صورت عمده سرمایه‌گذاری و اندوخته می‌کند.

بازده قرارداد سپرده، بیشتر از بازده ذخیره‌کردن و کمتر از سرمایه‌گذاری است و مردم را قادر می‌کند تا بدون جریمه شدن، سپرده خود را سه‌شنبه یا چهارشنبه برداشت کنند. بانک که کالاهای مردم را یک‌کاسه کرده است و سهم هر دو دسته بردبار و نابردبار را می‌داند، می‌تواند به قدر کافی از آن کالا ذخیره کند تا خواسته‌های مردم نابردبار را پوشش دهد و به قدر کافی هم برای پوشش خواسته‌های مردم بردبار سرمایه‌گذاری کند. این روش در مدل دایموند-دیویگ راه‌حلی کارآمدتر از نتیجه‌ای است که مردم به‌تنهایی قادر به کسب آن هستند زیرا بانک با برخورداری از اعداد بزرگ قادر به کاری است که تک‌تک مردم قادر نیستند.

بانک در روز سه‌شنبه دارایی‌های نقدناشدنی دارد که همان سرمایه‌گذاری مردم بردبار است و در چهارشنبه می‌تواند

برخلاف دارایی‌های نقدشدنی نمی‌توان به‌آسانی و فوراً به پول نقد تبدیل کرد.

بردبار و نابردبار

دایموند و دیویگ فرض کردند مردم بر دو گونه‌اند: مردم بردبار که می‌خواهند تا چهارشنبه صبر کنند و بتوانند مقدار بیشتری از کالا را مصرف کنند، و مردم نابردبار که می‌خواهند مصرف خود را روز سه‌شنبه انجام دهند. با این حال خود مردم تا روز سه‌شنبه نمی‌دانند که از کدام دسته هستند. تصمیم آنان در روز دوشنبه درباره میزان مصرف و میزان سرمایه‌گذاری است. تنها نااطمینانی در این مدل به بردباری یا نابردباری افراد مربوط است. شاید بانک‌ها معلومات خوبی درباره احتمال‌های این حوزه داشته باشند؛ مثلاً بدانند که به‌طور کلی ۳۰ درصد مردم نابردبار و ۷۰ درصد آنها بردبار هستند. پس احتمال دارد مردم مقداری را اندوخته و سرمایه‌گذاری کنند که متناظر با چنین احتمالاتی باشد. با این حال انتخاب مردم معادل با نتیجه بهینه نیست زیرا مردم نابردبار نباید سرمایه‌گذاری کنند و مردم بردبار نباید چیزی ذخیره کنند. بانک می‌تواند این مشکل

اقتصاددانان «تعادل چندگانه» می‌نامند که در آن امکان تحقق چند نتیجه وجود دارد. در این مثال دو نتیجه هست: نتیجه «خوشایند» که در آن بانک به بقا ادامه می‌دهد؛ و نتیجه «ناخوشایند» که بانک به علت هجوم مردم سقوط می‌کند. نتیجه در نهایت بیشتر به باورها و انتظارات مردم و نه سلامت و قدرت آن بانک، بستگی دارد.

پیشگیری از هجوم‌های بانکی

دایموند و دیویگ نشان دادند که دولت‌ها چگونه می‌توانند مشکل هجوم بانکی را تخفیف دهند. مدل آنان تا حدی دفاع از نظام بیمه سپرده‌های فدرال در ایالات متحده بود که دولت ارزش تمام سپرده‌های بانکی تا سقف مشخصی را بیمه می‌کند. این نظام که در سال ۱۹۳۳ اجرا شد، به شدت از ورشکستگی‌های بانکی کاست. رییس‌جمهور فرانکلین روزولت همچنین در مارس ۱۹۳۳ تعطیلی ملی موقت بانک‌ها را اعلام کرد تا از هجوم مردم برای بیرون کشیدن پس‌اندازهایشان جلوگیری شود. از سوی دیگر بانک مرکزی می‌تواند در جایگاه «قرض‌دهنده روز مبادا» به بانک‌ها عمل کند. با این حال همیشه نااطمینانی‌هایی



پلیس جمعیت هراسان را از جلوی یک بانک آلمانی در سال ۱۹۱۴ به عقب می‌راند. اعلام جنگ باعث بدبینی درمیان بعضی از سپرده‌گذاران شد و چند فقره هجوم بانکی رخ داد.

بانکی بینجامد. مثلاً فرض کنید من روز سه‌شنبه گمان می‌کنم که مردم می‌خواهند سپرده‌های خود را از بانک بیرون بکشند، پس من هم برای همین کار اقدام می‌کنم زیرا می‌ترسم که بانک ورشکسته شود. سپس فرض کنید که جمع کثیری از مردم مثل من فکر می‌کنند. به این ترتیب ممکن است هجوم بانکی شکل بگیرد درحالی‌که شاید آن بانک در غیر این صورت قادر بوده است به تعهدات امروز و فردای خود عمل کند. این وضعیت مصداقی از همان چیزی است که

بردار و نابردار نداشته باشد. کسانی هم که دیرتر به صف دریافت می‌رسند، احتمالاً چیزی نصیب نمی‌برند. مشتریان که از این امر آگاه هستند، می‌شتابند تا جلوی صف دریافت قرار گیرند.

بدبینی ممکن است از دل نگرانی درباره سرمایه‌گذاری‌ها، برداشت سپرده‌ها از سوی دیگران یا نگرانی از بقای بانک بیرون بیاید. مهم‌تر آنکه چنین بدبینی‌هایی ممکن است حتی در صورت سلامت یک بانک، به پیشگویی‌های خودمحقق درباره هجوم

یکی از هجوم‌های بانکی امروزی

اعتمادی شکل نگرفت و هجوم مردم به سپرده‌های شخصی‌شان در اینترنت هنگام غروب همان روز شروع شد. طبق برنامه بیمه سپرده‌های بریتانیا، بیمه سپرده‌های بزرگ‌تر از ۲۲۰۰ پوند، به‌طور کامل انجام نمی‌شد، پس روز بعد صف‌های طولی جلوی شعب نورثون راک تشکیل شد. آن هجوم بعد از ظهر دوشنبه بعد هنگامی تمام شد که دولت اعلام کرد تمام سپرده‌های بانکی را ضمانت می‌کند.

تلویزیون بی‌بی‌سی روز پنجشنبه ۱۳ سپتامبر در ساعت هشت و نیم شب گزارش داد که بانک مرکزی انگلستان فردای آن روز حمایت اضطراری نقدینگی را اعلام خواهد کرد. بعدها معلوم شد که مروین کینگ -رئیس بانک انگلستان (مرکزی)- با پیشنهاد نجات از سوی یک بانک بریتانیایی دیگر به نام لویدز مخالفت کرده بود. کینگ گفته بود که حمایت بانک مرکزی می‌تواند مایه احیای اعتماد سپرده‌گذاران گردد. با این حال چنان

پس از سال ۱۸۶۶ نخستین هجوم جدی بانکی در بریتانیا در سال ۲۰۰۷ رخ داد. نورثون راک که هشتمین بانک بزرگ بریتانیا بود، با رشدی سریع وام‌های مسکن می‌داد. آن بانک برای گسترش کسب و کارش به جای سپرده‌های شخصی، به اتکای بیش از اندازه به تأمین مالی عمده‌فروشی -یعنی تأمین مالی از سوی سایر نهادها و نه سپرده‌های اشخاص- متوسل شد. وقتی بازارهای مالی عمده‌فروشی در نهم اوت ۲۰۰۷ به سکون رسیدند، هجوم عمده‌فروشی پنهان آغاز شد.

بحران‌های اخیر معمولاً با از دست رفتن سرمایه‌گذاری‌ها شروع می‌شوند. بانک‌ها ناچار می‌شوند دارایی‌های خود را بفروشند تا از بدهی خود بکاهند. به این ترتیب قیمت دارایی‌ها بیشتر نزول می‌کند و بر زیان‌ها می‌افزاید. سپس هجوم به سپرده‌ها شروع می‌شود که ممکن است به سایر بانک‌ها نیز سرایت کند و به هراس همگانی ختم گردد. اگر کل نظام بانکداری آسیب ببیند، می‌گویند بحران نظام‌یافته بانکی رخ داده است. هجوم‌ها در بحران سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ علی‌رغم وجود بیمه سپرده‌ها روی داد. بخش بزرگی از بحران اخیر در مؤسساتی مانند صندوق‌های پوشش ریسک رخ داد که مشمول نظارت‌های بانکی نبودند ولی بسیار شبیه بانک‌ها عمل می‌کردند، یعنی برای دوره کوتاه‌مدت قرض می‌گرفتند و برای بلندمدت وام می‌دادند.

بسیاری از کشورها در خلال بحران بانکی سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۸ به تقویت بیمه سپرده‌های خود پرداختند. البته که می‌توان دلیل این اقدام را درک کرد زیرا ورشکستگی بانک‌ها اثر ویرانگری بر نظام اقتصادی حقیقی دارد و پیوند بین مردم صاحب پس‌انداز و مردم نیازمند به آن پس‌اندازها را قطع می‌کند. موضوع مخاطره اخلاقی مثل پیشگیری از حریق است یعنی باید نظام اقتصادی را در برابر بحران (آتش‌سوزی) آینده مصون کرد. باین‌حال بحبوحه بحران، وقت خوبی برای سخن گفتن از اقدامات پیشگیرانه نیست.

“

بحران‌ها در تاریخ سرمایه‌داری امروزی همچون هنجار و نه استثنا بوده‌اند.

نوریل روبینی
استفن میهم

”



رئیس‌جمهور روزولت در سال ۱۹۳۳ قانونی را امضا کرد که سپرده‌های بانکی را بیمه می‌کرد. به این ترتیب از هجوم‌های بانکی کاسته شد ولی برخی گمان می‌کنند که چنین تمهیداتی باعث افزایش ریسک‌پذیری می‌شود.

نباشد، مدیران به تصمیم‌های پُرسیک‌تری روی می‌آورند. مشکل مخاطره اخلاقی در بحران وام‌های مسکن ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰ نمایان شد که دست وام‌دهندگان در حوزه مسکن را باز گذاشته بودند تا وام‌های پُرسیک‌تری بدهند و بیمه سپرده‌ها هم ارتقا یافته بود. به این ترتیب ورشکستگی بانک‌ها زیاد شد.

بحران‌های اخیر

به‌دشواری بتوان گفت کدام‌یک از این دو دیدگاه درباره هجوم‌های بانکی صحیح است زیرا هیچ‌یک از آن دو را جدا از دیگری نمی‌توان بررسی کرد. در هر بانک قالب‌های مختلفی از مخاطره اخلاقی وجود دارد. شاید یک سهام‌دار دیگران را به ریسک‌پذیری ترغیب کند زیرا حداکثر چیزی که خودش از دست می‌دهد، سرمایه‌گذاری‌اش در آن بانک است. کارمند بانک که از مدیران تشویق‌نامه می‌گیرد، ممکن است به ریسک متمایل باشد، زیرا حداکثر چیزی که از دست می‌دهد، شغلش است. یک راه‌حل متداول برای مخاطره اخلاقی، نظارت‌های شدیدتر است.

“

تا بعد از ظهر سوم مارس به‌ندرت می‌شد بانکی را در کشور پیدا کرد که دره‌ایش باز باشد.

فرانکلین دی. روزولت

”

درباره تصمیم نهایی بانک مرکزی وجود دارد. بیمه سپرده‌ها عالی است زیرا مایه اطمینان است که مردم بردار در هجوم بانکی شرکت نخواهند کرد.

دیدگاه‌های رقیب

توضیحات دیگری هم برای علت وجودی بانک‌ها هست. برخی بر جایگاه بانک‌ها در سرمایه‌گذاری تأکید می‌کنند. بانک قادر است اطلاعات شخصی و موردی درباره سرمایه‌گذاری‌ها را گردآوری و نگهداری کند، بین سرمایه‌گذاری‌های «خوب» و «بد» انتخاب کند و این اطلاعات شخصی را در نرخ بهره خود برای سپرده‌گذاران نمایان کند. همچنین بانک فقط وقتی وظیفه پایش خود را به‌درستی انجام دهد، قادر است به سپرده‌گذارانش بهره بدهد.

دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های چارلز کالومیریس و چارلز کاهن در ۱۹۹۱ مقاله‌ای منتشر کردند که با دیدگاه دایموند و دیویگ در تعارض بود. آنها گفتند که هجوم‌های بانکی برای بانک‌ها مفیدند. وقتی بیمه سپرده‌ها وجود نداشته باشد، سپرده‌گذاران ناچارند به‌دقت عملکرد بانک را زیر ذره‌بین بگذارند. همچنین تهدید هجوم بانکی می‌تواند بانک‌ها را از انگیزه سرمایه‌گذاری‌های ایمن برخوردار کند که یک طرف از همان «مخاطره اخلاقی» است (صص. ۲۰۸-۲۰۹). طرف دیگر هم از این قرار است که اگر بیمه سپرده‌ها برقرار

در این زمینه

کانون بحث
اقتصاد جهانیمتفکر اصلی
بن برنانکی (۱۹۵۳)

پیش از او

۲۰۰۰، دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های موریس آبستفلد و کنث روگوف، کسری تجاری هنگفت ایالات متحده را نگران‌کننده دانستند.

۲۰۰۸، نیال فرگوسن -مورخ بریتانیایی- دنیا را به علت استفاده افراطی از اعتبار و وام، دنیای بحران‌زده خواند.

پس از او

۲۰۰۹، جان بی. تیلر -اقتصاددان آمریکایی- علیه مازاد پس‌اندازها استدلال کرد.

۲۰۱۱، کلودیو بوریو از ایتالیا و پیتی دیسیانات از تایلند گفتند که خطاست اگر بحران مالی جدید را ناشی از عدم توازن جهانی پس‌اندازها بدانیم.

او استدلال خود را از سال ۲۰۰۵ به بعد تا اندکی پیش از بروز بحران پرورده بود و در فرضیه‌اش بر عدم توازن جهانی پس‌اندازها و مخارج تأکید می‌کرد. تراز پرداخت‌های (BOP) آمریکا محور استدلال برنانکی بود. تراز پرداخت‌های هر کشور در واقع حساب تمام مبادلات پولی بین یک کشور و سایر کشورهای دنیا است. اگر واردات کشوری بیش از صادراتش باشد، تراز تجاری‌اش

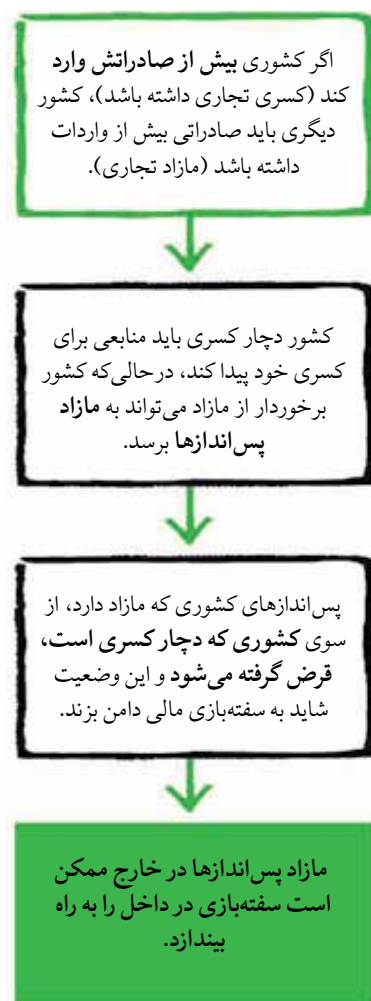
مازاد پس‌اندازها در خارج ممکن است سفته‌بازی در داخل را به راه بیندازد.

عدم توازن جهانی پس‌اندازها



ملاحظات صریح وطن‌پرستانه آن تبلیغات -که کرایسلر بخیرد زیرا مشاغل آمریکایی را نجات خواهد داد- همسوی با احساسات کثیری از آمریکایی‌هایی بود که گمان می‌کردند کشورشان زمام قدرت اقتصادی را به دست خارجی‌ها و به‌ویژه چینی‌ها داده است. همین احساسات بود که تبیین بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ را از سوی بن برنانکی -رئیس فدرال رزرو- آنقدر برای مردم پذیرفتنی کرد.

۱۱۱ میلیون آمریکایی در فوریه ۲۰۰۲ داشتند جام برتر فوتبال آمریکایی را از تلویزیون تماشا می‌کردند. بین دو نیمه تبلیغات خودروهای کرایسلر پخش شد. گفته‌های آن تبلیغ بعدها به نقل مجالس در کشور تبدیل شد: «در آمریکا نیز وقت بین دو نیمه است. مردم بیکار شده‌اند و رنج می‌کشند. دیترویت نشان داد که می‌توان کاری کرد. این کشور با یک ضربه از پا در نمی‌آید».



ایالات متحده از زمان تعطیلی کارخانه‌هایی از قبیل این خودروسازی کرایسلر در دیترویت، با کسری تجاری روبرو شده است یعنی وارداتش بیش از صادراتش بوده است.

است که همان انباشت پس اندازها در کشورهایی غیر از ایالات متحده است. مثلاً چینی‌ها که مازاد تجاری هنگفتی با آمریکا دارند، تمام عواید صادرات خود به ایالات متحده را به سرمایه‌گذاری داخلی یا خرید اختصاص نداده بلکه آنها را در قالب پس اندازها و ذخایر ارزی درآورده‌اند. برنانکی علاوه بر صرفه‌جویی چینی‌ها علل دیگری شامل این موارد را برای مازاد پس اندازهای جهانی ذکر کرد: افزایش قیمت‌های نفت و رشد «بودجه‌های حفاظتی» علیه شوک‌های مالی آینده. پس اندازها در ظاهر اقدامی دوراندیشانه و همچون حفاظی در برابر نااطمینانی‌های آینده هستند. باین حال پس اندازها در دنیای سرمایه‌داری جهانی، آمیزه‌ای از خوبی‌ها و بدی‌ها هستند. هر پولی که به پس انداز اختصاص می‌یابد، از سرمایه‌گذاری مستقیم یا مصرف دریغ شده است ولی البته ناپدید نشده است.

کسری دارد ولی دفاتر حساب‌هایش باید تراز شود. کمبود باید به طریقی دیگر مثلاً از راه سرمایه‌گذاری‌های خارجی یا استفاده از ذخایر بانک مرکزی تأمین شود. برنانکی گفت که کسری تراز تجاری آمریکا در اواخر دهه ۱۹۹۰ به شدت زیاد شده و در سال ۲۰۰۴ به ۶۴۰ میلیارد دلار یا ۵/۵ درصد GDP رسیده بود. سرمایه‌گذاری داخلی در آن دوره کاملاً ثابت مانده بود ولی پس انداز داخلی بین سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۴ از ۱۶/۵ درصد GDP به ۱۴ درصد نزول کرد. اگر پس اندازهای داخلی افت کنند، ولی سرمایه‌گذاری تقریباً ثابت بماند، کسری را تنها با پول خارجی می‌توان تأمین کرد.

مازاد پس اندازها

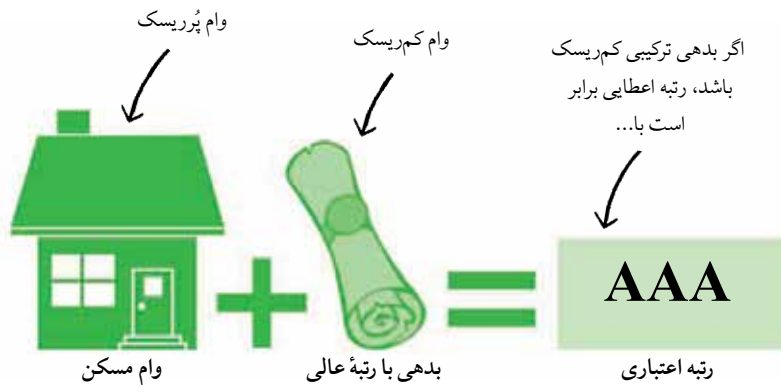
برنانکی گفت که آن کسری از محل «مازاد پس انداز جهانی» تأمین شده

برنانکی می‌گفت که پول ناشی از مازاد پس اندازها در آن سوی دنیا در نهایت مانند سیلی به بازارهای مالی ایالات متحده سرازیر شده است.

فراوانی پول

آن پول‌ها موجب کاهش نرخ بهره و فروکش کردن انگیزه آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها به پس انداز کردن شدند. چون بازار وام‌ها از پول سهل‌الوصول لبریز شده بود، وام‌دهندگان به هر دری می‌زدند تا وام را به مشتریان بقبولانند. مهندسان مالی آمریکا در واکنش به خروج نقدی ارزهای خارجی به ساختن

در دهه ۱۹۹۰ ابزار مالی جدیدی به نام «تعهد بدهی وثیقه‌دار» (CDO) ابداع شد. در آن ابزار وام‌های مسکن پُرریسک با وام‌های کم‌ریسک مخلوط می‌شدند تا خریدار به توهم بیفتد که کل بدهی‌ها کم‌ریسک است. این تعهدهای بدهی یکی از عوامل اصلی شکست نظام بانکی در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ بودند.



بسیار مطمئن خزانه‌داری و مؤسسات ایمن صرف شد).

مازاد رو به زوال

بسیاری از اقتصاددانان نظریه برنانکی را نقد کرده‌اند. ایوس اسمیت در ویلاگ مالی «سرمایه‌داری عربان» گفته است که مازاد جهانی پس اندازها افسانه‌ای بیش نیست و میزان پس اندازهای جهانی از میانه دهه ۱۹۸۰ تقریباً ثابت مانده‌اند. جان بی. تیلر -اقتصاددان آمریکایی- ادعا کرد گرچه افزایش پس اندازها در خارج از ایالات متحده دیده می‌شود، کاهش پس اندازها درون آن کشور نشان می‌دهد که هیچ شکاف جهانی بین سرمایه‌گذاری و پس انداز وجود ندارد و به همین دلیل لبریز شدن دنیا از پول ارزان صحت ندارد.

سایر اقتصاددانان اشاره کردند که کسری حساب جاری در ایالات متحده و دیگر کشورها به اندازه کمتر از ۲ درصد جریان گردش پولی بوده و بی‌تردید اثر ناچیزی داشته است. باورکردن نظریه مازاد پس اندازها به‌ویژه وقتی دشوارتر می‌شود که قرار باشد برای اروپا به کار برود. مثلاً آلمان در سال‌های منتهی به

نجات دولت‌ها از فروپاشی در امان می‌ماندند.

در واقع برنانکی با پیامی ساده اصرار می‌کرد که بحران مالی را می‌توان تمام و کمال با پس اندازهای چینی‌ها و مصرف افراطی آمریکایی‌ها توضیح داد. همین پیام را می‌شد در صعود پول (۲۰۰۸) از نیال فرگوسن دید که در آن فروپاشی اعتباری را تحلیل کرده و بر یک موجود محتوم به نام «چایمربیکا» تأکید کرده بود که منظور از آن نوعی زندگی همزیستانه (یا به تعبیر برخی انگل وار) بین چین و آمریکا بود. تلقی انگل وار از آن رو در میان برخی محافل مالی ایالات متحده شایع شد که گویی گمان می‌کردند چینی‌های مقتصد، مسئول آن بحران مالی هستند.

برنانکی سرسختانه معتقد بود پول آماده و سهل الوصول چینی‌ها باعث شد که آتش بحران در ایالات متحده شعله‌ور گردد؛ هرچند که وی ادعا می‌کند بخش کوچکی از آن پول‌ها به دارایی‌های پُرریسک سرازیر شده است. وی در سال ۲۰۱۱ گفت «مازاد حساب جاری چین تقریباً به‌طور کامل برای تملک دارایی‌ها در ایالات متحده به‌کار رفت و بیش از ۸۰ درصد آن مازاد برای خرید اوراق

محصولاتی مانند «تعهدات بدهی وثیقه‌دار» (CDOs) روی آوردند که نوعی بسته‌بندی متشکل از وام‌های مسکن پُرریسک در کنار بدهی‌های کم‌ریسک بود تا به این ترتیب اوراق قرضه‌ای ساخته شود که بتوان رتبه اعتباری آنها را به AAA رساند و آنها را بسیار کم‌ریسک جلوه داد. در همان زمان قیمت مسکن در بسیاری از کشورهای دنیا به شدت رشد می‌کرد به‌گونه‌ای که حتی مردم کم‌درآمد هم داشتند برای خود خانه‌ای دست‌وپا می‌کردند. برخی از وام‌های مسکن که برای واکنش به این رونق قیمت‌ها عرضه شد و در ایالات متحده به وام‌های «بی کیفیت» معروف شد، به مردمی داده شد که توان بازپرداخت آنها را نداشتند.

بحران سال ۲۰۰۸

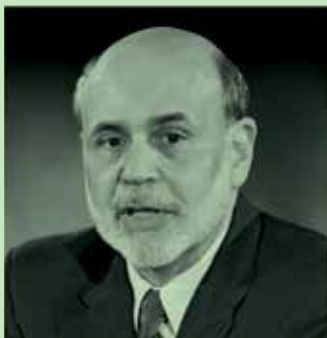
در سال ۲۰۰۸ سلسله‌ای دراز از نکول در وام‌های بی کیفیت آشکار کرد که بسیاری از نهادهای مالی چه مبالغه‌نگفتی بیش از ارزش سرمایه خود را سرمایه‌گذاری کرده‌اند. بانک سرمایه‌گذاری برادران لمان در سال ۲۰۰۸ ورشکست شد و بسیاری از دیگر نهادهای مالی در معرض چنان خطر بزرگی بودند که در اکثر کشورهای ثروتمند دنیا باید با بسته‌های



کل گروه کشورهای صنعتی در بلندمدت باید مازاد حساب جاری داشته باشند و به... کشورهای در حال توسعه وام بدهند و نه برعکس.

بن برنانکی





بن برنانکی

بن شالوم برنانکی در جنوب کالیفرنیا متولد شد و پرورش یافت. وی در اوایل دهه ۱۹۷۰ به دانشگاه هاروارد و سپس به مؤسسه فناوری ماساچوست رفت و در همان جا دکتری اقتصاد خود را با راهنمایی استتلی فیشر - که بعدها رئیس بانک مرکزی اسرائیل شد - دریافت کرد.

برنانکی در سال ۲۰۰۲ به بانک مرکزی ایالات متحده پیوست. وی در سال ۲۰۰۴ بحث «ملایمت بزرگ» را مطرح کرد و گفت که سیاست‌های پولی جدید در عمل باعث حذف بی‌ثباتی‌های چرخه‌های تجاری شده‌اند. برنانکی در سال ۲۰۰۶ به ریاست فدرال رزرو منصوب شد. زمامداری وی در فدرال رزرو به هیچ وجه بی‌تلاطم نبوده است. او بابت ناتوانی در پیش‌بینی بحران بزرگ مالی و نیز کوتاهی در نجات دادن نهادهای مالی کشورش سرزنش شده است.

آثار مهم

۲۰۰۲، تورم منفی: مطمئن شویم که اینجاری نخواهد داد
 ۲۰۰۵، مزاد جهانی پس‌انداز و کسری حساب جاری ایالات متحده
 ۲۰۰۷، عدم توازن جهانی

خواهد رفت و مبتنی بر فرمول‌های ساده‌لوحانه ریاضیاتی هستند. اتهام اصلی درباره ابزارهای مشتق، تشویق به ریسک‌پذیری افراطی است. این ابزارها همچنین بازاری فراهم می‌کنند که نهادهای مالی می‌توانند در آن بر سر ورشکستگی‌ها - از جمله ورشکستگی اوراق بهادار با پشتوانه رهنی - قمار کنند.

در این قمارخانه مجازی شاید سخن گفتن از ذخایر هنگفت‌م‌مازاد پس‌اندازها بی‌ربط باشد. در واقع گویی عیب اصلی در کار بانک‌ها - یعنی معامله کردن بدون برخورداری از ذخایر نقدی کافی - بوده است. برنانکی می‌گفت که وقتی خریدارانی از چین و خاورمیانه، با مازاد تجاری حاصل از فروش نفت و صادرات خود، در حال خریدن اوراق بهادار آمریکایی بودند، بانک‌های اروپایی ناچار بودند برای تأمین فعالیت خود به استقراض پول روی بیاورند که آنها را در زمان وقوع بحران، آسیب‌پذیر کرد.

اقتصاددانان درباره فقدان تراز تجاری که موجب مازاد پس‌اندازها می‌شود، اتفاق نظر ندارند. برخی گفته‌اند که کسری تجاری ایالات متحده را می‌توان تاب آورد و آن کسری همواره به آسانی با استقراض خارجی تأمین خواهد شد. دیگران بسیار درباره بر زمین خوردن نظام اقتصادی ایالات متحده در صورت توقف ورود سرمایه‌های خارجی نگران هستند. این نگرانی‌ها به شکل‌گیری بحث‌های سیاسی جدی بین ایالات متحده و چین از آن هنگام تبدیل شده است که سیاست‌مداران آمریکایی چین را متهم کرده‌اند قیمت پول خود را به‌شکلی غیرواقعی کم نگه می‌دارد تا از مازاد تجاری خود حمایت کند.

“

گمان نمی‌کنم مالکیت چینی‌ها بر دارایی‌ها در آمریکا چنان بزرگ باشد که کشور ما را در خطر اقتصادی قرار دهد.

بن برنانکی

”

بحران سال ۲۰۰۸ در زمره کشورهای پُرپس‌انداز به‌شمار می‌رفت. نظریه مازاد پس‌اندازها به ما می‌گوید که پس‌اندازکنندگان آلمانی به جای سپردن پول خود به نهادهای آلمانی، سفته‌بازی مالی در ایرلند و اسپانیا را برگزیدند که فرض بسیار نامحتملی است.

«مازاد بانکی» چگونه؟

هیون سونگ شین - استاد اقتصاد دانشگاه پرینستون - ادعا کرده است سیل پول‌های سفته‌بازانه که در جست‌وجوی اوراق رهنی بود، نه از دل مازاد پس‌اندازها بلکه از نظام بانکداری «سایه» سر برآورد. بانکداری سایه شامل انواع مؤسسات مالی پیچیده است که بیرون از مرزهای نظام بانکداری بهنجار قرار دارند و صندوق‌های پوشش ریسک، بازارهای پول، و ابزارهای سرمایه‌گذاری سازمان‌یافته را شامل می‌شود. بانک‌های سایه آمریکایی و اروپایی با اشتیاق در جست‌وجوی چنین اوراقی بودند و آنها را در ایرلند، اسپانیا و ایالات متحده یافتند. بازارهایی که این بانک‌های سایه در آنها فعالیت می‌کنند، در سیطره ابزارهای مشتق یعنی نوعی از «ابزارهای مالی» هستند که گویی پشت سر هم به قمار متوسل شده‌اند تا معلوم شود که بازار به کدام سو

جوامع برابرتر، سریع‌تر رشد می‌کنند

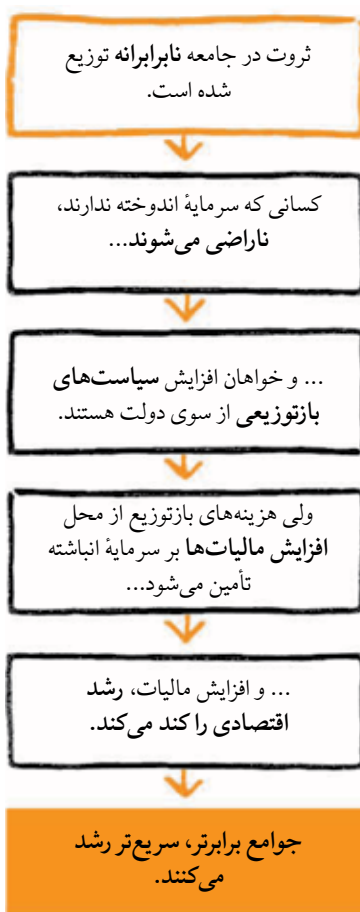
نابرابری ورشد



بر رشد اقتصادی اثر می‌گذارد. آکسینا و رودریک دو عامل را در مدل خود بررسی کردند: نیروی کار و سرمایه (ثروت انباشته). آنان استدلال کردند که رشد اقتصادی با رشد کل سرمایه همسویی دارد ولی خدمات دولت با مالیات‌ستانی از سرمایه تأمین می‌شود. به عبارتی هرچه مالیات بر ثروت انباشته بیشتر باشد، انگیزه‌های انباشت ثروت کمتر خواهد بود و نرخ رشد در کل نظام اقتصادی هم کمتر خواهد شد.

آنها که درآمدشان عمدتاً از سرمایه انباشته تأمین می‌شود، نرخ مالیات کوچک‌تر را ترجیح می‌دهند. البته کسی که ثروت انباشته‌ای ندارد و درآمدش فقط از کارکردن تأمین می‌شود، نرخ مالیات بیشتر را ترجیح می‌دهد زیرا خدمات عمومی برای وی به ارمغان می‌آورد و بازتوزیع ثروت انباشته را بهبود می‌دهد.

نرخ مالیات را دولت‌ها در واکنش به خواسته عمومی تنظیم می‌کنند. حتی یک نظام استبدادی هم به علت بیم از سرنگونی نمی‌تواند خواست مردم را نادیده بگیرد. به همین دلیل نرخ مالیات‌ها با هدف راضی کردن تعداد هرچه



اقتصاددانان در بخش اعظم قرن بیستم از خود می‌پرسیدند که رشد اقتصادی چه تأثیری بر درآمد مردم می‌گذارد. آیا رشد باعث افزایش نابرابری درآمدها می‌شود یا کاهش آن؟ آلبرتو آکسینا و دنی رودریک -دو اقتصاددان ایتالیایی و ترک- در سال ۱۹۹۴ این پرسش را کاملاً دگرگون کردند. آنان کنجکاو بودند که توزیع درآمد چگونه

در این زمینه

کانون بحث
رشد و توسعه

متفکران اصلی
آلبرتو آکسینا (۱۹۵۷-)
دنی رودریک (۱۹۵۷-)

پیش از آنها
۱۹۵۵، سیمون کوزنتس -اقتصاددان آمریکایی- رشد اقتصادی و نابرابری درآمد را منتشر کرد که در آن نتیجه‌گیری کرده بود نابرابری یکی از عوارض جانبی رشد است.
۱۹۸۹، سه اقتصاددان آمریکایی به نام‌های کوین مورفی، آندره اشلیفر و رابرت ویشنی ادعا کردند که توزیع [برابانه] درآمد به تقاضا لطمه می‌زند.

پس از آنها
۱۹۹۶، روبرتو پروتی -اقتصاددان ایتالیایی- ادعا کرد که بین مالیات کمتر و رشد بیشتر ارتباطی وجود ندارد.
۲۰۰۷، اقتصاددان اسپانیایی به نام خاویر سالاسا-آی-مارتین گفت که کشورهای در حال رشد، نابرابری خود را کاهش داده‌اند.

همچنین ببینید: بار مالیاتی ۶۵-۶۴. ظهور نظام‌های اقتصادی نوین ۱۷۹-۱۷۸. نظریه انتخاب اجتماعی ۲۱۵-۲۱۴. نظریه‌های رشد اقتصادی ۲۲۵-۲۲۴. مالیات‌ستانی و انگیزه‌های اقتصادی ۲۷۱-۲۷۰.

در عوض کشورهایایی از قبیل بسیاری از ملل آفریقایی که توسعه آنها کند است، چندین دهه است که رشد اندک یا هیچ داشته‌اند. چنان وضعیتی به کیفیت زندگی مردم لطمه زده و سدی در مسیر کاهش فقر بوده است؛ فقرا در این کشورها همچنان با بقیه جامعه فاصله دارند و نابرابری ادامه یافته است.



به نظر می‌رسد نتیجه‌گیری‌های آلسینا و رودریک در کشورهای اسکاندیناوی از قبیل سوئد نقض شده است. این کشورها بیشترین نرخ‌های مالیاتی را با بهترین کیفیت زندگی تلفیق کرده‌اند و کمترین شکاف برابری را در دنیا دارند.

انباشته در دست قلیلی از نخبگان قرار گیرد، اکثر مردم فقیر خواهند بود و طرفدار نرخ‌های مالیاتی زیاد هستند که رشد را کند می‌کند. آلسینا و رودریک ادعا کردند که هرچه برابری ثروت در جامعه‌ای بیشتر باشد، نرخ رشد نظام اقتصادی هم بیشتر خواهد بود.

رشد و برابری

توضیح آلسینا و رودریک همه ماجرا را بیان نمی‌کند. برخی گمان می‌کنند که آن دو اقتصاددان در شناخت علت و معلول به خطا رفته‌اند. مثلاً خاویر ساللا-آی-مارتین (۱۹۶۲-) که یک اقتصاددان اسپانیایی است، ادعا می‌کند رشد اقتصادی باعث افت نابرابری درآمد در همه جای دنیا شده است. بانک جهانی ادعا کرده است کاهش فقر در سراسر جهان - که می‌تواند به کاهش نابرابری کمک کند - بیشتر در نتیجه رشد اقتصادی رخ می‌دهد.

“

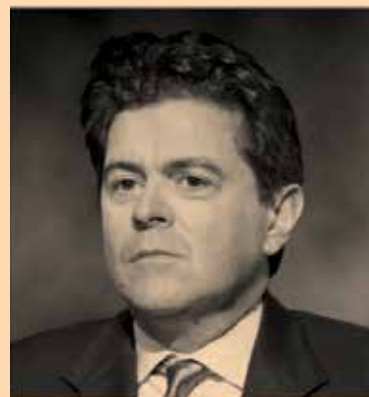
هرچقدر نابرابری در ثروت و درآمد بیشتر باشد، نرخ مالیات‌ستانی هم بیشتر است و رشد اقتصادی کم می‌شود.

آلبرتو آلسینا
دنی رودریک

”

بیشتری از مردم وضع می‌شود تا نرخ مطلوب از نظر یک رأی‌دهنده میانی (کسی که در میانه طیف آرای رأی‌دهندگان است) برقرار شود. طبق استدلال آلسینا و رودریک اگر توزیع سرمایه و ثروت انباشته در جامعه برابر باشد، رأی‌دهنده میانی، نسبتاً ثروتمند خواهد بود و به این ترتیب نرخ مالیات متوسطی را می‌پسندد که سد راه رشد نخواهد بود. ولی اگر نابرابری در توزیع ثروت، هنگامت باشد و عمده سرمایه

آلبرتو آلسینا



او شامل هر دو قلمروی اقتصاد و سیاست بوده و به‌ویژه بر نظام‌های اقتصادی و سیاسی ایالات متحده و اروپا متمرکز است. آلسینا بابت جلب توجه صاحب‌نظران به نفوذ سیاست در امور اقتصادی، شهرت فراوان یافت.

آثار مهم

۱۹۹۴، سیاست توزیعی و رشد اقتصادی (همراه با دنی رودریک)
۲۰۰۳، اندازه کشورها (همراه با انریکو اسپولانور)
۲۰۰۴، جدال با فقر در ایالات متحده و اروپا: یک دنیا تفاوت (همراه با ادوارد گلیسر)

آلسینا در سال ۱۹۵۷ در یکی از شهرهای شمالی ایتالیا به نام برونی زاده شد. وی در دانشگاه بوکسینی میلان، در رشته «اقتصاد و جامعه» تحصیل کرد و در سال ۱۹۸۱ با رتبه ممتاز فارغ‌التحصیل گردید. آلسینا مدارک کارشناسی ارشد و دکتری خود را از هاروارد گرفت. وی پس از تکمیل مطالعات خود در سال ۱۹۸۶، در سال ۱۹۹۳ توانست در هاروارد به مقام استاد کامل برسد. او از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ رئیس گروه اقتصاد دانشکده اقتصاد هاروارد بود. آلسینا پنج کتاب منتشر کرده است. کارهای

حتی اصلاحات اقتصادی مفید ممکن است به ناکامی ختم شود

مقاومت در برابر تغییر اقتصادی



که به دنبال منافع خودش کار می‌کند و نمونه‌هایش در جهان در حال توسعه فراوان است، چنین دستاوردی به دشواری محقق می‌شود.

اصلاحات و نفوذ

دنی رودریک و دارون عجم اوغلو دو اقتصاددان ترک هستند که ادعا کرده‌اند وقتی گروه‌های قدرتمند گمان کنند مزایای خود را در اثر اصلاحات اقتصادی از دست می‌دهند، از نفوذ خود برای مطرح کردن نوعی از سیاست‌های اقتصادی استفاده می‌کنند که موجب بازتوزیع درآمد یا قدرت به نفع خودشان می‌شود. پس ممکن است چنین

اصلاحات اقتصادی طراحی می‌شوند تا به نظام اقتصادی جان دوباره‌ای بدهند و به واسطهٔ دگرگون‌سازی نهادها به کل جامعه فایده برسانند. ممکن است به نظر برسد که اصلاحات مفید برای کل جامعه، با استقبال روبرو می‌شوند و به اجرا می‌رسند. با این حال گاهی مقاومت‌های جدی در برابر اصلاحات - حتی از سوی آنان که در نهایت از اصلاحات منتفع خواهند شد - دیده می‌شود. برای «سامان‌دادن» به یک نظام اقتصادی و بازگرداندن آن به مسیر رشد، لازم است که ناکارآمدی‌های نظام اقتصادی رفع شوند. با این حال وقتی کشور به دست طبقهٔ سیاسی غیرپاسخگویی اداره شود

در این زمینه

کانون بحث
سیاست اقتصادی

متفکران اصلی

دنی رودریک (۱۹۵۷)

دارون عجم اوغلو (-۱۹۶۷)

پیش از آنها

۱۹۸۹، جان ویلیامسون - اقتصاددان بریتانیایی - نخستین بار از اصطلاح «اجماع واشنگتن» استفاده کرد (کادر صفحهٔ بعد را ببینید).

۲۰۰۰، نیکلاس ون دو ویل - اقتصاددان اهل آفریقای جنوبی - مستندات شکست اصلاحات «تعدیل ساختاری» صندوق بین‌المللی پول در آفریقا را ارائه کرد.

پس از آنها

۲۰۰۹، سه اقتصاددان آمریکایی یعنی داگلاس نورث، جان والیس و بری وینگاست رویکرد جدیدی برای اصلاحات پیشنهاد کردند که مبتنی بر واکنش جوامع به معضل خشونت بود.

۲۰۱۱، بسته‌های اصلاحی اروپا پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ با مخالفت روبرو شدند.

اصلاحاتی مطرح می‌شوند که به نفع
نظام اقتصادی هستند.

ممکن است نورچشمی‌های قدرتمند
در برابر این تغییرات مقاومت کنند...

... زیرا می‌خواهند سلطهٔ خود بر
منابع را حفظ کنند.

حتی اصلاحات اقتصادی مفید
ممکن است به ناکامی ختم شود.

آنان اصلاحات را منحرف می‌کنند
که به ناکارآمد شدن اصلاحات یا
ختم شدن به نتیجهٔ معکوس می‌انجامد.

همچنین ببینید: اقتصاد بازار آزاد ۶۱-۵۴. نهادها در اقتصاد ۲۰۷-۲۰۶. نظریهٔ بهینهٔ دوم ۲۲۱-۲۲۰. نظریه‌های رشد اقتصادی ۲۵-۲۲۴. بانک‌های مرکزی مستقل ۲۷۷-۲۷۶. بیره‌های آسیایی ۲۸۷-۲۸۲.



سانی آپاچا در سال ۱۹۹۴ قدرت را در نیجریه به چنگ آورد. حکومت استبدادی فاسد او فراتر از قضاوت دادگاه‌ها بود و به این ترتیب خانوادهٔ وی توانستند بیش از ۲/۲ میلیارد دلار از منابع حکومت را تصرف کنند.

نمی‌شود.

بیشتر تلاش‌های اصلاحی معطوف به اصلاح نهادهای «رسمی» از قبیل دادگاه‌ها و نظام‌های رأی‌دهی هستند. توفیق این اصلاحات به عملکرد نهادهای زیربنایی «غیررسمی» و محیط سیاسی پیرامونی و حامی آنها بستگی دارد. بدون این همسویی‌ها بعید است که تغییر قوانین و تشکل‌ها رخ دهد.

فلان اصلاح اقتصادی پیشنهاد می‌شود، معلوم نیست که برندگان و بازندگان چه کسانی هستند. این سردرگمی باعث امتناع پذیرش اصلاحات از سوی مردم، حتی در مواقعی می‌شود که ممکن است تعداد برندگان اصلاحات بیش از بازندگان آن باشد. پس ممکن است نوعی جانبداری به نفع حفظ وضع موجود پدید آید و افراد بخواهند داشته‌های پیشین خود را حفظ کنند و از ریسک فقدان داشته‌هایشان بپرهیزند. اگر اصلاحات اقتصادی سودمندی مطرح شود ولی به علت فقدان حمایت عمومی کنار گذاشته شود، ممکن است سیاستمداران و اقتصاددانان بعدها دوباره آن را به دلیل باور به سودمندی‌اش برای جامعه و نظام اقتصادی مطرح کنند. باین حال ممکن است جامعه بدون اطلاعات جدید و دلگرم‌کننده، بار دیگر زیر بار آن اصلاحات نرود. از سوی دیگر اگر اصلاحات مفیدی بدون حمایت عموم به اجرا درآید و تعداد برنده‌هایش بیش از بازنده‌ها باشد، معمولاً حمایت مردم را به دست می‌آورد و با مقاومت روبرو

“

سیاست‌هایی که اثرگذار شوند، محبوب خواهند شد، ولی شاید وقفهٔ بین اجرا و اثرگذاری به قدری زیاد باشد که مجریان اصلاحات نتوانند... از آن بهره‌برداری کنند.

دنی رودریک

”

گروه‌هایی اصلاحات را طوری منحرف کنند که به درستی اجرا نشود. عجم اوغلو معتقد است این وضعیت اغلب هنگامی رخ می‌دهد که نخبگان سیاسی بسیار غیر پاسخگو باشند و به این ترتیب نظارت و بازرسی بر اقدامات آنها وجود نداشته باشد. در چنین مواردی اصلاحات به علت نپرداختن به همین محدودیت‌های سیاسی ژرف‌تر است که ناکام می‌مانند. برعکس در کشورهای که رهبرانی کاملاً پاسخگو دارند، شاید منافع اصلاحات از قبل برداشت شده باشد. به این دلیل اصلاحات می‌تواند در کشورهای به اصطلاح «بینابینی» - یعنی آن‌که در سورهایی که اصلاحات در آنها ممکن است پیامدهای چشمگیر و مفیدی به بار بیاورد و در عین حال نورچشمی‌های سیاسی به قدری قدرتمند نیستند که اصلاحات را از مسیر سالم منحرف کنند - بیش از سایر کشورها کارایی داشته باشد.

برندگان و بازندگان

البته اجرای اصلاحات در کشورهای بینابینی دشواری‌هایی هم دارد. وقتی

اجماع‌واشنگتن

چنان سیاست‌هایی مبتنی بر خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی، آزادسازی تجارت داخلی و بین‌المللی، اجرای نرخ‌های ارزی رقابتی و سیاست‌های مالی (مالیاتی) متوازن بود.

اجماع‌واشنگتن در دههٔ ۱۹۹۰ اعتبار خود را از دست داد. گفته می‌شد که آن سیاست‌ها بدون دقت به محدودیت‌های سیاسی متنوع در میان کشورهای مختلف اجرا شدند. به ویژه در آفریقا بازارهای پویا بودند که موجب رهایی فقیرترین‌ها از فقر گشتند.

اصطلاح «اجماع‌واشنگتن» را نخستین بار جان ویلیامسون - اقتصاددان بریتانیایی - در سال ۱۹۸۹ به کار برد تا به بستهٔ اصلاحات اقتصادی بازار آزاد اشاره کند که در خلال بحران دههٔ ۱۹۸۰ به کشورهای در حال توسعه پیشنهاد می‌شد.

آن سیاست‌ها با هدف تغییر نظام‌های اقتصادی دولتی کشورهای آمریکای لاتین و اروپای شرقی پسا-سوسیالیستی و رساندن آنها به بازار آزاد خصوصی‌شده مطرح می‌شد.

بازار مسکن آینده تمام‌نمای رونق و افول است

مسکن و چرخه اقتصادی



یک طرح مسکن جدید در دوره رونق اقتصادی یعنی اوایل دهه ۲۰۰۰ در زمین‌های کشاورزی ایالت واشنگتن اجرا می‌شود. ساخت این خانه‌ها با منابع وام‌های بی‌ضابطه مسکن ممکن شد.

قیمت‌های مسکن معمولاً بسیار انعطاف‌پذیرند یعنی به‌کندی بر اثر عوامل اثرگذار بر مسکن تغییر می‌کنند. به همین علت است که ساخت مسکن، چنین فرصت سرمایه‌گذاری خوبی محسوب می‌شود و حتی وقتی فروش مسکن افت می‌کند، قیمت مسکن به جای تعدیل نزولی، نسبتاً ثابت باقی می‌ماند.

نشانه‌های کساد

گرچه قیمت‌های مسکن انعطاف‌پذیرند ولی رکود آن قیمت‌ها امری شناخته‌شده است و نزول سرمایه‌گذاری در مسکن اغلب نخستین نشانه در راه بودن کساد

تغییرات قیمت مسکن نمایانگر چرخه‌های «رونق و افول» در کل نظام اقتصادی هستند. این دوره‌ها زمان‌هایی هستند که کل تولید حقیقی نظام اقتصادی به بیشترین و کمترین مقدار خود در چرخه تجاری می‌رسد و از دوره‌های انبساط و انقباض که معمولاً دوره‌های ۳ تا ۷ ساله هستند، گذر می‌کند.

سرمایه‌گذاری در مسکن به‌علل مختلف در دوره رشد اقتصادی زیاد می‌شود. نخست آنکه مشاغل بیشتری ایجاد می‌شوند و رونق اقتصادی باعث می‌شود مردم بیشتری فکر کنند که وقت خانه‌دار شدن فرارسیده است. در عین حال پرداخت‌کنندگان وام‌های مسکن هم شروع به تسهیل در شرایط وام‌هایشان می‌کنند و به این ترتیب با آسان‌تر شدن خرید خانه، مسکن بیشتری به فروش می‌رسد. به این ترتیب با افزایش تقاضا قیمت خانه‌ها هم بیشتر می‌شود. کسانی که خانه‌هایشان را بفروشند، قادر خواهند بود تا بازپرداخت وام‌ها را به‌طور کامل انجام دهند. مسکن‌سازان هم به سرمایه‌گذاری بیشتر در این حوزه ادامه می‌دهند تا از این رشد قیمت‌ها منتفع شوند.

در این زمینه

کانون بحث
نظام اقتصاد کلان

متفکر اصلی

چارلز گودهارت (۱۹۳۶-)

پیش از او

۱۹۶۵، شرمین میزل - اقتصاددان آمریکایی - نخستین کسی بود که آثار سرمایه‌گذاری مسکونی بر نظام اقتصادی را بررسی کرد.

۲۰۰۳، دو اقتصاددان آمریکایی به نام‌های موریس دیویس و جان‌تان هیشکوت نتیجه‌گیری کردند که قیمت‌های مسکن با اوضاع عمومی نظام اقتصادی ارتباط دارد.

پس از او

۲۰۰۷، ادوارد لیمر - اقتصاددان آمریکایی - ادعا کرد که روندهای ساخت‌وساز مسکن در زمره زود هنگام‌ترین نشانه‌های کساد هستند.

۲۰۱۰، دو مؤسسه آمریکایی ارائه‌دهنده وام مسکن به نام‌های فنی می و فردی مک به‌علت تنزل معیارهای پذیره‌نویسی در خلال بحران وام‌های بی‌کیفیت (دادن وام‌های مسکن به افراد ناتوان از بازپرداخت) از فهرست بورس اوراق بهادار نیویورک حذف شدند.

وام‌دهی غیرمستولانه در بازار مسکن

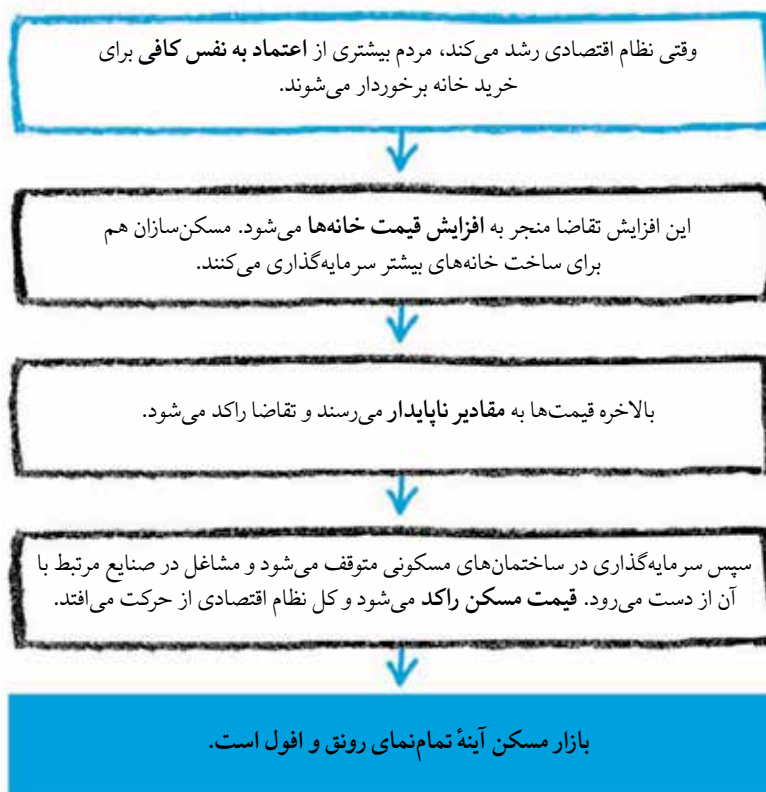
فروپاشی اقتصادی سال ۲۰۰۸ بیشتر ناشی از آزادسازی بازار وام مسکن و وام‌دهی غیرمستولانه بانک‌ها بود. در ابتدا وام‌دهندگان شروط سخت‌گیرانه‌ای برای مشتریان وضع می‌کردند و تنها به کسانی وام می‌دادند که توانایی بازپرداخت بهره و نیز اصل وام را داشته باشند. ولی وقتی اوضاع اقتصادی بهتر شد، وام‌دادن به افرادی شروع شد که فقط از عهده پرداخت بهره وام‌ها برمی‌آمدند. چنان افرادی برای بازپرداخت اصل وام، به افزایش درآمد خود یا افزایش قیمت مسکن دل خوش کرده بودند.

وام‌دهندگان آمریکایی سپس وام‌دادن به کسانی را شروع کردند که درآمدشان برای بازپرداخت بهره وام‌ها هم کفایت نمی‌کرد و بازپرداخت اصل و بهره آن وام‌ها فقط در صورت افزایش خیره‌کننده درآمدها و قیمت مسکن ممکن می‌شد. وقتی رونق اقتصادی فرونشست و نکول وام‌گیرندگان آغاز شد، کل نظام اقتصادی فروپاشید.



در خلال موج مصادره خانه‌ها از سوی بانک‌ها که پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ رخ داد، منظره خانه‌های پوشیده با تخته - مثل این تصویر - به یکی از صحنه‌های عادی در نیوجرسی تبدیل شده بود.

همچنین ببینید: رونق و افول ۷۹-۷۸. حباب‌های اقتصادی ۹۹-۹۸. عرضه و تقاضا ۱۱۳-۱۰۸. آزمودن نظریه‌های اقتصادی ۱۷۰. بحران‌های مالی ۳۰۱-۲۹۶.



و بهبودهای نظام اقتصادی را به‌دقت پیش‌بینی کرد. چارلز گودهارت و بوریس هافمن در کتاب سال ۲۰۰۶ با عنوان قیمت‌های مسکن و نظام اقتصاد کلان نشان دادند که بین عملکرد اقتصادی و قیمت‌های مسکن همبستگی وجود دارد. آنها ادعا کردند که در آینده با اجرای سیاست‌های مناسب می‌توان بدترین آثار کساد را تخفیف داد یا حتی از بین برد. متأسفانه درباره آن «حباب» مسکن که در سال ۲۰۰۸ ترکیب، چنین امری مصداق نداشت. در آن سال‌ها نوآوری‌های سریع مالی موجب بی‌ثباتی در تأمین مالی مسکن گردید و اعتماد بی‌ضابطه مصرف‌کننده و رونق ناپایدار را به همراه داشت. بازار مسکن بود که در نهایت موجب آن افول شد.

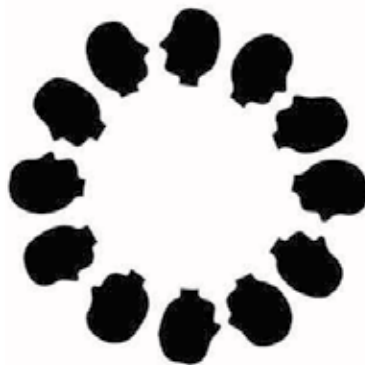
است. شروع نزول بازار مسکن در کشورهای توسعه‌یافته‌تر در ۵۰ سال اخیر، قبل از وقوع کسادهای بزرگ بوده است. بازار مسکن فقط وقتی شروع به بهبود می‌کند که مصرف‌کنندگان مطمئن شوند ارزش مسکن آنها رو به افزایش است. این اطمینان همگام با بهبود اوضاع کلی نظام اقتصادی زیاد می‌شود. وقتی فروش مسکن به مقادیر عادی برمی‌گردد، سرمایه‌گذاری مسکونی زیاد می‌شود، مشاغل جدید پدید می‌آورد و باز هم بازگشت به رشد اقتصادی را تقویت می‌کند. اقتصاددانان ارتباط بین بازار مسکن و کل نظام اقتصادی را تحلیل کرده‌اند. آنان معتقدند با بررسی میزان سرمایه‌گذاری در حوزه مسکن می‌توان کسادها

فهرست راهنما

[REDACTED]

[REDACTED]

فهرست راهنما



این کتاب به بررسی بعضی از مهم‌ترین افکار در حوزه تفکر اقتصادی - از نخستین سرچشمه‌ها تا تحولات اقتصاد سیاسی و رسیدن این حوزه به موضوعات دامنه‌داری که امروز می‌شناسیم - اختصاص دارد. برای این کار چاره‌ای جز اشاره به افکار و دستاوردهای اقتصاددانان بزرگ مانند آدام اسمیت، جان مینارد کینز و فردریش هایک نداشته‌ایم. با این حال اقتصاددانان بی‌شمار دیگری هم بوده‌اند که اغلب سهم مهمی - آن هم در بیش از یک شاخه از علم اقتصاد - داشته‌اند و مستحق توجهی بیش از اشاره‌ای مختصر هستند. همه متفکرانی که در این راهنما به آنها می‌پردازیم، در استقرار علم اقتصاد به مثابه یک شاخه حیاتی در جامعه صنعتی امروزی، کشف معانی دنیای پیچیده و بسط درک ما از فعالیت اقتصادی در دنیای معاصر نقش داشته‌اند.

هنری دو سن - سیمون
(HENRI DE SAINT-SIMON)
۱۷۶۰-۱۸۲۵

سن - سیمون در خانواده‌ای اصیل در پاریس به دنیا آمد ولی حق خود برای داشتن لقب کنت را نپذیرفت زیرا معتقد به نوعی سوسیالیسم بود. دیدگاه‌های وی متأثر از مشاهداتش درباره جامعه جدیدی بود که پس از انقلاب آمریکا در آن کشور پدید آمد. وی گمان می‌کرد فقر را با همکاری و نوآوری فناورانه می‌توان ریشه‌کن کرد و آموزش می‌تواند باعث رفع آزمندی‌هایی شود که مردم را به دست‌وپازدن برای مزایای اجتماعی و بهره‌کشی از دیگران وامی‌دارد. کارهای او بر متفکران سوسیالیست قرن نوزدهم - به‌ویژه کارل مارکس (ص. ۱۰۵) - اثر گذاشت. همچنین ببینید: اقتصاد مارکسیستی ۱۰۵-۱۰۰.

فردریش لیست
(FRIEDRICH LIST)
۱۷۸۹-۱۸۴۶

فردریش لیست شغل خود یعنی کارمندی دولت را در شهر مونتس - روتلینگن آلمان - آغاز کرد و به‌سرعت سلسله‌مراتب ترقی را پیمود. با این حال وی

مالیات بر اقتصاد محلی به مخالفت با نظام مالیاتی ژان - باتیست کولبر پرداخت. وی گمان می‌کرد که تولید و تجارت مایه خلق ثروت هستند و پیشنهاد نظام مالیاتی تازه‌ای را برای تشویق به تجارت آزادتر مطرح کرد.

همچنین ببینید: بار مالیاتی ۶۵-۶۴.

یاماگاتا بانتو
(YAMAGATA BANTO)
۱۷۴۸-۱۸۲۱

بانتو که یکی از خوش‌نام‌ترین دانشمندان شهر اوزاکای ژاپن بود، در عین حال در صرافی نیز فعالیت می‌کرد. او همراه با دیگران در مدرسه کایتوکودو مفاهیم عقل‌گرایی غربی را وارد نهادهای ژاپنی کرد و به پایان یافتن نظام خرده‌زمین‌داری ژاپن کمک کرد که تا آن زمان بر اساس افکار کنفوسیوسی بنا شده بود. مجموعه چندجلدی بانتو با عنوان یوم نو شیرو («به جای آرزوها») در نقد نظام قدیم نوشته شد که به نظر بانتو در سیطره «عصر خدایان» بود. او رویکرد علمی و عقلانی را به ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ژاپن نوین وارد کرد که مبتنی بر صنعت و تجارت بود. همچنین ببینید: مزیت نسبی ۸۵-۸۰.

ژان - باتیست کولبر
(JEAN-BAPTISTE COLBERT)
۱۶۱۹-۱۶۸۳

گرچه کولبر در خاندانی از تجار ریمز در فرانسه زاده شد، به جای تجارت به شغل سیاسی روی آورد. او در سال ۱۶۶۵ به مقام وزیر امور مالی لویی چهاردهم رسید و اقداماتی را برای خشکاندن فساد سیاسی انجام داد. وی همچنین نظام مالیاتی را اصلاح کرد و سیاست‌هایی را برای تقویت صنعت فرانسه، تشویق تجارت خارجی و بهبود زیرساخت‌های فرانسه به اجرا درآورد.

همچنین ببینید: بار مالیاتی ۶۵-۶۴.

پیر دو بو ژیلبرت
(PIERRE DE BOISGUILBERT)
۱۶۴۶-۱۷۱۴

دو بو ژیلبرت را که یک اشراف‌زاده فرانسوی بود، تشویق کردند تا در حوزه حقوق تحصیل کند. او ابتدا قاضی دادگاه بخش، سپس قاضی و در سال ۱۶۹۰ نایب قضایی پادشاه - یعنی نماینده پادشاه در امور اجرایی و دادگاهی - در شهر روتن شد و تا دم مرگ، همان منصب را داشت. او با مشاهده اثر

همچنین ببینید: برنامه‌ریزی مرکزی ۱۴۷-۱۴۲.

فردریش فون وایزر

(FRIEDRICH VON WIESER)

۱۸۵۱-۱۹۲۶

فون وایزر در وین متولد شد. او مانند داماد خانواده‌اش، یوجین فون بوهم-باورک، ابتدا حقوق خواند ولی پس از آشنایی با آرای کارل منگر به اقتصاد روی آورد. او در سال ۱۹۰۳ پس از چند سال که کارمند دولت بود، جانشین منگر در جایگاه استاد اقتصاد دانشگاه وین شد. نخستین کار مهم او مربوط به نظریه قیمت‌ها و متأثر از آثار لئون والراس (ص. ۱۲۰) و ویلفردو پارتنو (ص. ۱۳۱) بود. وی نخستین کسی بود که اصطلاح «مطلوبیت نهایی» (رضایت ناشی از مصرف آخرین واحد کالا) را به کار برد. وی سپس توجه خود را به کاربرد نظریه اقتصادی در جامعه‌شناسی معطوف کرد و نظریه مهم اقتصاد اجتماعی و مفهوم هزینه فرصت در آن نظریه را ابداع کرد.

همچنین ببینید: هزینه فرصت ۱۳۳.

تورستین ویبلن

(THORSTEIN VEBLEN)

۱۸۵۷-۱۹۲۹

تورستین ویبلن که در میان اقتصاددانان آمریکایی به یاغی شهرت داشت، پسری از یک خانواده مهاجر نروژی بود که در مزرعه‌ای در مینه‌سوتا به دنیا آمد. پیشینه نامتعارف او باعث شد که دیدگاهی غرب‌زده نسبت به جامعه ایالات متحده در وی شکل بگیرد و او را به مخالفت با عقل متعارف استادانش بکشاند. ویبلن رویکرد نهادگرایانه جدیدی پدید آورد که تلفیقی از جامعه‌شناسی و اقتصاد بود. او در سال ۱۸۹۹ نظریه طبقه تن‌آسا را منتشر کرد که در آن مفهوم «مصرف خودنمایانه» را مطرح کرده و ناکارآمدی و فساد نظام سرمایه‌داری و طبقه تاجر «انگل‌وار» آن را به نقد کشیده بود.

همچنین ببینید: مصرف خودنمایانه ۱۳۶.

گسست نهایی از مکتب تاریخی آلمان - که مبتنی بر آرمان‌های احساسات‌گرایانه قرن نوزدهمی بود- محسوب می‌شد.

همچنین ببینید: لیبرالیسم اقتصادی ۱۷۷-۱۷۲.

لوجو برنتانو

(LUJO BRENTANO)

۱۸۴۴-۱۹۳۱

برنتانو در باواریای آلمان متولد شد و در دو رشته حقوق و اقتصاد مدرک دکتری گرفت. او در سال ۱۸۶۸ با آماردانی به نام ارنست انگل (ص. ۱۲۵) به بریتانیا سفر کرد تا درباره نظام اتحادیه‌ای تحقیق کند و افکارش از آن سفر تأثیر پذیرفت. با اینکه برنتانو در چارچوب مکتب تاریخی آلمان فکر می‌کرد، بسیاری از نظریه‌های آن مکتب را به چالش کشید و به نفع اصلاحات اجتماعی، حقوق بشر و مسئولیت دولت در تحقق رفاه عمومی استدلال کرد. اثرگذاری برنتانو به‌ویژه در شکل‌گیری نظام‌های اقتصادی بازار اجتماعی آشکار است.

همچنین ببینید: نظام اقتصادی بازار اجتماعی

۲۲۳-۲۲۲.

یوجین فون بوهم-باورک

(EUGEN VON BÖHM-BAWERK)

۱۸۵۱-۱۹۱۴

باورک که از بنیان‌گذاران مکتب اقتصاد اتریش بود، در شهر برون اتریش (اکنون واقع در جمهوری چک) زاده شد. او در دانشگاه وین حقوق خواند، دوره شغلی و سیاسی موفق‌تری را سپری کرد، دو بار در دهه ۱۸۹۰ وزیر امور مالی اتریش شد و در همان دوران توانست افکار صرفه‌جویانه خود برای موازنه بودجه را در عمل به اجرا بگذارد. نقد او از نظام‌های مارکسیستی و نظریه‌هایش درباره بهره و سرمایه، به‌شدت - به‌ویژه بر شاگردانش جوزف شومپتر (ص. ۱۴۹) و لودویگ فون میزس (ص. ۱۴۷) - اثرگذار شد.

در سال ۱۸۲۲ بابت باورهایش درباره اصلاحات به زندان افتاد و ناچار شد به فرانسه و سپس به انگلستان بگریزد. او به ایالات متحده مهاجرت کرد و به مقام کنسول آن کشور در هامبورگ و سپس لایپزیگ رسید. لیست در سال ۱۸۴۳ برای نشر باورهایش درباره «نظام ملی» روزنامه‌ای تأسیس کرد. اتحادیه سراسری گمرکی در آن نظام می‌توانست تمام آلمان را متحد سازد. بیماری و تنگدستی در سال‌های آخر عمر، دست از سر او برداشتند و لیست در ۱۸۴۶ خودکشی کرد.

همچنین ببینید: مزیت نسبی ۸۵-۸۰.

جوزف برتراند

(JOSEPH BERTRAND)

۱۸۲۲-۱۹۰۰

برتراند که پسر یکی از نویسندگان محبوب داستان‌های علمی عامه‌پسند در فرانسه بود، از سنین کودکی علاقه‌ای استثنایی به ریاضیات داشت. او در سال ۱۸۵۶ استاد مدرسه عالی پلی‌تکنیک پاریس شد. وی در نظریه اعداد و احتمالات برای خود نامی دست‌وپا کرد و به مخالفت با نظریه انحصار چندجانبه در عرضه پرداخت که هم‌وطنش آنتوان آگوستین کورنو (ص. ۹۱) مطرح کرده بود. او در عوض یک مدل دیگر برای رقابت قیمتی ارائه کرد.

همچنین ببینید: آثار رقابت محدود ۹۱-۹۰.

کارل منگر (CARL MENGGER)

۱۸۴۰-۱۹۲۱

کارل منگر که از بنیان‌گذاران مکتب اقتصادی اتریش بود، در گالیسیا زاده شد که اکنون در لهستان واقع است. کتاب اصول علم اقتصاد (۱۸۷۱) او شرح نظریه نهایی‌بودن از دیدگاه وی را دربردارد (که ارزش کالاها از ارزش هر واحد اضافی آنها حاصل می‌شود) و یکی از ارکان تفکر مکتب اتریشی است. او وقتی استاد اقتصاد در دانشگاه وین اتریش بود، روش علوم اجتماعی را نوشت. آن اثر به‌مثابه

آرتور پیگو (ARTHUR PIGOU)

۱۸۷۷-۱۹۵۹

پیگو در راید واقع در جزیره وایت زاده شد، در دانشگاه کمبریج انگلستان تاریخ خواند، همان‌جا به علم اقتصاد علاقه‌مند شد و همان‌جا آلفرد مارشال (ص. ۱۱۰) را ملاقات کرد. پیگو پس از فارغ‌التحصیلی تا زمان وقوع جنگ جهانی اول در کمبریج درس داد و در سال ۱۹۰۸ کرسی استادی مارشال را در اقتصاد سیاسی به‌دست آورد. او را بیشتر بابت «مالیات‌های پیگویی» می‌شناسند که وی برای جبران «برون‌ریزها» (هزینه‌ها یا منافی که به‌سوی طرف ثالث «سرریز» می‌شوند) پیشنهاد کرده بود. **همچنین ببینید:** هزینه‌های بیرونی ۱۳۷.

نیکلای دیمیتریویچ کُندراتیف**NIKOLAI DMITRIYEVICH****(KONDRATIEV)**

۱۸۹۲-۱۹۳۸

کُندراتیف در یک خانواده خرده‌کشاورز در نزدیک کوسترومای روسیه به دنیا آمد. او در دانشگاه سن پترزبورگ اقتصاد خواند و به استخدام دولت در آمد. وقتی تزار نیکلای دوم در سال ۱۹۱۷ از قدرت عزل شد، کُندراتیف عضو حزب سوسیالیست انقلابی بود و در آن حزب وزیر تدارکات شد. یک ماه بعد دولت موقت سرنگون شد و کُندراتیف به شغل دانشگاهی‌اش بازگشت. وی نظریه چرخه‌های ۵۰ تا ۶۰ ساله در نظام‌های سرمایه‌داری را ساخت که اکنون به موج‌های کُندراتیف معروف است. افکار او در سال ۱۹۳۰ از رونق افتاده بودند و او دستگیر و هشت سال بعد اعدام شد. **همچنین ببینید:** رونق و افول ۷۹-۷۸.

راگنار فریش (RAGNAR FRISCH)

۱۸۹۵-۱۹۷۳

فریش که در کریستیانای نروژ زاده شد، از پیشگامان

کاربرد آمار و ریاضیات در اقتصاد بود. او اصطلاحات جدید اقتصادسنجی، اقتصاد خرد و اقتصاد کلان را وضع کرد. وی ابتدا آموزش زرگری دید و می‌خواست به کسب‌وکار خاندانش در طلاسازی بپردازد ولی سپس در انگلستان و فرانسه به تحصیل در رشته اقتصاد پرداخت. فریش در سال ۱۹۳۲ «مؤسسه اقتصاد اسلو» را تأسیس کرد و در سال ۱۹۶۹ در کنار همکارش یان تینبرگن نخستین کسی بود که جایزه نوبل را در علوم اقتصادی دریافت کرد.

همچنین ببینید: آزمون نظریه‌های اقتصادی ۱۷۰.**پل روزنشتاین-رودان****(PAUL ROSENSTEIN-RODAN)**

۱۹۰۲-۱۹۸۵

رودان در یک خانواده لهستانی و یهودی در شهر کراکوف - که متبوع اتریش بود - زاده شد. وی در ابتدا عضوی از مکتب اقتصادی اتریش بود. او در سال ۱۹۳۰ از یهودی‌ستیزی‌ها در وطن خودش به لندن گریخت و در مدرسه اقتصاد لندن به تدریس پرداخت. او در دهه ۱۹۴۰ به اقتصاد توسعه علاقه‌مند شد و مفهومی را مطرح کرد که به نظریه «فشار بزرگ» معروف شد. وی پس از جنگ جهانی دوم به ایالات متحده رفت و علاوه بر کار کردن در بانک جهانی، در جایگاه مشاور اقتصادی دولت‌های هندوستان، ایتالیا، شیلی و ونزوئلا فعالیت کرد. **همچنین ببینید:** اقتصاد توسعه ۱۹۳-۱۸۸.

یان تینبرگن (JAN TINBERGEN)

۱۹۰۳-۱۹۹۴

یان تینبرگن -نظریه پرداز هلندی که در کنار همکارش راگنار فریش نخستین جایزه نوبل اقتصاد را در سال ۱۹۶۹ دریافت کرد- در حوزه ریاضیات و فیزیک درس خواند و سپس به کاربرد اصول علمی در نظریه اقتصادی پرداخت. وی با این کارها بنای شاخه جدید اقتصادسنجی را گذاشت. وی در جایگاه مشاور «اتحادیه ملل» و «اداره مرکزی آمار هلند»

کار کرد. وی در آن اداره در سال ۱۹۳۶ یک مدل اقتصاد کلان جدید ملی ساخت و بعدها دولت‌های دیگر مدل او را اقتباس کردند.

همچنین ببینید: آزمون نظریه‌های اقتصادی ۱۷۰.**ریچارد کاهن****(RICHARD KAHN)**

۱۹۰۵-۱۹۸۹

ریچارد فردیناند کاهن در لندن از والدین آلمانی زاده شد و قبل از تغییر گرایش به اقتصاد، از کمبریج مدرک فیزیک گرفت. او با سرپرستی جان مینارد کینز (ص. ۱۶۱) در مدت یک سال مدرک افتخاری اقتصاد دریافت کرد. وی در ۲۵ سالگی با مطرح کردن ضریب تکاثر که از ارکان اقتصاد کینزی است، برای خود نامی دست‌وپا کرد. او که اقتصاددانی عملگرا بود، در خلال جنگ جهانی دوم و قبل از بازگشت به کمبریج و تدریس تا بازنشستگی در سال ۱۹۷۲، در مقام مشاور اقتصادی دولت بریتانیا کار می‌کرد.

همچنین ببینید: ضریب تکاثر کینزی ۱۶۵-۱۶۴.**راگنار نورکس****(RAGNAR NURKSE)**

۱۹۰۷-۱۹۵۹

نورکس در کارو در استونی متولد شد که بعدها به امپراتوری روسیه ضمیمه گردید. او در دانشگاه تارتو حقوق و اقتصاد خواند. وی تحصیلاتش را در اسکاتلند و سپس در وین ادامه داد. نورکس در سال ۱۹۳۴ کار خود در جایگاه مشاور مالی را برای «اتحادیه ملل» آغاز کرد که در علاقه‌اش به اقتصاد بین‌الملل و اقتصاد اثرگذار شد. او پس از جنگ جهانی دوم به ایالات متحده رفت و در دانشگاه‌های پرینستون و کلمبیا تدریس کرد. نورکس همراه با پل روزنشتاین-رودان (ص. ۳۳۶) شاخه جدید اقتصاد توسعه را پدید آورد و طرفدار نظریه «فشار بزرگ» بود.

همچنین ببینید: اقتصاد توسعه ۱۹۳-۱۸۸.

مشهور مکتب شیکاگو محسوب می‌شود، یکی از بنیان‌گذاران اقتصاد کلان کلاسیک جدید است. او در دانشگاه شیکاگو درس خواند و از سال ۱۹۷۴ در آنجا استاد تمام است. لوکاس افکار کینزی را نادرست دانست و پژوهش‌هایش درباره انتظارات عقلانی (آن ایده که تصمیم‌گیری عقلانی مردم بر اساس آگاهی و اطلاعات کافی را موجب می‌آید) را مبنای آن قرار داد. او در سال ۱۹۸۰ بر سیاست‌گذاری پولی اثر گذاشت. **همچنین ببینید:** انتظارات عقلانی ۲۴۷-۲۴۴.

یوجین فاما (EUGENE FAMA)

۱۹۳۹-

یوجین فاما که از نسل سوم یک خاندان ایتالیایی-آمریکایی بود، نخستین کسی بود که در آن خاندان به دانشگاه رفت. او ابتدا زبان فرانسوی خواند ولی سپس شیفته اقتصاد شد. به او بورسیه تحصیل در مقطع دکتری دانشگاه شیکاگو داده شد که وی تا به امروز همانجا تدریس کرده است. او بیشتر به علت پایه‌گذاری فرضیه بازار کارآمد معروف شد که می‌گوید در بازاری با معامله‌گرهای پُرشمار و مطلع، قیمت‌ها تمام اطلاعات را نمایش می‌دهند. فاما همچنین به علت اثبات همبستگی بین کارایی بازار و تعادل‌ها شناخته شده است.

همچنین ببینید: بازارهای کارآمد ۲۷۲.

کنث بینمور

(KENNETH BINMORE)

۱۹۴۰-

بینمور یکی از دانشگاهیان بریتانیایی است که در حوزه اقتصاد، ریاضیات و نظریه بازی کار می‌کند. وی در تلفیق اقتصاد متعارف با فنون ریاضیاتی و کاربرد آزمایش‌ها در زمرة پیشگامان است. او نظریه‌هایی درباره رفتار

«مالیات توین» شهرت دارد که برای جلوگیری از سفته‌بازی در معاملات ارزی طراحی شد. توین در میان اقتصاددانان به طرفداری از اقتصاد کینزی و کارهای دانشگاهی‌اش در حوزه سرمایه‌گذاری و سیاست مالی (مالیاتی) معروف است. او در سال ۱۹۳۵ به دانشگاه هاروارد رفت و در آنجا جان مینارد کینز را ملاقات کرد. وی در سال ۱۹۵۰ کرسی تدریس در دانشگاه ییل را به دست آورد و باقی عمرش را همانجا ماند. توین در جایگاه مشاور دولت کندی به شکل‌گیری سیاست اقتصادی ایالات متحده در دهه ۱۹۶۰ کمک کرد و در سال ۱۹۸۱ جایزه نوبل گرفت.

همچنین ببینید: رکودها و بیکاری ۱۶۱-۱۵۴. ضریب تکاثر کینزی ۱۶۵-۱۶۴.

آلفرد چندلر

(ALFRED CHANDLER)

۱۹۱۸-۲۰۰۷

چندلر در ایالت دلاویر به دنیا آمد و در ۱۹۴۰ از هاروارد فارغ‌التحصیل شد. او پس از خدمت در نیروی دریایی ایالات متحده در جنگ جهانی دوم، رساله دکتری‌اش را درباره ساختارهای مدیریتی نوشت که مبتنی بر اسناد موجود نزد پدر پدربزرگش -هتری وارنوم پور، یکی از تحلیل‌گرهای مالی- بود. وی از دهه ۱۹۶۰ بر راهبردهای مدیریتی و سازماندهی شرکت‌های بزرگ متمرکز شد. چندلر کتب متعددی نوشت و کتابش در سال ۱۹۷۷ با عنوان دست مرئی، جایزه پولیتزر برد. وی در آن کتاب ظهور شرکت‌های بزرگ‌مقیاس را به مثابه «انقلاب صنعتی دوم» توصیف کرد.

همچنین ببینید: صرفه‌های مقیاس ۱۳۲.

رابرت لوکاس

(ROBERT LUCAS)

۱۹۳۷-

رابرت لوکاس علاوه بر آنکه از اقتصاددانان

جان کنت گالبرایت

(JOHN KENNETH GALBRAITH)

۱۹۰۸-۲۰۰۸

گالبرایت در اونتاریو کانادا زاده شد و در ایالات متحده و کانادا اقتصاد خواند. وی سپس در دانشگاه کمبریج انگلستان تدریس کرد و بسیار از جان مینارد کینز (ص. ۱۶۱) تأثیر پذیرفت. گالبرایت در خلال جنگ جهانی دوم معاون «دفتر مدیریت قیمت‌های دولت ایالات متحده» بود ولی اصرارش بر نظارت مداوم بر قیمت‌ها باعث شد که در سال ۱۹۴۳ از آنجا استعفا دهد. او در جایگاه روزنامه‌نگار، دانشگاهی و مشاور اقتصادی جان اف. کندی کار کرد و کتابش با عنوان جامعه مرفه در سال ۱۹۵۸ خوانندگان فراوان یافت. **همچنین ببینید:** مصرف خودنمایانه ۱۳۶.

جورج استیگلر

(GEORGE STIGLER)

۱۹۱۱-۱۹۹۱

جورج استیگلر که به شدت از فرانک نایت استاد راهنمایش در دوره دکتری دانشگاه شیکاگو تأثیر پذیرفت، به یکی از اعضای پیشگام در مکتب اقتصاددانان شیکاگو تبدیل شد و در کنار دوست و هم‌دوره‌اش یعنی میلتون فریدمن (ص. ۱۹۹) کار می‌کرد. استیگلر که بابت پژوهش‌هایش درباره تاریخ عقاید اقتصادی معروف شد، در حوزه نظریه انتخاب عمومی (تحلیل رفتارهای دولت) هم کار می‌کرد و یکی از نخستین کسانی بود که به حوزه اقتصاد اطلاعات اشاره کرد. او در سال ۱۹۸۲ جایزه نوبل گرفت.

همچنین ببینید: جست‌وجو و تطبیق ۳۰۵-۳۰۴.

جیمز توین (JAMES TOBIN)

۱۹۱۸-۲۰۰۲

جیمز توین در ایلینوی متولد شد و امروزه بابت

چانه‌زنی و نیز نظریه بازی تکاملی ساخته است.

همچنین ببینید: رقابت و همکاری ۲۷۳.

پیتر دایموند (PETER DIAMOND)

۱۹۴۰-

پیتر دایموند آمریکایی در رشته ریاضیات از دانشگاه ییل فارغ‌التحصیل شد ولی سپس به تحصیل اقتصاد در مؤسسه فناوری ماساچوست پرداخت و بخش اعظم دوران تدریس خود را همانجا سپری کرد. او بیشتر بابت تحقیق درباره بیمه اجتماعی معروف است و مشاور دولت برای سیاست‌گذاری تأمین اجتماعی بوده است. کار بعدی او در زمینه جست‌وجو و تطبیق در بازار کار باعث شد که در سال ۲۰۱۰ جایزه مشترک نوبل -همراه با دیل مورتسن و کریستوفر پیسارایدز (ص. ۳۳۹) - به وی تعلق گیرد.

همچنین ببینید: جست‌وجو و تطبیق ۳۰۵-۳۰۴.

مایکل تودارو

(MICHAEL TODARO)

۱۹۴۲-

تودارو یکی از اقتصاددانان آمریکایی است که از دانشگاه هاروارد در پنسیلوانیا فارغ‌التحصیل شد و سپس یک سال را با استاد خود -فیلیپ پل- در آفریقا سپری کرد که او اشتیاق اقتصاد توسعه را برانگیخت. رساله دکتری او در سال ۱۹۶۷ به مبنای یک نظریه درباره مهاجرت در کشورهای در حال توسعه تبدیل شد و چیزی را پدید آورد که به تناقض‌نمای تودارو معروف شد. وی قبل از دریافت کرسی استادی دائمی در دانشگاه نیویورک، برای بنیاد راکفلر در آفریقا و نیز برای «شورای جمعیت» نیویورک کار کرد.

همچنین ببینید: اقتصاد توسعه ۱۹۳-۱۸۸.

رابرت اکسلرود

(ROBERT AXELROD)

۱۹۴۳-

رابرت اکسلرود که یک اقتصاددان و پژوهشگر علوم سیاسی است، بخش اعظم دوران شغلی‌اش را در دانشگاه میشیگان درس داد که از سال ۱۹۷۴ به آن پیوست. وی بیشتر بابت تلاش‌هایش در نظریه‌های همکاری و پیچیدگی شناخته می‌شود. برداشت او از «معمای زندانی» در کتابش به نام تحول همکاری در سال ۱۹۸۴ نشان داد که راهبرد «مقابله به مثل» می‌تواند در هر دو وضعیت دوستانه و خصمانه، منجر به همکاری گردد. اکسلرود در حوزه تقویت همکاری بین کشورها، مشاور سازمان ملل، بانک جهانی و وزارت دفاع ایالات متحده بوده است.

همچنین ببینید: رقابت و همکاری ۲۷۳.

مایکل اسپنس

(MICHAEL SPENCE)

۱۹۴۳-

پدر مایکل اسپنس در خلال جنگ جهانی دوم در اتاوا مستقر بود و اسپنس با اینکه در نیوجرسی به دنیا آمد، در کانادا بزرگ شد. او در دانشگاه پرینستون فلسفه خواند ولی مدرک دکتری را از دانشگاه هاروارد در رشته اقتصاد گرفت. وی بخش اعظم دوره شغلی‌اش را به تدریس در هاروارد و استنفورد گذرانده است. اسپنس بیشتر بر حوزه اقتصاد اطلاعات (چگونگی اثرگذاری اطلاعات بر نظام اقتصادی) و مفهوم «علامت‌دهی» اطلاعات به‌طور غیرمستقیم (مثل وقتی که شخص جویای کار، توانایی‌های خودش را برای یک شغل خاص با ذکر قابلیت‌های دانشگاهی‌اش اعلام می‌کند) متمرکز بوده است. او در سال

۲۰۰۱ همراه با جورج آکرلوف (ص. ۲۷۵) و جوزف استیگلیتز بابت تلاش‌هایش درباره اطلاعات نامتقارن (نامتوازن) در بازارها جایزه نوبل گرفت.

همچنین ببینید: نااطمینانی بازار ۲۷۴-۲۷۵.

جوزف استیگلیتز

(JOSEPH STIGLITZ)

۱۹۴۳-

استیگلیتز که یکی از اثرگذارترین اقتصاددانان زمان خود (و اغلب بحث‌برانگیز) بوده است، در ایندیانا و در خانواده‌ای زاده شد که به‌قول خودش «دوست داشتند درباره موضوعات سیاسی بحث کنند». او در چندین دانشگاه برجسته ایالات متحده و انگلستان استاد بوده، در جایگاه مشاور اقتصادی رؤسای جمهور کلینتون و اوباما و همچنین با سمت اقتصاددان ارشد بانک جهانی کار کرده است. نام وی در دهه ۱۹۷۰ با بررسی اقتصاد اطلاعات (چگونگی اثرگذاری اطلاعات بر نظام اقتصادی) بر سر زبان‌ها افتاد و برای همان کار در سال ۲۰۰۱ به‌طور مشترک جایزه نوبل گرفت. وی در دهه ۱۹۹۰ منتقد اجماع واشنگتن -به‌ویژه کاربرد آن در کشورهای در حال توسعه- بود.

همچنین ببینید: انگیزه‌ها و دست‌مزدها ۳۰۲.

آلیس آمسدن (ALICE AMSDEN)

۲۰۱۲-۱۹۴۳

آمسدن که اقتصاددانی «بی‌باک» توصیف می‌شد، بر توسعه و صنعتی شدن کشورهای نوظهور تمرکز داشت. وی از دانشگاه کُرِنل فارغ‌التحصیل شد و دکتری‌اش را از مدرسه اقتصاد لندن گرفت، سپس برای بانک جهانی و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) کار کرد و هم‌زمان مناصب بلندپایه دانشگاهی

ها-جون چانگ

(HA-JOON CHANG)

۱۹۶۳-

چانگ که در کره جنوبی زاده شد، از پیش‌تازان نقد اقتصاد جریان اصلی است. او از دانشگاه ملی سننول فارغ‌التحصیل شد، برای گرفتن دکتری به دانشگاه کمبریج لندن رفت و تا امروز پژوهش‌هایش را در همین دانشگاه ادامه می‌دهد. چانگ در مقام مشاور برای چند زیرمجموعه از سازمان ملل، بانک جهانی، بانک توسعه آسیایی، چند مؤسسه ملی دولتی و چندین سازمان مردم‌نهاد فعالیت کرده است. او از سیاست‌های توسعه‌ای متعارف -از قبیل آنچه بانک جهانی ترویج کرده است- انتقاد می‌کند و کتاب معروفش با عنوان ۲۳ نکته که درباره سرمایه‌داری به شما نمی‌گویند، در سال ۲۰۱۰ به جلب توجه همگان به ابعاد اقتصاد بدیل کمک کرد.

همچنین ببینید: بیرهای آسیایی ۲۸۷-۲۸۲.

رنو گوشه

(RENAUD GAUCHER)

۱۹۷۶-

گوشه متفکر فرانسوی و فارغ‌التحصیل رشته‌های روان‌شناسی، تاریخ، جغرافیا و اقتصاد است که برای گنجاندن مؤلفه‌های متنوع علوم اجتماعی در تفکر اقتصادی و پیروی از رویکردی کل‌نگران‌تر تلاش کرده است. او روان‌شناسی پول و اقتصاد رفتاری را از دریچه نگاه روان‌شناسی خوش‌بینی بررسی کرده و به پیروی از اقتصاددانانی مانند ریچارد ایسترلین، بر «اقتصاد شادی» تأکید می‌کند. گوشه بر جایگاه اقتصاد شادی در سیاست‌گذاری توسعه و تغییرات آب‌وهوا توجه کرده است. همچنین ببینید: اقتصاد شادی ۲۱۹-۲۱۶.

ساخت. او و مورتسن همراه با پیتر دایموند بابت تحلیل‌هایی که درباره بازار انجام دادند، در سال ۲۰۱۰ نوبل اقتصاد گرفتند.

همچنین ببینید: جست‌وجو و تطبیق ۳۰۵-۳۰۴.

پل کروگمن (PAUL KRUGMAN)

۱۹۵۳-

پل کروگمن -اقتصاددان آمریکایی- بابت تحلیل الگوهای تجاری در سال ۲۰۰۸ جایزه نوبل اقتصاد گرفت. او به علت کارهای پیشگامانه‌اش در تجارت و مالیه بین‌الملل و تحلیل‌هایش درباره بحران‌های ارزی و سیاست‌های مالی (مالیاتی) شهرت یافته است. کروگمن مناصب تدریسی مختلف داشته و در دولت ریگان در دهه ۱۹۸۰ مشاور اقتصادی بوده است ولی از لحاظ سیاسی به جناح چپ نزدیک است. وی در دهه ۱۹۹۰ رویکردی را در تحلیل تجارت بین‌الملل بنیان گذاشت که اکنون با عنوان «نظریه تجاری جدید» شناخته می‌شود.

همچنین ببینید: تجارت و جغرافیا ۳۱۲.

دنی رودریک (DANI RODRIK)

۱۹۵۷-

رودریک در استانبول ترکیه متولد شد و برای تحصیلات دانشگاهی به ایالات متحده رفت. او که اکنون استاد اقتصاد سیاسی بین‌الملل در دانشگاه هاروارد است، بیشتر به اقتصاد بین‌الملل و اقتصاد توسعه علاقه دارد. او سال‌ها مشاور سازمان‌های بین‌المللی متعدد - از جمله مرکز پژوهش سیاست اقتصادی، مرکز توسعه جهانی و مؤسسه اقتصاد بین‌الملل - بوده است.

همچنین ببینید: ادغام بازار ۲۳۱-۲۲۶.

مقاومت در برابر تغییرات اقتصادی ۳۲۹-۳۲۸.

داشت. آمسدن در سال ۲۰۰۹ کرسی سه‌ساله‌ای در سازمان ملل متحد به دست آورد. وی به‌ویژه بابت نقدهایش از مفاهیم متعارف جهانی‌شدن در قالب کتاب‌هایی از قبیل سربرآوردن «دیگران» (۲۰۰۱) شهرت یافته است.

همچنین ببینید: بیرهای آسیایی ۲۸۷-۲۸۲.

رابرت بارو (ROBERT BARRO)

۱۹۴۴-

رابرت بارو -اقتصاددان آمریکایی- ابتدا فیزیک خواند ولی به اقتصاد تغییر گرایش داد و دکتری اقتصاد گرفت. او در بسیاری از دانشگاه‌های ایالات متحده تدریس کرده و رئیس افتخاری مدرسه عالی اقتصاد در دانشگاه مرکزی پکن چین است. بارو شخصیت پیش‌تاز در شکل‌گیری اقتصاد کلان کلاسیک جدید است و نخستین بار در سال ۱۹۷۴ با نظریه‌هایش توجه دیگران را به اثر استقراض جاری و مالیات‌ستانی آتی جلب کرد. کار بعدی او بر تأثیر فرهنگ بر اقتصاد سیاسی متمرکز بود.

همچنین ببینید: استقراض و بدهی ۷۷-۷۶.

کریستوفر پیسارایدز

(CHRISTOPHER PISSARIDES)

۱۹۴۸-

پیسارایدز که در روستای یونانی-قبرسی آگروس زاده شد، از دانشگاه اسکس انگلستان مدرک اقتصاد گرفت. وی سپس در سال ۱۹۷۳ از مدرسه اقتصاد لندن دکتری گرفت و از سال ۱۹۷۶ تاکنون عضو هیئت علمی همانجا است. مهم‌ترین کار او در قلمروی نظریه جست‌وجو و تطبیق در بازار کار و در حوزه بیکاری بوده است. پیسارایدز در دهه ۱۹۹۰ همراه با دیل مورتسن مدلی برای اشتغال‌زایی و اشتغال‌زدایی

واژه‌نامه

مزیت مطلق (absolute advantage)، توانایی یک کشور در تولید کاراتر یک محصول نسبت به کشور دیگر.

کل (aggregate)، مجموع مقادیر؛ برای مثال، تقاضای کل مجموع تقاضا برای کالا و خدمات در یک نظام اقتصادی است.

اطلاعات نامتقارن (asymmetric information)، عدم توازن اطلاعات؛ به‌عنوان مثال، خریداران و فروشندگان ممکن است در مورد یک محصول اطلاعات کمتر یا بیشتری نسبت به یکدیگر داشته باشند.

مکتب اتریش (Austrian School)، مکتبی در علم اقتصاد که کارل منگر در اواخر قرن نوزدهم آن را تأسیس کرد. این مکتب کلیه فعالیت‌های اقتصادی را به اعمال و انتخاب آزاد افراد نسبت می‌دهد و با تمام اشکال مداخله دولت در اقتصاد مخالف است.

تراز تجاری (balance of trade)، تفاوت در ارزش واردات و صادرات یک کشور در یک بازه زمانی مشخص.

ورشکستگی (bankruptcy)، اعلامیه‌ای قانونی مبنی بر اینکه یک فرد یا یک بنگاه قادر به بازپرداخت بدهی‌های خود نیست.

نظام تهاتر (barter system)، یک نظام مبادله که در آن کالاها یا خدمات به‌طور مستقیم با یکدیگر مبادله می‌شوند بدون اینکه از واسطه‌ای، همچون پول، استفاده شود. **بازار خرس** یا **اُفتان** (bear market)، دوره افت ارزش سهام یا دیگر کالاها.

اقتصاد رفتاری (behavioral economics)، شاخه‌ای از علم اقتصاد که تأثیر عوامل روان‌شناختی و اجتماعی بر تصمیم‌گیری را مطالعه می‌کند.

اوراق قرضه (bond)، نوعی قرض با بهره که برای گردآوری سرمایه استفاده می‌شود. ناشر

اوراق قرضه (مانند دولت یا بنگاه) در ازای دریافت مبلغی پول اوراق قرضه را به‌عنوان سند گواهی صادر می‌کند؛ ناشر اوراق قرضه می‌پذیرد که مبلغ قرض گرفته‌شده را به همراه سود آن در تاریخی مشخص در آینده بازپرداخت کند.

نظام برتون وودز (Bretton Woods system)، نظامی از نرخ‌های ارز که کشورهای صنعتی بزرگ در سال ۱۹۴۵ درباره آن به توافق رسیدند. این نظام، ارزش دلار ایالات متحده را برحسب طلا و ارزش سایر ارزها را برحسب دلار ایالات متحده تثبیت می‌کرد.

بودجه (budget)، برنامه‌ای مالی که تمام هزینه‌ها و درآمدهای برنامه‌ریزی‌شده را فهرست می‌کند.

محدودیت بودجه (budget constraint)، محدودیت در کالاها و خدماتی که یک شخص استطاعت خرید آنها را دارد.

بازار گاو یا خیزان (bull market)، دوره‌ای که ارزش سهام یا دیگر کالاها افزایش می‌یابد.

چرخه تجاری (business cycle)، نوسان در رشد کل نظام اقتصادی که شامل دوره‌های انبساط (رونق) و دوره‌های انقباض (رکود) است.

سرمایه (capital)، پول و دارایی‌های فیزیکی (مانند ماشین‌آلات و زیرساخت‌ها) که برای تولید استفاده می‌شوند. عامل اصلی فعالیت اقتصادی در کنار زمین، نیروی کار و مؤسسه اقتصادی.

سرمایه‌داری (capitalism)، یک نظام اقتصادی که در آن ابزار تولید در مالکیت خصوصی است، بنگاه‌ها رقابت می‌کنند تا کالاها را برای کسب سود بفروشند و کارگران کار خود را با دستمزد مبادله می‌کنند.

کارتل (cartel)، گروهی از بنگاه‌ها که توافق

می‌کنند به‌گونه‌ای همکاری داشته باشند که تولید کالایی خاص محدود شود و قیمت‌ها افزایش یابد.

بانک مرکزی (central bank)، نهادی که پول یک کشور را مدیریت می‌کند، عرضه پول را تغییر می‌دهد و نرخ‌های بهره را تعیین می‌کند. همچنین ممکن است به‌عنوان «قرض‌دهنده روز مبادا» به بانک‌ها نیز عمل کند.

برنامه‌ریزی مرکزی (central planning)، یک ساختار کنترل دولتی متمرکز بر نظام اقتصادی، که در آن تصمیمات مربوط به تولید و تخصیص کالاها توسط کمیته‌های دولتی گرفته می‌شوند.

نظریه آشوب (chaos theory)، شاخه‌ای از ریاضیات که نشان می‌دهد چگونه تغییرات اندک در شرایط اولیه می‌تواند بعداً اثرات بزرگ‌تری ایجاد کند.

مکتب شیکاگو (Chicago School)، گروهی از اقتصاددانان - مرتبط با دانشگاه شیکاگو - که به‌شدت علاقه‌مند به بازار آزاد هستند و ایده‌های آزادسازی بازار و کاهش مقررات آنها در دهه ۱۹۸۰ به جریان اصلی تبدیل شد.

اقتصاد کلاسیک (classical economics)، رویکرد اولیه علم اقتصاد که توسط آدام اسمیت و دیوید ریکاردو شکل گرفت و بر رشد ملت‌ها و بازارهای آزاد متمرکز بود.

تبانی (collusion)، توافق بی‌دو یا چند بنگاه مبنی بر اینکه با هم رقابت نداشته باشند و بدین‌نحو بتوانند قیمت‌ها را تثبیت کنند.

نظام اقتصاد دستوری (command economy)، یک نظام اقتصادی که در آن تمام جنبه‌های فعالیت اقتصادی تحت کنترل یک قدرت مرکزی همچون دولت است. به

آن نظام اقتصادی برنامه‌ریزی شده نیز گفته می‌شود.

کالا (commodity)، اصطلاحی کلی برای هر محصول یا خدمتی که قابل معامله است. در علم اقتصاد اغلب برای اشاره به مواد اولیه خام استفاده می‌شود که همیشه تقریباً از کیفیت یکسانی برخوردار هستند و به صورت عمده خریداری می‌شوند.

کمونیسم (communism)، یک نظام اقتصادی مارکسیستی که در آن مالکیت ثروت و ابزار تولید، اشتراکی است.

مزیت نسبی (comparative advantage)، توانایی یک کشور در تولید نسبتاً کاراتر یک محصول نسبت به کشور دیگر، حتی اگر آن کشور دیگر در کل کارایی بیشتری داشته باشد.

رقابت (competition)، رقابت هنگامی به وجود می‌آید که دو یا چند تولیدکننده سعی می‌کنند با پیشنهاد بهترین شرایط، خریدار را به خود جذب کنند.

مصرف (consumption)، ارزش کالاها یا خدمات خریداری شده. دولت خریدهای فردی را جمع می‌زند تا رقمی برای مصرف ملی به دست آورد.

تنگنای اعتباری (credit crunch)، کاهش ناگهانی دسترسی به اعتبار در نظام بانکی.

تنگنای اعتباری اغلب پس از دوره‌ای رخ می‌دهد که در آن اعتبار به شکل گسترده‌ای در دسترس است.

بدهی (debt)، وعده‌ای که یک طرف (بدهکار) به دیگری (طلبکار) برای بازپرداخت قرض داده است.

نُگول (default)، ناتوانی در بازپرداخت وام تحت شرایط توافق شده.

کسری (deficit)، عدم توازن. کسری تجاری یعنی مازاد واردات نسبت صادرات؛ کسری بودجه دولت به معنای مازاد مخارج نسبت به درآمدهای مالیاتی است.

تورم منفی (deflation)، کاهش قیمت کالاها

و خدمات در طول زمان. تورم منفی مربوط به دوره‌های رکود اقتصادی است.

تقاضا (demand)، مقدار کالاها و خدماتی که یک شخص یا گروهی از مردم تمایل و توانایی خرید آنها را دارند.

منحنی تقاضا (demand curve)، نمایش نموداری مقدار محصول یا خدمتی که در قیمت‌های مختلف خریداری می‌شود.

نظریه وابستگی (dependency theory)، این ایده که منابع و ثروت از کشورهای فقیر به سوی کشورهای ثروتمند سرازیر می‌شود به گونه‌ای که کشورهای فقیر نمی‌توانند توسعه یابند.

استهلاک (depreciation)، کاهش ارزش دارایی در طول زمان که ناشی از فرسودگی و کهنگی است.

رکود (depression)، کاهش شدید و بلندمدت در فعالیت اقتصادی که در آن تولید افت می‌کند، بیکاری بالا می‌رود و اعتبار کمیاب می‌شود.

بازده نهایی نزولی (diminishing marginal returns)، وضعیتی که در آن هر واحد اضافی از یک چیز پشت سر هم منافع کمتری نسبت به واحد قبلی ایجاد می‌کند.

انحصار دوجانبه [فروش] (duopoly)، وضعیتی که در آن دو بنگاه کنترل بازار را در اختیار دارند.

لیبرالیسم اقتصادی (economic liberalism)، آن ایدئولوژی که ادعا می‌کند بیشترین منفعت زمانی محقق می‌شود که به افراد حداکثر آزادی شخصی در انتخاب‌های مربوط به مصرف داده شود. لیبرالیسم اقتصادی حامی نظام اقتصادی بازار آزاد است.

نظام اقتصادی (economy)، نظام کلی فعالیت اقتصادی در یک کشور یا ناحیه خاص که تمام تولید، نیروی کار، تجارت و مصرفی را که انجام می‌پذیرد دربرمی‌گیرد.

کشش (elasticity)، حساسیت یک متغیر

اقتصادی (مانند تقاضا) به متغیر دیگر (همچون قیمت). قیمت محصولات ممکن است باکشش یا بی‌کشش باشد.

نوآفرین ریسک‌پذیر (entrepreneur)، شخصی که به امید کسب سود، ریسک تجاری را می‌پذیرد.

تعادل (equilibrium)، وضعیت توازن درون یک نظام. در علم اقتصاد، هنگامی که عرضه با تقاضا برابر باشد، بازارها در تعادل هستند.

منطقه یورو (eurozone)، کشورهای درون اتحادیه اروپا که اتحادیه پولی تشکیل داده‌اند. همه آنها از یک پول واحد - یورو - استفاده می‌کنند و سیاست پولی تحت کنترل بانک مرکزی اروپا است.

نرخ ارز (exchange rate)، نسبت تبادل یک پول با پول دیگر. نرخ ارز، قیمت یک پول برحسب پول‌های دیگر است.

برون‌ریز (externality)، هزینه یا منفعت ناشی از هر فعالیت اقتصادی که شخصی را که مستقیماً درگیر آن فعالیت نیست متأثر می‌کند و در قیمت نیز منعکس نمی‌شود.

عوامل تولید (factors of production)، نهاده‌های مورد استفاده برای ایجاد محصولات یا خدمات: زمین، نیروی کار، سرمایه و مؤسسه اقتصادی.

پول فیات (fiat money)، شکلی از پول که هیچ کالای فیزیکی همچون طلا پشتوانه آن نیست، اما ارزش خود را از اعتمادی که مردم به آن دارند کسب می‌کند. پول‌های مهم دنیا همگی پول فیات هستند.

سیاست مالی (fiscal policy)، برنامه‌های دولت برای مالیات‌ها و مخارج.

نظام اقتصادی بازار آزاد (free market economy)، یک نظام اقتصادی که در آن افراد و شرکت‌های خصوصی بر اساس عرضه و تقاضا، درباره تولید تصمیم می‌گیرند و بازار قیمت‌ها را تعیین می‌کند.

تجارت آزاد (free trade)، واردات و صادرات

کالاها و خدمات بدون اینکه تعرفه‌ها یا سهمیه‌هایی اعمال شود.

نظریه بازی (game theory)، مطالعه تصمیم‌گیری راهبردی باتوجه‌به تعاملات افراد یا بنگاه‌ها.

جی.دی.پی (GDP)، تولید ناخالص داخلی را مشاهده کنید.

جهانی‌شدن (globalization)، گردش آزاد پول، کالاها یا افراد میان مرزهای بین‌المللی؛ افزایش وابستگی اقتصادی بین کشورها به‌سبب ادغام بازارهای کالاها، کار و سرمایه. **جی.ان.پی (GNP)**، تولید ناخالص ملی را مشاهده کنید.

استاندارد طلا (gold standard)، یک نظام پولی که در آن ذخایر طلا پشتوانه یک پول است و به‌لحاظ نظری آن واحد پولی را می‌توان به‌محض مطالبه با مقداری طلا مبادله کرد. در حال حاضر هیچ کشوری از استاندارد طلا استفاده نمی‌کند.

کالا (good)، چیزی که میل یا نیاز مصرف‌کننده را برطرف می‌کند؛ و معمولاً برای اشاره به یک محصول یا ماده اولیه به‌کار می‌رود.

رکود بزرگ (Great Depression)، دوره کساد اقتصادی در سراسر جهان از سال ۱۹۲۹ تا اواسط دهه ۱۹۳۰. این اتفاق در ایالات متحده و با سقوط وال استریت آغاز شد.

تولید ناخالص داخلی - جی.دی.پی (gross domestic product - GDP)، معیاری از درآمد ملی طی دوره‌ای یک‌ساله. جی.دی.پی با جمع‌زدن کل تولید سالانه یک کشور محاسبه می‌شود و اغلب برای اندازه‌گیری فعالیت اقتصادی و ثروت یک کشور به‌کار می‌رود.

تولید ناخالص ملی - جی.ان.پی (gross national product - GNP)، ارزش کل کالاها و خدمات تولیدشده در یک سال توسط

کسب‌وکارهای متعلق به یک کشور، چه آن کسب‌وکارها درون کشور فعالیت کنند چه خارج از آن.

آبرتورم (hyperinflation)، نرم تورم بسیار بالا.

تورم (inflation)، وضعیتی که در آن قیمت کالاها و خدمات در یک نظام اقتصادی در حال افزایش است.

نرخ بهره (interest rate)، بهای استقراض پول. نرخ بهره وام معمولاً درصدی از مبلغ وام است که علاوه بر کل پول قرض گرفته‌شده باید هر سال بازپرداخت شود.

صندوق بین‌المللی پول - آی.ام.اف (International Monetary Fund - IMF)، سازمانی بین‌المللی که در سال ۱۹۴۴ برای نظارت بر نظام نرخ ارز پس از جنگ تأسیس شد و بعداً شروع به تأمین مالی کشورهای فقیر کرد.

رابطه معکوس (inverse relationship)، وضعیتی که در آن یک متغیر با افزایش متغیر دیگر کاهش می‌یابد.

سرمایه‌گذاری (investment)، تزیق سرمایه با هدف افزایش تولید در آینده؛ مانند یک ماشین جدید یا آموزش نیروی کار.

دست نامرئی (invisible hand)، ایده آدام اسمیت مبنی بر اینکه وقتی افراد منفعت خویش را در بازار دنبال می‌کنند، ناگزیر به منفعت جمعی جامعه منجر می‌شود، گویی که یک «دست نامرئی» راهنما وجود دارد.

ضریب تکثیر کینزی (Keynesian multiplier)، این نظریه که افزایش مخارج دولت در یک نظام اقتصادی منجر به افزایش حتی بیشتری در درآمد می‌شود.

کینزگرایی (Keynesianism)، یک مکتب تفکر اقتصادی مبتنی بر ایده‌های جان مینارد کینز که طرفدار استفاده از مخارج دولت برای خروج نظام‌های اقتصادی از کساد است. **لسه‌فر (laissez-faire)**، اصطلاحی فرانسوی

به‌معنای «بگذارید انجام شود»، که برای توصیف بازارهای عاری از مداخله دولت به‌کار می‌رود.

نقدینگی (liquidity)، سهولت استفاده از یک دارایی برای خریدن یک چیز بدون اینکه باعث کاهش ارزش دارایی شود. پول نقد، نقدینه‌ترین دارایی است زیرا می‌توان بی‌درنگ از آن برای خرید کالاها و خدمات استفاده کرد، درحالی‌که هیچ اثری بر ارزش آن ندارد.

اقتصاد کلان (macroeconomics)، مطالعه نظام اقتصادی در قالب یک کل، که در آن عوامل سطح کلان اقتصاد مانند نرخ‌های بهره، تورم، رشد و بیکاری بررسی می‌شوند. **هزینه نهایی (marginal cost)**، افزایش هزینه‌های کل به‌سبب تولید یک واحد دیگر از محصول.

مطلوبیت نهایی (marginal utility)، تغییر در مطلوبیت یا رضایت کل، که ناشی از مصرف یک واحد دیگر از محصول یا خدمت است. **شکست بازار (market failure)**، جایی که یک بازار نتواند به نتایج بهینه اجتماعی دست یابد. شکست بازار ممکن است به دلیل نبود رقابت (مثلاً وجود انحصار)، اطلاعات ناقص، هزینه‌ها و منافع به‌حساب‌نیامده (برون‌ریزها) یا فقدان سود خصوصی بالقوه (مانند موارد کالاها عمومی) باشد.

سوداگرایی (mercantilism)، دکترینی که طی قرون شانزدهم و هجدهم بر علم اقتصاد اروپای غربی حاکم بود. سوداگرایی بر اهمیت کنترل دولت بر تجارت خارجی جهت حفظ تراز تجاری مثبت تأکید داشت. **اقتصاد خرد (microeconomics)**، مطالعه رفتار اقتصادی افراد و بنگاه‌ها.

نظام اقتصادی مختلط (mixed economy)، یک نظام اقتصادی که در آن بخشی از ابزار تولید متعلق به دولت و بخش دیگر در

مالکیت خصوصی است و جنبه‌های مختلف نظام‌های اقتصادی برنامه‌ریزی‌شده و نظام‌های اقتصادی بازار را با هم ترکیب می‌کند. در واقع، تقریباً تمام نظام‌های اقتصادی، مختلط هستند، ولی توازن بین بخش‌های برنامه‌ریزی و بازار می‌تواند بسیار متفاوت باشد.

پول‌گرایی (monetarism)، یک مکتب تفکر اقتصادی که اعتقاد دارد نقش اصلی دولت کنترل عرضه پول است. این مکتب با میلتون فریدمن، اقتصاددان امریکایی، و دولت‌های محافظه‌کار دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تداومی می‌شود.

سیاست پولی (monetary policy)، سیاست‌های دولت با هدف تغییر عرضه پول یا نرخ‌های بهره به منظور تحریک یا کند کردن اقتصاد.

انحصار (monopoly)، بازاری که در آن فقط یک بنگاه وجود دارد. بنگاه‌های انحصاری عموماً تولید کمتری دارند و محصول خود را با قیمت‌های بالا می‌فروشند.

اقتصاد نئوکلاسیک (neoclassical economics)، رویکرد مسلط بر علم اقتصاد امروز. این دیدگاه مبتنی بر عرضه و تقاضا و افراد عقلانی است و اغلب با روابط ریاضی بیان می‌شود.

اقتصاد کلان کلاسیک جدید (new classical macroeconomics)، مکتبی فکری درون اقتصاد کلان که نوع تحلیل‌هایش کاملاً مبتنی بر چارچوب نئوکلاسیک است.

ارزش اسمی (nominal value)، ارزش نقدی یک چیز که برحسب پول روز بیان می‌شود. قیمت‌ها یا دستمزدهای اسمی به‌واسطه تورم تغییر می‌کنند، از این‌رو نمی‌توان آنها را طی دوره‌های زمانی مختلف به شکل مفیدی مقایسه کرد (دستمزد ۵۰ دلار در سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۰۰ قدرت خرید متفاوتی دارد و مقدار کالای یکسانی را نمی‌خرد).

انحصار چندجانبه (oligopoly)، صنعتی که دارای تعداد معدودی بنگاه است. در انحصار چندجانبه این خطر وجود دارد که بنگاه‌ها کارتل‌هایی برای تثبیت قیمت‌ها تشکیل دهند.

کارایی پارتو (Pareto efficiency)، وضعیتی که در آن نمی‌توان در تخصیص کالاها تغییری ایجاد کرد تا وضع یک نفر را بهبود داد بدون اینکه وضع شخصی دیگر بدتر شود. این وضعیت از روی نام ویلفردو پارتو چنین نامگذاری شده است.

رقابت کامل (perfect competition)، وضعیتی ایده‌آل که در آن خریداران و فروشندگان اطلاعات کامل دارند و آنقدر بنگاه‌های مختلف زیادی محصول یکسانی را تولید می‌کنند که هیچ فروشنده‌ای به‌تنهایی نمی‌تواند بر قیمت اثر بگذارد.

منحنی فیلیپس (Phillips curve)، نموداری ریاضیاتی که رابطه معکوس فرضی بین تورم و بیکاری را نشان می‌دهد.

اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده (planned economy)، اقتصاد دستوری را مشاهده کنید.

قیمت (price)، میزان پرداخت، به صورت پول یا کالا، که توسط خریدار در ازای کالا یا خدمت به فروشنده داده می‌شود.

حمایت‌گرایی (protectionism)، سیاستی اقتصادی با هدف محدود کردن تجارت بین‌الملل، که در آن یک کشور تعرفه‌ها یا سهمیه‌هایی بر واردات اعمال می‌کند.

کالای عمومی (public good)، کالاها یا خدماتی مانند روشنایی خیابان، که بنگاه‌های خصوصی آنها را ارائه نمی‌کنند.

تسهیل کمی (quantitative easing)، تزریق پول جدید به اقتصاد توسط بانک مرکزی.

ارزش واقعی (real value)، ارزش یک چیز که برحسب مقدار کالاها یا خدماتی که می‌توان با آن خرید، اندازه‌گیری می‌شود.

کساد (recession)، دوره‌ای که طی آن تولید کل یک نظام اقتصادی کاهش می‌یابد.

سهام (shares)، واحدهای مالکیت در یک شرکت؛ به آن equities نیز می‌گویند.

بازار اجتماعی (social market)، این مدل اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم در آلمان غربی ایجاد شد، مشخصه آن، نظام اقتصادی مختلطی است که مؤسسات خصوصی را تقویت می‌کند و درعین حال دولت برای تضمین عدالت اجتماعی در نظام اقتصادی مداخله می‌کند.

رکود تورمی (stagflation)، دوره‌ای از تورم بالا، بیکاری زیاد و رشد کم.

دستمزدهای چسبنده (sticky wages)، دستمزدهایی که در پاسخ به شرایط بازار به‌کندی تغییر می‌کنند.

عرضه (supply)، مقدار محصولی که برای خرید در دسترس است.

منحنی عرضه (supply curve)، نمایش نموداری مقدار محصول یا خدمتی که فروشندگان در قیمت‌های مختلف تولید خواهند کرد.

مازاد (surplus)، عدم توازن. مازاد تجاری به معنای بیشتر بودن صادرات از واردات است؛ مازاد بودجه دولت یعنی اینکه درآمدهای مالیاتی بیش از مخارج است.

تعرفه (tariff)، مالیاتی که بر واردات وضع می‌شود و اغلب برای حمایت از تولیدکنندگان داخلی در برابر رقابت خارجی است.

مالیات (tax)، هزینه‌ای که دولت‌ها بر بنگاه‌ها و افراد تحمیل می‌کنند و پرداخت آن ضمانت اجرای قانونی دارد.

مطلوبیت‌گرایی (utilitarianism)، فلسفه‌ای که ادعا می‌کند انتخاب‌ها طوری باید انجام شوند که شادی را برای بیشترین تعداد از افراد افزایش دهند.

مطلوبیت (utility)، واحدی که برای اندازه‌گیری رضایت یا شادی ناشی از مصرف یک محصول یا خدمت به کار می‌رود.

Borio, Claudio 322
 borrowing and debt 76–77
 Brentano, Lujó 335
 Bresnahan, Timothy 313
 Bretton Woods 153, 184, 187, 231, 252, 262, 290
 BRIC nations 261
 Brickman, Phillip 218
 Britain 51, 105, 179, 184, 186, 202, 223, 285, 320
 British School 147
 bubbles 18, 38, 88, 98–99, 272, 300
 bull and bear markets 79
 Burke, Edmund 51
 Bush, George W. 270
 business cycles 51, 78, 153, 298
 butterfly effect 278

C

Cagan, Philip 244
 Cairnes, John Elliott 126, 128
 Calomiris, Charles 321
 Campbell, Donald 218
 Cantillon, Richard 42, 56
 Cantoni, Davide 138
 capital 59–60, 230
 Capital Asset Pricing Model (CAPM) 262
 capitalism 20, 51, 88, 89
 Marx and 102–05, 107, 261
 cartels 70–73, 88
 central banks 33, 260, 276–77, 320
 Chamberlin, Edward 180
 Chandler, Alfred 132, 337
 Chang, Ha-Joon 339
 chaos theory 261, 278, 279
 Chenery, Hollis 178
 Cheung, James 137
 Chicago School 185, 260
 Child, Josiah 19, 38
 Chile 201, 260
 China 85, 105, 184, 185, 223, 243,

B

Bachelier, Louis 262
 Bagehot, Walter 26
 balance of payments 19, 252–53, 262, 323
 Banik, Dan 256
 banks 26–29, 152, 299, 331
 banking crises 28, 174, 177, 209, 233, 293, 300–01
 central banks 33, 260, 276–77, 320
 runs on 316–21
 Banto, Yamagata 334
 Barone, Enrico 144, 174
 Barro, Robert 76, 77, 164, 276, 339
 barter 18, 24, 25, 75, 166
 Bauer, Peter 190
 Baumol, William 94, 96
 Becher, Johann 90
 Becker, Gary 52, 53, 171
 behavioral economics 53, 194, 195, 248, 260, 261, 272
 irrationality 61, 266–69
 Bentham, Jeremy 51, 214
 Berle, Adolf 152, 168–69
 Bernanke, Ben 322–25
 Bernoulli, Daniel 63, 162
 Bertrand, Joseph 91, 335
 Beveridge, William 304
 bills of exchange 18, 28
 Binmore, Kenneth 283, 338
 Black, Fischer 262, 264
 Bodin, Jean 30–32
 Böhm, Franz 222
 Böhm-Bawerk, Eugen von 63, 106, 147, 335
 Boisguilbert, Pierre de 37, 42, 57, 334
 Bolton, Patrick 232
 boom and bust 78–79, 330–31
 Booth, Charles 140
 Borda, Jean-Charles de 214

اعدادی که بولد هستند، شماره مدخل اصلی آن صاحب نظر را نشان می دهند.

A

Acemoglu, Daron 206, 207, 328–29
 Adenauer, Konrad 184, 222
 Africa 314, 328, 329
 Aghion, Philippe 232
 agriculture 39, 60, 128, 152, 178
 derivatives 263–64
 physiocrats on 19, 42–44, 62, 65
 Akerlof, George 156, 275, 302
 information economics 61, 208, 260, 275–75, 281
 Alesina, Alberto 261, 326–27
 Al-Ghazali 67
 Allais, Maurice 120, 195
 on decision making 184, 185, 195
 and utility theory 114, 162, 266
 Amsden, Alice 261, 284, 285, 338
 antitrust laws 70, 73, 97
 Aquinas, Thomas 18, 20, 23
 Ariely, Dan 266
 Aristotle 18, 21, 22, 62, 94, 114
 Arkwright, Richard 50
 Arrhenius, Svante 306
 Arrow, Kenneth 185, 209, 232
 on equilibrium 120, 123, 212–13
 on free markets 56, 60, 130, 220
 general possibility 184, 214–15
 on market information 208–09, 281
 Arthur, Brian 278
 Asian Tigers 85, 243, 261, 282–87
 Atkinson, Anthony 64
 auction theory 294–95
 Austrian School 60, 88, 89, 97, 146–47, 153, 174–77
 Axelrod, Robert 273, 338

Domar, Evsey 224
 dot.com bubble 79, 99, 272
 Dresher, Melvin 238–39
 Dunoyer, Charles 78
 Duns Scotus 110
 Dupuit, Jules 126, 180, 181
 Dybvig, Philip 318–21

E

East Asia 187, 230, 282–87
 East India Company 18, 35, 38, 168
 Easterlin, Richard 216, 217–18
 Easterly, William 315
 Eastern Europe 185, 193, 232, 329
 econometrics 152, 153, 170
 economic cooperation 186–87
 economic liberalism 172–77
 economic reform 328–29
 economics, definition of 152, 171
 economies of scale 27, 132, 213
 Edgeworth, Francis 116, 117, 120
 Edgeworth box 212
 education 281
 efficiency 56, 59, 144, 232
 market 185, 210–13, 272–73
 Pareto 89, 130–31, 212–13
 tax 64, 65
 wage models 160, 161, 302
 elasticity 64, 124–25
 Ellsberg, Daniel 162, **249**
 employment 202–03, 276
 Engel, Ernst 124–25
 entitlement theory 256–57
 entrepreneurs 89, 149
 equilibrium 56, 58, 88, 144, 278, 294
 general 60, 88, 113, 118–23, 210, 212–13
 Nash 237, 239, 240, 241
 partial 111, 112–13, 123
 Eucken, Walter 222
 Europe 76, 85, 135, 185, 223, 260, 315, 325
 euro 209, 254–55, 290
 European Monetary System (EMS) 292
 Evans, Peter 287
 exchange rates 185, 250–55, 262

debasement 30, 290
 devaluation 292–93
 unions 252–55

D

Darwin, Charles 273
 Davis, Morris 330
 Debreu, Gérard **211**, 232
 equilibrium model 120, 123, 212
 on free markets 56, 60, 130, 220
 on market efficiency 210–13
 debt 76–77, 298–301
 relief 261, 314–15
 decision making 185, 273
 game theory 234–41
 irrationality 194–95, 266–69
 paradoxes 184, 248–49
 DeLong, Brad 224
 De Malynes, Gerard 34, 35
 demand 74–75
 elasticity of 124–25
 law of 112
 supply and 51, 88, 89, 108–13, 121–22
 democracy 176, 231
 demographics 68–69
 Deng Xiaoping 222, 223
 Denison, Edward 178
 depression 152, 154–61, 164, 298
 see also Great Depression
 deregulation 260, 264, 293
 derivatives trading 263–64, 325
 devaluation 292–93
 developing countries 85, 141, 185, 219, 230, 261, 293, 309
 development economics 153, 185, 188–93, 261
 dependency theory 185, 242–43
 UN Development Index 310
 developmental state 284–87
 Devereux, Stephen 256
 Diamond, Douglas 318–21
 Diamond, Peter 304, 305, **338**
 DiLorenzo, Thomas 97
 diminishing returns 62, 68, 224
 Disyatat, Piti 322
 Dollar, David 85, 228

287, 323–25
 Christensen, Clayton M. 148, 149
 Clark, Colin 36, 178
 classical economics 50–51, 88
 climate change 261, 306–09
 Coase, Ronald 137
 coins 18, 24, 25
 Colbert, Jean-Baptiste **334**
 Cold War 185, 236, 238, 239
 Coleman, James 280
 collateralized debt obligations (CDOs) 265, 299, 324
 collective bargaining 134–35, 160
 collusion 70–73
 Commons, John 206
 communication technology 185, 313
 communism 46, 75, 88, 152, 185, 223
 collapse of 57–58
 Marxism 102–05
 planning 102, 105, 153, 174–75, 176, 184, 232–33
 companies, *see* firms
 comparative advantage 80–85, 312
 competition 70, 79, 104, 126–29
 and cooperation 273
 free market 58
 limited 90, 91
 and monopoly 94–97
 perfect 88, 90, 126–29
 complexity theory 261, 278–79
 computers 123, 313
 Condorcet, Nicolas de 68, 215
 consumption 42, 58, 198–200, 204–05
 conspicuous 89, 117, 136
 convergence 224–25
 cooperation 237, 241, 273
 Cootner, Paul 272
 Corn Laws 82–83
 corporate governance 168–69
 Cournot, Antoine Augustin 70, 88, **90–91**, 94, 238
 Crafts, Nicholas 313
 creative destruction 148–49
 credit default swaps 299
 culture 153, 166–67
 currencies 250–55
 crises 261, 288–93

Greif, Avner 206
 Gresham, Sir Thomas 274, 275
 gross domestic product (GDP) 37, 216–19, 284, 310–11
 Grossman, Gene 312
 gross national product (GNP) 36
 growth 45, 104, 224–25
 Asian Tigers 284
 endogenous growth theory 224, 225
 and inequality 261, 326–27
 modern 178–79
 Smithian 59

H

Hales, John 82
 Hall, Robert 204, 247
 Hamilton, Alexander 34
 Hanifan, Lyda J. 280
 Hansen, Alvin 204
 happiness 107, 130, 216–19
 Hardin, Garrett 68
 Harrod, Roy 224
 Harsanyi, John 236, 240
 Hayek, Friedrich 56, 57, 126, 129, **177**, 260
 on complexity 278
 on markets 60, 153, 174–77, 185
 on socialism 144, 146
 on state interference 152
 Heathcote, Jonathan 330
 Heckscher, Eli 82, 84, 312
 hedge funds 169, 321
 hedging 263, 264
 Hegel, Georg 102, 104
 Helpman, Elhanan 312
 Hicks, John 130, 156, **165**, 244
 on elasticity 124
 general equilibrium theory 120
 ISLM model 153, 160, 165, 202
 Hirschman, Albert 191
 Hobbes, Thomas 37, 57
 Hofmann, Boris 331
 Holmes, Thomas 180
Homo Economicus 52–53
 Hoover, Herbert 152
 housing market 299–301, 324, 330–31
 Hume, David 19, 30, **47**, 50, 57, 61

Friedman, Milton **199**, 260
 definition of economics 171
 on exchange rates 252
 on free market 34, 60, 177
 monetarism 184, 186–201, 222, 223
 permanent income hypothesis 205
 on Phillips Curve 202, 203, 221
 quantity theory of money 30, 33
 on unionization 135
 Friedman, Thomas 231
 Fries, Steven 232
 Frisch, Ragnar 152, 153, 170, **336**
 Fudenberg, Drew 273
 Fukuyama, Francis 174, 280

G

Galbraith, John Kenneth 140, 184, **337**
 game theory 184, 206, 234–41, 273, 294, 295
 Garber, Peter 98, 99, 261
 GATT 184, 187, 231
 Gaucher, Renaud **339**
 gender 261, 310–11
 George, Henry 39, 140
 German Historical School 147
 Germany 152, 184, 199, 222, 223, 319, 325
 Giffen goods 89, 116–17
 gift giving 166, 167
 globalization 67, 135, 185, 226–31, 305
 Godwin, William 68
 gold standard 24, 25, 152, 186, 260
 Goodheart, Charles 330–31
 Gordon, David 276
 government 60–61, 176, 177, 202, 203, 221
 borrowing v. taxation 76–77
 and climate change 308
 in developing world 192, 193
 intervention 51, 146, 152, 153, 174–75, 284–87, 303
 non-interference 57
 spending 19, 46, 47, 51, 140, 152–53, 164–65, 198–200
 Grandmont, Jean-Michel 278
 Granger, Clive 170
 Great Depression 29, 152, 158, 186, 198, 229–30, 290, 298, 318
 Greece 18, 46, 77, 82, 106, 290, 292

currency crises 290–93
 derivatives 263–64
 expectations: adaptive 244–45, 246
 rational 60, 198, 201, 244–47, 276, 303
 expected utility 194–95, 248, 266
 externalities 137, 213, 308

F

fairness 64, 65, 131, 215
 Fama, Eugene 168, 185, 272, **337**
 famine 256–57
 Ferber, Marianne 310
 Ferguson, Niall 322, 324
 Field, John 280
 financial crises 51, 79, 104, 296–301
 2007–08 28, 136, 177, 213, 261, 262, 272, 320, 321, 322–24, 331
 currency crises 255, 288–93
 East Asian (1997) 187, 230, 292–93
 financial engineering 260, 262–65
 financial instability 26, 260, 261, 296–301
 financial markets 260, 262–65, 300–01
 Fine, Ben 280
 firms 88, 184
 and competition 94, 126–29
 corporate governance 168–69
 economies of scale 132
 executive pay 168, 169
 managers 152, 168–69
 Fisher, Irving 30, 32, 198, 298
 Fitoussi, Jean-Paul 219
 Fleming, Marcus 185
 Flood, Merrill 237, 238–39
 Flood, Robert 261
 Folbre, Nancy 310
 Ford, Henry 302
 Foster, Richard 148
 Frank, Andre Gunder 185, 242, 243
 Frankel, Jeffrey 252, 255, 293
 free market 50, 51, 54–61, 105, 131, 220
 development policy 193
 economic liberalism 174–77
 equilibrium 118–23
 failings 152, 261
 free trade 19, 34, 35, 82
 French Revolution 50, 51, 65, 75, 102

Lausanne School 147
 Layard, Richard 216
 Leamer, Edward 330
 Lehman Brothers 213, 265, 301, 324
 Leontief, Wassily 225, 312
 le Prestre, Sébastien 37
 Lerner, Abba 146
 liberal economics 88, 153
 Liefman, Robert 97
 Lipsey, Richard 185, **220–21**, 313
 List, Friedrich 190, 242, 284, **334**
 Locke, John 19, 20, 21, 50, 63, 106, 110, 113
 Lorenz, Edward 278, 279
 Lucas, Robert 77, 161, 202, 224, 276, **337**
 Lucas critique 246–47
 on rational expectations 198, 201, 246–47

M

Mackay, Charles 88, 98
 macroeconomics 19, 42, 77, 152, 153, 201, 202, 203
 Maisel, Sherman 330
 Malestroit, Jean de 30
 Malinowski, Bronislaw 166
 Malthus, Thomas 51, 57, **68–69**, 74, 141, 256
 management 152, 168–69
 Mandelbrot, Benoit 265, 278, 279
 Mandeville, Bernard 56, 66
 Mankiw, Gregory 244, 303
 Mao Zedong 102, 105, 185
 marginal utility 63, 88, 89, 116, 110
 diminishing 114–15, 124
 market 51, 88
 bull and bear 79
 distortions 220–21
 efficiency 185, 210–13, 272–73
 failure 61, 65, 147, 185, 213, 308
 gluts 74–75
 imperfections 302
 information 208–09
 integration 226–31
 perfect 65
 socialism 146
 uncertainty 274–75

Kahneman, Daniel 162, 194, 260, 266–69
 Kalecki, Michal 164
 Kant, Immanuel 21
 Kaplan, Sarah 148
 Kates, Steven 74
 Keynes, John Maynard 78, 79, **161**, 177, 184, 208, 249
 on consumption 204
 on depressions 298
 on general equilibrium 123
 international currency union 186
 on money 30, 33, 75, 198
 multiplier 44, 45, 164–65
 on state intervention 152, 153, 303
 on supply and demand 110
 on unemployment 74, 75, 156–61, 202
 Keynesianism 60, 184, 245, 260, 262, 276
 Kindleberger, Charles 290, 318
 King, Gregory 18, 36, 37, 170
 King, Mervyn 208
 Kirman, Alan 278
 Knight, Frank 126, 129, **163**, 208, 248, 249
 Kondratiev, Nikolai Dmitriyevich **336**
 Kornai, János 184, **232–33**
 Kraay, Aart 85
 Kremer, Michael 314, 315
 Krugman, Paul 192, 284, 290, 312, **339**
 Kublai Khan 24
 Kuznets, Simon 153, **179**
 on inequality and growth 326
 on modern economy 178–79
 national income accounting 36, 42, 216, 310
 Kydland, Finn 260, **276–77**

L

labor: division of 51, 66–67
 market 113, 304–05
 value of 19, 36, 37, 89, 106–07, 110
 Laffer, Arthur 260, 270, 271
 laissez-faire 57, 60, 61, 147
 Lancaster, Kelvin 185, 220–21
 land 19, 39, 106, 124
 Lange, Oskar 120, 146, 175–76, 210
 Latin America 193, 286, 290, 291, 329

Hungary 232–33
 Hurwicz, Leonid 240

I

Ibn Taymiyyah 110
 India 85, 309
 Industrial Revolution 50, 51, 95, 132, 168, 179, 307
 industrialization 50, 88, 178–79, 191–93
 industry 102, 191, 285–87
 inequality and growth 261, 326–27
 inflation 30–33, 262, 276, 277
 hyperinflation 152, 199, 290
 monetarism 198, 260
 stagflation 201, 203, 271
 and unemployment 185, 200–03, 246
 information 52, 61, 176, 208–09, 260, 272, 281
 innovation 58, 60, 148–49, 313
 institutions 206–07, 230–31, 285
 insurance 209, 275
 International Bank for Reconstruction and Development (IBRD) 184, 186, 187
 International Monetary Fund (IMF) 184, 187, 228, 231, 314
 intervention 51, 146, 152, 153, 185, 284–87, 303
 investment 190, 192
 risk 262–65
 irrationality 194–95, 266–69, 290
 ISLM model 153, 160, 165
 Italy: banking 26–27, 28

J

Jayachandran, Seema 314
 Jensen, Michael 168
 Jensen, Robert 116, 117
 Jevons, William 88, 89, **114–15**, 121, 130, 232
 job searches and unemployment 304–05
 joint-stock companies 38, 168

K

Kahn, Charles 321
 Kahn, Richard 164, 165, 181, **336**

Northern Rock 320
Nurske, Ragnar 190, 191, **336**

O

Obstfeld, Maurice 292, 322
Offer, Avner 166, 167
Ohlin, Bertil 82, 84, 312
oil industry 193, 260
oligopoly 70
Olson, Mancur 82, 85
OPEC 71–72, 73, 185, 260
opportunity cost 89, 133
option pricing model 264–65
ordoliberalism 222
Oswald, Andrew 216, 219
overproduction 74–75, 78, 79, 104
Owen, Robert 78

PQ

Pantaleoni, Maffeo 131
paper money 24, 25
Pareto, Vilfredo 60, 88, 120, 122, **131**, 144
Pareto efficiency 89, 130–31, 212–13
patents 46, 47
Patinkin, Don 165
Perrotti, Roberto 326
Pettit, Nathan 136
Petty, William 18, **36–37**, 39, 42, 106
Phelps, Michael 305
Phillips, Bill **202–03**, 221
 Phillips Curve 185, 200, 201
physiocrats 19, 39, 42–45, 51, 61, 62, 65
Pigou, Arthur 157, 220, 299, **336**
 on pollution tax 89, 137, 306, 308
 on price discrimination 180, 181
Pissarides, Christopher 304, 305, **339**
planned economy 102, 105, 153, 174–
 75, 176, 184, 232–33
Plato 18, 20, 66, 67
Poincaré, Henri 278
Polanyi, Karl 136, 153, **166–67**
pollution 89, 137, 306, 308, 309
Polo, Marco 24
Ponzi schemes 298, 300, 301
poor countries 185, 308
 debt relief 314–15

Miller, Nolan 116, 117
Minsky, Hyman 26, 260, 261, **298–301**
Mises, Ludwig von 74, 75, **147**, 170, 185
 on central planning 144–47
 on labor division 66
 on prices 133
 on socialism 22, 89, 175
Mishkin, Frederick 204
Modigliani, Franco **204–05**, 247
monetarism 184, 196–201, 222, 260
money 24–25, 75
 circulation of 40–45
 markets 113, 301
 quantity theory 30–33, 198, 200
 supply 18, 147, 152, 184, 196–201
 monopoly 70, 92–97, 129, 132, 147, 221
 price discrimination 180, 181
 Smith on 58, 88
Moore, Henry 170
moral hazard 208, 209, 321
morality, and markets 22–23
Morgenstern, Oskar 114, 194, 237, 274
Mortensen, Dale 304, 305
mortgages 298, 299–300, 330–31
 subprime 265, 300–01, 324, 330, 331
Müller-Armack, Alfred 222–23
Mun, Thomas 18, **35**, 228
Mundell, Robert 185, **252–54**, 270, 271
Murphy, Kevin 326
Muth, John **244–47**, 276
Myerson, Roger 294

N

Nash, John 90, 91, 184, **236–40**, 294
national income accounting 36, 42, 44–
 45, 216–17, 310–11
Navarrus (Martín de Azpilcueta) 31
neoliberalism 177, 187
New Deal 153, 184
Nixon, Richard 186, 187, 199, 260, 262
Nordhaus, William 306–09
Nordic model 223
North, Douglass 166, **206–07**, 328
North, Dudley 34

see also free market
market price 22–23, 57–58, 145
Markowitz, Harry 262
Marshall, Alfred 89, **110**, 114, 117,
 136, 147, 232
 definition of economics 171
 on economies of scale 132
 on elasticity of demand 124
 on limited competition 126–29
 on monopolies 94, 96
 on supply and demand 22, 88, 116,
 110–13, 133
Marshallian Cross 110, 111
Marshall Plan 190, 192
Marx, Karl 21, 45, 57, 66, 67, 68, 89,
 100–05, 261
 Capital 42, 88, 102, 106, 144
 Communist Manifesto 20, 46, 88,
 102, 104, 222
 creative destruction 148, 149
 labor theory of value 89, 106
 on socialist economy 144
Marxism 147
Maskin, Eric 273
mathematics 89, 110, 120–23, 152,
 153, 210, 279
Mauss, Marcel 166
McCulley, Paul 298
McKenzie, Lionel W 123
McKinnon, Ronald 252
Meade, James 137
Means, Gardiner 152, 168–69
Medici Bank 18, 27
Menger, Carl 62, 88, 114, 116, 124,
 147, **335**
mercantilism 18, 19, 34–35, 42, 58,
 68, 82, 102, 228
merchant banks 27–28
Merton, Robert C. 264
Mesopotamia 26
microeconomics 152, 153
Milgrom, Paul 294
Mill, John Stuart 88, **95**, 126, 132, 136
 on economic man 52–53
 on happiness 216
 on monopolies 94–95, 97
 on poverty 140, 141

Schmookler, Jacob 313
 Scholes, Myron 262, 264
 Schultz, Theodore 39
 Schumpeter, Joseph 58, 89, 97, **148–49**, 313
 Schwartz, Anna 198
 science 36, 50, 56, 120, 185, 261
 search and matching theory 304–05
 second best, theory of 220–21
 self-interest 52, 53
 Selten, Reinhard 236, 240–41
 Sen, Amartya 140–41, 214, 219, 220, **257**
 entitlement theory 256–57
 Shapiro, Carl 302
 shares, *see* stocks and shares
 Shiller, Robert 98
 Shin, Hyun Song 325
 Shleifer, Andrei 266, 326
 shortages 232–33
 signaling and screening 281
 Simon, Herbert 52, 98, 247, 266
 Singer, Hans 124, 242, 243
 Sismondi, Jean-Charles 51, 78–79
 Smith, Adam 45, **61**, 71, 75, 132, 148
 on competition 90, 126, 129, 131
 on division of labor 66–67
 on economic man 52–53, 208
 free market economics 56–61, 212
 on international trade 83, 84, 228
 on market forces 78, 156, 220
 on monopolies 88, 96
 on public goods 47
 on taxation 270
 on value 39, 63, 106, 110
 The Wealth of Nations 351 50–51, 52, 56, 66, 74, 94, 166, 224
 Smith, Yves 324
 Smithson, Michael 248
 social capital 280
 social choice theory 214–15
 social market economy 184, 222–23
 socialism 22, 89, 153, 175, 260
 planned economy 142–47, 232–33
 socialist calculation 145
 Solow, Robert 62, **224–25**, 313
 Sombart, Werner 148
 South Korea 284, 285, 286, 287
 Soviet Union 102, 146, 152, 260, 261
 Spence, Michael 274, 281, **338**
 spending paradoxes 116–17

redistribution 211, 326
 reform, economic 328–29
 Regnault, Jules 272
 Reinhart, Carmen 290
 religion 138–39
 Ricardo, David 51, 64, 78, **84**, 124, 128, 140
 on comparative advantage 312
 on prices 110
 Ricardian equivalence 76–77, 164
 on trade 34, 82–83, 228
 on value 106, 133
 risk 115, 162–63, 248, 267
 banking 27–28
 Value-at-Risk (VaR) 262
 Robbins, Lionel 133, 144, 146, 152, 171
 Robinson, Joan **180–81**
 Rodrik, Dani 261, **339**
 on economic reform 328–29
 on globalization 228, 229, 230–31
 on inequality and growth 326–27
 Rogoff, Kenneth 290, 322
 Romans 20, 22
 Romer, Paul 224
 Roosevelt, Franklin D. 152, 153, 184, 321
 Röpke, Wilhelm 222
 Rose, Andrew 252, 255, 293
 Rosenstein-Rodan, Paul 190–92, 284, **336**
 Rostow, Walt 190
 Rothschild, Michael 129, 274, 281
 Roubini, Nouriel 61, 321
 Rowntree, Seebohm 140

S

Sachs, Jeffrey 261, **314–15**
 Saint-Pérvy, Guerneau de 62
 Saint-Simon, Henri de **334**
 Sala-i-Martin, Xavier 326, 327
 Samuelson, Paul A. 46, 120, 130
 Samuelsson, Kurt 138
 Saravia de la Calle, Luis 22
 Sargent, Thomas 77, 201, 202, 246, 303
 Savage, Leonard J. 115, 194, 248
 savings 33, 75, 204–05
 global imbalances 322–25
 Say, Jean-Baptiste 51, **74–75**, 78, 270, 298
 Scandinavia 223
 Scarf, Herbert 210
 Schelling, Thomas 236, 241

dependency theory 242–43
 economic growth 224–25
 population 36, 51, 68–69, 190, 256
 poverty 140–41, 152, 156, 157, 261, 327
 Prebisch, Raúl 124, 242, 243
 Prescott, Edward 260, 276–77
 price 88–89
 and competition 90, 126–29
 discrimination 180–81
 and economic bubbles 98–99
 elasticity 64, 124
 inflation 30–32
 market price 22–23, 57–58, 145
 and morality 18, 22–23
 predatory pricing 96
 price fixing 71–73
 and quantity of money 32
 sticky 303
 supply and demand 108–13
 Prigogine, Ilya 278
 private property 18, 20–21, 176
 probability 88, 248–49
 property rights 207
 prospect theory 269
 protectionism 50, 51, 82, 85, 190, 192, 228, 242
 Protestantism 138–39
 public choice theory 60
 public goods 19, 46–47, 285, 308
 public limited companies 38
 Putnam, Robert 280
 quantitative easing 33
 quantity theory of money 30–33
 Quesnay, François **45**, 51, 62, 165, 216
 on circulation of money 42–45
 on land/agriculture 19, 39, 178
 on self-interest 52

R

Ramsay, Frank 64
 RAND Corporation 238, 239
 rationality 50, 52–53, 60, 61, 88
 rational choice theory 52–53
 rational expectations 60, 198, 201, 244–47, 276, 303
 see also irrationality
 Rawls, John 215
 Reagan, Ronald 199, 201, 260, 270, 271
 recession 148, 149, 261, 303

opportunity cost 133
 subjective theory of 63
 Value-at-Risk (VaR) 262
 van de Walle, Nicolas 328
 Veblen, Thorstein 89, 117, 136, 206, **335**
 Verdoorn, Petrus Johannes 132
 Vickrey, William 294–95
 Vishny, Robert 326
 Volcker, Paul 272
 von Neumann, John 114, 123, 194, 236,
 237, 274
 voting paradox 184, 214–15

WY

Wade, Robert 285, 286
 wages 58–59
 efficiency wages 160, 161, 302
 real 158–60, 303
 sticky 303
 Wagman, Barnet 310
 Wall Street Crash 89, 152
 Wallace, Neil 246, 303
 Wallerstein, Immanuel 242
 Wallis, John 328
 Walras, Léon **120**, 131, 211
 general equilibrium 44, 56, 60, 88,
 113, 120–23, 130, 146, 210
 on efficiency 232
 Wanniski, Jude 271
 Waring, Marilyn 261, **310–11**
 Washington Consensus 328, 329
 Watt, James 50
 wealth 19, 36–37
 Webb, Beatrice 89, **134–35**, 156, 157, 160
 Weber, Max **138–39**
 Weber, Robert J. 294
 Weingast, Barry 328
 welfare economics 130–31, 176, 212–15, 220
 welfare spending 140–41
 well-being 52–53, 185, 217–19
 Wieser, Friedrich von 89, 133, **335**
 Williamson, John 328, 329
 winner's curse 294–95
 Wolfers, Justin 219
 women 310–11
 World Bank 140, 141, 228, 231, 284,
 286, 314, 315, 327
 World Wars 152, 153, 184
 Yellen, Janet 156, 302

Todaro, Michael **338**
 trade 18–19, 50, 80–85
 deficits 262
 dependency theory 124, 242–43
 free trade 19, 34, 35, 82
 and geography 312
 international 186–87, 228–31
 trade unions 134–35, 160
 Trajtenberg, Manuel 313
 transport 229, 230
 Trivers, Robert 273
 Tulipomania 98–99
 Turgot, Anne-Robert-Jacques 50, 51,
 62, 63, 64, **65**
 Tversky, Amos 162, 194, 260, 266–69

U

uncertainty 114, 208
 decision making 194, 195, 248, 249,
 267
 and risk 129, 162–63
 underconsumption 78,79
 underemployment 75
 unemployment 74, 75, 152, 219, 302
 global 305
 and inflation 185, 200–03, 246
 involuntary 154–61
 and job searches 304–05
 natural rate 200–01
 United Nations 184, 306, 308, 310
 US 50, 85, 134, 187, 198, 264
 deficit 262, 270, 322–23, 325
 financial crises 51, 152, 318, 320–
 21, 324–25
 housing bubble 300–01
 USSR, *see* Soviet Union
 utilitarianism 51, 120, 130, 214, 215
 utility 52, 89, 130
 expected 194–95, 248, 266
 marginal 63, 88, 89, 114–15, 116, 110,
 124
 ordinal 130

V

value 25, 51, 210
 auctions 294
 labor theory of 19, 36, 37, 89, 106–
 07, 110

Sraffa, Piero 133
 stagflation 201, 203, 271
 Stalin, Joseph 152
 statistics 19, 36, 37, 152
 Stern, Nicholas 261, 306–07
 Stevenson, Betsey 219
 Stigler, George 70, 73, 116, 304–05, **337**
 Stiglitz, Joseph 219, 220, 228, 274, **338**
 on developing countries 85, 193
 on screening 281
 on taxes 64
 on unemployment 161
 on wages 302
 stocks and shares 19, 88
 bull and bear markets 79
 shareholders 168–69
 stockbrokers 38
 stock exchanges 19, 29, 38
 stock market 88
 Stone, Richard 36
 Summers, Lawrence 266
 supply 74–75, 270
 and demand 51, 88, 89, 108–13, 121–22
 supply-side economics 270–71
 Sweezy, Paul 106
 Syrquin, Moshe 178

T

Taleb, Nassim N. 248, 265, 298
 tariffs 85, 229, 230
 Taussig, Frank 180
 tax 46, 50, 76, 220, 326–27
 cuts and revenues 260, 270–71
 fairness and efficiency 64, 65
 havens 271
 incidence 64–65
 on pollution 137, 306, 308
 Taylor, Fred 75, 144
 Taylor, John B. 303, 322, 324
 technology 60, 62, 69, 178, 179, 225
 leaps in 313
 and market integration 228, 229
 Thaler, Richard 272
 Thatcher, Margaret 201, 223, 260
 Thom, René 278
 Thornton, Henry 318
 Thünen, Johann von 120
 Tinbergen, Jan **336**
 Tobin, James **337**

Hulton Archive (tl). 145 Getty Images: De Agostini Picture Library (tr). 147 Corbis: Bettmann (bl). Courtesy of the Ludwig von Mises Institute, Auburn, Alabama, USA. 149 Corbis: Bettmann (tr); Rolf Bruderer (bl). 156 Getty Images: Hulton Archive (cr). 157 Getty Images: Gamma-Keystone (tr). 159 Corbis: Bettmann (tr). 160 Getty Images: Ethan Miller (bl). 161 Corbis: Bettmann (tr); Ocean (tl). 163 Corbis: Paulo Fridman (cr). 165 Corbis: Xinhua Press / Xiao Yijiu (tc). 167 Corbis: Macduff Everton (bc). Library Of Congress, Washington, D.C.: (tr). 168 Dreamstime.com: Gina Sanders (bc). 169 Corbis: Dennis Degnan (br). 171 Corbis: Darrell Gulin (br). 175 Corbis: Reuters / Korea News Service (br). 177 Corbis: Hulton-Deutsch Collection (tr). Getty Images: Bloomberg (tl). 179 Corbis: Heritage Images (tr). Getty Images: AFP (bl). 181 Getty Images: The Agency Collection (bl); Hulton Archive / Express Newspapers (tr). 186 Corbis: Hulton-Deutsch Collection (bc). 187 Corbis: Reuters (br). 192 Corbis: Gideon Mendel (tl). 193 Corbis: Reuters / Carlos Hugo Vaca (br). Getty Images: Photographer's Choice / Wayne Eastep (bl). 195 Getty Images: AFP / Gabriel Duval (bl). 198 Library Of Congress, Washington, D.C.: U.S. Farm Security Administration / Office of War Information / Dorothea Lange (t). 199 Corbis: Bettmann (tr); Hulton-Deutsch Collection (tc). 201 Corbis: Reuters (tl). Getty Images: Brad Markel (br). 203 Getty Images: Dorothea Lange (cr). 205 Getty Images: The Agency Collection / John Giustina (bl); Archive Photos / Bachrach (tr). 207 Getty Images: Andreas Rentz (tc). University of Nebraska-Lincoln: (tr). 209 Corbis: Bettmann (bl); Stuart Westmorland (tl). 211 Corbis: Imaginechina (bc). Getty Images: AFP (tr). 213 Getty Images: Chris Hondros (bc). 215 Getty Images:

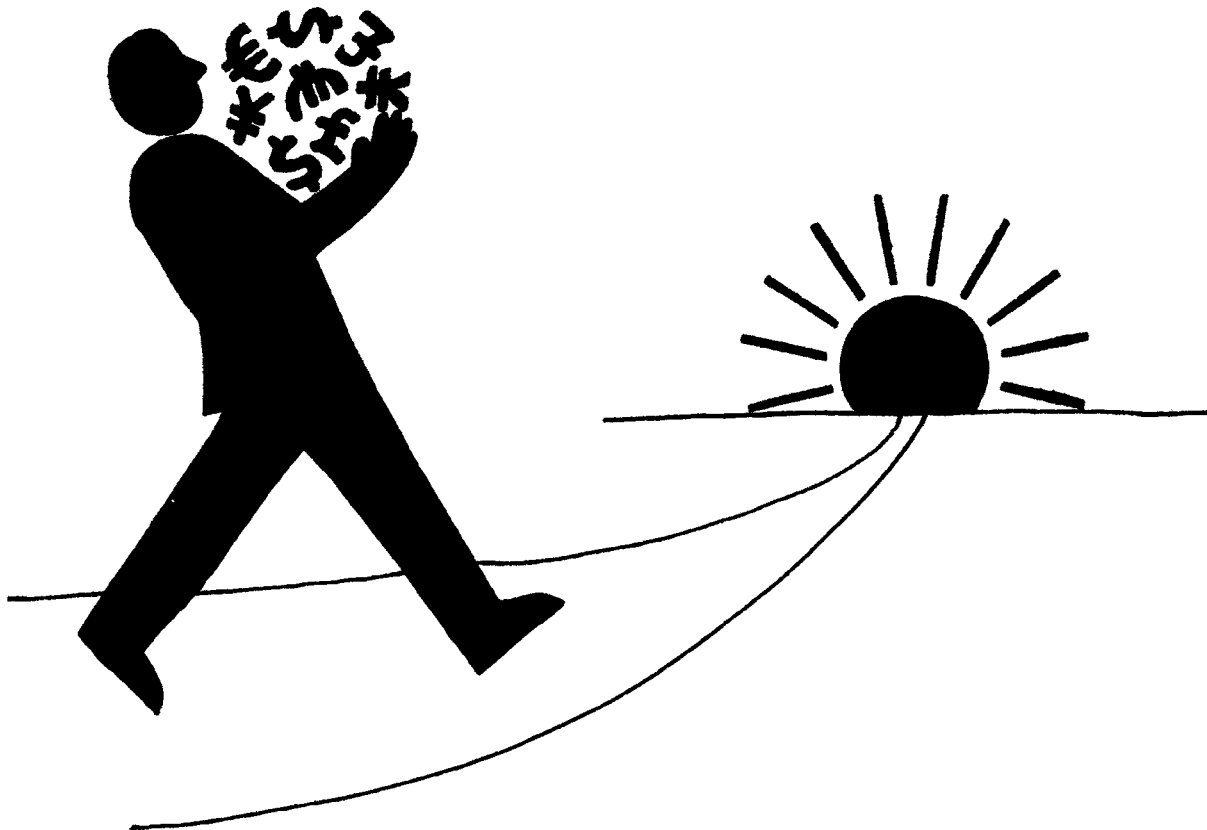
Corbis: The Art Archive / Alfredo Dagli Orti (tr). Dreamstime.com: Georgios Kollidas (bl). 67 Corbis: Tim Pannell (tl). Getty Images: AFP (br). 68 Getty Images: Paula Bronstein (bc). 69 Corbis: Bettmann (tr). 71 Getty Images: Bloomberg (tr). 73 Getty Images: Bloomberg (bl). Library Of Congress, Washington, D.C.: (br). 75 Corbis: National Geographic Society (bc). Library Of Congress, Washington, D.C.: (tr). 77 Corbis: EPA / Simela Pantzartzi (cr). 79 Getty Images: Archive Photos / Lewis H. Hine (tl). 83 Corbis: Bettmann (br). 84 Corbis: Imaginechina (tl). Getty Images: Hulton Archive (bl). 85 Corbis: Cameron Davidson (bc). 95 Getty Images: Hulton Archive / London Stereoscopic Company (tr); Science & Society Picture Library (bl). 97 Corbis: Bettmann (tl). Getty Images: Per-Anders Pettersson (br). 98 Flora's Mallewagen, c.1640, Hendrik Gerritsz. Pot (bc). 102 akg-images: German Historical Museum, Berlin (tr). 103 Getty Images: Science & Society Picture Library (bl). 104 Corbis: Michael Nicholson (tl). 105 Corbis: Bettmann (tr). Getty Images: CBS Photo Archive (bl). 110 Alamy Images: INTERFOTO (bl). 112 Getty Images: Yawar Nazir (bl). 113 Getty Images: AFP (tl). 115 Popular Science Monthly, volume 11, 1877 (tr). 117 Corbis: EPA / Abdullah Abir (tr); Imaginechina (tl). 120 Alamy Images: INTERFOTO (bl). Dreamstime.com: Ayindurdu (tr). 122 Getty Images: Jeff J. Mitchell (tr). 124 Corbis: Cultura / Frank and Helena (cr). 125 Alamy Images: INTERFOTO (tr). 129 Getty Images: Bloomberg (tr); Taxi / Ron Chapple (bl). 131 Library Of Congress, Washington, D.C.: (tr). 132 Getty Images: Photographer's Choice / Hans-Peter Merten (bc). 135 Getty Images: Bloomberg (tr); Hulton Archive (bl). 136 Library Of Congress, Washington, D.C.: (bc). 139 Getty Images: Hulton Archive (bl); SuperStock (tl). 141 Corbis: Viviane Moos (br). Getty Images:

Dorling Kindersley would like to thank Niyati Gosain, Shipra Jain, Payal Rosalind Malik, Mahua Mandal, Anjana Nair, Pooja Pawwar, Anuj Sharma, Vidit Vashisht, and Shreya Anand Virmani for design assistance; and Lili Bryant for editorial assistance. PICTURE CREDITS The publisher would like to thank the following for their kind permission to reproduce their photographs: (Key: a-above; b-below/bottom; c-centre; f-far; l-left; r-right; t-top) 20 Getty Images: Barcroft Media (bc). 23 Alamy Images: The Art Gallery Collection (tl). Getty Images: The Bridgeman Art Library (tr). 24 Getty Images: AFP (cr). 25 Getty Images: Nativestock / Marilyn Angel Wynn (br). 27 Corbis: Bettmann (tr). 28 Dorling Kindersley: Judith Miller / The Blue Pump (tr). Getty Images: John Moore (bl). 29 Getty Images: Jason Hawkes (br). 31 Library Of Congress, Washington, D.C.: (tr). 33 Getty Images: Universal Images Group / Leemage (tl). 35 Getty Images: AFP / Fred Dufour (tr). 37 Alamy Images: The Art Archive (bl). Getty Images: Hulton Archive (tr). 38 Corbis: Heritage Images (br). 42 Corbis: The Gallery Collection (tc). 43 Tableau Économique, 1759, François Quesnay (bl). 44 Alamy Images: The Art Gallery Collection (bl). 45 Getty Images: Hulton Archive (tr). 47 Corbis: Bettmann (tr); Hemis / Camille Moirenc (tl). 53 Corbis: Godong / Philippe Lissac (tr); John Henley (bl). 56 The Art Archive: London Museum / Sally Chappell (bl). Corbis: Johnér Images / Jonn (tr). 58 Getty Images: The Bridgeman Art Library (b). 60 Corbis: Robert Harding World Imagery / Neil Emmerson (bl). 61 Corbis: Justin Guariglia (tl). Library Of Congress, Washington, D.C.: (tr). 63 Corbis: Sebastian Rich (br). 65

com
 (cr). 305 Corbis: EPA / Mondelo (br).
 307 Getty Images: UpperCut Images /
 Ferguson & Katzman Photography
 (tl).
 309 Corbis: Eye Ubiquitous / David
 Cumming (br). Getty Images:
 Helifilms
 Australia (tl). 311 Getty Images: Stone
 / Bruce Ayres (tl). 313 Corbis: Roger
 Ressemeyer (bc). 315 Corbis: EPA /
 Kim
 Ludbrook (cr). Getty Images:
 WireImage / Steven A. Henry (bl).
 320 Library Of Congress,
 Washington, D.C.: George Grantham
 Bain Collection (tl). 321 Corbis:
 Bettmann (tc). 323 Getty Images:
 Archive Photos / Arthur Siegel (tc).
 325 Getty Images: Mark Wilson (tr).
 327 Corbis: Robert Harding World
 Imagery / Duncan Maxwell (cr). Getty
 Images: Bloomberg (bl). 329 Getty
 Images: AFP / Issouf Sanogo (tr). 330
 Getty Images: Stone / Ryan McVay
 (cr).
 331 Corbis: Star Ledger / Mark Dye
 (br)
 All other images © Dorling Kindersley.
 For more information see:
 www.dkimages.co.uk

Jeff Christensen (bl). 263 Corbis:
 Robert Essel NYC (br). 264 Getty
 Images: Glow Images, Inc. (tl).
 265 Dreamstime.com: Zagor (br).
 267 Dreamstime.com: Digitalpress
 (br). 269 Getty Images: Paula
 Bronstein (tr). 271 Corbis: John
 Harper
 (tr). 273 Getty Images: Konstantin
 Zavrazhin (br). 275 Corbis: Big
 Cheese
 Photo (tr). Getty Images: Dan Krauss
 (bl). 277 Corbis: Reuters / Wolfgang
 Rattay (bl). Getty Images: Lisa Maree
 Williams (tl). 278 Corbis: Frans
 Lanting
 (bc). 279 Corbis: Louis K. Meisel
 Gallery, Inc. (br). 281 Corbis: Ocean
 (cr). 285 Corbis: Bettmann (tl).
 Dreamstime.com: Leung Cho Pan
 (br).
 286 Corbis: Justin Guariglia (tl).
 287 Corbis: Topic Photo Agency (br);
 Xinhua Press / Xu Yu (bl). 291 Corbis:
 Reuters / Philimon Bulawayo (tr).
 293 Corbis: Xinhua Press / Guo Lei
 (br).
 295 Corbis: Hemis / René Mattes (br).
 298 Corbis: Bettmann (tr). 300 Getty
 Images: The Image Bank / Stewart
 Cohen (bc). 301 Corbis: Reuters /
 Shannon Stapleton (tr). 302 Corbis:
 Bettmann (bc). 304 Corbis: Images.

The Bridgeman Art Library (tr). 217
 Corbis: Blend Images / Sam Diephuis
 /
 John Lund (tr). 218 Corbis: Christophe
 Boisvieux (br). 219 Corbis: Nik
 Wheeler
 (tr). 223 Corbis: SIPA / Robert Wallis
 (tr). 225 Corbis: Sygma / Ira Wyman
 (bl). Getty Images: AFP / Frederic J.
 Brown (tr). 228 Corbis: The Gallery
 Collection (cr). 229 Getty Images:
 Science & Society Picture Library
 (br).
 230 Corbis: EPA / Udo Weitz (br);
 Imaginechina (tl). 233 Corbis: Peter
 Turnley (tr). Courtesy Professor János
 Kornai. 236 Dreamstime.com:
 Artemisphoto (tr). 239 Corbis: Reuters
 (tr). Digital Vision: (bl). 240 Corbis:
 Lawrence Manning (bl). 241 Corbis:
 Tim Graham (tr). 243 Corbis: EPA /
 George Esiri (tl). 245 Corbis: Cultura /
 Colin Hawkins (tr). 246 Getty Images:
 Photolibrary / Peter Walton
 Photography
 (tl). 247 Corbis: EPA / Justin Lane (bl).
 249 Dreamstime.com: Ivonne Wierink
 (t/Urn); Zoommer (t/Balls). 253
 Corbis:
 George Hammerstein (tr). 254 Corbis:
 Sygma / Regis Bossu (tr). Getty
 Images: Bloomberg (bl). 257 Getty
 Images: AFP / Tony Karumba (tr);



کتاب «علم اقتصاد: توضیح ساده ایده‌های بزرگ» یکی از کتاب‌های مجموعه‌ای جذاب و دانشنامه‌ای است. در این مجموعه علاوه بر کتاب اقتصاد، کتاب‌های جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، فلسفه و غیره نیز تهیه شده است. کتاب‌های این مجموعه خواندنی در قالب گرافیکی منحصربه‌فرد و تمام‌رنگی، خلاصه‌ای تاریخ‌وار از مهم‌ترین تحولات فکری در هر رشته دانشگاهی در گذر زمان را به مخاطب می‌شناسانند و با زبانی ساده که حتی برای دانشجویان سال اول یا افرادی خارج از آن رشته، درک‌شدنی است، رشته‌های دانشگاهی و سیر تکوین و دگرگونی آنها را شرح می‌دهند.

یکی از ویژگی‌های کتاب حاضر، معرفی و نقد موجز ایده‌ها و مکاتب مهم اقتصادی است و این کار فقط در کمتر از ۴۰۰ صفحه انجام شده است. به این ترتیب خوانندگان و دانشجویان اقتصاد هنگام مطالعه کتاب در مدت چند روز بدون اینکه مطالب آغازین کتاب را فراموش کنند، به خوبی می‌فهمند که سیر آرای انسانی همواره چقدر در حال دگرگونی است و نظریه‌ها و ایده‌هایی که حتی چند دهه قبل شایسته دریافت جوایز نوبل بوده‌اند، مستحق گریز از چنگ نقد نیستند و با گذر زمان جای خود را به آرای دیگری می‌دهند که بهتر با اوضاع دگرگون شده دنیا و بهبود شناخت پدیده‌ها انطباق دارند.

در کتاب علم اقتصاد، بستر شکل‌گیری ایده‌ها به همراه مختصری از شرح حال اقتصاددانان و تجربه زیسته آنان ارائه شده است. طراحان کتاب برای هرچه موثرتر کردن بحث‌ها، نوعی ارتباط اندام‌وار بین بخش‌های مختلف برقرار کرده‌اند و در هر فصل با ذکر نام و شماره صفحات فصول و مطالب مرتبط، زمینه ارجاع مفید به مطالب مشابه را فراهم ساخته‌اند.


انتشارات زرهون
ZARHOUN PUBLICATIONS

ISBN: 978-622-9343-22-7



9 786229 343227



اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران

مرکز پژوهش‌ها